

فرهنگ جامع

نامهای شاهنامه

● محمد رضا عادل



گروه گرایکی زیما



فرهنگ جامع نامهای شاهنامه

محمد رضا عادل

۶	۰۲۵
۲۰	۲۲
۵۱	



محمد رضا عادل - متولد ۱۳۳۴
تهران.

وی در ۱۳۵۷ در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت معلم تهران (دانشسرای عالی) فارغ التحصیل و مدتی در آموزش و پرورش مشغول به کار بود.

هم اکنون در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مسئولیت طرح «فرهنگ حیوانات در ادب منظوم پارسی» را دارا می باشد. وی متأهل بوده، دارای ۲ فرزند می باشد.

از ایشان علاوه بر این کتاب و ترجمه و شرح قصیده «البردة» بوصیری (با همکاری دکتر قیس آل قیس - نشر صدوق، ۱۳۷۱) مقالات متعددی در مجلات چیستا، آدینه، رشد و فروهر به چاپ رسیده است.

اسکن شد

فرهنگ جامع نام‌های

شاهنامه

۷۹۳۴۷



محمد رضا عادل



۱۳۷۲

فرهنگ جامع نامهای شاهنامه



نام کتاب	* فرهنگ جامع نامهای شاهنامه
نویسنده	* محمدرضا عادل
نوبت چاپ	* اول ۱۳۷۲
تیراژ	* ۳۰۰۰ نسخه
چاپ	* چاپخانه اختر شمال
لیتوگرافی	* لیتوگرافی قاسملو
صحافی	* صحافی شکیب
طرح جلد	* گروه گرافیک نیما
ناشر	* «نشر صدوق»

تهران - بهار جنوبی - کوچه نیلوفر - پلاک ۴/۳۵
تلفن ۷۶۱۴۱۶

پیشکش

به همسر م لیلا.

به پاس تمامی شکبیش در برابر سختی های
زندگانی مشترک پرفراز و فرودمان.

سپاسگزاری

در اینجا بایسته است از ارشادات استادان گرانپایه، آقایان دکتر مهرداد بهار، دکتر علی رواقی، دکتر علی حصوری، دکتر صادق کیا و خانم دکتر کتایون مزداپور که با راهنمایی های ارزنده شان نقایصی از این کتاب را زدودند و بویژه از جناب آقای دکتر بهار که صبورانه تمامی آن را خواندند و ویراستند، سپاسگزاری شود.

پیشگفتار

این کتاب فرهنگی است مشتمل بر کلیه نامهای خاص مردم، جانوران، کوهها، رودها و... موجود در شاهنامه فردوسی.

هدف مؤلف در تهیه این کتاب آن بوده است که شاهنامه خوانان و پژوهشگران، با کمترین اتلاف وقت، شرحی کامل درباره نام مورد نظر به دست آورند.

نگارنده برای انتخاب مدخلهای اصلی، پایه کار را بر شاهنامه چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی نهاد و با آنکه گاهی گونه دیگری را اصح می دانست معهذا نام آورده شده در متن این کتاب را مدخل اصلی و گونه های دیگر را ارجاعی قرار داد.

در پایان هر شرح نیز شماره های ابیاتی که نام مورد نظر در آنها نقشی دارد، داده شده است.

در این کتاب مطالب مربوط به هر مدخلی، به سه بخش اساسی منقسم گشته است:

الف: مدخل

ب: شرح

ج: شماره مجلدات، داستانها و ابیات

در هر بخش ویژگیها و اختصاراتی به کار رفته است که به ترتیب خواهد آمد:

الف: مدخل

۱- الفبایی براساس همه حروف یک نام می باشد.

۲- ب و پ در پایان نامها یکسان گرفته شده است.

۳- نامهایی که به چند گونه در متن شاهنامه چاپ مسکو به کار رفته اند، یا به دلیل کثرت استعمال (همچون اصطخر)، یا مقدم بودن یک گونه (مانند ارجسپ) مدخل شده اند و سایر گونه ها به مدخل اصلی ارجاع داده شده است.

۴- گونه های دیگری که در نسخ دیگر شاهنامه به کار رفته، ولی در متن شاهنامه

چاپ مسکو نیامده است، داخل [] به مدخل اصلی ارجاع داده شده است.

۵- گونه‌هایی که در هیچ یک از نسخ شاهنامه وارد نشده، ولی برای فارسی‌زبانان آشناتر بوده است، داخل « » به مدخل اصلی ارجاع داده شده است.

در نمونه زیر تمام انواع مدخلها آمده است:

ارسطاليس = مدخل اصلی

سطاليس ← ارسطاليس = گونه دیگری که در متن نسخه مسکو آمده است.

[ارسطاطاليس] ← ارسطاليس = گونه دیگری که در نسخ دیگر - جز نسخه مسکو - آمده است.

«ارسطو» ← ارسطاليس = گونه‌ای مستعمل که در هیچ یک از نسخ شاهنامه نیامده است.

۶- هرگاه نام مشابه ارجاعی باشد، برای جلوگیری از خطا، شماره داستان مربوط به همان نام نیز آورده شد تا مشخص گردد که کدام بیت یا ابیات دارای نام دوم مدخل اصلی است.

نمونه:

آذرگشسب ← فرود

۴ / کینخسرو / ۱۰۰۷

۷- چون برخی از قهرمانان مهم شاهنامه فاقد نام خاص می‌باشند، برای مشخص کردن آنها، از ترکیبی از نامهای عام و خاص استفاده شد. همچون: قیصر روم، خاقان چین، مادر سیاوش و...

ب: شرح

- ۱- در این بخش تلاش بر آن بوده است که ضمن حفظ اختصار، اطلاعات مهم درباره هر یک از مدخلها داده شود؛ بدینجهت داستانهایی که در بخش ملحقات بوده است نیز در پایان هر شرح، با ذکر منبع آمده است.
- ۲- درباره قهرمانانی که در چندین داستان نقش آفرین بوده‌اند، پس از ذکر کارهای انجام شده در هر داستان، نام داستان نیز داده شده است تا علاقه‌مندان بتوانند، در صورت تمایل، با مراجعه به شماره‌های همان داستان در ذیل شرح، اصل ابیات را مطالعه نمایند.
- ۳- برای اسامی جغرافیایی کوشیده شده است که با استفاده از منابع هم عصر یا نزدیک به دوره فردوسی، یا منابع معتبر معاصر، توضیحی روشنگر داده شود تا خواننده بهتر با فضای داستان مانوس شود.

۴- گونه‌های هر نام در پایان هر شرح با ذکر مأخذ آن داده شده است. برای نسخ اختصاراتی برگزیده شده که در جدول شماره ۱ آمده است.

ج: شماره مجلدات، داستانها و ابیات

۱- در این بخش، نخستین شماره، نشانگر شماره جلد است، آنگاه نشانه اختصاری نام داستان آمده است و در پایان شماره یا شماره‌های ابیات.

نمونه:

۱ [=جلد ۱] / آغاز [=آغاز کتاب] / ۱-۱۰ [=ابیات ۱ تا ۱۰]

۲- در این بخش شماره صفحه حذف شد، زیرا ابیات هر داستان در نسخه مسکو دارای شماره مسلسل می باشد.

۳- شماره‌ها نشانگر آغاز ورود نام مدخل شده در داستان است تا پایان نقش آفرینی آن نام. برای نمونه، رستم از بیت شماره ۶۱۵ وارد داستان بیژن و منیژه می شود و تا بیت شماره ۱۲۹۱ در آن نقش آفرین است. در این کتاب آمده است:

۵ / بیژن / ۰۰۰، ۶۱۵ - ۱۲۹۱

ولی در فهرست اعلام مجلد پنجم نسخه مسکو، ۷۵ شماره برای این قسمت آمده است.

۴- اگر در بیت یا ابیاتی نام مدخل به گونه‌ای دیگر، حتی اسم عام یا بدون اسم و فقط با اشاره، نیز آمده باشد، آن نام یا اشاره داخل () پس از شماره نوشته شده است.

علت گزینش این شیوه آن است که وقایع مهم زندگی بسیاری از قهرمانان با نامهای عام و حتی بدون نام آمده است.

برای نمونه، نام به آفرید در داستانهای هفتخوان اسفندیار و رستم و اسفندیار، فقط دوبار به کار رفته است؛ ولی مهمترین وقایع زندگی او (اسارت، آزادی، مویه‌گری بر مرگ اسفندیار و متهم کردن گشتاسپ به عنوان قاتل اسفندیار) ذیل نام خواهران آمده است.

۵- نام داستانها در این بخش کوتاه شده است. اختصارات هر جلد به شکل الفبایی شده در جدول شماره ۲ آمده است.

محمد رضا عادل

دیماه هزار و سیصد و شصت و نه خورشیدی

جدول شماره ۱

علامت اختصاری	نام نسخه	زمان کتابت یا چاپ
بای	بایسنقری	قرن نهم ق
برو	بروخیم	۱۳۱۳ ش
بن	بنداری	۶۱۵-۶۲۴ ق
فلو	فلورانس	۶۱۴ ق
قا	قاهره	۷۹۶
لن	موزه لندن	۶۷۵ ق
ما	ماکان	۱۸۲۹ م
مو	موهل	۱۸۷۸-۳۸ م
نخ	انستیتوی خاورشناسی	۸۴۹ ق
نخا	انستیتوی خاورشناسی	۸۵۰ ق
نل	کتابخانه لنینگراد	۷۳۳ ق

جدول شماره ۲

شماره جلد	نام اختصاری داستان	نام کامل داستان	شماره صفحه
۱	آغاز	آغاز کتاب	۱۲
۱	جمشید	جمشید	۳۹
۱	ضحاک	ضحاک	۵۱
۱	طهمورث	طهمورث	۳۶
۱	فریدون	فریدون	۷۹
۱	کیومرث	کیومرث	۲۸
۱	منوچهر	منوچهر	۱۳۵
۱	هوشنگ	هوشنگ	۳۳
۲	زوطهماسب	پادشاهی زوطهماسب	۴۳
۲	سهراب	سهراب	۱۶۹
۲	کیقباد	کیقباد	۶۲
۲	گرشاسب	[پادشاهی گرشاسب]	۴۷
۲	مازندان	پادشاهی کی کاوس و رفتن اوبه مازندان	۷۶
۲	نودر	پادشاهی نودر	۶
۲	هاماوران	رزم کاوس با شاه هاماوران	۱۲۷
۳	سیاوش	داستان سیاوش	۶
۴	اکوان	داستان اکوان دیو	۳۰۱
۴	خاقان	داستان خاقان چین	۲۰۸
۴	فرود	گفتار اندر داستان فرود	۳۲
۴	کاموس	داستان کاموس کشانی	۱۱۵
۴	کیخسرو	کیخسرو	۸
۵	بیژن	داستان بیژن و منیژه	۶
۵	جنگ بزرگ	جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب	۲۳۵
۵	دوازده رخ	داستان دوازده رخ	۸۶
۶	اسفندیار	داستان رستم و اسفندیار	۲۱۶
۶	بهمن	پادشاهی بهمن اسفندیار	۳۴۳

۳۸۱	پادشاهی دارای داراب	دارا	۶
۳۷۳	پادشاهی داراب	داراب	۶
۶۶	پادشاهی گشتاسپ I سخن دقیقی	دقیقی	۶
۳۲۲	داستان رستم و شغاد	شغاد	۶
۱۳۶	پادشاهی گشتاسپ II سخن فردوسی	گشتاسپ	۶
۸	پادشاهی لهراسپ	لهراسپ	۶
۱۶۶	داستان هفتخوان اسفندیار	هفتخوان	۶
۳۵۴	پادشاهی همای چهرزاد	همای	۶
۱۵۵	پادشاهی اردشیر	اردشیر ۱	۷
۲۵۷	پادشاهی اردشیر نکوکار	اردشیر ۲	۷
۶	پادشاهی اسکندر	اسکندر	۷
۱۱۳	پادشاهی اشکانیان	اشکانیان	۷
۲۰۱	پادشاهی اورمزد	اورمزد ۱	۷
۲۱۶	پادشاهی اورمزد نرسی	اورمزد ۲	۷
۲۰۷	پادشاهی بهرام اورمزد	بهرام ۱	۷
۲۱۰	پادشاهی بهرام بهرام	بهرام ۲	۷
۲۱۳	پادشاهی بهرام بهرامیان	بهرام ۳	۷
۲۶۲	پادشاهی بهرام شاپور	بهرام ۴	۷
۳۰۴	پادشاهی بهرام گور	بهرام ۵	۷
۱۹۵	پادشاهی شاپور اردشیر	شاپور ۱	۷
۲۱۹	پادشاهی شاپور ذوالاکتاف	شاپور ۲	۷
۲۵۹	پادشاهی شاپور سوم	شاپور ۳	۷
۲۱۴	پادشاهی نرسی بهرام	نرسی	۷
۲۶۴	پادشاهی یزدگرد بزه گر	یزدگرد ۱	۷
۲۹	پادشاهی قباد	قباد	۸
۵۳	پادشاهی کسری نوشین روان	کسری	۸
۳۱۵	پادشاهی هرمزد	هرمزد	۸
۶	پادشاهی یزدگرد	یزدگرد ۲	۸
۳۰۷	پادشاهی آزرمد دخت	آزرمد دخت	۹

۲۹۳	پادشاهی اردشیر شیروی	اردشیر ۳	۹
۳۰۵	پادشاهی بوران دخت	بوران دخت	۹
۱۰	پادشاهی خسرو پرویز	خسرو	۹
۲۵۴	پادشاهی شیرویه	شیرویه	۹
۲۹۹	پادشاهی فرابین	فرابین	۹
۳۰۹	پادشاهی فرخ زاد	فرخ زاد	۹
۳۱۱	پادشاهی یزدگرد	یزدگرد ۳	۹

ت

آبتین

پدر فریدون. وی به دست روزیانان ضحاک دستگیر می‌شود و پس از کشته شدن، از مغزش برای مارهای ضحاک خوراک تهیه می‌شود:

فریدون که بودش پدر آبتین شده تنگ بر آبتین بر زمین
... از آن روز بانان ناپاک مرد تنی چند روزی بدو باز خورد
گرفتند و بردند بسته چویوز بدو بر، سر آورد ضحاک روز
فرانک، مادر فریدون، هنگام افشای نام آبتین بر فریدون، نسبش را به طهمورث
می‌رساند:

زطهمورث گرد بودش نژاد پدر بر پدر برهمی داشت یاد
وی دو فرزند دیگر به نام‌های کیانوش و پرمایه داشته است.

۱/ ضحاک / ۹۸ (پدر)، ۱۱۷ - ۱۲۱، ۱۵۰ - ۱۶۲، ۲۶۹ (پدر)، ۳۲۳ - ۳۲۴ ■ ۹

/ فرابین / ۱۰ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۵۸

آب حیوان

چشمه‌ای است که نوشیدن از آب آن، عمر جاودانه می‌بخشد:
گشاده سخن مرد با رای و کام همی آب حیوانش خواند بنام
چنین گفت روشن دل پر خرد که هرک آب حیوان خورد کی مرد
این چشمه در غرب واقع است و سرچشمه آن از بهشت جاری است:

زفردوس دارد بران چشمه راه بشوید بران تن، بریزد گناه

۷/ اسکندر / ۱۳۲۷ - ۱۳۷۳، ۱۴۱۵

[آخواست] ← ارجسپ.

آدم

بشر نخستین:

بکشتی و تا بوده بد تنی نه از آدم از تخم آهرمنی
 ۵/ جنگ بزرگ / ۱۲۴۲ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۷۸ (آدمی)

آذر

نام ماه نهم از هر سال خورشیدی:

که چون ماه آذر بد و روز دی جهان را تو باشی جهاندار کی
 ۷/ یزدگرد ۱ / ۶۸۶ = ۹ / خسرو / ۸۸۶، ۴۰۷۹ = ۹ / شیرویه / ۱۶۶

آذرآبادگان

از ایالت‌های شمالی ایران. آتشکده آذرگشسپ در این منطقه واقع است:

همی رفت تا آذرآبادگان ابا او بزرگان و آزادگان
 گهی باده خورد و گهی تاخت اسپ بیامد سوی خان آذرگشسپ
 مهمترین شهر این سرزمین، اردبیل است.
 ۴/ کیخسرو / ۷۲ - ۷۳ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۲۰۸ = ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۵۵، ۱۵۰۹
 - ۱۵۱۱، ۱۶۰۵ - ۱۶۰۷ = ۸ / کسری / ۶۰ - ۶۱، ۵۰۹، ۲۳۲۳ = ۸ / هرمزد / ۱۷۳۶ = ۹
 / خسرو / ۱۵۶۴، ۱۶۷۴ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۶۴

[آذر افروز طوش] ← طوش

[آذر افروز نوش] ← طوش

آذرپناه

؟. نام یکی از آتشکده‌ها:

به گاه و به تاج و به خورشید و ماه به آذرگشسب و به آذرپناه
 ۸/ هرمزد / ۱۳۳۸

آذرگشسب (۱)

آتشکده‌ای است در اردبیل آذرآبادگان. این آتشکده پس از تصرف بهمن دژ در همان محل، به فرمان کیخسرو ساخته می‌شود:

بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا به ابرسیاه
 درازی و پهنای او ده کمند به گرد اندرش طاق‌های بلند
 زیرون دو نیمی تگ تازی اسپ برآورد و بنهاد آذرگشسب
 شاهان برای نیایش به این آتشکده می‌رفته‌اند.

۳ / سیاوش / ۳۷۳۲ - ۳۷۳۷ / ۴ / کیخسرو / ۷۳ - ۷۵، ۱۱۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ /
 / ۱۴۰، ۲۱۹۳، ۲۲۰۶، ۲۲۸۰ - ۲۲۸۳، ۲۳۷۳، ۲۳۸۷، ۲۴۷۸، ۲۹۹۶ ■ ۷ / اشکانیان /
 / ۸۶ - ۸۸ ■ ۷ / بهرام / ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹، ۱۴۵۷، (آذر)، ۱۵۰۹، ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ (آذر)
 - (آتشکده)، ۲۳۹۷ - ۲۳۹۹ ■ ۸ / کسری / ۵۱۰ - ۵۱۲، ۵۱۹ (آتشکده)، ۵۲۶
 (آتشکده)، ۲۳۴۵ - ۲۳۵۳، ۲۳۸۹، ۴۱۳۴ ■ ۸ / هرمزد / ۱۳۳۸، ۱۷۴۷، ۱۷۵۵ (آذر) ■ ۹
 / خسرو / ۱، ۲۵۸، ۲۶۳ (فرخ آتش)، ۹۰۶، ۱۱۱۸، ۱۶۰۱ - ۱۶۰۵، ۲۰۳۲، ۲۱۲۷ -
 ۲۱۳۳ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ / ۶۵

آذرگشسب (۲) - فرود (۱)

۴ / کیخسرو / ۱۰۰۷

[آذرگشسب] (۳) - یزدگردگشسب (۱)

۸ / هرمزد / ۶۶ - ۱۰۳، ۱۷۵

آذرگشسب (۴)

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه، در نبرد با لشکر ترکان:
 به یک دست‌بر، بود آذرگشسب پرستنده فرخ، یزدگردگشسب
 وی در نبرد بهرام با خسرو پرویز، در سپاه بهرام است.
 ۸ / هرمزد / ۸۰۰، ۱۱۰۶ - ۱۱۰۸ ■ ۹ / خسرو / ۱۴۰

[آذرگشسب] (۵) - آیین گشسب

۹ / خسرو / ۴۷۹

آذرگشسپ (۶)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. وی به همراه خسرو و سیزده پهلوان دیگر به نبرد بهرام
چوبینه رفت، ولی از او و یارانش شکست خورد و گریخت:
چو آذرگشسپ و دگر شیر ذیل چو زنگوی گستاخ با شیر و پیل
۹ / خسرو / ۱۸۳۱ - ۱۸۶۷

[آذرگشسپ] (۷) ← ایزدگشسپ (۲)

۸ / هرمزد / ۹۰۰ / خسرو /

آذرمه

پدر بهرام (۱۷)، از بزرگان دوره هرمزد (۵):
میان تنگ خون ریختن را ببست به بهرام آذرمه‌هان آخت دست
۸ / هرمزد / ۱۴۳

آرایش روم

دژی است در سرزمین روم، در مرز ایران. کسری پس از تصرف و نابودی شوراب، به
این دژ رسید:

وزانجا یگه لشکر اندر کشید به ره بر، دزی دیگر آمد پدید
که در بند او گنج قیصر بدی نگهدار آن دز، توانگر بدی
که آرایش روم بد نام اوی ز کسری بر آمد به فرجام اوی
این دژ پس از نبرد سنگین، تصرف و نابود شد.
۸ / کسری / ۵۸۹ - ۶۰۲

[آرزو] (۱)

دختر بزرگ سرو، شاه یمن. همسر سلم. پس از خواستگاری جندل فرستاده فریدون،
پدرش علیرغم میل باطنی، او و خواهرانش را به پسران فریدون داد:
بیاورد هر سه بدیشان سپرد که سه ماه نو بود و سه شاه گرد
در بخش ملحقات آمده است که فریدون او را آرزو نام نهاد:
کرد نام آرزوی زن تور را ماه آزاده‌خوی

در «بن» این نام آرزوی آمده است.

۱/ فریدون / ۶۷ - ۱۷۷ (ماه - دختران سرو) ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۵۳ - ۲۵۸

آرزو (۲)

دختر ماهیار گوهر فروش:

دلارام را آرزو نـام بـود همو میگسار و دلارام بود
بهرام گور ناشناسانه به خانه آنها رفت و پس از میگساری، شبانه او را به کابین خود در
آورد و فردای آن، آرزو را به مشکوی خود روانه کرد.

۷/ بهرام ۵ / ۷۴۶ - ۹۵۱

آرش (۱)

تیرانداز معروف ایرانی. داستان مستقلی از وی در شاهنامه نیامده است و تنها به صورت
صفت نسبی [تیر آرش] و یا تعریف [فرزند آرش] به کار رفته است.

بهرام چوبینه نسب خود را به او رساند و آرش را معاصر با منوچهر معرفی کرد:
که بدشاه هنگام آرش بگویی سرآید مگر بر من این گفت و گوی
بدو گفت بهرام، کان گاه شاه منوچهر بد با کلاه و سپاه*
۶/ دقیقی / ۵۷۰ - ۵۷۱ ■ ۸ / کسری / ۲۳۵ ■ ۹ / خسرو / ۳۶۶، ۴۲۵ - ۴۲۸ ■ ۹

شبرویه / ۳۱۷

آرش (۲) ← کی آرش

۲ / کیقباد /

آرش (۳)

چهارمین پسر کیقباد:

چهارم کجا آرشش** بود نام سپردند گیتی به آرام و کام

* در داستان پادشاهی منوچهر نامی از آرش نیست.

** در اعلام مجلد دوم شاهنامه چاپ مسکو آرش آمده است: (Аршаш). همچنین بنداری نیز آن را کی
آرش داده است.

اشکانیان از نژاد وی بوده‌اند ***:

بزرگان که از تخم آرش بدند دلیر و سبکسار و سرکش بدند
این نام در «برو» کی‌ارمین و در «فلو» اشکش آمده است.
۲ / کیقباد / ۱۹۰ - ۱۹۲ / ۷ / اشکانیان / ۴۹ - ۵۰، ۴۳

آرش (۴)

پهلوان ایرانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، حضور دارد:
دو تن نیز بودند هم رزم‌سوز چو گوران‌شه، آن گرد لشکر فروز
وزو نیـــــوتـــــر آرش رزم‌زن به هر کار پیروز و لشکر شکن
۵ / جنگ بزرگ / ۱۲۸ - ۱۲۹

آرش (۵)

پدر منوچهر، سردار خراسانی:
دگر لشکری کز خراسان بدند جهانجوی و مردم‌شناسان بدند
منوچهر آرش نگهدارشان گه نام جستن، سپهدارشان
۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۴ - ۱۷۵

آرش (۶)

از شاهان اشکانی:
چونرسی و چون‌اورمزد بزرگ چو آرش که بد نامدار سترگ
در «قا» و «بن» به جای آرش، خسرو، در «نل» ارجس آمده است.
۷ / اشکانیان / ۵۸

آزاد سرو (۱)

پیرمردی از اهالی مرو است که داستان رستم و شغاد را برای فردوسی باز می‌گوید:
یکی پیر بد نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی به مرو

***. ثعالبی در غررالسیر این نسب‌نامه را چنین آورده است: «اشکان جد اشکانیان، پسری آرش پسر کیقباد بوده است.» (نقل از دانشنامه، ج ۱، ص ۸۰).

نسب او به سام نریمان می‌رسید:

به سام نریمان کشیدی نژاد بسی داشتی رزم رستم به یاد
۶/ شغاد / ۱ - ۵، ۳۰ - ۳۱

آزاد سرو (۲)

از بزرگان دربار کسری. وی در جستجوی کسی بود که بتواند خواب کسری را تفسیر کند. به همین منظور او به مرو رفت و در آنجا بوذرجمهر را یافت و به دربار آورد:
یکی از ردان، نامش آزاد سرو زدرگاه کسری بیامد به مرو
۸/ کسری / ۹۸۹ - ۱۰۲۱

آزادگان (۱) ← ایران

آزادگان (۲) ← گودرز

آزاده

کنیز چنگ زن رومی. بهرام گور او و کنیزی دیگر را از میان چهل کنیز برگزید. بهرام به او علاقه زیادی پیدا کرد و او را همیشه با خود به شکار می‌برد. در یکی از شکارها بهرام با تیری، پا و سر و گوش آهویی را به هم دوخت:
سروگوش و پایش به پیکان بدوخت بدان آهو، آزاده را دل بسوخت
آزاده متأثر از مرگ آهو، آهی کشید و بهرام در خشم از این واکنش، او را از اسب به زیر افکند:

هیون از بر ماه چهره برانند بر و دست و چنگش به خون در نشاند
۷/ یزدگرد / ۱ - ۱۴۶ - ۱۹۸

آزر

پدر ابراهیم*. اسکندر در مسیر جهانگشایی خود به مکه رسید و به کعبه داخل شد:

* «و إذ قال ابراهيم لايه ازر اتخذ اصناماً الهة ابنى اريك و قومك فى ضلال مبين.» (قرآن کریم، سورة مبارکه الاتعام، آیه ۷۴)

ابا ناله بوق و با کوس، تفت به خان براهیم آزر برفت
وی سنگ [بت] تراش است و زیارخان را به بت‌های او مانند می‌کنند:
جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره بسان بت آزی
در داستان دقیقی، زابلان، معتقدان به بت آزی معرفی گشته‌اند:
[گشتاسپ] به زاولستان شد به پیغمبری که نفرین کند بر بت آزی
۳/ سیاوش / ۶۶ (بت آزی) ■ ۶ / دقیقی / ۹۹۱ (بت آزی) ■ ۷ / اسکندر / ۶۲۸
(ابراهیم آزر)

[آزرکان] ← آوگان

آزرم دخت

بیست و هفتمین شاه از سلسله ساسانی. پس از مرگ پوران دخت او بر تخت نشست:
یکی دخت دیگر بد آزرم نام ز تاج بزرگان رسیده به کام
بیامد به تخت کیان بر نشست گرفت این جهان جهان را به دست
وی پس از چهار ماه حکومت مرد.
در منابع تاریخی این نام به گونه آزمیدخت آمده است.
۹/ آزرم دخت / ۱-۱۱

«آزمیدخت» ← آزرم دخت

آزرمگان

پدر فرخ‌زاد، از سرداران خسرو پرویز:
بیامد فرخ‌زاد آزرمگان درم روی، با زبردستان ژکان
۹/ خسرو / ۳۸۱۴

آسیابان (۱)

بهرام گور در بازگشت از یکی از شکارها، در کنار آتش، چهار دختر نیم مست را
دید. آنان علت برپایی آتش را چنین گفتند:
پدرمان یکی آسیابان پیر بدین کوه نخچیر گیرد به تیر

بیاید همانا چو شب تیره شد و را دیده از تیرگی خیره شد
پس از بازگشت آسیابان، بهرام هر چهار دختر را به مشکوی خود روانه کرد و
حکومت آن منطقه را نیز به آسیابان سپرد.
۷/ بهرام ۴۴۷ - ۵۱۳

آسیابان (۲) - خسرو (۴)
۹/ یزدگرد ۳ / ۴۹۰ - ۴۹۱

آفتاب - خورشید (۱)

آفریدون - فریدون

آفریننده - یزدان

[آلان] - الانان (۲)

آمل (۱)

شهری است در همسایگی گرگان و دهستان:
سپه را همه سوی آمل برانند دلی شاد بر سبزه و گل برانند
دهستان و گرگان همه زیر نعل بکوبید وز خون کنید آب لعل
اطراف آن را بیشه‌های همیشه، شیرچین و نارون احاطه کرده بوده است.
این شهر پایتخت فریدون، منوچهر و نوذر بوده است.
۱/ فریدون ۴۷ = ۱ / منوچهر ۸۹۴، ۱۰۶۷ = ۲ / نوذر ۱۰۴ - ۱۰۶، ۴۹۵،
۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۴ = ۲ / کیکاو ۱۱۳ = ۲ / هاماوران ۴۱۳ = ۶ / بهمن ۱۷ = ۷ / بهرام ۵
/ ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ = ۸ / کسری ۲۹۳ - ۳۳۱ = ۹ / خسرو ۲۸۷۸، ۲۸۸۴ - ۲۸۸۵،
۲۹۲۸، ۲۹۳۳، ۳۵۲۷ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۲۶۴

آمل (۲)

نام کوهی است نزدیک آمل:

چون نزدیکی کوه آمل رسید سپه را بدان بیشه اندر کشید
۹/ خسرو / ۲۸۸۴ - ۲۸۸۵

آموی

دشتی است این سوی جیحون در خاک ایران. موبدان تورانی به افراسیاب می گویند:
که ما را ز جیحون ببايد گذشت زدن کوس شاهی بران پهن دشت
به آموی لشکر گهی ساختن شب و روز ناسودن از تاختن
۵/ دوازده رخ / ۳۴ - ۱۱۳۱، ۳۶ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۵، ۲۹۳ (دشت)، ۳۴۰ -
۳۴۲ (بیابان)، ۸۰۸، ۸۳۰، ۱۲۵۳ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ / ۸ / کسری / ۱۷۷۵،
۲۲۳۹، ۲۲۶۹ - ۲۲۷۱، ۲۲۷۳ / ۹ / خسرو / ۲۸۵۴ - ۲۸۵۵، ۲۸۶۳، ۲۸۹۶ / ۹ /
یزدگرد / ۳ / ۷۵۷

[آوازه] ← افراز

[آوردشیر] ← اردشیر (۲)

آوگان

از سرداران فریدون:
سپهدار چون قارن کاوگان به پیش سپاه اندرون آوگان
این نام در «لن» اندیان و در «نخ» آزرکان آمده است.
۱/ فریدون / ۵۱۱، ۶۲۳

[آویزه] ← افراز

آوه

پهلوان ایرانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:
سوی آوه و سمنان کرد روی که بودند شیران پرخاشجوی
۵/ جنگ بزرگ / ۷۵۷ - ۷۵۹

آهرمن

تنها دشمن کیومرث:

به گیتی نبودش کسی دشمن ما مگر بد کنش ریمن آهرمن
در نبرد آهرمن و کیومرث، سیامک کشته شد. طهمورث به کین سیامک، آهرمن را با
افسون اسیر کرد و زین بر پشتش نهاد:

برفت آهرمن را به افسون ببست چو بر تیز رو بارگی برنشست
زمان تا زمان زینش بر ساختی همی گرد گیتیش بر تاختی
این نام به گونه‌های آهریمن و آهرمن نیز آمده است:
به کاوس گویم که این ازمنند چنین کشته بر دست آهریمنند
نه من با پدر بی وفایی کنم نه با آهرمن آشنایی کنم
نام آهرمن حربه‌ایست تبلیغی، که هر کس دشمن خود را با آن مورد حمله قرار
می‌داد. دیو سپید درباره کاوس و ایرانیان می‌گوید:

بر شاه رو گفتم و او را بگویی که ز آهرمن اکنون بهانه مجوی
و کی کاوس در پیامی به رستم، درباره دیو سپید و مازندرانان می‌گوید:
جگر خسته در چنگ آهرمنم همی بگسلد زار جان از تنم
در پاره‌ای ابیات ابلیس و آهرمن بسیار به هم نزدیکند. (ر. ک: ابلیس).

۱ / کیومرث / ۲۱ - ۷۲ / ۱ / طهمورث / ۲۷ - ۲۹ / ۱ / ضحاک / ۲۳۳ / ۱ /
فریدون / ۲۷۲ (آهریمن)، ۲۸۷ (آهرمن)، ۴۶۷ (آهرمن)، ۷۰۳، ۸۵۳ / ۱ / منوچهر / ۶۳،
۳۸۶ (آهرمن)، ۸۵۸ (آهرمن)، ۱۳۸۰ / ۲ / مازندران / ۶۱ (آهرمن)، ۶۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۳
(کار آهرمنی)، ۴۱۶ (آهریمن = زن جادوگر)، ۴۴۸، ۵۰۱، ۹۱۳ / ۲ / هاماوران / ۴۰۳
(آهریمن) / ۳ / سیاوش / ۲۸۷ (آهرمن)، ۳۹۳ (آهریمن)، ۳۹۷ (بچه آهرمن)، ۴۰۲ (بچه
آهرمن)، ۱۰۰۳ (آهرمن = افراسیاب)، ۱۰۴۰، ۱۲۴۶، ۲۲۵۷، ۲۴۰۶ (آهرمن = گرسیوز)،
۲۹۹۵، ۳۱۸۴، ۳۲۱۰، ۳۲۱۸ (آهریمن)، ۳۶۵۶ - ۳۶۵۷، ۳۶۷۸، ۳۶۹۷ (آهرمن
= افراسیاب)، ۳۷۰۲، ۳۷۰۷ / ۴ / کیخسرو / ۲۲ / ۴ / کاموس / ۲۳۵ / ۴ / خاقان / ۳۹۶
(آهرمن)، ۶۶۳، ۱۱۱۱ / ۴ / اکوان دیو / ۳۲ / ۵ / بیژن / ۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۲۴۵، ۳۱۴،
۵۱۲، ۵۱۵، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۶۶، ۵۹۳، ۸۷۲، ۹۶۳ / ۵ / دوازده رخ / ۲۸۲، ۶۳۷، ۶۵۱،
۶۶۴، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۲۶، ۱۶۴۵، ۱۹۰۷، ۲۳۳۴ (آهرمن)، ۲۴۰۱ (آهرمن)، ۲۴۴۰ (آهرمن) /
۵ / جنگ بزرگ / ۴۲۴ - ۴۲۵، ۴۴۳، ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲، ۱۹۲۴ (تخمه آهرمن)، ۲۴۲۶،
۲۴۲۸، ۲۶۹۶ / ۶ / لهراسپ / ۴۷۱، ۶۷۰، ۶۸۶ / ۶ / دقیقی / ۴۲، ۱۰۹، ۲۷۱، ۳۵۸،

۳۶۴ / ۶ / گشاسپ / ۳۹ - ۴۰، ۲۱۰، ۲۱۶ / ۶ / هفتخوان / ۶۴، ۸۴، ۱۲۷، ۵۳۰ / ۶ /
 اسفندیار / ۱۸۰، ۵۷۹، ۷۱۲، ۱۴۳۵ / ۶ / شغاد / ۱۷۸، ۲۷۹ / ۷ / اسکندر / ۳۸۲، ۴۹۸ /
 ۷ / اشکانیان / ۶۷۷ / ۷ / اردشیر / ۱ / ۴۵۵، ۶۳۲ / ۷ / شاپور / ۱ / ۷۳ (دست
 اهریمنی) / ۷ / اورمزد / ۲ / ۲ / ۷ / شاپور / ۲ / ۵۸۹ (اهرمین) / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۵۱۸ /
 ۸ / کسری / ۲۲۴، ۷۶۷، ۸۶۲، ۸۷۱، ۱۱۲۸، ۱۵۰۳، ۱۶۴۹، ۱۸۴۴، ۲۲۸۱، ۲۴۰۳،
 ۲۴۲۲، ۲۴۲۵، ۲۴۴۰ - ۲۴۶۲، ۳۷۳۹، ۳۷۷۸، ۳۸۰۲ (آواز اهرمین)، ۴۲۷۶، ۴۳۱۳ / ۸ /
 هرمزد / ۱۵۰ (تخم آهرمین)، ۱۷۱، ۲۱۲، ۷۸۸، ۱۳۸۲، ۱۷۵۴، ۱۷۷۰ / ۹ / خسرو / ۳۹،
 ۲۴۶، ۱۷۷۴ (تیغ آهرمین)، ۲۵۱۳، ۳۱۱۰، ۴۰۷۲ / ۹ / شیرویه / ۸، ۱۸۴ / ۹ / یزدگرد
 ۳ / ۳۶، ۱۳۱ (روز آهرمین)، ۱۴۱ (اهرمین)، ۳۵۰، ۳۶۰ (اهرمین چهرگان)

آیین گشسپ (۱)

دبیر و رازدار هرمزد. پس از پیروزی بهرام چوبینه بر ساوه شاه و پرموده، وی هرمزد را
 به دشمنی با بهرام برانگیخت:

چنین گفت آیین گشسپ دبیر که ای شاه روشن دل و یاد گیر
 به سوری که دستانش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود
 ز گفتار او شاه شد بد گمان روانش پر اندیشه شد یک زمان
 پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وی به مقابله بهرام رفت ولی در راه به دست
 یکی از همشهریانش کشته شد.

در تمامی داستان هرمزد نامش در متن و تمامی گونه‌ها، آیین گشسپ است؛ ولی در
 داستان خسرو پرویز به استثنای «قا» تمامی نسخ آذرگشسپ آورده‌اند.

۸ / هرمزد / ۱۳۱۵ - ۱۳۱۹، ۱۷۲۲ - ۱۷۲۷، ۱۷۶۴ - ۱۸۵۲ / ۹ / خسرو / ۴۷۹
 (آذرگشسپ)

آیین گشسپ (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه در نبرد با خسرو پرویز:
 چو آیین گشسپ ویلان سینه نیز برفتند با کینه و پرستیز
 ۹ / خسرو / ۱۴۱

«ابراهیم» ← براهیم

ابلیس

وی بر ضحاک ظاهر شده، او را به کشتن پدر و امی دارد [پادشاهی جمشید]:
چنان بد که ابلیس روزی پگاه بیامد بسان یکی نیکخواه
دل مهتر از راه یکی ببرد جوان گوش گفتار او را سپرد
پس از کشته شدن مرداس، وی در هیأت خوالیگر بر او آشکار شد و پاداش خود را
بوسیدن کتف های ضحاک اعلام داشت. بر اثر بوسه های او دو مار از شانه های ضحاک
روید. پس آنگاه وی دیگر بار در ظاهر حکیمی مجرب نزد ضحاک آمد و مغز دو جوان را
داروی آرامش مارها اعلام کرد.

آخرین اقدام او گمراه کردن کاوس است. ابلیس، کاوس را وادار می دارد که تختی
ساخته، به آسمان پرواز کند [هاماوران].

در برخی ابیات ابلیس و آهرمن مترادف به کار رفته اند. در پرواز کاوس به آسمان
آمده است [هاماوران]

چنان بد که ابلیس روزی پگاه یکی انجمن کرد پنهان ز شاه...
و در ادامه همین ماجرا، هنگامی که کاوس بر تخت می نشیند تا به آسمان برود، آمده
است:

نشست از بر تخت کاوس شاه که اهریمنش برده بد دل ز شاه

۱/ جمشید / ۸۸ - ۱۶۴ = ۲ / هاماوران / ۳۷۲ - ۳۷۷، ۴۰۳ (اهریمن)، ۵۳۱ = ۵

/ جنگ بزرگ / ۱۲۴۷ - ۲۵۹۵ = ۶ / اسفندیار / ۱۲۸، ۹۲۵

«ابوبکر» ← بوبکر

«ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی» ← بوالفضل

ابوالقاسم ← محمود

«ابو منصور»

از بزرگان دوران فردوسی که احسان فراوانی نسبت به شاعر می‌کند. این جوان به دست دشمنان نابود می‌شود:

چنان نامور گم شد از انجمن چو در باغ سرو سهی از چمن
نه زو زنده بینم، نه مرده نشان به دست نهنگان مردم کشان
۱ / آغاز / ۱۶۲ - ۱۷۶

احمد

پدر نصر*، وزیر خردمندی که از حامیان فردوسی است:
کجا فرش را مسند و مرقدست نشستنگه نصر بن احمد است
۵ / جنگ بزرگ / ۳۱

احمد سهل

[«از بزرگان خاندان کامکاریان. وی به خونخواهی برادرانش که به دست اعراب کشته شده بودند، برخاسته، عده‌ای بر او گرد آمدند (در حدود ۲۶۷ ه. ق)، عمرولیث صفار او را بگرفت و بزدان کرد، و او به حيله از زندان وی بگریخت و به مرو رفت و از آنجا به درگاه امیر اسماعیل سامانی پیوست...» (دائرة المعارف، ذیل احمد بن سهل)]
یکی پیر بد نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی به مرو
۶ / شغاد / ۱

[اخواست] ← اوخواست (۲)

*. در اصل فضل می‌باشد که در بعضی از نسخ نیز آمده است. ر. ک: [فضل بن احمد]

اختر کاویان ← درفش کاویان

[اخراشت] ← ارجسپ

[اخواست] ← اوخواست (۲)

[اخواست] ← اوخواست (۲)

اران ← حلوان (۲)

ارتنگ ← ارژنگ (۱)

ارجاسپ (۱) ← ارجسپ

۳/ سیاوش / ۱۳۲۶

ارجاسپ (۲)

شاه توران. پس از ظهور زردشت، ارجاسپ پیامی برای گشتاسپ فرستاد و از او خواست که از کیش جدید دست کشیده، به دین نیاکان باز گردد. پس از امتناع گشتاسپ، وی به ایران تاخت ولی از اسفندیار شکست خورده، به توران باز گشت [دقیقی].

پس از زندانی شدن اسفندیار به فرمان گشتاسپ، وی مجدداً به ایران تاخت و بعد از سه شبانروز نبرد، ایرانیان شکست خورده، در کوهی پناه گرفتند. گشتاسپ، جاماسب را فرستاد که اسفندیار را از بند رها سازد. با رسیدن اسفندیار، بار دیگر ارجاسپ شکست خورده، به روین دژ گریخت [گشتاسپ. فردوسی]. اسفندیار با حيله خود را به دژ رساند و پس از ورود به کاخ او، بر ارجاسپ یورش بود [هفتخوان اسفندیار]:

پیای بسی تیغ و خنجر زدند گهی بر میان، گاه بر سر زدند
به زخم اندر، ارجاسپ را کرد سست ندیدند بر تنش جای درست
ز پای اندر آمد تن پیلوار جدا کردش از تن، سر، اسفندیار
وی ۲ فرزند به نام‌های کهرم و اندریمان دارد.

۶/ دقیقی / ۱۱، ۳۶ - ۳۸، ۹۳ - ۷۵۴ (سالار چین - شاه چین)، ۸۱۳، ۸۱۵، ۹۹۸

— ۱۰۲۲ (سالار چین — شاه چگل) ■ ۶ / گشتاسپ / ۳۴ — ۴۷، ۱۱۸ — ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۱۲،
 ۲۸۳ — ۲۸۴، ۳۰۹، ۳۵۱، ۳۶۳ — ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۹۲ ■ ۶ / هفتخوان / ۴۶، ۵۷ — ۵۹
 (شهریار)، ۴۱۸ — ۴۲۳، ۴۴۳ — ۴۵۰، ۴۸۵ — ۵۰۴ (شاه)، ۵۱۰ — ۵۳۱، ۵۵۷، ۵۶۵ —
 ۵۸۲، ۵۹۹ — ۶۰۳، ۶۱۹ — ۶۲۷ (پدر)، ۶۴۰ — ۶۷۸، ۶۹۸، ۷۰۹ — ۷۱۸، ۷۶۲، ۷۹۲
 (گنج ارجاسپ) ■ ۶ / اسفندیار / ۶، ۶۸، ۷۲، ۷۷، ۹۳ — ۹۴، ۲۴۸ — ۲۵۱، ۷۱۰ — ۷۱۳،
 ۱۵۹۵ — ۱۵۹۸ ■ ۸ / کسری / ۱۷۶۹ (خویشان ارجاسپ)، ۱۸۳۶، ۱۸۵۴، ۱۸۹۴، ۲۲۷۶ —
 ۲۲۷۸ ■ ۸ / هرمزد / ۳۱۸ — ۳۲۱، ۴۸۸، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ — ۵۶۹ — ۵۷۰

[ارجاست] ← اوخواست (۲)

[ارجس] ← آرش (۶)

ارجسپ

پهلوان تورانی. پس از مرگ منوچهر، وی نیز به فرمان شاه توران، پشنگ به ایران تاخت
 [پادشاهی نوذر]:

چو ارجسپ و گرسیوز و بارمان چو کلباد جنگی، هژیر دمان
 در بازی چوگان پهلوانان تورانی با سیاوش، او نیز حضور دارد و نامش ارجاسپ آمده
 است [داستان سیاوش]:

دگر اندر یمان سوار دلیر چو ارجاسپ اسپ افکن نره شیر
 این نام به گونه‌های ازخاست، آخواست، اوخواست، اخراشت نیز آمده است.
 ۲ / نوذر / ۶۷ — ۶۸ ■ ۳ / سیاوش / ۱۳۲۴ — ۱۳۲۸

ارد

نام روز بیست و پنجم از هر ماه خورشیدی:
 چو بگذشت زو، شاه شد یزدگرد به ماه سفندارمذ، روز ارد
 ۳ / سیاوش / ۱۷۳۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۰۸۱ ■ ۷ / شاپور / ۱ — ۵۸ ■ ۷
 / یزدگرد / ۱ — ۳۱۶ ■ ۷ / بهرام / ۵ — ۱۹۱۶ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ — ۸۶۱

اردبیل

مهمترین شهر آذرآبادگان. بهمن دژ در این شهر واقع بوده است. کیخسرو پس از تصرف و نابودی بهمن دژ، آتشکده آذرگشسب را در همان محل بنا کرد. در داستان پادشاهی پیروز [ج ۸] آمده است که نام سابق این شهر بادان پیروز بوده است. همچنین در این ابیات، بنای آن را به پیروز نسبت می‌دهد:

دگر کرد بادان پیروز نام خنیده به هر جایش آرام و کام
که اکنونش خوانی همی اردبیل که قیصر بدو داد از داد میل
این نام در «قا» و «نخ» به گونه اردویل آمده است.

۳ / سیاوش / ۳۶۵۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۹، ۹۱۰ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۱۵۱۱ ■ ۸ /
بزدگرد / ۲ / ۸۲ - ۸۴ ■ ۸ / کسری / ۶۱ ■ ۸ / هرمزد / ۲۸۸، ۴۰۴ ■ ۹ / خسرو / ۱۱،
۵۴۴، ۹۴۹

اردشیر (۱)

پسر گشتاسپ. در نخستین نبرد ارجاسپ و گشتاسپ، وی اولین کسی بود که پای به میدان نهاد:

بیامد نخست آن سوار هژیر پُس شهریار جهان، اردشیر
در میانه میدان، تیری او را از پای افکند:
زبور اندر افتاد خسرو نگون تن پاکش آلوده شد پر زخون
۶ / دقیقی / ۳۴۳ - ۳۴۷، ۳۷۲ - ۳۷۳، ۴۷۹ - ۴۸۴، ۴۸۸ (شاهزاده سوار)

اردشیر (۲)

از پهلوانان ایران. وی جسد زریر را به بستور نشان داد:

یکی مرد بد نام او اردشیر سواری گرانمایه، گردی دلیر
پرسید ازو راه، فرزند خرد سوی بابکش راه بنمود گرد
این نام در «نخا» به گونه آردشیر آمده است.
۶ / دقیقی / ۶۶۶ - ۶۶۹

اردشیر (۳) - بهمن (۴)

۶ / همای / ۱ ■ ۶ / داراب / ۶ ■ ۷ / اشکانیان / ۱۰۹ - ۱۱۰، ۱۱۹

اردشیر (۴)

مؤسس سلسله ساسانیان. پسر ساسان. مادرش دختر بابک، شاه اصطخر:
 همان اردشیرش پدر کرد نام نیا، شد به دیدار او شاد کام
 پس از آن که اردشیر به سن رشد رسید، به درخواست اردوان، بابک او را به ری
 فرستاد. در آن شهر، وی با گلنار، کنیز مورد علاقه اردوان آشنا شد.
 پس از مدتی خبر مرگ بابک به ری رسید. اردوان پسر خود، بهمن را به حکومت
 پارس برگماشت. اردشیر که امید حکومت آنجا را داشت، در خشم از این انتصاب، به یاری
 گلنار گریخت و سپاهیان را گرد خود جمع کرد. پس از چند نبرد اردوان، دستگیر و کشته
 شد و اردشیر بر تخت و تاج دُست یافت.
 در نخستین اقدام، طی دو نبرد، کردها را سرکوب کرد. آنگاه به کرمان لشکر کشید.
 بار اول هفتاد به یاری کرم، او را شکست داد. اردشیر این بار پس از گردآوری نیرو، خود در
 لباس بازرگان به قلعه وارد شده، کرم را کشت. در این زمان سپاهیان دست به حمله زده، بر
 هفتاد غلبه کردند [داستان اشکانیان].
 وی در هفتاد و هشت سالگی بر اثر بیماری مرد و تاج و تخت را به پسرش شاپور اول
 سپرد:

چو سال اندر آمد به هفتاد و هشت جهاندار بیدار، بیمار گشت
 نام وی بابکان اردشیر نیز آمده است:
 مرا و را کنون مردم تیزویر همی خواندش بابکان اردشیر
 فر اردشیر: وی را هنگام فرار از ری به پارس غُرمی همراهی می کرد که فرّ او بود:
 چنین داد پاسخ که آن فرّ اوست به شاهی و نیک اختری پَرّ اوست
 گر این غُرم در یابد او را متاز که این کار گردد به ما بر، دراز
 ۷ / اشکانیان / ۱۱۸ - ۷۷۷ = ۷ / اردشیر / ۱ - ۶۵۱ = ۷ / شاپور / ۱ - ۴، ۲۰،
 ۲۹، ۳۱، ۴۹ (شاپور شاه اردشیر)، ۶۴، ۸۶ = ۷ / اورمزد / ۱ - ۵، ۲۷ (شاپور شاه اردشیر) =
 ۷ / یزدگرد / ۱ - ۵۷۶ = ۷ / بهرام / ۵ - ۱۱۵۵ = ۸ / کسری / ۳۷۷ -
 ۳۷۹ = ۸ / هرمزد / ۱۳۹۹ - ۱۴۰۲ = ۹ / خسرو / ۳۲۷ - ۳۲۸، ۳۴۳ - ۳۴۴، ۴۸۵ (تخمه
 اردشیر)، ۱۲۸۳ (شاپور شاه اردشیر)، ۱۴۲۱ (تخمه اردشیر)، ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷، ۳۵۴۶ -
 ۳۵۴۸، ۳۵۵۲ = ۹ / یزدگرد / ۳ - ۵۸۸ - ۵۸۹، ۶۶۷ (تخمه اردشیر)

اردشیر (۵)

موید مؤیدان، در دوره شاپور ذوالاکتاف:

بفرمود تا پیش او شد دبیر ابا موید مویدان اردشیر
۷ / شاپور ۲ / ۶۰۶

اردشیر (۶)

دهمین شاه از سلسله ساسانیان. برادر کوچک شاپور ذوالاکتاف:

جوانی که کهتر برادرش بود به داد و خرد بر سر افسرش بود
ورا نام بود، اردشیر جوان توانا و دانا به سود و زیان
در هنگام مرگ شاپور ذوالاکتاف، چون پسرش شاپور، خردسال بود، اردشیر بر تخت
نشست و ده سال حکومت کرد. پس از رسیدن شاپور به نوجوانی، اردشیر تاج و تخت را به او
سپرد. وی در این مدت از کسی باژ و خراج نگرفت و به همین سبب نکوکار لقب یافت:
چو ده سال گیتی همی داشت راست بخورد و ببخشید چیزی که خواست
نجست از کسی باژ و ساو و خراج همی رایگان داشت آن گاه و تاج
مر او را نکوکار، زان خواندند که هر کس تن آسان ازو ماندند
۷ / شاپور ۲ / ۶۰۵ - ۶۵۴، ۶۶۰ / ۷ / اردشیر ۱ / ۲ - ۱۷ = ۷ / شاپور ۳ / ۱
(عم).

اردشیر (۷)

موید مؤیدان در دوره پیروز. وی به همراه پیروز به نبرد با هیتالیان رفت و اسیر شد

[یزدگرد ۲]:

که در دست ایشان بود کیقباد چو فرزند پیروز خسرو نژاد
همان موید مویدان اردشیر ز لشکر بزرگان بر ناو پیر
وی نیز به دست سوفزای از بند رها شد.

اردشیر در دوره کسری علاوه بر موید مؤیدان، وزیر کسری نیز بود [کسری].

۸ / یزدگرد ۲ / ۳۱۸ - ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۶ (موید)، ۳۴۹ = ۸ / کسری / ۱۳۶۷

- ۱۳۸۵، ۱۴۱۶ (موید)، ۱۴۲۱ - ۱۴۲۴، ۱۴۳۴ - ۱۴۳۸، ۱۴۲۲، ۱۴۸۵ - ۱۴۸۷، ۱۴۸۲

اردشیر (۸)

بیست چهارمین شاه از سلسله ساسانیان. پسر شیروی:
 چو بنشست بر تخت شاه اردشیر از ایران برفتند بر ناو پیر
 بلافاصله پس از بر تخت نشستن وی، توطئه‌ها آغاز شد و در یکی از شب‌ها به دست
 پیروز خسرو، یکی از سردارانش کشته شد:
 جفاپیشه از پیش‌خانه بجست لب شاه بگرفت ناگه به دست
 همی داشت تا شد تباه اردشیر همه کاخ شد پرز شمشیر و تیر
 ۹/ شیرویه / ۵۹۷، ۹۰۰ / ۹ / اردشیر ۱ / ۳ - ۵۰ / ۹ / فرابین / ۱۶

اردن

سرزمینی است در همسایگی شام. کسری در بازگشت از روم، پس از گذر از شام
 بیمار شد و در این سرزمین به استراحت پرداخت*:
 چنان شد ز سستی که از تن بماند زنا تندرستی به اردن بماند
 ۸ / کسری / ۷۲۵، ۷۴۸

اردوان (۱)

از شاهان اشکانی:

چو زو بگذری نامدار اردوان خردمند و بارای و روشن روان
 ۷ / اشکانیان / ۵۹

اردوان (۲)

آخرین شاه اشکانی. نام اصلی وی بهرام بوده است:
 چو بنشست بهرام ز اشکانیان ببخشید گنجی به ارزانیان
 ورا خواندند اردوان بزرگ که از میش بگسست چنگال گرگ
 ورا بود شیراز تا اصفهان که داننده خواندش مرز مهان
 پس از بزرگ شدن اردشیر، اردوان از بابک خواست که اردشیر را به عنوان پرستنده به

*. دلیل انتخاب این سرزمین، وجود چشمه‌های آب گرم آن است. در مسالک و ممالک، (ص ۶۲) در این باره آمده است: «آنجا چشمه‌های آب روان است سخت گرم، و از مسافت دو فرسنگ آید و چون به شهر رسد چنان گرم باشد کی اگر پوست در آن آب افکنند از هم بشود.»

درگاه وی بفرستد:

زپیش‌نیا کودک نیک‌پی به درگاه شاه اردوان شد به‌ری
 پس از مرگ بابک، وی بهمن، پسر خود را به حکومت پارس تعیین کرد. همین امر
 خشم اردشیر را موجب شد و اردشیر به دستگیری گلنار به پارس گریخت. اردوان به تعاقب وی
 پرداخت ولی پس از چهل روز نبرد اسیر و کشته شد.
 پس از کشته شدن اردوان، اردشیر، دختر او را به همسری گرفت و از این پیوند، شاپور
 اول زاده شد.

۷/ اشکانیان / ۶۰ - ۶۳، ۱۲۵ - ۴۳۷ = ۷/ اردشیر / ۱ - ۱۵ - ۲۰، ۲۶ (پدر)، ۵۰ -
 ۵۱ (دختر اردوان - دختر شاه)، ۱۰۲ (دختر اردوان)، ۱۴۷ (دختر اردوان) = ۹/ خسرو
 ۱۶۲۸، ۳۲۸ /

[اردویل] - اردبیل

اردیبهشت

ماه دوم از هر سال خورشیدی:

چوسی روز بگذشت ز اردیبهشت شد از میوه پالیزها چون بهشت
 ۵/ بیژن / ۷۶۹ = ۶/ دقیقی / ۱۴۹ = ۷/ بهرام / ۵ - ۱۳۲۱ = ۹/ یزدگرد / ۳ - ۵۲۶

[آرژدی] - آرزو (۱)

ارژنگ (۱)

[«نگارخانه مانوی نقاش باشد - و نام بتخانه چین هم هست - و نام کتابی است که
 اشکال مانوی تمام در آن نقش است.» (برهان، ذیل ارتنگ)]

یکی نامه برسان ارژنگ چین نوشتند و کردند چند آفرین
 این کلمه به گونه ارتنگ نیز آمده است:

یکی نامه بنوشت، ارتنگ وار برو کرده صد گونه رنگ و نگار
 ۲/ کیقباد / ۱۱۷ (ارتنگ وار) = ۸/ کسری / ۱۷۵۴ = ۹/ خسرو / ۲۹۹۹

ارژنگ (۲)

سالار مازندران. وی به فرمان دیو سپید غنائم را نزد شاه مازندران برد:
 سپرد آنچه دید از کران تا کران به ارژنگ، سالار مازندران
 وی پس از رساندن غنائم بازگشت و فرماندهی محافظین اسرای ایرانی را بر عهده
 گرفت. رستم پس از شناسایی او به ارودگاه حمله کرد:
 چو رستم بدیدش برانگیخت اسب بیامد بر وی چو آذر گشسب
 سر و گوش بگرفت و یالش، دلیر سر از تن بکندش به کردار شیر
 ۲ / مازندران / ۲۱۸ - ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۵۱۵، ۵۲۰ - ۵۲۵، ۵۴۲، ۶۴۸،
 ۶۶۹ ■ ۶ / اسفندیار / ۶۶۹

ارژنگ (۳)

پهلوان تورانی. فرزند زره. در نبرد پیران و طوس، ارژنگ به میدان آمد و هم‌اورد
 خواست. طوس به مقابله آمد و نامش را پرسید. او در پاسخ:
 بدو گفت ارژنگ جنگی منم سرافراز و شیردرنگی منم
 و طوس بی‌درنگ به او یورش برد:
 چو گفتار پور زره شده به بن سپهدار ایران شنید این سخن
 به پاسخ ندید ایچ رای درنگ همان آبداری که بودش به چنگ
 بزد بر سر و ترگ آن نامدار تو گفستی تنش سر نیاورد بار
 ۴ / کاموس / ۱۶۴ - ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۵ - ۱۹۶ (بیچاره)

ارژنگ (۴)

نام چاهی است در توران. افراسیاب پس از وساطت پیران، فرمان داد که بیژن را در آن
 بیفکنند و از پیران خواست که سنگ اکوان دیو را بر روی آن قرار دهد:
 به پیلان گردون کش آن سنگ را که پوشد سر چاه ارژنگ را
 کیخسرو پس از نگرش در جام گیتی‌نمای، محل آن را گرگساران معرفی کرد:
 به هر هفت کشور همی بنگرید ز بیژن بجایی نشانی ندید
 سوی کشور گرگساران رسید به فرمان یزدان مر او را بدید
 ۵ / بیژن / ۴۱۵ - ۴۱۷، ۴۲۲ - ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۵، ۶۰۳، ۹۵۴، ۹۷۲،
 ۹۷۸، ۹۹۲ - ۹۹۳، ۱۰۰۳، ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰، ۱۰۴۵، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۸۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۵،

۱۱۱۰، ۱۱۲۹ (جز در شماره ۴۱۵ - ۴۱۷، باقی شماره با نام چاه و چاهسار آمده است).

[ارسطا طالس] ← ارسطالیس

[ارسطا طالیس] ← ارسطالیس

ارسطالیس

دانشمند و حکیم رومی:

یکی نامداری بد آنگه به روم کزو شاد بد آن همه مرز و بوم
حکیمی که بد ارسطالیس نام خردمند و بیدار و گسترده کام
وی وزارت اسکندر را عهده دار بود و در هنگام مرگ اسکندر، به او پیشنهاد کرد که
به جای کشتن شاهان اسیر، آنان را به صورت ملوک الطوایف در سراسر کشورهای دست
نشانده به حکومت منصوب دارد:

یکی را مده بر دگر دستگاه کسی را مخوان بر جهان نیز شاه
سپر کن کیان را همه پیش بوم چو خواهی که لشکر نیاید به روم
نام وی به گونه سطالیس، در متن به کار رفته است:
چو مغز اندرین کار خود کامه کرد هم آنگه سطالیس را نامه کرد
نام وی در منابع دیگر ارسطو است و در «قا» و «نل»، ارسطاطالیس و در «نخا»
ارسطاطالس آمده است.

۶ / دارا / ۲۷ - ۴۰، ۷۲ (رهنمای) ■ ۷ / اسکندر / ۱۷۲۰ - ۱۷۴۰ (سطالیس)،
۱۸۴۶ - ۱۸۴۹

«ارسطو» ← ارسطالیس

ارم (۱)

[[ارم یا ارم ذات العماد. غالباً آنرا بهشت شداد دانسته‌اند و محل آنرا در عربستان
جنوبی یاد کرده‌اند.]] (فرهنگ فارسی)

در توصیف سرسبزی و زیبایی زمین به این باغ مثال زده می‌شود:
برفتند با شادی و خرمی چو باغ ارم گشت روی زمی

[ارم] (۲)

خواهر گیو. همسر رستم.
در ملحقات مجلد سوم به نقل از «نل»، «نخ»، «نخا» و «برو»، آمده است که گیو او را به همسری رستم در آورد:
سپردم به رستم یکی خواهرم مه بانوان، شهریانوارم
ج ۳ / ص ۲۵۹

ارمان

[«کشانی، آبادان‌ترین شهر است اندر سفد. ارمان از کشانیست.» (حدود العالم، ص ۶۶)]

شهری است ایرانی، در مرز ایران و توران:
ز شهری به داد آمدستیم دور که ایران ازین سوی، زانسوی تور
کجا خان ارمانش خوانند نام وز ارمانیان نزد خسرو پیام
۲ / نوذر / ۳۵۰ ■ ۵ / بیژن / ۵۵ - ۷۰، ۱۷۶، ۴۵۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۸۷ ■ ۵ / جنگ
بزرگ / ۷۴۱

[ارمانک] ← ارمایل

ارمایل

خوالیگر ضحاک. وی به اتفاق گرمایل نزد ضحاک رفت تا برای مارهایش خوراک از مغز جوانان تهیه کند:
دو پاکیزه از گوهر پادشا دو مرد گرانمایه و پارسا
یکی نام، ارمایل پاک دین دگر نام، گرمایل پیش بین
هدف او و همکارش رهانیدن یک جوان از دو قربانی است. آنان روزانه یک گوسفند را می‌کشتند و مغز گوسفند را با مغز یکی از دو قربانی در هم می‌آمیختند و به مارها می‌دادند:

ازین گونه هر ماهیان سی جوان ازیشان همی یافتندی روان

در «لن»، این نام به گونهٔ ارمانک آمده است.

۱/ ضحاک / ۱۵ - ۳۶

ارمنی (۱) ← موسیل ارمنی

ارمنی (۲)

؟. از سرداران یزدگرد در نبرد با سعد وقاص:

چو میروی طبری و چون ارمنی به جنگ‌اند با کیش آهرمنی
ارمنی نیز چون تنی چند از سرداران یزدگرد، معتقد به پایداری در برابر تازیان بود.

۹/ یزدگرد ۳ / ۵۵ - ۶۰

ارمنیه ← ارمنیه

[ارمین] ← آرش (۳)

ارمنیه

از سرزمین‌های شمالی ایران، در همسایگی آذرآبادگان. در تقسیمات چهارگانهٔ کسری، این سرزمین در بخش دوم قرار گرفت:
دگر بهره‌ر زان بد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره‌ر بود آذرآبادگان که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمنیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل
این نام به گونهٔ ارمنیه نیز آمده است:

سپه مانند از بردع و اردبیل از ارمنیه نیز بی مرو خیل
۸/ کسری / ۵۹ - ۶۱ ■ ۸ / هرمزد / ۲۸۸، ۳۳۳ ■ ۹ / خسرو / ۱۲، ۱۰۰، ۵۴۴،

۸۶۰ (ارمنی)

ارنواز

دختر جمشید. مادر ایرج (۱). پس از فرار جمشید، وی و خواهرش به همسری ضحاک در آمدند. آنگاه که ضحاک در هند بود و فریدون کاخ او را اشغال کرد، ارنواز نیز

چون خواهرش به او پیوست. کندرو، در این باره به ضحاک چنین می‌گوید:
 [فریدون] به یک دست گیرد رخ شهرناز به دیگر عقیق لب ارنواز
 شب تیره‌گون خود بترزین کند به زیر سراز مشک بالین کند
 از پیوند ارنواز و فریدون، ایرج زاده شد.
 کیخسرو هنگام کناره‌گیری از سلطنت، از آندو با عنوان خواهران جهاندار جم یاد کرد:

کجا خواهران جهاندار جم کجا تاجداران با باد و دم
 ۱ / ضحاک / ۸، ۱۰، ۴۳، ۵۲ (خورشید روی)، ۵۷، ۶۰ (ماه زوی)، ۶۷ (سرو
 سیمین بر)، ۳۱۵ - ۳۴۸ (دختر جمشید)، ۳۵۴، ۳۸۶ - ۳۹۱ / ۱ / فریدون / ۵۲ = ۵
 / جنگ بزرگ / ۲۹۵۸ (خواهران جهاندار جم)

[ارنوند] ← نوند

اروند رود

نام پهلوی رودخانهٔ دجله. فریدون در حمله به کاخ ضحاک، از این رود عبور کرد:
 به ارونند رود اندر آورد روی چنان چون بود مرد دیهیم جوی
 اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو ارونند را دجله خوان
 ۱ / ضحاک / ۲۷۵ - ۲۹۱ = ۳ / سیاوش / ۳۴۶۵، ۳۶۳۹ = ۷ / شاپور / ۲ = ۹
 / یزدگرد / ۳ = ۲۴۸، ۳۶۷

[از تقیلا] ← استقیلا

[ازخاست] ← ارجسپ

از کهل*

دستور خاقان چین. کارآگاهان بهرام‌گور، ضمن گزارشی از سپاه خاقان، به او

* به اعتقاد آقای دکتر رواقی، صحیح این کلمه ازگهن است که به معنای کاهل و باطل و مهمل می‌باشد: «به گمان من تنها کلمه‌ای که با سیاق این بیت مناسبت دارد و در عین حال از نظر صوری هم به «از کهل» شباهت دارد ←

می‌گویند:

نوندی بیامد ز کار آگهان که خاقان شب و روز بی‌اندهان
 به تدبیر نخچیر کشمیهن است که دستورش از کهل اهریمنست
 این نام در «نخا»، انکرم آمده است.
 ۷/ بهرام ۵ / ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸

اسپروز (۱)

کوهی است در نزدیک مازندران. کی کاوس هنگام لشکر کشی به مازندران در دامنه
 آن خیمه زد [مازندران]:

همی رفت کاوس لشکر فروز بسزد گاه بر پیش کوه اسپروز
 افراسیاب نیز هنگام فرار از چین به این کوه پناه برد و از آنجا به کنگ دژ رفت:
 چو با درد و با رنج و غم دید روز بیامد دمان تا به کوه اسپروز
 زبد خواه روز و شب اندیشه کرد شب و روز را دل یکی بیشه کرد
 بیامد زچین تا به آب زره میان سوده از رنج و بند گره
 ۲/ مازندران / ۱۶۲، ۵۰۹ - ۵۱۰، ۵۲۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۸۸ - ۱۶۹۰

[اسپروز (۲)]

بنابر نسخه «قا» از پهلوانان چغانی است که برای نبرد با طوس به یاری پیران آمد:
 چغانی چو فرطوس لشکر فروز گهار گهانی «وگرد اسپروز»
 مصراع دوم در متن چاپ مسکو چنین است:
 گهار گهانی گوگرد سوز

۴/ کاموس / ۷۵۸

اسپنوی

کنیز تراو:

یکی ماه رویست نام اسپنوی سمن پیکر و دلبر و مشک موی
 کیخسرو، ده اسب با ستام زرین و ده کنیز به کسی می‌داد که او را اسیر کند. بیژن

داوطلب شد و پس از فرار دادن تژاو، اسپنوی را به اردوگاه ایرانیان آورد.

۴ / کیخسرو / ۱۹۶ - ۲۰۶ / ۴ / فرود / ۱۱۰۱ - ۱۱۱۸

است ← اُستا

اُستا

کتاب آسمانی ایرانیان. با وجود آنکه ظهور زردشت مربوط به دوران گشتاسپ است، نام این کتاب مکرر در دوران‌های قبل به کار رفته است. کیخسرو بارها در حال نیایش، اُستا و زند را در دست داشته است:

جهاندار یک شب سرو تن بهشت بشد دور با دفتر زند و اُست
... بر آن آب روشن، سرو تن بهشت همی خواند اندر نهان زند و اُست
افراسیاب نیز در کندز، آتشکده‌ای ساخته بوده است و در آن اُستا و زند بوده است:
بر آورده در کندز آتشکده همه زند و اُستا به زر آژده
در تمامی شاهنامه، راجع به این کتاب توصیف دقیقی وجود ندارد. در داستان دقیقی
نیز ارجاسپ است که درباره آن سخن می‌گوید:

یکی جادو آمد به دین آوری به ایران به دعوی پیغمبری
همی گوید از آسمان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم
خداوند را دیدم اندر بهشت من این زند و اُستا همه زونوشت
این نام در منابع دیگر اوستا است.

۲ / هاماوران / ۱۰۳ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۷، ۲۱۰۵، ۲۲۰۴، ۳۰۲۰ = ۶ / دقیقی
/ ۱۰۸، ۱۹۰، ۲۲۲، ۸۳۹، ۹۳۵، ۹۸۱ = ۶ / گشتاسپ / ۸۶، ۲۲۱ = ۶ / اسفندیار / ۸۹۳،
۱۳۴۴ = ۶ / همای / ۹۳، ۲۷۴ = ۶ / دارا / ۳۷۲ = ۷ / اشکانیان / ۳۶۸ = ۷ / شاپور ۲
/ ۲۹۲ (است)، ۵۳۴ - ۵۳۵ = ۸ / قباد / ۳۱۰ (است) = ۸ / کسری / ۵۱۳، ۷۴۱، ۹۹۱،
۹۹۳، ۱۳۳۸ = ۸ / هرمزد / ۳۴۰ (است) = ۹ / خسرو / ۸۱۰، ۹۱۱، ۱۶۰۳، ۲۱۳۱

استاد پیروز (۱)

از سرداران کسری نوشین روان در نبرد با رومیان:

چو استاد پیروز بر میمنه گشسپ جهانجوی پیش‌بنه
۸ / کسری / ۵۳۵

[استاد پیروز] (۲) ← اشتادپیروز

۹/ خسرو / ۱۸۳۳

استقیلا

پهلوان تورانی. پس از آن که گرسیوز و جهن مانع به میدان رفتن افراسیاب شدند، استقیلا به مقابله کیخسرو رفت:

چنو باز گشت استقیلا چو گرد بیامد که با شاه جوید نبرد
در متن چاپ مسکو دیگر از او خبری نیست ولی در «قا» و «نل» آمده است که
کیخسرو بانیزه به استقیلا یورش برد و:

بزد نیزه بر استقیلای گرد ز زین بر گرفتش، زمین را سپرد
این نام در «قا» ازتقیلا، «نل» و «نخ» اسقیلا آمده است.

۵/ جنگ بزرگ / ۸۰۹ و پاورقی ص ۲۸۴

اسد ← شیر (۱)

«اسرافیل» ← سرافیل

اسطخر ← اصطخر

[اسفاذ گشسب] ← اشتاگشسب

اسفندیار (۱)

فرزند گشتاسپ. مادرش کتایون، دختر قیصر روم. گشتاسپ در نبرد اول با ارجاسپ
سوگند خورد که دختر خود همای را به کسی می‌دهد که انتقام زریر را باز ستاند.

اسفندیار داوطلب شد و گشتاسپ با دیدن او، تاج و تخت را نیز بر وعده قبلی افزود:
که چون باز گردم از این رزمگاه به اسفندیارم دهم تاج و گاه
... چنان چون پدر داد شاهی مرا دهم همچنان پادشاهی و را
اسفندیار بر سپاه ارجاسپ تاخت و تورانیان را شکست داد. گشتاسپ به بخش اول
سوگندش عمل کرد:

چو شاه جهان باز شد باز جای به پور مهین داد فرخ همای
ولی به جای تفویض تاج و تخت به اسفندیار، او را به نبرد با بت پرستان فرستاد.
اسفندیار، رومیان، هندیان و یمنی ها را به دین زردشت در آورد و بت هایشان را سوزاند.
در بازگشت، نیز گشتاسپ او را در گنبدان دژ به حبس افکند [دقیقی].
پس از حمله مجدد ارجاسپ و پناهنده شدن گشتاسپ در کوه، وی از حبس آزاد شد و
به نبرد تورانیان رفت. این بار نیز آنان را شکست داد [گشتاسپ، فردوسی].
اسفندیار در تعاقب ارجاسپ، با گذر از هفت خوان خطرناک به درون روین دژ رفت و
با نام جعلی خرّاد خود را به کاخ رساند و ارجاسپ را کشت و درهای دژ را گشود. نبردی
سنگین میان تورانیان و ایرانیان در گرفت که به شکست تورانیان انجامید. آنان امان خواستند،
اما:

سپهدار خون ریز و بیداد بود سپاهش زبیداد گر شاد بود
کسی را نداد از یلان زینهار بکشتند زان خستگان بی شمار
اسفندیار در بازگشت، تاج و تخت را از پدر طلبید ولی گشتاسپ به جای واگذاری
تاج و تخت او را به نبرد با رستم فرستاد [هفتخوان].
وی به سیستان رفت تا رستم را دست بسته به دربار آورد. رستم تلاش فراوانی کرد که
او را از این تصمیم منصرف سازد، ولی اسفندیار با پافشاری خود نبرد را ناگزیر ساخت.
در نخستین نبرد، رستم و رخس به شدت مجروح شدند. عامل این پیروزی، روین تن
بودن اسفندیار بود. رستم به یاری سیمرغ بهبود یافت و دوباره به میدان آمد. تلاش مجدد رستم
نیز بی فایده ماند و اسفندیار با پرتاب تیری به سوی او، رستم را وادار به کاری کرد که برای
آینده اش بسیار شوم بود. رستم تیرگزی را که سیمرغ در اختیارش نهاده بود به چشم اسفندیار
زد. به تنه نقطه ای که صدمه پذیر بود:

بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سهی ازو دور شد دانش و فره ی
نگون شد سر شاه یزدان پرست بیفتاد چاچی کمانش زدست
گرفته بش و یسال اسپ سیاه ز خون لعل شد خاک آورد گاه
اسفندیار در دم مرگ، پسرش بهمن را به رستم سپرد و رستم جنازه او را با تشریفات
کامل به ایران فرستاد [اسفندیار].

وی ۴ پسر به نام های بهمن، مهرانوش، طوش و نوش آذر دارد.

۶/دقیقی / ۳۱ - ۳۲، ۱۹۳، ۱۹۶ (پور گزین)، ۲۰۴ - ۲۱۹، ۲۵۸ - ۲۶۲، ۳۲۹،

۳۸۶ — ۴۰۶، ۴۴۸، ۶۱۹ — ۶۵۶، ۷۰۷، ۷۱۸ — ۷۶۸، ۷۹۴، ۸۲۰ — ۹۷۹، ۹۹۰
 (پهلوان)، ۹۹۳ — ۹۹۷، ۹۹۹، ۱۰۱۰ ■ ۶ / گشتاسپ / ۴۲ — ۴۳، ۶۳، ۷۷، ۱۶۳ — ۵۰۱ ■
 ۶ / هفتخوان / ۲۶ — ۸۴۹ ■ ۶ / اسفندیار — آغاز داستان / ۱ ■ ۶ / اسفندیار / ۱ — ۱۶۷۳ ■
 ۶ / شغاد / ۳۳۷ ■ ۶ / بهمن / ۴ — ۵، ۱۰ — ۱۲، ۲۰، ۳۸، ۴۲ — ۴۶، ۸۳، ۸۷، ۱۳۰
 (پدر)، ۱۳۶، ۱۴۹ (تخم اسفندیار) ■ ۶ / دارا / ۲۶۹ (گنج اسفندیار)، ۳۷۱ ■ ۷ / اشکانیان
 / ۱۱۰، ۳۳۵ (تخم اسفندیار)، ۷۰۱ ■ ۷ / اردشیر / ۱ — ۲۵۰ ■ ۸ / هرمزد / ۳۲۱، ۴۸۷ —
 ۴۸۸، ۱۶۸۵ ■ ۹ / خسرو / ۳۴۰ (تخم اسفندیار)، ۲۴۹۷ ■ ۹ / شیرویه / ۳۲۳ ■ ۹ / یزدگرد
 ۵۷۰ / ۳

اسفندیار (۲)

پدر سام، پهلوان شیرازی:
 ز کرمان چو بیورد گرد و سوار ز شیراز چون سام اسفندیار
 ۸ / هرمزد / ۱۷۴۲

[اسفیجاب] ← سپیجاب

[اسقیلا] ← استقیلا

اسکندر (۱)

نام رومی گیاهی است گزنده که برای دفع بوی ناخوش دهان مورد استفاده واقع
 می شده است:
 گیاهی که سوزنده کام بود به روم اندر اسکندرش نام بود
 ۶ / داراب / ۹۸ — ۱۰۲

اسکندر (۲)

پسر داراب. مادرش ناهید، دختر قیصر روم. شاه روم و ایران و هند و ... هنگامی که
 مادرش به او باردار بود، مبتلا به بوی ناخوش دهان شد. پزشکان ناهید را با گیاهی به نام
 اسکندر مداوا کردند ولی داراب که نسبت به او دلسرد شده بود ناهید را به روم باز گرداند.
 اسکندر در کاخ پدر بزرگش فیلقوس به دنیا آمد و فیلقوس او را فرزند خود معرفی کرد:

نیاورد کس نام دارا به بر سکندر پسر بود و قیصر پدر
 همی ننگش آمد که گفتی به کس که دارا زفرزند من کرد بس
 وی ولیعهد فیلقوس شد و پس از مرگ او بر تخت پادشاهی روم نشست. از آنسوی نیز
 پس از مرگ داراب، دارا بر تخت نشست و از روم باژ سالانه را طلبید. اسکندر به تشویق
 وزیرش ارسطالیس [= ارسطو] از پرداخت باژ خودداری نمود و آنگاه به ایران لشکر کشید.
 دارا پس از چهار نبرد شکست خورد و کشته شد. وی پس از فتح ایران به سوی هند رفت ولی
 کید، شاه هند با تقدیم هدایایی او را باز گرداند. وی از آنجا به قنوج تاخت. فور، شاه قنوج به
 مقابله آمد و در نبردی سنگین اسکندر را از زنده ماندن ناامید کرد، ولی ناگاه از لشکرگاه
 صدایی شنید و سر بر گرداند. اسکندر فرصت را مغتنم شمرده، او را کشت. پس از قنوج،
 اسکندر به مکه و بعد مصر رفت و یکسالی را در آنجا ماند. آنگاه در لباس و نام وزیرش به
 اندلس رفت. ولی قیدافه او را شناسایی نمود و پس از گرفتن تعهد مبنی بر عدم تعرض به
 اندلس، رهایش کرد. این نخستین ناکامی اسکندر بود که با دستان زنی شجاع و خردمند به
 وقوع پیوست.

پس از آن وی به شهر هروم، رسید که تمامی ساکنانش را زنانه تشکیل
 می دادند. آنان نیز اسکندر را وادار به شکست کردند. آنگاه وی به سوی چشمه آب حیات
 رفت ولی راهنمایش خضر را گم کرد و به چشمه نرسید.

پس از آن اسکندر چین، سند، نیمروز، یمن و بابل را نیز فتح کرد و در بابل بیمار
 شد. وی که قصد کشتن تمامی شاهان اسیر را داشت، نامه‌ای به وزیرش ارسطالیس نوشت. او
 اسکندر را تشویق به ایجاد ملوک الطوائف کرد. پس از مدت زمان کوتاهی، اسکندر مرد:
 بگفت این و جاننش بر آمد زتن شد آن نامور شاه لشکرشکن
 جسد او را در اسکندری دفن کردند.

۶ / داراب / ۱۰۴ - ۱۲۵ / ۶ / دارا / ۲۵ - ۴۵۳ / ۷ / اسکندر / ۱ - ۱۹۰۵ / ۷
 / اشکانیان / ۴۸، ۵۵، ۶۶، ۶۸، ۳۳۲ - ۳۳۴، ۳۶۳ - ۶۶۴ / ۷ / شاپور / ۲ - ۴۹۰ / ۷
 / بهرام / ۵ - ۱۱۵۸ - ۱۱۶۱ / ۹ / خسرو / ۳۳۸ - ۳۸۸، ۸۴۴ - ۸۴۵، ۱۲۱۸، ۳۳۴۲،
 ۳۵۴۴ - ۳۵۴۲

اسکندری

شهری است که جسد اسکندر را در آنجا دفن کردند:
 چو آمد سکندر به اسکندری جهان را دگرگونه شد داوری

... به اسکندری کودک و مرد وزن به تابوت او بر، شدند انجمن
 ۷/ اسکندر / ۱۸۴۰ - ۱۸۴۴ ■ ۸ / کسری / ۴۲۳۷

«اسماعیل» ← سماعیل

اشتاد ← اشتاگشپ

اشتاد پیروز

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبینه. وی همراه با خسرو و سیزده
 پهلوان دیگر به نبرد بهرام رفت، ولی از او و یارانش شکست خورد و گریخت:
 فرخ زاد و چون خسرو سرفراز چو اشتاد پیروز دشمن گداز
 این نام در «لن»، «نخ» و «نخا» اشتاد پیروز آمده است.
 ۹/ خسرو / ۱۸۳۳ - ۱۸۶۷

اشتاگشپ

از دانشمندان دوره خسرو پرویز. وی و خرداد برزین از جانب شیرویه نزد خسرو رفتند تا
 او را وادارند که گنج هایش را به شیرویه ببخشد:
 چو خرداد برزین و اشتاگشپ به فرمان نشستند هر دو بر اسب
 نامش به گونه اشتاد هم آمده است.
 چو اشتاد و خرداد برزین پیر دو دانا و گوینده و یادگیر
 این نام در «بن» اسفاذ کشپ آمده است.
 ۹/ شیرویه / ۱۵ - ۳۵۰

اشک (۱)

؟. از شاهان مغلوب شده به دست اسکندر. روشک در کنار جسد اسکندر، ضمن بر
 شمردن شاهانی که به دست اسکندر نابود شده بودند، از جمله می گوید:
 همان خسرو و اشک و فریان و فور همان نامور خسرو شهرزور
 ۷/ اسکندر / ۱۸۸۶

اشک (۲)

نخستین شاه اشکانی:

نخست اشک بود از نژاد قباد دگر گرد شاپور خسرو نژاد

۷/ اشکانیان / ۵۶

اشکانیان

سلسله شاهنشاهی پیش از ساسانیان. اسکندر، پیش از مرگ، بنابر اندرز ارسطالیس، ایران را به بخش‌های کوچکی تقسیم کرد و شاهانی را بر هر بخش منصوب نمود تا از خطر ایرانی یکپارچه جلوگیری شود:

چو بر تختشان شاد بنشانند ملوک طوایف همی خواندند
برین گونه بگذشت سالی دوست تو گفتی که اندر زمین شاه نیست
نکردند یاد، این ازان، آن ازیں بر آسود یک چند روی زمین
سکندر سگالید زین گونه رای که تا روم آباد ماند به جای
فردوسی، شاهان این سلسله را چنین بر می‌شمارد:

نخست اشک بود از نژاد قباد دگر گرد شاپور خسرو نژاد
ز یک دست گودرز اشکانیان چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ چو آرش که بد نامدار سترگ
چو زو بگذری، نامدار اردوان خردمند و بارای و روشن روان
چو بنشست بهرام ز اشکانیان ببخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ که از میش بگسست چنگال گرگ
فردوسی علت کوتاهی داستان این سلسله را چنین اعلام می‌دارد:

کزیشان جز از نام نشنیده‌ام نه درنامه خسروان دیده‌ام
۷/ اشکانیان / ۴۶ - ۶۵ ■ ۹ / خسرو / ۳۲۷، ۳۳۴

اشکبوس

پهلوان کشانی. وی برای نبرد با ایرانیان، به یاری پیران آمد. رهام پسر گودرز به نبرد او آمد ولی شکست خورد و گریزان شد. رستم از فرار رهام خشمگین شد، و چون رخسار خسته بود، پیاده به نبرد اشکبوس رفت. اشکبوس نامش را جویا شد و رستم در پاسخ گفت:

مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

اشکبوس به کنایه از رستم پرسید که چرا پیاده به میدان آمده است و رستم گفت:
 به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ سوار اندر آیند هر سه به جنگ
 رستم تیری افکند و اسب اشکبوس را کشت. اشکبوس کمان را به زه کرد:
 کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ سندروس
 رستم تیری را در کمان نهاد و به سوی اشکبوس افکند:
 چو بوسید پیکان سر انگشت اوی گذر کرد بر مهره پشت اوی
 ... کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گفתי زمادر نژاد
 ۴ / کاموس / ۱۲۵۹ - ۱۳۰۹، ۱۳۳۳، ۱۳۹۷

[اشکش] (۱) ← آرش (۳)
 ۲ / کیفاد / ۷ ■ / اشکانیان

اشکش (۲)

پهلوان ایرانی:

پس گستهم اشکش تیز گوش که با زور و دل بود و با مغز و هوش
 یکی گرزدار از نژاد همای به راهی که جستیش بودی به پای
 سپاهش ز گردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ و برآورده خوچ
 درفش برآورده پیکر پلنگ همی از درفشش ببارید جنگ
 در نبرد فربرز با پیران، فرماندهی میسر سپاه ایران با اوست. [فرو] .
 اشکش به همراه رستم به توران رفت و پس از رهایی بیژن، آنگاه که رستم و دیگران، به
 کاخ افراسیاب یورش بردند، وی بنه و منیژه را به نزدیک مرز ایران آورد. [بیژن].
 در آخرین نبرد پیران با گودرز، وی با سپاهی بزرگ، در خوارزم به مقابله شیده، پسر
 افراسیاب رفت. [دوازده رخ]

کیخسرو پس از پیروزی بر افراسیاب، حکومت توران را به او سپرد. [جنگ بزرگ].
 ۴ / کیخسرو / ۳۱۸ - ۳۲۵ ■ ۴ / فرود / ۱۳۲۱ ■ ۵ / بیژن / ۸۸۳ - ۹۱۰، ۱۰۷۵ -
 ۱۱۲۳، ۱۱۷۸ - ۱۱۳۴، ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۹ - ۱۲۱، ۹۴۱ - ۹۴۲،
 ۱۰۱۷ - ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶ (گردان)، ۱۱۴۰، ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ ■ ۵ / جنگ
 بزرگ / ۱۰۸ - ۱۱۰، ۳۳۶ - ۳۳۷، ۱۹۳۷ - ۱۹۴۹، ۱۹۵۰ - ۲۰۶۵، ۲۰۷۴

[اشهنج] ← کریمان

اصطخر

پایتخت ایران، پس از فریدون و منوچهر، تا بنای طیسفون:
تن خویشتن از در فخر کرد نشستنگه خود به اصطخر کرد
آب و هوای این شهر خنک و مطبوع بوده است:
که شهری خنک بود و روشن هوا از آنجا گذشتن نبودى روا
این نام به گونه‌های اسطخر، صطخر و صطرخ نیز آمده است:
نشستنگه آنکه به اسطخر بود کیان را بدان جایگاه فخر بود
یکی کاخ کشواد بد در صطخر که آزادگان را بدو بود فخر
چو بر کام او گشت گردنده چرخ ببخشید دارا بگرد و صطخر
این نام در «نل» و «قا» صطخر آمده است.

۲ / کيقباد / ۱۷۶ (اسطخر) ۳ / سیاوش / ۳۵۷۶ (صطخر) ۶ / دارا / ۶۶ - ۶۷ ،
۱۹۱ (صطخر)، ۲۱۸، ۲۲۶، ۳۰۲، ۴۰۹ (صطخر)، ۴۵۲ (صطخر) ۷ / اشکانیان / ۶۳ ،
۳۲۶ (صطخر)، ۳۹۰ (صطخر)، ۴۴۹، ۴۸۰ (صطخر)، ۴۹۴ (صطخر) ۷ / شاپور / ۲ / ۲۴ ،
۵۳۱ / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۲۳۴ (صطخر) ۷ / بهرام / ۵ / ۱۲۳۷ (صطخر)، ۱۶۰۸ (صطخر) ■
۸ / قباد / ۲ (صطخر)، ۳۰۳ / ۸ / هرمزد / ۲۲۶ - ۲۲۷ ، ۱۴۰۱ / ۹ / خسرو / ۲۱۴۶
(صطرخ) ۹ / فرابین / ۲۸ (صطخر)

اصفهان

این شهر مرکز حکمرانی گودرز بوده است:
به گودرز داد آن زمان اصفهان کلاه بزرگی و تخت مهان
در پایان دوره اشکانیان، حکومت این شهر در دست اردوان بوده است:
ورا بود شیراز تا اصفهان که داننده خواندش مرز مهان
این نام به صورت سپاهان نیز آمده است:

ازیدر کنون زی سپاهان روید وزین لشکر خویش پنهان روید
۲ / نوذر / ۲۴۲ (سپاهان) ۲ / مازندران / ۹۰۹ (سپاهان) ۳ / سیاوش / ۳۵۱۶ ،
۳۵۲۸ / ۵ / دوازده رخ / ۲۴۳۳ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۶۷ - ۲۸۶۸ / ۶ / دارا / ۲۸۰ ،
۴۰۲ / ۷ / اسکندر / ۲۶، ۳۸ (موبد اصفهان)، ۸۰، ۹۳ (شهر) ۷ / اشکانیان / ۶۲ / ۷

/ بهرام ۵ / ۱۲۴۲ = ۸ / کسری / ۵۹

اغریوٹ (۱)

پسر پشنگ. برادر افراسیاب. وی با تصمیم پدر در مورد حمله به ایران به مخالفت برخاست. هنگام حمله وی به عنوان مشاور همراه افراسیاب به ایران آمد. پس از کشته شدن نوذر، وی مانع مرگ باقی اسرای ایرانی شد. افراسیاب اسرا را به او سپرد و خود به ری رفت. پس از پیروزی های زال، افراسیاب فرمان قتل اسرا را صادر کرد ولی اغریوٹ آنان را به فرستاده زال سپرد و به ری رفت. افراسیاب از شنیدن این خبر به شدت در خشم شد:

چو اغریوٹ آمد ز آمل به ری وزان کارها آگهی یافت کی
بدو گفت کاین چیست کانگیختی که با شهد، حنظل بر آمیختی
بفرمودمت کای برادر بکش که جای خرد نیست و هنگام هش
اغریوٹ او را بند می دهد و افراسیاب بیشتر در خشم می شود:
سپهد بر آشفست چون پیل مست به پاسخ به شمشیر یازید دست
میان برادر به دو نیم کرد چنان سنگدل ناهشیوار مرد [پادشاهی نوذر]
ایرانیان به شدت شیفته انسانیت او بوده اند. کیخسرو خطاب به افراسیاب می گوید
[جنگ بزرگ]:

برادرت اغریوٹ نیکخوی کجا نیکنامی بدش آرزوی
بکشتی و تا بوده بد تنی نه از آدم، از تخم آهرمنی
۲ / نوذر / ۸۸ - ۱۱۰، ۱۴۹ - ۱۵۲، ۴۳۹ - ۴۴۷، ۴۷۹ - ۵۳۵ = ۲ / گرشاسپ
/ ۸، ۱۱ - ۱۲ (برادر) = ۲ / کیقباد / ۱۰۵، ۱۴۵ = ۳ / سیاوش / ۲۰۶۹ - ۲۰۷۰ = ۵
/ جنگ بزرگ / ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲، ۱۸۲۱ (برادر)، ۲۲۴۵ - ۲۲۴۶ (برادر)، ۲۳۳۹ (برادر).

اغریوٹ (۲)

پهلوان تورانی، در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب:
سپهد چو اغریوٹ جنگجوی که با خون یکی داشتی آب جوی
۵ / جنگ بزرگ / ۳۲۱ - ۳۲۲

افراز

دژی بوده است متعلق به پرموده، شاه ترکان:

دزی داشت پرموده افراز نام کزان دز بدی ایمن و شاد کام
این نام در «قا» آوازه و در «نل» و «نخ» آویزه آمده است.

۸/ هرمزد / ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳، ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ (دز)، ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹، ۱۱۱۱، ۱۱۱۶

— ۱۱۱۸ (باره)، ۱۱۴۸، ۱۱۹۰ - ۱۱۹۴ (دز - باره - حصار)، ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ (دز)،
۱۲۷۶ (دز)

افراسیاب (۱)

شاه توران. پسر پشنگ. پس از مرگ سام به فرمان پدر، وی در رأس سپاهیان توران به ایران تاخت. وی نوذر را اسیر و گردن زد. پس از آگاهی از پیروزی‌های زال، تصمیم به کشتن باقی اسرا داشت که به تشویق برادرش اغریث از این کار در گذشت و آنان را به اغریث سپرد و خود به ری رفت. اغریث نیز اسرا را به فرستاده زال سپرد و به ری رفت. افراسیاب در خشم از این عمل، گردن او را با شمشیر از تن جدا کرد. [نوذر].

صف آرای ایرانیان و تورانیان در ری به دلیل بروز قحطی و خشکسالی، پس از انعقاد پیمان نامه‌ای به پایان رسید و افراسیاب به توران بازگشت [زوطهماسپ].

پس از مرگ زوطهماسپ، وی مجدداً به فرمان پدر به ایران تاخت. رستم به نبرد او آمد و کمربندش را به چنگ گرفته، از زین جدا کرد. کمربند پاره شد و افراسیاب گریخت [گرشاسپ].

پس از اسارت کاوس درهاماوران، وی که در آنگاه بر تخت توران نشسته بود، ایران را اشغال کرد:

سپاه اندر ایران پراگنده شد زن و مرد و کودک همه بنده شد
کی کاوس پس از رهایی به دست رستم، طی نامه‌ای از افراسیاب خواست که ایران را تخلیه کرده، به توران باز گردد. ولی افراسیاب با ذکر دلایلی، ایران را متعلق به خود اعلام نمود:

چنین گفت کایران دو رویه مراست ببايد شنیدن سخن‌های راست
که پور فریدون نیای منست همه شهر ایران، سرای منست
و دیگر به بازوی شمشیرزن تهی کردم از تازیان انجمن
وی در یورش رستم، تاب مقاومت از کف داده، گریزان شد. [هاماوران]

افراسیاب پس از آگاهی از وجود سهراب، سپاهیان را در اختیار او نهاد و او را به ایران روانه کرد. امیدش آن بود که رستم به دست سهراب کشته شود. همان هنگام به سرداران خود فرمان داد که پس از کشته شدن رستم، سهراب را بکشند. [سهراب].

چندی بعد وی با صد هزار شمشیرزن به ایران تاخت. سیاوش به مقابله او رفت. افراسیاب به دلیل خوابی هولناک، با فرستادن گروگان‌هایی، با سیاوش صلح کرد. همین امر باعث تیره شدن روابط سیاوش با کی کاوس شد. افراسیاب به تشویق پیران، سیاوش را در توران نگاه داشت و دختر خود فرنگیس را به او داد. اما پس از چندی به تحریک گرسیوز، برادرش، سیاوش را کشت. [سیاوش].

پس از افشای ماجرای بیژن و منیژه، وی به شدت متأثر می‌شود: به دست از مژه خون‌مژگان برفت بر آشفست و این داستان باز گفت کرا از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود وی فرمان قتل بیژن را صادر کرد ولی بعد به اندرز پیران او را در چاه ارژنگ زندانی نمود. رستم پس از رها کردن بیژن به کاخ افراسیاب یورش برد. ولی او خود را نجات داد. وی با گردآوری نیرو به تعاقب رستم شتافت ولی این بار نیز از رستم شکست خورد و گریخت. [بیژن].

کیخسرو با سپاهی انبوه به توران تاخت. افراسیاب از او تقاضای آشتی کرد که رد شد. پس از آغاز درگیری پسرش شیده به دست کیخسرو کشته شد. وی پس از شنیدن خبر: به سر بر پراگند ریگ روان ز لشکر برفت آنک بد پهلوان چنین گفت با مویه افراسیاب کزین پس نه آرام جویم نه خواب ... همی ریخت از دیده خونین سرشک زردی که درمان نداند پزشکی وی به بهشت گنگ، آنگاه چین و بعد گنگ دژ گریخت. با رسیدن کیخسرو به گنگ دژ، وی به غاری نزدیک برد ع، به نام هنگ افراسیاب رفته، پنهان شد. چندی بعد زاهدی به نام هوم او را دستگیر کرد. افراسیاب از چنگ او گریخته، در دریای چیچست پنهان شد. کیخسرو با آزار گرسیوز، افراسیاب را واداشت که از دریا خارج شود. آنگاه:

به شمشیر هندی بزد گردنش به خاک اندر افگند نازک تنش
ز خون لعل شد ریش و موی سپید برادرش [= گرسیوز] گشت از جهان ناامید
فرزندانش: فرنگیس، منیژه، شیده [= پشنگ]، جهن، سرخه، گوگرد گیر، قراخان

سالار.

۵۲۴ - ۵۴۳ ■ ۲ / زوطهماسب / ۱، ۳۰ - ۳۵ (هردو) ■ ۲ / گرشاسب
 ۶ / ۱۹، ۱۰۰ - ۱۰۱، ۱۲۲ - ۱۲۸ ■ ۲ / کيقباد / ۴، ۲۸ - ۱۱۵، ۱۴۳ - ۱۴۵، ۱۴۸ ■ ۲ /
 هاماوران / ۱۸۲ - ۱۹۰، ۳۰۵ - ۳۰۸، ۳۱۴ - ۳۴۹، ۴۷۵ - ۶۱۷ ■ ۲ / سهراب / ۱۲۹،
 ۱۳۸ - ۱۳۹، ۱۴۳ - ۱۷۱، ۴۷۳ ■ ۳ / سیاوش / ۵۶۸ - ۸۸۴، ۹۱۷ - ۹۲۴، ۹۳۳ -
 ۱۵۶۸، ۱۶۶۷، ۱۶۷۰ - ۱۶۸۰، ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱، ۱۷۰۵ - ۲۴۱۷، ۲۴۴۰، ۲۴۴۴ - ۲۴۶۶،
 ۲۴۶۸ (شاه جهان)، ۲۵۰۲ - ۲۵۴۹، ۲۵۸۹، ۲۶۵۱، ۲۶۶۵ - ۲۶۶۶، ۲۶۹۵ - ۲۹۱۹،
 ۲۹۲۲ (او)، ۲۹۲۸، ۲۹۷۷ - ۲۹۸۱، ۲۹۸۶ - ۲۹۸۷، ۳۰۰۷ - ۳۰۲۰، ۳۰۲۹، ۳۰۸۸ -
 (سالار ترکان)، ۳۱۸۱ - ۳۱۸۶، ۳۳۰۴، ۳۳۰۶، ۳۳۱۴، ۳۳۷۸، ۳۳۹۹ - ۳۵۱۰، ۳۵۲۲،
 ۳۵۵۷ - ۳۵۶۲ (سالار ترکان سپاه - او - کشنده پدر)، ۳۶۱۸، ۳۶۱۹ - ۳۶۲۲ ■
 ۴ / کيخسرو / ۸۱ - ۸۴، ۸۸ - ۹۹، ۱۰۹ - ۱۱۵ (ازدها - سالار توران سپاه)، ۱۲۱ -
 ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۳۷ - ۲۳۸ ■ ۴ / فرود / ۴۲۶ - ۴۲۸، ۴۶۵ (نیا)، ۹۸۶ -
 ۹۹۱، ۱۰۳۴ (چوپان افراسیاب)، ۱۰۴۴ (شاه)، ۱۰۶۵ (شاه)، ۱۰۶۸ (شاه)، ۱۰۷۶، ۱۰۹۹،
 ۱۱۲۴ - ۱۱۳۴، ۱۴۲۲، ۱۵۲۶، ۱۶۳۴ - ۱۶۵۳ ■ ۴ / کاموس / ۱۳۶ - ۱۴۹، ۲۳۷، ۴۷۶،
 ۶۴۵ - ۷۳۳، ۷۴۳ (شاه)، ۷۴۶، ۷۶۶، ۷۷۳، ۹۹۸، ۱۰۱۴، ۱۲۰۰، ۱۳۴۷، ۱۳۸۷ ■ ۴
 / خاقان / ۲۷، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۸۹، ۲۰۸ - ۲۰۹ (شاه - پدر)، ۲۱۳، ۲۱۶ - ۲۱۷، ۲۴۴،
 ۲۵۱، ۲۶۲ - ۲۶۵ (سوم بیداد - جفایشه)، ۲۷۷ - ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۱۰ - ۳۱۱، ۳۵۲ -
 (ازدها)، ۳۵۵، ۳۷۶، ۳۸۴، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۶۵، ۶۸۱ - ۶۸۲، ۹۱۱، ۹۱۲ - ۹۱۴، ۹۴۹ -
 ۱۰۵۶، ۱۰۵۸ - ۱۱۶۹، ۱۱۸۰ - ۱۲۰۶، ۱۲۵۴، ۱۲۷۴، ۱۲۸۳ - ۱۳۳۹، ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ -
 (شاه)، ۱۳۹۳ ■ ۴ / اکوان دیو / ۹۴ (گله دار اسپان افراسیاب)، ۱۰۸ - ۱۲۹ ■ ۵ / بیژن
 / ۱۶۷ (دخت افراسیاب)، ۲۱۱ (دخت افراسیاب)، ۲۴۴ (ایوان افراسیاب)، ۲۵۷ - ۴۲۳،
 ۴۴۸، ۶۳۰، ۸۷۰ - ۸۷۳، ۹۴۴ (دخت افراسیاب)، ۹۷۴ (دخت افراسیاب)، ۹۸۶ - ۹۸۸ -
 (باب - پدر - باب)، ۱۰۶۱ (پدر)، ۱۱۲۰، ۱۱۲۵ - ۱۲۳۳، ۱۲۳۷ (بد اندیش نراژدها) ■
 ۵ / دوازده رخ / ۱۹ - ۶۳، ۶۰ - ۷۴، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۹۹ - ۲۰۲، ۲۲۴ - ۲۳۴،
 ۲۴۷ (شاه)، ۲۵۶ - ۲۵۸، ۳۳۲ (نامداران افراسیاب)، ۴۰۳، ۷۱۳، ۷۲۸ (شاه)، ۸۳۰ -
 (شهریار)، ۸۵۸ (شاه ترکان)، ۹۲۲ - ۹۲۳ (شاه ترکان)، ۹۳۵ - ۹۳۹، ۹۸۱، ۹۹۹، ۱۰۰۹ -
 ۱۰۱۶، ۱۰۲۵ - ۱۰۳۱، ۱۰۳۹، ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰، ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲، ۱۱۴۴ (شاه ترکان)،
 ۱۱۹۰ (شاه)، ۱۲۳۴ - ۱۲۳۷، ۱۳۱۲، ۱۳۵۲ - ۱۴۴۸، ۱۴۵۲ (شهریار)، ۱۴۶۰ - ۱۴۶۹ -
 (نیا - شاه)، ۱۵۱۸، ۱۶۴۷ - ۱۶۴۹، ۱۷۳۳، ۱۷۵۲، ۱۷۵۵ (شه)، ۱۷۸۸ - ۱۷۹۰، ۱۹۱۸،
 ۲۰۰۲، ۲۰۵۸ - ۲۰۵۹، ۲۰۶۳ (شاه ترکان)، ۲۱۰۴، ۲۱۳۸ (مهتر)، ۲۱۵۶، ۲۱۹۰، ۲۴۰۳،

۲۴۱۲، ۲۴۲۷، ۲۴۳۰، ۲۴۴۰ (شاه)، ۲۴۶۵ (شاه) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۹۵ - ۹۶ (نیا)،
 ۱۱۹، ۲۰۶ - ۲۳۵۴، ۲۳۶۹، ۲۳۸۰ (اژدها)، ۲۴۳۱ (جادو افراسیاب)، ۲۶۷۲، ۲۶۸۳ -
 ۲۶۸۶، ۲۷۱۷ - ۲۷۱۹، ۲۷۲۳ (کسی)، ۲۸۰۱ ■ ۶ / دفیقی / ۲۵۲ (افراسیابی) ■ ۶ /
 اسفندیار / ۶۶۷، ۷۳۹ ■ ۶ / بهمن / ۱۹ ■ ۷ / اسکندر / ۱۷۰۳ ■ ۷ / اشکانیان / ۶۶۲ -
 ۶۶۴ ■ ۸ / کسری / ۱۷۶۹ (خویشان افراسیاب)، ۱۸۳۶، ۱۸۵۱، ۱۸۵۴، ۱۸۹۴، ۲۲۷۴ -
 ۲۲۷۵ ■ ۸ / هرمزد / ۱۲۶۶ ■ ۹ / خسرو / ۸۴۲ - ۸۴۳، ۱۲۸۷، ۱۹۱۱، ۲۷۷۴ ■ ۹ /
 یزدگرد / ۳ / ۵۶۶ - ۵۶۸

افراسیاب (۲)

نام غاری [= هنگی] است در کوهستانی نزدیک برد ع. افراسیاب پس از شکست از
 کیخسرو در این غار پنهان می شود:

به نزدیک برد ع یکی غار بود سر کوه غار از جهان نابسود
 ... زهر شهر دور و به نزدیک آب که خوانی و را هنگ افراسیاب
 ۵ / جنگ بزرگ / ۲۲۱۲ - ۲۲۱۶، ۲۲۲۶ (غار)، ۲۲۲۹ (سنگین حصار)، ۲۲۳۲ -
 ۲۲۳۴، ۲۲۳۶، ۲۲۴۰، ۲۲۴۳ (غار)، ۲۲۷۳، ۲۲۹۵ (غار)، ۲۲۹۷ (غار تنگ).

افراسیاب (۳)

نام یکی از گنج های افراسیاب:

دگر نامور گنج افراسیاب که کس را نبودی به خشکی و آب
 ۹ / خسرو / ۳۷۹۵

[افریغ] ← اوریغ

«افلاطون» ← فلاطون

اکوان دیو

دیوی است وارونه کار، در پوست گوری طلایی.

روزی چوپان کیخسرو هراسان به دربار آمد و گفت که گوری زرین، اسبان را نابود
 می کند. رستم به فرمان کیخسرو به شکار او رفت و پس از سه روز جستجو، او را یافت:

درخشنده زرین یکی باره بود به چرم اندرون زشت پتیاره بود
رستم با خود اندیشید که کشتن چنین گوری، شایسته نیست، لذا کمند را آماده کرد
تا او را به بند بکشد، ولی در همان لحظه گور ناپدید شد:

بدانست رستم که آن نیست گور ابا او کنون چاره باید نه زور
جز اکوان دیو، این نشاید بدن ببایستش از باد تیغی زدن
بار دوم وی بر رستم آشکار شد و اینبار نیز با مشاهده تیر و کمان رستم ناپدید گردید.
رستم سه شبانروز دیگر در پی او اسب تاخت ولی او را نیافت. از شدت تشنگی در کنار
چشمه ای خوابید. در این هنگام اکوان زمین زیر رستم را برید و او را به آسمان برد. رستم
بیدار شد و خود را در دست اکوان یافت. اکوان از او پرسید که به دریا بیندازدش یا به کوه.
رستم که وارونه بودن کارهای او را می دانست، کوه را برگزید. اکوان او را به دریا افکند.
رستم نجات یافت و به کنار چشمه بازگشت، که ناگاه اکوان را دید و بلافاصله نابودش کرد.
۱/۴ اکوان دیو / ۲۰ - ۱۷۷، ۱۹۳ □ ۵ / بیژن / ۴۱۴ (سنگ اکوان دیو)، ۱۰۷۸
(سنگ اکوان دیو)

الان ← الانان (۲)

الانان (۱)

دژی است در سرزمین الانان، متعلق به سلم:
کشیدند لشکر به دشت نبرد الانان دژ را پس پشت کرد
این دژ به وسیله قباد (۱) تصرف و نابود شد. در این بیت این نام الانی دژ آمده است:
چو خورشید بر تیغ گنبد رسید نه آیین دژ بد، نه دژیان پدید
۱/ فریدون / ۶۸۱، ۷۷۹ - ۸۲۳ (حصن، الانی دژ)

الانان (۲)

سرزمینی است در شمال ایران:
الانان و غزدژ به لهراسپ داد بدو گفت کای گرد خسرو نژاد
در این منطقه دژی به نام الانی دژ یا الانان دژ نیز بوده که متعلق به سلم بوده است. (ر.
ک: الانان (۱)).
این نام به گونه الان نیز آمده است:

الان شاه چون شهریاری کند ورا مرد بدبخت یاری کنند
این نام در «نخ» آلان آمده است.

۱ / فریدون / ۶۸۱ (آلانان دژ)، ۷۸۳ (الانی دژ) ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۶، ۱۰۲۴،
۱۱۳۸ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۹۱۲ ■ ۸ / کسری / ۳۳۲ - ۳۳۳، ۳۴۴ (سپاه الانی) ۳۵۸ -
۳۶۲ (شارستان)، ۳۷۳ ■ ۹ / خسرو / ۲۰۹ (الان شاه)، ۲۲۳ (الان شاه)، ۲۲۹ (الان شاه)
۳۰۵ (الان شاه)، ۳۱۳۰ - ۳۱۳۲

الان شاه (۱)

از بزرگان ایران. وی نیز پس از مرگ یزدگرد بزه گر، سر به شورش برداشت:
الان شاه و چون پارس پهلوسپاه چو بیورد و شگنان زرین کلاه
همی هر یکی گفت شاهی مراست هم از خاک تا برج ماهی مراست
۷ / یزدگرد ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۲

الان شاه (۲) ← خسرو پرویز

۹ / خسرو /

[الانی دژ] ← الانان (۱)

البرز

[[این کوه را از حد هندوستان که ابتدای اوست تا بعد گیلان کا آخر اوست کمر زمین
خوانند و به تازی منطقه الارض گویند.]] (حدود العالم، ص ۲۱)

فرانک برای گریز از چنگال ضحاک، فریدون را به این کوه، در منطقه هندوستان برد:
ببرم پی از خاک جادوستان شوم تا سر مرز هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه برم خوب رخ را به البرز کوه
رستم، کیقباد را که در این کوه سکنی داشت، به ایران آورد و بر تخت نشاند.

۱ / ضحاک / ۱۳۶ - ۱۳۷، ۱۴۹، ۴۴۹ ■ ۱ / منوچهر / ۱۸۸ (کوه بلند)، ۱۹۲ -
۱۹۳، ۲۰۶ (کوه)، ۶۵۲ (کوه هند)، ۹۸۱ (کوه)، ۱۰۶۸ (کوه) ■ ۲ / گرشاسپ / ۱۱۳،
۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۷ ■ ۲ / کیقباد / ۱۹۷ ■ ۲ / هاماوران / ۲۶۰، ۳۵۸ ■ ۲ / سهراب / ۱۰۱۷ ■
۸ / یزدگرد ۲ / ۲۹۰ ■ ۹ / شیرویه / ۳۱۸

التونیه

از شهرهای روم. شاپور ذوالاکتاف به آن شهر لشکر کشید:
 به التونیه در بید روز هفت ز روم اندر آمد به اهواز رفت
 این نام در «قا»، «نل» و «نخا» التونیه و در «نخ»، التونیه آمده است.
 ۷/ شاپور ۱ / ۳۴ - ۳۶، ۴۷، ۵۴، ۵۷ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۸۱

الکوس

پهلوان تورانی. وی به همراه افراسیاب به نبرد رستم آمد. در میدان نبرد، زواره را دید و
 به تصور اینکه رستم است، بر او حمله آورد و با گرز او را به زمین افکند. در لحظه‌ای که
 می‌خواست سر او را از تن جدا کند، نعره رستم را شنید:
 به الکوس بر، زدیکی بانگ تند کجا دست شد سست و شمشیر کند
 وی بر اسب نشست و با نیزه ضربه‌ای به رستم زد و در پاسخ:
 تهمتن یکی نیزه زد بر برش به خون جگر غرقه شد مغمفرش
 به نیزه همیدون ز زین بر گرفت دو لشکر بمانده بدو در شگفت
 زدش بر زمین همچو یک لخت کوه پراز بیم شد جان توران گروه
 ۲/ هاماوران / ۵۷۲ - ۵۹۸

الماس رود

؟. نام محل. افراسیاب به پسرش شیده می‌گوید که گنج‌هایش را به این محل خواهد
 فرستاد:
 فرستم همه سوی الماس رود نه هنگام جامست و بزم و سرود
 ۴/ خاقان / ۱۱۰۷

[الواذ] - الوای (۱)

الواى (۱)

نیزه‌دار زابلی رستم. وی هنر رزم را از رستم آموخته بوده است. هنگامی که کاموس
 کشانی، رستم را به نبرد خواند، وی آماده نبرد با او شد:
 یکی زابلی بود الواى نام سبک تیغ کین بر کشید از نیام

کجا نیزه رستم او داشتی پس پشت او هیچ نگذاشتی
رستم از او خواست که به میدان نرود، الوای بی توجه به اندرز او به مقابله کاموس رفت.
کاموس با نیزه به سوی او تاخت و:

بزد نیزه و بر گرفتش ز زمین بینداخت آسان به روی زمین
عنان را گران کرد و او را به نعل همی کوفت تا خاک او کرد نعل
این نام در «نل» و «نخ» کیوان و در «بن» الواذ آمده است.
۴ / کاموس / ۱۴۲۶ - ۱۴۳۷، ۱۴۴۲ (نامور)

الوای (۲)

نیزه دار رستم:

یکی نامور بود الوای نام سرافراز و اسپ افکن و شاد کام
پس از آغاز نبرد ایرانیان و زابلیان، نوش آذر، پسر اسفندیار با او رودر رو شد:
چو از دور نوش آذر او را بدید بزد دست و تیغ از میان برکشید
یکی تیغ زد بر سر و گردنش به دو نیمه شد، پیل پیکر تنش
۶ / اسفندیار / ۱۰۷۳ - ۱۰۷۸

[الونیه] ← التونیه

اله ← یزدان

الیاس

شاه خزر، فرزند مهراس:

به مرز خزر، مهتر الیاس بود که پور جهاندار مهراس بود
قیصر روم، به پشتگر می گشتاسپ، که در روم پناهنده بود، به نبرد خزرها رفت.
گشتاسپ و الیاس با یکدیگر روبرو شدند و:
بزد نیزه گشتاسپ، بر جوشنش بخش آن زمان کارزاری تنش
بیفگندش از باره برسان مست بیازید و بگرفت دستش به دست
۶ / لهراسپ / ۶۶۰ - ۷۲۶، ۷۷۳ - ۷۷۴، ۸۲۱

اندر آب

[«اندر آبه شهرست از تخارستان، در ناحیت خراسان در شعب کوه نهاده.» (مسالک و ممالک، ص ۲۱۸)]

پیران در نامه‌ای به گودرز، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:
دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون در بلخ تا اندر آب
۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۷

اندر یمان (۱)

پهلوان تورانی. در آخرین نبرد پیران و گودرز وی با گرگین هم‌نبرد می‌شود [دوازده رخ]:

یکی تیر گرگین بزد بر سرش که بر دوخت با ترگ رومی برش
... فرود آمد از باره گرگین چو گرد سر اندر یمان ز تن دور کرد
۳ / سیاوش / ۱۳۲۶ ■ ۵ / دوازده رخ / ۳۳۵ - ۳۳۶، ۱۵۹۱ - ۱۵۹۸، ۱۷۹۷ -
۱۸۳۵، ۱۹۵۰ - ۱۹۶۲، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۸، ۲۰۹۱ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ -
۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)

[اندر یمان] (۲) ← اندمان (۲)

۶ / دقیقی / ۲۷۱ - ۲۷۷

اندر یمان (۳)

پسر ارجاسپ. برادر کهرم (۳). وی (گویا) در نبردهای ارجاسپ و گشتاسپ حضور داشته است. اسفندیار در این رابطه می‌گوید:

دگر اندر یمان که پیروز گشت بکشت از دلیران ما سی و هشت
اسفندیار پس از تصرف روین دژ او را به دار می‌زند.
توضیح: منابعی وی را برادر ارجاسپ پنداشته‌اند ولی با توجه به ابیات زیر و همراهی
نام اندر یمان و کهرم (۳)، وی پسر ارجاسپ است و نه برادرش:
دل کهرم از پاسبان خیره شد روانش ز آواز او تیره شد
چو بشنید با اندر یمان بگفت که تیره شب آواز نتوان نهفت
و پس از مشاهده سر بریده ارجاسپ

دو فرزند ارجاسپ گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند
و نیز پس از اسارت، وی و برادرش با هم کشته می‌شوند؛ در حالی که کهرم (۲)،
برادر ارجاسپ، به دست شیدسپ کشته شده بوده است:

بزد بر در دژ دو دار بلند فرو هشت از دار پیچان
سر اندریمان نگونسار کرد برادرش را نیز بر دار کرد
و نکته آخر آنکه، در تمامی داستان هفتخوان، نام وی و کهرم (۳) همراه هم به کار
می‌رود.

۶/ هفتخوان / ۴۲۰ - ۴۲۳، ۶۸۴ - ۶۹۲، ۷۱۲ (فرزند)، ۷۴۳ - ۷۴۴

اندلس

سرزمینی است، آنسوی مصر. در زمان اسکندر قیدافه در آنجا حکمرانی داشت:
زنی بود در اندلس شهریار خردمند و با لشکری بی‌شمار
فاصله مصر تا اندلس یکماه است:

همی رفت یک ماه پویان به راه چو آمد سوی مرز او با سپاه
۷/ اسکندر / ۶۶۹، ۶۷۲ (مرز)، ۶۷۶، ۷۱۴ (مرز)، ۹۶۱

اندمان (۱)

پسر طوس. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حاضر بود و کیخسرو مسئولیت
حفظ و جلوگیری از بی‌عدالتی سپاهیان نسبت به مردم را به او سپرد:
بفرمود تا اندمان پورطوس بگردد به هر جای، با پیل و کوس
بدان تابند زبیداد دست کسی را کجا نیست یزدان پرست
۵/ جنگ بزرگ / ۱۹۳ - ۱۹۷

اندمان (۲)

پهلوان تورانی. برادر ارجاسپ، شاه توران:
برادر بد او را دو آهرمنان یکی کهرم و دیگری اندمان
نامش به گونه اندیدمان نیز آمده است:
به اندیدمان داد دست دگر خود اندر میان رفت با یک پسر
این نام در «قا»، «نل»، «نخ» و «بن» اندریمان آمده است.

۶ / دقیقی / ۲۷۱ - ۲۷۷

[اندمان] (۳) ← اندیان (۲)

۷ / بهرام ۵ /

[اندیان] (۱) ← آوگان

۱ / فریدون /

اندیان (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام گور در شیخون به خاقان چین:
چو بهرام پیروز بهرامیان خزران رهام با اندیان
این نام در «مو» اندمان آمده است.

۷ / بهرام ۵ / ۱۴۴۸

اندیان (۳)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز:
چو گردوی و شاپور و چون اندیان سپهدار ارمینیه رادمان
وی نیز همراه خسرو به روم گریخت. پس از پیروزی بر بهرام چوبینه، وی حکومت
منطقه‌ای را به دست می‌آورد.

۹ / خسرو / ۱۰۰ - ۱۰۶، ۵۳۷، ۱۱۳۶ - ۱۱۴۴، ۱۱۵۵ - ۱۱۷۰، ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴،

۱۴۰۸ - ۱۴۲۰، ۱۶۱۵ - ۱۶۴۰، ۱۷۷۵، ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲، ۱۸۳۰ - ۱۸۶۷، ۲۱۴۹

اندیدمان ← اندمان (۲)

اندیو ← انطاکیه

انطاکیه

[«شهری در ترکیه که سابقاً مقر سلوکیان بود، واقع در ساحل ارنه یا نهر العاصی که
به بحر الروم (مدیترانه) می‌ریزد.» (فرهنگ فارسی)]

از شهرهای روم:

به انطاکیه در خبر شد ز شاه که با پیل و لشکر بیامد به راه
این نام در پهلوی اندیو بوده است [«اندیو نام انطاکیه است به زبان پهلوی»
(لغت نامه)]:

وزانجایگه شد به اندیو شهر که بر دارد از روز شادیش بهر
کسری پس از تصرف انطاکیه، شهر زیب خسرو را در نزدیک آن بنا کرد.
۸ / کسری / ۶۴۸ - ۶۶۷، ۶۸۴ ■ ۹ / خسرو / ۲۱۳۶ - ۲۱۴۰ (اندیو)

[انکرم] ← از کهل

[انوشه] ← نوشه

«انوشیروان» ← نوشین روان

[انیران] ← نیران

[اوخواست] (۱) ← ارجسپ

۲ / نوذر / ۶۷ - ۶۸ ■ ۳ / سیاوش / ۱۳۲۶

اوخواست (۲)

پهلوان تورانی. در آخرین نبرد پیران و گودرز، اوخواست چپ لشکر توران را
فرماندهی می کند:

بخواند اندریمان و اوخواست را نهاد چپ لشکر و راست را
چپ لشکرش را بدیشان سپرد اباسی هزار از دلیران گرد
در رزم تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی و زنگه شاوران هم نبرد شدند و پس از
نبردی سنگین:

چنان خسته گشتند کز جای خویش نجنبید و نهاد کس پای پیش
پس از رفع خستگی، بانیزه به نبرد پرداختند و زنگه ضربه ای کاری بر او زد:
یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی کز اسبش نگون کرد و بر زد به روی

چو رعد خروشان یکی و یله کرد که گفتی بدرید دشت نبرد
در بیتی به جای اوخواست، تخم اوخواست به کار رفته است:
که همرزمش از تخم اوخواست بود که از جنگ هرگز نه برکاست بود
ولی با توجه به گونه‌های «از بخت اوخواست - VI و IV و I» و تصریح این نام در
بیت بعد:

گرفتند هر دو عمود گران چو اوخواست با زنگه شاوران
متن صحیح نیست و می‌بایستی «از بخت اوخواست» باشد.
این نام در نسخ گوناگون به گونه‌های اخاست، اوخواست، ارجاست آمده
است.

۵ / دوازده رخ / ۳۳۵ - ۳۳۶، ۱۷۹۷، ۱۸۳۵ (ده سوار)، ۱۹۳۰ - ۱۹۴۹، ۲۰۹۰ -
۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲

اورمزد (۱) ← یزدان

اورمزد (۲)

نام روز اول از هر ماه خورشیدی:

همان اورمزد و مه و روز مهر بشوید به آب خرد جان و چهر
این نام به گونه‌های هرمزد و هرمز نیز به کار رفته است:
یکی کودک آمدش هرمزد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز
چه مایه خروشید و کرد آفرین به جشن کیان، هرمز فرودین
۱ / منوچهر / ۱۶۰۲ (هرمز) ۵ / بیژن / ۶۸۹ (هرمز)، ۷۶۸ (هرمز)، ۷۷۳ ۶
/ دارا / ۳۷۴ ۷ / اورمزد ۱ / ۹۴ ۷ / شاپور ۲ / ۶۵۷ (هرمز) ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۲
(هرمز) ۷ / بهرام ۵ / ۱۳۲۳ (هرمز) ۸ / کسری / ۱۲۳ ۹ / خسرو / ۱۶۳۶، ۳۶۰۴
(هرمز)، ۳۸۷۹

اورمزد (برج) (۳) ← مشتری

اورمزد (۴)

پسر گشتاسپ. در نبرد اول ارجاسپ با گشتاسپ، اورمزد به میدان رفت:

بیامد بر شاه شیر اورمزد کجا زو گرفتی شهنشاه پزد
 ز پیش اندر آمد به دشت اندرا به زهر آب داده یکی خنجر
 وی هزار تن از تورانیان را کشت و در بازگشت تیری از قفا او را از پای افکند:
 به هنگام بازگشتن ز جنگ که روی زمین گشته بد لاله رنگ
 بیامد یکی تیرش اندر قفا شد آن خسرو شاهزاده فنا
 لازم به ذکر است که در پیشگویی جاماسپ، نامی از او نیست.
 ۶/ دقیقی / ۴۸۵ - ۴۹۰

اورمزد (۵)

از شاهان سلسله اشکانی:
 چو نرسی و چون اورمزد بزرگ چو آرش که بد نامدار سترگ
 ۷/ اشکانیان / ۵۸

اورمزد (۶)

سومین شاهنشاه ساسانی. پسر شاپور اول. مادرش دختر مهرک نوش زاد.
 چون ازدواج شاپور با دختر مهرک نوش زاد، به دور از آگاهی اردشیر بابکان صورت
 گرفته بوده است، اورمزد نیز تا مدت ها پنهان نگاه داشته می شده است.
 پس از مرگ پدر وی بر تخت می نشیند:
 چو بنشست شاه اورمزد بزرگ به آبشخور آمد همی میش و گرگ
 پس از اورمزد، پسرش بهرام (۹) بر تخت می نشیند.
 ۷/ اردشیر ۱ / ۲۴۹ - ۲۹۷ ■ ۷/ شاپور ۱ / ۸۰ - ۸۷ ■ ۷/ اورمزد ۱ / ۱ - ۹۵ ■
 ۷/ بهرام ۱ / ۱ (پدر)

اورمزد (۷)

هشتمین شاهنشاه ساسانی. پسر نرسی:
 چو برگاه رفت اورمزد بزرگ ز نخچیر کوتاه شد چنگ گرگ
 وی پس از نه سال، در حالی که پسرش شاپور ذوالاکتاف هنوز به دنیا نیامده است
 می میرد.
 ۷/ نرسی / ۱۳ - ۲۲ ■ ۷/ اورمزد ۲ / ۱ - ۳۹

اورمزد (۸)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبینه:
چو فرخنده خورشید، با اورمزد که دشمن بدی پیش ایشان فرزد
۹/ خسرو / ۱۸۳۴ - ۱۸۶۷

اورمزد اردشیر

شهری بوده است در پارس، بنا شده به فرمان اردشیر بابکان:
دگر شارستان اورمزد اردشیر هوا مشک بوی و به جوی آب شیر
۷/ اردشیر / ۱ / ۶۴۷

اورند (۱)

پدر لهراسپ:
که لهراسپ بد پور اورند شاه که او را بدی از مهان تاج و گاه
۶/ اسفندیار / ۶۹۰

اورند (۲)

از سرداران سپاه کسری در نبرد با رومیان، پسر مهران:
به قلب اندر اورند مهران به پای که در کینه گه داشتی دل به جای
۸/ کسری / ۵۳۶

اورینغ

از شهرهای روم. خسرو پرویز پس از گذر از شهرهای کارستان و مانوی به این شهر
رسید:

که اورینغ بد نام آن شارستان بدو در چلیپا و بیمارستان
این نام به گونه وریغ نیز آمده است:
همی رفت لشکر به راه وریغ نیاطوس در پیش با گرز و تیغ
این نام در «قا» و «نخا» به گونه افریغ و فریغ آمده است.
۹/ خسرو / ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲، ۱۱۲۷ - ۱۱۳۲ (وریغ)، ۱۱۴۰ (شارستان)، ۱۵۳۹ -
۱۵۴۰ (وریغ)

«اوستا» ← استا

اولاد

حاکم سرزمینی در نزدیک مازندران. رستم در راه مازندران او را اسیر کرد و به او قول داد که در صورت نشان دادن راه، حکومت مازندران را به او خواهد داد.

وی به درستی رستم را راهنمایی کرد و رستم پس از پیروزی به کاوس گفت:
مرا این هنرها ز اولاد خاست که بر هر سویی راه بنمود راست
کاوس به پیشنهاد رستم، حکومت مازندران را به او سپرد.

۲/ مازندران / ۴۴۵ - ۵۱۸، ۵۳۰ - ۵۳۲، ۵۶۵ - ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۹۹ - ۶۱۰، ۸۷۲

— ۸۷۹

اولاد غندی ← پولاد غندی

اهرمن ← آهرمن

اهرن

از بزرگان روم:

گوی بر منش نام او اهرنا ز تخم بزرگان رویین تن
وی به خواستگاری دختر قیصر رفت. قیصر برای او شرطی گذارد و آن کشتن اژدها بود. گشتاسپ به جای او این کار را کرد و اهرن با دختر قیصر ازدواج کرد.
۶/ لهراسپ / ۴۶۱ - ۵۹۸، ۶۰۰ - ۶۴۱، ۶۷۲، ۶۸۵ - ۶۸۶، ۷۱۵ (داماد).

اهریمن ← آهرمن

اهواز

شهری است در جنوب ایران. شاپور ذوالاکتاف، در کنار آن، کنام اسیران را بنا کرد:
به اهواز کرد آن سیم شارستان بدو اندرون کاخ و بیمارستان
کنام اسیرانش کردند نام اسیران درو یافتی خواب و کام
۱/ منوچهر / ۸۳۵، ۱۳۸۸ ■ ۶ / دارا / ۲۳ ■ ۷ / شاپور / ۱ ■ ۵۷ / ۷ / شاپور ۲

۵۶۵ - ۵۶۶ / ۸ / فباد / ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۷۴، ۲۰۷ / ۸ / کسری / ۶۲ / ۸ / هرمزد / ۴۶۹ /
 ۳۷۲۳، ۳۶۹۰ / ۹ / خسرو / ۸

ایتاش

از شهرهای توران. گشتاسپ سپاهی به بستور پسر زریر سپرد و فرمان داد:
 به ایتاش و خلخ ستان بر گذر یکش هرک یابی به کین پدر
 ۶ / دقیقی / ۵۵۹، ۷۹۸

ایران

- ۱ - در شاهنامه تا پادشاهی ضحاک نامی از ایران در میان نیست:
- یکایک ز ایران بر آمد سپاه سوی تازیان بر گرفتند راه
- ۲ - از دوره فریدون که همیشه پایتخت بوده است، کلمه ایران با مناطق آمل و ساری برابر است. هنگامی که سام قصد دیدار منوچهر را دارد، می گوید:
 من اینک به شبگیر ازین رزمگاه سوی شهر ایران گذارم سپاه
 ... سپهبد سوی شهر ایران کشید سپه را به نزد دلیران کشید
 او به سوی آمل و ساری رفت و:
 ز ساری و آمل بر آمد خروش چو دریای سبز اندر آمد به جوش
- ۳ - از دوره کیقباد که پایتخت به پارس انتقال می یابد، ایران برابر پارس است.
 اردشیر بابکان به گلنار می گوید:
 بدو گفت گر من به ایران شوم زری سوی شهر دلیران شوم...
 و آنگاه پس از تهیه مقدمات فرار، به سوی پارس می گریزد:
 از ایوان سوی پارس بنهاد روی همی رفت شادان دل و راه جوی
 و نیز هنگام فرار دارا از پارس به کرمان آمده است:
 چو دارا ز ایران به کرمان رسید دو بهر از بزرگان لشکر ندید
- ۴ - مرزها و شهرهای مرزی ایران.
 اصولاً تعیین مرزها و خطوط مرزی، امری غیر ممکن است. زیرا از سویی مناطقی چون
 کابل، سیستان و یمن وابسته به ایران هستند و از سوی دیگر به دلیل استقلالشان جزء ایران به
 حساب نمی آیند.
 بزرگان در سپاسگزاری از زال به او می گویند:

بدو گفت طوس ای گو سرفراز کشیدی چنین رنج راه دراز
ز بهر بزرگان ایران زمین بر آرامش این رنج کردی گزین
در دوره پیش از تاریخی، مرزهای ایران و توران را می توان از نامه پیران به گودرز دریافت.

در این نامه آمده است:

هران شهر کز مرز ایران نهی وز آباد و ویران و هر بوم و بر
از ایران به کوه اندر آید نخست دگر طالقان شهر تا فاریاب
دگر پنجهر و در بامیان دگر گوزگانان فرخنده جای
دگر مولیان تا در بدخشان فروتر دگر دشت آموی وزم
چه شگنان وز ترمذ و سه گرد همیدون برو تا در سفد نیز
وزان سو که شد رستم گرد سوز ز کوه وز هامون بخوانم سپاه
بپردازم این تا در هندوان ز کشمیر وز کابل و قندهار
وزان سو که لهراسپ شد جنگوی ازین مرز پیوسته تا کوه قاف
وزان سو [= خوارزم] که اشکش بشد همچنین تا پدید آمدن هیتالیان در بخش تاریخی این مناطق متعلق به ایران بود، ولی از این پس، بسیاری از این شهرها در دست هیتالیان است.

جنوبی ترین منطقه ایران، خوز [ستان] است. هیچگاه در سراسر شاهنامه، گرفتاری و مزاحمتی از جانب جنوب در میان نیست.

در شمال خزرها هستند. اینان چند بار عصیان کردند که به سرعت سرکوب شدند.
در غرب ایران تازیان هستند که سرزمین یمن و دشت سواران نیزه گذار متعلق به آنهاست. نخستین مزاحمت آنان، تصرف ایران به وسیله ضحاک است. بعد مداخلاتشان برای

بر تخت نشاندن بهرام گور. آخرین آن، حمله به ایران است در دوره یزدگرد سوم ساسانی.
 برای ایرانی، کلمات دهقان، عجم و آزاده نیز به کار رفته است.

به خواری تنش را بر آرم به دار ز دهقان و تازی و رومی شمار
 همش رای و هم دانش و هم نسب چراغ عجم، آفتاب عرب
 نماند همی این فرستاده را نه هندی و نه ترکی نه آزاده را

۱ / آغاز / ۱۹۷، ۲۱۰ / ۱ / جمشید / ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲ - ۱۷۵ / ۱ / ضحاک /
 / ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱ / ۱ / فریدون / ۶۳، ۶۶ (دهقان = ایرانی)، ۷۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۰۷،
 ۲۴۴، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۹ (ایران سپاه)، ۳۹۲، ۳۹۵، ۶۳۹، ۶۴۱ / ۱ / منوچهر / ۶۸، ۷۱۹،
 ۷۲۵، ۸۶۸ / ۲ / نوذر / ۲۷، ۳۳، ۶۴، ۷۳ (ایرانیان)، ۷۹، ۸۵، ۹۱، ۱۰۸، ۲۱۸ (ایرانیان)،
 ۲۳۶، ۲۶۹ (ایرانیان)، ۲۷۶ (ایرانیان)، ۲۷۹ (شاه ایران)، ۲۹۳، ۴۳۲، ۴۵۴، ۵۰۱ / ۲ /
 زوطهماسب / ۱۵ (ایران سپاه)، ۴۵ (ایرانیان) / ۲ / گرشاسب / ۱۹، ۳۵، ۱۰۲، ۱۲۷
 (ایرانیان)، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۳ / ۲ / کیقباد / ۷ (ایرانیان)، ۹۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۷ -
 ۱۳۸ / ۲ / مازندران / ۱۷، ۵۵، ۸۱، ۸۷، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۸۷ (ایرانیان)، ۱۱۹، ۲۰۷ (ایرانیان)،
 (ایرانیان)، ۲۱۴ (ایرانیان)، ۲۲۰، ۲۴۰ (ایرانیان)، ۲۶۶ (ایرانیان)، ۳۱۵ (ایرانیان)، ۵۳۴
 (ایرانیان)، ۶۷۸، ۶۷۶ (سالار ایران)، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۷۲ (ایران سپه)، ۸۳۴، ۸۵۱ (ایرانیان)،
 ۸۸۰ (شهر ایران = پارس)، ۸۸۲ - ۸۸۳، ۹۰۸ / ۲ / هاماوران / ۲، ۵۵ (ایران سپه)، ۶۴
 (ایرانیان)، ۹۹ (شاه ایران)، ۱۴۵ (ایرانیان)، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۰ - ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۷
 (شاه ایران)، ۲۸۴ (سپه دار ایران)، ۳۱۳ (شاه ایران)، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۳ - ۳۲۵، ۵۶۲،
 ۵۷۴، ۶۱۶ (ایرانیان) / ۲ / سهراب / ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۰ - ۱۶۱، ۱۷۳ (ایرانیان)، ۲۲۹
 (ایران سپاه)، ۲۵۹، ۳۰۱، ۳۰۹ (شاه ایران)، ۳۱۴، ۳۲۲ (گردان ایران)، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۵
 (گردان ایران)، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۲۴ (ایرانیان)، ۴۳۶ (شاه ایران)، ۵۱۰ (ایرانیان)، ۵۱۳
 (ایران سپه)، ۵۱۶ (ایران سپاه)، ۵۲۴، ۵۳۱ (ایرانیان)، ۵۳۷، ۵۴۰ (ایران سپاه)، ۵۴۳
 (مرز)، ۵۴۸ (گردان ایران)، ۵۴۹ (شاه ایران)، ۵۶۵، ۵۷۸ (ایرانیان)، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۴
 (ایران سپاه)، ۶۵۳ - ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۷۹، ۷۳۰ - ۷۳۱ (ایرانیان - ایران سپاه)، ۷۳۸ (ایران
 سپه)، ۷۵۷ (ایرانیان)، ۹۳۰ - ۹۳۱، ۹۳۶، ۹۴۱ (ایرانیان)، ۱۰۳۰ / ۳ / سیاوش / ۵۰ -
 ۵۱ (شاه ایران)، ۹۸، ۱۱۷ (بزرگان ایران)، ۱۱۹ (ایرانیان)، ۱۴۱ (شاه ایران)، ۲۷۰ (شاه
 ایران - گردان ایران)، ۲۹۴ (شاه ایران)، ۴۷۹، ۵۴۲ (ایرانیان)، ۵۷۰، ۵۷۲ (ایرانیان)،
 ۵۷۹ (رزم ایران)، ۵۹۸، ۶۱۸، ۶۲۱ (ایرانیان)، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۹۲ (شاه ایران)،
 ۷۳۱، ۷۹۲، ۸۰۵، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۶ (شاه ایران)، ۸۶۵، ۸۸۰ (شاه ایران)، ۹۱۳، ۹۵۸،

۱۲۷۲، ۱۲۵۰، ۱۲۳۴ — ۱۲۳۳، ۱۱۶۷، ۱۱۶۴، (کشور)، ۱۱۴۰ (کشور)، ۱۱۲۸، ۹۸۸
 (کشور)، ۱۲۹۷، ۱۳۴۹ — ۱۳۵۰ (ایرانیان)، ۱۳۶۶، ۱۳۹۰، ۱۳۹۶، ۱۴۱۲ — ۱۴۱۷، ۱
 ۱۷۸۶، ۱۴۵۹ — ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۹۷، ۱۵۰۳، ۱۶۴۶، ۱۶۸۴ — ۱۶۸۸، ۱۶۹۸، ۱۷۲۳، ۱۷۸۶
 (کشور)، ۱۷۹۲، ۱۷۹۷، ۱۸۱۱ (سواران ایران)، ۱۸۶۰، ۱۹۰۳ — ۱۹۰۶، ۱۹۲۱ (کشور)،
 ۱۹۳۷، ۱۹۵۰، ۲۰۳۷، ۲۰۷۵، ۲۱۰۰، ۲۱۲۶، ۲۱۲۹ — ۲۱۳۰ (کشور)، ۲۱۴۶، ۲۱۹۵،
 ۲۱۹۹، ۲۲۱۲، ۲۲۲۲ (کشور)، ۲۲۲۹ — ۲۲۳۰ (ایران سپه — ایرانیان)، ۲۲۳۳ (ایرانیان)،
 ۲۲۷۲ (ایرانیان)، ۲۲۸۱، ۲۲۸۸، ۲۲۹۸، ۲۴۰۲ — ۲۴۰۳، ۲۴۹۶ (ایرانیان)، ۲۶۰۸، ۲۶۰۹،
 ۲۶۲۹، ۲۶۵۴ (گردان ایران)، ۲۶۵۶، ۲۶۹۶ (بزرگان ایران)، ۲۷۱۵ (ایران سپه)، ۲۷۶۷،
 ۲۷۷۸ (ایرانیان)، ۲۸۰۷، ۲۸۲۳ (ایرانیان)، ۲۸۳۸، ۲۸۶۶ — ۲۸۶۸ (درفش سپهدار ایران)،
 ۲۹۱۰ — ۲۹۱۱ (ایرانیان)، ۲۹۱۳ (ایران سپه)، ۲۹۳۷، ۲۹۸۶، ۳۰۰۳، ۳۰۱۵ (ایران سپه)،
 ۳۰۱۸ (ایرانیان)، ۳۰۲۱، ۳۰۲۷، ۳۰۳۱ (گردان ایران)، ۳۱۳۸، ۳۱۴۸ — ۳۱۴۹ (تخت
 ایران)، ۳۱۷۰، ۳۲۴۵ — ۳۲۴۸، ۳۲۴۹، ۳۳۰۳، ۳۴۰۴، ۳۴۴۰، ۳۴۶۷، ۳۵۰۵،
 ۳۵۴۳، ۳۵۰۹ (بزرگان ایران)، ۳۵۸۰ (گردان ایران)، ۳۵۸۵ (بزرگان و گردان ایران
 زمین)، ۳۵۹۲، ۳۶۱۰ (گردان ایران)، ۳۶۱۷، ۳۶۳۶، ۳۷۳۹، ۳۷۴۲ = ۴ / کیخسرو / ۲۵،
 ۲۹، ۶۶، ۸۲، ۸۴، ۱۱۲ (مرز)، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶ (ایرانیان)، ۱۷۷ (بزرگان ایران)، ۲۲۴ —
 ۲۲۵، ۲۵۲ (شاه ایران)، ۲۵۵، ۳۱۷ (شاه ایران)، ۳۱۷ = ۴ / فرود / ۴۱۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۶،
 ۴۹۱ (ایران سپه)، ۴۹۸ (ایران گروه)، ۵۰۱، ۵۳۴ (ایرانیان)، ۵۵۲، ۵۸۹ (ایران گروه)،
 ۶۸۵ (ایران سپه)، ۶۹۹ (ایرانیان)، ۷۴۷، ۸۰۰، ۸۰۳ (شاه ایران)، ۸۴۵، ۸۵۶ (ایرانیان)،
 ۸۷۳ (ایرانیان)، ۸۹۴ (ایرانیان)، ۸۹۹ (ایرانیان)، ۹۰۶ (گردان ایران)، ۹۳۸، ۹۹۰، ۹۹۲،
 ۱۰۳۳، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹ (ایران سپه)، ۱۰۵۷، ۱۰۶۴، ۱۰۶۷، ۱۰۷۱، ۱۰۷۶، ۱۱۲۳ (سواران
 ایران)، ۱۱۵۴ (ایران سپه)، ۱۱۶۰ — ۱۱۶۲ (ایرانیان — ایران سپه — ایرانیان)، ۱۱۷۹
 (ایرانیان)، ۱۱۹۴ (ایرانیان)، ۱۲۰۳ (ایرانیان)، ۱۲۱۱ (ایرانیان)، ۱۲۱۳ (ایرانیان)، ۱۲۳۱،
 ۱۲۳۷، ۱۲۵۸، ۱۳۴۷ (گردان ایران)، ۱۳۵۲ (ایرانیان)، ۱۳۹۰، ۱۳۹۶ (گردان ایران)،
 ۱۴۰۸ (ایران سپه)، ۱۴۲۵ (ایرانیان)، ۱۴۳۵ (گردان ایران)، ۱۵۲۵، ۱۵۳۲ (ایران سپه)،
 ۱۵۳۸، ۱۶۰۶، ۱۶۱۴ (ایرانیان)، ۱۶۲۵ (ایرانیان) = ۴ / کاموس / ۷۸ (بزرگان ایران سپه)،
 ۸۱ (شاه ایران)، ۸۴، ۱۱۶ (ایران سپه)، ۱۲۶ — ۱۲۷ (شاه ایران)، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۱ (ایران
 گروه)، ۱۶۵ (ایرانیان)، ۱۷۰ (سپهدار ایران)، ۱۷۳ (ایران سپه)، ۱۹۱ (شاه ایران سپه)، ۲۲۰
 (شاه ایران)، ۲۳۹ (ایران سپه)، ۳۰۹ (ایرانیان)، ۳۵۵ — ۳۵۶ (سواران ایران سپه)، ۳۷۸
 (ایرانیان)، ۳۸۹ (ایرانیان)، ۳۹۱ (شاه ایران سپه)، ۳۹۹ (ایرانیان)، ۴۶۶ (ایران سپه)،

۴۷۸، ۴۹۲ (ایرانیان)، ۴۹۶ (ایران سپاه)، ۵۰۰ (ایرانیان)، ۵۱۰ (سواران ایران)، ۵۱۲، ۵۲۸
 (سپهدار ایرانیان)، ۵۳۰ (ایران سپاه)، ۵۴۸ (ایرانیان)، ۵۷۹ (سواران ایران)، ۵۹۷ (ایران
 سپاه)، ۶۰۰، ۶۳۳، ۶۶۰، ۶۶۶ (ایرانیان)، ۶۷۴ (شاه ایران)، ۶۹۶ (ایرانیان)، ۷۰۳ (گردان
 ایران)، ۷۲۳ (ایرانیان)، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۷۰ (ایرانیان)، ۷۷۶ — ۷۷۷ (ایرانیان)، ۷۷۹، ۷۸۱،
 ۷۹۷ (ایران سپاه)، ۸۰۲ (ایرانیان)، ۸۱۵ (ایرانیان)، ۸۳۵ (گردان ایران)، ۸۴۷ (ایران سپاه)،
 ۸۴۸ (سپهدار ایران)، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۶۶ (ایران سپاه)، ۸۷۹ (بزرگان ایران)، ۸۸۲، ۹۰۴،
 ۹۱۴ (ایرانیان)، ۹۲۸ — ۹۲۹ (گردان ایران)، ۹۳۲ (سواران ایران)، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۵۸ —
 ۹۵۹ (گردان ایران گروه — ایرانیان)، ۹۶۹، ۹۹۴ — ۹۹۵، ۱۰۰۳ (ایرانیان)، ۱۰۱۲ — ۱۰۱۳
 (ایرانیان)، ۱۰۱۶، ۱۰۲۰، ۱۰۲۸، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۳ (ایرانیان)، ۱۰۶۰ (گردان ایران)،
 ۱۰۶۵، ۱۰۷۱ (ایران سپهدار)، ۱۰۸۶ (ایرانیان)، ۱۱۲۰ (ایرانیان)، ۱۱۲۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۸
 (ایرانیان)، ۱۱۷۴، ۱۱۷۶، ۱۱۸۴ (ایران سپاه)، ۱۲۵۷ (ایرانیان)، ۱۳۱۲ (گردان ایران)،
 ۱۳۱۶ (ایران سپاه)، ۱۳۱۸ (ایرانیان)، ۱۳۲۰، ۱۳۲۴ — ۱۳۲۶ (بزرگان ایران — ایران سپاه)،
 ۱۳۳۸ (ایران سپاه)، ۱۳۹۴ (ایرانیان)، ۱۴۲۴، ۱۴۴۲، ۱۴۶۱ (ایران سپاه)، ۱۴۶۴ ■ ۴
 / خاقان / ۲۷، ۳۵، ۴۲ (ایرانیان)، ۶۸ (نامداران ایران سپاه)، ۸۵ (ایران سپاه)، ۹۷، ۱۰۳،
 ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲ — ۱۲۳ (تخت ایران)، ۱۷۹ (ایران سپاه)، ۲۰۸ (کشور)، ۲۶۰ (دلیران
 ایران)، ۲۶۷ (شاه ایران)، ۴۰۳ (شاه ایران)، ۴۱۴ (ایرانیان)، ۴۱۸ (ایرانیان)، ۴۳۸
 (ایرانیان)، ۴۶۵ (شاه ایران)، ۴۹۸ (ایرانیان)، ۵۵۷ (دلیران ایران)، ۵۶۶ (ایرانیان)، ۵۶۸ —
 ۵۶۹ (ایرانیان)، ۶۱۶ — ۶۱۷ (ایران سپاه — ایران)، ۶۱۹ — ۶۲۲ (ایران — ایرانیان)، ۶۲۴
 (ایران سپاه)، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۷۳، ۶۷۷ (گفتار ایران = زبان ایرانی)، ۶۹۰، ۷۲۵ (ایرانیان)،
 ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۷۵ (ایرانیان)، ۷۸۱، ۷۹۲ (ایران سپاه)، ۸۰۷، ۸۳۶ (کشور)، ۸۷۵ (شاه ایران
 سپاه)، ۹۱۰، ۹۱۳ (شاه ایران سپاه)، ۹۱۶، ۹۲۹، ۹۳۳، ۹۳۷ (بزرگان ایران زمین)، ۹۴۰،
 ۹۴۵ (ایرانیان)، ۹۵۴، ۹۷۴ (ایرانیان)، ۹۸۰ (ایرانیان)، ۹۹۲، ۱۰۴۹، ۱۰۷۲ (شاه ایران)،
 ۱۰۸۷ (ایران سپاه)، ۱۰۹۱ (ایران سپاه)، ۱۱۳۵ (ایران سپاه)، ۱۱۷۲، ۱۱۷۴، ۱۲۲۴ (ایران
 سپاه)، ۱۲۴۷، ۱۲۷۵، ۱۳۱۱ (ایران سپاه)، ۱۳۳۱ (ایرانیان)، ۱۳۶۵، ۱۳۶۷، ۱۴۱۸ ■ ۴
 / اکوان دیو / ۱۶۲ (ایرانیان)، ۱۹۰ (سپهدار ایران) ■ ۵ / بیژن / ۴۰ (شاه ایران)، ۵۵، ۶۱،
 ۶۶، ۶۸ (شاه ایران)، ۱۳۴ (گردان ایران)، ۱۵۰، ۲۰۶ — ۲۰۷، ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۰۵، ۳۲۱،
 ۳۳۳، ۳۳۹ (ایرانیان)، ۳۴۳ (گردان ایران)، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۳ (ایرانیان)، ۳۹۰
 (شاه ایران)، ۳۹۶، ۴۰۷ (ایرانیان)، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۹۴، ۵۴۲، ۶۶۱ (ایرانیان)، ۶۷۴، ۷۲۱،
 ۷۳۳ (شاه ایران)، ۷۴۰ — ۷۴۱، ۷۷۸، ۸۰۰ — ۸۰۱، ۸۹۸ (کشور)، ۹۰۳، ۹۱۷، ۹۲۱،

۹۳۹، ۹۴۹ — ۹۵۱، ۹۶۲، ۹۷۰، ۹۸۱، ۹۹۹، ۱۰۴۰، ۱۰۵۸ (بروبوم)، ۱۱۶۳ (ایرانیان)،
 ۱۱۶۶، ۱۱۶۸، ۱۲۳۰ (ایرانیان)، ۱۲۵۵، ۱۲۵۸ (نگهدار ایران)، ۱۲۶۸ ■ ۵ / دوازده رخ
 / ۲۷ — ۲۸، ۳۳، ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۷ (خورشید ایران)، ۸۱ (شاه ایران)، ۹۳ (پهلوان
 ایران سپاه)، ۱۵۰ (ایرانیان)، ۱۵۹، ۱۶۹ (بزرگان ایران)، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۲۳ (بزرگان ایران)،
 ۳۴۷ (ایرانیان)، ۳۶۵، ۳۶۷ (ایرانیان)، ۴۰۵، ۴۳۵ (ایرانیان)، ۴۳۸، ۴۴۱ (ایران سپاه)،
 ۴۴۴ (ایران سپاه)، ۴۵۴ (سواران ایران)، ۴۵۷ (ایرانیان)، ۴۶۰ (ایرانیان)، ۴۷۲ (نگهبان
 سالار ایران)، ۴۹۵، ۵۰۲ (ایرانیان)، ۵۳۴، ۵۶۸ (ایرانیان)، ۵۷۴، ۷۵۳، ۸۳۱ (سپهدار
 ایران)، ۸۳۷ (دیده‌بانان ایران سپاه)، ۸۵۹ (لشکر شاه ایران)، ۸۶۳ (ایرانیان)، ۸۷۰ (ایران
 سپاه)، ۸۹۲ (ایرانیان)، ۹۱۵ (سپهدار ایران)، ۹۲۰ (سپهدار ایران)، ۹۳۶، ۹۵۶، ۱۰۱۰،
 ۱۰۳۷ (نامداران ایران)، ۱۰۵۹ (شاه ایران)، ۱۰۹۵ (سالار ایران)، ۱۱۰۸، ۱۱۲۰، ۱۱۲۴ —
 ۱۱۴۰، ۱۱۶۴ (گردان ایران)، ۱۱۷۵ — ۱۱۷۶ (ایران — ایرانیان)، ۱۲۲۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹،
 ۱۲۵۱، ۱۲۵۷، ۱۲۶۷ — ۱۲۷۶، ۱۳۴۷ (ایرانیان)، ۱۳۶۴ (ایرانیان)، ۱۳۶۶، ۱۳۷۱ (سپهدار
 ایران)، ۱۳۷۳ (ایران سپه)، ۱۳۸۴ (ایرانیان)، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲ (ایران سپاه)، ۱۴۱۳،
 ۱۴۴۱ (ایرانیان)، ۱۴۶۱ (کشور)، ۱۴۶۶، ۱۴۷۰ (ایران سپه)، ۱۴۹۳ (سواران ایران)، ۱۵۸۹
 (نامداران ایران)، ۱۶۰۰ (سواران ایران)، ۱۶۴۸ — ۱۶۵۰، ۱۶۵۴، ۱۶۹۹، ۱۷۳۷، ۱۷۴۴
 (ایرانیان)، ۱۷۹۰، ۱۷۹۹ (ایران سپه)، ۱۸۰۲ (ایران سپاه)، ۱۸۱۹، ۱۸۵۸، ۱۸۷۲، ۱۹۷۹
 (سپهدار ایران)، ۱۹۸۳، ۲۰۵۵ (ایران سپاه)، ۲۰۶۸ (ایرانیان)، ۲۰۹۲ (دلیران ایران)،
 ۲۱۱۱، ۲۱۴۳، ۲۱۶۳، ۲۱۶۶ (ایرانیان)، ۲۱۷۲ (ایرانیان)، ۲۱۷۸ (ایرانیان)، ۲۲۶۴ (ایران
 سپاه)، ۲۲۸۲، ۲۳۱۴ (ایران سپاه)، ۲۴۰۰، ۲۴۰۹، ۲۴۴۱، ۲۴۵۴، ۲۴۷۸ (نامداران ایران
 سپاه)، ۲۵۰۱، ۲۵۰۶ (ایرانیان) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۴، ۲۳۲، ۲۵۶ (ایران — شاه ایران
 زمین)، ۲۷۰، ۳۲۷ (ایرانیان)، ۳۳۴ (بزرگان ایران)، ۳۳۷ (شیران ایران)، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۱
 (ایرانیان)، ۳۹۸ — ۳۹۹ (ایرانیان)، ۴۳۷، ۴۶۹ — ۴۷۰ (ایرانیان)، ۴۷۲ (ایرانیان)، ۴۷۴
 (پدر و مادر شاه ایران زمین)، ۴۷۵ (شاه ایران)، ۴۸۳ (ایرانیان)، ۴۸۷ (شاه ایران)، ۵۰۰ —
 ۵۰۱ (شاه ایران — ایران)، ۵۰۴ — ۵۰۵، ۵۱۲ — ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۶ — ۵۲۷ (ایرانیان — ایران
 سپاه)، ۵۲۹ (ایرانیان)، ۵۳۳، ۵۴۵ (دلیران و شیران ایران زمین)، ۵۵۸ (ایران سپاه)، ۵۸۴
 (ایران سپاه)، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۳۷ (ایرانیان)، ۶۸۴ (ایران سپاه)، ۷۲۰ (ایرانیان)، ۷۲۳ — ۷۲۴
 (کشور سپهدار ایران)، ۷۴۰ (گردان ایران)، ۷۶۰ (نامداران ایران سپاه)، ۸۰۵ (ایرانیان)،
 ۸۲۳، ۸۴۵ (نامداران ایران سپاه)، ۸۵۳ — ۸۵۴ (ایران سپاه — ایرانیان)، ۸۶۰، ۱۰۳۳
 (ایرانیان)، ۱۰۸۹ (شاه ایران)، ۱۲۵۴ (کشور)، ۱۳۲۹ — ۱۳۳۰ (درفش سپهدار ایران — شاه

ایران سپاه)، ۱۳۶۶ (ایرانیان)، ۱۳۸۲ (ایرانیان)، ۱۳۸۹ (ایرانیان)، ۱۴۳۸ (ایرانیان)، ۱۴۳۹،
 ۱۴۹۴ (ایرانیان)، ۱۵۳۰، ۱۵۳۲، ۱۵۴۲ (شاه ایران)، ۱۵۵۱ (تخت ایران)، ۱۵۹۲ (ایرانیان)،
 ۱۶۳۵ (ایرانیان)، ۱۶۵۵ — ۱۶۵۶ (شهنشاه ایران — ایرانیان)، ۱۶۶۱ (ایرانیان)، ۱۶۶۶ (شاه
 ایران زمین)، ۱۷۲۳، ۱۷۴۱ (ایرانیان)، ۱۷۶۸ (شاه ایران)، ۱۷۷۴ — ۱۷۷۵ (شاه ایران —
 ایران)، ۱۷۹۱ (شاه ایران)، ۱۸۶۳ (شاه ایران)، ۱۸۸۹ (شاه ایران)، ۱۹۱۴، ۱۹۶۳ (بزرگان
 ایران)، ۲۰۲۹ (پهلوانان ایران سپاه)، ۲۰۳۰، ۲۰۳۳، ۲۰۳۵ (ایرانیان)، ۲۰۷۵ (سرفرازان
 ایران زمین)، ۲۰۸۴ (شاه ایران زمین)، ۲۴۰۴ (ایرانیان)، ۲۴۶۹ (پهلوانان ایران سپاه)،
 ۲۵۱۹، ۲۵۳۰، ۲۵۳۴، ۲۵۴۰، ۲۵۸۹ (ایرانیان)، ۲۶۰۱ (ایرانیان)، ۲۶۱۴ (ایرانیان)، ۲۶۲۵ —
 ۲۶۲۶، ۲۶۲۸ (ایرانیان)، ۲۶۵۶ (ایرانیان)، ۲۶۵۸ (ایرانیان)، ۲۶۶۵ (ایرانیان)، ۲۶۸۳ —
 ۲۶۸۴ (ایران — ایرانیان)، ۲۶۸۸، ۲۷۰۴، ۲۷۱۹ (شیران ایران)، ۲۷۳۰، ۲۷۳۳، ۲۷۵۶
 (ایرانیان)، ۲۷۸۳ (ایرانیان)، ۲۷۸۹ (گردان ایران)، ۲۸۰۰ — ۲۸۰۱، ۲۸۲۴ (ایرانیان)،
 ۲۸۳۰، ۲۸۶۲، ۲۸۷۱ (ایرانیان)، ۲۸۷۸ (ایرانیان)، ۲۸۹۷ (پادشاهی ایران زمین)، ۲۹۰۴ —
 ۲۹۰۵ (ایرانیان)، ۲۹۱۱، ۲۹۱۵ (ایرانیان)، ۲۹۳۴ (ایرانیان)، ۲۹۳۹ (ایران سپاه)، ۲۹۴۲
 (ایرانیان)، ۲۹۶۹ (ایرانیان)، ۲۹۷۴ (نامداران ایران سپاه)، ۲۹۸۳، ۲۹۹۱ (ایرانیان)، ۲۹۹۵
 (گاه ایران)، ۳۰۲۵ = ۶ / لهراسپ / ۸۵ (ستاره شناسان ایران)، ۹۳ (تاج ایران)، ۱۳۹، ۱۵۴،
 ۳۱۱، ۴۲۵ (شهر)، ۴۳۵، ۷۳۸، ۷۴۵ — ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۶ (بزرگان ایران)، ۸۱۸، ۸۲۲،
 ۸۲۴، ۸۲۹ (شاه ایران زمین)، ۸۴۱ (بزرگان ایران)، ۸۴۶، ۸۵۵، ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۶
 (بزرگان ایران) = ۶ / دقیقی / ۸۳ (شاه ایرانیان)، ۱۰۵ — ۱۰۶، ۱۱۱ — ۱۱۳ (سُـر
 نامداران ایران سپاه — ایرانیان — سپهدار ایران)، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۶۳ (کشور)، ۱۶۸
 (ایرانیان)، ۱۸۹ (گزینان ایران)، ۲۱۰ (سپهدار ایران)، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۸۸، ۳۵۵ (ایرانیان)،
 ۵۱۷ (ایرانیان)، ۵۶۶ (سپهدار ایران)، ۷۳۵ (بزرگان ایران)، ۷۴۲ (گوان و جوانان ایرانیان)،
 ۷۵۲ (ایرانیان)، ۷۶۱ (نامداران ایرانیان)، ۷۸۴ (ایرانیان)، ۷۹۱، ۷۹۳، ۸۲۷ (کار ایران)،
 ۸۸۲ (شاه ایران)، ۱۰۰۲ (ایرانیان)، ۱۰۱۲، ۱۰۱۵ = ۶ / گشتاسپ / ۴۴، ۸۷ (ایرانیان)،
 ۹۲، ۱۰۹ (بزرگان ایرانیان)، ۱۴۱ — ۱۴۲ (ایران — ایرانیان)، ۱۹۲ (ایران سپاه)، ۲۰۱، ۲۱۱ —
 ۲۱۲ (شهنشاه ایران — ایران)، ۳۱۷ (ایرانیان)، ۳۲۲ (دانای ایران)، ۳۲۶، ۳۴۳ (کشور)،
 ۳۸۶، ۴۵۲ (ایرانیان) = ۶ / هفتخوان / ۴۲، ۲۷۵ (بزرگان ایران)، ۳۰۹، ۳۱۲
 (ایرانیان)، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۶ (ایرانیان)، ۳۴۲ (ایرانیان)، ۳۶۵ (ایرانیان)، ۴۲۲ (دلیران
 ایران)، ۴۴۴، ۴۹۳ — ۴۹۴، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۴۴ (شهر)، ۶۰۸ (شاه ایران)، ۶۲۰، ۶۷۱
 (ایرانیان)، ۷۰۲ (ایرانیان)، ۷۶۷، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۲۳ — ۸۲۵، ۸۳۱ = ۶ / اسفندیار / ۱۳ —

۱۴ (ایرانیان - بانوی شهر ایران)، ۳۴ (دانای ایران)، ۱۱۰ (آزاد مرد = ایرانی)، ۱۲۲، ۱۷۰، ۲۱۰، ۲۴۰، ۲۶۷، ۲۷۹ (دلیران ایران)، ۳۳۴، ۳۴۵ (ایرانیان)، ۳۹۵ (شاه ایران)، ۴۱۶، ۴۷۶، ۴۹۳، ۵۹۷، ۷۱۴ (ایرانیان)، ۷۲۲، ۷۳۲، ۷۳۵ (ایرانیان)، ۷۳۹ - ۷۴۰، ۷۴۳، ۸۱۵، ۹۱۵ (دستور ایران)، ۹۵۱، ۹۸۶ (شاه ایران)، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷ (ایرانیان)، ۱۰۵۷ (ایرانیان)، ۱۰۷۱ (ایرانیان)، ۱۱۲۹ (شاه ایران)، ۱۲۶۲ (دلیران ایران)، ۱۲۷۷، ۱۴۶۳ (اخترشناسان ایران زمین)، ۱۴۸۸، ۱۴۹۲، ۱۵۴۴، ۱۵۴۸ (بزرگان ایران)، ۱۵۷۰، ۱۶۰۰ (ایدر)، ۱۶۱۱، ۶ ■ / شغاد / ۹، ۴۳، ۵۷ (بزرگان ایران)، ۱۷۶، ۱۹۰ (شهرباران ایران) ■ ۶ / بهمن / ۹۰، ۹۲ (ایرانیان)، ۱۵۹ - ۱۶۰ ■ ۶ / همای / ۱۶۲ (شاه ایران)، ۲۱۵ (دلیران ایران)، ۲۳۳ (گردان ایران) ■ ۶ / داراب / ۲۴، ۲۹ (جهانداران ایران)، ۶۳ (آزادگان)، ۹۲، ۹۷ (شاه ایران) ■ ۶ / دارا / ۶۴، ۸۵، ۸۷ (سالار ایران)، ۱۰۴ (سپهدار ایران)، ۱۱۲، ۱۶۴ (ایران سپاه)، ۱۶۶ (ایرانیان)، ۱۷۰، ۱۷۶ (ایرانیان)، ۱۸۳ (ایرانیان)، ۱۹۰، ۱۹۵ (ایرانیان)، ۱۹۹ (آزادگان)، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۶۸ (جنگ ایران)، ۲۸۱، ۳۰۶ (ایرانیان)، ۳۱۰، ۳۴۱، ۴۰۰ (ایرانیان)، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۶ (کاردانان ایرانیان) ■ ۷ / اسکندر / ۲۴، ۲۸، ۱۰۰ - ۱۰۱، ۱۶۰، ۴۹۴ (ایرانیان)، ۵۱۷ (ایرانیان)، ۵۲۱ (ایران سپاه)، ۵۲۹ (ایرانیان)، ۵۳۴ (ایرانیان)، ۷۹۱، ۱۲۴۱ (شاه ایران و روم)، ۱۷۳۱، ۱۷۳۳، ۱۷۷۱ (ایرانیان)، ۱۷۹۱ ■ ۷ / اشکانیان / ۵، ۳۴ (خسروان عجم)، ۷۱ (بخت ایرانیان)، ۲۴۱ - ۲۴۲، ۴۶۶ (شاه ایران)، ۴۷۸ (شاه ایران)، ۶۷۰ (سپهدار ایران)، ۷۵۸ ■ ۷ / اردشیر / ۱ / ۲۸ (بانوی ایران)، ۴۵ (دستور ایران)، ۱۸۲، ۱۸۶، ۴۳۱، ۵۲۳، ۶۳۴ (مرز) ■ ۷ / بهرام / ۱ / ۲ (نامداران ایرانیان) ■ ۷ / شاپور / ۲ / ۱۰۲ (شاه ایران)، ۱۵۸، ۱۶۴ (ایرانی)، ۱۸۴ (ایرانیان)، ۱۸۷ - ۱۹۳ ، ۱۹۵، ۲۰۸ (دارای ایران)، ۲۴۱، ۲۵۱ (مرد ایرانی)، ۲۶۸، ۲۷۰ - ۲۷۱ (ایرانیان - ایران)، ۲۷۶ (ایرانیان)، ۲۷۸، ۳۴۲ (ایرانیان)، ۳۵۸ (ایرانیان)، ۳۸۹، ۳۹۱ (تاج ایران)، ۴۱۴، ۴۲۱ - ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷ (ایرانیان)، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۸۷، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۲۷ ■ ۷ / اردشیر / ۲ / ۲ (ایرانیان) ■ ۷ / شاپور / ۳ / ۱ ■ ۷ / یزدگرد / ۱ / ۲۵۴ (گنج جهاندار ایران)، ۳۱۷، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۲۶ (ایرانیان)، ۴۳۳ (تخت ایران)، ۴۳۷ (ایرانیان)، ۴۴۵، ۴۵۴ (ایرانیان)، ۴۶۵، ۴۷۶ (ایرانیان)، ۴۸۱ (ایرانیان)، ۴۸۴ - ۴۸۵ (ایرانیان - ایران)، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۲۳ (ایرانیان)، ۵۳۱ (ایرانیان)، ۵۳۸، ۵۴۳ (ایرانی)، ۵۴۶ (ایرانیان)، ۵۴۹ (ایرانیان)، ۵۵۲، ۵۸۳ (بیدای شاه ایران)، ۵۹۸، ۶۰۷ (ایرانیان)، ۶۴۰ (ایرانیان)، ۶۴۵ (شاه ایران) ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۸ (ایرانیان)، ۱۶ (ایرانیان)، ۸۵ (ایرانیان)، ۸۸ - ۸۹ ، ۱۰۹ ، ۲۶۸ (شاه ایران)، ۴۲۲ (شاه ایران)، ۶۰۰ (بزرگان ایران)، ۸۹۳ (شاه ایران)، ۱۰۵۱ (شاه

ایران)، ۱۱۱۰ (شاه ایران)، ۱۱۴۰، ۱۱۵۸، ۱۲۴۰ (شاه ایران)، ۱۲۹۵ (شهنشاه ایران)،
 ۱۴۲۵، ۱۴۲۹، ۱۴۳۳ (تاج ایران)، ۱۴۳۶ — ۱۴۳۷، ۱۴۴۲، ۱۴۴۴، ۱۴۵۲ (ایرانیان)،
 ۱۴۶۸، ۱۴۷۰، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۸۱ — ۱۴۸۲ (ایرانیان — ایران)، ۱۴۸۴، ۱۴۸۶، ۱۴۹۱،
 ۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۵ (ایرانیان)، ۱۵۵۹، ۱۵۷۱ — ۱۵۷۲ (ایران زمین — بزرگان ایرانیان)،
 ۱۵۸۴، ۱۵۹۴ (ایرانیان)، ۱۶۲۵ (بزرگان ایران)، ۱۷۹۸، ۱۸۷۸، ۱۸۸۴ (ایران — آزادگان)،
 ۱۹۷۲، ۲۰۳۰ (آزاده)، ۲۰۳۷، ۲۰۶۱ (شاه ایران)، ۲۰۶۹، ۲۰۹۰ (ایرانیان)، ۲۱۱۶، ۲۱۲۲،
 ۲۱۳۱، ۲۱۳۷، ۲۱۳۹، ۲۱۴۱ (ایرانیان)، ۲۱۵۸، ۲۱۶۶، ۲۱۷۹، ۲۱۹۶ — ۲۱۹۷، ۲۲۰۷،
 ۲۲۱۳، ۲۲۲۵ (ایرانیان)، ۲۲۳۱ (شاه ایران)، ۲۲۳۳، ۲۲۳۷ (شاه ایران)، ۲۲۴۸، ۲۲۶۸
 (ایرانیان)، ۲۲۷۰ (بازارگانان ایران)، ۲۲۷۴، ۲۲۸۶ (کشور)، ۲۳۰۴، ۲۳۰۸، ۲۳۱۶، ۲۳۳۵
 (شهنشاه ایران و توران)، ۲۳۳۷، ۲۳۴۳ (ایرانیان)، ۲۳۵۲، ۲۴۰۴، ۲۴۳۷ (شاه ایران)،
 ۲۴۶۷، ۲۴۷۰، ۲۵۵۹، ۲۵۶۱ = ۸ / یزدگرد ۲ / ۲۰ (لشکر و گنج ایران زمین)، ۶۱
 (شهنشاه ایران)؛ ۹۵ (ایرانیان)؛ ۹۷ (شاه ایران)؛ ۱۷۱ (ایرانیان)؛ ۱۷۸ (ایران سپاه)؛ ۱۸۲؛
 ۱۸۴، ۲۹۴ (شهنشاه ایران)، ۳۰۸ — ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۰ (بزرگان ایران)،
 ۳۴۷، ۳۵۱ — ۳۵۲، ۳۶۴ = ۸ / قباد / ۲ (آزادگان = ایرانیان)، ۲۴، ۳۶، ۴۶، ۶۵، ۹۰
 (گردان ایران سپاه)، ۱۰۷، ۱۱۲ — ۱۱۵ (ایرانیان — ایران)، ۱۶۴ (ایرانیان)، ۱۸۴ — ۱۸۵
 (ایرانیان — ایران)، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۹ (شاه ایران)، ۲۹۱ (شاه ایران)، ۳۲۶ = ۸ / کسری
 / ۳۸ (ایرانیان)، ۱۳۵ (شاه ایران)، ۱۷۹ (گزردهاران ایران سپاه)، ۲۶۹، ۲۸۰ (شاه ایران)،
 ۲۹۴ (شاه ایران)، ۳۰۶ (ایران سپاه)، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۳ (سالار ایران)،
 ۳۴۶، ۳۷۳ (ایرانیان)، ۴۲۳ (شاه ایران)، ۴۹۵، ۵۲۱ (مرزبانان ایران زمین)، ۶۱۸ (سواران
 ایران)، ۶۳۲ (نامداران ایران سپاه)، ۶۵۱ (دلیران ایران)، ۷۰۶، ۷۴۵، ۸۵۹ (مرزبانان
 ایرانیان)، ۹۲۳ (لشکر شاه ایران)، ۱۷۲۱، ۱۷۶۱ (شاه ایران)، ۱۸۰۵، ۱۸۳۶، ۱۸۶۱ —
 ۱۸۶۲ (ایرانیان — ایران)، ۱۸۶۴ (ایرانیان)، ۱۸۹۶ — ۱۸۹۷، ۱۹۰۰، ۱۹۱۲ (شاه ایران)،
 ۲۰۲۶، ۲۰۵۴، ۲۰۶۵، ۲۰۶۸، ۲۲۱۷ (شهنشاه ایران)، ۲۲۳۶ (شاه ایران)، ۲۲۴۲، ۲۲۵۴
 (ایران — شاه ایران)، ۲۲۷۷، ۲۳۶۸ — ۲۳۶۹، ۲۳۷۴، ۲۶۵۴ (نامداران ایران گروه)، ۲۶۷۸
 (شاه ایران)، ۲۷۲۸ (شاه ایران)، ۲۷۳۱، ۲۷۵۱، ۳۶۳۸ (دانای ایران)، ۳۷۳۸ (ایرانیان —
 ایران)، ۴۰۸۶، ۴۱۱۰، ۴۱۴۲، ۴۱۶۵ (گنج ایران)، ۴۱۶۸ (دانای ایران)، ۴۲۲۸ = ۸
 / هرمزد / ۱۴۷ (نامداران ایران)، ۱۵۷ (بزرگان ایران)، ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۰۰ (ایرانیان)، ۲۹۵ —
 ۲۹۷ (ایرانیان — نامداران ایران — ایران)، ۳۲۷ — ۳۲۸ (مرز ایران — شاه ایران)، ۳۳۰ —
 ۳۷۰، ۳۵۱، ۳۷۵ (شاه ایران)، ۳۷۵ — ۳۷۶، ۳۹۴ (ایرانیان)، ۴۲۷ (ایرانیان)، ۴۴۳

(شهنشاه ایران)، ۴۵۱ (ایرانیان)، ۵۰۹ (شاه ایران)، ۶۱۸ (ایران سپاه)، ۶۲۸ (شاه ایران)،
 ۷۱۸، ۷۲۶ (شاه ایران)، ۷۴۶ (تخت ایران)، ۷۴۸، ۷۷۶ (ایرانیان)، ۷۸۹ (ایرانیان)، ۸۱۳،
 ۸۲۶ (ایرانیان)، ۸۳۱ (ایرانیان)، ۸۳۴ (بزرگان ایران)، ۸۳۷ (ایرانیان)، ۸۵۳، ۹۰۷، ۹۰۹
 (ایرانیان)، ۹۳۹، ۹۵۶ (ایرانیان)، ۹۶۰ (شاه ایران)، ۱۰۱۵ (ایرانیان)، ۱۰۴۳، ۱۰۸۴ (آزاده
 = ایرانی)، ۱۱۲۰، ۱۱۵۵ (ایرانیان)، ۱۱۸۱ (ایرانیان)، ۱۱۸۵ (ایرانیان)، ۱۱۸۷ (سخنهای
 ایرانیان)، ۱۲۱۹ (شاه ایران)، ۱۲۴۲ (شاه ایران)، ۱۲۵۵ (شاه ایران)، ۱۲۹۲ (شاه ایران)،
 ۱۳۴۸، ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ (ایرانیان - ایران)، ۱۴۲۶، ۱۵۰۸، ۱۵۲۴ (ایرانیان)، ۱۵۳۷، ۱۵۳۹ -
 ۱۵۴۰، ۱۵۵۳ (ایرانیان)، ۱۵۵۶، ۱۶۲۱ (ایرانیان)، ۱۶۲۵، ۱۶۲۷ (ایرانیان)، ۱۶۳۰، ۱۶۳۲
 (ایرانیان)، ۱۶۴۴، ۱۶۵۰، ۱۶۶۲ (شاه ایران)، ۱۶۹۵، ۱۷۴۵، ۱۷۴۹، ۱۸۵۷، ۱۸۷۳
 (آب ایران)، ۱۸۷۵ = ۹ / خسرو / ۲، ۸، ۱۶۶ (ایرانیان)، ۲۰۴ (سپهدار ایران)، ۲۳۴
 (ایرانیان)، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۴۱ - ۳۴۲ (ایرانیان)، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۰ (ایرانیان)، ۳۸۳، ۳۹۰
 (شاه ایران)، ۴۲۴، ۴۸۶ - ۴۸۹، ۵۱۰ (ایرانیان)، ۵۵۰ (ایرانیان)، ۷۹۹ (ایرانیان)، ۸۰۱،
 ۸۴۴ - ۸۴۵ (ایران - ایرانیان)، ۸۸۹، ۸۹۷ (شاه ایران)، ۹۰۲، ۹۰۹ (ایرانیان)، ۹۸۱،
 ۱۰۸۳، ۱۱۴۴، ۱۱۵۸، ۱۱۶۷، ۱۱۷۳ (شاه ایران)، ۱۲۰۶، ۱۲۱۸ (ایرانیان)، ۱۲۲۴
 (ایرانیان)، ۱۲۳۳، ۱۲۴۷ (ایرانیان)، ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ (ایران - ایرانیان)، ۱۳۰۸، ۱۳۰۰،
 ۱۳۳۷ (ایرانیان)، ۱۳۳۹ - ۱۴۴۰ (ایران - ایرانیان)، ۱۳۴۶، ۱۳۵۲، ۱۳۵۹ (ایرانیان)،
 ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ (شاه ایران - ایران)، ۱۴۳۷ (ایرانیان)، ۱۴۹۸، ۱۵۳۲ (ایرانیان)، ۱۵۸۹،
 ۱۶۶۸ (ایرانیان)، ۱۶۷۱، ۱۶۸۳ (ایرانیان)، ۱۶۹۱ (ایرانیان)، ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴ (ایرانیان)،
 ۱۷۷۰ (ایرانیان)، ۱۷۹۳ (ایرانیان)، ۱۸۲۸، ۱۸۳۵، ۱۸۵۷ (ایرانیان)، ۱۹۰۳ (شاه ایران)،
 ۲۰۶۸ (ایرانیان)، ۲۱۰۴، ۲۱۴۲ (منشور ایرانیان)، ۲۳۰۵، ۲۳۰۹، ۲۳۱۱، ۲۳۷۶ (شاه ایران
 زمین)، ۲۳۸۶، ۲۳۹۲، ۲۴۱۲، ۲۴۳۰ (ایرانیان)، ۲۴۳۲ (ایرانیان)، ۲۴۳۵، ۲۴۴۲، ۲۴۴۵ -
 ۲۴۴۷، ۲۴۵۶، ۲۴۶۸، ۲۴۷۳، ۲۴۹۹ (شاه ایران)، ۲۵۰۴، ۲۵۱۸ - ۲۵۲۰ (شاه ایران -
 ایران)، ۲۵۲۵، ۲۵۵۹، ۲۵۶۱، ۲۶۳۸، ۲۶۶۸، ۲۶۷۲ (ایرانیان)، ۲۷۶۰، ۲۷۷۲ (ایرانیان)،
 ۲۷۷۶ - ۲۷۷۷، ۲۷۸۱، ۲۸۰۸، ۲۸۲۴ (ایرانیان)، ۲۸۵۳، ۲۸۷۹ (شاه ایران)، ۲۹۲۰،
 ۲۹۸۸ (ایرانیان)، ۳۱۱۶، ۳۱۱۹، ۳۱۲۱، ۳۱۸۳ (بزرگان ایران)، ۳۲۵۱، ۳۲۵۸، ۳۲۶۰،
 ۳۲۷۰ (ایرانیان)، ۳۳۳۵، ۳۳۴۰ - ۳۳۴۱، ۳۳۶۰، ۳۳۶۵، ۳۴۵۳، ۳۴۶۸ (ایرانیان)، ۳۵۲۸،
 ۳۵۵۴، ۳۶۰۴ (شاه ایران)، ۳۶۹۰، ۳۸۱۲، ۳۸۱۸، ۳۸۲۸، ۳۸۳۵، ۳۸۴۳، ۳۸۶۷، ۳۸۷۴،
 ۳۹۳۳، ۳۹۴۸ (ایرانیان)، ۳۹۵۴ - ۳۹۵۵، ۳۹۵۶، ۴۰۸۱ = ۹ / شیرویه / ۲ (ایرانیان)، ۱۶
 (ایرانیان)، ۱۸ (ایرانیان)، ۲۶ (ایرانیان)، ۳۲، ۴۳ (نامداران ایران)، ۵۹، ۶۹ (شاه ایران)،

۱۲۸، ۱۳۷، ۲۵۴، ۲۵۹ (ایرانیان)، ۲۶۱ (زن و کودک و بوم ایرانیان)، ۲۷۴ (ایرانیان)، ۲۷۷ (ایرانیان)، ۴۰۷ — ۴۰۹، ۴۸۱، ۵۲۱ (بانوی ایران)، ۵۲۴ ■ ۹ / اردشیر ۳ / ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۳ (پیران ایران سپاه) ■ ۹ / فرابین / ۲۲، ۲۹ (ایرانیان)، ۳۴ (ایرانیان)، ۳۷ (ایرانیان) ■ ۹ / آزرمدخت / ۷ (دهقان = ایرانی) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۴۳ (ایرانیان)، ۵۸، ۶۶، ۸۰، ۱۰۵ (دهقان = ایرانی)، ۱۲۷ (شاه ایران)، ۱۴۶، ۱۹۵، ۲۰۱ (ایرانیان)، ۲۴۴ (ایرانیان)، ۲۴۶ (شاه ایران)، ۲۵۱ (ایرانیان)، ۲۶۸ (بزرگان ایران)، ۲۹۸ (بزرگان ایران)، ۳۱۷، ۳۶۸، ۴۶۱ (گنج ایران)، ۵۰۰ (ایرانیان)، ۵۶۲، ۶۱۸ (شاه ایران)، ۶۴۸ (شاه ایران)، ۷۱۹، ۷۲۸، ۸۰۰ (ایرانیان)، ۸۶۰ (عجم = ایرانی)

ایرج (۱)

سومین پسر فریدون. مادرش ارنواز، دختر جمشید. فریدون هنگام تقسیم جهان، ایران را به ایرج بخشید:

از ایشان چون نوبت به ایرج رسید مرا او را پدر شاه ایران گزید
سلم و تور که از این تقسیم‌بندی آزرده شده بودند، پیامی برای فریدون فرستادند و او را سرزنش کردند. ایرج برای دلجوئی از برادران به نزد آنان رفت و گفت:
مرا تخت ایران اگر بود زیر کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
سپردم شما را کلاه و نگین بدین روی با من مدارید کین
ولی آن دو، او را کشتند و سرش را از تن جدا کرده، نزد پدر فرستادند. [فریدون].
ایرج کنیزی به نام ماه آفرید داشت که از وی باردار بود. او دختری زایید. این دختر با پشنگ (۱) ازدواج کرد. از این پیوند منوچهر به دنیا آمد.

۱ / فریدون / ۴۹ — ۱۷۷ (بدون نام)، ۱۸۷ — ۱۹۰، ۱۹۷ (کهر پسر)، ۲۰۳ — ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸ (درخت — پسر)، ۶۶۸، ۶۸۴، ۶۹۵، ۷۷۱، ۸۳۱ (برادر)، ۸۸۹ ■ ۱ / منوچهر / ۱۶۳۱ ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۵۳ — ۲۵۹ ■ ۲ / نوذر / ۲۰۶ ■ ۲ / کیقباد / ۶۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶ — ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۲ ■ ۳ / سیاوش / ۸۰۸، ۸۱۴ (گردان)، ۱۹۲۰، ۲۰۳۶ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۵۹، ۱۱۵۲، ۱۲۳۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۲۱، ۱۱۹۰، ۱۶۲۲ (ایرجی تاج)، ۲۳۴۰ (تخم ایرج)، ۲۳۶۶ ■ ۶ / دقیقی / ۲۰۱ (تخم ایرج)، ۲۵۲ (ایرجی زاده) ■ ۷ / شاپور ۲ / ۴۸۸ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۱۰۶۵ — ۱۰۶۸ ■ ۹ / خسرو / ۱۳۰۷، ۱۳۱۱، ۱۳۵۷ (ایرجی نژاد)، ۳۲۶۰ — ۳۲۶۲، ۳۵۲۸ — ۳۵۳۲ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۶۳

ایرج (۲)

شاه کابل. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در سپاه ایران حاضر است:
 چو صیاع فرزانه، شاه یمن دگر شیردل ایرج پیلتن
 که بر شهر کابل بد او پادشا جهاندار و بیدار و فرمانروا
 ۵/ جنگ بزرگ / ۱۳۲ - ۱۳۳

ایزد ← یزدان

ایزد گشسب (۱)

یکی از سه دبیر کسری:
 سه مرد از دبیران نوشین روان یکی پیر و دانا و دیگر جوان
 چو ایرزد گشسب و دگر برزمهر دبیر خردمند با فر و چهر
 هرمزد، پسر کسری پس از نشستن بر تخت پدر، در اندیشه نابودی بزرگان کشور
 است و نخستین کسی که آماج این عمل قرار می گیرد، ایرزد گشسب است:
 به ایرزد گشسب آن زمان دست آخت به بیهوده بر بند و زندانش ساخت
 وی برای زرد هشت، موبد موبدان پیامی فرستاد و از اوضاع سخت خود در زندان او را
 آگاه گرداند. زرد هشت با مقداری غذا و میوه به زندان رفت. آن دو مدتی را درباره اوضاع
 مملکتی به صحبت نشستند. به محض خروج زرد هشت، جاسوسان هرمزد را آگاه کردند و
 هرمزد بلافاصله فرمان قتلش را صادر کرد:
 زایزد گشسب آنکهی شد درشت به زندان فرستاد و او را بکشت
 این نام در «لن» آذرگشسب آمده است.
 ۸/ هرمزد / ۶۶ - ۱۰۳، ۱۷۵

ایزد گشسب (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه. وی نیز در نبرد با ساوه شاه حضور دارد [هرمزد]:
 دگر آنک بد نام ایرزد گشسب کز آتش نبرگاشتی روی اسب
 بفرمود تا گوش دارد بنه کند میسره راست با میمنه
 وی به همراه بهرام به نبرد خسرو پرویز رفت و پس از شکست به چین گریخت. پس از
 مرگ بهرام، به گردیه، خواهر بهرام پیوست و با او به سوی ایران آمد. در راه تبرگ، سالار

سپاه چین را کشت. پس از اتحاد گردیده و گسته‌م، او نیز به گسته‌م پیوست. [خسرو]
این نام در «لن» آذرگشسب آمده است.

۸/ هر مزد / ۴۵۸ — ۴۵۹، ۸۰۰، ۱۰۵۵، ۱۴۱۸ — ۱۴۲۸، ۱۵۵۸ — ۱۵۶۵ ■ ۹
/ خسرو / ۱۶۷۸ — ۱۶۸۰، ۱۷۴۰، ۱۸۵۳ — ۱۸۷۴، ۱۹۶۵ — ۱۹۶۶، ۲۱۹۲، ۲۷۹۹ —
۲۸۰۰، ۲۸۴۷ — ۲۸۴۹، ۲۹۰۰ — ۲۹۱۱

ایلا

پهلوان تورانی. نبیره افراسیاب. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، حضور دارد:
سپاهی به جنگ کهیلا سپرد یکی تیزتر بود ایلای گرد
نبیره جهاندار افراسیاب که از پشت شیران ربودی کباب
دو جنگی ز توران سواران بدند به دل یک به یک کوهساران بدند
پس از فرار افراسیاب، وی با نیزه به کیخسرو یورش برد ولی کیخسرو با شمشیر
نیزه‌اش را به دو نیم کرد و او از بیم:

به تاریکی اندر گریزان برفت همی پوست بر تنش گفتی بکفت
این نام در «قا» ایلان، در «نل» و «نخ» ویلا و در «نخا» ایلاک آمده است.
۵/ جنگ بزرگ / ۳۰۸ — ۳۱۰، ۸۱۰ — ۸۱۵

[ایلاک] ← ایلا

[ایلان] ← ایلا

ایوان [مداین]

کاخ خسرو پرویز در طیسفون. به فرمان خسرو، ماهرترین مهندسان و معماران را از
سراسر کشور به طیسفون آوردند. مهندسی رومی ساختن آن را بر عهده گرفت. وی بنا را تا
سقف بالا برد و ناپدید شد. پس از مدتی بازگشت و علت غیبت را نشست دیوارها اعلام کرد.
وی ۷ سال پس از آغاز مجدد به کار، ایوان را تحویل داد:

چو شد هفت سال آمد ایوان به جای پسندیده خسرو پاک رای
۹/ خسرو / ۳۶۸۵ — ۳۷۵۴

ب

بابک (۱)

حاکم اصطخر. دست نشاندۀ اردوان:

به اصطخرید بابک از دست او ی که تنین خروشان بد از شست او ی
پس از آنکه او در خواب دید که موبدان، آتش های سه آتشکده بزرگ را به نزد
ساسان، شبانش، برده اند، دختر خود را به او داد که از این پیوند اردشیر پدید آمد.
۷ / اشکانیان / ۶۳، ۷۶ — ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۷۸ — ۱۹۲ (نیا)، ۲۱۳ — ۲۱۵، ۳۲۶
(بابکی)، ۳۴۱ (بابک نژاد) ■ ۹ / خسرو / ۳۲۷ (دخت بابک)، ۴۳۰، ۱۶۲۶ (سربابکان)

بابک (۲)

موبد و مسئول دیوان عرض و سپاه در دربار کسری:

ورا موبدی بود بابک به نام هشیوار و دانا دل و شاد کام
بدو داد دیوان عرض و سپاه بفرمود تا پیش درگاه شاه
بیاراست جایی فراخ و بلند سرش برتر از تیغ کوه پرند
وی دو روز متوالی سپاهیان را باز گرداند، تا آنکه کسری نیز در لباس رزم از برابرش
گذشت. آنگاه نام آنان را ثبت کرد و مقرریشان را تعیین نمود:
به دیوان بابک خرامید شاه نهاده ز آهن به سر بر کلاه
۸ / کسری / ۱۶۷ — ۲۴۱

بابکان اردشیر ← اردشیر (۴)

بابل

نام شهر:

تو ای میگسار از می بابلی بپیمای تا سر یکی بلبللی
۲/ هاماوران / ۵۳۳، ۵۲۵ (می بابلی)

بابل

[«بابل، قدیمترین شهر کیست اندر عراق...» (حدود العالم، ص ۹۰)]
[«بابل، دهی کوچک است. لیکن قدیم تر همه بناهای عراق آن است، و این اقلیم به بابل باز خوانند... گویند کی ضحاک بیور اسب بابل بنا کرده است.» (مسالك و ممالك، ص ۸۶ - ۸۷)]

اسکندر در بازگشت از یمن به این شهر رسید:
به شبگیر شاه یمن بازگشت ز لشکر جهانی پر آواز گشت
سکندر سپه را به بابل کشید ز گرد سپه شد هوا ناپدید
وفات اسکندر در همین محل اتفاق افتاد.
۷/ اسکندر / ۱۶۸۳، ۱۷۱۶، ۱۷۴۵، ۱۷۶۳، ۱۸۰۱، ۹/ یزدگرد ۳۶۸/۳

بابوی

پهلوانی ارمنی در سپاه بهرام چوبینه:
چو بشنید بابوی گرد ارمنی که سالار ناپاک کرد آن منی
کشیدند شمشیر و برخاستند یکی نو سخن دیگر آراستند
که بهرام شاهست و ما کهتریم سر دشمنان را به پی بسپریم
۹/ خسرو / ۸۶۰ - ۸۶۵

باد آور (۱)

نام یکی از گنج های کیخسرو - وی هنگام کناره گیری از تاج و تخت این گنج را برای آبادانی شهرها و آتشکده ها در اختیار گودرز گذارد:
دگر گنج کش نام باد آورست پر از افسر و زیور و گوهرست
این نام در «نل» دادآور آمده است.
۵/ جنگ بزرگ / ۲۸۰۵ - ۲۸۱۰

باد آور (۲)

نام یکی از گنج های خسرو پرویز:
دگر گنج باد آورش خواندند شمارش بکردند و درماندند

۹/ خسرو/ ۳۷۹۳ • ۹/ شیرویه/ ۲۲۸

بادان پیروز (۱) ← اردبیل

۸/ یزدگرد ۲/ ۸۲ - ۸۴

بادان پیروز (۲)

از پهلوانان ایران. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، اونیز به نزدش رفت:
چو آگاهی آمد به هر مهتری که بد مرزبان و سر کشوری
... به پرسش گرفتند گردنکشانش به جایی که بود از گرامی نشان
چو بادان پیروز و چون شیر زیل که باداد بودند و با زور پیل
او و دیگر پهلوانان در آذرگشسپ، سوگند وفاداری به خسرو یاد کردند.

۸/ هرمزد/ ۱۷۳۸ - ۱۷۵۶

[بادنهر] ← پادشهر

باربد

نوازندهٔ دربار خسرو پرویز. وی پس از شنیدن ارج سرکش در نزد خسرو، تصمیم گرفت به دربار راه یابد. ولی سالاریار مانع او شد. پس با باغبان خسرو دوستی برقرار کرد و روزی که خسرو در باغ بود به یاری باغبان وارد باغ شد و در بالای درختی پنهان شد و نواخت. خسرو که از مهارت او حیرت زده شده بود، او را به مقام والایی در دربار منصوب کرد:
ببید باربد شاه را مشگران یکی نامداری شد از مهتران
پس از زندانی شدن خسرو، وی به طیسفون آمد و در وصف عظمت برباد رفتهٔ خسرو پرویز، به مرثیه سرایی پرداخت. آنگاه سوگند خورد که برای هیچکس نوازند و نخواند:

ببرید پس چارانگشت خویش بریده همی داشت در مشت خویش
چو در خانه شد آتشی بر فروخت همه آلت خویش یکسر بسوخت

۹/ خسرو/ ۳۶۱۱ - ۳۶۷۷ • ۹/ شیرویه/ ۳۷۴ - ۴۱۸

بارمان (۱)

پهلوان تورانی در حملهٔ افراسیاب به ایران در زمان نوذر:

یکی ترک بُد نام او بارمان همی خفته را گفت بیدارمان
وی قبادِ کاوه را که پهلوانی پیر بود، از پای در آورد. و قارن، برادر قباد نیز هنگام

فرار به پارس، به همین کین با نیزه بر او حمله ور شد و بارمان را کشت:
یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی که بگسست بنیاد و پیوند اوی
۲/ نوذر/ ۶۸، ۱۴۳ — ۱۸۹، ۲۹۸ — ۳۰۲ ■ ۲/ کیفباد/ ۱۰۰

بارمان (۲)

پهلوان تورانی. پسر ویسه. افراسیاب دوازده هزار سپاهی در اختیار او و هومان گذارد که سهراب را در حمله به ایران یاری کنند:
ده و دوهزار از دلیران گرد چو هومان و مر بارمان را سپرد
وی در نبردهای فراوانی علیه ایران شرکت دارد. در آخرین نبرد [دوازده رخ]، او با رهام هم نبرد می شود و پس از جنگی سنگین، رهام با نیزه او را از پای در می آورد:
یکی نیزه انداخت بر ران اوی کز اسب اندر آمد به فرمان اوی
جدا شد زیاره هم آنگاه ترک زاسب اندر افتاد ترک سترگ
به پشت اندرش نیزه ای زد دگر سنان اندر آمد میان جگر
۲/ سهراب/ ۱۵۰ — ۱۷۰، ۴۸۷ ■ ۳/ سیاوش/ ۶۴۶ — ۶۶۰، ۶۷۱، ۲۷۸۷ ■ ۴/ /
فرود/ ۱۱۳۷ ■ ۴/ خافان/ ۳۲۶ — ۳۲۷ ■ ۵/ دوازده رخ/ ۱۷۹۷ — ۱۸۳۵، ۱۸۸۴ — ۱۸۹۹،
۲۰۹۰ — ۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ — ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ ■
۵/ جنگ بزرگ/ ۲۳۳ (نامداران)

بازور

جادوگری تورانی در سپاه پیران:

ز ترکان یکی بود بازور نام به افسون به هر جای گسترده کام
بیماموخته کژی و جسادوی بدانسته چینی و هم پهلوی
بر اثر جادوی او، برف سنگینی بر سر ایرانیان بارید و توان دستان آنان را گرفت.
تورانیان بسیاری از سپاهیان ایران را کشتند. دانش پژوهی ایرانی ماجرا را دریافت و رهام را آگاه کرد. رهام به قلعه کوه رفت و بازور با عمودی چینی به او حمله ور گردید. رهام با شمشیر دست او را از بدن جدا کرد و بلافاصله برف و سرما نیز پایان یافت.
۴/ کاموس/ ۳۴۴ — ۳۷۶

[باس] ← پارس (۳)

باغ ارم ← ارم (۱)

باغ بهشت ← بهشت

[باطرون] ← باطرون

[باطروق] ← باطرون

باطرون

قیصر روم. وی به محض جلوس بر تخت در پاسخ نامه کسری، گفت که دیگر به ایران باز نخواهد داد. نوشین روان به آنسوی لشکر کشید و رومیان را در حلب به محاصره در آورد: حلب شد به کردار دریای خون به زندهار شد لشکر باطرون وی که توان پایداری نداشت باز را پذیرفت. این نام در «لن» و «قا» باطرن و در «نل» باطروق آمده است.
۸ / کسری / ۴۰۸۲ - ۴۲۵۷

[باکله] ← گلگله

بالوی

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. وی نیز به روم گریخت و به فرمان خسرو برای دریافت سپاه به نزد قیصر رفت:
بفرمود گستههم و بالوی را همان اندیان جهانجوی را
... ازین شارستان سوی قیصر شوید بگوئید و گفتار او بشنوید
خسرو پس از پیروزی بر بهرام چوبینه، حکومت چاچ را به او می سپارد:
به بالوی داد آن زمان شهر چاچ فرستاد منشور با تخت عاج
۹ / خسرو / ۱۱۳۶ - ۱۱۴۴، ۱۱۵۰ - ۱۱۷۰، ۱۴۰۸ - ۱۴۲۰، ۱۴۳۶، ۱۵۲۳، ۲۱۵۱

بامیان

[«شهری بود میان بلخ، هرات و غزنین که حصار محکم داشته...» (فرهنگ فارسی)]
پیران در نامه‌ای برای گودرز مبنی بر درخواست صلح، این شهر را جزء شهرهای متعلق به ایران برشمارد:

دگر پنجهیر و در بامیان سر مرز ایران و جای کیان
۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۸

بامین

[[بامَین: شهری از اعمال هرات. قصبه‌ای از ناحیه بادغیس می‌باشد.]]
 (معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۳۰)
 سپاهانی از این شهر به همراه قارن کاوه به نزد زوطهماسپ رفتند و به او مرده دادند که زال او را به شاهی برگزیده است:
 بشد قارن و موید و مرزبان سپاهی زبامین وز گرزبان
 ۲/ زوطهماسپ/ ۱۱ = ۸/ کسری/ ۲۶۳۰

[بانو گشسپ]

دختر رستم. همسر گیو. پس از ورود کیخسرو به زم، در «نل» و «نخ» آمده است که رستم او را با هدایایی به نزد گیو روانه کرد:
 وزان پس گسی کرد بانو گشسپ ابا خواسته همچو آذر گشسپ
 ... برون رفت بانو زپیش پدر بر گیو شد همچو مرغی بپر
 و نیز در ملحقات مجلد سوم به نقل از «نل»، «نخ»، «نخا» و «برو» آمده است که گیو به پیران گفت که بانو گشسپ را رستم به همسری او در آورده است:
 به من داد رستم گزین دخترش که بودی گرامیتر از افسرش
 مهین دخت بانو گشسپ سوار به من داد گردنکش نامدار
 ۳/ باورقی ص ۲۳۲/ ۳ = ۳/ ص ۲۵۸-۲۵۹

[بانوی] ← مانوی

باورد

[[باورد: و آن ابیورد است. شهری است در خراسان، میان سرخس و نسا]]
 (معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۳۳)
 نام شهر:
 [گروگرد] میان سرخس است نزدیک طوس زیباورد برخاست آواس کوس
 ۴/ فرود/ ۱۱۴۹

باهله

[[باهله (بنو-) گروهی از قبیله معن در شمال جزیره العرب بودند که در یمامه مراتع داشتند و بعد به بصره آمدند و در آنجا چاهی به نامشان است.]] (المنجد)

این سرزمین بین طیسفون و رود فرات واقع است. خسرو پرویز هنگام فرار از طیسفون نخست به این شهر و پس از گذر از آن به رود فرات رسید:

عنان را بدان باره کرده یله همی راند ناکام تا باهله
پذیره شدنش بزرگان شهر* کسی را که از مردمی بود بهر
... از آن شهر هم در زمان برنشت میان کیی تاختن را ببست
همی تاخت تا پیش آب فرات ندید اندرو هیچ جای نبات

۹/ خسرو/ ۹۷۸-۹۷۹، ۹۸۳-۹۸۴، ۹۸۸-۹۸۹

ببر ← ببریان

ببریان

جامه رزم رستم:

بزد دست و پوشید ببریان ببست آن کیانی کمر بر میان
اعتقاد همگان بر آن بود که این جامه در برابر تیر، غیر قابل نفوذ است. افراسیاب در این باره می گوید:

مرا با دلاور بسی بود جنگ یکی جوشنستش ز چرم پلنگ
سلیحم نیامد بر او کارگر بسی آزمودم به گرز و تبر
ولی راز نفوذ نپذیری ببریان در آنست که رستم زره و جوشن را زیر آن بر تن می کرده است:

بپوشید رستم سلیح نبرد به آورد گه رفت با دار و برد
زره زیر بد جوشن اندر میان از ان پس بپوشید ببریان
۲/ مازندران / ۲۷۱، ۲۴۴ (ببر)، ۳۶۳ (ببر)، ۳۶۴، ۴۳۳، ۴۳۶ (ببر)، ۵۱۹ ■
۲/ هاماوران / ۵۴۴ ■ ۲/ سهراب / ۶۷۲، ۷۱۵، ۸۱۲ ■ ۴/ کاموس / ۱۳۵۵ — ۱۳۵۶،
۱۴۰۴ ■ ۴/ خاقان / ۱۵۰، ۲۹۰ (چرم پلنگ)، ۱۱۱۸ — ۱۱۱۹، ۱۱۴۱، ۱۱۸۸ — ۱۱۸۹
(پلنگینه پیراهن)، ۱۲۰۹، ۱۳۶۷ (ببر) ■ ۴/ اکوان دیو / ۵۶، ۸۷ ■ ۶/ اسفندیار / ۵۹۴
(ببر)، ۹۳۴ (ببر)، ۹۳۷ — ۹۳۸ (پیراهن)، ۹۹۳، ۱۱۵۸، ۱۲۱۲، ۱۳۲۷

بتول

یکی از القاب فاطمه زهرا (ع):

* منظور از شهر باید منطقه مسکونی این قبیله باشد. زیرا شهری به نام باهله وجود نداشته است.

چهارم علی بود جفت بتول که او را بخوبی ستاید رسول
۱ / آغاز / ۹۵

بحرین

[«ناحیتیست با مردم بسیار و شهرها و دهها و جایهای آبادان اندر ناحیت عرب.»]
(حدود العالم، ص ۹۸)
سپاهانی از این سرزمین به همراه طایر به طیسفون می تازند:
سپاهی ز رومی و از قادسی ز بحرین و از کرد و از پارسی
۷ / شاپور ۲ / ۲۸

بخارا

[«شهریست استوار اندر ناحیت ماوراءالنهر و اندر میان دو رود نهاده. یکی خرناب و دیگر جیحون و او را ناحیتیست تا به حدود بدخشان بکشد.» (حدود العالم، ص ۷۱)]
پیران در نامه‌ای به گودرز، این شهر را متعلق به ایران بر شمارد و تعهد کرد که در صورت انعقاد صلح، به آن شهر چشم طمع نداشته باشد [دوازده رخ]:
چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد بخارا و شهری که هستش به گرد
همیدون برو تا در سفد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
در این شهر - پیش از ظهور زردشت - آتشکده‌ای بوده است که به وسیله تور، ساخته شده بوده است [جنگ بزرگ]:

[کیخسرو] بیامد خروشان به آتشکده غمی بود زان اردهای شده
که تور فریدون برآورده بود بدو اندرون کاخ‌ها کرده بود
از اواخر سلطنت کیخسرو، این شهر عمدتاً در دست ترکان می باشد.
۳ / سیاوش / ۸۸۲ — ۸۸۳ / ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۲ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۷۹،
۸۷۴، ۲۱۳۳ — ۲۱۳۸ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۵۳۷، ۱۶۰۰ (بخاری) / ۸ / کسری / ۱۷۸۱، ۲۰۹۱،
۲۲۷۳ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۴۶۲، ۷۵۹، ۷۸۵

بدخشان

[«بدخش = بلخش + ان، پسوند نسبت. سرزمین منسوب به بلخش. ولایتی است در کشور افغانستان، در قسمت شرقی آن و متصل به ترکستان شرقی.» (فرهنگ فارسی)]
پیران در نامه‌ای برای گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این شهر را جزء شهرهای

متعلق به ایران برشمارد:

دگر مویان تا در بدخشان همیست ازین پادشاهی نشان
نور خورشید را فردوسی به لعل بدخشان تشبیه کرده است:
همی جنگ را ساخت افراسیاب همی بود تا چشمه آفتاب
برآید رخ کوه رخشان کند زمین چون نگین بدخشان کند
۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۰ / ۵ / جنگ بزرگ / ۹۹۲ / ۷ / یزدگرد ۱ / ۱۶۴ (بدخشان
نگین)

بدال

شاه خزر. پس از بیداد گر شدن هرمزد، وی نیز به ایران تاخت:
سپاهی بیامد ز راه خزر کز ایشان سیه شد همه بوم و بر
جهانید بدال در پیش بود که با گنج و با لشکر خویش بود
زارمینیه تا در اردبیل پراگنده شد لشکرش خیل خیل
۸ / هرمزد / ۲۸۶ - ۲۸۸

بر آسای

دستور اردشیر شیروی:

بر آسای دستور بودی ورا همان نیز گنجور بودی ورا
این نام در «قا» و «نخا» به گونه برآین آمده است.
۹ / اردشیر ۳ / ۳۵

[بر آیین] ← بر آسای

[برانوس] ← برانوش (۱)

برانوش (۱)

پهلوان شهر التونیه. پس از مرگ اردشیر اول و بر تخت نشستن شاپور اول ساسانی، وی
از پرداخت باژ خودداری کرد. شاپور به آنسوی لشکر کشید و پس از نبردی سنگین، برانوش
اسیر شد:

برانوش جنگی به قلب اندرون گرفتار شد با دلی پرز خون
وی به همراه سایر اسرای رومی، پس از ساختن شهر شاپور گرد و پل رودخانه شوشتر به
روم بازگشت. این نام در «نخا»، «نیانوش» و در «بن» به گونه برانوش آمده است.

۷/ شاپور ۱/ ۳۴ - ۷۱

برانوش (۲)

قیصر روم. پس از پیروزی شاپور ذوالاكتاف بر رومیان و اسارت قیصر، رومیان برانوش را بر تخت نشاندند:

یکی مرد بود از نژاد سران هم از تخمه نامور قیصران
برانوش نام و خردمند بود زبان و روانش پراز پند بود
بدو گفت لشکر که قیصر تو باش برین لشکر و بوم، مهتر تو باش
وی با پذیرش باژ و واگذاری شهر نصیبین به ایران، جنگ را خاتمه داد.

۷/ شاپور ۲/ ۴۷۳ - ۵۳۰

براهام

جهودی گوهر فروش، در دوره بهرام گور:

براهام مردیست پر سیم وزر جهودی فریبنده و بد گهر
بهرام گور، شبی تنها به خانه او رفت. او با بهانه‌هایی تلاش نمود که بهرام را باز
گرداند. پس از ناکامی، او را در کنار اسبش جای داد و تا صبح گرسنه نگهداشت. فردای آن
بهرام او را به کاخ خود خواند و فرمان داد که تمامی اموالش را مصادره کنند و چهار درم برای
او باقی گذارد.

۷/ بهرام ۵/ ۱۱۲ - ۲۵۴

براهیم

پر آزر*. سازنده کعبه. اسکندر هنگام ورود به مکه:

ابا ناله بوق و با کوس، تفت به خان براهیم آزر برفت
که خان حرم را برآورده بود بدو اندرون رنج‌ها برده بود
در بسیاری از منابع تاریخی وی و زرتشت را یکی پنداشته‌اند. در این مورد ر. ک:
زرتشت (۱).

۷/ اسکندر / ۶۲۸ - ۶۲۹، ۶۳۹. ۷/ بهرام ۵/ ۴۶

بربرستان

از سرزمین‌های دست‌نشانده ایران. موقعیت جغرافیایی آن چنین است:

* ر. ک: آزر

به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میانه، بر آنسو که خواست
 به پیش اندورن شهر هاماوران به هر کشوری در، سپاهی گران
 بربرها دو بار شورش نمودند. بار اول به دست گیو و بار دوم به وسیله رستم سرکوب
 شدند. سپاهیانی از این سرزمین در خدمت کیخسرو، در نبرد بزرگ با افراسیاب حضور دارند:
 سپاهی بد از روم و بربرستان گوی پیشرو، نام لشکرستان
 ۲/ هاماوران ۶، ۱۵ (شهر)، ۳۹ - ۱۴۸، ۶۴ - ۱۵۱، ۲۱۶، ۲۳۴ - ۲۸۳، ۲۹۲ -
 ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۱ (بربر) ۴/ خاقان ۲۸۰، ۴۳۳ (بربر) ۵/ جنگ
 بزرگ ۱۷۲/ ۶/ گشتاسپ ۲۷۱ (بارۀ بربری) ۷/ اسکندر ۵۳۵، ۱۰۰۱ ۷/ شاپور ۲
 ۷۲/ (دیای بربری) ۸/ کسری ۱۷۲۳ ۹/ خسرو ۳۳۵۸ (کالای بربری)

برته

پهلوان ایرانی. پسر لواده. وی سرکردگی سواران خاندان لواده را برای نبرد با افراسیاب
 بر عهده دارد:

ز تخم لواده چو هشتاد و پنج سواران رزم و نگهبان گنج
 کجا برته بودی نگهدارشان به رزم اندرون دست بردارشان
 وی در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توارن [دوازده رخ] با کهرم هم نبرد شد و پس از
 نبردی سنگین او را از پای در آورد:

یکایک پیچید از و برته روی یکی تیغ زد بر سر و ترگ او
 که تا سینه کهرم به دو نیم گشت ز دشمن دل برته بی بیم گشت
 ۴/ کیخسرو ۱۵۵ - ۱۵۶ ۴/ فرود ۱۳۶۹ - ۱۳۷۲ ۵/ دوازده رخ ۱۷۹۹ -
 ۱۸۳۵، ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ۲۰۳۵ - ۲۰۳۷ ۵/ جنگ بزرگ ۱۸۷ - ۱۸۸

برخارسان ← برخوردارستان

[برخورسان] ← برخوردارستان

برخورستان

نام شهر. شاپور ذوالاکتاف پس از گریز از روم به سوی ایران تاخت:
 برین گونه از شهر برخوردارستان همی راند تا کشور سورستان
 این نام در «نخ» برخوردار آمده است.
 این نام در فهرست مجلد هفتم مسکو نیامده است و شماره ۲۴۳ را به خوزستان افزوده

است مصراع اول در بروخیم [۲۰۴۳ / ۷ / ۲۵۶] «ازین گونه از شهر برخارسان» و در رضانی (کلالة خاور) [۴۰۳۹ / ۱۷۲ / ۴] «بدینگونه از شهر برخارسان» و در موهل [۲۲۴ / ۵]: «ازین گونه تا شهر برخارسان» آمده است.

با توجه به نسخ داده شده، باید برخورستان، یا برخورسان یا برخارسان نام شهری باشد.
۷ / شاپور ۲ / ۲۴۳

بردع

ا بردع، شهرست بزرگ و با نعمت و قصبه ارانست. (حدود العالم، ص ۹۳)
شهری است متعلق به ایران:

بزرگان که از بردع وارد بیل به پیش جهاندار بودند خیل
سپهدار گودرز را خواستند چپ لشکرش را بیاراستند
افراسیاب در فرار از برابر کیخسرو، در غاری نزدیک بردع پنهان شد:
به نزدیک بردع یکی غار بود سرکوه غار از جهان نابسود
... زهر شهر دورو به نزدیک آب که خوانی ورا هنگ افراسیاب
۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۹ — ۱۵۰، ۹۱۰، ۲۲۱۲ — ۲۲۱۶ ■ ۸ / کسری / ۱۹۵۵ ■
۸ / هرمزد / ۴۰۴، ۴۰۶ ■ ۹ / خسرو / ۱۱، ۴۸۱، ۵۴۴ — ۵۴۵ ■ ۹ / شیرویه / ۱۳۱

برده

نام گنج پرموده، در دژ افراز:
همه گنج‌ها اندر آورده بود کجا نام او در جهان برده بود
بهرام چوبینه پس از تصرف دژ، این گنج را به نزد هرمزد روانه کرد.
۸ / هرمزد / ۱۲۶۵ — ۱۲۷۴

برزمهر (۱)

پدر قارن، از بزرگان سپاه بهرام گور:
بیاورد چون قارن برزمهر دگر داد برزین آژنگ چهر*
۷ / بهرام ۵ / ۱۴۵۱

برزمهر (۲)

از بزرگان دوره بهرام گور. وی پیام بزرگان ونرسی را نزد بهرام گور برد:

*. در «لن» قارن و برزمهر آمده است که بنا بر آن برزمهر پدر قارن نخواهد بود.

یکی مهتری نام او برزمهر بدان رفتن راه، بگشاد چهر
بیامد به نزدیک شاه جهان همه رازها برگشاد از نهان
۷/ بهرام ۱۵۹۷/۵ - ۱۵۹۹

برزمهر (۳)

یکی از سه دبیر کسری:
سه مرد از دبیران نوشین روان یکی پیر و دانا و دیگر جوان
چو ایزد گشسب و دگر برزمهر دبیر خردمند با فر و چهر
دریتی وی مویدمو بدان خوانده شده است:
ابا موبد موبدان برزمهر چو ایزد گشسب آن مه خویچهر
هرمزد که تصمیم به کشتن این سه تن دارد، ایزد گشسب را می کشد ولی از دو تن
دیگر خبری نیست.
۸/ هرمزد / ۶۶ - ۷۱، ۱۷۵

برزمهر (۴)

دستور خسرو پرویز:
به هر کار دستور بد برزمهر دبیری جهان دیده و خویچهر
۹/ خسرو / ۲۱۴۱ - ۲۱۴۵

برزوی (۱) ← بهرام گور

۷/ بهرام ۲۰۷۱، ۲۲۹۳، ۲۲۹۶، ۲۳۰۸

برزوی (۲)

پزشک دربار کسری:
پزشک سراینده برزوی بود به نیرو رسیده سخنگوی بود
وی برای یافتن گیاهی که عمر جاودانه می بخشد، به هند رفت ولی پس از جستجوی
فراوان آن را نیافت. در دربار شاه هند، وی کلیله و دمنه را دید و پنهانی آن را ترجمه کرد و
به ایران فرستاد. در بازگشت وی از کسری تقاضا کرد که نامش در کتاب نوشته شود:
نبشت او بران نامه خسروی نبود آن زمان جز خط پهلوی
۸/ کسری / ۳۳۴۲ - ۳۴۵۰

[برزجمهر] ← بوزرجمهر

برزین (۱) (آتشکده) ← مهر برزین (۱)

برزین (۲)

پهلوان ایرانی. پسر گرساسپ. از تخمه جمشید:

چو گودرز و چون رستم و گسته‌م چو برزین گرشاسپ از تخم جم
وی در مازندران به همراه کی کاوس اسیر شد [مازندران]. در میهمانی رستم نیز با
پهلوانان دیگر حضور یافت و آنگاه بر سپاه افراسیاب یورش برد [هاماوارن].

۲ / نوذر / ۴۸۲ = ۲ / کبکباد / ۳، ۱۷۲ = ۲ / مازندران / ۸۱۶ = ۲ / هاماوران / ۴۷۰
— ۶۲۵ = ۳ / سیاوش / ۲۲۶۴ = ۴ / کاموس / ۳۲۷ — ۳۲۸ = ۴ / اکوان دیو / ۲۱ — ۲۲

برزین (۳)

دهقانی پرمایه و توانگر در دوران بهرام گور:

خردمند پیری و برزین به نام دل او شد از شاه ناشاد کام
بهرام در پی باز شکاری خود به باغ او وارد شد و دخترانش را دید و همگی را به
مشکوی خود روانه کرد.

۷ / بهرام / ۵ — ۶۲۷ — ۷۱۰

برزین (۴)

پدر شادان:

نگه کن که شادان برزین چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت
۸ / کسری / ۳۳۳۷

برزین (۵)

سالار سپاه کسری:

به برزین سالار و گنج و سپاه نگردهد تباه اختر هور و ماه
۸ / کسری / ۳۷۱۰ — ۳۷۱۱

برزین (۶)

پدر سیما، از بزرگان دوران کسری:

چو سیمای برزین شنید این سخن بدو گفت کای نیک یار کهن
۸ / هرمزد / ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۵

برزین (۷)

پدر خَرَاد، از بزرگان دوران هرمزد و خسرو پرویز:
از آن نامداران چو چاره نیافت سوی رای خَرَاد برزین شتافت
۸/ هرمزد/ و ۹/ خسرو/، ذیل شماره‌های خَرَاد برزین.

برزین (۸)

پدر جهن:
کجا جهن برزین بدی نام اوی رسیده بهر کشوری کام اوی
۹/ خسرو/ ۳۵۲۳

برزینه

پدر خَرَاد از همراهان بهرام چوبینه در گریز به چین:
هم ایزد گشسب و یلان سینه را بپرسید و خَرَاد برزینه را
۹/ خسرو/ ۲۱۹۲

برسام چینی

پهلوان سمرقندی:
چو برسام چینی درفشش بدید سپه را ز لشکر به یکسو کشید
وی به فرمان بیژن، شاه سمرقند به نبرد یزدگرد، آخرین شاهنشاه ساسانی رفت. پس از
مرگ یزدگرد و حمله ماهوی سوری به سمرقند، برسام و بیژن به مقابله او رفتند. برسام ماهوی
را اسیر کرد و به بیژن تحویل داد:
کمریند بگرفت و او را ز زین برآورد و آسان بزد بر زمین
فرود آمد و دست او را ببست به پیش‌اندر افگند و خود بر نشست
۹/ یزدگرد ۳ / ۴۵۶ – ۴۶۳، ۷۶۶ – ۸۱۴

برطاس

[[ناحیت برطاس: مشرق و جنوبی غوزست و مغربش رود آتل [= ولگا] است و
شمالش ناحیت بجناکست.]] (حدود العالم، ص ۱۱۰)
نام محل. خسرو پرویز، گنج عروس را از باژ این محل و چند کشور دیگر فراهم
آورده بود:

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین و ز برطاس و ز روس

۹ / خسرو / ۳۷۹۰ ■ ۹ / شیروی / ۲۰۷

برقوه

[«برقوه شهرست اندر ناحیت پارس با نعمت سخت بسیار.» (حدودالعالم، ص ۸۰)]
این شهر در غرب ایران و در همسایگی جز واقع است:

برفتند بازارگانان شهر ز جز و ز برقوه مردم دو بهر
نام این شهر به گونه برکوی نیز آمده است:
ز برکوی با نامداران جز ببردند بسیار دیبا و خز
این نام در «قا» به گونه برقوی آمده است.

۷ / بهرام ۵ / ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵، ۱۲۰۶ - ۱۲۰۹

[برقوی] ← برقوه

برک

[«و دیگر رود پرک است، از پشت کوه خلخ بگشاید و به ناحیت جنوب فرو رود و بر
حدود چاج بگذرد و میان بناکت و دیوار قلاس به رود اوزکند افتد و چون اینهمه آبها یکی
شود اینهمه را رود چاج خوانند.» (حدودالعالم، ص ۲۸)]
این رود آنسوی جیحون و در خاک توران واقع است. پیروز هنگام لشکر کشی به هیتال
در پاسخ نامه خوشنواز نوشت:

بگویش که تا پیش رود برک شما را فرستاد بهرام چک
این نام در «نخا» یلک آمده است.

۸ / یزدگرد ۲ / ۱۰۰، ۱۱۵ - ۱۱۶، ۱۴۰ (رود) ■ ۸ / کسری / ۱۷۷۸، ۲۲۷۱ ■ ۸ /

هرمزد / ۱۰۱۱

برکوی ← برقوه

برکه اردشیر

شهری است که به فرمان اردشیر بابکان ساخته شده است:

دگر شارستان برکه اردشیر پر از باغ و پر گلشن و آبگیر

۷ / اردشیر ۱ / ۶۴۵

برمایه

گاو شیر دهنده به فریدون:

همان گاو، کش نام برمایه بود ز گاوآن ورا برترین پایه بود
 ز مادر جدا شد چو طاوس نر به هر موی بر تازه رنگی دگر
 این گاو به دست روزبانان ضحاک کشته می شود.

۱/ ضحاک / ۱۱۲ - ۱۱۶، ۱۲۴ - ۱۳۱؛ ۱۴۴ - ۱۴۵؛ ۳۲۵

[بردوند] - نوند

بره

برج اول از فلک هشتم:

چو گردوی جنگی بر میسره بیامد چو خورپیش برج بره

نام تازی آن حمل است:

به برج حمل تاج بر سر نهاد ازو خاور و باختر گشت شاد
 ۴/ فرود / ۳۹۰ ■ ۵/ بیژن / ۵۹۷ ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۱۴۷، ۳۴۳، ۷۵۸، ۶/ دقیقی
 ۱۴۹ / ۶ ■ گشتاسپ / ۳۹۶ ■ ۶/ هفتخوان / ۶ (برج حمل)، ۱۶ (حمل)، ۱۴۶ (برج
 حمل)، ۱۹۴ ■ ۹/ خسرو / ۳۵۶۸

برین

شهری در شرق ایران، در میانه سیستان و هندوستان:

ز غزنین برو تا به راه برین چو گردد ترا تاج و تخت و نگین

۵/ دوازده رخ / ۱۱۱

بزگوش

محلی است در مازندران:

وزان روی بزگوش تا نرم پای چو فرسنگ سیصد کشیده سرای
 [در مسالک و ممالک ضمن بر شمردن شهرهای چاچ آمده: «... برکوش...» (ص
 ۲۶۰) و در جای دیگر درباره مسافت میان شهرهای چاچ می نویسد: «کنکراک بر کرانه رود
 برک است به نزدیک خدینکث بر یک فرسنگی، و میان این رود و حایط چاچ خاتونکث بر دو
 فرسنگی افتادست، و برکوش بر سه فرسنگی خاتونکث...» (ص ۲۷۵)]
 این نام در «نخ» سنگسار آمده است.

۲/مازندران/۴۹۷ - ۴۹۸ ■ ۴/خاقان/۲۸۱

بسا

[«شهری است در فارس. این کلمه معرب فسا می باشد.» (معجم البلدان، ج ۱، ص

[[۴۱۲

به در بر یکی مرد بد از نسا پرستنده و کاردار بسا
۸/ کسری / ۳۷۴۶

بست

[«بُست، شهری بزرگست اندر ناحیت خراسان، با بارهٔ محکم بر لب رود هیزمند نهاده
با ناحیتی بسیار و در هندوستانست...» (حدودالعالم، ص ۶۳)]
این شهر را پیران متعلق به ایران اعلام می دارد:
از ایران به کوه اندر آید نخست در غر جگان از بر بوم بُست
حکومت این شهر همیشه متعلق به خاندان رستم بوده است. گشتاسپ در این باره به
اسفندیار می گوید:

که او راست تا هست زاوولستان همان بست و غزنین و کاوولستان
۱/ منوچهر / ۲۲۶ ■ ۲/ نوذر / ۳۳۸ ■ ۵/ دوازده رخ / ۱۱۲۶ ■ ۶/ اسفندیار / ۱۰۶ ■
۶/ شغاد / ۳۱۱ ■ ۶/ بهمن / ۷۹، ۱۱۳ (بستی) ■ ۷/ اسکندر / ۱۶۶۷ ■ ۸/ یزدگرد
۲/ ۲۱۰ ■ ۹/ یزدگرد / ۳، ۳۲۴، ۴۲۲

[بستار] ← نستاو

بستام ← گسته (۵)

[بستاو] ← نستاو

[بستود] ← نستود (۱)

بستور

پسر زریر. وی در نبرد اول گشتاسپ با ارجاسپ، سپاهیان پشت لشکر را فرماندهی
می کرد [دقیقی]:

پس پشت لشکر به بستور داد چراغ سپهدار خسرو نژاد
وی در نبرد دوم گشتاسپ با ارجاسپ فرماندهی میسره را بر عهده داشت [گشتاسپ].

در «بن» این نام به گونه نسطور، در «لن» نستوه و در «قا» به گونه نستور آمده است.
 ۶ / دقیق / ۳۶۰ — ۳۶۲، ۴۵۱، ۵۲۶ — ۵۲۸، ۵۵۷، ۶۵۷ — ۷۱۹، ۷۳۴ — ۷۴۲، ۷۸۹،
 ۷۹۵ — ۸۰۰ / ۶ گشتاسپ / ۱۲۳، ۳۹۴ — ۳۹۵

[بسطام] (۱) ← گسته (۵)

بسطام (۲)

«بسطام، شهر است بر دامن کوه به حدود گرگان اندر ناحیت دیلمان» (حدود العالم، ص ۸۶)

نام شهر. کسری در حرکت به سوی خراسان از این شهر گذشت:
 چنین تا به بسطام و گرگان رسید تو گفستی زمین آسمان را ندید
 ۸ / کسری / ۲۲۴۰

بغداد

از شهرهای ایران در کنار دجله. در دوره کیخسرو، همیشه سپاهانی به فرماندهی زنگه
 شاوران از این شهر در لشکر ایران حضور دارد:

هر آنکس که از شهر بغداد بود که با نیزه و تیغ پولاد بود
 همه بر گذشتند زیر همای سپهد همی داشت بر پیل جای
 اردشیر در این شهر تاجگذاری کرد:

به بغداد بنشست بر تخت عاج به سر بر نهاد آن دلفروز تاج
 از آن پس شاهان ساسانی در همین شهر بر تخت می نشستند. حتی پس از ساخته شدن
 طیسفون نیز پایتخت اصلی این شهر بوده است:

به بغداد بود آن زمان یزدگرد که او را سپاه اندر آورد گسرد
 ۱ / ضحاک / ۲۷۷ / ۴ / کیخسرو / ۳۳۹ — ۳۴۰ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۵۵، ۱۶۶،
 ۲۱۴۸ / ۷ / اردشیر / ۱ / ۱ / بهرام / ۵ / ۱۲۲۹ / ۸ / هرمزد / ۶۲۹، ۱۷۱۹ / ۹ / خسرو / ۴،
 ۱۳ — ۱۵، ۱۷ (شهر)، ۱۲۸، ۳۵۵۴، ۳۵۵۷ (بغدادی) / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۷

بلاش

هجد همین شاهنشاه ساسانی. پسر پیروز. هنگام حرکت پیروز و قباد برای نبرد با
 هیتالیان، او که پسر کوچک پیروز بود بر تخت نشست:
 بلاش از بر تخت بنشست شاد که کهتر پسر بود، با مهروداد

پس از آنکه سو فزای قباد را آزاد کرد و به ایران آورد، تا چندی همچنان بلاش حکومت را در اختیار داشت. تا آنکه سو فزای او را بر کنار و قباد را بر جایش نشاند:

بدو گفت شاهی نرانی همی بدان را ز نیکان ندانی همی

۸ / یزدگرد ۲ / ۸۹، ۹۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵ — ۲۲۷، ۳۰۸ (شاه دلیران)، ۳۵۴ —

۳۷۳

بلخ

[«بلخ در قدیم ایالت معروف و بزرگی بود در خراسان، بر سر راه خراسان به ماواءالنهر.» (فرهنگ فارسی)]

این شهر را پیران در نامه خود به گودرز، متعلق به ایران اعلام می دارد [دوازده رخ]:

دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون در بلخ تا اندر آب

لهراسپ پس از تاجگذاری این شهر را پایتخت خود کرد و آتشکده برزین را در آن ساخت [لهراسپ]:

زهر کشوری بر گرفتند راه برفتند پویان به نزدیک شاه

زدانش چشیدند هر شور و تلخ بسودند یا کام چندی به بلخ

... یکی آذری ساخت برزین به نام که با فرخی بود و با برزو کام

آتشکده نوبهار نیز در این شهر بوده است [دقیقی]:

به بلخ گزین شد بران نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار

مران جای را داشتندی چنان که مرمگه را تازیان این زمان

۲ / هاماوران / ۳۵۳ ■ ۳ / سیاوش / ۶۴۵، ۶۵۴ — ۶۶۱، ۶۶۹، ۶۹۷، ۸۲۴، ۸۳۵ (شهر)، ۹۰۷، ۹۷۰، ۱۰۳۰ ■ ۴ / کاموس / ۷۷۷ ■ ۴ / خاقان / ۶ (گردان بلخ) ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۱۱۲۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۵۶، ۲۶۶، ۳۳۵، ۲۱۳۹ — ۲۱۴۰ ■ ۶ / لهراسپ / ۱۹ — ۲۲ ■ ۶ / دقیقی / ۱۵ — ۱۷، ۵۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۳۱۳، ۷۷۶ (شاه گردان بلخ)، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۰۱۶ ■ ۶ / گشتاسپ / ۳۸، ۵۰ — ۵۱، ۵۷، ۸۴ — ۸۹، ۹۵ — ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۷، ۲۹۹، ۳۷۳ ■ ۶ / هفتخوان / ۲۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۷۶، ۱۵۹۵ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۱۶۰۰ (بلخی) ■ ۸ / کسری / ۱۷۷۵، ۲۲۷۲، ۲۶۳۰، ۳۷۸۸ ■ ۸ / هرمزد / ۳۲۰، ۱۰۲۶ — ۱۰۲۷، ۱۰۲۷، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷ — ۱۴۶۴، ۱۵۰۰، ۱۶۹۹ ■ ۹ / خسرو / ۴۶۱ (سخن گوی بلخی) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۷۵۱

«بلعمی، ابوالفضل محمد بن عبدالله» — ابوالفضل

[بلغار]

در نسخه های «لن» و «نخا» آمده است که پس از شکست افراسیاب، رستم حکومت این سرزمین را به گودرز می بخشد:

ز بلغار تا آب گلزریون ز فرمان تو کس نیاید برون
۳ / پاورقی ص ۱۹۲

بلوج (۱)

یکی از اقوام ایرانی. در بازگشت کسری از هند، به او از اعمال بلوج ها می گویند:
به راه اندر آگاهی آمد به شاه که گشت از بلوجی جهانی سیاه
ز بس کشتن و غارت و سوختن زمین را به آب اندر انداختن
کسری سپاهانش را بدانسو برد و پس از محاصره محل، فرمان قتل عام را صادر کرد:
ازیشان فراوان و اندک نماند زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند ستم کردن و رنج برداشتند
بود ایمن از رنج شاه جهان بلوجی نماند آشکار و نهان
چنان بد که بر کوه ایشان گله بدی بی نگهبان و کرده یله
این نام به گونه بلوج هم آمده است:

هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوج ز گیلان جنگی و دشت سروچ
۳ / سیاوش / ۶۱۶ (بلوج) ■ ۸ / کسری / ۳۶۹ - ۳۹۴، ۱۹۴۹ (بلوجی)، ۲۳۲۵

بلوج (۲)

نام کوهی است که بلوچ ها و کوچ ها در آن سکونت دارند:
ز کوه بلوج و ز دشت سروچ گرازان برفتند گردان کوچ
۸ / کسری / ۲۳۲۵

بلوج ← بلوج (۱)

[بنجشت] ← چیچست

[بندام] ← بنداه

بنداوسی ← پيداوسی

بنده

شاه سند در زمان اسکندر:

سرسندیان بود بنده نام سواری سرافراز بارای و کام
وی باژ اسکندر را نپذیرفت و به مقابله اش آمد. پس از نبردی سنگین چون توان
پایداری را در خود نیافت، گریخت.
این نام در «لن» به گونه بنده نام آمده است.
۷/ اسکندر / ۱۶۵۴ - ۱۶۶۰

۱۶

[بندرفش] ← بندرفش

بندوی (۱)

از بزرگان ایران در دربار قباد. کسری هنگام سوگند گرفتن از قباد، جهت نابودی
مزدک، بندوی را نیز جزء گواهان قرار داد:

گوا کرد زرمهر و خرداد را فرایین و بندوی و بهزاد را

۸/ قباد / ۳۱۴

بندوی (۲)

خال خسرو پرویز. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وی به فرمان هرمزد به
زندان افتاد:

چو گستم و بندوی را کرد بند به زندان فرستاد ناسودمند
کجا هر دو خالان خسرو بدند به مردانگی در جهان نو بدند
پس از شورش بهرام چوبینه، وی و گستم از زندان خارج شدند و هرمزد را کور
کرده، به زندان افکندند. پس از آن، خسرو را به طیسفون خواندند و بر تخت نشاندند.
هنگام فرار خسرو به روم، او در کلیسای میانه راه ماند و در لباس خسرو، دو روز
سپاهیان بهرام (۲۱) را معطل کرد. پس از دستگیری، بهرام چوبینه او را به بهرام سیاوش سپرد.
بندوی او را فریب داد و به قتل بهرام چوبینه تحریک کرد. پس از ناکامی این توطئه، او
گریخت و به خسرو پیوست.

خسرو پرویز پس از پیروزی بر بهرام، به کینه قتل پدر فرمان نابودی بندوی را صادر

کرد:

نهادند خوان و می چند خورد هم آن روز بندوی را بند کرد
ازانپس چنین گفت با رهنما که او را هم اکنون ببر دست و پا

بریدند هم در زمان، او بمرد پر از خون، روانش به خسرو سپرد
 ۸/ هرمزد/ ۱۷۶۱ — ۱۷۶۳، ۱۸۶۲ — ۱۸۸۳، ۹/ خسرو/ ۱ — ۵۸، ۴ — ۶۴
 (خال)، ۹۹، ۱۳۴ — ۱۵۰، ۱۳۵ — ۱۵۱، ۱۷۷، ۴۴۷، ۵۲۰ — ۵۲۲، ۵۳۸، ۵۷۵، ۵۷۹،
 ۶۳۴ — ۶۴۵، ۶۴۱ — ۷۸۰، ۸۹۴ — ۹۵۳، ۹۶۶ — ۹۷۶، ۱۵۷۱، ۱۵۹۲، ۱۶۱۵ — ۱۶۴۰،
 ۱۶۹۷ — ۱۶۹۸، ۱۸۳۰ — ۱۸۷۰، ۱۹۳۱ — ۱۹۳۶، ۱۹۳۹ — ۲۱۱۲، ۲۱۴۳، ۲۸۶۶ —
 ۲۸۷۱، ۲۸۷۹ (برادر) ۲۸۹۹ — ۲۹۰۴، ۹/ شیرویه/ ۱۳۹ — ۱۴۳، ۹/ یزدگرد ۳/ ۵۷۲ —
 ۵۷۳

بوالفضل

[«بوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی (وفات ۳۳۰ هـ) از سال ۲۷۹ وزیر اسماعیل بن
 احمد سامانی و پسرش احمد و پسر احمد، نصر بوده و در سال ۳۲۶ هـ از وزارت برکنار
 شد. او پدر ابوعلی محمد بلعمی (مؤلف تاریخ بلعمی) می باشد.» (فرهنگ فارسی)]
 هنگامی که وی وزیر نصر بن احمد بود، فرمان داد تا کیله و دمنه از تازی برگردانده
 شود:

گرانمایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
 بفرمود تا پارسی و دری بنشستند و کوتاه شد داوری
 ۸/ کسری/ ۳۴۵۷ — ۳۴۵۸

بوالمظفر ← پیروز بوالمظفر

بویکر

خلیفه اول مسلمین

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
 که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس زیویکر به
 ۱/ آغاز/ ۹۱ — ۹۴، ۹/ یزدگرد ۳/ ۸۸

[بورا] ← بوراب

بوراب

آهنگر رومی:

یکی نامور بود، بوراب نام پسندیده آهنگری شاد کام
 همی ساختی نعل اسپان شاه بر قیصر او را بدی پایگاه

گشتاسپ از او تقاضای کار کرد ولی بوراب با دیدن قدرت گشتاسپ به او کاری نسپرد. این نام در «لن» به گونه بورا و در «قا» به گونه توراب آمده است.
۶/ لهراسپ / ۱۸۱ - ۱۹۵

بوزرجمهر

دستور کسری

سخن گفت و بگشاد چهر بر تخت بنشست بوزرجمهر
وی در کودکی راز خواب کسری را بازگشود. همین امر باعث گردید که اجازه یابد
در دربار نزد دانشمندان به تحصیل پردازد. وی در مدتی کوتاه بر تمامی استادان خویش چیره
شد.

وی راز شطرنج را بازگشود و با تهیه تخته نرد، دانشمندان هندی را در حیرت نشاند.
وی ارجش نزد کسری هر روز افزونتر می گردید، تا آنکه روزی در شکارگاه، مرغی بازوبند
انوشیروان را خورد. بوزرجمهر که تنها شاهد این واقعه بود، آن را به فال بد گرفت و زیر لب با
خود سخن گفت. کسری بیدار شد و با مشاهده بوزرجمهر، تصور نمود که او مشغول خوردن
می باشد. پس به او پرخاش و توهین کرد و:

بدو گفت کای سگ ترا این که گفت که پالایش طبع نتوان نهفت
اما حکیم سخنی نگفت. کسری او را در خانه اش محبوس کرد. پس از چندی
خدمتکاری را فرستاد تا دلیل سکوت او را جویا شود. اما بوزرجمهر در پاسخ فقط گفت:
که حال من از حال شاه جهان فراوان بهست آشکار و نهان
کسری در خشم از این پاسخ، فشار را افزون کرد و شکنجه ها را متنوع. اما پاسخ هر
بار همان بود:

چنین داد پاسخ به مرد جوان که روزم به از روز نوشین روان
کسری جلادی را همراه خدمتگار روانه کرد و دو راه پیش پای او گذارد: مرگ یا
دلیل بهروزی خود. بوزرجمهر در یک جمله راز بهروزی خود را فاش کرد:

زسختی گذرکردن آسان بود دل تاجداران هراسان بود
انوشیروان شکنجه را قطع نمود. پس از چندی قیصر روم جعبه بی کلیدی را نزد کسری
فرستاد. دانشمندان در پاسخ فرو ماندند. انوشیروان بوزرجمهر را خواند. او که دیگر پیرمردی
بود نابینا، راز را گشود و پاسخ گفت.
این نام در «نل» و «نخا» برزجمهر آمده است.

۸ / کسری / ۹۶۷ — ۱۵۵۵، ۲۳۹۴ — ۳۴۴۸، ۲۸۰۸ — ۳۴۵۰، ۳۴۶۹ — ۳۶۵۵،
 ۴۱۶۰ — ۴۲۱۲، ۴۲۹۸ — ۴۳۴۲

بوسپاس

پدر کوه گوش، نام مستعاری که هومان بر خود نهاد:
 مرا کوه گوشست نام ای دلیر پدر بوسپاسست مردی چو شیر
 ۴ / خاقان / ۱۲۵ — ۱۲۶

به آفرید

دختر گشتاسپ. پس از حمله ارجاسپ به ایران، او و خواهرش، همای به اسارت برده شدند [گشتاسپ]:

دگر دختر شاه، به آفرید که باد هوا هرگز او را ندید
 به خواری و زار برداشتند برو یاره و تاج نگذاشتند
 اسفندیار او را رهند [هفتخوان]. پس از کشته شدن اسفندیار به آفرید به نزد گشتاسپ
 رفت و او را متهم به قتل اسفندیار کرد [اسفندیار]:
 نه سیمرخ کشتش، نه رستم، نه زال تو کشتی مرا و را، چو کشتی منال
 ترا شرم بادا ز ریش سپید که فرزند کشتی ز بهرامید

۶ / گشتاسپ / ۱۰۶ — ۱۰۷، ۲۲۹ — ۲۳۵، ۴۸۱ — ۴۹۳ (خواهر) ■ ۶ / هفتخوان
 / ۵۳۶ — ۵۶۴ (خواهر)، ۶۴۱ — ۶۴۶، ۶۷۰ (خواهران)، ۸۰۳ (خواهران) ■ ۶ / اسفندیار /
 ۷ (خواهران)، ۸۵ (خواهران)، ۱۵۰۵ — ۱۵۰۸ (خواهران)، ۱۵۵۳ — ۱۵۶۶ (خواهران)،
 ۱۵۸۸ — ۱۶۰۷

بهار ← نوبهار

بهرام (۱)

نام فلک پنجم [= مریخ]:

خداوند کیوان و بهرام و هور که هست آفریننده پیل و مور
 ۲ / نوزد / ۱۱ ■ ۳ / سیاوش / ۹۸۴، ۳۶۹۹ ■ ۴ / کاموس / ۳، ۹۰۲، ۱۲۵۰ ■ ۵ / بیژن
 / ۱، ۵۹۸ ■ ۷ / اورمزد / ۲ ■ ۴ / بهرام / ۵، ۱۵۶۸ ■ ۸ / کسری / ۵۴۵، ۳۲۳۸ ■ ۹ /
 خسرو / ۳۵۹۸ ■ ۹ / یزدگرد / ۳۹، ۳۲۹

بهرام (۲)

پهلوان ایرانی. پسر گودرز.

وی همراه سیاوش به نبرد افراسیاب رفت و پس از پناهندگی سیاوش به توران، وی فرماندهی سپاهیان را تا آمدن طوس برعهده گرفت [سیاوش].

در لشکرکشی طوس به توران، وی فرود را شناخت ولی قادر به آرام کردن طوس نشد [فرود].

پس از مرگ ریونیز (۲)، پسر کی کاوس، بهرام تاج او را با نیزه از میانه میدان برداشت. در این هنگام تازیانه اش در میدان افتاد. شبانگاه برای آوردن تازیانه به میدان نبرد بازگشت ولی اسپش سردر پی مادیانی نهاد. وی اسپ را با شمشیر پی کرد. تورانیان او را محاصره کردند. وی تا آخرین ذره توانش جنگید:

چو بهرام یل گشت بی توش و تاو پس پشت او شد تراو

یکی تیغ زد بر سر کتف او که شیر اندر آمد زیلا به روی

جدا شد زتن دست خنجر گزار فرو ماند از رزم و برگشت کار

فردای آن، بیژن و گئو او را یافتند. بهرام پس از معرفی قاتل خود مرد.

۲/هاماوران/ ۴۶۸ — ۶۲۵ ■ ۲/سهراب/ ۳۱۰ — ۳۱۷، ۳۲۹ — ۳۳۱، ۵۴۴ ■
 ۳/سیاوش/ ۱۰۲۱، ۶۲۰ — ۱۱۸۷، ۱۰۸۴ — ۱۲۰۰، ۱۴۶۱، ۱۷۹۳، ۲۳۰۹، ۲۶۳۲ —
 ۲۶۴۸ ■ ۴/کیخسرو/ ۶۱ — ۶۲ ■ ۴/فرود/ ۴۸۱ — ۴۸۴، ۵۳۰، ۵۴۴ — ۶۳۱، ۶۳۶ —
 ۶۴۴، ۶۴۱ — ۶۴۷، ۶۵۲، ۸۹۵ — ۹۱۰، ۱۰۰۳ — ۱۰۱۱، ۱۰۴۰ — ۱۰۵۲، ۱۴۱۴ —
 ۱۴۳۶، ۱۴۱۵ — ۱۶۱۱ ■ ۴/کاموس/ ۹۶، ۷۱ — ۹۷، ۴۳۴ ■ ۴/خافان/ ۱۴۶، ۳۹۷،
 ۷۳۳

بهرام (۳)

؟. فردوسی در پایان داستان رستم و سهراب می گوید:

چنین گفت بهرام نیکو سخن که با مردگان آشنایی مکن

۲/سهراب/ ۱۰۵۳ — ۱۰۵۷

بهرام (۴)

؟. پس از کشته شدن افراسیاب، فردوسی ضمن ملامت شاهان بیدادگر می گوید:

چنین گفت موبد به بهرام تیز که خون سر بیگناهان مریز

چو خواهی که تاج تو ماند به جای مبادی جز آهسته و پاک رای

۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۵۸ - ۲۳۶۰

بهرام (۵)

پهلوان ایرانی. از تخمه زرسپ. وی به همراه زریر به نبرد رومیان رفت:
ز تخم زرسپ آنکه بودند نیز چو بهرام شیراوژن وریونیز
۶ / لهراسپ / ۸۰۱ - ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۵۱

بهرام (۶)

نام بیستمین روز از هر ماه خورشیدی:
به بهرام روز و به خرداد شهر که یزدانش داد از جهان تاج بهر
بهرام چوبینه این روز را شوم می دانسته است و تمامی روز را به تنهایی می گذرانده است:
نگهدار ازان ماه، بهرام روز برو تا در مرو گیتی فروز
وی آن روز را شوم دارد به فال نگهداشتستیم بسیار سال
نخواهد که انبوه باشد برش به دیبای چینی بپوشد سرش
۸ / کسری / ۹۷، ۳۰۳۰ = ۹ / خسرو / ۱۵۲۹، ۲۵۷۴ - ۲۵۷۵، ۲۶۰۱

بهرام (۷)

پروراننده داراب. وی گازر بود و روزی در حین کار، صندوقی را بر آب دید و پس از باز کردن، داراب را با مقداری جواهر در آن یافت. او و همسرش که به تازگی فرزندشان را از دست داده بودند کودک را داراب نام نهادند و پروراندند.
پس از آنکه رشنواد پی به نژاد داراب برد، فرمان داد که بهرام و همسرش را احضار کنند:

زن گازر و گازر و مهره را بیارید بهرام و هم زهره را
وی و همسرش، تمامی ماجرا را برای رشنواد بازگو کردند.
۶ / همای / ۴۲ - ۱۲۵ (گازر)، ۱۹۱ - ۱۹۲، ۲۴۵ - ۲۵۱، ۳۱۴ - ۳۲۲

بهرام (۸) - اردوان

۷ / اشکانیان / ۵۹ - ۶۰

بهرام (۹)

چهارمین شاهنشاه ساسانی، پسر اورمزد (۶). وی پس از پدر بر تخت نشست و پس از مدتی دراز، تاج و تخت را به پسرش بهرام (۱۰) داد:

به سه سال و سه ماه و بر سر سه روز تهی ماند زو تخت گیتی فروز
چو بهرام گیتی به بهرام داد پسر مرو را دخمه آرام داد
۷/ اورمزد ۱/ ۳۳ - ۹۲، ۹۵، ۷/ بهرام ۱/ ۱ - ۳۵، ۷/ بهرام ۱/ ۲

بهرام (۱۰)

پنجمین شاهنشاه ساسانی. پسر بهرام (۹). وی پس از مرگ پدر بر تخت نشست:
چو بنشست بهرام بر تخت داد به رسم کیان تاج بر سر نهاد
بهرام ۱۹ سال سلطنت کرد.
۷/ بهرام ۱/ ۲۶ - ۳۵، ۷/ بهرام ۱/ ۲ - ۲۷

بهرام (۱۱)

ششمین شاهنشاه ساسانی. پسر بهرام بهرامیان:
چو بنشست بهرام بهرامیان بیست از پی داد و بخشش میان
وی کرمان شه نیز خوانده می شده است:
به تاجش زبرجد برافشانند همی نام کرمان شهش خواندند
حکومت او چهار ماه بیشتر دوام نیاورد:
چو شد پادشاهیش بر چارماه برو زار بگریست تخت و کلاه
۷/ بهرام ۲/ ۲۷ - ۲۹، ۷/ بهرام ۱/ ۳ - ۱۳، ۷/ نرسی / ۲ (پدر)، ۱۷

بهرام (۱۲)

پدرنوشه. از دوده نرسی:
چنین گفت شاپور، بدنام را [= طایر] که از پرده چون دخت بهرام را
بیاری و رسوا کنی دوده را برانگیزی آن کین آسوده را
۷/ شاپور ۲/ ۱۱۲ - ۱۱۳

بهرام (۱۳)

دوازدهمین شاهنشاه ساسانی. پسر شاپور (۶). پس از مرگ پدر، وی بر تخت نشست:
خردمند را شایسته بهرام شاه همی داشت سوک پدر چندگاه
پس از مدتی وی بیمار شد و این در حالی بود که هیچ پسری نداشت. لذا حکومت را
به برادرش یزدگرد بزه گر سپرد:
نبودش پسر، پنج دخترش بود یکی کهتر از وی برادرش بود

بدو داد ناگاه گنج و سپاه همان مهر شاهی و تخت و کلاه
جهاندار برنا زد دنیا برفت برو سالیان برگزیده دو هفت
۷/ بهرام ۱/۴ - ۲۴ = ۷/ یزدگرد ۱/۲ (برادر)

بهرام (۱۴) [گور]

چهاردهمین شاهنشاه ساسانی. پسر یزدگرد بزه‌گر. پس از تولد بهرام، موبدان برای جلوگیری از انتقال خوی زشت و بیداد گرانه یزدگرد به او، تصمیم گرفتند که بهرام را برای پرورش به خارج ایران بفرستند. یزدگرد یمن را برگزید و بهرام را به منذر سپرد. بهرام تا مرگ پدر در یمن به شکار و مدتی تحصیل مشغول بود. تا اینکه شنید ایرانیان پس از مرگ یزدگرد، شخصی دیگر را به سلطنت برگزیده‌اند. وی منذر را تشویق نمود که نقاط مرزی را دستخوش غارت و ناامنی کند. آنگاه به ایران آمد. ایرانیان یکصد گفتند:

نخواهیم یکسر به شاهی ترا برو بوم ما را، سپاهی ترا
کزین تخمه پرداغ و دودیم و درد شب و روز با پیچش و باد سر
ولی بهرام با تکیه بر نیروی تازیان بر تخت نشست و تاجگذاری کرد. از آن پس کار او تنها شکار بود و گردآوری دختران زیباروی در حرمسرایش. روزبه، وزیرش، در باب حرمسراهاى او مى‌گوید:

شبستان مرا و را فزون از صدست شهنشاه زین سان که باشد بدست
همی باژ خواهد ز هر مرز و بوم به سالی بریشان رود باژ روم
حکومت بهرام بدینسان ادامه داشت تا آنکه بیگانگان با آگاهی بر نابسامانی‌های داخلی از همه جانب به ایران تاختند:

در این زمان بهرام به جای جمع‌آوری نیرو برای مقابله با دشمنان گریخت و به آذرآبادگان رفت. بزرگان که از بهرام ناامید شده بودند از خاقان درخواست صلح کردند و باژ را پذیرفتند. خاقان پیشروی را متوقف کرد. بهرام با اطلاع از غفلت خاقان بر او شبیخون زد و سپاهش را پراکنده نمود.

بهرام مدتی را با نام مستعار برزوی در هند گذراند و به عنوان پهلوانی ایرانی در دربار شنگل ماند.

وی در ۶۳ سالگی تاج و تخت را به پسرش یزدگرد (۲) سپرد و فردای آن مرد.
۷/ یزدگرد ۱/۳۰ - ۶۸۶ = ۷/ بهرام ۱/۵ - ۲۵۹۳ = ۸/ یزدگرد ۲/۲ - ۹۴ - ۹۷،
۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۶ - ۱۲۸ (نیا - دادگر)، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۰۹ = ۸/ کسری / ۱۸۳۳،
۲۲۸۳، ۲۲۸۵ = ۹/ یزدگرد ۳/۱۰۹

بهرام (۱۵)

از سپاهیان بهرام گور. وی مأمور می‌شود تا اموال فرشیدورد را گردآوری کند:
بفرمود تا از میان سپاه بیاید یکی مرد دانا به راه
کجا نام آن مرد بهرام بود سواری دلیر و دلارام بود
وی به فرمان بهرام گور، اموال گردآوری شده را میان نیازمندان توزیع کرد.
این نام در «نل» و «نخ»، بهروز آمده است.
۷/ بهرام ۵ / ۱۰۲۰ - ۱۰۸۱

بهرام (۱۶)

پسر پیروز. از پهلوانان سپاه بهرام گور در نبرد با خاقان چین:
چو بهرام پیروز بهرامیان خزروان رهام با اندیان
۷/ بهرام ۵ / ۱۴۴۸

بهرام (۱۷)

پدر شیروی، سپهدار سپاه کسری:
سپهدار شیروی بهرام بود که در جنگ با رای و آرام بود
۸/ کسری / ۵۳۳

بهرام (۱۸)

از بزرگان ایران در دوران هرمزد. پسر آذرمه. هرمزد از او می‌خواهد که در نابودی
سیمای برزین که از دوستان قدیمی بهرام است او را یاری کند:
جهاندار خونریز و ناسازگار نکرد ایچ یاد از بد روزگار
میان تنگ خون ریختن را ببست به بهرام آذر مهان آخت دست
فردای آن، بهرام در حضور جمع، سیمای برزین را متهم به خیانت کرد. آنگاه در
پاسخ سیمای برزین می‌گوید که تو طرفدار سلطنت هرمزد بودی و این عاقبت، سزای توست:
... تو گفستی که هرمز به شاهی سزاست کنون زین سزا، مر ترا این جزاست
هرمزد بهرام را به زندان بازگرداند و در همانجا او را کشت.
۸/ هرمزد / ۱۴۲ - ۲۲۲

بهرام (۱۹) [چوبینه]

پهلوان ایرانی از نژاد اشکانیان. پس از حمله ساوه شاه، هرمزد به راهنمایی مهران ستاد

و رادفرخ، او را که مرزبان اردبیل است به پایتخت احضار کرد. بهرام دوازده هزار سپاهی برگزید و به نبرد رفت. او با دلاوری و کاردانی فراوان، بر ساوه شاه غلبه کرد و پرموده، پسر او را نیز اسیر کرده، همراه گنج او را به ایران فرستاد.

هرمزد که دشمنان را نابود شده می‌بیند، تغییر موضع داده، خلعتی ناسزا را با نامه‌های موهن برای بهرام فرستاد:

یکی نامه بنوشت پس شهریار به بهرام، کای دیو ناسازگار
کنون خلعت آمد سزاوار تو پسندیده و در خور کار تو
چو بنهاد بر نامه‌بر، مهر، شاه بفرمود تا دوکدانی سیاه
بیارند با دوک و پنبه در وی نهاده بسی ناسزا رنگ و بوی
هم از شعر، پیراهن لاژورد یکی سرخ مقناع و شلوار زرد
بهرام هوشمندانه لباس را بر تن می‌کند و دوکدان را در برابر نهاده و بار می‌دهد.
سپاهیان با مشاهده این موقعیت، سر به شورش برمی‌دارند. بهرام آنان را به سکوت می‌خواند.
هرمزد پس از چندی سبدي پر از خنجر شکسته را برای بهرام فرستاد. سپاهیان خشمگین زبان به ناسزا گشودند. بهرام نیز علم طغیان را برافراشت.

پس از چندی وی سکه‌هایی به نام خسرو پرویز ضرب کرد و به وسیله کسانی در طیسفون توزیع نمود. این امر باعث شد که هرمزد درصدد قتل خسرو برآید و او نیز به آذرآبادگان گریخت.

پس از کور و زندانی شدن هرمزد و بر تخت نشستن خسرو پرویز، بر جای پدر، بهرام به طیسفون لشکر کشید و خسرو را شکست داد. خسرو به روم گریخت و با سپاهیان رومی به ایران بازگشت. بهرام شکست خورد و به چین گریخت و پس از چندی به تحریک خسرو، پیرمردی چینی او را کشت.*

۸/ هرمزد / ۳۷۷ = ۱۸۸۳ = ۹ / خسرو / ۶۲ — ۶۴، ۷۴ — ۲۸۶۴، ۲۸۹۲، ۲۸۹۸،
۲۹۰۸، ۲۹۱۲، ۲۹۳۶، ۲۹۶۵ — ۲۹۶۸، ۲۹۷۵، ۳۰۵۰ — ۳۰۹۱، ۳۱۱۱ = ۹ / شیرویه
/ ۱۳۲ — ۱۳۸، ۲۷۴ — ۲۷۶ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۵۴، ۵۹۲ — ۵۹۴

بهرام (۲۰)

پدر بهرام چوبینه، گردیه و گردوی:

*. برای آگاهی از علل شورش بهرام چوبینه و شناخت شخصیت‌های درگیر، رجوع کنید به «بهرام چوبینه، پهلوانی حماسی در بخش تاریخی شاهنامه» به قلم نگارنده، در چیستا، ش ۵ و ۶، دی و بهمن ۱۳۶۶، ص ۵۰۵ — ۵۱۳

ز بهرام بهرام پور گشسب سواری سرافراز و پیچنده اسب
وی مرزبان ری بوده است. گردیه خطاب به یلان سینه می گوید:
پدر مرزبان بود ما را به ری تو افگندی این جستن تخت پی
۸/ هرمزد / ۴۰۲، ۴۵۴ (بهرام بهرام)، ۱۶۷۲ (پدر)

بهرام (۲۱)

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه. پسر سیاوش. وی در نبرد بهرام چوبینه با ساوه شاه شرکت دارد. ولی در پایان نبرد گم می شود:

کم آمد ز لشکر یکی نامور که بهرام بُد نام آن پر هنر
ز تخم سیاوش، گوی مهتری سپهبد سواری دلاور سری
پس از مدتی او در حالیکه جادوگری ترک را اسیر کرده است به اردوگاه باز می گردد.
پس از فرار خسرو پرویز به روم، او در رأس سپاهسانی به تعقیب خسرو رفت، ولی فریب
بندوی را خورد و خسرو فرار کرد. او باری دیگر نیز به دام بندوی گرفتار شد و به تحریک او
در صدد قتل بهرام چوبینه برآمد. این توطئه با افشاگری زنش، که طرفدار چوبینه بود کشف
شد و بهرام چوبینه او را از پای درآورد.

۸/ هرمزد / ۹۱۱ — ۹۱۸، ۱۵۷۲ — ۱۵۷۶، ۱۵۸۵ — ۱۵۸۷ ■ ۹ / خسرو / ۶۷۸ —
۷۷۰، ۷۸۰، ۸۹۵ — ۹۴۵، ۹۵۴ (یار)، ۱۵۸۵

بهرام (۲۲)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. هنگام نبرد پهلوانان سپاه خسرو و بهرام چوبینه، او
فرماندهی سپاهیان را برعهده می گیرد:

[خسرو] سپه را به بهرام فرخ سپرد همی رفت با چارده مرد گرد
۹/ خسرو / ۱۸۴۴

بهرام چید

نام پشته ای است از کشتگان رومی که در نبرد با بهرام چوبینه جان باخته اند:
همه کشتگان را به هم برفکنند تلی گشت بر سان کوه بلند
همی خواندندیش، بهرام چید ببرید خسرو زرومی امید
۹/ خسرو / ۱۷۵۸ — ۱۷۵۹

[بهروز] ← بهرام (۱۴)

بهزاد (۱)

اسب سیاه سیاوش. بهزاد پس از کشته شدن سیاوش، مدت ها به دور از مردم سر می کند، تا آنکه گیو، کیخسرو را می یابد. کیخسرو بنابر راهنمایی مادر به جستجوی او می پردازد و او را می یابد:

نگه کرد بهزاد و کی را بدید یکی باد سرد از جگر بر کشید
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و جناغ خدنگ
 همی داشت در آبخور پای خویش از آنجا که بد دست ننهاد پیش
 کیخسرو، سوار بر بهزاد از جیحون عبور می کند و تا پایان زندگی تنها اسب سواری او می باشد.

۳ / سیاوش / ۲۲۰۵ — ۲۲۱۰، ۲۲۳۸، ۳۱۹۲ — ۳۲۲۸، ۳۴۵۴ (اسب سیاه)، ۳۴۵۹،
 ۳۴۷۶ (باره)، ۳۴۸۰ (سیاه)، ۳۷۲۲ (اسب سیاه) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۹۸، ۵۱۹ (اسب)،
 ۶۶۱ — ۶۶۲ (اسب شیرنگ)، ۱۱۰۸ (اسب شیرنگ)

بهزاد (۲)

اسب سیاه گشتاسپ، در نبرد با ارجاسپ:
 چو از کوه دید آن شه بافرین کجا برنشستند گردان به زین
 سیه رنگ بهزاد را پیش خواست تو گفتی گه بیستونست راست
 ۶ / دقیقی / ۴۶۹ — ۴۷۰، ۵۰۶ (خداوند بهزاد)، ۶۸۹ (سیاه)، ۶۹۷ (باره)، ۶۹۹ —
 ۷۰۵، ۷۰۱

بهزاد (۳)

پدر مهر پیروز، پهلوان سپاه بهرام گور:
 دگر مهر پیروز به زاد را سوم مهر برزین خرد را
 بهرام ۵ / ۱۴۴۷

بهزاد (۴)

از بزرگان ایران در دربار قباد. کسری هنگام سوگند گرفتن از قباد برای نابودی مزدک، او را نیز گواه می گیرد:
 گوا کرد زرمهر و خرد را فرایین و بندوی و بهزاد را
 ۸ / قباد / ۳۱۴

[بهرست] ← شهرسپ

بهشت

[[جایی است خوش آب و هوا، فراخ نعمت و آراسته که نیکوکاران پس از مرگ در آن مخلد باشند.]] (فرهنگ فارسی)

همه خاک دارند بالین و خشت ندانم به دوزخ درند ار بهشت
برای بهشت نام‌های دیگری نیز به کار رفته است:
مینو:

تو باشی به مینو مرا رهنمای مگر بگذرم زین سپنجی سرای
فردوس:

ز فردوس دارد بران چشمه راه بشوید بران تن، بریزد گناه
باغ بهشت:

به بهمن یکی نامه باید نوشت بسان درختی به باغ بهشت
جای نیکان:

روانم بدان جای نیکان برد که این تاج و تخت مهی بگذرد
۵ / بیژن / ۸۹ (مینو) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۰۱۸، ۲۴۴۷ (جای نیکان)، ۲۵۱۱ (مینو)،
۲۹۶۱ ■ ۶ / دقیقی / ۶۲ (نورمینو)، ۶۶، ۸۰ (مینو)، ۸۹ — ۹۰ (بهشتی = سرو کشر —
نهال بهشت)، ۱۰۸، ۱۱۹ (خدای بهشت)، ۱۳۹، ۶۴۶، ۸۵۳ ■ ۶ / گشتاسپ / ۷۵
(بهشتی روی)، ۸۹ ■ ۶ / هفتخوان / ۲۱۸، ۷۵۶ (مینو)، ۷۷۳ ■ ۶ / اسفندیار / ۲۲۹، ۷۲۱،
۷۸۰ (مینو)، ۸۶۰، ۸۹۳، ۱۴۳۷، ۱۵۱۶، ۱۶۴۷ (باغ بهشت) ■ ۶ / شغاد / ۲۷۶، ۳۳۴ ■
۷ / اسکندر / ۲۰ (مینو)، ۱۶۳، ۳۱۹، ۳۴۱، ۱۳۴۰ (فردوس)، ۱۶۰۳، ۱۷۰۱، ۱۸۹۹ ■
۷ / اشکانیان / ۵۲۹، ۶۶۴ ■ ۷ / بهرام / ۱ / ۲۰ ■ ۷ / شاپور / ۳ / ۱۷ ■ ۷ / بهرام / ۴ / ۱۱ ■ ۷ /
بهرام / ۵ / ۲۲، ۲۹، ۲۵۸، ۴۱۱، ۴۱۸، ۵۳۷، ۱۳۰۴، ۱۳۲۱، ۱۷۵۵، ۱۸۳۳ (مینو)، ۱۸۶۵
(مینو)، ۲۳۶۹، ۲۴۰۷، ۲۴۳۶، ۲۴۴۴ ■ ۸ / کسری / ۱۵۴، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۴،
۷۴۰، ۱۳۲۶، ۱۷۳۰، ۲۱۵۹، ۲۲۸۴، ۲۳۵۸، ۲۳۶۸، ۲۵۱۵، ۳۹۱۲، ۴۰۰۸، ۴۲۸۰
(فردوس)، ۴۴۲۱ ■ ۸ / هرمزد / ۹۱۹، ۱۱۷۳ ■ ۹ / خسرو / ۳۱۰، ۳۱۷، ۷۰۵، ۱۱۴۶،
۱۱۹۹، ۲۰۴۴ (باغ بهشت)، ۲۹۳۸ (باغ بهشت)، ۳۰۶۳، ۳۴۷۷، ۳۵۲۷ ■ ۹ / شیرویه
/ ۴۳۹ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ / ۱۸۰ — ۱۸۱ (فردوس — درخت بهشت)، ۱۸۵ — ۱۸۷، ۱۹۲،
۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۹

بهشت گنگ

دژی است در نزدیک شهر گنگ. افراسیاب پس از شکست از کیخسرو بدانجا می‌رود:
 بیامد به دلشاد به بهشت گنگ ابا آلت لشکر و ساز جنگ
 همی گشت بر گرد آن شارستان بدستی ندید اندرو خارستان
 کیخسرو دژ را تصرف می‌کند و افراسیاب از آنجا می‌گریزد. کیخسرو در بازگشت از
 گنگ دژ، یکسالی را در اینجا اقامت می‌کند و پس از سپردن حکومت آن به گسته‌م نوذر، به
 ایران باز می‌گردد.

این نام گنگ دژ نیز آمده است:

که در گنگ دژ آن همه گنج شاه چه بایست اکنون همه رنج راه
 ۵/ جنگ بزرگ / ۸۸۶ (گنگ دژ)، ۱۰۴۲ — ۱۰۶۰، ۱۰۶۹ — ۱۰۷۷، ۱۰۸۷ —
 ۱۱۲۹ (حصار)، ۱۱۶۷ — ۱۱۷۰، ۱۱۸۵ (گنگ دژ)، ۱۲۷۰ — ۱۳۶۰ (گنگ — حصار)،
 ۱۴۷۳ — ۱۴۷۵، ۱۶۶۵، ۱۶۷۸، ۱۷۵۱ — ۱۷۵۳ (دژ)، ۱۸۳۲ (گنگ)، ۱۸۳۸ (گنگ)،
 ۲۰۹۹، ۲۱۱۸ — ۲۱۲۱ (حصن گنگ)

[بهل] ← نهل

بهمن (۱)

[دومین «امشاسپندان ... و نیز دومین روز از هر ماه خورشیدی» (حاشیه برهان

قاطع)]

چو هرمزد بادت بدین پایگاه چو بهمن نگهبان فرخ کلاه

۵/ بیژن / ۷۶۸

بهمن (۲)

نام یازدهمین ماه خورشیدی:

چو آدینه هرمزد بهمن بود برین کار فرخ نشیمن بود

۱/ آغاز / ۲۱۲ = ۶/ همای / ۲۸۳ = ۷/ شاپور / ۲ = ۶۵۷ = ۷/ بهرام / ۵ = ۴۴۷

بهمن (۳) [دژ]

دژی است در اردبیل، متعلق به آهرمن پرستان. کاوس، تصرف آن را شرط جانشینی

قرار می‌دهد:

دو فرزند ما را کنون بر دو خیل بباید شدن تا در اردبیل

به مرزی که آنجا دژ بهمنست همه ساله پرخاش آهرمنست
کیخسرو دژ را تصرف کرد و آتشکده آذرگشسپ را در آنجا بنا نهاد.
۳/ سیاوش / ۳۶۵۵ - ۳۶۵۸، ۳۶۷۴ - ۳۶۸۴، ۳۶۸۶ (دژ)، ۳۶۹۳ - ۳۷۳۸

بهمن (۴)

پسر اسفندیار. وی دارای دستانی بلند بوده است:

چو بر پای بودی سرانگشت اوی ز زانو فزونتر بدی مشیت اوی
وی با پدر به سیستان رفت و نامه و پیغام اسفندیار را برای رستم برد. چون رستم را دید
سنگی را از بالای کوه به پایین غلتاند تا شاید رستم را بکشد، که ناکام ماند [رستم و اسفندیار].
پس از کشته شدن اسفندیار، رستم او را پرورد و سپس طی نامه‌ای گشتاسپ را واداشت
که تاج و تخت را به بهمن منتقل نماید:

یکی نامه بنوشت رستم به درد همه کار فرزندان او یاد کرد
... چو آن نامه شد نزد شاه جهان پراگنده شد آن میان مهان
پس از مرگ رستم، وی به سیستان تاخت و با کشتن فرامرز و به حبس افکندن زال،
زابل را تاراج کرد * [بهمن].
وی در دم مرگ، تاج و تخت را به «همسر - دختر» ش همای سپرد و پسرش،
ساسان را محروم کرد.

نام دیگر وی، اردشیر است:

ورا یافت روشن دل و یاد گیر از انپس همی خواندش اردشیر
۶/ دقیقی / ۹۰۰ - ۹۱۲، ۹۳۲، ۹۹۳ - ۹۹۷ / ۶ / گشتاسپ / ۲۷۷ / ۶ / هفتخوان
/ ۸۰۸ - ۸۱۲، ۸۱۹ - ۸۲۲ / ۶ / اسفندیار / ۲۱۷ - ۴۵۹، ۶۱۶، ۱۰۹۱ - ۱۰۹۶، ۱۴۰۰ /
/ ۱۴۱۳، ۱۴۷۱ - ۱۴۸۰، ۱۵۱۷ - ۱۵۲۶، ۱۵۳۹، ۱۵۸۵ - ۱۶۱۳، ۱۶۷۳ / ۶ /
شغاد / ۳۳۹ - ۳۴۳، ۳۵۷ / ۶ / بهمن / ۱ - ۱۷۶، ۱۸۱ (بهمن نژاد)، ۱۸۶ / ۶ / همای / ۱ /
(اردشیر)، ۴ (پدر)، ۲۱ (رفته شاه)، ۳۰۵ / ۶ / داراب / ۶ (اردشیر)، ۶۲ (پدر) / ۶ / دارا
/ ۱۱، ۲۶۲ / ۷ / اشکانیان / ۱۰۹ - ۱۱۰ (اردشیر)، ۱۱۹ (اردشیر) / ۷ / اردشیر / ۱ / ۲۳۲

بهمن (۵)

پسر بزرگ اردوان. پس از مرگ بابک، وی از طرف پدر به حکمرانی پارس منصوب

*. برای اطلاع بیشتر با روحیه و منش بهمن، مراجعه کنید به مقاله نگارنده به نام «بهمن بی‌سپاس»، فروهر، ص بیست و چهارم، ش ۹ و ۱۰، ص ۲۲.

گردید. اردشیر برای تصرف پارس، از ری به آن سرزمین گریخت و نیروی بزرگی را به دور خود گرد آورد:

خبر شد بر بهمن اردوان دلش گشت پر درد و تیره روان
وی به مقابله اردشیر آمد ولی شکست خورده، به پدر پیوست. در نبرد دوم اردوان و دو
پسرش کشته شدند و بهمن و یک تن از برادرانش به هند گریختند. اردشیر خواهر او را به
زنی گرفت. بهمن چندی بعد مقداری پسته و زهر برای خواهر فرستاد تا اردشیر را بکشد، ولی
اردشیر تصادفاً جان بدر برد.

۷/ اشکانیان / ۲۱۶ (مهر پسر)، ۳۱۰ - ۳۱۱ (پسر)، ۳۱۶ - ۳۱۸ (پسر)، ۳۵۶ -
۳۵۷، ۳۶۰، ۳۸۰، ۳۹۲، ۴۲۵ - ۴۲۶ (بدمهر) ۷/ اردشیر / ۱ - ۱۹، ۳۲، ۳۷

بهمن (۶)

از بزرگان دربار کسری. وی در مجلس مباحثه بوزرجمهر حضور دارد:
همان ساوه و یزد گرد دبیر به پیش اندرون بهمن تیز ویر
۸/ کسری / ۱۴۹۱ - ۱۴۹۵

بهمن (۷)

از درباریانی که مورد غضب کسری واقع شده اند:
دگر گفت کز بهمن سرفراز چرا شاه ایران بپوشید راز
چنین داد پاسخ، که او را خرد بپیچد همی وز هوا بر خورد
۸/ کسری / ۳۷۹۸ - ۳۷۹۹

بهمن (۸)

از بزرگان دربار خسرو پرویز. وی به عهده می گیرد که پلید مردی را بیابد که بتواند
ری را نابود کند:

بدو گفت بهمن که گر شهریار بخواهد نشان چنین نابکار
بجویم و این را بجا آوریم نباید که بی رهنما آوریم
۹/ خسرو / ۳۰۶۰ - ۳۰۶۱

بیت الحرام

[«بیت الحرام: خانه‌ی کعبه در مکه، که چون ورود بدان برای مشرکان حرام است،
بدین نام خوانده شد.» (دائرة المعارف)]

اسکندر پس از فتح هند به سوی مکه می‌رود:
 سکندر پیامد بسوی حرم گروهی ازو شاد و بهری دژم
 ... خداوند خواندش بیت الحرام بدو شد همه راه یزدان تمام
 ز پاکی ورا خانه خویش خواند نیایش بران کو ترا پیش خواند
 ۷/ اسکندر / ۶۲۷ - ۶۳۳، ۶۵۰ (حرم)، ۶۵۷، ۶۶۵ (حرم)

بیت المقدس

ایوان ضحاک. فریدون پس از عبور از اروند رود به آنجا روی آورد:
 به خشکی رسیدند سر کینه جوی به بیت المقدس نهادند روی
 نام دیگر آن به پهلوی، گنگ دژ هودج است:
 که بر پهلوانی زیان رانند همی گنگ دژ هودجش خواندند
 به تازی کنون خانه پاکدان بر آورده ایوان ضحاک دان
 ۱/ ضحاک / ۲۹۰ - ۲۹۴

بید

از پهلوانان مازندران، نگهبان زندان کی کاوس. شاه مازندران پس از شنیدن کشته شدن
 او به دست رستم:
 غمی گشت از ارژنگ و دیو سپید که شد کشته پولاد غندی و بید
 ۲/ مازندران / ۲۶۷، ۴۷۶، ۴۹۰، ۶۶۹، ۴ / خاقان / ۱۱۹۳، ۵ / جنگ بزرگ
 ۲۸۳۶، ۶ / اسفندیار / ۶۶۹

بیداد

شهری است در نزدیکی سغد:
 وزانجایگه [= سغد] لشکر اندر کشید به یک منزلی بر، یکی شهر دید
 کجا نام آن شهر، بیداد بود دژی بود وز مردم آباد بود
 شاه این شهر، کافور، آدم خوارست و به دست رستم کشته می‌شود. رستم پس از کشتن
 کافور، دژ را به محاصره در می‌آورد. دژیانان درباره استحکام دژ و سازنده آن به او می‌گویند:
 چو تور* فریدون زایران براند ز هر گونه دانند گان را بخواند

* . در تمام نسخ مورد استفاده ویرایندگان، تور بوده است به استثنای نسخه «قا» که سلم آورده است. با توجه به بیت ۹۹۹ سلم
 صحیحتر می‌نماید:

یکی باره افگند، زین گونه پی زسنگ وز خشت وز چوب و زنی
رستم با آتش نهادن در زیر دیوار بخشی از حصار را ویران می کند و دژ را به تصرف
در می آورد.

دژ این شهر، کارستان نیز نامیده شده است:

دریغست رنج اندرین شارستان که داننده خواند ورا کارستان
کارستان، در «قا»، پیکرستان، در «نل»، پیکارستان و در «نخا» کارسان آمده
است.

این دژ تورگرد نیز نامیده شده است:

فرود آمد آن باره تور گرد زهر سو سپاه اندر آمد به گرد
تور گرد، در «قا»، سلم گرد آمده است.
۴/ خاقان / ۹۵۸ - ۱۰۲۰، ۱۰۴۷ (دژ)

بیدرفش

پهلوان تورانی. وی به اتفاق نام خواست، نامه ارجاسپ را به گشتاسپ رساند:
یکی نام او بیدرفش بزرگ گوی پیر و جادو ستنبه سترگ
وی در نبرد ارجاسپ و گشتاسپ، با ژوپین زهر آلود، زریر را کشت. آنگاه که نزدیک
بود بستور را نیز بکشد، اسفندیار سر رسید و بیدرفش را از پای افکند.
در بیتی در «نخا» نامش به گونه بندرفش آمده است.
۶/ دقیقی / ۱۲۵ - ۱۲۷، ۱۷۳ - ۱۸۶، ۲۲۰ - ۲۳۸، ۲۸۰، ۳۷۹ - ۳۸۵، ۳۹۵ -
۴۰۰، ۴۵۵ - ۴۵۷، ۵۷۷ - ۵۹۲، ۶۰۴، ۷۰۴، ۷۱۱ - ۷۳۱

بیژن (۱)

پهلوان ایرانی. تنها پسر گیو. پس از درگیری فرود و سپاهیان طوس، آنگاه که فرود
قصد فرار به دژ را داشت بیژن با یاری رهام به او حمله کرد و او را از پای افکند [فرود].
وی پلاشان را در طی نبرد کشت و تاج تزاو و کنیز او اسپنوی را به چنگ آورد و برای
کیخسرو فرستاد.

پس از یاری خواستن مردم ارمان، وی برای کشتن گرازها به آن شهر رفت. پس از
کشتن گرازها به دام عشق منیژه گرفتار آمد. منیژه با بیهوش کردن او، بیژن را به قصر خود

→ نیاید برین باره بر منجنیق از افسون سلم و دم جاثلیق
چرا که اگر سازنده تور باشد، «افسون سلم و دم جاثلیق» بی ربط می نماید.

برد. ولی افراسیاب از ماجرا آگاه شد و گرسیوز را برای دستگیری او روانه کرد [بیژن]:
 بپیچید بر خویشتن بیژننا به یزدان بنالید ز آهرمنا
 بیژن دستگیر شد افراسیاب تصمیم داشت او را بردار بکشد ولی با وساطت پیران، در
 چاه ارژنگ به حبش افکند، رستم او را رهاوند و به ایران آورد.
 در آخرین نبرد پیران و گودرز، او هومان، نستیه و روین را کشت. [دوازده رخ].
 پس از کناره گیری کیخسرو از تاج و تخت، وی نیز او را همراهی کرد ولی در برف و
 بوران از بین رفت. [جنگ بزرگ]

۳/ سیاوش / ۴۰۶۳ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۷۸ — ۲۰۸، ۳۰۶ ■ ۴ / فرود / ۵۱۹ — ۵۲۰،
 ۷۵۸ — ۸۲۹، ۸۵۹ — ۸۶۶، ۸۷۷ — ۸۷۸، ۹۰۴، ۹۴۲ — ۹۸۵، ۱۰۱۶ — ۱۰۲۲، ۱۰۸۰ —
 ۱۱۱۸، ۱۱۷۲، ۱۳۷۴ — ۱۴۹۳، ۱۵۵۲ — ۱۵۵۷، ۱۶۰۵ ■ ۴ / کاموس / ۸۸ — ۹۱، ۱۹۹،
 ۳۳۴، ۳۸۷، ۴۰۱ — ۴۰۲، ۴۵۵، ۵۶۴، ۵۹۶، ۶۰۳ — ۶۱۰، ۸۵۳، ۸۸۴ — ۸۹۳، ۱۳۲۷ ■ ۴
 / خاقان / ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۷۷۰ — ۷۷۴، ۹۷۵ — ۹۷۷، ۱۰۱۵، ۱۰۴۰، ۱۱۴۴،
 ۱۲۱۸ — ۱۲۲۲، ۱۲۴۳ — ۱۲۴۴ (یلان — گردان)، ۱۲۴۸، ۱۳۲۲ ■ ۴ / اکوان دیو / ۱۹۳ ■
 ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۵۵، ۷۵ — ۱۲۷۴، ۱۲۹۵ — ۱۳۰۳، ۱۳۱۲ ■ ۵ / دوازده رخ / ۴۴، ۸۱ —
 ۸۶، ۳۵۹ — ۴۰۱، ۵۹۴ — ۵۹۶، ۸۵۹ — ۸۷۶، ۸۹۷، ۹۳۳، ۱۰۰۵ — ۱۰۰۶ (نبیره) ۱۳۷۴ —
 ۱۳۷۹، ۱۵۱۱ — ۱۵۳۰، ۱۵۴۶ — ۱۵۴۹ (پسر)، ۱۵۸۶ — ۱۵۸۹، ۱۶۲۱، ۱۶۷۸، ۱۷۹۹ —
 ۱۸۳۵، ۱۹۰۰ — ۱۹۱۶، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷، ۲۱۹۴ — ۲۲۶۲، ۲۳۱۳ — ۲۳۱۵، ۲۳۱۸ —
 ۲۴۷۶، ۲۳۷۰ — ۲۴۸۹، ۲۵۰۹ — ۲۵۱۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۱ — ۱۴۳، ۲۴۷۴ —
 ۲۴۹۱، ۲۶۰۹، ۲۷۶۲، ۲۷۶۵، ۲۸۲۱ — ۲۸۲۳، ۲۸۹۴، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۴، ۳۰۱۰ — ۳۰۵۷،
 ۳۰۶۴، ۳۰۷۲ (یلان)، ۳۰۹۳

بیژن (۲)

از شاهان اشکانی:

ز یک دست گودرز اشکانیان چو بیژن که بود از نژاد کیان
 ۷/ اشکانیان / ۵۷

بیژن (۳)

شاه سمرقند، از نژاد طرخان:

یکی پهلوان بود گسترده کام نژادش ز طرخان و بیژن به نام
 نشستش به شهر سمرقند بود بران مرز چندیش پیوند بود

پس از آنکه ماهوی سوری برای کشتن یزدگرد از او یاری خواست، وی برسام را به یاری او روانه کرد. پس از کشته شدن یزدگرد، ماهوی به سرزمین او لشکر کشید. برسام او و پسرانش را دستگیر نمود. بیژن فرمان داد که پس از بریدن گوش و دست‌ها و پاهایشان، همگی را بسوزانند.

۹ / یزدگرد ۳ / ۴۴۴ - ۴۶۱، ۷۶۰ - ۸۳۸

بیستون

«کوهی است در مجاورت دهکده بیستون و مسلط بر دشت، در کنار جاده کرمانشاه به همدان» (فرهنگ فارسی)

این نام همه جا در حالت توصیف به کار رفته است:

یکی رخش دارد به زیر اندرون که گویی روان شد گه بیستون
 ۴ / خاقان ۳۰۰ / ۴۲۷ = ۵ / بیژن ۱۱۸۸ / ۵ / دوازده رخ ۱۹۶۵ = ۶ / دقیقی
 ۴۶۹ = ۷ / بهرام ۵ / ۸۴۲ = ۸ / کسری ۲۳۵۳ = ۹ / خسرو ۲۴۳ /

بیطقون (۱)

وزیر اسکندر، هنگام حمله به اندلس، اسکندر بیطقون را بر جای خود نشاند و خود با نام بیطقون به دربار قیدافه رفت:

بفرمود تا پیش او شد وزیر بدو داد فرمان و تاج و سریر
 خردمند را بیطقون بود نام یکی رای زن مرد گسترده کام
 این نام در «لن» و «قا» به گونه بیقطن و در «نل» و «نخا» بیطقون و در «نخ» قیطقون آمده است.

۷ / اسکندر ۷۲۶ - ۷۶۲

بیطقون (۲) - اسکندر (۲)

۷ / اسکندر ۷۶۵، ۸۲۸، ۸۳۷، ۸۷۰، ۱۰۱۰

بیقطنون - بیطقون (۱)

بیکنند

«از فربر، کی اول ماوراءالنهرست، تا بیکنند یک مرحله، از بیکنند تا بخارا یک مرحله است.» (مسالک و ممالک)

نام شهری در توران:

سپهدار ترکان به بیکند بود بسی گرد او خویش و پیوند بود
این شهر را فریدون ساخته بوده است و دارای آتشکده نیز بوده و متعلق به توران
می باشد:

جهانجوی پر دانش افراسیاب نشسته به کندز به خورد و به خواب
نشست اندران مرز زان کرده بود که کندز فریدون برآورده بود
برآورده در کندز آتشکده همه زند و استا به زر آرده
نام پهلوی آن کندز بوده است:

ورا نام کندز بدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی
در دوره گشتاسپ، این شهر مرکز توران بوده است و نامش به گونه پیکند آمده است:
چو سالار پیکند [ارجاسپ] نامه بخواند فرود آمد از گاه و خیره بماند
این نام در «قا» کندر، «نخا» کیدر آمده است.

۵/ جنگ بزرگ / ۲۱۲ — ۲۲۰، ۲۸۱ / ۶ / دقیقی / ۲۶۷ ■ ۸ / یزدگرد / ۲ / ۲۶۹ ■
۹ / یزدگرد / ۳ / ۷۹۴ (پیکند)

بیور ← ضحاک

بیوراسب ← ضحاک

[بیورد] (۱) ← پیروز (۱)

۴ / کاموس / ۷۵۶

بیورد (۲)

پهلوان تورانی. وی برای یاری به پیران به نبرد طوس آمد:

چو کاموس و منشور و خاقان چین چو بیورد و چون شنگل بافرین
نظاره به کوه هماون شدند نه بر آرزو پیش دشمن شدند

۴ / کاموس / ۹۳۰ — ۹۳۱

بیورد (۳)

از بزرگان ایران. پس از مرگ یزدگرد بزه گر، وی نیز از جمله کسانی است که به
هوس دستیابی بر تاج و تخت، سر به شورش بر می دارند:

الان شاه و چون پارس پهلوسپاه چو بیورد و شگنان زرین کلاه
همی هر یکی گفت شاهی مراست هم از خاک تا برج ماهی مراست

۷/ یزدگرد ۱ / ۳۹۰ – ۳۹۳

بیورد (۴)

از پهلوانان کرمان. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآباد گان، وی نیز همچون بسیاری از بزرگان به نزدش می‌رود:

ز کرمان چو بیورد گرد و سوار ز شیراز چون سام اسفندیار
یکایک به خسرو نهادند روی سپاه و سپهبد همه شاهجوی
خسرو آنان را به آتشکده آذر گشسپ برد و سوگند وفاداری از آنها گرفت.

۸/ هرمزد / ۱۷۳۸ – ۱۷۵۶

پ

پادشهر

شهری بوده است در روم. کسری شاورستان (۲) را مانند آن شهر ساخت:
یکی شاورستان کرد به آیین روم فزون از دو فرسنگ بالای بوم
... چنان بد به روم اندرون پادشهر که کسری بپیمود و برداشت بهر
این نام در «لن» باذنهر آمده است.
۸ / کسری / ۱۷۱۳ - ۱۷۱۵

پارس (۱)

از استان‌های جنوبی ایران.
[«جانب شرقی پارس، حدود کرمان است و جانب غربی، خوزستان و سپاهان، و جانب شمالی، بیابان خراسان و بهری از حدود سپاهان و جانب جنوبی، دریای پارس.» (مسالک و ممالک، ص ۹۵)]
پس از فریدون این منطقه مرکز ایران به حساب می‌آمد، تا آنکه با ساخته شدن طیسفون، پایتخت تغییر یافت.

خط پارسی را نیز چون دیگر خطوط، دیوها به طهمورث می‌آموزانند:
نیشتن یکی نه، که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی
در بسیاری از ابیات واژه‌های پارس و ایران مترادف می‌باشند. اردشیر آنگاه که تصمیم
به فرار از ری به پارس را دارد، به گلنار می‌گوید:
بدو گفت گر من به ایران شوم زری سوی شهر دلیران شوم
تو با من سگالی که آبی به راه گرایدر بباشی به نزدیک شاه
مهمترین شهر این سرزمین اصطخر است:

همی رفت شادان به اصطخر پارس جهان آفرین را فراوان بخواند
 ۱ / منوچهر / ۱۱۰۹ (اسپان پاریسی)، ۱۲۵۳ (پاریسی)، ۱۳۸۸ / ۲ / نوذر / ۲۴۰، ۲۷۵ —
 ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۳۴، ۵۳۸ / ۲ / زوطهماسپ / ۳۶ / ۲ / کیقباد / ۱۷۵ / ۲ / مازندران
 / ۸۷۹، ۹۰۴ (شهر) / ۲ / هاماوران / ۳۵۰ / ۳ / سیاوش / ۶۱۶، ۱۵۲۸ (جامه پاریسی)،
 ۱۶۴۲ (پاریسی)، ۱۷۲۷ (کالای پاریسی)، ۲۵۷۸ (تیغ برنده پاریسی)، ۳۰۰۵، ۳۵۴۹ (شهر
 کاوس شاه)، ۳۷۵۵، ۳۷۶۷ (پهلوی) / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۴۷، ۲۳۹۰ / ۶ / لهراسپ / ۳۰
 ۶ / داراب / ۹۳ / ۶ / دارا / ۶۷، ۲۰۱، ۲۲۶، ۵۵۲ (پاریسی) / ۷ / اسکندر / ۶۳۴ (جهرم
 پاریسی) / ۱۱۳۹ (مردم پاریسی) / ۱۸۲۷ — ۱۸۲۸ (پاریسی)، ۱۸۳۲ (پاریسی) / ۷ / اشکانیان
 / ۲۱۶، ۲۴۱ — ۲۴۲ (ایران)، ۲۶۱، ۳۱۸، ۳۵۰، ۳۹۳، ۴۳۸، ۴۵۳ (پاریسی)، ۶۴۴، ۷۷۱
 ۷ / اردشیر / ۱ / ۶۴۶ / ۷ / شاپور / ۱ / ۶۲ / ۷ / شاپور / ۲ / ۲۸، ۱۱۹، ۱۵۲ (پاریسی)، ۵۳۱
 (اصطخر پارس) / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۳۶ (پاریسی)، ۶۶، ۷۰ (پاریسی)، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۹۵،
 ۵۴۳ (پاریسی)، ۵۵۱ (پاریسی) / ۷ / بهرام / ۵ / ۶۰۱ (پرستنده پاریسی)، ۱۴۵۶، ۱۶۱۱ (موبد
 پاریسی)، ۲۲۰۱ (فرستاده پاریسی)، ۲۳۲۱ (خنجر پاریسی)، ۲۳۳۰ (پاریسی) / ۸ / یزدگرد / ۲
 / ۹۰ (پاریسی) / ۸ / قباد / ۳۱، ۴۱، ۱۰۰، ۲۰۷، ۳۰۳ (پاریسی) / ۸ / کسری / ۶۲، ۷۶۶
 (گوینده پاریسی)، ۳۴۵۸ (زبان پاریسی) / ۸ / هرمزد / ۱۹۹ (رقعه پاریسی)، ۴۶۹، ۶۰۷
 (پاریسی لشکری)، ۶۲۷، ۶۳۸ (پاریسی)، ۶۴۷ (پاریسی)، ۶۹۲ (پاریسی)، ۷۱۴ (پاریسی مهتر)،
 ۱۴۰۱ / ۹ / خسرو / ۲۱۷ (پاریسی)، ۳۶۴، ۸۲۷، ۱۶۴۶ (پاریسی)، ۲۲۳۹ (پاریسی)، ۳۳۵۰
 (پاریسی)، ۳۵۵۷ (پاریسی)، ۳۶۸۶ (روشن دل پاریسی)، ۳۶۹۱ (پاریسی)، ۳۶۹۳ (پاریسی) / ۹
 / شیرویه / ۷۱ (زبان پاریسی)، ۲۱۷ (پاریسی) / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۴۱۲ (پاریسی جامه)

پارس (۲)

نام دریایی است در نزدیک پارس:

به شهر کجاران به دریای پارس چه گوید زبالا و پهنای پارس
 ۷ / اشکانیان / ۵۰۰

پارس (۳)

از بزرگان ایران در دوران یزدگرد بزه گر:

چو میلاد و چون پارس مرزبان چو پیروز اسپ افکن از گرزبان
 پس از مرگ یزدگرد وی و سایر بزرگان در پارس گرد می آیند و هم سوگند
 می شوند که از خاندان ساسانیان، کسی را بر تخت ننشانند.

پارس نیز به ادعای تاج و تخت، سر به شورش بر می دارد.
این نام در «نخ» و «نخا» به گونهٔ باس آمده است.
۷/ یزدگرد ۱ / ۳۷۵ - ۳۹۲

پارسی

نوعی خط، که به وسیلهٔ دیوها به طهمورث آموخته شد:
نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی
۱/ طهمورث / ۴۲ - ۴۳ = ۸ / هرمزد / ۱۹۹ (رقعهٔ پارسی)

[پاریاب] ← فاریاب

پرمایه (۱)

برادر بزرگ فریدون:

برادر دو بودش، دو فرخ همال ازو هر دو آزاده مهتر به سال
یکی بود ازیشان، کیانوش نام دگر نام پرمایهٔ شاد کام
وی و کیانوش، پیش از آغاز شورش فریدون بر ضحاک، به بازار آهنگران رفتند و
گیزی با چهره و سر گاو، برای فریدون ساختند. آنگاه او نیز به نبرد ضحاک رفت.
در بخش ملحقات آمده است که پرمایه و کیانوش، در راه سنگی را از کوه کردند و
پایین غلطاندند تا فریدون را نابود گردانند ولی فریدون سنگ را با افسون متوقف کرد.
۱/ ضحاک / ۲۵۵ - ۲۷۳ = ۱ / ملحقات / ص ۲۵۰ - ۲۵۱

پرمایه (۲)

نام تختی بوده است متعلق به فریدون:

یکی نامور شاه را تخت ساخت گهرگرد برگرد او در نشاخت
که شاه آفریدون بدو شاد بود که آن تخت پرمایه آزاد بود
تمامی شاهان چیزی بر آن می افزودند تا به فرمان اسکندر آن را در هم کوبیدند.
از تکه های باقیماندهٔ آن طاق دیس ساخته شد (← طاق دیس).
۹/ خسرو / ۳۵۱۸ - ۳۵۸۶

پرموده

شاه ترکان. پسر ساوه شاه. پس از شکست پدر، وی برای نبرد با بهرام چوبینه نیرو
تدارک دید:

چو آمد به پرموده زان آگهی بینداخت از سر کلاه مهی
وی از بهرام شکست خورده، به دژ افراز پناه برد. پس از رسیدن امان نامه هر مزد وی از
دژ خارج شد ولی به بهرام بی توجهی نمود و همین امر باعث شد که بهرام او را به تازیانه
کشد. پس از رسیدن پرموده به پایتخت، هر مزد از او استقبالی شایان به عمل آورد آنچنان که
باعث حیرت پرموده شد:

[هر مزد] نشسته بیازید و دستش گرفت ازو مانده پرموده اندر شگفت
وی پس از مدتی، با خلعتی گران به سرزمین خود باز گردانده می شود.
این نام در «لن»، «نخ» و «نخا»، به گونه پرموده آمده است.
۸ / هر مزد / ۹۶۶ - ۱۳۵۶، ۱۳۵۹ (خاقان چین)، ۱۵۳۸ - ۱۵۴۲، ۱۷۰۸

پرنده

؟. نام کوهی است:

بیاراست جایی فراخ و بلند سرش برتر از تیغ کوه پرنده
۸ / کسری / ۱۶۹

پرو ← پروین

پروردگار ← یزدان

پرویز ← خسرو پرویز

پروین

[«شش ستاره کوچک که در کوهان ثور جمع شده اند و آن را به عقد (گردن بند) یا
خوشه انگور تشبیه کنند.» (فرهنگ فارسی)]

ازین روی تا چین و ماچین تراست خور و ماه و کیوان و پروین تراست
این کلمه با تخفیف جزء آخر به گونه پرو نیز به کار رفته است:
به بالای تو بر چمن سرو نیست چو رخسار تو تابش پرو نیست
نام تازی آن ثریا است:

سراندر ثریا یکی کوه دید که گفستی ستاره بخواهد کشید
۱ / آغاز / ۲۱۹ ■ ۱ / فریدون / ۴۸۱ ■ ۱ / منوچهر / ۱۱۸ (ثریا)، ۳۸۹ (پرو)، ۴۸۹
۲ ■ سهراب / ۴۶۳ (ثریا) ■ ۳ / سیاوش / ۱۶۵۹، ۳۵۰۸ ■ ۵ / بیژن / ۱۰۵۰ ■ ۵ / جنگ
بزرگ / ۸۲۳ (ثریا)، ۱۹۶۵ (ثریا) ■ ۶ / لهراسپ / ۲۲۷ (ثریا) ■ ۶ / گشتاسپ / ۴۱۴

(ثریا) ۶ ■ / هفتخوان / ۲۳۹ (ثریا) ۷ ■ / اسکندر / ۱۹۰ (ثریا) ۷ ■ / یزدگرد ۱ / ۵۰۵
 (ثریا) ۸ ■ / کسری / ۲۳۷۳ (ثریا)، ۴۲۶۱ ■ / ۸ / هرمزد / ۱۴۴۵ ■ / ۹ / خسرو / ۱۵۶۰ (ثریا)
 [پژموده] ← پژموده

پشن

نام محل.

[«پشن، در داستان‌های ملی، نام موضعی که در آنجا میان پیران و پوس نودر جنگ افتاد، و تورانیان پیروز شدند. بیشتر پسران گودرز در این جنگ کشته شدند. این جنگ را جنگ پشن گویند.» (دائرة المعارف)]

گودرز در یادآوری از نبرد سابق خود با پیران گوید:

به لاون که آمد سپاه گشن شبیخون پیران و جنگ پشن
 گفتمنی است که نبردی را که گودرز از آن یاد می‌کند در کنار کاسه‌رود اتفاق افتاده
 است [۴ / کیخسرو - فرود] و در آن داستان مطلقاً نامی از لاون و پشن نیامده است. همچنین
 در داستان‌های بعد نیز هر جا این نام‌ها به کار رفته، به صورت یادآوری گذشته می‌باشد.
 ۵ / دوازده رخ / ۳۶۶، ۵۴۰، ۶۴۳، ۱۶۵۸ ■ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ ■ / ۹ /
 خسرو / ۳۶۳۶ (رزمگاه پشن)

پشنگ (۱)

داماد ایرج. پدر منوچهر. پس از کشته شدن ایرج، یکی از کنیزان او به نام ماه آفرید،
 دختری زایید. فریدون، دختر را پرورد و پس از رسیدن به سن ازدواج، او را به پشنگ داد:
 چو برجست و آمدش هنگام شوی چو پروین شدش روی و چون مشک موی
 نیا نامزد کرد شویش پشنگ بدو داد و چندی بر آمد درنگ
 از این پیوند، منوچهر به دنیا آمد.
 ۱ / فریدون / ۴۸۱ - ۴۸۲، ۸۶۱ (پورپشنگ)

پشنگ (۲)

شاه توران. پدر افراسیاب. در آغاز سلطنت نودر، وی سپاهیانی را به فرماندهی
 افراسیاب به ایران روانه کرد، که شکست خورد [نودر].
 در دوران کیکاوود نیز مجدداً افراسیاب را در رأس سپاهیانی به ایران گسیل داشت که به
 دست رستم با شکست مواجه شد. وی طی نامه‌ای درخواست صلح نمود. کیکاوود، علیرغم

مخالفت رستم آن را پذیرفت [کیقباد]:

چنین گفت با نامور، کیقباد که چیزی ندیدم نکوتر زداد
 نبیره فریدون فرخ، پشنگ به سیری همی سر پیچد ز جنگ
 ۱ / منوچهر / ۱۶۴۷ (پورپشنگ) = ۲ / نوذر / ۶۳ — ۱۱۰، ۱۳۲ — ۱۴۰، ۱۵۲ /
 (پورپشنگ)، ۲۰۹ (پورپشنگ) = ۲ / گرشاسپ / ۷ — ۱۵ = ۲ / کیقباد / ۶۵ — ۱۵۷ = ۳ /
 سیاوش / ۱۹۳۰ (یادگار پشنگ)، ۳۵۹۸ = ۵ / دوازده رخ / ۱۴۱۱ = ۵ / جنگ بزرگ
 / ۲۲۳، ۶۳۵ (پورپشنگ = شیده)، ۶۴۳ (تخم پشنگ)، ۱۵۵۳ (پورپشنگ = شیده)، ۱۵۷۶
 (پورپشنگ = افراسیاب)، ۲۳۲۴ (پورپشنگ = افراسیاب)، ۲۷۱۸ (پورپشنگ)

پشنگ (۳) - شیده

۵ / جنگ بزرگ / ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۵۹، ۴۳۶، ۴۵۱، ۵۵۶، ۵۸۱، ۷۰۳،
 ۱۲۵۳، ۱۵۵۵، ۲۶۸۲، ۲۷۳۳

پشنگ (۴)

از بزرگان ایران. داماد طوس، روین از تخمه اوست:

چو سی و سه مهتر ز تخم پشنگ که روین بدی شاهشان روز جنگ
 ۴ / کیخسرو / ۱۵۷ — ۱۵۸

پشوتن

پسر گشتاسپ. مادرش کتایون، دختر قیصر روم. اسفندیار هنگام حرکت به سوی روین
 دژ و گذر از هفتخوان، فرماندهی سپاهیان را به پشوتن می سپارد [هفتخوان]:
 پشوتن یکی مرد بیدار بود سپه را ز دشمن نگهدار بود
 بدو گفت لشکر به آیین بدار همی پیچم از گفته گرکساز
 وی به شدت با نبرد رستم و اسفندیار مخالف است و پس از کشته شدن اسفندیار،
 خطاب به گشتاسپ می گوید [اسفندیار]:

پسر را به خون دادی از بهر تخت که مه تخت بیناد چشمت مه بخت
 پس از کشته شدن فرامرز، اندرزهای او زال را از بند رهااند.

۶ / دقیقی / ۳۱ — ۳۳ = ۶ / هفتخوان / ۷۵ — ۷۸، ۹۴ — ۹۸، ۹۹ — ۱۱۲، ۱۱۳ — ۱۲۲ —
 ۱۲۳، ۱۴۹ — ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۲۹ — ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۷۴ — ۲۷۵، ۲۷۵ — ۳۳۰ (برادر)، ۳۵۸ —
 ۳۶۳، ۴۵۲ — ۴۶۸، ۵۹۱ — ۶۰۹، ۶۸۰ = ۶ / اسفندیار / ۲۱۶، ۲۷۳، ۴۶۰ — ۴۶۱، ۵۲۲،
 ۵۴۰ — ۵۶۴، ۷۹۸ — ۸۰۰، ۸۹۴، ۸۹۸ — ۹۳۰، ۱۰۲۱ — ۱۰۲۲، ۱۱۸۵ — ۱۱۹۲، ۱۱۹۹

— ۱۳۲۶، ۱۲۰۸ — ۱۳۳۴، ۱۴۰۱ — ۱۴۲۹، ۱۴۸۶ — ۱۶۱۰، ۱۶۱۹، ۱۶۲۹ — ۱۶۳۰،
۱۶۳۶ / ۶ / شغاد / ۳۳۹، ۳۵۷ / ۶ / بهمن / ۱۲۴ — ۱۵۹

پشین ← کی پشین

پلاشان

پهلوان تورانی. پس از رسیدن ایرانیان به کاسه رود، گیو و بیژن او را دیدند. گیو آماده نبرد شد ولی بیژن با اعلام اینکه خلعت کیخسرو برای کشتن پلاشان را گرفته است به نبرد او رفت. نبردی سنگین در گرفت و آنگاه بیژن با عمود بر او ضربتی زد:

بزد بر میان پلاشان گرد همه مهره پشت بشکست خرد
ز بالای اسپ اندر آمد تنش نگون شد برو مغفر و جوشنش
فرود آمد از باره بیژن چو گرد سر مرد جنگی ز تن دور کرد
۴ / کیخسرو / ۱۷۸ — ۱۸۶ / ۴ / فرود / ۹۳۹ — ۹۸۳، ۱۱۲۶

پنجهیر

شهری است متعلق به ایران. پیران ضمن نامه‌ای به گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:

دگر پنجهیر و در بامیان سرمرز ایران و جای کیان
۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۸

پنداوس ← پداوسی

پنداوسی ← پداوسی

پور

از بزرگان ایران. کسانی از خاندان او در لشکر کیخسرو حضور دارند:

بزرگان که از تخم پورست تیغ زدندی شب تیره بر باد میخ
پس پشت او را نگه داشتند همه نیزه از ابر بگذاشتند
این نام در «نل» لورسب آمده است.

۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۹

پوران دخت

بیست و ششمین شاهنشاه ساسانی. پس از کشته شدن فرابین، وی بر تخت می‌نشیند:
 یکی دختری بود پوران به نام چوزن شاه شد کارها گشت خام
 بران تخت شاهیش بنشانند بزرگان برو گوهر افشانند
 وی پس از شش ماه حکومت می‌میرد:
 چو شش ماه بگذشت بر کاراوی بید ناگهان کژ پرگارای
 به یک هفته بیمار گشت و بمرد ابا خویشان نام نیکی ببرد
 این نام در نسخه‌ای توران دخت آمده است.
 ۹/ پوران دخت / ۲۳-۱

پولاد (۱)

پدر خرداد، پهلوان ایرانی:
 همان قارن نیو و کشوادرا چو برزین و خرداد پولاد را
 در نسخه‌های «نخ»، «نخا» و «نل»، خرداد و پولاد آمده است. در این صورت،
 پولاد، پهلوانی جداگانه خواهد بود و نه پدر خرداد.
 ۲/ کیفیاد / ۱۷۲

پولاد (۲)

پهلوان تورانی. وی به فرمان پیران، به تعقیب گیو و کیخسرو می‌پردازد.
 زگردان گزین کرد کلباد را چو نستیهن و گرد پولاد را
 ۳/ سیاوش / ۱۳۲۳، ۳۲۵۱-۳۲۹۹ ■ ۴/ خاقان / ۱۳۶، ۷۸۲-۷۸۸

پولاد غندی

پهلوان مازندرانی. سپهدار نگهبان زندان کی کاوس. وی به دست رستم کشته می‌شود.
 شاه مازندران پس از خواندن نامه کی کاوس:
 غمی گشت از ارژنگ و دیو سپید که شد کشته پولاد غندی و بید
 نامش به گونه اولاد غندی هم آمده است:
 نه ارژنگ ماندم نه دیو سپید نه سنجه نه اولاد غندی نه بید
 ۲/ مازندران / ۲۶۷، ۲۷۰، (پولاد)، ۴۷۶، ۴۹۰، ۶۶۹ ■ ۴/ خاقان / ۱۱۹۴ ■ ۵/ جنگ
 بزرگ / ۲۸۳۶ ■ ۶/ اسفندیار / ۶۶۹ (اولاد غندی)

پولادوند

پهلوان تورانی. وی برای یاری به افراسیاب با سپاهیان به نبرد رستم آمد. با آغاز نبرد، رستم به میمنه سپاه او حمله ور شد. پولادوند در خشم از این حمله به طوس حمله کرد و او را از اسب به زیر افکند. گیو به یاری طوس آمد، ولی پولادوند او را نیز با کمند به بند کشید:

کمندی بینداخت پولادوند سر گیو گرداندر آمد به بند
 بیژن ورهام به سوی اوپورش آوردند ولی هر دو به بند کشیده شدند.
 سپس او به لشکر ایران روی آورد و با خنجر درفش کاویانی را به دو نیم نمود. آنگاه رستم را از واقعه آگاه کردند. تهمتن به نبرد او شتافت. پولادوند کمندی به سوی رستم افکند، ولی رستم خود را به کنار کشید و با گرز بر سر او کوبید:

تهمتن بر آن بد که مغز سرش ببیند پر از رنگ تیره برش
 ولی بر او بی تأثیر بود. آنان به کشتی پرداختند. رستم او را بر زمین کوبید و به تصور اینکه او مرده است برخاست. پس از رفتن رستم، او برخاست و به نزد افراسیاب رفت و بلافاصله سپاهیان خود را بازگرداند.
 نامش به صورت دیو پولاد نیز آمده است.

۴/ خاقان / ۱۱۵۷ - ۱۳۲۶، ۱۳۳۰ (دیو پولاد)، ۱۳۹۳، ۱۳۹۷ - ۱۴۰۱، ۱۴۲۲

پهلوانی - پهلوی

پهلوی

[«پهلوی به زبانی ایرانی اطلاق می شود که اصطلاحاً آن را «پارسی میانه» نامند و آن را بر دو قسم تقسیم کرده اند: پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی و پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی.» (فرهنگ فارسی)]

خط این زبان را نیز دیوان به طهمورث می آموزانند:

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی زهر گونه کان همی بشنوی
 این نام در داستان دقیقی، نامی است برای کیش پیش از زردشت. ارجاسپ در نامه ای گشتاسپ را چنین سرزنش می کند:

رها کردی آن پهلوی کیش را چرا ننگریدی پس و پیش را
 این کلمه به گونه پهلوانی نیز آمده است:

کجا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان در ده هزار

۱ / آغاز / ۱۵۸ (نامه پهلوی) ۱ ■ جمشید / ۸۴ — ۸۵ ■ ۱ / ضحاک / ۲۷۶ /
 (پهلوانی) ۲ ■ / مازندران / ۳۹۰، ۳ ■ / سیاوش / ۱۳۵۰، ۱۳۵۵، ۳۶۹۵ ■ ۴ / کب خسرو
 / ۱۰۰ ■ ۴ / کاموس / ۳۴۵ ■ ۴ / خاقان / ۵۶۰، ۸۳۱، ۱۴۰۷ ■ ۵ / بیژن / ۳۶ ■ ۵ / جنگ
 بزرگ / ۱۱۵، ۲۱۸ ■ ۶ / دقیقی / ۱۴۲ (پهلوی کیش)، ۲۵۲ ■ ۶ / اسفندیار، آغاز داستان
 / ۱۴ ■ ۴ / اسفندیار / ۲۱۹ ■ ۶ / بهمن / ۱۶۷ (دین پهلوی) ۷ ■ / اسکندر / ۱۰۳ (گوینده
 پهلوی)، ۱۰۴۶ (خلقت پهلوی)، ۱۱۳۲ (زبان پهلوی) ۷ ■ / اشکانیان / ۶۳۶ (خط پهلوی) ۷ ■
 / اردشیر ۱ / ۱۵۰ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۲۹۱ / ۱۶۱۱، ۱۶۵۲، ۱۹۳۸ (خط پهلوی)، ۱۹۴۹
 (پهلوی نامه)، ۲۳۰۲، ۲۴۰۸ (پهلوی نامه) ۸ ■، کسری / ۹۵، ۱۹۸۳، ۲۳۹۹ (خط پهلوی)،
 ۲۷۵۴، ۳۴۵۰ (خط پهلوی)، ۳۴۵۲ (پهلوانی)، ۳۴۵۵، ۳۸۸۵ — ۳۸۸۶ ■ ۸ / هرمزد / ۱۶۸۳
 (پهلوانی سرود) ۹ ■ / خسرو / ۱۳۴۴، ۱۷۰۳، ۲۷۰۳ (خط پهلوی)، ۳۳۵۸ (جامه پهلوی)،
 ۳۴۱۹، ۳۶۴۲ (پهلوانی سرود)، ۴۰۷۱ ■ ۹ / شیرویه / ۷۱، ۲۰۴ (پهلوی نامه)، ۳۷۹
 (پهلوانی)، ۴۸۷

پیداگشسب (۱)

از پهلوانان بهرام چوبینه در نبرد با ساوه شاه. وی در پاسخ به پرسش بهرام درباره رفتار
 هرمزد و شورش سپاهیان می گوید:

چنین گفت پیداگشسب سوار که ای از یلان جهان یادگار
 یکی موبدی داستان زد برین که هر کس که دانا بدو پیش بین
 اگر پادشاهی کند یک زمان روانش بپرد سوی آسمان
 به از بنده بودن به سال دراز به گنج جهاندار بردن نیاز

۸ / هرمزد / ۸۰۱، ۱۵۲۶ — ۱۵۲۹، ۱۵۷۷ — ۱۵۸۲

پیداگشسب (۲)

از موبدان دوره هرمزد. وی را بهرام چوبینه به همراه پرموده و غنائم دژ افراز به نزد
 هرمزد روانه می کند:

پس آنگاه خاقان چنان هم براسب ابا موبد خویش پیداگشسب

۸ / هرمزد / ۱۲۸۲ — ۱۲۹۱

پر آگنده از چرم گاوآن میش که بر پشت پیلان همی راند پیش
 هزارو صد و شست قنطار بود درم بود ازو نیز دینار بود
 که بر پهلوی موید پارسی همی نام بردیش پیداوسی
 این نام به گونه بنداوسی و پنداوسی نیز آمده است:

گشادند زان پس در گنج باز کجا گرد کرد او به روز دراز
 نخستین صد و شست بنداوسی که پنداوسی خواندش پارسی
 به گوهر بیاگند هر یک چوسنگ نهادند بر هر یکی مهر تنگ
 بران هر یکی دانه ها صد هزار بها بود بر دفتر شهریار

و نیز

درم را یکی میخ نو ساختم سوی شادی و مهتری آختم
 بدان سال تا باژ جستم شمار چو شد باژ دینار بر صد هزار
 پراگنده افکند پنداوسی همه چرم پنداوسی پارسی
 به هر بدره یی در ده و دو هزار پراگنده دینار بد شاهوار
 این نام در «قا» پیل آوسی آمده است.

لازم به ذکر است که تمامی فرهنگ ها این واژه را «درمی بوده پنج برابر دینار» معنی کرده اند. تنها ولف در کتاب خود، به عنوان معنی دوم، آن را کیسه چرمین معنی کرده است.

۷/ بهرام ۵ / ۱۶۰۹ - ۱۶۱۱ = ۹ / خسرو / ۳۳۴۹ - ۳۳۵۲ (بنداوسی، پنداوسی) ■
 ۹ / شیرویه / ۲۱۶ - ۲۱۸ (پنداوسی)

پیران

پهلوان، خویشاوند و وزیر افراسیاب. شاه ختن. پسر ویسه:

مرا نیز خویشیست با او [افراسیاب] به خون همش پهلوانم، همش رهنمون
 همانا برین بوم و بر صد هزار به فرمان من بیش باشد سوار
 همم بوم و بر هست و هم گوسفند هم اسپ و سلیح و کمان و کمر
 وی همراه افراسیاب به ایران تاخت ولی از رستم شکست خورد و باز گشت [هاماوران].
 پس از پناهندگی سیاوش به توران، وی دختر خود، جریره را به سیاوش داد. پس از
 کشته شدن سیاوش نیز جان فرنگیس و کیخسرو را نجات داد. پس از فرار گیو و کیخسرو به
 سوی ایران، او به دنبالشان تاخت. گیو او را اسیر کرد ولی به وساطت کیخسرو رهایش کرد
 [سیاوش].

در حمله اول طوس به توران، پیران بر ایرانیان شیخون زد و آنان را شکست داد [فرود].

در حمله دوم طوس، مجدداً پیران ایرانیان را شکست داد و آنان در کوه پناه گرفتند [کاموس].

با رسیدن رستم، تورانیان شکست خوردند و پیران از برابر رستم گریخت [خاقان]. پس از دستگیری بیژن، هنگامی که افراسیاب فرمان مرگ او را صادر می کرد، پیران سر رسید و مانع مرگ وی شد [بیژن].

چندی بعد وی با پنجاه هزار سپاهی به ایران تاخت و برابر گودرز در کوه کنابد اردو زد. پس از کشته شدن تمامی پهلوانان توران و ایران، وی و گودرز هم نبرد شدند. در هنگام نبرد، اسب پیران کشته شد و به روی او افتاد. پیران خود را بیرون کشید ولی یک دستش کنده شد. وی به بالای کوه گریخت و خنجرى به سوی گودرز افکند. گودرز زخمی شد و او نیز ژوپنی به سوی پیران پرتاب کرد [دوازده رخ]:

ببنداخت ژوپین به پیران رسید زره بر تنش سر به سر بر درید
ز پشت اندر آمد به راه جگر بغرید و آسیمه برگشت سر
برآمدش خون جگر بر دهان روانش بر آمد هم اندر زمان
کینخسرو جسد او را با احترام فراوان در دخمه می گذارد.

۲ / هاماوران / ۵۵۷ — ۵۶۸ / ۳ / سیاوش / ۱۱۰۱ — ۱۱۴۱، ۱۱۹۷ — ۱۲۸۴، ۱۳۲۴، ۱۴۰۶ — ۱۷۱۲، ۱۷۳۴، ۱۷۳۸ — ۱۷۸۹، ۱۸۱۴ — ۱۸۲۱، ۲۱۹۳ — ۲۱۹۴، ۲۲۶۹، ۲۳۳۲ — ۲۳۳۵، ۲۳۶۸ — ۲۴۷۴، ۲۴۸۱ — ۲۵۵۵، ۲۶۶۵ (پهلوان سپاه)، ۲۸۰۸ — ۲۸۱۹، ۲۸۵۱ — ۲۹۱۰، ۲۹۱۷، ۳۲۴۷ — ۳۳۹۸، ۳۴۰۶، ۳۴۱۲ — ۳۴۳۵، ۳۴۶۸ — ۳۵۷۲ ■
۴ / فرود / ۴۱۵ (دخت پیران = جریره)، ۴۷۲، ۷۴۴، ۹۸۸ — ۹۹۱، ۱۱۲۹ — ۱۱۸۹، ۱۲۸۲ — ۱۴۲۵، ۱۴۴۰، ۱۴۸۸ (پهلوان سپاه)، ۱۴۹۲ — ۱۵۳۴، ۱۵۶۳، ۱۶۲۵ — ۱۶۵۴ ■ ۴ / کاموس / ۱۱۲ — ۱۸۳، ۲۲۰ — ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۹۵ — ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۴۶ — ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۲۱ — ۴۶۱، ۵۶۹ — ۶۲۴، ۶۲۷، ۷۰۴، ۷۰۷ — ۷۲۰، ۷۳۳ — ۷۸۸، ۷۸۳ — ۸۱۰، ۸۷۵ — ۸۷۸، ۹۱۲ — ۹۱۶، ۹۳۴، ۹۳۸ — ۹۶۲، ۹۹۳ — ۱۰۳۳، ۱۰۸۵، ۱۱۷۳ — ۱۲۰۸، ۱۲۱۸، ۱۳۱۲ — ۱۳۷۱، ۱۳۸۴ ■ ۴ / خاقان / ۲۰، ۳۱ — ۱۳۲، ۱۳۶ — ۱۴۰، ۳۳۲ — ۳۵۰، ۴۰۹، ۴۳۲ — ۴۹۷، ۶۵۶، ۷۱۰ — ۷۱۸، ۷۳۱، ۷۶۸ — ۷۶۹، ۷۸۲ — ۷۸۴، ۹۲۳، ۱۱۲۸ — ۱۱۲۹، ۱۱۴۶، ۱۱۵۸ — ۱۲۴۷، ۱۳۲۷ — ۱۳۳۵ ■ ۵ / بیژن / ۳۵۲ — ۴۰۹، ۹۱۲، ۹۳۷، ۱۱۶۸، ۱۱۹۲ — ۱۲۳۳، ۱۳۱۲ ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۲، ۴۰ — ۵۵، ۶۱، ۷۱، ۱۳۴ — ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۴ — ۲۰۳۳، ۲۰۳۸، ۲۰۴۳ — ۲۰۴۴، ۲۰۴۷ — ۲۰۵۳، ۲۰۸۹ — ۲۰۹۷، ۲۱۱۳ — ۲۱۱۸، ۲۱۳۱ — ۲۱۴۹، ۲۱۴۶، ۲۱۴۸

۲۱۹۲، ۲۲۰۲، ۲۳۸۴ — ۲۴۱۹، ۲۴۳۵، ۲۵۱۸ = ۵ / جنگ بزرگ / ۹۸، ۲۲۹ —
 ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۳ — ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۷۴ — ۳۸۸، ۳۷۶ — ۳۹۶، ۴۲۲ — ۴۲۳، ۱۲۱۹،
 ۱۲۲۵ — ۱۲۲۶، ۱۲۵۰، ۱۴۹۱ (گنج پیران)

پیروز (۱)

از پهلوانانی است که برای نبرد با طوس، به یاری پیران می آید:
 ز سقلاب چون کندر شیر مرد چو پیروز کانی سپهر نبرد
 در «قا»، «نل» و «نخا» بیورد کانی و در «برو» پیروز کانی آمده است.
 ۴ / کاموس / ۷۵۶

پیروز (۲)

شاه غرچگان. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در سپاه ایران حضور دارد:
 دگر نامداری گروخان نژاد جهاندار وز تخمه کیقباد
 کجا نام آن شاه پیروز بود سپهبد دل و لشکر افروز بود
 شه غرچگان بود برسان شیر کجا ژنده پیل آوریدی به زیر
 ۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۶ — ۱۷۹

پیروز (۳)

از بزرگان ایران. پس از مرگ یزدگرد بزه گراو نیز در پارس حاضر می شود:
 چو میلاد و چون پارس مرزبان چو پیروز اسپ افکن از گرزبان
 وی نیز همچون دیگران تصمیم می گیرد که سلطنت را از خاندان ساسانیان برگرداند.
 ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۷۵ — ۳۸۹

پیروز (۴)

پدر بهرام، از پهلوانان سپاه بهرام گور:
 چو بهرام پیروز بهرامیان خزر روان رهام با اندیان
 ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۴۸

پیروز (۵)

هفدهمین شاهنشاه ساسانی. پسر یزدگرد. پدر پیش از مرگ، تاج و تخت را به برادر
 کوچک او، هرمز سپرد، با این توجیه که:
 اگر چند پیروز با فر و یال زهرمز فزونست چندی به سال

زهرمز همی بینم آهستگی خردمندی و داد و شایستگی
پیروز به هیتال پناه برد و با سی هزار سپاهی به ایران تاخت و پس از شکست هرمز بر
تخت نشست.

در آغاز حکومتش قحطی وحشتناکی ایران را فرا گرفت. پس از رفع قحطی، وی به
هیتال لشکر کشید ولی در کنده افتاد و کشته شد:

به کنده در افتاد با چند مرد بزرگان و شیران روز نبرد
۸ / یزدگرد ۲ / ۲۲ - ۲۳، ۲۸ - ۱۸۴، ۲۰۶ - ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳ - ۲۱۴ (شاه)،
۲۲۶، ۲۳۳ - ۲۳۷ (شاه)، ۲۴۳ - ۲۴۴، ۲۵۴ - ۲۶۱ (شاه)، ۲۹۴ (شهنشاه ایران)، ۳۰۲ -
۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۸ (فرزند پیروز)، ۳۴۰ (تاج پیروز شاه)، ۳۴۴ (شهنشاه)، ۳۶۱ - ۸
/ کسری / ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ / ۸ - هرمزد / ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ / ۹ - خسرو / ۸۴۷ - ۸۴۸،
۱۳۱۵ - ۱۳۲۰، ۱۳۲۹، ۱۳۱۷

پیروز (۶)

پهلوان پیر ایرانی در دوران کسری. وی نوش زاد را اندرز داد که دست از شورش
بکشد:

زره دار گردی بیامد دلیر کجا نام او بود پیروز شیر
خروشید کای نامور نوش زاد سرت را که پیچید چونین زداد
ولی نوش زاد به پندهای او وقتی نهاد:
چنین داد پاسخ ورا نوش زاد که ای پیر فرتوت سر پر زباد
زلشکر مرا زینهارى مخواه سرافراز گردان و فرزند شاه
۸ / کسری / ۸۹۱ - ۹۲۰، ۹۲۶

پیروز (۷)

سپهدار سپاه سلطان محمود غزنوی. کنیه اش بوالمظفر [= ابوالمظفر] می باشد:
سپهدار چون بوالمظفر بود سرلشکر از ماه برتر بود
که پیروز نامست و پیروز بخت همی بگذرد تیر او درخت
۷ / اشکانیان / ۱۲ - ۱۳، ۱۵

پیروز (۸)

پدر بادن، از پهلوانان دوران خسرو پرویز:
چو بادن پیروز و چون شیرزیل که با داد بودند و با زور پیل

۸/هرمزد/۱۷۴۰

پیروز (۹)

پهلوان سپاه اردشیر شیروی. اردشیر فرماندهی سپاه را به او سپرد:
 به پیروز خسرو سپردم سپاه که از داد شادست و شادان ز شاه
 به ایران چو باشد چنو پهلوان بمانید شادان و روشن روان
 گراز در نامه‌ای از او خواست که اردشیر را نابود کند. او نیز در یکی از شب‌ها پس
 از مست کردن اطرافیان اردشیر، او را خفه کرد.
 پوران دخت پس از جلوس بر تخت او را به چنگ آورد و بر کره‌ای نشانید و کره را
 دواند:

سرانجام جانش به خواری بداد چرا جویی از کار بیداد داد
 ۹/ اردشیر ۳ / ۹ = ۵۰ / پوران دخت ۷ / ۱۹

پیروز (۱۰)

از سرداران سپاه یزدگرد. وی نامه رستم را برای سعد وقاص برد:
 چو نامه به مهر اندر آمد بداد به پیروز شاپور فرخ نژاد
 بر سعد وقاص شد پهلوان از ایران بزرگان روشن روان
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۱۶۷ - ۱۷۶

پیروز شاپور

شهری است در شام. این شهر پس از پیروزی شاپور ذوالاکتاف بر رومیان، به فرمان او
 بنا شد:

یکی شارستان کرد دیگر به شام که پیروز شاپور کردش به نام
 ۷/ شاپور ۲ / ۵۶۴

پیروزه

نام یکی از سه تخت خسرو پرویز. این تخت مخصوص نشستن دستور خسرو پرویز بوده
 است:

به پیروزه بر، جای دستور بود که از کد خداییش رنجور بود
 چو بر تخت پیروزه بودی نشست خردمند بودی و مهتر پرست
 ۹/ خسرو / ۳۵۸۹، ۳۵۹۳ - ۳۵۹۵

پیغمبر هاشمی ← محمد (ص)

[پیکارستان] (۱) ← بیداد

۴ / خاقان /

پیکارستان (۲) ← روین دژ

۶ / هفتخوان /

پیکار گرد

نام یکی از دستگاه‌های موسیقی:

زننده دگرگون بیاراست رود برآورد ناگاه دیگر سرود

که پیکار گردش همی خواندند چنین نام ز آواز او راندند

۹ / خسرو / ۳۶۵۱ - ۳۶۵۲

[پیکرستان] ← بیداد

پیکند (۱) ← بیکند

پیکند (۲)

دریایی است در مرز ایران و توران. در صلح نامه طهماسب و پشنگ، این دریا به عنوان

یکی از مرزها تعیین شده است:

ز دریای پیکند تا مرز تور ازان بخش گیتی زنزدیک و دور

۲ / زوطهماسب / ۳۲

[پیل آوسی] ← پداوسی

پیلسم

پهلوان تورانی. پسر و سه. برادر کوچک پیران. هنگامی که افراسیاب تصمیم به کشتن

سیاوش و فرنگیس داشت، وی او را اندرز داد که از این عمل خودداری کند؛ ولی او توجهی

نکرده، سیاوش را کشت. پیلسم به سرعت خود را به پیران رساند و او را به یاری فرنگیس

فرستاد [سیاوش]:

بیامد پر از خون دو رخ پیلسم روان پرزداغ و رخاں پرزنم

به نزدیک لَهَاک و فرشید ورد سراسر سخن‌ها همه یاد کرد

که دوزخ به از بوم افراسیاب نباید بدین کشور آرام و خواب
 بتازیم و نزدیک پیران شویم به تیمار و درد اسیران شویم
 پس از حمله رستم به توران، برای خونخواهی سیاوش، وی به میدان آمد و رستم را به
 نبرد خواند. گئو بر آشفته از جسارت او به سویش تاخت، ولی:
 یکی نیزه زد گئو را، کز نهیب برون آمدش هر دو پا از رکیب
 فرامرز به یاری گئو رفت و نیزه پیلسم را به دو نیم کرد. ولی هر دو نفر نیز نتوانستند با
 او مقابله کنند. رستم با دیدن آنها، لباس رزم پوشید و خود را به او رساند:
 یکی نیزه زد بر کمرگاه او ز زین بر گرفتش به کردار گوی
 همی تاخت تا قلب توران سپاه بینداختش خوار در قلبگاه
 ۳/ سیاوش / ۲۳۶۵ - ۲۳۸۶، ۲۷۹۷ - ۲۸۵۲ ■ ۴ / خاقان / ۲۱۹ - ۲۲۰

پیل مست

از پهلوانان عمان. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآباد گان، وی و خنجست نیز به نزد او
 می‌روند:

چو شیران و وستوی یزدان پرست ز عمان چو خنجست و چون پیل مست
 ۸/ هرمزد / ۱۷۳۸ - ۱۷۵۶

ت

تازی (۱)

نامی برای عرب‌های ساکن یمن و دشت سواران نیزه‌گذار:
برفتند نعمان و منذر به هم همه تازیان یمن بیش و کم
خط تازی را نیز همچون سایر خطوط، دیوها به طهمورث می‌آموزانند:
نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
تازیان همیشه فرمانبردار ایران بوده‌اند، ولی در فواصلی که شاهان ایران ضعیف
می‌شده‌اند، آنان به ایران می‌تاخته‌اند.

منذر، شاه یمن درباره‌ی خصوصیات تازیان در حضور یزدگرد بزه‌گر می‌گوید:
سواریم و گردیم و اسب افکنیم کسی را که دانا بود بشکنیم

و:

سدیگر که خون ریختن کارماست همان ایزد داد‌گر یار ماست
اسب‌های تازی از معروفترین اسبان بوده‌است:
گرانمایه اسبان تازی نژاد که بر مویشان گرد نفشانند باد
در شاهنامه، واژه‌های عرب، زاغ سر و زاغ سار متراف تازی به کار رفته‌است:
هر آنکس کجا یافتی از عرب نماندی که با کس گشادی دولب
که یزدان و را جای نیکان دهد سیه زاغ را درد پیکان دهد
ازین زاغ ساران بی آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
۱ / طهمورث / ۴۳ ■ ۱ / جمشید / ۷۹، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۰ (سر تازیان)، ۱۴۰ (شه
تازیان)، ۱۷۰ (شه تازیان) ■ ۱ / فریدون / ۵۰۱، ۶۶۰ (تازی اسبان)* ■ ۱ / منوچهر / ۹۵

* تازی اسب، تازی اسبان = تا. اس.

(تا. اس)، ۲۱۷ (تا. اس)، ۷۶۷ (بزرگ افسر تازیان = ضحاک)، ۷۹۵ (تا. اس)، ۸۹۷ (تا. اس)، ۹۰۷ (تا. اس)، ۹۶۱ (تا. اس)، ۱۱۰۹ (تا. اس)، ۱۵۶۴ (تا. اس)، ۲ / نوذر / ۳۳۲ (تا. اس)، ۳۵۹ (ضحاک تازه)، ۲ / هاماوران / ۱۸۵، ۱۸۹، ۳۱۲ (تازی = اسپ)، ۳۲۶ / ۳ / سیاوش / ۹۸ (تا. اس)، ۱۲۵ / (تا. اس)، ۴۹۵ (تازی = اسپ)، ۸۰۲ (تا. اس)، ۸۸۸ (تا. اس)، ۱۲۳۰ (تا. اس)، ۱۵۴۷ / (تا. اس)، ۲۲۰۴ (تا. اس)، ۲۳۰۵ (ضحاک تازی)، ۳۷۳۵ (تا. اس)، ۴ / فرود / ۷۱۶ / (تازی = اسپ)، ۱۶۴۳ (تا. اس)، ۴ / کاموس / ۵۷۰ (تا. اس)، ۵ / بیژن / ۹۲۷ (اسپان تازی نژاد)، ۵ / دوازده رخ / ۹۶، ۱۳۳۱ (تا. اس)، ۲۲۳۳ (تا. اس)، ۶ / لهراسپ / ۸۷۵ / (تا. اس)، ۶ / دقیقی / ۱۶ / ۶ / هفتخوان / ۶۶۸ (تا. اس)، ۶ / بهمن / ۷۵ (تا. اس)، ۶ / داراب / ۲۷، ۳۵ — ۳۷ (عرب — اس. تا)، ۷ / اسکندر / ۸۷ (تا. اس)، ۱۱۳۲ (زیان تازی)، ۷ / اشکانیان / ۳۴ (مهان عرب)، ۱۷۵ (تا. اس)، ۲۵۸ (تا. اس)، ۷ / شاپور / ۲ / ۱۱۶ — ۱۱۸ (عرب — عربی)، ۷ / یزدگرد / ۱ / ۵۹، ۶۵ (نامداران عرب)، ۷۹ (تا. اس)، ۹۰، ۹۲، ۱۳۰ (تا. اس)، ۲۰۵ (نامور تازیان)، ۲۳۱ (تا. اس)، ۲۳۵ (نعمان تازی)، ۲۸۴، ۲۸۷ (شاه عرب)، ۴۱۰ (تازیان یمن)، ۴۵۵ (شاه عرب)، ۵۹۴ (گردان تازی)، ۶۳۸ (لشکر تازیان)، ۷ / بهرام / ۵ / ۷۴، ۱۸۳۷، ۸ / قباد / ۲۰۸ / ۸ / کسری / ۲۹۵ (تازی = اسپ)، ۴۱۵ (عرب)، ۴۳۷، ۴۶۶، ۱۶۴۰ (تا. اس)، ۱۸۹۷، ۳۴۵۲، ۳۴۵۵ — ۳۴۵۶ / ۸ / هرمزد / ۹۰ / (تا. اس)، ۳۰۴ — ۳۰۶، ۸۷۸ (تا. اس)، ۸۸۴ (تازی = اسپ)، ۱۲۹۳ (تا. اس)، ۹ / خسرو / ۲۱۷، ۶۲۳ — ۶۲۷، ۹۹۷ (آزادگان عرب)، ۱۰۰۲ — ۱۰۰۳، ۱۰۱۵ (مرد تازی)، ۱۰۱۹، ۳۲۷۰، ۳۵۲۱، ۳۷۹۲ / ۹ / شیرویه / ۵۲ (تا. اس)، ۹ / آزرمدخت / ۷ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۴۵، ۹۰، ۱۰۵ — ۱۰۶، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۷۷ (خط تازی)، ۱۹۳ (مهر عرب)، ۲۳۹ (جهانجوی تازی)، ۲۴۹ (نیزه داران)، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۴ (زاغ پیسه = تازی) ۳۶۴ (زاغ ساران = تازیان) ۳۶۶، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۳۷ (زاغ سر = تازی)، ۷۹۲، ۷۴۰، ۸۶۰ (عرب)

تازی (۲)

نوعی خط. این خط را دیوها به طهمورث می آموزانند:
 نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
 سعد وقاص، باهمین خط برای رستم نامه می نویسد:

به تازی یکی نامه پاسخ نوشت پدیدار کرد اندر و خوب وزشت
 ۱/ طهمورث / ۴۳ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۷۷

[تباک] ← سباک

[تبرگ] (۱) ← طورگ (۱)

۳/ سیاوش / ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵

تبرگ (۲)

پهلوان چینی. پس از فرار گردیده از چین، تبرگ به فرمان خاقان به تعقیب او پرداخت و خود را به او رساند:

دو لشکر برابر کشیدند صف همه جان‌ها بر نهاده به کف
 به پیش سپاه اندر آمد تبرگ که خاقان ورا خواندی پیر گرگ
 گردیده او را فریفت و از سپاهش دور کرد. هنگامی که آن دو سرگرم گفتگو بودند،
 ایزد گشسب از پشت به او حمله کرد و او را کشت.
 این نام در «مو» و «نخ» طورگ و در «نخا» طبرگ آمده است.
 ۹/ خسرو / ۲۸۱۷ - ۲۸۴۸، ۳۰۳۲

تخوار (۱)

از اهالی توران. جریره او را به همراه فرود فرستاد تا ایرانیان را به فرود بشناساند:
 بدو گفت زاید بر برو با تخوار مدار این سخن بر دل خویش خوار
 کز ایران که و مه شناسد همه بگوید نشان شبان و رمه
 وی تمامی سرداران را به فرود شناساند. پس از آغاز درگیری، فرود به راهنمایی او
 اسب یا پهلوان ایرانی را می‌کشت. همچنین بنابر اندرز او اسب طوس را با تیر زد. در این باره
 فردوسی می‌گوید:

ز بی مایه دستور ناکاردان ورا جنگ سود آمد و جان زیان
 ۴/ فرود / ۴۷۹ - ۴۸۱، ۴۹۶ - ۵۵۴، ۶۵۱ - ۶۶۳، ۶۷۴ - ۶۸۱، ۶۹۰ - ۷۱۴،
 ۷۴۱ - ۷۵۲، ۷۹۸ - ۸۰۶

تخوار (۲)

شاه شهر دهستان. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب در سپاه ایران حضور دارد:
 ابا شاه شهر دهستان تخوار که جنگ بد اندیش بودیش خوار

۵/ جنگ بزرگ / ۱۶۵، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۶

تخوار (۳)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبینه:
تخوار آن زمان پیش خسرو رسید که گنج و بنه زانسوی پل کشید
پس از شکست خسرو، وی نیز به روم گریخت. در نبرد دوم خسرو و بهرام، وی نیز به
همراه خسرو و سیزده پهلوان دیگر به نبرد بهرام و یاران او رفت، ولی شکست خورد و گریخت.
پس از شورش بزرگان بر علیه خسرو، وی به زندان شیرویه داخل شد و از او خواست
که با شورشیان همگام شود. وی ضمن تهدید شیرویه، به او می گوید:
اگر تو بدین کار همدستان نباشی تو کم گیر زین داستان
یکی کم بود، شاید از شانزده برادر بماند ترا پانزده
نامش به گونه تخواره هم آمده است:

تخواره که در جنگ غم خواره بود یلان سینه را زشت و پتیاره بود
۹/ خسرو / ۵۸۰، ۵۹۰-۵۹۱، ۱۲۴۹-۱۲۵۱، ۱۸۳۲-۱۸۶۷، ۲۱۵۲ (پورتخواره)،
۳۹۳۸ - ۳۹۶۹

تخواره ← تخوار (۳)

ترازو

برج هفتم از فلک هشتم:
چو کیوان به برج ترازو شود جهان زیر نیروی بازو شود
۱/ منوچهر / ۱۲۸۶ = ۷/ اسکندر / ۲۱۲

ترکمان

[[نام قومی است ترک در آسیای مرکزی.]] (فرهنگ فارسی)
از این قوم، ۳۰ هزار سپاهی در لشکر افراسیاب وجود دارند:
همان سی هزار از یلان ترکمان برفتند با گرز و تیر و کمان
۵/ جنگ بزرگ / ۳۲۰

ترمد

اترمد شهریست خرم اندر ناحیت ماوراءالنهر و بر لب رود جیحون نهاده.
(حدودالعالم، ص ۶۶)

پیران در نامه‌ای برای گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:

چه شگنان وز ترمذ و یسه گرد بخارا و شهری که هستش به گرد
همیدون برو تا در سفد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
شاه هیتال این شهر را از آن خود می‌داند:
که باشد مرا ترمذ و یسه گرد که خود عهد این دارم از یزد گرد
۳/ سیاوش / ۶۷۱، ۱۲۰۴ = ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۲ = ۸ / یزد گرد ۲ / ۳۶ = ۸
/ کسری / ۱۷۷۶

تژاو

پهلوان تورانی. مرزبان گروگرد. داماد افراسیاب. به هنگام رسیدن طوس به گروگرد، وی به مقابله آمد و ضمن رجز خوانی، درباره خود گفت:
نژادم به گوهر از ایران بُدست ز گردان وز پشت شیران بُدست
کنون مرزبانم بدین تخت و گاه نگین بزرگان و داماد شاه
با حمله بیژن او گریخت و بیژن با نیزه تاجش را ربود. او همچنین کنیز زیبای تژاو، اسپنوی، را نیز اسیر کرد.
تژاو مجدداً با لشکر پیران به نبرد طوس آمد. شبانگاه هنگامی که بهرام بی‌اسب در میدان به محاصره در آمده بود، تژاو با شمشیر دست او را جدا کرد. گیو به همین کین او را کشت:

خروشید و بگرفت ریش تژاو بریدش سر از تن بسان چکاو
۴/ کیخسرو / ۱۸۸ — ۱۹۵، ۱۹۹ — ۲۰۹، ۲۰۰ — ۲۱۸ = ۴ / فرود / ۱۰۳۱ —
۱۰۳۸، ۱۰۴۸ — ۱۰۵۰، ۱۰۵۴ — ۱۱۲۸، ۱۱۳۷، ۱۵۲۹ — ۱۶۰۶

تلیمان

پهلوان ایرانی. وی در آخرین نبرد نوذر و افراسیاب، فرماندهی سمت چپ لشکر را به عهده دارد:

چپ شاه گرد تلیمان بخاست چو شاپور نستوه بر دست راست
۲/ نوذر / ۲۶۳

تمیشه

[«شهر کیست خرد اندر ناحیت دیلمان و گرد وی باره و نعمت بسیار و اندر میان کوه

و دریا نهاده است و حصاری دارد استوار.» (حدود العالم، ص ۸۵)
 بیشه‌ای است سر سبز، در کنار دریای گیلان و در نزدیک آمل:
 [فریدون] از آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد
 نام قدیم آن گوش بوده است:
 کجا کز جهان گوش خوانی همی جز این نیز نامش ندانی همی
 در «نخا» گوش به گونه کوس آمده است.
 ۱/ فریدون / ۴۷ - ۴۸، ۶۶۵، ۸۶۷ - ۸۶۸ = ۸ / کسری / ۲۹۳ - ۳۳۲ (بیشه)

توانگر

از سرداران روم. وی دژبان دژ آرایش روم است:
 که در بند او گنج قیصر بدی نگهدار آن دژ توانگر بدی
 که آرایش روم بد نام اوی ز کسری بر آمد به فرجام اوی
 ۸ / کسری / ۵۸۹ - ۵۹۶

تور (۱)

پسر میانین فریدون. مادرش شهرناز (دختر جمشید). فریدون هنگام تقسیم سرزمین‌ها، توران و چین را به او داد. تور که از این کار ناخشنود بود، با همدستی برادر دیگرش سلم، ایرج را کشت. منوچهر، نوه ایرج، برای خونخواهی به نبرد آن‌ها آمد. پس از نبردی سنگین، تور گریخت و منوچهر از پس او اسب تاخت:
 دمان از پس ایدر منوچهر شاه رسید اندر آن نامور کینه خواه
 یکی نیزه انداخت بر پشت او نگونسار شد خنجر از مشتش او
 ز زین بر گرفتش به کردار باد بزد بر زمین، داد مردی بداد
 سرش را هم آنگه ز تن دور کرد دد و دام را از تنش سور کرد
 فریدون سر او را در کنار دیگر فرزندان نهاد و تا پایان زندگانی به سوگواری نشست.
 در ملحقات مجلد یکم آمده است که: هنگام بازگشت سه پسر از یمن، فریدون به صورت ازدهایی دمان، راه را بر آنان بست. تور بی‌باکانه به سوی او تیر افکند. به سبب همین دلیری، فریدون نام تور [= دلیر] را بر او نهاد:
 میانه کز آغاز تنندی نمود ازان پس مر او را دلیری نمود
 ورا تور خوانیم شیر دلیر کجا ژنده پیلش نیارد به زیر
 در بعضی نسخ این نام به گونه تور آمده است.

۱ / فریدون / ۴۹ - ۱۷۷ (بدون نام)، ۱۸۳ - ۴۲۲، ۴۵۸ (بیداد)، ۴۶۷ (اهرمین)، ۵۱۳ - ۷۷۷، ۸۰۰، ۸۸۹ / ۱ / منوچهر / ۱۶۳۱ / ۱ / ملحقات، ص ۲۵۳ - ۲۵۹ / ۲ / نوذر / ۶۵، ۷۱، ۹۳، ۱۰۰ (نیا)، ۱۰۶، ۴۲۹ / ۲ / کیقباد / ۹۱، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۲ / ۳ / سیاوش / ۸۱۴، ۸۰۷ (گردان)، ۱۲۷۱، ۱۹۲۰، ۲۰۳۵، ۲۴۴۹، ۲۴۵۸، ۳۰۲۸ (کشور تور)، ۳۴۴۵، ۳۶۳۵ / ۴ / کیخسرو / ۲۴۹، ۳۷۳ (تور فریدون) / ۴ / کاموس / ۸۰ / ۴ / خاقان / ۹۹۲، ۱۰۱۰ (بارۀ تورگرد) / ۵ / دوازده رخ / ۴۸، ۱۱۵۱، ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲، ۱۴۱۱ / ۵ / جنگ بزرگ / ۵۰۹، ۵۲۱، ۹۰۵ (تخم تور = افراسیاب)، ۱۱۴۶، ۱۱۹۰، ۱۲۳۸، ۲۱۳۶، ۲۳۶۶، ۲۴۲۹، ۲۷۲۷، ۲۹۶۰ (دختر تور = ماه آفرید) / ۶ / دقیقی / ۲۰۱ (تخمۀ تور) / ۶ / اسفندیار / ۷۱۷ / ۶ / بهمن / ۱۷ / ۷ / شاپور / ۲ / ۴۸۹ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۰۶۵ - ۱۰۶۸ / ۹ / خسرو / ۱۳۰۵، ۱۹۱۱، ۳۲۹۰ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۵۶۲ - ۵۶۴

تور (۲) ← توران

تور (۳)

از شهرهای ایران. بهرام گور برای شکار به آن منطقه رفت:
سوی تور شد شاه نخپیر جوی جهان گشت یکسر پراز گفت و گوی
۷ / بهرام / ۵ / ۱۳۱۰، ۱۳۲۲

[توراب] ← بوراب

توران

[«توران، سرزمینی است بر آن سوی آمو دریا (جیحون) یعنی ماوراءالنهر، و آن به خوارزم متصل بوده و از طرف مشرق تا دریاچه آرال امتداد داشته است... نزد خاورشناسان، تورانیان طوایفی بودند در دشت‌های روسیه و مستملکات آسیایی روسیه حالیه، یا طوایف چادرنشینی که از دریای قفقاز تا رود سیحون (سیر دریا) پراکنده بودند. از اوستا و کتب دینی پهلوی و داستان‌های ملی و اقوال مورخان قدیم بر می‌آید که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بوده‌اند، منتهی ایرانیان زودتر شهرنشین و متمدن شدند و تورانیان به همان وضع بیابان نوردی و چادرنشینی باقی ماندند.» (فرهنگ فارسی)]

این سرزمین را فریدون به تور می‌بخشد:

دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
معروفترین مرز ایران و توران، جیحون است:

سپاهی ز جیحون بدین سو کشید که شد ریگ و سنگ از جهان ناپدید
لباس تورانیان و بزرگی هایی داشته است:
به سر بر نهاده کلاه دو پر بر آیین ترکان ببسته کمر
این نام به گونه تور نیز آمده است:

ز دریای پیکند، تا مرز تور ازان بخش گیتی ز نزدیک و دور
۱ / آغاز / ۱۹۷ / ۱ / فریدون / ۷۶۲ / ۱ / منوچهر / ۱۶۴۷ / ۱۶۵۰ / ۲ / نوذر / ۶۲،
۱۱۱، ۱۴۵ (سالار توران سپاه)، ۲۷۹، ۳۲۹، ۳۵۸ / ۲ / زو طهماسب / ۳۲ (مرز تور) ■
۲ / گرشاسب / ۵۰، ۱۲۱ / ۲ / هاماوران / ۲، ۳۱۶، ۳۳۶ (توران سپه)، ۳۴۸، ۴۷۸، ۴۸۰،
۵۱۱، ۵۱۸، ۵۵۳ (سالار توران زمین)، ۵۵۶، ۵۶۰ (مردان توران)، ۵۷۵ (سالار توران)، ۵۹۸
(توران گروه) ■ ۲ / سهراب / ۱۸ — ۱۹، ۷۶، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۶۳، ۲۶۷، ۵۲۴، ۶۸۷
(توران گروه)، ۷۲۸ (توران سپه)، ۷۴۰ (توران سپاه)، ۱۰۲۷ / ۳ / سیاوش / ۲۵ (مرزسواران
تور)، ۴۱ (بوم و بر)، ۵۹۲ — ۵۹۳ (شاه توران)، ۷۶۳، ۷۹۲، ۸۰۹، ۸۶۶، ۹۱۷ (شاه توران
سپاه)، ۱۰۱۶ (شاه توران سپاه)، ۱۰۸۳ (شاه توران سپه)، ۱۱۲۵ (کشور)، ۱۱۲۸ (دو کشور)،
۱۱۴۰ (دو کشور)، ۱۱۵۳، ۱۱۵۸ (کشور)، ۱۲۷۲ (دو کشور)، ۱۲۷۴، ۱۳۱۳ (شاه توران)،
۱۳۵۶ (شاه توران سپاه)، ۱۳۶۶، ۱۳۸۴، ۱۳۹۰، ۱۴۱۲، ۱۴۴۶ (سالار توران سپاه)، ۱۴۶۲،
۱۴۹۳، ۱۴۹۷، ۱۵۰۳، ۱۶۸۴ — ۱۶۸۸، ۱۶۹۵، ۱۷۰۵ (سالار توران سپاه)، ۱۷۱۶، ۱۷۲۳،
۱۷۸۰، ۱۷۸۶ (دو کشور)، ۱۸۶۰، ۱۹۰۹ (سالار توران سپاه)، ۱۹۲۰ (کشور)، ۱۹۴۷
(ایدر)، ۱۹۵۰ (ایدر)، ۲۰۰۱ (شاه توران سپاه)، ۲۰۱۱ (سپهدار توران)، ۲۰۲۶ (شاه توران
سپاه)، ۲۰۳۷، ۲۰۷۵، ۲۱۷۴، ۲۱۸۹، ۲۲۰۰، ۲۲۱۳، ۲۲۲۲ (دو کشور)، ۲۲۴۳ (سالار
توران سپاه)، ۲۲۹۰، ۲۳۰۸، ۲۳۱۶، ۲۳۱۸ (شاه توران)، ۲۳۶۱، ۲۳۶۷ (دو کشور)، ۲۴۹۱،
۲۵۹۲، ۲۶۵۸، ۲۶۹۵ (سالار توران سپاه)، ۲۶۹۷، ۲۷۹۸ (شاه توران سپاه)، ۲۸۰۵ —
۲۸۰۷، ۲۸۳۸، ۲۸۴۸ (توران سپاه)، ۲۸۵۲ (شاه توران سپاه)، ۲۸۶۵ (توران سپاه)، ۲۸۷۹
(سالار توران سپاه)، ۲۹۰۹، ۲۹۱۸ (شاه توران زمین)، ۲۹۵۶، ۲۹۶۷ (ایدر)، ۲۹۶۹
(کشور)، ۲۹۷۳، ۲۹۷۵ (کشور)، ۳۰۰۴، ۳۰۰۹ (بوم)، ۳۰۲۴، ۳۰۲۸ (کشور تور)،
۳۰۴۴، ۳۰۹۵، ۳۰۹۷، ۳۱۱۲، ۳۱۶۲، ۳۱۸۷ (سواران تور)، ۳۳۰۴ (این بوم و بر)، ۳۳۱۰
(درفش سپهدار توران)، ۳۴۴۶، ۳۴۹۶، ۳۵۰۹، ۳۵۱۳، ۳۵۶۴، ۳۶۳۶ / ۴ / کیخسرو / ۲۵،
۱۱۰ (سالار توران سپاه)، ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۵۸، ۵۵۲، ۵۹۳، ۹۳۵ (توران سپاه)، ۹۴۳ (توران
سپاه)، ۹۸۶، ۱۰۶۷، ۱۰۹۲ (توران سپه)، ۱۱۰۷، ۱۱۵۲ (توران سپاه)، ۱۱۵۸ (دشت توران)،
۱۱۸۸ (سواران توران)، ۱۲۳۰، ۱۳۰۶، ۱۳۹۵ (توران سپاه)، ۱۴۵۰، ۱۵۱۱ / ۴ / کاموس /
۸۴ (دشت تورانیان)، ۱۷۴ — ۱۷۵ (توران سپاه — دلیران توران)، ۲۱۳ (توران سپاه)، ۲۶۵

(توران سپاه)، ۲۷۲ (توران سپاه)، ۴۹۰ (توران سپاه)، ۵۱۳ — ۵۱۴ (شهر ترکان — گردان توران)، ۵۴۲، ۵۴۵، ۶۶۲، ۷۴۲ (توران سپاه)، ۷۴۶، ۸۴۷ (توران سپاه)، ۸۷۸ (توران سپاه)، ۹۹۳ (توران سپاه)، ۱۰۶۷ (توران سپاه)، ۱۰۷۴ (توران سپه)، ۱۱۸۱ (گردان توران زمین)، ۱۲۳۳ (توران گروه)، ۱۳۹۲ ■ ۴ / خاقان / ۹۶ (توران سپاه)، ۱۱۴، ۱۳۰، ۲۰۸ (دو کشور)، ۲۴۱ — ۲۴۲ (توران سپاه)، ۳۸۱، ۴۷۴، ۴۸۷ (خاک بیداد و شوم)، ۵۴۲ (دلیران توران)، ۶۲۴ (توران سپاه)، ۸۳۶ (کشور)، ۸۶۶، ۸۹۷ (توران سپاه)، ۹۱۵، ۱۱۲۴، ۱۱۳۲ (شاه توران سپاه)، ۱۳۶۰ (شاه توران سپاه)، ۱۳۶۳ ■ ۴ / اکوان دیو / ۱۱۵ (شاه توران) ■ ۵ / بیژن / ۳۹، ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۱۰۴، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۵۶، ۲۹۲ (تورانیان)، ۲۹۳ (سالار توران)، ۳۰۵، ۳۱۱ (سواران تور)، ۳۳۹، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۶، ۳۹۹ (کشور)، ۵۴۲ — ۵۴۳ (کشور)، ۵۸۷، ۶۰۸، ۶۴۶، ۶۶۱ (پیکار تورانیان)، ۶۹۲، ۷۰۲، ۸۰۷، ۸۹۹، ۹۰۳، ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۷، ۹۲۱، ۹۹۹، ۱۰۳۰، ۱۰۴۰، ۱۱۴۱ (توران سپاه)، ۱۱۴۶، ۱۱۵۸ (سواران توران)، ۱۱۶۲ (بزرگان توران)، ۱۱۶۹، ۱۱۷۱، ۱۲۰۷ (نامداران تور)، ۱۲۲۳ (شاه توران)، ۱۲۲۷ — ۱۲۲۸ (سپهدار توران — دلیران توران)، ۱۲۳۰، ۱۲۳۳، ۱۲۳۸، ۱۲۶۴ (اسیران توران) ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۷، ۳۰ — ۳۱ (مرز — کشور)، ۶۲، ۷۱، ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۰۱، ۲۳۲ (گاه توران)، ۲۷۸ (توران سپه)، ۳۱۵ (توران سپاه)، ۳۴۷ (تور)، ۵۲۲ (توران سپاه)، ۵۸۲ (تور)، ۵۸۷ (دلیران توران سپاه)، ۶۲۴ (توران سپاه)، ۷۱۳، ۷۵۳ (تور)، ۸۲۱ (توران سپاه)، ۸۲۷ (سپهدار تور = هومان)، ۸۳۴، ۸۴۸، (اسب تور)، ۸۸۳ (توران گروه)، ۸۹۷ (توران سپاه)، ۹۰۲ (نامداران توران سپاه)، ۹۹۸، ۱۰۱۵، ۱۱۰۸، ۱۱۷۳، ۱۱۹۰ (کشور) ۱۲۴۳، ۱۲۴۵ (برو بوم)، ۱۲۶۰، ۱۲۶۲ (نگهبان توران سپاه)، ۱۳۵۴ (شاه توران سپه)، ۱۳۶۶، ۱۳۹۱ (تورانیان)، ۱۴۱۳، ۱۴۸۹ (نامداران توران سپاه)، ۱۵۱۵، ۱۵۲۲ (قلب توران سپاه)، ۱۵۸۱ (شهر ترکان)، ۱۵۹۰ — ۱۵۹۱ (توران سپاه)، ۱۶۰۰ (سواران توران)، ۱۶۱۸ (توران سپاه)، ۱۶۵۰، ۱۶۶۲، ۱۶۷۸، ۱۶۹۳ (توران سپاه)، ۱۷۱۸، ۱۷۲۰ — ۱۷۲۱ (توران سپاه)، ۱۷۲۷، ۱۷۶۲ (توران سپاه)، ۱۷۶۵، ۱۷۶۹ (سالار توران سپاه)، ۱۷۷۲، ۱۷۸۱ (توران سپاه)، ۱۸۰۲، ۱۸۱۹، ۱۸۲۶ (دلیران توران)، ۱۸۵۹ (توران سپاه)، ۱۹۵۰ (توران سپاه)، ۱۹۷۶ — ۱۹۷۷ (تورانیان — توران سپاه)، ۱۹۷۹ (سپهدار توران) ۱۹۸۳، ۲۰۸۹ (سپهدار توران)، ۲۱۰۴ (شهر ترکان)، ۲۱۱۸ (توران سپاه)، ۲۱۳۱، ۲۱۴۶، ۲۱۷۵، ۲۱۸۰ (توران سپاه)، ۲۲۰۱ (نامداران توران سپاه)، ۲۲۳۲ (سواران توران سپاه)، ۲۲۵۶ (تور)، ۲۲۶۲، ۲۲۷۴، ۲۳۱۵ (نامداران توران سپاه)، ۲۳۴۸ (تور = تورانی)، ۲۳۹۰، ۲۴۱۰، ۲۴۳۶ (توران سپاه)، ۲۴۴۱، ۲۴۷۹ (مرز توران سپاه) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۴، ۲۰۶ (سپهدار توران)، ۲۲۵

(شاه توران سپاه)، ۳۱۰، ۳۷۳، ۳۹۵، ۴۳۵، ۴۶۶ (سواران تور)، ۴۷۶ (پیغمبر شاه توران زمین)، ۵۰۷، ۶۰۲ (نبیره جهاندار توران سپاه)، ۶۰۶، ۷۱۶ (توران سپاه)، ۷۲۳ (کشور)، ۷۴۰ (گردان توران)، ۸۱۸ (تورانیان)، ۹۸۳ (شاه توران سپاه)، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶ (کشور)، ۱۱۴۳ (شاه توران سپاه)، ۱۱۶۲ (کشور)، ۱۱۸۴ (کشور)، ۱۱۸۸ (کشور)، ۱۳۳۱ (توران سپاه — تورانیان)، ۱۳۳۳ (تخت توران)، ۱۳۵۸ (کشور)، ۱۳۶۳ (سپهدار توران سپاه)، ۱۴۰۴، ۱۴۳۹ — ۱۴۴۲ (توران — گنج توران)، ۱۴۵۲ (گنج توران سپاه)، ۱۴۵۷، ۱۵۲۲، ۱۵۷۸ (شاه توران سپاه)، ۱۶۰۱، ۱۶۱۸ (شاه توران سپاه)، ۱۶۳۰ (توران سپاه)، ۱۶۳۳ (سواران توران)، ۱۶۴۳ (نامداران توران)، ۱۶۴۷ (شاه توران)، ۱۸۰۲ (ترک)، ۱۸۲۲، ۲۰۲۱ (شاه توران سپاه)، ۲۰۷۵ و ۲۲۲۵ (ترک = توران)، ۲۴۲۳، ۲۴۳۰، ۲۶۷۱، ۲۷۱۴، ۲۸۶۰ ■ ۶ / دقیقی / ۳۶ (توران خدای)، ۱۸۲، ۲۲۹، ۲۶۹، ۴۴۱ (ترک) و ۷۹۷ (شاه توران) ■ ۶ / گشتاسپ / ۴۹، ۱۸۱ — ۱۸۲، ۱۸۵ (توران سپاه)، ۱۹۵، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۵۳ (تورانیان)، ۴۸۵، ۴۹۲ ■ ۶ / هفتخوان / ۳۵ (شهر ترکان)، ۷۴، ۳۰۹، ۳۲۰، ۴۹۳ — ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۲۲، ۵۲۸، ۷۱۱ (توران سپاه)، ۷۴۰، ۷۴۶ — ۷۴۷، ۷۵۷، ۷۹۴ (سپهدار توران گروه) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۱۰ (توری)، ۲۵۳، ۵۹۷، ۶۶۷، ۷۱۵ ■ ۷ / اسکندر / ۱۰۱، ۱۱۳۲ (ازبان) ترکی، ۱۷۳۲ (ترک)، ۱۷۹۱ ■ ۷ / اردشیر / ۳۸۵ (فرستاده ترکی)، ۴۲۹ (ترک) ■ ۷ / یزدگرد / ۱ — ۴۳۲ — ۴۳۴ (ترک) ■ ۷ / بهرام / ۵ — ۶۰۱ (پرستنده ترک)، ۱۴۲۰ (ترک)، ۱۴۸۵ (ترکان)، ۱۵۴۲ (لشکر ترک)، ۱۵۵۹ — ۱۵۶۳ (ترک)، ۱۵۶۴، ۲۰۳۰ (ترکی)، ۲۳۳۵ (شهنشاه ایران و توران) ■ ۸ / یزدگرد / ۲ — ۹۵ (ترک)، ۱۰۲ (ترک)، ۲۴۰، ۳۱۰ (ترک = توران) ■ ۸ / قباد / ۲۰۰ ■ ۸ / کسری / ۱۸۲۶، ۲۳۶۶ (بازارگانان ترک)، ۲۳۷۵ (ترک) ■ ۸ / هرمزد / ۸۱۴ (توران گروه)، ۸۲۰ (سواران تور)، ۹۵۹ (بزرگان توران زمین)، ۹۶۶ ■ ۹ / خسرو / ۲۸۷، ۴۸۹، ۸۴۲، ۲۱۸۶ (شهر ترکان)، ۲۲۷۳ (زین توری)، ۲۲۷۷ (اسب توری نژاد)، ۲۳۳۰ (ترک)، ۲۴۱۲، ۲۴۲۲، ۲۴۴۷، ۲۵۵۹ (ترک)، ۲۷۷۱ (خداوند توران سپاه)، ۲۷۷۶ — ۲۷۷۷ (توران — ترکان)، ۲۷۹۱، ۳۰۲۲ (ترک)، ۳۰۲۵ (ترک)، ۳۲۵۱، ۳۲۵۸، ۳۷۸۴، ۳۸۱۲ ■ ۹ / شیرویه / ۵۹، ۱۳۷ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ — ۴۰۹ (ترک)، ۵۰۰ (تورانیان)

ا[توران دخت] ← پوران دخت

تورگرد ← بیداد

توز

[[توز، شهریست [اندر ناحیت پارس]، در نزدیکی کازرون، اندر میان دو رود نهاده و مردم بسیار و توانگر و همه جامه‌های تیزی از اینجا برند.]] (حدودالعالم، ص ۷۸)
 بپوشید جاماسپ تیزی قباى فرود آمد از کوه بی‌رهنمای
 ۶ / گشتاسپ / ۱۸۱

[توز] ← تور (۱)

انهل | ← نهل

تهمن ← رستم

تهمورث ← طهمورث

تهمورثی کرّناى ← طهمورث

تهمینه

مادر سهراب. دختر شاه سمنگان. رستم پس از ربوده شدن رخس، به سمنگان رفت. شاه سمنگان او را به میهمانی خواند. شبانگاه رستم در خوابگاهش زمزمه‌ای شنید. چشم گشود و کنیزی شمع به دست را دید و در پی او:

پس پرده اندر، یکی ماه روی چو خورشید تابان، پراز رنگ و بوی
 دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند
 روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفتمی که بهره ندارد ز خاک
 وی برای رستم شرح می‌دهد که مدتهاست دلباخته‌اوست. رستم پدر تهمینه را آگاه کرد. آنگاه مؤبدی آنان را به همسری در آورد.

فردای آن رستم بازگشت و نه ماه بعد تهمینه پسری به دنیا آورد که سهراب نام گرفت:
 چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمینه سهراب کرد
 سهراب در ده سالگی تهمینه را مجبور به افشای نام پدر کرد. و او نامه و مهره رستم را به سهراب داد.

در «نخ» آمده است که تهمینه، یکماه پس از کشته شدن سهراب می‌میرد:
 پس از پور یکماه مادر بزیست بمرد و به خاکش چه مردم گریست
 ۲ / سهراب / ۶۲ — ۱۳۱، ۳۴۹ — ۳۵۳ (دخت شاه سمنگان — مادر)، ۵۷۱ (مادر)،

۶۹۴ (مادر)، ۸۲۰ (مادر)، ۸۹۵ (مادر)، ۹۰۸ — ۹۱۴ (مادر)، ۹۸۶ (مادر)، ۹۹۳ — ۹۹۶
(مادر — پاک دخت جوان)، ۱۰۰۶ (مادر)

تیر (۱)

نام فلک دوم از افلاک آسمانی:

شب‌ی چون شبه، روی شسته به قیر نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر
نام تازی آن عطارد است:

همان تیر و کیوان برابر شدست عطارد به برج دو پیکر شدست
۴ / کاموس / ۹۰۲ = ۵ / بیژن / ۱، ۵۹۸ = ۶ / دقیقی / ۱۸۴ = ۶ / اسفندیار
/ ۱۳۸۲ = ۷ / اشکانیان / ۳۴۶ = ۹ / خسرو / ۱۸۸۶، ۳۵۹۹ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۴۰ (عطارد)

تیر (۲)

ماه چهارم از هر سال خورشیدی:

چو هنگامه تیر ماه آمدی گه میوه و جشنگاه آمدی
۴ / کاموس / ۳۴۸ = ۶ / هفتخوان / ۸۱۵، ۸ هر مزد / ۲۷۰ = ۹ / خسرو / ۳۵۷۰

[تیر] (۳) ← تیز

۵ / جنگ بزرگ /

تیز

[«تیز، نخستین شهر است از حدود سند بر کران دریای اعظم نهاد.» (حدود العالم،

ص ۷۴)]

زمین کوه تا کوه لشکر گرفت همه تیز و مکران سپه بر گرفت
این نام در «لن» تیر مکران و در «قا»، «نل» و «نخ» تیر آمده است.
۵ / جنگ بزرگ / ۱۹۰۶، ۲۰۶۷

ث

ثريا ← پروين

ج

[جابوسیار] ← جانوشیار

جاج ← چاچ

جادوستان

در بعضی ابیات، این نام سرزمینی جدای از هند را می‌نمایاند:
پدیدست نامت به هندوستان به روم و به چین و به جادوستان
و در برخی ابیات نام دیگری است برای هند:
نماند برو بوم هندوستان به ایران کشد خاک جادوستان
۶ / اسفندیار / ۳۸۴ = ۷ / بهرام / ۵ / ۱۹۲۱، ۲۰۶۹ = ۹ / خسرو / ۳۲۵۸ = ۹ / شیرویه
۲۱۹ /

جام گیتی‌نما

جامی است متعلق به کیخسرو. پس از ناپدید شدن بیژن، کیخسرو با نگریستن در آن،
محل زندان او را می‌یابد:

[کیخسرو] خرامان ازان جابامد به گاه به سر بر نهاد آن خجسته کلاه
یکی جام بر کف نهاده نبید بدو اندرون هفت کشور پدید
۵ / بیژن / ۵۷۳ - ۵۸۰، ۵۹۵ - ۶۰۴، ۶۸۸ - ۶۹۳

جاماسب (۱)

از شاهان ساسانی. پسر پیروز. پس از به زندان افتادن قباد، شورشگران او را که ده ساله
است بر تخت می‌نشانند:

کسی را که بر شاه بدگوی بود بداندیش او و بلاجوی بود
 بکشتند و بردند زایوان کشان ز جاماسب جستند چندی نشان
 که کهتر برادر بدو سرفراز قبادش همی پروریدی به ناز
 ورا برگزیدند و بنشانند به شاهی برو آفرین خواندند
 از حکومت او چندی نگذشته، قباد با سپاه هیتال به ایران باز می گردد. بزرگان که
 یارای مقابله با او را ندارند، جاماسب را از تخت برداشته، سلطنت قباد را گردن می نهند.
 ۸ / قباد / ۱۱۸ - ۱۲۱، ۱۸۵ - ۱۹۷

جاماسب (۲)

وزیر گشتاسپ:

بخواند آن زمان پیر جاماسب را کجا راهبر بود گشتاسپ را
 وی پیش از آغاز نبرد ارجاسپ و گشتاسپ، تمامی وقایع را برای گشتاسپ پیش بینی
 کرد. [دقیقی]. در نبرد دوم، وی به زندان اسفندیار رفته و او را راضی می کند که به یاری
 گشتاسپ بیاید [گشتاسپ]. پس از پیروزی بر تورانیان نیز به پیشنهاد او گشتاسپ، بند کردن
 رستم را به اسفندیار پیشنهاد کرد [اسفندیار].
 ۶ / دقیقی / ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۴ - ۲۱۹، ۳۱۵ - ۳۳۵، ۵۰۲، ۵۲۵ (خردمند پیر)،
 ۶۰۸، ۶۱۴ - ۶۱۵ (دستور)، ۶۹۶ - ۶۹۸ (دستور)، ۸۱۰، ۸۸۷ - ۹۳۰ = ۶ / گشتاسپ
 / ۱۵۵ - ۳۷۸ = ۶ / اسفندیار / ۳۰ - ۵۷، ۷۸ - ۸۹، ۷۰۶، ۸۹۲، ۱۴۲۶، ۱۴۷۶ -
 ۱۴۷۷، ۱۵۷۶ - ۱۵۸۳، ۱۶۴۳ - ۱۶۵۵، ۸ = ۸ / هرمزد / ۱۶۷۸ / ۹ / خسرو / ۳۵۳۷ -
 ۳۵۴۱، ۳۵۵۶ = ۹ / شیرویه / ۳۲۶

جان فروز

از سرداران بهرام چوبینه. هنگام نبرد تن به تن بهرام و خسرو پرویز، وی فرماندهی
 سپاهیان را بر عهده گرفت:

یکی بد کجا نام او جان فروز که تیره شبان برگزیدی به روز
 سپه را بدو داد و خود پیش رفت همی تاخت با این سه بیدار تخت
 این نام در «لن»، دلفروز آمده است.

۹ / خسرو / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۶

[جانوسپار] (۱) ← جانوشیار

(۶ / دارا)

جانوسپار (۲)

؟. بار بد ضمن یادآوری گذشته خوش خسرو پرویز، می سراید:

کجا آن سرافراز جانوسپار که با تخت زر بود و با گوشوار

۹/ شیرویه / ۳۹۱

[جانوسپار] ← جانوشیار

جانوشیار

یکی از دو وزیر دارای داراب:

دو دستور بودش گرامی دو مرد که با او بدندی به دشت نبرد
یکی موبدی نام او ماهیار دگر مرد را نام جانوشیار
پس از شکست دارا، این دو او را کشتند و به نزد اسکندر رفتند. اسکندر پس از دفن
دارا، فرمان داد که هر دو را به دار بیاویزند.

این نام در «لن» به گونه جابوسپار، در «قا» و «نل» جانوسپار، در «نخ» و «نخا»
جانوسپار آمده است.

۶/ دارا / ۳۱۱ - ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۹۵ - ۴۰۱، ۴۲۶ - ۴۲۷ (بنده) ■ ۷ / اسکندر
/ ۱۷ (بنده)، ۲۰ (دشمن)، ۵۴ - ۵۵، ۴۹۴ - ۴۹۵ (بنده - دستور بد)، ۵۱۸ ■ ۷ / شاپور
۲ / ۴۹۱ (دستور)

جای نیکان ← بهشت

[جباس] ← خشاش

جبرئیل

[«یکی از چهار فرشته مقرب اسلام که حامل وحی الهی برای انبیاست.» (فرهنگ

فارسی)]

به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل به کف ابر بهمن، به دل رود نیل

۱/ آغاز / ۲۱۲

[جداعه] ← خزاعه

جدّه

از شهرهای عرب نشین. اسکندر هنگام لشکرکشی به مصر، پس از گذر از بیت الحرام

به آن رسید:

وزانجایگه شاد لشکر براند به جدّه در آمد، فراوان نماند
... جهانگیر با لشکری راه جوی ز جدّه سوی مصر بنهاد روی

۷/ اسکندر / ۶۶۱ - ۶۶۳

[جراعه] ← خزاعه

[جرغان] ← غرچه

جرم

بیشه‌ای است در نزدیکی بابل. پس از مرگ اسکندر، بر سر محل دفن او میان ایرانی‌ها و رومیان اختلاف می‌افتد. در این زمان یک پارسی پیشنهاد می‌کند:

نمایم شما را یکی مرغزار ز شاهان و پیشینگان یادگار
ورا جرم خواند جهان‌دیده پیر بدو اندرون بیشه و آبگیر
چو پرسى ترا پاسخ آید ز کوه که آواز او بشنود هر گروه
... برفتند پویان به کردار غرم بران بیشه کش باز خوانند جرم

۷/ اسکندر / ۱۸۳۲ - ۱۸۴۱

جرنجاش

پهلوان تورانی. وی در جنگ بزرگ به یاری جهن آمد ولی به دست فربرز کشته شد: جرنجاش بر میسر شد تباه به دست فربرز کاوس شاه
این نام در «قا» به گونه خشمش، و جونجاس و در «نل»، خرنجاش و در «نخا» جرنشاش آمده است.

۵/ جنگ بزرگ / ۳۱۷، ۷۸۳

[جرنشاش] ← جرنجاش

جریر

زن سیاوش، مادر فرود، دختر پیران. پدرش درباره او به سیاوش می‌گوید [سیاوش]:
پس پرده من چهارند خرد چو باید ترا، بنده باید شمرد
ازیشان جریرست مهتر به سال که از خویرویان ندارد همال
یکی دختری هست آراسته چون ماه درخشنده با خواسته
پیش از کشته شدن سیاوش [در ابیاتی مغشوش و آشفته] خبر تولد فرود به سیاوش داده

می شود. هنگام رسیدن ایرانیان به سپیدکوه، او فرود را اندرز می دهد که با آنان همراه شود. پس از اولین درگیری میان فرود و تنی چند از پهلوانان، وی در خواب دید که دژ در آتش می سوزد. تعبیر آن، کشته شدن فرود است در روز بعد [فرود].

پس از کشته شدن فرود، جریر تمامی گنج ها و دژ را به آتش کشید و پس از کشتن اسب ها:

بیامد به بالین فرخ فرود یکی دشنه با او چو آب کبود
دورخ را به روی پسر بر نهاد شکم بر درید و برش جان بداد
نامش به گونه جریره نیز آمده است

۳/ سیاوش / ۱۴۲۳ - ۱۴۴۴، ۱۴۵۰ (فرزند)، ۱۸۱۴ (دختر پهلوان سپاه)، ۱۸۱۷ ■ ۴
/ فرود / ۴۱۵ - ۴۱۷ (دخت پیران - مادر)، ۴۵۷ - ۴۸۹، ۵۷۳ - ۵۷۶ (مادر)، ۸۳۳ -
۸۴۵، ۸۶۸ - ۸۹۸، ۹۰۸ (مادر) ■ ۴ / کاموس / ۳۱ (مادر)

جریره ← جریر

جز

شهری در غرب ایران. بهرام گور برای شکار به این سرزمین رفت:
چو با مهرگانی بپوشیم خز به نخچیر باید شدن سوی جز
۷/ شاپور ۲ / ۱۵۳ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۱۱۰۲ - ۱۱۰۸، ۱۱۱۲ (دشت شکار)، ۱۱۶۵،
۱۱۷۴ - ۱۱۷۵، ۱۲۰۶ - ۱۲۱۰، ۱۲۲۹ (نخچیرگه)

[جغفار باشی] ← قجفار باشی

[جفوان] ← حلوان (۱)

[جفوان] ← حلوان (۱)

جم ← جمشید

جمشید

شاه ایران. فرزند طهمورث. وی هفتصد سال حکومت کرد. در دوره او، جنگ افزارسازی، رشتن و بافتن، تهیه جامه، عمارت سازی، پزشکی و ... را انسان ها آموختند. پس از این اختراعات او به خود مغرور شد و همین، فرة ایزدی را از او دور نمود:
چو این گفته شد، فریزدان از وی بگشت و جهان شد پراز گفت و گوی

بر اثر خواهش ایرانیان، ضحاک به ایران لشکر کشید. جمشید گریخت و پنهان شد. ولی پس از صد سال به چنگ ضحاکیان گرفتار شد. ضحاک دستور داد با اره او را دو نیمه سازند.

نامش به گونهٔ جم نیز آمده است.

وی دو دختر به نام‌های شهرناز و ارنواز دارد.

۱ / جمشید / ۱ - ۷۴، ۱۶۶ - ۱۹۲ / ۱ / ضحاک / ۶ - ۷، ۳۱۵ - ۱ / فریدون / ۳۲۷، ۶۱۶ / ۲ / مازندران / ۳۹، ۵۰، ۱۲۶ / ۳ / سیاوش / ۲۱۰، ۲۹۳۳ - ۲۹۳۴ / ۴ / کیخسرو / ۲۱، ۷۳۲ (پورجم = فرود) / ۴ / خاقان / ۱۲۰۲ / ۴ / اکوان دیو / ۲۲ / ۵ / دوازده رخ / ۲۴۹۷ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۱ (تخم جم)، ۱۱۸۰ (تخم جم)، ۱۲۴۶ - ۱۲۴۸، ۲۱۶۳، ۲۴۲۹، ۲۴۶۲، ۲۷۲۶، ۲۷۷۴ - ۲۷۷۷، ۲۹۵۸ (خواهران جهاندار جم = ارنواز و شهرناز) / ۶ / دقیقی / ۲۲، ۷۴، ۱۴۴ (جمشیدیان)، ۳۰۴، ۷۰۴ (جمشیدی درفش) / ۶ / اسفندیار / ۲۴۳، ۸۸۱، ۸۸۸، ۱۴۳۰ / ۶ / شغاد / ۱۸۷ / ۶ / بهمن / ۱۶ / ۶ / دارا / ۲۰۸ / ۷ / اسکندر / ۱۶۱۴ / ۷ / اشکانیان / ۳۴ / ۷ / شاپور / ۱ / ۸۲ / ۷ / بهرام / ۵ / ۳۵۱، ۵۵۳ - ۵۵۶ (گنج جمشید)، ۵۶۴ - ۵۶۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۱۰۶۶ - ۱۰۶۸، ۱۸۲۸ - ۱۸۲۹ / ۸ / یزدگرد / ۲ / ۵۳ - ۵۴، ۲۲۱ / ۸ / کسری / ۳۷۹۶ / ۹ / خسرو / ۸۴۰، ۱۳۵۶، ۲۰۹۱، ۲۴۹۵، ۲۶۴۷ - ۲۶۴۸ / ۹ / شیرویه / ۳۱۳ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۵۵۷

جمهور

شاه هندوان، از کشمیر تا چین:

که در هند مردی سرافراز بود که با لشکر و خیل و باساز بود
خنیده به هر جای جمهور نام به مردی به هر جای گسترده کام
مدتی پس از آنکه پسرش گو به دنیا آمد، وی بیمار شد و پس از سپردن حکومت به
همسرش از دنیا رفت.

۸ / کسری / ۲۸۱۳ - ۲۸۳۲، ۲۸۴۸ - ۲۸۴۹ (تخم جمهور)، ۲۸۸۶، ۲۸۹۸ - ۲۸۹۹، ۲۹۲۳ (پادشا)، ۲۹۲۷ - ۲۹۲۹، ۲۹۴۶ (پدر)، ۲۹۷۶ - ۲۹۸۰، ۲۹۸۷، ۲۹۹۸ (پدر)، ۳۱۴۹ (پدر).

[جنبست] ← چیچست

جندشاپور ← گندشاپور

جندل (۱)

از بزرگان ایران در دوران فریدون. وی از جانب فریدون مأمور شد که برای سه پسر فریدون همسر بیابد:

فریدون از آن نامداران خویش یکی را گرانمایه‌تر خواند پیش
کجا نام او جندل پره‌نر به هر کار دلسوز بر شاه بر
وی سه دختر شاه یمن را برای پسران فریدون برگزید.

۱/ فریدون / ۵۴ - ۱۳۶

جندل (۲)

شاه یکی از شهرهای هند. هنگام حرکت شنگل برای ملاقات با بهرام گور، وی نیز او را همراهی می‌کند:

دگر شاه مندل که بد نامدار همان نیز جندل که بد کامگار

۷/ بهرام / ۵ - ۲۴۱۳

جوانوی

از دبیران بهرام گور. پس از مرگ یزدگرد بزه‌گر، وی برای مذاکره با منذر به یمن رفت:

بجستند موید فرستاده‌یی سخنگوی و بینادل آزاده‌یی
کجا نام آن گو، جوانوی بود دبیری بزرگ و سخنگوی بود

۷/ یزدگرد / ۱ - ۴۴۱، ۴۸۸، ۴۹۳ ■ ۷/ بهرام / ۵ - ۳۶، ۵۳، ۷۲، ۸۶ - ۸۹

[جوبان] ← جویان

[جوزجانان] ← گوزگانان

[جونجاس] ← جرنجاش

[جویا] ← جویان

جویان

از پهلوانان مازندران. پس از شروع نبرد، وی به میدان آمد و مبارز طلبید:

نشد هیچکس پیش جویان برون نه رگشان بجنبید در تن، نه خون

رستم به مقابله او رفت و نیزه‌ای بر تن اوزد:

ز زینش جدا کرد و برداشتش چو بر بابزن مرغ برگاشتش
 بینداخت از پشت اسبش به خاک دهان پرز خون و زره چاک چاک
 این نام در «نخ» به گونه جویا و در «بن» جویان و در «نخ» گویا آمده است.
 ۲ / مازندران / ۷۶۸ - ۷۹۶

[جهاس] ← خشاش

جهان آفرین ← یزدان

جهرم

[«اسم شهر است در فارس.» (معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۹۴)]
 این شهر دارای آب و هوای خشکی بوده است:

چو منذر به نزدیک جهرم رسید بران دشت بی آب لشکر کشید
 ۶ / دارا / ۱۸۷، ۱۹۱ / ۷ / اسکندر / ۶۳۴ / ۷ / اشکانیان / ۳۵۹، ۳۶۱، ۶۱۶،
 ۶۱۹، ۶۸۹، ۶۹۳ (شهر) / ۷ / اردشیر / ۱ / ۱۹۴، ۱۹۷ / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۵،
 (دشت جهرم) / ۷ / بهرام / ۵ / ۲۳۸ (دشت جهرم) / ۹ / شیرویه / ۳۷۶ / ۹ / فرخ زاد / ۱

جهن (۱)

پسر افراسیاب. وی در جنگ بزرگ میسره سپاه توران را فرماندهی می کند. پس از
 تصرف دژ گنگ، گرسیوز و جهن را که اسیر شده اند، کیخسرو به نزد کی کاوس فرستاد:
 همان جهن را پای کرده به بند ببردند نزدیک تخت بلند
 ۳ / سیاوش / ۱۳۲۳، ۱۴۰۳ / ۵ / جنگ بزرگ / ۳۰۶ - ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۳۶، ۷۰۸ -
 ۷۱۸، ۷۳۳، ۷۵۳ - ۷۵۴، ۸۰۷ - ۸۰۸، ۹۵۹، ۱۱۲۷ - ۱۲۶۶، ۱۳۱۵ - ۱۳۱۸، ۱۳۳۲ -
 ۱۳۳۴، ۱۳۵۰ (پور)، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵، ۱۴۱۱، ۱۷۳۸، ۱۷۸۳، ۱۷۸۵، ۱۷۹۳

جهن (۲)

پسر برزین. وی در کوه دماوند ساکن بوده است و برای فریدون تخت بسیار گرانبهایی
 می سازد.

فریدون در ازای این خدمت:

درم داد مر جهن را سی هزار یکی تاج زرین و دو گوشوار
 همان عهد ساری و آمل نوشت که بد مرز منشور او چون بهشت

۹ / خسرو / ۳۵۲۱ - ۳۵۲۷

جهود

نام دین موسی، پیامبر غیرایرانی:

دگر دین موسی که خوانی جهود که گوید جز آن را نشاید ستود

۷ / اسکندر / ۱۸۲

جهود گوهر فروش - براهام

جیحون

[«آمودریا، نام قدیمی رودخانه جیحون که از کوههای شمال افغانستان سرچشمه می گیرد و سابقاً به دریای خزر می ریخته ولی امروز مصب آن در دریاچه آرال است.» (فرهنگ فارسی)]

این رود همیشه مرز آبی ایران و توران بوده است. کیخسرو پس از فرار از توران به این رود می رسد و چون باژ خواه شرایط سنگینی پیشنهاد می کند، به همراه گیو و فرنگیس با اسب از رود می گذرد:

بهاران و جیحون و آب روان سه جوشنور و اسب و برگستوان
بدین ژرف دریا چنین بگذرد خردمندش از مردمان نشمرد
۲ / نوذر / ۱۱۴، ۳۵۱ / ۲ / گرشاسپ / ۱۶، ۲۳ / ۲ / کیقباد / ۶۳، ۶۵، ۱۲۵،
۱۳۷، ۱۵۲ / ۳ / سیاوش / ۶۶۰ (آب)، ۶۷۲ - ۶۷۳، ۶۸۹، ۸۰۶، ۸۲۲، ۸۲۴ (آب)، ۹۵۲
(آب)، ۱۰۰۱، ۱۱۹۷ (آب)، ۱۲۰۳، ۱۲۲۴ (آب)، ۲۱۹۶، ۲۶۳۸، ۳۰۰۷ (آب)، ۳۴۴۱ -
۳۵۷۳، ۳۵۷۴ / ۴ / فرود / ۷۴۷ / ۴ / کاموس / ۸۹۸ / ۵ / دوازده رخ
/ ۳۵، ۶۶ - ۶۷، ۲۱۹ - ۲۲۰، ۲۵۸ (آب)، ۸۶۳، ۸۶۷، ۹۳۵ - ۹۳۶ (آب)، ۱۰۰۹
(آب)، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۲۵، ۱۰۳۰ (رود)، ۱۴۳۱، ۲۰۵۸ (آب) / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۵۲،
۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۱ - ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۳۱ - ۳۳۲ (آب)، ۳۴۲ (آب)، ۴۹۰ (آب)، ۷۷۷،
۸۲۸ - ۸۳۰، ۸۶۹، ۸۸۱، ۸۹۶ - ۸۹۷، ۱۰۱۶، ۲۱۳۹ / ۶ / دقیقی / ۱۶۵، ۳۱۳ / ۶
/ اسفندیار / ۶۶۷ / ۷ / بهرام / ۱۵۶۰ / ۸ / یزدگرد / ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۳، ۳۳۵، ۳۴۶،
۳۵۱ / ۸ / کسری / ۱۷۴۰، ۱۷۵۶، ۱۹۴۰، ۲۲۳۲ - ۲۲۳۴ / ۸ / هرمزد / ۳۰۹، ۳۸۷ -
۳۸۸، ۹۸۰، ۱۰۲۴، ۱۷۱۲ / ۹ / خسرو / ۸۴۲ (آب)، ۲۴۶۵، ۲۴۷۶ / ۹ / یزدگرد ۳
/ ۸۰۴، ۷۶۵، ۱۲۴ /

[جیوکرد] - گروگرد

ج

چاچ ← چاچ

چاچ

[«چاچ، ناحیتیست بزرگ و آبادان اندر ناحیت ماوراءالنهر و مردمانی غازی پیشه و جنگ گر و توانگر و بسیار نعمت و از وی کمان و تیر خدنگ و چوب خلنج بسیار افتد.» (حدودالعالم، ص ۷۰)] [«چاچ... اکنون تاشکند نامیده می شود.» (فرهنگ فارسی)]
این شهر بارها دست به دست گشته است. نخست به وسیله افراسیاب اشغال شد ولی پس از حمله سیاوش تخلیه و به ایران بازگردانده شد.

در داستان دوازده رخ، گودرز این شهر را به عنوان منطقه ای بی طرف که پیران می-تواند با آسودگی در آن زندگی کند، معرفی می نماید:

گر از شاه ترکان بترسی زبند نخواهی که آیی به ایران سزد
بپرداز توران و بنشین به چاچ ببر تخت ساج و برافراز تاج
در اوایل حکومت ساسانیان، این شهر در دست هیتالیان است و پیروز آنان را اینگونه تهدید می کند:

که از چاچ یک پی نهذ نزد رود به نوک سنانش فرستم درود
ولی در دوران خسرو پرویز این شهر مجدداً در اختیار ایران می باشد.
این نام هم چنین به گونه چاچ نیز به کار رفته است:
سپهدار توران ازان سوی چاچ نشسته به آرام بر تخت عاج
کمان های این شهر آوازه فراوانی داشته است:
خم آورد رویین عمود گران شد آهن به کردار چاچی کمان
در فرهنگ فارسی، چاچ و گنگ، یک شهر محسوب گشته اند. در این مورد ر. ک.

ذیل گنگ.

۱ / فریدون / ۵۰۳ ■ ۳ / سیاوش / ۸۸۲ — ۸۸۳، ۱۲۰۵ ■ ۴ / کاموس / ۲۵۲
 (چاچی کمان)، ۱۳۰۰ (خم چرخ چاچی) ■ ۴ / خافان / ۶۵۳ (کمان‌های چاچی) ■ ۵
 / دوازده رخ / ۲۰۱ (چاچ) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۰۶ (چاچ)، ۸۸۳، ۹۰۶ (چاچ)، ۲۱۳۱
 (چاچ) ■ ۶ / دقیقی / ۷۵۶ (کمان‌های چاچی) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۳۹۰ (چاچی کمان) ■ ۷
 / اشکانیان / ۴۹ (دهقان چاچ) ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۱۴۰ / ۸ / کسری / ۱۷۴۱ (چاچ)،
 ۱۷۷۲، ۱۸۲۷، ۱۹۳۹، ۱۹۹۵، ۲۰۸۶ (چاچ)، ۲۲۵۶ (چاچ)، ۲۲۶۹ — ۲۲۷۱ ■ ۸ / هرمزد
 / ۸۶۰ (کمان‌های چاچی)، ۸۸۶ — ۸۸۷ (چاچی کمان) ■ ۹ / خسرو / ۱۷۹۹ (کمان‌های
 چاچی)، ۲۱۵۱، ۳۲۷۲ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۷۶۰، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۹۸

چرم

سرزمینی است در نزدیکی کلات:

ز یک سو بیابان بی آب و نم کلات از دگر سوی و راه چرم
 ۴ / فرود / ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۹۰، ۶۴۹، ۷۲۰، ۷۳۴، ۹۳۳، ۱۲۳۵، ۱۲۶۸ ■ ۴ / کاموس
 ۱۷ / ۳۰

چشمه ← خورشید (۱)

چشمه آفتاب ← خورشید (۱)

چشمه سو ← سو

چغانی

شهری است در ماوراءالنهر.

[[چغانیان، ناحیتیست ویران و ناحیتی بزرگست اندر ناحیت ماوراءالنهر و بسیار کشت
 و برز و برزیگران کاهل و جای درویشان ولکن با نعمت بسیارست و مردمانی جنگی و دلاور
 ... (حدود العالم، ص ۶۷)]

بگفتند کاین شهرهای فراخ پراز باغ و میدان و ایوان و کاخ
 ز چاچ و برک تا سمرقند و سفند بسی بود ویران و آرام جغد
 چغانی و سومان و ختلان و بلخ شده روز بر هر کسی تار و تلخ
 این سرزمین همیشه یاور تورانیان بوده است و در دوره ساسانیان متحد هیتالیان.

۴ / کاموس / ۷۵۸، ۱۲۳۵ ■ ۴ / خافان / ۶۷۹ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۱۶۰۰ ■ ۸ / یزدگرد

۲۹ / ۲ - ۳۰ / ۸ / قباد / ۱۶۷، ۱۷۰ / ۸ / کسری / ۱۸۱۴، ۱۸۱۹ (شاه چغانی)، ۲۲۷۲

[چغانیش] ← فغانیش (۲)

چگل

«[ناحیتیست و اصل او از خلخ است ولکن ناحیتیست بسیار مردم و مشرق او و جنوب او حدود خلخ است... بعضی ازیشان آفتاب و ستارگان پرستند و مردمانی نیک طبعند و آمیزنده و مهربان.» (حدودالعالم، ص ۵۲)

از این سرزمین، همیشه سپاهیانی در لشکر توران حضور دارند:

بدو داد ترک چگل سی هزار سواران و شایسته کارزار
 ۵ / جنگ بزرگ / ۳۱۳ ■ ۶ / دقیقی / ۴۳۳ (شاه چگل = ارجاسپ)، ۱۰۰۶ (شاه
 چگل = ارجاسپ) ■ ۶ / گشناسپ / ۴۰۲ ■ ۶ / هفتخوان / ۳۹۱ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۱۶۰۰
 (چگلی)

چنگش

پهلوان تورانی. وی داوطلب مبارزه با رستم می شود:

سواری سرافراز و خسرو پرست بیامد به برزد برینکار دست
 که چنگش بدی نام و جوینده بود دلیر و به هر کار پوینده بود
 رستم به میدان آمد. چنگش تیری در کمان نهاد. رستم از بیم سپر را بر سر آورد و
 بلافاصله به سوی او تاخت. با نزدیک شدن رستم، چنگش به وحشت افتاد و تصمیم به فرار
 گرفت ولی رستم دم اسب او را گرفت و چنگش به زمین افتاد و از رستم زنهار خواست. ولی
 رستم:

همانگاه کردش سر از تن جدا همه کام و اندیشه شد بی نوا

۴ / خاقان / ۳۲ - ۷۰

چهرزاد ← همای چهرزاد

چیچست

«[نام دریاچه ارومیه (رضائیه) در قدیم.]» (فرهنگ فارسی)

«[چیچست یعنی درخشان، ناگزیر این آب با نمک و شوره و زرنیخ و گوگرد
 فراوانی که در آن آمیخته، با تابش آفتاب، درخشندگی دلکشی دارد. این است که چنین
 خوانده شده است.]» (یادداشت های استاد پورداد بر کتاب فریدون، ص ۱۰۶)

افراسیاب پس از فراز از گنگ دژ، در کوهی نزدیک این دریا پنهان شد، ولی به وسیله هوم دستگیر شد. هنگامی که هوم او را به نزد کیخسرو می برد، از دست او گریخت و در این دریا پنهان شد. هوم در این باره به گودرز می گوید:

بدین جایگاه در زچنگم بجست دل و جانم از رستن او بخشست
بدین آب چیچست پنهان شدست بگفتم ترا راست چو نانک هست
این نام در «نل» به گونه جنجست و بنجست، در «نخ» و «نخا»، جنجست، در «لن»، «نخا»، «برو»، «ما»، «مو» و «بن» جنجست آمده است.

۵/ جنگ بزرگ / ۲۲۵۸ (دریا)، ۲۲۶۰ (دریا)، ۲۲۶۲ - ۲۲۶۴ (آب)، ۲۲۷۸،
۲۳۰۰ - ۲۳۰۱ (آب)، ۲۳۱۱ - ۲۳۱۲ (آب - دریا)، ۲۳۱۴ (آب)، ۲۳۱۹ - ۲۳۲۰
(دریا - آب)، ۲۳۳۱ (دریای آب)، ۲۳۷۰ (دریا) ■ ۹ / خسرو / ۱۵۶۹ (راه چیچست)

چین (۱)

«غرض قدمای ما از چین، فقط بلاد مجاور کاشغر و ختن بود.» (سیاستنامه، ص

۲۰۸)

این سرزمین در تقسیم بندی جهان، به همراه توران نصیب تور می گردد:

یکی روم و خاور، دگر ترک و چین سیم دشت گردان و ایران زمین
... دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
مانی از اهالی چین شمرده شده است:

بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او مصور نبیند زمین
خط چینی را نیز دیوها به طهمورث می آموزانند:

چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی ز هر گونه کان همی بشنوی
به همین نام دریایی نیز وجود داشته است:

ز کشمیر تا پیش دریای چین به هر شهر بر ما کنند آفرین

۱ / طهمورث / ۴۴ (چینی) ■ ۱ / فریدون / ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۴۳، ۳۹۲،
۵۰۳ (سپرهای چینی)، ۵۴۹ (دیای چینی)، ۶۳۶، ۶۸۹، ۷۰۶ ■ ۱ / منوچهر / ۲۲۵ (دریای
چین)، ۳۸۸، ۴۸۹، ۵۳۱ (دیای چینی)، ۱۰۳۴ (دریای چین)، ۱۳۸۵ ■ ۲ / نوذر / ۱۱۲،
۱۹۱ (دریای چین)، ۲۳۶ ■ ۲ / زوطهماسپ / ۳۳ ■ ۲ / کیقباد / ۱۲ (دریای چین) ■ ۲
/ مازندران / ۸۹۴ (دیة چینی) ■ ۲ / هاماوران / ۲، ۵۵۳ (رزمسازان چین) ■ ۲ / سهراب
/ ۲۰۸ (ترگ چینی)، ۲۵۷ (شاه ترکان چین)، ۵۶۷، ۵۹۷ (چینی)، ۶۴۱ (خود چینی)،

۱۰۲۷ ■ ۳ / سیاوش / ۵۷ (خاتونی)، ۱۸۸ (دیای چین)، ۷۰۹ (آرایش چین)، ۱۱۶۰ (دریای چین)، ۱۲۸۷ (دیای چینی)، ۱۵۴۹ (دریای چین)، ۱۵۶۵، ۱۶۲۵ (دریای چین)، ۱۷۰۶ (دریای چین)، ۱۷۲۷ ([کالای] چینی)، ۱۷۳۸، ۱۷۷۴ (دریای چین)، ۱۷۸۰، ۱۸۰۰ (دیای چین)، ۱۹۱۸، ۲۱۰۰، ۲۱۲۷، ۲۱۴۷، ۲۲۷۴، ۲۹۱۸ (دریای چین)، ۲۹۴۵، ۲۹۴۷، ۳۵۰۸ ■ ۴ / فرود / ۵۸۲ (پرگار چین)، ۷۰۷ (دیای چینی)، ۱۵۶۴ (گردان چین)، ۱۵۸۵ (سواران چین)، ۱۶۰۸ (چینی حریر)، ۱۶۴۵ (پرستار چینی) ■ ۴ / کاموس / ۲۹۲ (سپهرای چینی)، ۳۴۵ (چینی)، ۳۷۰ (پولاد چینی)، ۵۷۵ (سپهرای چینی)، ۷۳۴ (دریای چین)، ۷۳۵ (خاقان چین) ۷۵۱ (خ. چ.) * ۷۶۸ (خ. چ.)، ۷۹۰ (دیای چینی)، ۷۹۳ (خ. چ.)، ۸۰۷ (خ. چ.)، ۹۱۱ (خ. چ.)، ۹۱۵ (خ. چ.)، ۹۱۹ (دیای چین)، ۹۲۳ (بازار چین)، ۹۳۰ (خ. چ.)، ۹۳۲ (خ. چ.)، ۹۳۸ (خ. چ.)، ۹۸۲، ۹۹۵ (خ. چ.)، ۱۰۱۰ (خ. چ.)، ۱۰۱۷ (خ. چ.)، ۱۱۴۶ (خ. چ.)، ۱۱۸۱ (خ. چ.)، ۱۱۹۱ (دریای چین)، ۱۱۹۷ (خ. چ.)، ۱۳۰۷ (خ. چ.)، ۱۳۷۱ (خ. چ.)، ۱۳۷۴ (خ. چ.)، ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ (خ. چ.)، ۱۴۱۲ (خ. چ.)، ۱۴۲۱ (نامداران چین)، ۱۴۵۷ ■ ۴ / خاقان / ۵ (خ. چ.)، ۲۰ (خ. چ.)، ۳۸ (خ. چ.)، ۷۱ (خ. چ.)، ۱۳۰ (خ. چ.)، ۲۵۰ (خ. چ.)، ۲۷۳ (خ. چ.)، ۲۷۹ - ۲۸۰، ۳۰۷ (خ. چ.)، ۳۲۵ (خ. چ.)، ۴۴۳ (دیای چین)، ۴۴۶ - ۴۴۷ (چینی سپر - خ. چ.)، ۴۵۹ (خ. چینی)، ۴۷۴، ۵۳۲ (چینی پرند)، ۵۵۰ (لشکر چینان)، ۵۶۰ (چینی)، ۵۶۸ (چینی)، ۵۷۰، ۵۸۰، ۵۹۸ (ترکان چین)، ۶۱۹، ۶۳۸ (سپهرای چینی)، ۶۴۴ (خ. چ.)، ۶۴۸ (شاه چین)، ۶۵۷ (خ. چ.)، ۶۶۲ - ۶۶۳، ۶۷۹ - ۶۸۰ (چینی - شاه چین)، ۶۸۶ (خ. چ.)، ۶۹۶ (خ. چینی)، ۶۹۸ - ۷۰۰ (شاه چین - خ. چ.)، ۷۱۱ (خ. چ.)، ۷۳۵ (خ. چ.)، ۷۹۵، ۸۰۷ (خ. چ.)، ۸۳۸ (چینی)، ۸۶۴، ۸۶۶، ۹۰۵ (دیای چین)، ۹۱۵ (خ. چ.)، ۹۳۱ (خ. چ.)، ۹۴۰، ۱۰۱۴ (سپهرای چینی)، ۱۰۹۸ (خ. چ.)، ۱۱۲۴ (دریای چین)، ۱۱۳۳، ۱۱۶۰، ۱۱۸۹ (چینی سپر)، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ ■ ۴ / اکوان دیو / ۷۲ (دانای چین) ■ ۵ / بیژن / ۲۱۲ (بت خانه چین)، ۴۱۵ (بیشه چینستان)، ۶۳۰ (شاهان چین)، ۷۹۴ (چینی قبای)، ۱۰۸۶ (بیشه شهر چین) ■ ۵ / دوازده رخ / ۳۲، ۴۵، ۵۵ (نامداران چین)، ۸۱۷ (بت چین)، ۱۰۱۴، ۱۰۹۲، ۱۴۰۹، ۲۵۰۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۴، ۲۱۳ (نامداران چین)، ۲۲۲ (دیای چینی)، ۴۷۴ (سپهدار چین)، ۵۰۷، ۵۷۷، ۶۸۲ (سالار چین)، ۸۴۲ (شاه چین)، ۱۰۲۲ (سالار چین)، ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ (چین فغفور چین)، ۱۰۷۹ (سپهرای چینی)، ۱۱۴۷، ۱۱۷۷ (ترکان چین)، ۱۱۹۱، ۱۲۷۹، ۱۴۸۶ - ۱۴۸۸ (چین -

فغفور چین)، ۱۴۹۰ (خ. چ)، ۱۴۹۷، ۱۵۲۲، ۱۵۳۲، ۱۶۵۱ (آرایش چین)، ۱۶۶۶، ۱۶۷۱ — ۱۶۷۲، ۱۶۷۵، ۱۶۷۷ (بزرگان چین)، ۱۶۸۴، ۱۶۹۰، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۴۰ (ترک چینی)، ۱۷۴۳ (چینی حریر)، ۱۷۵۶، ۱۸۰۲، ۱۸۲۲ (دریای چین)، ۱۸۳۸، ۱۸۴۶ (خ. چ)، ۱۸۵۲ (خ. چ)، ۱۸۷۴ — ۱۸۷۵ (خ. چ — چین)، ۱۸۸۵ (دینار چینی — فغفور چین)، ۱۸۸۷، ۱۸۸۹، ۱۹۲۷ (دیای چین)، ۱۹۵۷، ۱۹۸۵، ۲۰۷۵، ۲۰۸۰، ۲۱۲۰ (دریای چین)، ۲۱۲۲، ۲۱۲۶ (آلات چین)، ۲۱۵۱ (آرایش چین)، ۲۲۲۵، ۲۴۲۳ ■ ۶ / لهراسپ / ۱۶، ۶۵، ۸۷۶ (دیای چین) ■ ۶ / دقیق / ۷، ۸۲ (بت چین)، ۹۳ (سالار چین)، ۹۷ (شاه چین)، ۱۲۵ (ترکان چین)، ۱۳۳ (سالارگردان چین)، ۱۵۸ (ترکان چین)، ۱۶۴ (ترکان چین)، ۱۹۷ (ترکان چین)، ۲۳۲ (سپهدار چین)، ۲۶۹ (ترکان چین)، ۲۸۹ (سالار چین)، ۳۵۰ (گردان چین)، ۴۰۴ (سالار چین)، ۴۲۷ (ترکان چین)، ۴۴۱، ۴۴۶ (سالار چین)، ۴۵۴ (شاه دلیران چین)، ۴۹۸ (گردان چین)، ۵۲۰ (گردان چین)، ۵۳۴ (سواران چین)، ۵۳۶ (مردان چین)، ۵۵۹، ۵۹۲ (شاه چین)، ۷۰۸ (سالار چین)، ۷۵۲ (لشکر چینیان)، ۷۶۱ (لشکر چینیان)، ۹۹۸ (سالار چین)، ۱۰۱۵ (شه چین) ■ ۶ / گشتاسپ / ۹۹، ۳۵۱ (خ. چ)، ۳۸۶ (دریای چین) ■ ۶ / هفتخوان / ۱۱، ۲۱۰ (دیای چینی)، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۷۰ (دیای چین)، ۴۸۹ (دیای چین)، ۵۰۱، ۷۰۷ (بزرگان چین)، ۷۳۵ (ترکان چینی)، ۷۴۰ (ترکان چین)، ۷۴۷، ۸۰۰ (جامه چینیان)، ۸۰۱ (کنیزک چینی)، ۸۰۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۶۸ (سواران چین)، ۱۱۹ (شاه چین)، ۲۱۸ (دیای چین)، ۳۸۴، ۶۵۶ (دریای چین)، ۶۶۷، ۷۰۳، ۷۱۵، ۷۴۳، ۹۵۵ (دیای چینی)، ۱۲۰۳ (دریای چین)، ۱۴۶۳ (دانای چین)، ۱۵۲۸ (دیای چین)، ۱۵۳۳ (دیای چین) ■ ۶ / بهمن / ۱۸ ■ ۶ / داراب / ۶۸ ■ ۶ / دارا / ۲۱ (فغفور چین)، ۴۱۷ (خامه چین) ■ ۷ / اسکندر / ۱۳ (قلم چینی)، ۱۰۱، ۲۴۹ (چینی حریر)، ۵۰۸ — ۵۰۹ (سالار چین — فغفور چینی)، ۶۷۷ (دیای چین)، ۷۸۶ (چینی قبای)، ۹۵۳ (چینی طواز)، ۹۶۷ (آرایش چین)، ۱۰۴۶ (خلعت چینی)، ۱۱۳۲ (زبان چینی)، ۱۵۵۲ — ۱۵۵۳، ۱۵۶۰، ۱۵۷۲، ۱۵۸۲، ۱۵۸۶ (سالار چین)، ۱۵۸۹ (سپهدار چین)، ۱۵۹۳ (فغفور چین)، ۱۵۹۶ — ۱۵۹۷ (سپهدار چین — سالار چین)، ۱۶۲۵ (دیای چینی)، ۱۶۳۰ — ۱۶۳۱ (دار چینی — چینیان)، ۱۶۳۳، ۱۶۳۸ (چینی)، ۱۶۴۲، ۱۷۳۲، ۱۷۸۶ (زربفت چینی)، ۱۷۸۸ (دیای چین)، ۱۷۹۱، ۱۸۲۳ (دیای چین)، ۱۸۶۵ (چینی پرستندگان) ■ ۷ / اشکانیان / ۱۴۲ (چینی)، ۵۷۴ (دریای چین) ■ ۷ / اردشیر / ۱، ۱۹۵، ۴۲۹، ۵۱۹ ■ ۷ / شاپور / ۲، ۷۲ (دیای چینی)، ۱۰۸ (زربفت چینی)، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۴ (مرد چینی = مانی) ■ ۷ / یزدگرد / ۱، ۵۸، ۴۳۲ — ۴۳۴ ■ ۷ / بهرام / ۵، ۴۹۹، ۵۶۸، ۶۱۳ (خ. چ)، ۶۱۵، ۹۰۲ (دیای چینی)، ۱۰۵۵ (چینی حریر)،

۱۱۱۵ (چرخ چینی)، ۱۱۵۱ (آرایش چین)، ۱۳۴۱ (دستار چینی)، ۱۴۲۰، ۱۴۲۴ (خ. چ. — چین)، ۱۴۲۷ — ۱۴۲۸، ۱۴۴۴، ۱۴۸۴ (خ. چ.)، ۱۴۹۲ (درم چینی)، ۱۵۲۷ — ۱۵۲۸ (نامداران چین — خ. چینی)، ۱۵۳۰ (چینیان)، ۱۵۳۴، ۱۵۵۸، ۱۵۶۵ (چینی حریر)، ۱۵۷۱، ۱۵۹۵ (خ. چ.)، ۱۶۲۱ (تاج خاقان چین)، ۱۶۴۷ (خ. چ.)، ۱۶۷۵ (چینی حریر)، ۱۸۷۷، ۱۸۷۹، ۱۹۰۵ (خ. چ. — چین)، ۱۹۷۲ (دریای چین)، ۱۹۷۴، ۱۹۷۶ (دخت فغفور چین)، ۲۱۰۷ (سواران چین)، ۲۱۸۳ (چینی پرند)، ۲۱۹۶ (فغفور چین)، ۲۲۱۷، ۲۲۳۱ (چین — چینی پرند)، ۲۲۳۷ (شاه چین)، ۲۲۳۹ (شاه چین)، ۲۴۱۰ (خویشان چینی)، ۲۴۷۳ (دیای چین) ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۳۱۰، ۳۵۸ ■ ۸ / کسری / ۲۷۴، ۹۰۵ (نگارنده چین)، ۱۷۳۹ — ۱۷۴۰ (خ. چ. — چین)، ۱۷۴۸ — ۱۷۵۰ (اسبان چینی — دیای چین — چین — دینار چینی)، ۱۷۵۴ (ارژنگ چین)، ۱۷۵۸ (خ. چ.)، ۱۷۶۱ (خ. چ.)، ۱۷۶۶ (ترکان چینی)، ۱۷۶۷ — ۱۷۶۸ (خ. چ. — چین)، ۱۷۷۱ (خ. چ.)، ۱۷۷۳ (خ. چینی)، ۱۸۰۵ (خ. چ.)، ۱۸۱۰ (خ. چ.)، ۱۸۲۶ — ۱۸۲۸ (خ. چ. — چین)، ۱۸۳۹ (چینیان)، ۱۸۴۱ (خ. چ.)، ۱۸۸۸ (خ. چ.)، ۱۸۹۷، ۱۹۱۰ — ۱۹۱۱ (سواران چین — خ. چ.)، ۱۹۲۵ (سخندان چینی — ارتنگ چینی)، ۱۹۳۱ — ۱۹۳۲ (خ. چ. — چین)، ۱۹۳۶ (فغفور چین)، ۱۹۴۱، ۱۹۵۷، ۱۹۸۸ (خ. چ.)، ۱۹۹۸ (دریای چین)، ۲۰۱۱ (خ. چ.)، ۲۰۱۸ (خ. چ.)، ۲۰۳۳ (خ. چ.)، ۲۰۶۵ — ۲۰۶۶ (چین — چینی حریر)، ۲۰۷۲ — ۲۰۷۳ (دیای چین — چینی)، ۲۰۸۱ (خ. چ.)، ۲۰۹۱، ۲۰۹۶ — ۲۰۹۷ (گردان چین — خ. چ.)، ۲۱۰۱ (خ. چ.)، ۲۱۰۳ (خ. چ.)، ۲۱۰۶ (خ. چ.)، ۲۱۱۷ (خ. چ.)، ۲۱۳۵ (فغفور چین — خ. چ.)، ۲۱۳۹ — ۲۱۴۰ (خ. چ.)، ۲۱۵۳ (خ. چ.)، ۲۱۷۰ (دیای چینی)، ۲۲۰۱ (دیای چین)، ۲۲۰۴ (آیین چین)، ۲۲۰۷ (دیای چین)، ۲۲۲۷، ۲۲۳۶ (سالار چین)، ۲۲۴۲ (بت چین)، ۲۲۵۴ (خ. چ.)، ۲۲۶۴ (سواران چین)، ۲۲۶۶ (چینی)، ۲۳۱۹ (شبستان چینی)، ۲۳۳۷ (چینی کمر)، ۲۳۵۶ (گلستان چین)، ۲۳۶۶ — ۲۳۶۷ (چین — چینی پرند)، ۲۳۷۵، ۲۷۳۱، ۲۸۱۶، ۲۸۳۵، ۳۰۲۰ (دریای چین)، ۳۰۶۹ (فغفور چین)، ۳۱۸۸ (دریای چین)، ۳۲۵۳ (چینی پرند)، ۳۳۴۷ (گیاهی چینی)، ۴۱۱۷، ۴۲۳۰ (خ. چینی) ■ ۸ / هرمزد / ۳۱۹ (سواران چین)، ۳۵۱، ۳۶۱ (خاتون چینی)، ۶۲۵ (فغفور چینی)، ۹۵۹ (درفش سواران چین)، ۹۶۶ (سواران چین)، ۱۱۱۱ (ترکان چین)، ۱۱۵۱ (خ. چ.)، ۱۱۵۸ (خ. چ.)، ۱۱۶۱ (خ. چ.)، ۱۳۲۸ (خ. چ.)، ۱۳۳۳ (خ. چ.)، ۱۳۴۷ (خ. چینی)، ۱۳۵۱ (خ. چ.)، ۱۳۵۹ (خ. چینی)، ۱۴۵۳ (دیای چین)، ۱۶۹۵ ■ ۹ / خسرو / ۱۴۹ (زربفت چینی)، ۳۶۳، ۴۸۸ (سالار چین)، ۷۰۴ (دانای چین)، ۷۱۰ (چینی قبای)، ۱۱۳۹ (زربفت چینی)، ۱۱۴۵ (چینی حریر)، ۱۳۴۳ (چینی حریر)، ۲۱۹۴ (سالار چین)،

۲۲۱۷ (سالار چین)، ۲۲۸۶ (کوه چین)، ۲۳۰۲، ۲۳۱۱، ۲۳۳۰، ۲۳۳۴ (جوانان چین)، ۲۳۳۶، ۲۳۳۸ (خ. چ)، ۲۳۴۴ (سواران چینی)، ۲۳۷۳ (گردان چین)، ۲۳۷۷ - ۲۳۷۸ (سپهدار چین - خ. چینی)، ۲۳۸۷ (آیین چین)، ۲۳۸۹ - ۲۳۹۰ (بزرگان چین - چین)، ۲۳۹۷ (خ. چینی)، ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷ (خ. چینی - چینی حریر)، ۲۴۲۲، ۲۴۴۳ (خ. چ)، ۲۴۴۵، ۲۴۶۱، ۲۴۶۸، ۲۴۷۶، ۲۵۰۰ (خ. چ)، ۲۵۴۱ (خاتون چینی)، ۲۵۵۹، ۲۵۶۶، ۲۵۷۱ (خ. چ)، ۲۵۷۶ (دیای چینی)، ۲۶۶۹ (خ. چ)، ۲۶۹۰، ۲۷۱۵، ۲۷۸۱، ۲۷۹۳، ۲۷۹۸، ۲۸۰۰ (چینیان)، ۲۸۱۰ (سپهدار چین)، ۲۸۳۱ (خ. چ)، ۲۸۹۴ (نامداران چین)، ۲۹۹۹ (ارژنگ چین)، ۳۱۳۵، ۳۲۵۶، ۳۳۵۵ (دیای چینی)، ۳۳۵۸ ([کالای چینی])، ۳۳۹۶ (دیای چین)، ۳۵۵۴، ۳۶۰۳، ۳۶۸۷، ۳۷۸۴، ۳۷۹۰، ۳۸۰۲ (فغانستان چینی)، ۳۹۹۱ - ۳۹۹۲ (چین - فغفور چین) ■ ۹ / شیرویه / ۳۴، ۸۴ (دستار چینی)، ۲۰۷، ۵۷۳ / ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۹۹ (زربفت چینی)، ۲۷۹ (خ. چ)، ۳۱۷ (بازرگانان چین)، ۳۹۱ (جامه چین)، ۴۶۷ (فغفور چین)، ۴۹۴ (دیای چینی)، ۵۲۵ (دیای چینی)، ۶۲۲، ۸۰۶ (برسام چینی)

چین (۲)

دریایی است در چین:

ز کشمیر تا پیش دریای چین به هر شهر بر ما کنند آفرین
 ۱ / آغاز / ۲۰۰ ■ ۱ / جمشید / ۱۸۰ ■ ۴ / خاقان / ۱۱۲۴ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۲۲،
 ۲۱۲۰ ■ ۶ / گشتاسب / ۳۸۶ ■ ۶ / اسفندیار / ۶۵۶، ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ ■ ۷ / اشکانیان / ۵۷۴ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۱۹۷۲ ■ ۸ / کسری / ۱۹۹۸، ۳۰۲۰، ۳۱۸۸

چین ستان

نام بیشه‌ای است در توران. افراسیاب به گرسیوز فرمان می‌دهد که:
 ببر پیل و آن سنگ اکوان دیو که از ژرف دریای گیهان خدیو
 فگندست در بیشه چین ستان بیاور ز بیژن بدان کین ستان
 ۵ / بیژن / ۴۱۵

چینود

[[پل صراط به اعتقاد زردشتیان.]] (فرهنگ فارسی)
 گذشتن چو بر چینود پل بود به زیر پی اندر همه گل بود
 ۹ / شیرویه / ۳۳۷

[چینوی] ← حسنوی

چینی

نوعی خط که به وسیله دیوها به طهمورث آموخته می شود:
 چه سفدی چه چینی و چه پهلوی زهر گونه کان همی بشنوی
 ۱/ طهمورث / ۴۴ ■ ۶ / دارا / ۴۱۷ (خامه چین)

ح

حارث

پدر قیس، ساروان عرب:

بدو گفت من قیس بن حارثم ز آزادگان عرب وارثم
۹ / خسرو / ۹۹۷

حبش

[«ناحیت حبشه: از مشرق وی بعضی ز نگیانند و جنوبش و مغربش بیابانست و شمالش دریا و بعضی از خلیج بربری و این ناحیتست با اعتدال صورت و مردمانی سیاهند و کاهل و با همت بزرگند و فرمان بردارند مر ملک خویش را.» حدودالعالم، ص ۱۱۲]
سرزمینی است سیاهپوست نشین. اسکندر پس از گذر از اندلس و دریایی آنسوی اندلس به حبش می رسد:

وز انجایگه رفت خورشید فش بیامد دمان تا زمین حبش
ز مردم زمین بود چون پرزاغ سیه گشته و چشم ها چون چراغ
پس از رسیدن اسکندر، سیاهان به مقابله می آیند:
به جای سنان، استخوان داشتند همی بر تن مرد بگذاشتند
برهنه به جنگ اندر آمد حبش غمی گشت زان لشکر شیرفش
آنان در نبرد شکست خورده، تسلیم می شوند.
۷ / اسکندر / ۱۱۵۹ - ۱۱۷۱

حجاز

[«منطقه غربی شبه جزیره عربستان است که در امتداد بحر احمر قرار دارد.» (فرهنگ

[فارسی]

اسکندر حکومت آن سرزمین را از خاندان خزاعه می‌گیرد و به نصر قتیب می‌سپارد:
 ز بیداد بستد حجاز و یمن به رای و به مردان شمشیر زن
 ۷ / اسکندر / ۶۵۵

حرم ← بیت الحرام

حسنوی

پهلوان چینی. وی و پهلوانی دیگر به نام زنگوی به فرمان خاقان در خدمت بهرام چوبینه قرار می‌گیرند:

به چین مهتری بود حسنوی نام دگر سرکشی بود زنگوی نام
 فرستاد خاقان، یلان را بخواند به دیوان دینار دادن نشانند
 چنین گفت مهتر بدین هر دو مرد که هشیار باشید روز نبرد
 همیشه به بهرام دارید چشم چه هنگام شادی چه هنگام خشم
 این نام در «نل»، «قا»، «ما» و «مو»، چینوی و در «نخ» و «نخا» خستوی آمده
 است.

۹ / خسرو / ۲۴۶۱ - ۲۴۶۶

حسین قتیب

از بزرگان دوران فردوسی. فردوسی در بیان سختی زندگی خود می‌گوید:
 بدین تیرگی روز و بیم خراج زمین گشته از برف چون کوه عاج
 همه کارها سراندر نشیب مگر دست گیرد حسین قتیب
 این نام در «نخ» و «برو» حیی قتیب و در «لن» علی قتیب آمده است.
 استاد پورداد دربارۀ این شخص می‌نویسند: «... «نظامی سمرقندی ... گوید: حیی قتیبه عامل طوس بود و اینقدر او را واجب داشت و از خراج فرو نهاد، لاجرم نام او تا قیامت بماند و پادشاهان همی خوانند.» ... از عبارت نظامی سمرقندی شک نمی‌ماند که حیی پسر قتیب از بزرگان طوس و عامل آنجا بود... از اینکه حیی قتیبه در شاهنامه حسین قتیبه شده، یعنی نامی متروک شده یا کمتر رواج داشته، به نام مشهور و رایج زمان نویسنده مبدل گردیده، باز در شاهنامه همانند دارد...» (فریدون، ص ۱۱۵).

۷ / یزدگرد ۱ / ۶۹۱ - ۶۹۲ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۸۵۱ - ۸۵۳

[حفوان] ← حلوان (۱)

حلب

«شهری بزرگست و خرم و آبادان و با مردم و خواسته بسیار.» (حدود العالم، ص

۹۹)

این شهر در مرز ایران و روم واقع است و رومیان پس از شکست از کسری در آن پناه می گیرند:

سواران رومی چو سیصد هزار حلب را گرفتند یکسر حصار
۶ / لهراسپ / ۷۹۶، ۸۰۳ ■ ۸ / کسری / ۴۱۴۳ - ۴۱۴۴، ۴۱۴۸

حلوان (۱)

سرزمینی است در میانه چین و سند. اسکندر پس از گذر از چین به آن می رسد:
چو منزل به منزل به حلوان رسید یکی مایه ور باره و شهر دید
بزرگان در پاسخ اسکندر، در مورد چیزهای شگفتی آور این شهر می گویند:
برین مرز درویشی و رنج هست کزین بگذری باد مانند به دست
چو گفتار گوینده بشنید شاه ز حلوان سوی سند شد با سپاه
این نام در «قا» و «بن» جفوان و در «برو» جفوان، در «نل» خفوان، در «نخ»
خفوان و در «نخا» موقان آمده است.
۷ / اسکندر / ۱۶۴۸ - ۱۶۵۴

حلوان (۲)

شهری است در میانه اهواز و پارس. نام پارسی آن اران بوده است. این شهر به فرمان
قباد ساخته شده بوده است:

از اهواز تا پارس یک شارستان بکرد و بر آورد بیمارستان
اران خواند آن شارستان را قباد که تازی کنون نام حلوان نهاد
۸ / قباد / ۲۰۷ - ۲۰۹

حمزه

از سرداران عرب. پس از بیداد گر شدن هرمزد، وی نیز به ایران می تازد:
زدشت سواران نیزه گذار سپاهی بیامد فزون از شمار
چو عباس و چون حمزه شان پیشرو سواران و گردن فرازان نو
۸ / هرمزد / ۲۸۹ - ۲۹۲

حمل ← بره

[حنجست] ← چیچست

«حی قتیب» ← حسین قتیب

حیدر ← علی (ع)

[حیی قتیب] ← حسین قتیب

خ

خاقان چین (۱)

وی با سپاهی گران برای نبرد با طوس، به یاری پیران آمد:

نخستین سپهدار خاقان چین که تختش همی برنتابد زمین
تنش زور دارد چو صد نره شیر سر ژنده پیل اندر آرد به زیر
در حمله رستم، وی اسیر شد و همراه دیگر اسرا به نزد کیخسرو فرستاده شد.

۴ / کاموس / ۷۳۵ — ۷۳۶، ۷۵۱، ۷۶۸، ۷۹۳ — ۸۱۰، ۹۱۱ — ۹۱۶، ۹۳۰ — ۹۶۲،
۹۹۳ — ۹۹۴، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰ — ۱۰۱۷، ۱۰۴۴، ۱۱۴۶، ۱۱۸۱، ۱۱۹۷ — ۱۲۱۶، ۱۲۱۹،
۱۲۳۳، ۱۳۰۷ — ۱۳۲۱، ۱۳۷۱، ۱۳۷۴، ۱۳۸۳ — ۱۴۱۲، ۱۳۹۳ ■ ۴ / خاقان / ۵، ۱۴ —
۳۱، ۳۴، ۴۰، ۷۰ — ۷۶، ۱۳۰، ۱۵۷ — ۱۷۷، ۲۵۰، ۲۷۳ — ۳۲۵، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۵۹،
۵۴۷ — ۵۴۹، ۶۲۷، ۶۴۴، ۶۴۶ — ۶۴۹، ۶۵۷، ۶۷۴ — ۷۰۱، ۷۱۱، ۷۳۵، ۸۰۷، ۹۱۵،
۹۳۱، ۱۰۹۸، ۱۱۳۳، ۱۱۷۳، ۱۱۸۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۵۹۵ — ۵۹۶، ۹۶۳

خاقان چین (۲) ← فغفور

۵ / دوازده رخ ■ ۵ / جنگ بزرگ

خاقان چین (۳)

شاه چین در دوره بهرام گور، وی پس از آگاهی از عیاشی‌های بهرام و غفلتش از امور
کشوری و لشکری، به ایران تاخت:

چو خاقان چین این سخن‌ها شنید ز چین و ختن لشکری برگزید
درم داد و سرسوی ایران نهاد کسی را نیامد ز بهرام یاد
بهرام به آذرآبادگان گریخت و بزرگان از خاقان تقاضای صلح کردند. او پذیرفت و

در مرو اردو زد. بهرام ناگهان بر او شبیخون زد و خاقان را اسیر کرد.
 ۷/ بهرام ۱۴۲۰ - ۱۴۲۵، ۱۴۴۵، ۱۴۶۸ - ۱۵۴۸، ۱۵۷۳، ۱۵۹۵، ۱۶۲۱ (تاج
 خاقان چین)، ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸، ۱۷۱۷، ۱۷۲۹

خاقان چین (۴)

شاه چین و توران در دوره کسری:
 که از نامداران با فر و داد ز مردان جنگی به فر و نژاد
 چو خاقان چینی نبود از مهان گذشته ز کسری به گرد جهان
 وی هدایایی برای کسری فرستاد ولی به دست هیتالیان نابود و تاراج شد. وی هیتالیان
 را در هم کوبید. آنان از کسری یاری طلبیدند. کسری سپاهیان را به سوی خراسان به
 حرکت در آورد. هنگامی که کسری در گرگان بود، خاقان پیامی برای او فرستاد و
 درخواست صلح کرد. کسری پس از گرفتن دختر او (= مادر هرمزد) به ایران باز گردید.
 ۸/ کسری ۱۷۳۷ - ۲۲۳۶، ۲۲۵۴ - ۲۲۶۳، ۲۲۶۵ - ۲۲۶۵ = ۸/ هرمزد ۳۵۱ -
 ۳۸۸ -

خاقان چین (۵)

شاه چین و توران در دوره خسرو پرویز. بهرام چوینه پس از شکست از خسرو به نزد او
 پناه برد:
 چو خاقان ورا دید، بر پای جست بپوسید و بستر رویش به دست
 وی با بهرام پیمان می‌بندد که به بهرام همه گونه یاری بکند. وی هم چنین دختر خود را
 به بهرام می‌دهد.
 خسرو خرد برزین را فرستاد تا خاقان را وادارد که بهرام را تحویل دهد، ولی خاقان
 در پاسخ می‌گوید:
 نیم تا بدم مرد پیمان شکن تو با من چنین داستان هامزن
 ۹/ خسرو ۲۱۸۶ - ۲۸۵۲، ۲۸۹۱ (مرزبانان خاقان)

خان ارمان ← ارمان

خان گشتاسپیان

کاخ گشتاسپ. بنا شده در کنار سرو کشر:
 زمینش بکردند از زر پاک همه هیزمش عود و عنبرش خاک

همه کاخ را کار اندام کرد پشش، خان گشتاسپیان نام کرد
۶ / دقیقی / ۷۲ - ۷۸، ۱۶۶ (کاخ)، ۸۰۸ - ۸۰۹

خانگی

از بزرگان روم. وی هدایا و پیام قیصر را برای خسرو پرویز آورد:
گوی پیشرو نام او خانگی که همتا نبودش به فرزاندگی
همی شد برین گونه با ساروان شتریار دینار ده کاروان
۹ / خسرو / ۳۲۱۹ - ۳۲۴۳، ۳۲۹۷ - ۳۳۰۲، ۳۳۶۱ - ۳۳۶۶

خاور

نام گنجی است متعلق به سلم و تور:
در گنج خاور گشادند باز بدیدند هول نشیب از فراز
۱ / فریدون / ۵۲۰

ختلان

[[ناحیتیست] اندر حدود ماوراءالنهر] اندر میان کوههای بزرگ و آبادان و بسیار
کشت و بسیار مردم و نعمت های فراخ ... و مردمان این ناحیت مردمانی جنگی اند «
(حدود العالم، ص ۷۱)

سپاهیانی از این سرزمین برای نبرد با رستم، به یاری پیران می آیند:
سپاهی بیامد بدین سان ز چین ز سقلاب و ختلان و توران زمین
۴ / خاقان / ۴۷۴، ۶۸۰ (شاه ختلان) ■ ۸ / کسری / ۲۲۷۲

ختن

[[شهری بود در ترکستان شرقی (ترکستان چین) و گاهی هم به تمام ترکستان چین
اطلاق شده است. چنانکه چین شمالی را ختا نیز می گفتند. «(فرهنگ فارسی)]]

این سرزمین طبق معاهده زوطهماسپ و افراسیاب به توران تعلق یافت:
روا رو چنین تا به چین و ختن سپردند شاهی بران انجمن
پیران از اهالی ختن است و حکومت آن سرزمین در اختیار اوست:
سپهدار پیران و آن انجمن نهادند سر سوی راه ختن
۲ / زوطهماسپ / ۳۳ ■ ۳ / سیاوش / ۱۵۷۳، ۱۷۶۵، ۲۴۲۰، ۲۹۴۵ ■ ۴ / فرود / ۱۶۵۴
■ ۴ / خاقان / ۹۲۳، ۱۰۳۲ ■ ۵ / بیژن / ۹۱۱، ۹۲۰ (شهر) ■ ۵ / دوازده رخ / ۴۲، ۴۵،

۳۴۱ (یلان ختن) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۸۶، ۱۴۹۲، ۱۴۹۵، ۱۶۷۲، ۱۶۸۴، ۱۸۷۳
 ■ ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۲۴، ۱۴۲۸، ۱۹۷۴ ■ ۸ / کسری / ۱۷۶۸، ۱۸۲۷، ۲۲۶۹ - ۲۲۷۱، ۲۲۹۰

[خداعه] ← خزاعه

خدای ← یزدان

خرّاد (۱)

از پهلوانان ایران:

همان قارن نیو و کشواد را چو برزین و خرّاد پولاد را
 بر افگند خلعت چنانچون سزید کسی را که خلعت سزاوار دید
 وی به همراه کاوس به مازندران و آنگاه به هاماوران می رود. [مازندران - هاماوران]
 خرّاد در نبرد دوم طوس و پیران نیز حضور دارد. [کاموس - خاقان].
 ۲ / نوذر / ۴۸۲ ■ ۲ / کیقباد / ۳، ۱۷۲ ■ ۲ / مازندران / ۴۴ — ۵۵، ۶۳، ۶۵
 (نامدار)، ۸۱۶ ■ ۲ / هاماوران / ۴۶۹ - ۶۲۵ ■ ۳ / سیاوش / ۱۰۲ ■ ۴ / کاموس / ۸۸ —
 ۳۲۷، ۹۱ — ۳۲۸، ۵۶۴ ■ ۴ / خاقان / ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۱ —
 ۲۳

خرّاد (۲) ← اسفندیار

۶ / هفتخوان /

خرّاد (۳)

از سپاهیان اردشیر بابکان. وی اردوان را اسیر کرد و به نزد اردشیر آورد:
 گرفتار شد در میان اردوان بداد از پی تاج، شیرین روان
 به دست یکی مرد خرّاد نام چو بگرفت، بردش گرفته لگام
 ۷ / اشکانیان / ۴۱۴ - ۴۱۶

خرّاد (۴)

نام یکی از سه آتشکده معروف و بزرگ:
 چو آذر گشسب و چو خرّاد و مهر فروزان به کردار گردان سپهر
 [«به نام گروه پیشوایان آتشکده‌ای در پارس روشن بود که «آذر فرنخ» خوانده
 می شد. این پرستشگاه در کاریان... است... در نوشته‌های فارسی و تازی آن را... خرّاد... هم

نوشته‌اند. «(استاد پورداود، فریدون، ص ۱ - ۱۳)»
این آتشکده با نام فرنِیخ در شاهنامه به کار نرفته است، ولی به گونه‌های خَرّاد برزین و رام خَرّاد آمده است:

چو بشنید زو، شاه سوگند خورد به خَرّاد برزین و خورشید زرد
دل شاه زان‌دیشه آزاد شد سوی آذر رام خَرّاد شد
۷ / اشکانیان / ۸۶ - ۸۸، ۳۷۵ - ۳۷۸ (رام خَرّاد) / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۳۲۷ (خرّاد برزین)

خرّاد (۵)

از بزرگان دوران اردشیر بابکان، پس از بر تخت نشستن اردشیر، خَرّاد او را می‌ستاید:
چو بر تخت بنشست شاه اردشیر بشد پیش گاهش یکی مرد پیر
کجا نام آن پیر خَرّاد بود زبان و روانش پسر از داد بود
۷ / اردشیر / ۱ / ۵۰۸ - ۵۳۰

خرّاد (۶)

پدر مهر برزین، از پهلوانان سپاه بهرام گور:
دگر مهر پیروز به‌زاد را سوم مهر برزین خَرّاد را
۷ / بهرام / ۵ / ۱۴۴۷

خرّاد (۷)

پدر هرمزد، طلایه‌دار سپاه کسری:
طلایه به هرمزد خَرّاد داد بسی گفت با او زبیداد و داد
۸ / کسری / ۵۳۷

خرّاد (۸)

سپهدار سپاه هرمزد، وی به ارمینیه لشکر کشید و شورش خزرها را درهم کوبید:
سپاهی از ایرانیان برگزید [هرمزد] که از گردشان روز شد ناپدید
فرستادشان تا بران بوم و بر به پای‌اندر آرند مرز خزر
سپهدارشان پیش خَرّاد بود که با فرّ و اورنگ و با داد بود
این نام در «لن» به گونه خرداد آمده است:
۸ / هرمزد / ۳۳۰ - ۳۳۵

خرّاد (۹)

؟ پدر بندوی (۲):

چو بندوی خرد لشکر فروز چو نستود لشکر کش نیوسوز
توضیح: در «لن»، «نل» و «نخ» بندوی و خرد آمده است که در این صورت خرد
پهلوانی دیگر است و نه پدر بندوی.

۹ / خسرو / ۵۳۸

خرّاد برزین (۱) (آتشکده) ← خرد (۴)

خرّاد برزین (۲)

دبیر هرمزد و خسرو پرویز:

ازان نامداران چو چاره نیافت سوی رای خرد برزین شتافت
بدو گفت کای نامدار دبیر گزین سر تخمه اردشیر
وی به اردوی ساوه شاه رفت و با حيله او را از حرکت باز داشت تا بهرام چوبینه در
مکانی مناسب اردو زد. پس از استقرار بهرام، وی گریخت و به نزد او رفت. وی از بهرام
خواست که به دلیل کمی نیرو از نبرد خودداری کند. بهرام در خشم از اندرز او می گوید:
بدو گفت بهرام کز شهر تو ز گیتی نیامد جزین بهر تو
که ماهی فروشند یکسر همه به تموز تا روزگار دمه
ترا پیشه دامست بر آبگیر نه مردی به گوپال و شمشیر و تیر
وی به همراه خسرو پرویز به روم گریخت. پس از گریز بهرام چوبینه به چین، وی به آن
سرزمین رفت و با فریفتن پیرمردی چینی به نام قلون، بهرام را از پای در آورد.

۸ / هرمزد / ۵۸۳ — ۶۱۵، ۶۳۳ — ۶۳۷، ۶۹۲ — ۶۹۳ (فریبنده)، ۷۸۵ — ۷۹۴،
۸۱۷ — ۸۲۲، ۹۰۸ — ۹۱۰، ۱۲۰۶ — ۱۲۱۱، ۱۲۴۳ — ۱۲۴۸، ۱۲۵۸ — ۱۲۷۴، ۱۴۴۹ —
۱۴۵۱، ۱۴۵۸ — ۱۴۹۰، ۱۵۱۸، ۹ / خسرو / ۵۳۷، ۱۰۳۲ — ۱۰۳۳، ۱۰۳۵ — ۱۰۳۶،
۱۱۳۶ — ۱۱۴۹، ۱۱۵۵ — ۱۱۹۷، ۱۳۵۳ — ۱۳۵۴، ۱۴۲۰ — ۱۴۹۸، ۱۵۲۴ — ۱۵۲۶، ۲۱۱۷ —
۲۱۵۳، ۲۱۲۰ — ۲۴۶۹، ۲۷۱۲ — ۳۲۴۴، ۳۲۴۶، ۳۳۴۸، ۹ / شیرویه / ۱۵ —
۳۵۰

خرّاد برزینه

از همراهان بهرام چوبینه، هنگام فرار به چین:

چو خاقان ورا [= بهرام را] دید برپای جست ببوسید و بسترد رویش ببلادت
بپرسید بسیارش از رنج راه ز کار و ز پیکار شاه و سپاه
هم ایزد گشسپ ویلان سینه را بپرسید و خرداد برزینه را
۹/ خسرو / ۲۱۹۰ - ۲۱۹۲

خراسان (۱)

[«ناحیتیت مشرق وی هندستانست و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غوز و شمال وی رود جیحونست.» (حدود العالم، ص ۵۵)]
این سرزمین همیشه متعلق به ایران بوده است. نخستین بار در داستان کیخسرو نام این منطقه آمده است:

دگر لشکری کز خراسان بدند جهانجوی و مردم شناسان بدند
۵/ جنگ بزرگ / ۱۷۴ - ۱۷۵، ۱۱۹۲، ۲۸۸۸، ۶ / دقیقی / ۸۴۸، ۷ / اشکانیان
۷۲۰ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۶۹۶، ۱۷۰۱، ۸ / کسری / ۵۸، ۲۸۶، ۱۸۵۹، ۱۸۷۲، ۳۷۲۸، ۸
/ هرمزد / ۱۸، ۳۰۸، ۱۶۹۸، ۹ / خسرو / ۸۲۸، ۲۱۴۴، ۲۸۷۲، ۲۸۷۵، ۳۱۳۴، ۹
/ یزدگرد ۳ / ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۷۷، ۷۴۸

خراسان (۲)

از بزرگان دوران خسرو پرویز. وی در برابر بهرام چوبینه، به دفاع از خسرو، سخنانی می گوید:

خراسان بگفت این و لب را ببست بیامد به جایی که بودش نشست
۹/ خسرو / ۸۰۵ - ۸۱۴، ۸۳۵

[خرایران] ← خزروان (۱)

خرچنگ

برج چهارم از فلک هشتم:
چو برزد سر از چنگ خرچنگ هور جهان شد پر از جنگ و آهنگ و شور
۴/ کاموس / ۲۸۳، ۷۳۲، ۵ / جنگ بزرگ / ۷۲۲، ۸ / کسری / ۶۳۷

خرداد (۱)

نام روز ششم از هر ماه خورشیدی:

برون رفت خرم به خرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز
 ۱/ ضحاک / ۲۷۰ = ۵ / بیژن / ۷۷۲ = ۸ / کسری / ۲۱۳۸، ۳۸۲۹ = ۸ / هرمزد
 ۱۶۹۹ /

خرداد (۲)

ماه سوم از سال خورشیدی:
 به شبگیر هرمزد خرداد ماه ازان دشت سوی دهی رفت شاه
 ۷/ بهرام / ۵ / ۱۳۲۳، ۱۹۱۶ = ۸ / کسری / ۸۱، ۹۷ = ۹ / یزدگرد / ۳ / ۶۲۸

خرداد (۳)

از بزرگان ایران در دوران قباد. وی نیز از گواهان سوگند خوردن قباد است برای
 نابودی مزدک و مزدکیان:
 گوا کرد زرمهر و خرداد را فرایین و بندوی و بهزاد را
 ۸/ قباد / ۳۱۴

[خرداد] (۴) ← خرداد (۸)

۸/ هرمزد /

خرگاه

محلی است در مرز ایران و توران*. طبق صلح نامه زوطهماسپ و پشنگ، این سرزمین
 متعلق به توران بوده است:
 زمرزی کجا مرز خرگاه بود ازو زال را دست کوتاه بود
 ۲/ زوطهماسپ / ۳۴ = ۳ / سیاوش / ۵۸

خرم آباد

شهری است در کشور خوزیان [=خوزستان]. شاپور ذوالاکتاف پس از پیروزی بر

* — «این مرز خرگاه کجا بوده؟ ... چنین جایی تنها می‌تواند در چترال شمالی (پاکستان) و واخان (افغانستان) باشد. در آنجا دوزبان می‌باشد. در بخش شمال شرقی «واخی» که شرقی‌ترین لهجه ایرانی است و در بخش جنوب غربی «خوار» (Khowar) که زبانی است هندی بنیاد که با فارسی و واخی در گذشته دور با لهجه‌های فارسی میانه آمیخته شده ... در نظر من «خرگاه» فردوسی همان خرگاه است و خ در خرگاه را باید با پیش خواند.» (شاهنامه‌شناسی. ایران زمین در شاهنامه فردوسی، به قلم علی اکبر جمفری، ص ۳۲۴)

رومیان، این شهر را برای سکنای اسیرانی که دستانشان به فرمان او بریده شده بود بنا می‌کند:
 وزان پس بر کشور خوزیان فرستاد بسیار سود و زیان
 ز بهر اسیران یکی شهر کرد جهان را ازان بوم پر بهر کرد
 کجا خرم آباد بد نام شهر وزان بوم خرم کرا بود بهر
 ۷/ شاپور ۲ / ۵۵۹ - ۵۶۳

خرمنه

نام دژی است در طوس. یزدگرد هنگام فرار از برابر تازیان، بخشی از بنه خود را در
 این دژ می‌نهد:
 دژ گنبدین کوه تا خرمنه دگر لاژوردین ز بهر بنه
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۳۸۴ - ۳۸۸

[خرنجاهش] ← جرنجاهش

[خروران] (۱) ← خزروان (۱)

۲/ نوذر /

[خروران] (۲) ← خزروان (۳)

۹/ خسرو /

خروزان (۱)

فرزند آهرمن. وی طی نبردی، سیامک پسر کیومرث را کشت:
 سیامک به دست خروزان دیو تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو
 این نام در «نخ» به گونه خروای، در «لن» خروزان و در «نخا» خزورای آمده است.
 ۱/ کیومرث / ۲۳ - ۳۷

[خروزان] (۲) ← خزروان (۳)

۹/ خسرو /

[خروشان] ← خزروان (۱)

خرّه اردشیر ← خوره اردشیر

خزاعه

شاه یمن در زمان اسکندر:

بدو گفت نصر، ای جهاندار شاه خزاعست مهتر بدین جایگاه
نصر از بیدادگری او گفت و چون:
سکندر ز نصر این سخن ها شنید ز تخم خزاعه هر آنکس که دید
به تن کودکان را نماندش روان نماندند زان تخمه کس در جهان
این نام در «لن» به گونه جداعه، در «نخ» و «قا» جراع و در «نخا» خداعه آمده
است.

۷/ اسکندر / ۶۴۳ - ۶۵۶

خزر

[«ناحیتیست مشرق وی دیوارست میان کوه و دریا و دیگر دریاست و بعضی از رود
آتل [= ولگا]... و این ناحیتیست بسیار نعمت و آبادان.» (حدود العالم، ص ۱۰۹ - ۱۱۰)]
این سرزمین در داستان سیاوش باژ گزار توران است و افراسیاب از پیران می خواهد که
باژ سراسر کشور را باز ستاند. خزر نیز از آن جمله است:

همه باژ کشور سراسر بخواه بگستر به مرز خزر در، سپاه
ولی در داستان دوازده رخ، آنگاه که پیران از گودرز درخواست آشتی می کند، این
سرزمین را متعلق به ایران اعلام می دارد و گودرز در پاسخ می گوید:

سوی باخترا تا به مرز خزر همه گشت لهراسپ را سر به سر
در تمامی شاهنامه این سرزمین هم مرز با ارمنیه و اردبیل است:
سپاهی بیامد ز راه خزر کز ایشان سیه شد همه بوم و بر
... ز ارمنیه تا در اردبیل پراگنده شد لشکرش خیل خیل
ولی در تقسیم بندی ایران، در دوره کسری، این سرزمین در بخش سوم قرار می گیرد و
در کنار اهواز و پارس می آید:

سیوم پارس و اهواز و مرز خزر ز خاور ورا بود تا باخترا
حال آنکه ارمنیه و اردبیل در بخش دوم واقع می شوند:

وز ارمنیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل

۳/ سیاوش / ۱۷۰۸ / ۵ / دوازده رخ / ۱۲۷۱ / ۶ / لهراسپ / ۶۶۰ - ۶۶۱، ۶۶۳،
۶۸۴، ۶۸۷، ۶۹۲، ۷۷۳، ۷۷۵، ۸۲۴ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۲۴۱ / ۸ / کسری / ۶۲ / ۸ / هرمزد

۲۸۶ / ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۳۱ - ۳۳۳ ■ ۹ / خسرو / ۳۲۷۱، ۳۳۱۱

خزروان (۱)

از سرداران افراسیاب. هنگامی که زال مشغول دفن سام بود، وی به سیستان تاخت. مهرباب با نیرنگ او را معطل کرد تا زال به زابل باز گردد. پس از شروع نبرد وی ضربه‌ای بر زال زد که زره او را در هم شکافت:

خزروان دمان با عمود و سپر یکی تاختن کرد بر زال زر
عمودی بزد بر بر روشنش گسسته شد آن نامور جوشنش
زال با پوشیدن زرهی جدید، به نبرد او باز گشت و با ضربه گرز سام بر سرش، خزروان را نابود نمود.

این نام در «نل» به گونه خرووان، در «نخ» هزبران و خروشان، در «نخا» خرایران و در «بن» خزیران آمده است.

۲ / نوذر / ۱۲۲ - ۱۲۴، ۳۵۲ - ۳۵۳، ۳۷۴ - ۳۷۵ (پهلوان)، ۳۸۰، ۳۹۴ - ۴۰۰،
۴۰۷ (این دو)، ۴۱۳ (نامدار) ■ ۲ / کیقباد / ۱۰۱

خزروان (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام گور. پسر رهام. وی خاقان چین را اسیر کرد و به نزد بهرام گور آورد:

چو خاقان ز نخچیر بیدار شد به دست خزروان گرفتار شد
۷ / بهرام / ۵، ۱۴۴۸، ۱۵۲۵

خزروان (۳)

از بزرگان دوران خسرو پرویز. پسر خسرو. وی در حضور بهرام چوبینه به دفاع از خسرو پرویز، سخنانی بیان می‌دارد:

بگفت این و بنشست مرد دلیر خزروان خسرو بیامد چو شیر
این نام در «نل»، «نخ» و «بن» به گونه خزروان، در «قا» خروان و در «نخا» خروزان آمده است.

۹ / خسرو / ۸۲۱ - ۸۳۰، ۸۳۷

[خزروان] ← خزروان (۳)

[خزیران] ← خزروان (۱)

[خستوی] ← حسنوی

خسرو (۱)

؟. از شاهان مغلوب شده به دست اسکندر. روشنگر در کنار جسد اسکندر، ضمن بر شمردن شاهانی که بوسیله اسکندر نابود شده‌اند، از جمله می‌گوید:

همان خسرو و اشک و فریان وفور همان نامور خسرو شهرزور

۷ / اسکندر / ۱۸۸۶

خسرو (۲)

جانشین یزدگرد بزه‌گر، پیش از بهرام گور. پس از مرگ یزدگرد بزه‌گر، ایرانیان او را که پیرمردی است آرامش جوی بر تخت می‌نشانند:

یکی مرد بد پیر، خسرو به نام جوانمرد و روشن دل و شاد کام
هم از تخمه سرفرازان بد اوی به مرز اندر از بی‌نیازان بد اوی
سپردند گردان بد و تاج و گاه برو انجمن شد زهر سو سپاه
ولی پس از آمدن بهرام به ایران و قرار گرفتن تاج و تخت در میان دو شیر درنده، وی کنار کشید و حکومت را به بهرام سپرد.

۷ / یزدگرد ۱ / ۳۹۹ - ۴۰۱، ۴۰۴، ۶۴۳ - ۶۸۴ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۷۵ - ۷۷

خسرو (۳) ← خسرو پرویز

۸ / هرمزد / ۹ ■ خسرو /

خسرو (۴)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبینه. وی و سیزده پهلوان دیگر، به اتفاق خسرو پرویز به نبرد رویاروی با بهرام و یارانش می‌روند:

گزین کرد گسته‌م ز ایران سوار ده و چار گردنکش نامدار
... فرخ زاد و چو خسرو سرفراز چو اشتاد پیروز دشمن گداز

۹ / خسرو / ۱۸۳۳ - ۱۸۶۷

خسرو (۵)

پدر خزروان، از بزرگان دوران خسرو پرویز:

بگفت این و بنشست مرد دلیر خزروان خسرو بیامد چو شیر
۹/ خسرو / ۸۲۱

خسرو (۶)

کشنده یزد گرد سوم ساسانی. آسیابانی در مرو. وی صبحگاهان به آسیای خود می آید و در آنجا یزد گرد را می بیند:

فرومایه بود، خسرو به نام نه تخت و نه گنج و نه تاج و نه کام
وی به فرمان ماهوی سوری، یزد گرد را کشت:
یکی دشنه زد بر تهی گاه شاه رها شد به زخم اندر، از شاه آه
۹/ یزد گرد ۳ / ۴۹۰ - ۵۲۹، ۶۲۶ - ۶۳۹

خسرو پرویز

بیست و دومین شاهنشاه ساسانی. پسر هرمزد:

مرا و را پدر کرده پرویز نام گهش خواندی خسرو شاد کام
پس از آنکه بهرام چوبینه سکه هایی را منقش به تصویر وی در طیسفون پراکند، هرمزد
تصمیم به نابودی خسرو گرفت و او به آذرآبادگان گریخت.
پس از نابینا شدن هرمزد، وی به طیسفون آمد و تاجگذاری کرد، ولی با یورش بهرام
چوبینه مواجه و به روم گریخت، پس از مدتی با سپاهسانی از روم به ایران بازگشت و بهرام را
شکست داد. بهرام به چین رفت ولی خسرو به وسیله خرداد برزین او را نابود کرد.
بعد از مرگ بهرام، وی بندوی و گسته، خالان و یاران کوشای خود را نیز کشت.
از این پس مهمترین ماجراهای زندگی او شرح عشق بازی های اوست به خصوص با
شیرین. و خوشگذرانی هایش.
در اواخر عمر به سبب بیدادگری هایش به وسیله شورش بزرگان به زندان افتاد و به
فرمان پسرش، شیروی کشته شد.*

در ابیاتی وی الان شاه خوانده شده است:

الان شاه چون شهریاری کند و را مرد بدبخت یاری کند
۸/ هرمزد / ۲۳۵ - ۲۵۳، ۱۶۶۷، ۱۷۰۱ - ۱۷۶۳، ۱۸۵۰، ۱۸۵۷ ■ ۹/ خسرو / ۱ -

* . برای شناخت تحلیلی از شخصیت و عملکرد خسرو پرویز و رقیبش بهرام چوبینه، رجوع کنید به مقاله «بهرام چوبینه، پهلوانی حماسی در بخش تاریخی شاهنامه» به قلم نگارنده، در چیستا، ش ۵ و ۶، (دی و بهمن) ۱۳۶۶.

۴۰۸۰ ■ ۹/شبرویه/۱۰ - ۵۹۵ (پدر) ■ ۹/اردشیر/۳ - ۱۹/۹/یزدگرد/۳، ۵۷۱ - ۵۷۳

خسروی

نوعی زبان و خط. اسکندر در مسیر جهانگشایی خود به نقطه‌ای می‌رسد و مردمان شگفتی را می‌بیند:

زبان‌ها نه تازی و نه خسروی نه ترکی، نه چینی و نه پهلوی
خسرو پرویز نامه‌ای با این خط می‌نویسد:
یکی نامه بنوشت بر پهلوی بر آیین شاهان خط خسروی
۷/اسکندر/۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ ■ ۹/خسرو/۱۳۴۴

خشاش

پهلوان تورانی و دیده‌بان سپاه ارجاسپ:
یکی بود نامش خشاش دلیر پذیره نرفتی و رانره شیر
سپه دیده‌بان کردش و پیش‌رو کشیدش درفش و بشد پیش‌گو
این نام در «نخ» خناس و در «نخا» جهاس و جاس آمده است.
۶/دقیقی/۲۸۱ - ۲۸۲، ۲۹۰

[خشماش] ← جرنجاش

[خشنو] ← نستوه (۶)

خضر

[«به موجب روایات اسلامی وی یکی از جاویدانان است.»] (فرهنگ فارسی)
راهنمای اسکندر برای رسیدن به چشمه آب حیوان:
[اسکندر] سپه‌ایران شارستان‌جای کرد یکی پیش رو چست برپای کرد
ورا اندران خضر بُد رای زن سر نامداران آن انجمن
بر سر یک دو راهی او به راه اصلی می‌رود و عمر جاویدان می‌یابد و اسکندر و
سپاهیان به بی‌راهه می‌روند و به چشمه نمی‌رسند:
پیمبر سوی آب حیوان کشید سر زندگانی به کیوان کشید
۷/اسکندر/۱۳۵۶ - ۱۳۷۳

خضرا

نام یکی از گنج‌های خسرو پرویز:

دگر گنج پر در خوشاب بود که بالاش یک تیر پرتاب بود
که خضرا نهادند نامش ردان همان تازیان نامور بخردان
۹/ خسرو / ۳۷۹۱ - ۳۷۹۲ ■ ۹/ شیرویه / ۲۲۷

[خفوان] ← حلوان (۱)

خلخ

[«ناحیت خلخ، مشرق وی بعضی از حدود تبست و حدود یغما...» (حدود العالم، ص

(۵۱)]

از شهرهای توران. افراسیاب پس از شکست از رستم به آنجا می‌گریزد:
بشد تازیان تا به خلخ رسید به ننگ از کیان شد سرش ناپدید
۵/ دوازده رخ / ۴۷، ۲۱ (شهر) ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۲۰۹، ۳۱۴ ■ ۶/ دقیقی / ۲۱۳
(تگینان خلخ)، ۲۳۴، ۴۵۵ (خلخی)، ۵۵۹، ۷۹۸ (خلخ ستان) ■ ۶/ گشتاسپ / ۴۵، ۳۵۱،
۴۵۰ ■ ۶/ هفتخوان / ۷۱۸ ■ ۶/ اسفندیار / ۱۳۶۰ (کنیز خلخی)، ۱۵۹۵ ■ ۷/ بهرام
۱۵۵۹ /

[خناس] ← خشاش

[خنجست] (۱) ← چیچست

۵/ جنگ بزرگ /

خنجست (۲)

از بزرگان عمان. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وی به همراه پیل مست از
عمان به نزد خسرو می‌رود:

چو شیران و دستوی یزدان پرست ز عمان چو خنجست و چون پیل مست
۸/ هرمزد / ۱۷۳۸ - ۱۷۵۶

خوار

[«خوار، شهر کیست از ری.» (حدود العالم، ص ۸۳)]

[«خوار شهر کی کوچک باشد چند ربع یک میل در مثل آن. و مردمانی معروف

باشند. و آب ایشان از رودی باشد کی از دماوند آید. وضیاع و نواحی دارد.» (مسالک و ممالک، ص ۱۷۱)

افراسیاب، سپاهیان خود را در این منطقه مستقر می کند:

بیاورد لشکر سوی خوار ری بیاراست جنگ و بیفشارد پی
۲ / نوذر / ۵۴۱ = ۲ / گرشاسپ / ۶، ۱۰۱

خوارزم

از شهرهای ایران. افراسیاب هنگام حمله به ایران، پسرش شیده را با پنجاه هزار سپاهی به آن سرزمین روانه می کند:

بدو گفت کین لشکر سرفراز سپردم ترا راه خوارزم ساز
ولی ایرانیان آن سپاه را درهم می شکنند.
۵ / دوازده رخ / ۵۴ — ۵۵، ۷۲، ۱۲۰ — ۱۲۱، ۱۰۲۱، ۱۲۷۵ = ۵ / جنگ بزرگ
/ ۳۴۱، ۶۱۶، ۸۶۵ (دشت خوارزم)، ۲۶۸۱ (دشت خوارزم) = ۸ / کسری / ۳۰۷، ۲۲۷۳

خواهران جهاندار جم ← ارنوار و شهرناز

خور ← خورشید (۱)

خورشید (۱)

[«کره ایست نورانی که نزدیکترین ثوابت به ما شمرده می شود.» (فرهنگ فارسی)]

زیاقوت سرخست چرخ کبود نه از آب و گرد و نه از باد و دود
به چندین فروغ و به چندین چراغ بیاراسته چون به نوروز باغ
روان اندر و گوهر دلفروز کزو روشنایی گرفتست روز
زخاور بر آید سوی باختر نباشد ازین یک روش راست تر
برای خورشید نام های زیر نیز بکار رفته است:

— چو برزد سر از تیغ کوه آفتاب به سوی صطخر آمد از پیش آب
— چو افگند خور سوی بالا کمند زیانه بر آمد ز چرخ بلند
— چو خورشید تابان ز چرخ بلند همی خواست افگند رخشان کمند
— چو کرسی نهاد از بر چرخ شید جهان گشت چون روی رومی سپید
— بدانگه که شد چشمه سوی نشیب دل شاه ترکان بجست از نهیب
— دوم روز چون چشمه آفتاب بجنبید و بیدار شد سر ز خواب

— چو شمع جهان شد به خم اندرون
— سخن گفت و بنشست با او سه روز
— چو برزد سر از کوه روشن چراغ
— برآمد یکی زرد کشتی ز آب
— چو برزد سر از کوه رخسند روز
— شمار سپاهم نداند سپهر
— به شبگیر هور اندر آمد پزشک
— بیفشاند زلف شب تیره گون
— چهارم چو بفروخت گیتی فروز
— چو دیبا فروزنده شد دشت و راغ
— بپالود رنج و بپالود خواب
— پدید آمد آن شمع گیتی فروز
— و گر بشمرد نیز ناهید و مهر
— نگه کرد و بی یار دیدش سرشک

۱ / آغاز / ۵۱ — ۵۲ (آفتاب)، ۷۵ — ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۹ (آفتاب)، ۱۷۹ — ۱۸۰ = ۱
/ کیومرث / ۷ (آفتاب) = ۱ / فریدون / ۲۵۷، ۲۷۹، ۳۴۲، ۳۸۰ (آفتاب)، ۵۵۳، ۵۷۱ —
۵۷۲، ۷۲۹، ۸۱۸، ۸۲۱ = ۱ / منوچهر / ۴۹، ۱۴۷، ۱۶۲ (شید)، ۱۹۹، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۲،
۳۵۴، ۳۹۷ (خور)، ۵۳۵ — ۵۳۶، ۵۵۷، ۵۸۵ (شید)، ۶۴۳ (هور)، ۷۸۶، ۸۰۲، ۸۲۸، ۸۵۴ —
۸۵۵، ۸۹۰، ۱۰۱۱، ۱۰۷۶، ۱۱۴۸ (هور)، ۱۱۹۶ (چشمه آفتاب)، ۱۲۸۹، ۱۳۱۳، ۱۴۳۸،
۱۵۱۹ (هور) = ۲ / نوذر / ۱۱ (هور)، ۱۴ (خداوند خورشید)، ۸۶، ۱۴۰، ۱۸۴ (هور)، ۱۹۳ —
(آفتاب)، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۵۳ (گیتی فروز)، ۲۶۴ (خور)، ۳۱۰، ۳۹۰، ۴۱۷، ۴۶۱، ۵۰۸، ۵۳۹
= ۲ / کیقباد / ۱۵، ۱۱۱ (هور)، ۱۱۸ (خداوند خورشید) = ۲ / مازندران / ۷۷، ۸۴، ۱۴۶ —
(هور)، ۱۶۳ (آفتاب)، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۹۷، ۴۲۷، ۵۱۶، ۵۶۰ (خداوند هور)،
۶۲۰ (خورشید گون)، ۶۳۹ (خداوند خورشید)، ۷۱۸، ۷۵۶، ۸۲۳، ۸۸۱ = ۲ / هاماوران / ۸،
۷۵، ۸۲، ۸۷، ۲۸۵ (خورشید فر)، ۲۸۹، ۴۳۳ = ۲ / سهراب / ۶۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۱،
۲۲۷، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۲۴، ۴۷۱ (هور)، ۴۷۸، ۵۲۷ (خور)، ۵۴۷، ۵۷۹ (شید)، ۷۵۰ (هور)،
۷۸۳ (هور)، ۷۸۷، ۷۹۵، ۸۱۱، ۸۷۵ (هور)، ۹۲۱، ۹۸۴ = ۳ / سیاوش / ۱۴۳، ۱۷۵ (هور)،
۱۷۹، ۲۱۷، ۲۷۳ — ۲۷۴، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۶۴، ۶۷۸ (هور)، ۷۱۰ (گیتی فروز)، ۷۷۸، ۱۰۶۹،
۱۲۰۲، ۱۳۴۸، ۱۵۰۲، ۱۵۱۳، ۱۵۴۳، ۱۷۶۸، ۱۷۷۱، ۱۸۳۴، ۱۹۱۲، ۱۹۴۶ (هور)، ۱۹۶۳ —
(آفتاب)، ۱۹۷۱، ۲۰۷۴، ۲۱۴۸، ۲۱۹۱، ۲۲۹۷ (هور)، ۲۳۲۸، ۲۳۴۳، ۲۴۲۵، ۲۴۲۹،
۲۴۳۱ (آفتاب)، ۲۴۳۵ (خور)، ۲۴۴۳، ۲۴۴۶، ۲۷۸۵ (خور)، ۲۷۹۳، ۲۸۰۸ (خورشید
بخت)، ۲۸۶۴ (خور)، ۲۹۰۵، ۲۹۶۸ (هور)، ۳۰۱۵ (خور)، ۳۰۳۵، ۳۰۵۶، ۳۰۹۴ (خور)،
۳۱۹۰، ۳۳۲۱ (شید)، ۳۳۷۴، ۳۳۹۹ (آفتاب)، ۳۴۳۰، ۳۵۰۸، ۳۶۶۲، ۳۶۷۰، ۳۶۹۹ (هور)
= ۴ / کیخسرو / ۴۰، ۵۹، ۶۵، ۹۳، ۹۸، ۱۴۰، ۱۷۵، ۲۴۲ (چراغ)، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۸۹،
۳۹۳، ۴۱۴، ۴۵۱، ۴۹۲، ۵۱۳، ۶۳۷ (خداوند خورشید)، ۷۳۵، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۴۸، ۸۵۴،
۹۹۹، ۹۹۰ (آفتاب)، ۱۰۵۳، ۱۰۸۵، ۱۲۲۰ (خداوند خورشید)، ۱۲۲۸، ۱۴۳۱، ۱۵۵۱

۱۶۱۲ (شید) ■ ۴ / کاموس / ۱ (خداوند خورشید)، ۳ (شید)، ۶، ۵۳، ۷۷ (خور)، ۸۶
 (خداوند خورشید)، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۴۳ (چشمه آفتاب)، ۲۴۸، ۲۸۳ (شید)، ۲۸۸۰ (خور)،
 ۳۱۶، ۳۷۵، ۴۱۸ (دریای یاقوت زرد)، ۴۶۰ (آفتاب)، ۵۰۶، ۵۲۱ (گیتی فروز)، ۵۲۵،
 ۵۵۸، ۶۱۰ (گیتی فروز)، ۶۲۶، ۶۴۱، ۶۸۸، ۶۹۵، ۷۰۴ — ۷۰۵، ۷۳۲، ۸۱۱ (آفتاب)،
 ۸۳۴، ۸۳۷، ۸۹۱ (خور)، ۹۱۰، ۹۶۳، ۹۷۵ (خداوند خورشید)، ۱۰۲۷ (هور)، ۱۰۵۸
 (دارنده هور)، ۱۰۶۱، ۱۱۰۵ (هور)، ۱۱۰۸، ۱۱۴۴، ۱۱۶۴ — ۱۱۶۵ (گیتی فروز)، ۱۲۱۱،
 ۱۲۴۸، ۱۲۵۵، ۱۳۶۵ (یزدان هور)، ۱۳۷۲، ۱۳۸۱، ۱۴۱۳ ■ ۴ / خاقان / ۱۸۸، ۴۱۲، ۴۲۱
 — ۴۲۲، ۴۵۳، ۵۰۸، ۵۳۳، ۸۳۳ (هور)، ۶۵۷، ۱۰۳۵، ۱۱۳۲، ۱۲۰۵ ■ ۴ / اکوان
 / ۲۶ ■ ۵ / بیژن / ۱۰، ۱۸ (آفتاب)، ۳۹، ۲۸۲ (هور)، ۳۷۳، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۶۵،
 ۵۲۰ (شید)، ۵۷۳ (هور)، ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۶۶، ۶۸۶، ۷۳۷، ۷۶۳، ۸۱۰، ۸۱۳، ۹۷۸، ۹۹۵
 (خورشید رخ)، ۱۰۶۶ — ۱۰۶۹، ۱۰۷۳، ۱۱۵۸، ۱۲۰۰ (هور)، ۱۲۱۶، ۱۲۵۳، ۱۲۷۰ ■ ۵
 / دوازده رخ / ۷۷، ۱۳۷ (شید)، ۱۹۷، ۲۷۵ — ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۵۳ (هور)، ۳۶۳، ۴۲۹،
 ۵۰۰، ۵۸۷، ۶۹۱، ۷۸۵ (شید)، ۷۹۷، ۸۵۵، ۹۰۸ (هور)، ۹۱۴، ۹۵۴ (هور)، ۱۰۰۳ (هور)،
 ۱۰۳۳، ۱۰۴۴، ۱۰۵۶ — ۱۰۵۷، ۱۲۰۳، ۱۲۱۸ (هور)، ۱۴۲۳، ۱۴۸۸، ۱۹۳۵، ۱۹۷۱،
 ۱۹۸۱، ۲۰۷۰ (خور)، ۲۱۸۵، ۲۳۱۸، ۲۳۷۱ (خور) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴ — ۱۵ (چشمه
 آفتاب)، ۵۸ (خورشید فاش)، ۹۱، ۱۴۷، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۹۰ (هور)، ۵۴۹
 (خداوند خورشید)، ۵۷۸، ۵۹۵، ۶۲۱، ۶۵۱، ۶۸۴، ۷۰۷، ۷۲۲ (هور)، ۷۵۶، ۷۵۸
 (آفتاب)، ۷۸۱، ۷۸۴ (هور)، ۷۸۷ (چشمه)، ۷۹۸، ۸۲۳، ۸۳۹، ۹۵۷، ۹۹۱ (چشمه آفتاب)،
 ۱۰۰۴ (گیتی فروز)، ۱۰۹۷ (هور)، ۱۱۰۷، ۱۱۲۶ (خور)، ۱۲۵۹ (هور)، ۱۲۶۸ (شید)،
 ۱۳۰۴، ۱۳۰۷ (شید)، ۱۳۹۶، ۱۴۰۷، ۱۵۰۶، ۱۵۱۳، ۱۵۷۳، ۱۶۲۵، ۱۶۲۷ (خور)، ۱۶۵۴،
 ۱۷۶۵، ۱۷۷۸ (خور)، ۱۸۳۵ (گیتی فروز)، ۱۸۶۵، ۱۹۰۹، ۱۹۹۴، ۲۱۶۲، ۲۵۴۱
 (گیتی فروز)، ۲۵۴۸، ۲۷۴۵ (دادار خورشید)، ۲۹۳۹، ۲۹۴۳ (دادار خورشید)، ۲۹۹۰،
 ۳۰۱۶، ۳۰۲۲، ۳۰۲۷، ۳۰۵۲ (گیتی فروز) ■ ۶ / لهراسپ / ۷۱ (گیتی فروز)، ۲۰۱ (چشمه
 آفتاب)، ۲۳۷ (چراغ)، ۳۶۱، ۴۴۲ (گردنده شید)، ۵۰۴، ۵۱۵ (شید)، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۸۹،
 ۶۹۱ (آفتاب)، ۷۱۰ — ۷۱۳، ۷۱۷ (شید)، ۷۶۵ ■ ۶ / دقیقی / ۱۸۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵
 (چشمه آفتاب)، ۳۸۹، ۴۳۲ (خورشید گون)، ۴۶۶، ۴۷۵ (چشمه آفتاب)، ۴۸۱ ■ ۶
 / گشناسپ / ۳۶، ۴۸، ۵۴، ۳۹۰، ۳۹۶ (خور)، ۵۰۰ ■ ۶ / هفتخوان / ۵ — ۶، ۱۶، ۳۶،
 ۱۱۰، ۱۸۵، ۱۹۱ (گیتی فروز)، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۶۱، ۳۳۵ (خداوند هور)، ۳۴۹،
 ۳۶۷ (گیتی فروز) ۳۹۶ (هور)، ۴۶۳، ۵۳۵، ۵۹۵، ۶۱۹ (شاه خورشید فر)، ۷۵۳ (خداوند

(هور)، ۸۱۰، ۸۴۰ (هور)، ۸۴۸ (خداوند خورشید) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۲، ۵۹، ۱۱۴ (هور)،
 ۱۵۷ (شید)، ۲۴۷، ۳۴۹، ۴۰۴ (مهر)، ۶۵۶ (خور)، ۶۵۸، ۹۶۵ (هور)، ۹۷۶ — ۹۷۷
 (گیتی فروز)، ۹۹۲ (خور)، ۱۱۲۷، ۱۲۸۳، ۱۳۲۹، ۱۳۴۴، ۱۳۷۸ (دادار هور)، ۱۴۶۱ ■ ۶
 / شغاد / ۶۹ (آفتاب)، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۱۵ (گیتی فروز) ■ ۶ / بهمن / ۲۱، ۱۰۴ ■ ۶ / همای
 / ۱۸۲، ۲۰۸ — ۲۰۹، ۲۲۹ (مهر) ■ ۶ / داراب / ۴۹ (گیتی فروز) ■ ۶ / دارا / ۱، ۱۲۶
 (گیتی فروز)، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۶۶ (هور)، ۳۰۲ ■ ۷ / اسکندر / ۵۸، ۲۸۱، ۲۹۹، ۴۲۲
 (هور)، ۴۳۲ (چراغ)، ۵۷۲ (شید)، ۷۳۸، ۷۸۷ (هور)، ۷۹۴، ۸۱۹ (چراغ)، ۹۵۳، ۱۲۰۶،
 ۱۳۳۴، ۱۳۵۰، ۱۴۲۴، ۱۵۲۳، ۱۵۶۶، ۱۵۷۶ (مهر)، ۱۵۹۹، ۱۶۱۰، ۱۸۶۰ (مهر)، ۱۹۳۰
 (مهر) ■ ۷ / اشکانیان / ۱۱۸ (مهر)، ۱۵۱ (شید)، ۲۴۸، ۲۷۷ (هور)، ۳۰۰ (گیتی فروز)،
 ۳۵۵، ۳۰۴ (آفتاب)، ۳۸۴، ۴۵۷، ۴۸۴، ۶۴۳، ۷۰۲، ۷۳۳ ■ ۷ / اردشیر / ۱، ۱۴۱، ۴۴۶
 (هور)، ۶۷۸ (هور) ■ ۷ / اورمزد / ۲ / ۴ (مهر) ■ ۷ / شاپور / ۲، ۸، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۹، ۱۰۵،
 ۲۳۲ (چشمه)، ۲۳۴ (آفتاب)، ۳۷۲، ۳۸۳ (خور)، ۴۵۵ ■ ۷ / یزدگرد / ۱ / ۳۲۸، ۳۶۲،
 ۵۰۵، ۵۱۷ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۱۱ (هور)، ۱۵، ۵۵ (آفتاب)، ۷۸۲ (خداوند خورشید)، ۸۸۰،
 ۸۹۴ (هور)، ۹۰۴ (خورشیدفش)، ۱۱۲۰ (هور)، ۱۱۷۶ (هور)، ۱۲۴۷، ۱۲۶۴، ۱۲۹۲،
 ۱۳۱۲، ۱۵۲۱ (گیتی فروز)، ۱۵۳۵ (آفتاب)، ۱۵۴۰، ۱۷۰۰، ۱۷۸۱، ۱۸۰۴، ۱۹۹۶
 (گیتی فروز)، ۲۰۱۸ (فروزنده)، ۲۱۰۳ (هور)، ۲۳۶۱ (گیتی فروز)، ۲۳۶۸، ۲۴۰۷، ۲۴۵۲
 — ۲۴۵۳ ■ ۸ / یزدگرد / ۲ / ۱۲۷، ۱۴۵ (هور)، ۲۲۶ (هور)، ۲۹۶ (مهر) ■ ۸ / کسری
 / ۱۱۳، ۱۱۹ (خور)، ۱۲۹، ۱۷۸، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۹۸ (هور)، ۳۲۵ (چشمه آفتاب)، ۳۹۶،
 ۴۶۴، ۴۹۰، ۵۴۵ (هور)، ۵۶۷، ۵۸۲، ۶۳۰، ۶۳۷ (آفتاب)، ۶۵۴ (گیتی فروز)، ۷۲۶، ۷۵۷،
 ۷۸۹ (هور)، ۸۸۷، ۹۷۶، ۱۱۱۵، ۱۴۹۱ (هور)، ۱۵۲۱، ۱۷۷۹، ۱۹۵۷، ۲۰۵۲، ۲۰۷۵
 (مهر)، ۲۱۵۱ (آفتاب)، ۲۱۵۸ — ۲۱۵۹، ۲۲۲۶، ۲۷۵۰، ۲۸۰۹، ۲۹۵۹ (مهر)، ۳۰۹۷ —
 ۳۰۹۸، ۳۱۰۷، ۳۱۰۹ (هور)، ۳۱۳۱ (خور)، ۳۲۱۲، ۳۳۷۲ (شمع گیتی فروز)، ۳۵۸۹ —
 ۳۵۹۰، ۳۶۳۲، ۳۷۱۱ (هور)، ۳۸۱۸ (هور)، ۳۸۷۲، ۴۲۱۵ ■ ۸ / هرمزد / ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۵
 (خور)، ۴۱۲، ۴۶۵ (هور)، ۷۰۵، ۷۴۲ (گیتی فروز)، ۷۹۴ — ۷۹۵ (خور — شید)، ۹۴۷
 (زرد کشتی)، ۹۹۵ (هور)، ۱۰۰۷ (گیتی فروز)، ۱۱۳۷ (هور)، ۱۱۶۲، ۱۳۳۸، ۱۴۱۵، ۱۴۵۲
 (زرد رخشان سپهر)، ۱۵۸۶، ۱۵۹۶ (هور) ■ ۹ / خسرو / ۱۳۰ (شمع جهان)، ۱۳۳، ۲۴۹،
 ۲۹۲، ۳۲۴، ۵۸۹ (خور)، ۷۳۶، ۷۴۳، ۷۵۳ (خورشید فام)، ۷۸۱ — ۷۸۲ (خور)، ۸۷۵،
 ۸۸۹ (گیتی فروز)، ۱۰۷۰ (گیتی فروز)، ۱۱۱۸، ۱۱۴۶، ۱۳۳۷ (مهر)، ۱۳۴۵، ۱۳۷۵ —
 ۱۳۷۶ (شمع گردان سپهر)، ۱۴۹۲، ۱۵۲۶، ۱۵۵۰ (گیتی فروز)، ۱۵۶۲، ۱۶۸۵ — ۱۶۸۶

(خورشید - مهر)، ۱۷۶۹، ۱۹۴۸ (گیتی فروز)، ۱۹۵۷، ۱۹۹۳، ۲۰۴۶ (هور)، ۲۳۳۸، ۲۳۴۹ (هور)، ۲۳۵۳، ۲۳۹۹ (هور)، ۲۴۱۶ (شمع رخشان)، ۲۴۶۷ (خور)، ۲۴۹۰ (آفتاب)، ۲۵۱۵، ۲۶۵۱ (مهر)، ۲۶۶۷، ۳۲۳۳، ۳۲۳۵، ۳۳۰۶ (مهر)، ۳۳۷۹، ۳۴۴۰ (گیتی فروز)، ۳۴۶۴، ۳۴۸۴، ۳۵۶۸ - ۳۵۶۹ (خور)، ۳۵۹۸ (مهر)، ۳۶۴۱، ۴۰۰۵، ۴۰۳۸ = ۹ / شیرویه / ۶۴ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۶ (خور)، ۲۱، ۱۳۵ (شید)، ۳۲۹ (هور)، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۳، ۶۰۷، ۷۷۱ (گیتی فروز)

خورشید (۲)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. پسر خرداد. هنگام فرار خسرو به روم، وی نامه خسرو را برای قیصر برد:

چو کرد این سخن ها برینگونه یاد نوشت به خورشید خرداد داد
در آذرآبادگان، وی به همراه خسرو و ۱۳ پهلوان دیگر به نبرد بهرام می رود ولی از او شکست خورده می گریزد.

۹ / خسرو / ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵، ۱۸۳۴ - ۱۸۶۷

خوره اردشیر

شهری در کشور خوزیان. این شهر به فرمان اردشیر بابکان پس از پیروزی بر اردوان ساخته شد. درباره محل آن اردشیر به پسرش شاپور می گوید:

یکی خواندم خوره اردشیر که گردد زبادش جوان، مرد پیر
کزو تازه شد کشور خوزیان پر از مردم و آب و سود و زیان
اما در کتب دیگر محل آن را فارس نوشته اند: «شهری بود در فارس که گویند اردشیر ساسانی آن را بنا کرد.» (فرهنگ فارسی)

این نام به گونه خرّه اردشیر نیز آمده است:

کس آمد سوی خرّه اردشیر که آنجا بد از داد هر مزد پیر
نام دیگر آن گور می باشد:

چو شد شاه با دانش و فر و زور همی خواندش مرزبان شهر گور
۷ / اشکانیان / ۴۳۸ - ۴۴۸، ۴۷۵، ۶۸۵، ۷۶۸، ۷۷۲ = ۷ / اردشیر / ۱ / ۶۴۱ - ۶۴۲
۸ / قباد / ۳۰۲ (خرّه اردشیر) = ۹ / خسرو / ۱۰۲۴ (خرّه اردشیر)، ۱۰۳۸ (خرّه اردشیر)،
۳۸۸۷ (خرّه اردشیر)

خوزان

؟ طبق بعضی نسخ، از سرداران کیخسرو هنگام تدارک نیرو برای نبرد بزرگ با افراسیاب:

به یک دست مرطوس را کرد جای منوشان [و] خوزان فرخنده رای
توضیح: در تمام ابیات، در متن چاپ مسکو «منوشان خوزان» آمده است.
۵/ جنگ بزرگ / ۱۲۶، ۷۶۷، ۹۶۱

خوز [ستان]

« ناحیتیست مشرق وی پارس است و حدود سپاهان و جنوب وی دریاست و بعضی از حد عراق و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط و شمال وی شهرهای ناحیت جبالست... » (حدود العالم، ص ۸۰)
این سرزمین همیشه متعلق به ایران بوده است. شاه خوزیان با سپاهیان خود در کنار کیخسرو با افراسیاب می جنگد:

به یک دست مرطوس را کرد جای منوشان خوزان فرخنده رای
که بر کشور خوزیان بود شاه بسی نامداران زرین کلاه
شهرهای آن: اهواز، خوره اردشیر و شاپور گرد می باشد.
۵/ جنگ بزرگ / ۱۲۶ — ۱۲۷ / ۷ / اردشیر / ۱ / ۶۴۱ — ۶۴۲ / ۷ / شاپور / ۱ / ۵۸
— ۶۱ / ۷ / شاپور / ۲ / ۲۴۲ — ۲۴۳ (؟)، ۵۵۹ — ۵۶۳ / ۸ / هرمزد / ۵۶۷

خوشنواز

شاه هیتالیان. پیروز پس از اتمام خشکسالی به سوی او لشکر می راند:
همی راند با لشکر و گنج و ساز که پیکار جویند با خوشنواز
خوشنواز تلاش کرد که مانع نبرد شود. ولی تأثیری نگذارد. بناچار خود را آماده نبرد کرد. وی کنده ای کند و سر آن را پوشاند. پیروز و سپاهیان در آن افتاده، هلاک شدند.
پس از چندی سوفزای، به جنگ او آمد. خوشنواز شکست خورد و در دژ پناه گرفت.
آنگاه با تحویل قباد و سایر اسرا، جنگ را به پایان رساند.

۸/ یزدگرد ۲ / ۹۳ — ۱۷۷، ۲۳۰ — ۳۴۶، ۳۴۸ / ۸ / قباد / ۹۶، ۱۶۵ / ۸ / کسری
/ ۱۸۰۸ (تخمه خوشنواز)، ۲۲۸۵ — ۲۲۸۶ / ۸ / هرمزد / ۱۶۲۸ / ۹ / خسرو / ۸۴۶ —
۸۴۷، ۱۳۱۵ — ۱۳۲۰

خوشه

برج ششم از فلک هشتم:

بدو گفت گردوی، نوشه بدی چو ناهید در برج خوشه بدی

۹/ خسرو / ۲۹۴۹ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۶

د

داد آفرید

نام یکی از دستگاه‌های موسیقی:

سرودی به آواز خوش برکشید که اکنون تو خوانیش داد آفرید
۹/ خسرو / ۳۶۴۳ - ۳۶۴۴

[داد آور] ← باد آور (۱)

دادار ← یزدان

داد برزین (۱)

شاه زابل. از پهلوانان سپاه بهرام گور. وی همراه بهرام بر سپاه خاقان شیخون می‌زند:
دگر داد برزین رزم آزمای کجا ز اولستان بدو بد به پای
۷/ بهرام ۵ / ۱۴۵۰

داد برزین (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام گور. وی به همراه بهرام بر سپاه خاقان شیخون می‌زند:
بیآورد چون قارن برزمهر دگر داد برزین آژنگ چهر
۷/ بهرام ۵ / ۱۴۵۱

[داد فرخ] ← راد فرخ

دادگر

نام «هفت چشمه گوهر» است که از فریدون یادگار مانده بود:

جهاندار شاه آفریدون سه چیز بران پادشاهی برافزود نیز
... سدیگر کجا هفت چشمه گهر همی خواندی نام او داد گر
۹/ خسرو / ۳۳۴۹ - ۳۳۵۲

دارا (۱) ← داراب

۶/ داراب/

دارا (۲)

شاه ایران. پسر داراب. برادر اسکندر:
یکی کودک آمدش با فرو یال زفرزند ناهید کهتر به سال
همان روز داراش کردند نام که تا از پدر بیش باشد به کام
وی در دوازده سالگی بر تخت شاهی می‌نشیند. سن اندک و خوی تند و حرص
شدیدش زمینه را برای حمله بیگانگان مهیا می‌کند. وی خطاب به بزرگان می‌گوید:
نخواهم که باشد مرا رهنمای منم رهنمای و منم دلگشای
پس از بر تخت نشستن اسکندر، وی طی نامه‌ای از او باژ سالانه را طلبید ولی اسکندر
به ایران لشکر کشید. وی در چهار نبرد از اسکندر شکست خورد. آنگاه تصمیم گرفت که به
هند بگریزد ولی به دست دو وزیرش جانوشیار و ماهیار کشته شد.

۶/ داراب / ۱۲۴ - ۱۳۴ ■ ۶/ دارا / ۱ - ۲۴، ۴۱ - ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۲۵ - ۴۲۷،
۴۳۰ ■ ۷/ اسکندر / ۱۷ - ۲۳ (جفت)، ۲۷، ۳۴ (پدر)، ۴۴، ۴۹ - ۵۰، ۵۸ (شهنشاه)،
۶۵، ۶۸ (شاه)، ۴۸۷، ۴۹۲ - ۴۹۵، ۵۱۸، ۵۳۴، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۱۱، ۸۵۴ - ۸۵۵، ۹۴۹،
۱۵۷۴، ۱۶۰۸ - ۱۶۱۳، ۱۸۸۵ ■ ۷/ اشکانیان / ۶۹ - ۷۱، ۳۲۷ (تخم دارا) ■ ۷/ شاپور ۲
/ ۴۹۰ - ۴۹۱ ■ ۹/ خسرو / ۴۳۵، ۸۴۵

داراب

شاه ایران. پسر بهمن. مادرش همای چهارزاد، دختر بهمن. پس از مرگ بهمن، همای
بر تخت می‌نشیند، به این شرط که تاج و تخت را به فرزند خود واگذار کند. ولی او زایش
خود را پنهان کرد و فرزند را در آب دجله افکند. گازیری کودک را یافت و نام داراب را بر
او نهاد:

سیم روز داراب کردند نام کز آب روان یافتندش کنام
داراب در جوانی در خدمت مرزبانی مشغول کار شد و پس از حمله رومیان به سپاه

رشنواد پیوست. رشنواد در راه به اصل و نسب داراب پی برد و همای را آگاه کرد. همای او را به پایتخت خواند و تاج و تخت را به او سپرد.

داراب پس از تاجگذاری به نبرد تازیان رفت و آنگاه رومیان را شکست داد. وی ضمن دریافت باژ از رومیان، دختر فیلقوس را که ناهید نام داشت به همسری خود گرفت.

پس از چندی ناهید مبتلا به بوی ناخوش دهان شد و داراب او را به روم بازگرداند. از این زن، اسکندر زاده شد. پس از چندی از همسر دیگر داراب پسری به دنیا آمد که دارا نام یافت.

۶ / بهمن / ۱۷۴ — ۱۷۵ ■ ۶ / همای / ۱۰ — ۳۲۲ ■ ۶ / داراب / ۷ — ۱۳۴ ■ ۶ / دارا / ۱، ۱۱ (دارای داراب بن اردشیر)، ۱۵ (گنج های پدر)، ۲۶۲ (دارای داراب بن اردشیر) ■ ۷ / اسکندر / ۲۷ (دارای داراب)، ۸۵۴ (دارای داراب)، ۹۴۹ (دارای داراب)، ۱۶۰۸ (دارای داراب)، ۱۸۸۵ (دارای داراب)

داراب گرد

[[شهری در فارس. در جنوب دریاچه نیریز.]] (فرهنگ فارسی)

این شهر به فرمان داراب ساخته شده است:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد ورا نام کردند داراب گرد
۶ / داراب / ۱۷ — ۲۴ ■ ۹ / خسرو / ۲۱۴۶

[دارا پناه] ← دانا پناه

دار عیسی ← دار مسیحا

دار مسیحا

داری است که مسیح را بر آن مصلوب کرده اند. این دار در خزانه شاهان ایران نگاهداری می شده است. قیصر روم طی نامه ای از خسرو پرویز تقاضا کرد که آن را به روم بفرستد:

که دار مسیحا به گنج شماست چو بینید دانید گفتار راست
بر آمد برین سالیان دراز سزد گر فرستد به ما شاه باز
ولی خسرو پرویز از این کار خودداری کرد.
این کلمه به صورت دار عیسی نیز به کار رفته است:
همان دار عیسی نیرزد به رنج که شاهان نهادند آن را به گنج

۹/ خسرو / ۳۲۷۸ - ۳۲۸۹، ۳۳۲۸ - ۳۳۳۷ ■ ۹ / شیرویه / ۳۷ - ۳۸، ۲۹۰

دارنده ← یزدان

دامغان

شهری است متعلق به ایران.

[[قصبة قومس دامغان است.]] (مسالك و ممالك، ص ۱۷۲)

[[کومش، ناحیتیست [اندر ناحیت دیلمان] میان ری و خراسان... و اندر میان کوههاست ... دامغان، شهریست با آب اندک و بر دامن کوه نهاده و مردمانی جنگی.]] (حدودالعالم، ص ۸۶)

برفتند ترکان ز پیش مغان کشیدند لشکر سوی دامغان

۲ / کیفیاد / ۶۲

دانا پناه

از بزرگان لشکر بهرام چوبینه. وی مأمور شد که نامه‌های بهرام را برای بزرگان و پهلوانان سپاه خسرو پرویز ببرد:

کجا نام او بود دانا پناه که بهرام را او بدی نیکخواه
ولی نامه‌ها را به خسرو داد و جواب‌های دروغین را به بهرام باز گرداند. بهرام بی‌خبر
از این خیانت به نبرد خسرو رفت.
این نام در «نل»، «نخ»، «نخا»، «برو» و «قا» دارا پناه و در «بن» دانا ستاه آمده
است.

۹/ خسرو / ۱۶۱۵ - ۱۶۶۶

[دانا ستاه] ← دانا پناه

داور

شهری است متعلق به ایران.

[[زمین داور: نام قدیم ایالتی است در افغانستان که امروز قندهار نامیده می‌شود.]]

(فرهنگ معین)

گیوه، شاه این شهر در سپاه کیخسرو برای رزم با افراسیاب حاضر است:

فروتر ازو گیسوه رزم زن به هر کار پیروز و لشکرشکن
که بر شهر داور بد او پادشا جهانگیر و فرزانه و پارسا

۵/ جنگ بزرگ / ۱۳۶ - ۱۳۷

دبیر بزرگ ← مهران دبیر

دختر اردوان

دختر اردوان اشکانی. همسر اردشیر بابکان. مادر شاپور اول. پس از کشته شدن اردوان، اردشیر او را به همسری خود در آورد. پس از چندی بهمن پسر اردوان مقداری پسته و زهر را برای او فرستاد تا اردشیر را نابود کند. توطئه ناکام ماند و اردشیر دختر را به وزیر سپرد تا بکشدش. وزیر فهمید که دختر باردار است. پس او را در خانه خود نگاهداری کرد و او پسری زایید که شاپور نام گرفت. پس از گذشت هفت سال، وزیر اردشیر را از ماجرا آگاه کرد و او دختر را بخشید:

بفرمود تا دختر اردوان به ایوان شود شاد و روشن روان

۷/ اشکانیان / ۴۳۳ - ۴۳۷ ■ ۷/ اردشیر / ۱۸ - ۱۴۸

دختر ایرج

مادرش ماه آفرید، کنیز ایرج. مادر منوچهر. پس از مرگ ایرج، این دختر به دنیا آمد:

چو هنگامه زادن آمد پدید یکی دختر آمد زماه آفرید
در هنگام ازدواج، فریدون او را به پشنگ داد و پس از چندی او منوچهر را به دنیا آورد:

یکی پورزاد آن هنرمند ماه چگونه سزاوار تخت و کلاه

۱/ فریدون / ۴۷۸ - ۴۸۴، ۶۸۴

دختر مهرک نوش زاد

پس از کشته شدن مهرک، تمامی خانواده اش نابود شدند به استثنای این دختر:
هر آنکس کزان تخمه آمد به مشق به خنجر هم اندر زمانش بکشت
مگر دختری کان نهان گشت زوی همه شهر ازو گشت پر جست و جوی
پس از سالیانی وی با شاپور پسر اردشیر بابکان آشنا شد و پنهانی با هم ازدواج کردند. از این پیوند پسری زاده شد که اورمزد نام گرفت.

۷/ اشکانیان / ۶۹۲ - ۶۹۳ ■ ۷/ اردشیر / ۱۸۲ - ۲۹۷

دختر هفتواد

وی دختری بود فقیر که همه روز جهت نخریسی به کوهی در کرمان می‌رفت. روزی کرمی را یافت و در دوکدان خود نهاد و همه روز به او سیب و خوراک می‌داد. به میمنت آن کرم، وضع خانوادگی آنان بهبود یافت تا آنکه هفتواد حکومت کرمان را به چنگ آورد. از آن سوی کرم نیز به ازدهایی بزرگ تبدیل شد و دختر هم چنان نگهداری او را بر عهده داشت: همان دخت خرم نگهدار کرم پدر گشته جنگی سپهدار کرم

۷/ اشکانیان / ۵۱۱ - ۵۳۵، ۵۶۸

دختران آسیابان - مشک، سیسنگ، نار و سوسنگ

دختران جمشید - ارنواز و شهرناز

درخت سیاوش

پس از کشته شدن سیاوش، از شوره‌زاری که خون او بر آن روان شده بود، درختی روید که بر تمامی برگ‌ها تصویری از سیاوش داشت. این درخت زیارتگاه مردمان بوده است: زخاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد درختی ز گرد نگاریده برگ‌ها چهر او همی بوی مشک آمد از مهر او به دی مه نشان از بهاران بدی پرستشگه سوگواران بدی

۳/ سیاوش / ۲۵۶۲ - ۲۵۶۴

درفش فریدون - درفش کاویانی

درفش کاویان - درفش کاویانی

درفش کاویانی

چرمی بوده است که کاوه هنگام کار مورد استفاده قرار می‌داد. هنگام شورش مردم علیه ضحاک، کاوه آن را بر سر دست برافراشت و مردمان را به سوی فریدون راهنمایی کرد: ازان چرم کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه زبازار برخاست گرد فریدون چرم را به انواع گوهرها بیاراست و آن را تبدیل به درفش رسمی ایران نمود. این درفش در تمامی نبردها حضور داشت و دوبار دچار پارگی شد: باراول پس از آنکه فریبرز از نبرد گریخت و درفش را با خود برد بیژن آن را به دونیم کرد

و نیمی را با خود به میدان باز گرداند:

یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش بزد ناگهان بر میان درفش
به دو نیمه کرد اختر کاویان یکی نیمه برداشت گرد از میان
بار دوم، این درفش با حمله پولاوند به دو نیمه شد:

بیامد بر اختر کاویان به خنجر به دو نیم کردش میان
این درفش با نام‌های دیگری هم آمده است

ببستند گردان ایران میان به پیش اندرون، اختر کاویان
گران مرد با کاویانی درفش به یاری شود روی ایشان بنفش
همه لشکر از جای برخاستند درفش فریدون بیاراستند
درفش همایون ببرند و کوس بیامد سرافراز گودرز و طوس
درفش فروزنده کاویان بیفگنده باشند ایرانیان

- ۱/ ضحاک / ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۴۴ ■ ۱/ فریدون / ۶۶۹، ۶۹۰، ۷۴۴ ■ ۱/ منوچهر / ۱۰،
۹۵۵ (درفش فریدون)، ۱۰۰۷ (درفش فریدون) ■ ۲/ کیقباد / ۱۱ ■ ۲/ سهراب / ۵۵۹
(اختر کاویان) ■ ۳/ سیاوش / ۶۲۱ (اختر کاویان)، ۶۲۴ (اختر کاویان)، ۲۶۵۴ (اختر
کاویان)، ۲۷۸۳، ۳۵۸۱، ۳۶۱۰ (اختر کاویان)، ۳۶۶۵، ۳۶۷۲، ۳۷۴۵، ۳۷۴۷، ۳۷۵۱ ■ ۴
/ کیخسرو / ۱۵۲ (اختر کاویان)، ۴ ■ ۴/ فرود / ۳۹۵ - ۳۹۶ (اختر کاویان)، ۳۹۸، ۴۰۵
(اخذ کاویان)، ۵۶۷ (اختر کاویان) ۱۲۲۹، ۱۲۴۵، ۱۲۵۹ (گرامی درفش)، ۱۳۲۲
(درفش)، ۱۳۴۸ (درفش)، ۱۳۵۰ (درفش)، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶، ۱۳۸۰ (درفش)، ۱۳۸۳ -
۱۳۹۱ (درفش - اختر کاویان - اختر)، ۱۳۹۸ (درفش) ■ ۴/ کاموس / ۱۰۲ (اختر
کاویان)، ۱۰۹، ۱۱۸ (درفش همایون)، ۲۰۲ (اختر کاویانی)، ۳۰۵، ۳۸۶، ۴۸۶ (درفش
همایون)، ۵۰۰ (درفش)، ۵۰۲ - ۵۰۳، ۵۲۰ (درفش)، ۵۲۸ (اختر کاویان)، ۵۶۵ (درفش
خجسته)، ۷۰۳ (اختر کاویان)، ۹۲۸ (اختر کاویان)، ۱۰۷۸ (درفش خجسته) ■ ۴/ خاقان
/ ۶۱۵ (درفش همایون)، ۱۲۲۳ (اختر کاویان) ■ ۴/ اکوان دیو / ۱۵۷ - ۱۵۸ (درفش
شهنشاه) ■ ۵/ بیژن / ۱۲۴۶ (درفش) ■ ۵/ دوازده رخ / ۲۹۴ (درفش خجسته)، ۲۹۶، ۳۲۰
(درفش دلفروز)، ۳۲۴ (درفش)، ۴۹۴، ۵۰۶ (درفش)، ۹۱۶، ۹۸۸، ۱۷۰۴، ۲۰۸۰، ۲۰۹۴ ■
۵/ جنگ بزرگ / ۱۱۴، ۷۶۹، ۱۶۱۵، ۱۹۲۰، ۲۵۹۲، ۲۷۵۲ (درفش همایون)، ۲۷۵۸،
۲۸۸۷ ■ ۶/ لهراسپ / ۷۹۴، ۸۰۴ (درفش همایون) ■ ۶/ دقیقی / ۳۰۶ (درفش همایون)،
۳۵۵ (درفش فروزنده کاویان)، ۳۵۷ (درفش فریدون شاه)، ۵۱۷ - ۵۲۳ (درفش فروزنده
کاویان - درفش - درفش فریدون)، ۶۳۱ (درفش همایون) ■ ۷/ شاپور / ۳۷۳ ■ ۸

/ کسری / ۵۰۷ هـ / ۸ / هرمزد / ۹۹۹ / شیرویه / ۳۸۷

دری

«(زبان فارسی (از شاخه های زبان های ایرانی) که در عهد ساسانیان به موازات «پهلوی» رایج بود، و پس از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید. گویندگان و نویسندگان ایرانی پس از اسلام بدین زبان سخن گفته و نوشته اند و اکنون نیز زبان رسمی ایرانست.» (فرهنگ فارسی) [

کجا بیور از پهلوانی شمار بود بر زبان دری ده هزار
۱ / جمشید / ۸۵ هـ / ۸ / کسری / ۳۴۵۸

دستان ← زال

دشت دلیران ← دشت سواران نیزه گزار

دشت سواران نیزه گزار

سرزمین تازیان. در برخی از ابیات، نامی است برای یمن (ر. ک: یمن). در پیشگویی از ظهور پیامبر اکرم (ص) آمده است:

ازین پس بیاید یکی نامدار / دشت سواران نیزه گزار
این نام به صورت های زیر نیز آمده است:

یکی روم و خاور، دگر ترک و چین / سیم دشت گردان و ایران زمین
برانوش گفتا که ایران تراست / نصیبین و دشت دلیران تراست
جوانوی دانا ز پیش سران / بیامد سوی دشت نیزه وران
چو ایران و دشت یلان و یمن / به ایرج دهد، روم و خاور بمن

۱ / جمشید / ۷۵ هـ / ۱ / فریدون / ۱۷۹ (دشت گردان)، ۲۰۷ (دشت یلان) / ۲
/ هاماوران / ۱۸۲ — ۱۸۹، ۲۹۸ — ۳۱۴ هـ / ۵ / دوازده رخ / ۹۷ هـ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۹ هـ
/ ۶ / لهراسپ / ۷۴۷ هـ / ۶ / اسفندیار / ۲۵۴ هـ / ۶ / داراب / ۴۱ — ۴۲ هـ / ۷ / اسکندر / ۱۷۹ هـ،
۶۳۵ — ۶۳۶ هـ / ۷ / شاپور / ۲ / ۵۲۵ (دشت دلیران) / ۷ هـ / یزدگرد / ۱ / ۴۱۷ (دشت سواران)،
۴۲۰ (دشت)، ۴۳۹ (سواران دشت)، ۴۵۳ (دشت نیزه وران) / ۷ هـ / بهرام / ۵ / ۶۹ (دشت)
آباد) / ۸ هـ / کسری / ۴۲۴ (دشت سواران)، ۴۲۷ (سواران دشتی)، ۴۴۵ (دشت نیزه وران)،
۴۵۵ (دشت نیزه وران)، ۴۸۹، ۱۸۹۶ (دشت دلیران)، ۱۹۵۶ هـ / ۸ / هرمزد / ۲۸۹، ۱۷۴۵
(دشت نیزه وران) / ۹ هـ / یزدگرد / ۳ / ۱۵۲

دشت گردان ← دشت سواران نیزه گزار

دشت نیزه وران ← دشت سواران نیزه گزار

دشت یلان ← دشت سواران نیزه گزار

دغو

دشتی است در نزدیک مرز توران:

به یاری همه جنگجو آمدند چو نزدیک دشت دغو آمدند
این نام به گونه دغوی نیز آمده است:

به نخچیر گوران به دشت دغوی ابا باز و یوزان نخچیر جوی
بدانجایگه ترک نزدیک بود زمینش ز خرگاه تاریک بود
این نام در «نخا» به گونه دغو و در «نل» و «نخ» دغوی آمده است.

۵/ دوازده رخ / ۲۱۹۱، ۲۱۹۵

دغوی ← دغو

دفتر دمنه ← کلیله و دمنه

دقیقی

سراینده بخشی از داستان پادشاهی گشتاسپ. فردوسی هنگام نقل ابیات او می گوید:
چنان دید گوینده یک شب به خواب که یک جام می داشتی پر گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی بران جام می، داستان ها زدی
فردوسی پس از نقل اشعار دقیقی، آن ابیات را به نقد می کشد.

۱/ آغاز / ۱۳۷ - ۱۵۶ (بدون نام) / ۶ / دقیقی / ۱ - ۱۳ / ۶ / گشتاسپ / ۱ - ۱۸

دلارای ← روشک

۷/ اسکندر /

دلفروز (۱)

از سرداران سپاه کیخسرو در جنگ بزرگ:

به دست چپ خویش برپای کرد دلفروز را لشکر آرای کرد
۵/ جنگ بزرگ / ۱۳۸

دلفروز (۲)

کنیز ایرانی نژاد قیصر روم. وی شاپور ذوالاكتاف را که در خانه قیصر در پوست خر پیچیده شده بود رهاوند و به همراه او به ایران آمد. شاپور به پاس این خدمت او را دلفروز و فرخ پی نام نهاد:

دلفروز و فرخ پیش نام کرد ز خوبان مرا او را دلارام کرد
۷/شاپور ۲ / ۱۸۲ - ۲۴۸، ۲۵۷، ۳۰۸ (ماه)، ۳۳۴ - ۳۳۶، ۵۴۷ - ۵۴۸

دلفروز (۳)

خار کنی است از کارگران فرشید ورد:

دلفروز بد نام آن خارزن گرازنده مردی به نیروی تن
وی اموال فرشید ورد را به سپاهیان بهرام گور نمایاند و به پاس این خدمت، بهرام گور ده یک اموال را به او بخشید.
۷/ بهرام ۵ / ۱۰۰۶ - ۱۰۲۹

[دلفروز] (۴) - جان فروز

۹/ خسرو /

دماوند

[«کوهی است از سلسله جبال البرز، در شمال شرقی تهران، و قله آن بلندترین قله ایران است.»] (فرهنگ فارسی)

فریدون به فرمان سروش، ضحاک را در این کوه به بند کشید:
بیاورد ضحاک را چون نوند به کوه دماوند کردش به بند
۱/ ضحاک / ۴۸، ۴۶۲، ۴۶۴ ■ ۹ / خسرو / ۳۵۲۲

دمنه ← کلیله و دمنه

دمور

پهلوان تورانی. وی و گروهی زره در گشتی با سیاوش بازنده می شوند:
وزان پس بپیچید سوی دمور گرفت آن برو گردن او به زور
چنان خوارش از پشت زین بر گرفت که لشکر بد و ماند اندر شگفت
بعدها دمور که کینه سیاوش را در دل داشت، به همراه گروهی زره، سر سیاوش را از تن

جدا کرد. [سیاوش]. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور داشت [جنگ بزرگ].
۳ / سیاوش / ۱۸۸۷ — ۱۸۹۵، ۱۹۰۵ — ۱۹۰۶، ۲۲۷۸ — ۲۲۸۶ ■ ۵ / جنگ بزرگ

۳۱۷ /

دنبیر

از شهرهای هند: *

ز دنبیر بیامد سرافراز مای به تخت کیان اندر آورد پای
این نام به گونهٔ دنور نیز به کار رفته است:
ز قنوج وز دنور و مرغ و مای برفتند باز یغ هندی ز جای
۱ / منوچهر / ۲۹۱ ■ ۴ / خاقان / ۴۵۳ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۵۲۸، ۲۶۱۲، ۲۶۲۴
(دنور) ■ ۸ / کسری / ۲۸۳۲ — ۲۸۳۶، ۲۹۰۰، ۳۲۹۷

دنور ← دنبیر

[دوال پای] ← سست پایان

دو پیکر

برج سوم از فلک هشتم:

همان‌تیر و کیوان برابر شدست عطارد به برج دو پیکر شدست
۲ / سهراب / ۲۷۹ ■ ۷ / اسکندر / ۱۲۷۱ — ۱۲۷۲ ■ ۸ / هرمزد / ۱۵۵ ■ ۹
/ یزدگرد ۳ / ۴۰

دوزخ

[«دوزخ در آیین زردشتی، جایی است در جهان دیگر که در آنجا گناهکاران جزای کارهای بد خود را می‌بینند، و آن محلی است سخت عمیق، همچون چاهی بسیار تاریک و سرد و دارای دمه و متعفن. جانوران موذی — که کوچکترین آن‌ها به بلندی کوه است — به تنبیه روان بد کاران مشغولند.» (فرهنگ فارسی)]

همه خاک دارند بالین و خشت ندانم به دوزخ درندار بهشت

* مرحوم نوشین این واژه را «دینور» می‌داند (سخنی چند دربارهٔ شاهنامه، ص ۶۸)، ولی دینور در غرب ایران واقع است، در حالی که دنبیر شهری است در هند:

سوی کشور هندوان کرد رای سوی کابل و دنبیر و مرغ و مای

۵ / جنگ بزرگ / ۲۹۶۱ = ۶ / دقیقی / ۱۰۹، ۱۳۹ = ۶ / اسفندیار / ۱۸۱، ۸۶۰، ۹۱۸ = ۷ / اسکندر / ۱۰۸۸، ۱۰۹۹ = ۷ / بهرام / ۵، ۲۲، ۱۷۵۵، ۱۸۶۵ = ۸ / یزدگرد ۲ / ۳۰۰ = ۸ / قباد / ۳۲۹ = ۸ / کسری / ۳۰۰، ۷۴۰، ۲۸۹۳، ۴۰۴۷ = ۸ / هرمزد / ۹۱۹ / (دوزخی روی) = ۹ / خسرو / ۲۶۶ (دوزخی)، ۲۶۹، ۴۷۲، ۳۰۶۳ (دوزخی روی) = ۹ / اردشیر ۳ / ۱۳ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۸۰ (قطران و آتش)، ۱۹۱، ۶۹۰

دوست فردوسی

؟. از دوستان فردوسی:

به شهرم یکی مهربان دوست بود تو گفתי که با من به یک پوست بود
وی «نامه پهلوی» رابه فردوسی داد تا آن رابه نظم درآورد.
۱ / آغاز / ۱۵۶ - ۱۶۱

دوک (۱)

نام دشتی است در آذرآبادگان. خسرو پرویز با سپاهیان در این محل اردو می‌زند:
سپاهی گزین کرد ز آزادگان بیامد سوی آذرآبادگان...
سراپرده شاه بر دشت دوک چنان لشکری گشن و راهی سه دوک
۹ / خسرو / ۱۵۶۴ - ۱۵۶۶، ۱۶۰۹، ۱۶۹۱ (کشور دوک)

دوک (۲)

نام کوهی است در آذرآبادگان. نبرد بهرام چوبینه و خسرو پرویز در کنار این کوه
جریان می‌یابد:
نشستند بر کوه دوک آن سران نهاده دو دیده به فرمانبران
۹ / خسرو / ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹، ۱۸۹۹ (کوهسار)، ۱۹۰۴ (کوه)، ۱۹۱۶ (کوه)

دهستان

نام شهری در کناره دریای گیلان:

[«از آبسکون بروند بر جانب دست راست. و از دریا تا به خزر هیچ شهر و دیه نیست
مگر چون پنجاه فرسنگ از آبسکون بروند جایگاهی هست کی آن را دهستان خوانند. و آنجا
آب خوش باشد. و از نواحی مردم آنجا گرد آیند از بهر صید ماهی.» (سالک و ممالک،
ص ۱۷۷)]

دهستان و گرگان همه زیر نعل بکوبید وز خون کنید آب لعل

نوذر پس از شکست از افراسیاب در دژ این شهر پناه گرفت.
 ۲ / نوذر / ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۷۰، ۴۵۰ = ۵ / دوازده رخ
 ۱۰۳۳، ۱۰۵۲، ۱۲۷۵ = ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۵، ۳۴۲ /

دهقان ← ایران

[دهل] ← نهل

دی (۱)

نام روزهای هشتم، شانزدهم و بیست و سوم از هر ماه خورشیدی:
 کجا ماه آذر بد و روز دی گه آتش و مرغ بریان و می
 ۵ / بیژن / ۷۷۳ - ۷۷۴ = ۹ / خسرو / ۴۰۷۹ = ۹ / شیرویه / ۱۶۶

دی (۲)

ماه دهم از هر ماه خورشیدی:
 شب اورمزد آمد و ماه دی ز گفتن بیاسای و بردار می
 ۷ / اورمزد / ۱ = ۹۴ = ۷ / بهرام / ۵ = ۱۷۱۰ = ۸ / قباد / ۵۴ = ۸ / هرمزد / ۱۶۹۹

دبیه خسروی

نام یکی از گنج‌های خسرو پرویز:
 دگر آنک نامش همی بشنوی تو گویی همه دبیه خسروی
 ۹ / خسرو / ۳۷۹۴

دیلیم

[«تیره‌ای ایرانی ساکن دیلمستان.» (فرهنگ فارسی)]
 در تمامی شاهنامه، نام این قوم و قوم گیل همراه هم به کار رفته است:
 ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه همی گرد لشکر بر آمد به ماه
 ۷ / اشکانیان / ۳۹۹ = ۸ / کسری / ۴۱۰، ۲۳۲۴ (دیلمان) = ۹ / یزدگرد / ۳ = ۸۴۹
 (علی دیلمی)

دیوبند ← طهمورث

دیو پولاد ← پولادوند

دیو سپید

پهلوان مازندرانی. پس از غارت مازندران به وسیله کی کاوس، وی ایرانیان را اسیر و نابینا و زندانی کرد. پس از حمله رستم بر او، وی که از جان خود ناامید شده است با خود می‌اندیشد:

همیدون به دل گفت دیو سپید که از جان شیرین شدم ناامید
گر ایدونک از چنگ این ازدها بریده پی و پوست یابم رها
نه کهتر نه برتر منش مهتران نبینند نیزم به مازندران
وی به دست رستم کشته شد و رستم با چکاندن خون جگر او، چشمان ایرانیان را بینا کرد.

۲ / مازندران / ۱۹۰ — ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۶۷، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۶، ۵۴۲ — ۵۶۱، ۵۶۷ —
۵۹۸، ۶۱۳ — ۶۱۴، ۶۱۹ (او)، ۶۴۸، ۶۶۶ (دیو)، ۶۶۹ ■ ۲ / سهراب / ۷۱۰ ■ ۳ / سیاوش
/ ۳۱۸۲ ■ ۴ / خافان / ۱۱۹۴ ■ ۵ / بیژن / ۵۰۷، ۸۱۵ (دیو مازندران) ■ ۵ / جنگ بزرگ
/ ۲۸۳۶ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۵۷، ۵۹۳، ۶۶۹، ۷۳۰، ۱۲۲۲

ذ

ذوالاكتاف ← شاپور (۵)

د

رابه کوه ← زاوه کوه

[رادشم] ← زادشم

رادفرخ

سالار مهتران اسب‌های هرمزد:

یکی مهتری نامبردار بود که بر آخر اسب، سالار بود
کجا راد فرخ بدی نام اوی همه شادی شاه بد کام اوی
وی فرستاده‌ای نزد بهرام چوبینه فرستاد و او را برای نبرد با ساوه شاه به طیسفون خواند
[هرمزد].

پس از فرار خسرو پرویز و بر تخت نشستن بهرام چوبینه وی به دفاع از خسرو سخنانی
بیان داشت [خسرو].

در این داستان نامش به گونه زاد فرخ آمده است:

سخن گفت پس زاد فرخ به داد که ای نامداران فرخ نژاد
۸/ هرمزد / ۳۹۹ - ۴۰۵ = ۹ / خسرو / ۸۳۰ - ۸۵۱

رادمان

سپهدار ارمنیه. وی از جمله کسانی است که خسرو پرویز با آنان به رایزنی می‌نشیند:
چو گردوی و شاپور و چون اندیان سپهدار ارمنیه، رادمان
نشستند با شاه ایران به راز بزرگان فرزانه رزمساز
۹/ خسرو / ۱۰۰ - ۱۰۶

رادوی

از موبدان مرو:

یکی موبدی بود رادوی نام به جان و خرد بر نهادهی لگام
وی از ماهوی سوری می خواهد که از کشتن یزد گرد سوم در گذرد.
این نام در «بای» راژوی و در «مو» زاژوی آمده است.
۹ / یزد گرد ۳ / ۵۳۱ - ۵۴۰

[راداه کوه] ← زاوه کوه

[راژوی] ← رادوی

رام

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه در نبرد با خسرو پرویز. وی به همراه بهرام به چین
گریخت. پس از کشته شدن بهرام، وی فرستاده خاقان را نزد خویشان بهرام برد:
جهانجوی با نامور رام شد به نزدیک کس های بهرام شد
۹ / خسرو / ۱۷۳۹ - ۱۷۴۱، ۲۷۴۰

رام اردشیر

شهری است در نزدیک پارس که به فرمان اردشیر بابکان ساخته شده است:
چو رام اردشیرست شهری دگر کزو بر سوی پارس کردم گذر
۷ / اردشیر ۱ / ۶۴۶

رامبرزین (۱)

موبد موبدان. قباد در هنگام مرگ، کسری را به جانشینی برگزید و این موضوع را طی
نامه ای نزد رامبرزین به امانت نهاد:

بر آن نامه بر، مهر زرین نهاد بر موبد رامبرزین نهاد
پس از شورش نوش زاد، وی به فرمان نوشین روان به مقابله او رفت که منجر به مرگ
نوش زاد گردید.

۸ / قباد / ۳۶۳، ۳۷۰ (موبد) ■ ۸ / کسری / ۷۷۹ - ۹۵۹

رام برزین (۲)

از بزرگان سپاه خسرو پرویز. وی فرمان حکومت داراب گرد و اصطخر را برای شاپور

(۹) برد:

به منشور بر مهر زرین نهاد یکی در کف رام برزین نهاد
بفرمود تا نزد شاپور برد پرستنده و خلعت او را سپرد
۹/ خسرو / ۲۱۴۷ - ۲۱۴۸

رام خَرّاد ← خَرّاد (۴)

[رانه کوه] ← زاوه کوه

[راوه کوه] ← زاوه کوه

رای

شهری در هند:

ز چیزی که خیزد ز قنوج و رای زده دست و پای، آوریده به جای
۱/ منوچهر / ۳۹۰ = ۸ / کسری / ۲۶۴۲

[رایه کوه] ← زاوه کوه

رخش *

اسب رستم. از نژاد اسب‌های کابلی. هنگامی که رخش کره است مورد پسند رستم قرار می‌گیرد:

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم سیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران
چوپان درباره بهای آن به رستم می‌گوید [گرشاسپ]:
مر این را برو بوم ایران، بهاست بدین بر تو خواهی جهان کرد راست
در راه مازندران، آنگاه که شیری به رستم حمله می‌کند، چون او در خواب است، رخش
به مقابله می‌رود: [مازندران]

دو دست اندر آورد و زد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش
همی زد بران خاک تا پاره کرد ددی را بران چاره بیچاره کرد

* رخش در شاهنامه اسم عام است، به استثنای اسب رستم، که تبدیل به اسم خاص شده است. درباره یکی از اسبهای گسته آمده است:

یکی رخش بودش به کردار گرگ کشیده زهار و بلند و سترگ (۷۹۱/۵۹/۴).

درخوان بعد، رخس با دیدن قدرت اژدها به یاری رستم می‌شتابد:
 چو زور تن اژدها دید رخس کزان سان بر آویخت با تاجبخش
 بمالید گوش اندر آمد شگفت بلند اژدها رابه دندان گرفت
 بدزید کتفش به دندان چو شیر برو خیره شد پهلوان دلیر
 وی در تمامی نبردها با رستم همراه است و لحظه‌ای از او دور نمی‌شود. تنها مورد
 هنگامی است که وی مجروح از تیرهای اسفندیار، رستم را در میدان رها کرده و به خانه باز
 می‌گردد [اسفندیار]:

همان رخس رخشان سوی خانه شد چنین با خداوند بیگانه شد
 پس از آنکه شغاد رستم را به سوی چاه‌های سر پوشیده می‌برد، رخس خطر را احساس
 کرد:

همی جست و ترسان شد از بوی خاک زمین را به نعلش همی کرد چاک
 ولی رستم با تازیانه او را به پیش راند و هر دو در چاه افتادند:
 بن چاه پر حربه و تیغ تیز نبذ جای مردی و راه گریز
 بدزید پهلوی رخس سترگ برو پای آن پهلوان سترگ
 فرامرز جنازه رخس را نیز به سیستان باز گرداند:
 از آن پس تن رخس را بر کشید بشست و بر و جامه‌ها گسترید
 بشستند و کردند دیبا کفن بجستند جایی یکی نارون
 ۲/ گرشاسپ / ۵۵ - ... *

رد ← زردهشت

۶/ گشناسپ / ۱۰۴

رزم خسرو

[«نام پرده یا لحنی». (لغت نامه)]

همی چامه رزم خسرو زدند وزانجایگه هر زمان نوزدند
 ۷/ بهرام / ۵۵۲

رستم (۱)

پهلوان زابلی. فرزند زال و رودابه. وی درباره نسب خود می‌گوید:

* چون رستم بدون رخس در هیچ داستانی ظاهر نمی‌شود، لذا تمامی شماره ابیات رستم به رخس نیز تعلق دارد

جهاندار داند که دستان سام بزرگست و با دانش و نیک نام
همان سام پور نریمان بدست نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر به گیتی بدی خسرو تا جور
... همان مادرم دخت مهرباب بود بدو کشور هند شاداب بود
که ضحاک بودیش پنجم پدر ز شاهان گیتی برآورده سر
هنگامی که رودابه به او باردار است، سنگینی جسم رستم او را آزار می‌دهد و در زمان
زاییدن نیز به راهنمایی سیمرغ، طفل را از پهلوی او خارج می‌کند [منوچهر].
پس از حملهٔ افراسیاب، وی به فرمان زال به البرز رفته، کیقباد را به ایران آورد و بر
تخت نشاند. در هنگامهٔ نبرد، کمریند افراسیاب را در چنگ گرفت و او را از پشت اسب جدا
کرد ولی کمریند پاره شده، افراسیاب گریخت [کیقباد]
پس از زندانی شدن کی کاوس در مازندران، رستم با گذر از هفت خوان خطرناک و
کشتن دیو سپید، کاوس و ایرانیان را رهاند [مازندران].
پس از چندی کاوس در هاماوران به بند کشیده شد و افراسیاب نیز ایران را به تصرف
در آورد. اینبار نیز رستم کاوس را رهاند و افراسیاب را از ایران بیرون راند [هاماوران].
روزی رستم برای شکار به نزدیک سمندگان رسید. در خواب بود که رخس را سوارانی
از توران دزدیدند. رستم پیاده به سمندگان رسید. شبانگاه تهمینه به خوابگاهش وارد شد. رستم
او را از پدرش خواستگاری کرد و آندو با هم ازدواج کردند. نه ماه بعد سهراب به دنیا آمد.
سهراب در دوازده سالگی با سپاهسانی که افراسیاب در اختیارش نهاده بود برای یافتن پدر به
ایران آمد. کاوس، نامه‌ای به رستم نوشت و گئو را به زابل فرستاد. در نامه آمده بود:
چو نامه بخوانی، به روز و به شب مکن داستان را گشاده دولب
ولی رستم چهار روز را با گئو به میگساری گذراند و آنگاه به ایران آمد. کاوس بر
گئو بانگ زد که رستم را زنده بر دار کند. گئو حرکتی نکرد. کاوس از طوس خواست که
چنین کند. طوس با نیت بیرون بردن رستم و آرام کردن طرفین به سوی رستم آمد. رستم در
خشم از جسارت طوس:

بزد تند یک دست بر دست طوس تو گفستی زپیل ژبان یافت کوس
زبالا نگون اندر آمد به سر برو کرد رستم به تندی گذر
و آنگاه از دربار خارج شده و بر رخس می‌نشیند و می‌گوید:
چو خشم آورم شاه کاوس کیست چرا دست یازد به من، طوس کیست
زمین بنده و رخس گاه منست نگین گرز و مغفر کلاه منست

... چه آزار دم او، نه من بنده ام یکی بنده آفریننده ام
ولی با وساطت گودرز، بازگشت و به نبرد سهراب رفت. پس از دو نبرد، وی با خنجر
پهلوی سهراب را درید. سهراب نام پدر را بر زبان آورد. رستم به دنبال نوشدارو فرستاد.
کاوس آن را نداد و رستم شخصاً به راه افتاد. در نیمه راه بود که به او پیام دادند، سهراب
کشته شده است و نیازی به نوشدارو ندارد [سهراب].

وی سیاوش را در زابل پروراند و به همراه او به نبرد افراسیاب رفت پس از آنکه سیاوش
صلح را پذیرفت، به نزد کاوس رفت تا او را وادارد که صلح را بپذیرد. ولی کاوس تن نداد و
رستم نیز به زابل بازگشت.

پس از کشته شدن سیاوش، وی به ایران آمد و پس از کشتن سودابه، به توران تاخت و
توران را تصرف کرد و پس از شش سال به زابل بازگشت [سیاوش].

پس از شکست طوس از پیران، رستم به یاری ایرانیان آمد و پس از کشتن کاموس
کشانی، اشکبوس، چنگش، ساوه و گهار گهانی، خاقان چین را به اسارت آورد. رستم در
تعاقب افراسیاب، شهر بیداد را تصرف کرد و شاه آن سرزمین را که کافور نام داشت و
آدم خوار بود، کشت [کاموس - خاقان].

رستم به فرمان کیخسرو به تعقیب اکوان دیو رفت و او را کشت [اکوان دیو].
پس از زندانی شدن بیژن در چاه ارژنگ، رستم با تنی چند از پهلوانان ایران، در لباس
بازرگانان به توران رفت و او را رهاند [بیژن].

دیگر از رستم در وقایع مهم اثری نیست تا آنکه گشتاسپ برای نابود کردن اسفندیار،
او را به زابل فرستاد تا رستم را دست بسته به ایران بیاورد.

رستم بسیار کوشید تا اسفندیار را از نبرد دور کند، ولی تأثیری نکرد و نبرد آغاز شد.
در نبرد اول، رستم به شدت زخمی شد ولی شبانگاه به یاری سیمرغ بهبود حاصل کرد و با
تیری که به راهنمایی سیمرغ از درخت گز ساخته بود اسفندیار را کشت [اسفندیار].
پس از چندی با نیرنگ شغاد، برادرش، در چاه افتاده، کشته شد [شغاد].

فرامرز جسد او و رخش و دیگر همراهانش را به زابل بازگرداند و در دخمه نهاد.
در ملحقات مجلد یکم آمده است که رستم در نوجوانی پیل سپید را کشت و برای
گرفتن انتقام از خون نریمان به دژ سپند رفته، آنجا را تصرف و نابود کرد.

همچنین در ملحقات مجلد سوم به نقل از «نل»، «نخ»، «نخا» و «برو» آمده است که
رستم، دختر خود بانو گشسپ را به همسری گیو در آورد و او نیز خواهر خود شهربانو ارم را به
رستم داد.

۱ / منوچهر / ۷۰۶ - ۷۱۳، ۸۷۳ - ۹۴۰، ۹۴۵، ۱۲۳۸ - ۱۲۴۶، ۱۴۶۵ -
 ۱۵۱۷، ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ (نو درخت) ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۶۴ - ۲۷۲ ■ ۲ / گرشاسپ / ۳۰ -
 ۳۴، ۳۷ - ۲۰۴ ■ ۲ / کيقباد / ۶، ۲۶ - ۵۵، ۷۱ - ۸۹، ۱۱۱، ۱۵۴ - ۱۶۴ ■ ۲ -
 / مازندران / ۷۳، ۸۳ (تهمتن)، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۶۰، ۲۲۷ - ۹۰۵ ■ ۲ / هاماوران / ۱۹۲ -
 ۳۵۷، ۴۱۹ - ۴۳۸، ۴۴۵ (دلیران)، ۴۵۶ - ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۱۶ - ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵،
 ۱۲۳ - ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۶۴، ۳۱۵ - ۱۰۵۹ ■ ۳ / سیاوش / ۷۴ - ۱۱۶، ۴۴۶ -
 ۴۴۹ (سپهبد گویلتن)، ۵۹۹ - ۹۷۶، ۹۹۴، ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰، ۱۰۶۵ (پیلتن)، ۱۴۶۰ -
 (تهمتن)، ۱۷۳۳، ۲۲۶۲ - ۲۲۶۳، ۲۲۶۵ (گویلتن)، ۲۳۰۷ - ۲۳۰۸، ۲۶۰۰ - ۳۰۰۷،
 ۳۱۵۸، ۳۲۷۸، ۳۲۸۹، ۳۵۰۶، ۳۵۹۲ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۴ - ۱۰۴، ۱۳۷، ۲۴۵ - ۲۷۰،
 ۳۴۵ - ۳۷۹ ■ ۴ / فرود / ۴۲۴ - ۴۳۱، ۱۶۵۲ ■ ۴ / کاموس / ۱۳ - ۱۵، ۴۴ - ۶۳، ۹۹،
 ۲۰۹، ۴۴۵، ۴۸۴، ۵۹۵، ۶۰۰ (تهمتن)، ۶۱۶ (گویلتن)، ۶۳۲ - ۶۹۱، ۷۰۱، ۸۱۶،
 ۹۰۷ (گویلتن)، ۹۸۴ - ۹۸۸، ۹۸۶ - ۹۹۱، ۱۰۰۴ - ۱۰۰۶، ۱۰۲۳ - ۱۰۲۶، ۱۰۳۰،
 ۱۰۳۲، ۱۰۳۵ (گویلتن)، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲ (تهمتن)، ۱۰۵۱، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۶۶، ۱۱۱۱ -
 ۱۱۶۳، ۱۱۷۶ - ۱۴۷۲ ■ ۴ / خاقان / ۷ - ۱۴۱۹ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۱ - ۱۹۰ ■ ۵ / بیژن
 / ۱۵۵ - ۱۵۷، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۹۳، ۶۱۵ - ۱۲۹۱ ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۰، ۲۸، ۳۷، ۸۱ -
 ۸۶، ۱۰۸ - ۱۱۵، ۳۶۵، ۴۱۱، ۹۴۱ - ۹۴۲، ۹۶۷، ۱۰۱۷ - ۱۰۲۰، ۱۰۲۶ (گردان)، ۱۱۳۴،
 ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۰۹ - ۱۱۰، ۱۱۲ - ۱۱۵، ۱۴۴ - ۱۴۶، ۳۴۷، ۵۱۴ -
 ۵۱۵، ۶۸۵ - ۶۸۶، ۶۸۷ - ۷۶۷، ۷۷۳ - ۹۱۳ - ۹۱۴، ۱۰۰۱ - ۱۰۰۷، ۱۰۱۴، ۱۰۲۳ -
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۶ - ۱۰۴۱، ۱۰۹۱ - ۱۰۹۷، ۱۱۰۲، ۱۱۰۹، ۱۲۷۳، ۱۳۱۳، ۱۳۲۲ - ۱۳۳۴،
 ۱۵۴۹ - ۱۵۶۰، ۱۵۶۵، ۱۵۸۰ - ۱۵۸۳، ۱۶۱۳، ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷، ۱۶۷۰، ۱۷۰۳، ۱۷۲۰ - ۱۷۲۵،
 ۱۸۸۹، ۲۰۷۶ - ۲۰۸۰، ۲۰۸۶، ۲۰۹۳، ۲۵۲۱ - ۲۵۴۰، ۲۵۸۸ - ۲۶۰۱، ۲۶۰۸، ۲۶۱۰،
 ۲۶۳۹ - ۲۶۴۲، ۲۷۰۴ - ۲۷۰۶، ۲۷۵۱، ۲۷۵۵، ۲۷۶۰، ۲۷۶۴، ۲۸۱۲ - ۲۸۱۳ (خداوند
 رخس)، ۲۸۳۰ - ۲۸۵۲، ۲۹۸۳ - ۲۹۸۴، ۳۰۰۸ - ۳۰۰۹، ۳۰۵۱ - ۳۰۵۷، ۳۰۸۴ - ۳۰۸۶
 / لهراسپ / ۳۸، ۱۳۱ ■ ۶ / دقیقی / ۳۴۸، ۵۰۳ (پوردستان سام)، ۷۶۹ (رستمی)، ۹۸۰ -
 ۹۸۸ ■ ۶ / اسفندیار / ۴۹ (تهم)، ۱۰۵ - ۱۵۴، ۱۵۸۳، ۱۶۰۲، ۱۶۱۳ - ۱۶۶۳ ■ ۶ / شغاد
 / ۴، ۵۷ - ۲۷۷، ۲۸۱ - ۲۸۲، ۳۱۴ - ۳۱۵، ۳۱۸ - ۳۱۹ (گویلتن)، ۳۳۱ - ۳۳۵ ■ ۶
 / بهمن / ۶، ۲۱ - ۲۳، ۴۹، ۵۸ (فرزند)، ۷۷، ۸۲ - ۸۵ (پدر)، ۹۴ (پدر)، ۱۰۰ -
 (تهمتن)، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۶ - ۱۴۹ ■ ۶ / همای / ۲۲۶ (خداوند رخس)، ۸ - ۸۳ / هرمزد /
 ۴۸۴ - ۵۱۲، ۵۱۴ - ۵۱۶ (درفش تهمتن)، ۹۷۴، ۱۶۱۸، ۱۶۲۱ - ۱۶۲۶ ■ ۹ / خسرو

۳۸۲ / (درفش تهمت)، ۲۴۹۷ ■ ۹ / شیرویه / ۳۲۳

رستم (۲)

سردار ایرانی در نبرد با تازیان. برادر زاد فرخ (۲). پس از یورش تازیان وی در رأس سپاهانی به مقابله آنان رفت:

که رستم بدش نام و بیدار بود خردمند و گرد و جهاندار بود
ستاره شمر بود و بسیار هوش به گفتار موبد نهاده دو گوش
پس از چند نبرد، وی نامه‌ای به برادرش می‌نویسد و ضمن پیشگویی اوضاع تیره و تار آینده، از او می‌خواهد که به آذرآبادگان بگریزد.

در آخرین نبرد، وی با سعد وقاص هم‌نبرد شد و با ضربت شمشیر اسب سعد را کشت. اما گرد و غبار مانع دید او شد و سعد با ضربتی او را از پای در آورد:

یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی که خون اندر آمد ز تارک به روی
چو دیدار رستم ز خون تیره شد جهانجوی تازی بدو چیره شد
دگر تیغ زد بر برو گردنش به خاک اندر افگند جنگی تنش
۹ / خسرو / ۳۹۲۱ — ۳۹۲۲ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۲۳ — ۲۴۷، ۳۳۲ — ۳۳۳، ۴۳۵ —

۴۳۷

رشنواد (۱)

سردار همای چهارزاد. پس از حمله رومیان، وی به مقابله آنان رفت:

یکی مرد بد نام او رشنواد سپهبد بد او هم سپهبد نژاد
بفرمود تا برکشد سوی روم به شمشیر ویران کند روی بوم
داراب به او ملحق شد. رشنواد در راه پی به نژاد او برد و طی نامه‌ای همای را از وجود داراب آگاه کرد.

۶ / همای / ۱۳۱ — ۲۷۷

رشنواد (۲)

منادیگر سپاه کسری:

منادیگری نام او رشنواد گرفت آن سخن‌های کسری به یاد
این نام در «نل»، «نخ» و «نخا» شیرزاد آمده است.

۸ / کسری / ۵۵۰ — ۵۵۵

[رغو] ← دغو

[رغوی] ← دغو

روح القدس

«در مسیحیت، اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه، و آن را روح گویند زیرا که آن را مبدع هیأت دانند، و مقدس گویند زیرا یکی از اعمال وی تقدیس قلوب مؤمنان است، و به واسطه علاقه‌ای که به خدا و مسیح دارد او را روح الله و روح المسیح هم گویند. وی روحی است که بر مریم تجلی کرد و درو دمید و عیسی (ع) متولد شد.» (فرهنگ فارسی)

به زنار و شماس و روح القدس کزین پس مرا خاک در اندلس...

۷ / اسکندر / ۹۶۱

رودابه

دختر مهرباب. همسر زال. مادر رستم. یکی از نزدیکان زال وصف زیبایی رودابه را چنین برای زال باز می‌گوید:

ز سر تا به پایش به کردار عاج به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
بران سفت سیمینش مشکین کمند سرش گشته چون حلقه پای بند
رخانش چو گلنار و لب ناردان ز سیمین برش رسته دو ناروان
دو چشمش بسان دو نرگس به باغ مژه تیرگی برده از پر ز آغ
زال دل‌باخته او گردید و از آنسوی نیز رودابه با شنیدن اوصاف زال شیفته او گردید.
وی کنیزانش را فرستاد و زال را به کاخ خود خواند.

منوچهر به شدت با پیوند آن دو مخالفت می‌کرد ولی بر اثر اصرار زال و سام، رضایت داد و زال و رودابه با هم ازدواج کردند. از این پیوند رستم زاده شد. رودابه هنگام زایمان با مشکل بزرگی برخورد کرد و آن بزرگی جسم رستم بود. این مشکل با اندرز سیمرغ حل شد. موبدی پهلوی او را شکافت و رستم را بیرون آورد [منوچهر].

پس از کشته شدن فرامرز وی به نفرین خاندان گشتاسپ می‌پردازد [بهمن]:

مبیناد چشم کس این روزگار زمین باد بی تخم اسفندیار
۱ / منوچهر / ۳۱۲ — ۱۵۱۷ ■ ۲ / مازندران / ۲۶۸ — ۲۷۷، ۲۱۶ (م)، ۷۸۹ (مادر)
■ ۲ / سهراب / ۸۰۰ — ۸۰۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۲۷۷ — ۲۷۸، ۳۲۴، ۴۲۸ — ۴۳۴ (مه)
کابلستان)، ۶۶۰ — ۸۷۷، ۶۶۱ (مادر)، ۱۲۱۱ ■ ۶ / شغاد / ۳۱۴ — ۳۳۴ ■ ۶ / بهمن / ۱۴۵
— ۱۵۱ (فرخ همال)

[رودابه کوه] ← زاوه کوه

رودکی

شاعر بزرگ دوره سامانیان. وی به فرمان امیر نصر کلילה و دمنه را به شعر بر گرداند :
 گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند
 بپیوست گویا پراگنده را بسفت این چنین در آکنده را
 ۸ / کسری / ۳۴۶۰ - ۳۴۶۲

روزبه

موبد و وزیر بهرام گور. وی که از عیاشی های بهرام ناخرسند است ضمن انتقاد از شیوه زندگی او می گوید :

شبستان مرا و را فزون از صدست شهنشاه زینسان که باشد بدست
 ... همی باژ خواهد زهر مرز و بوم به سالی بریشان رود باژ روم
 وی مخارج شبستان را محدود کرد و بهرام از این اقدام در خشم شد :
 ازان شاه ایران فراوان ژکید بر آشفت وز روزبه لب گزید
 بدو گفت من باژ روم و خزر بدیشان دهم چون بیاری به در
 ۷ / بهرام / ۳۴۹ - ۴۴۱، ۵۴۸ - ۵۶۹، ۶۵۴ (دستور)، ۷۱۷، ۷۴۹ (موبد)، ۷۵۹
 - ۷۷۸، ۹۴۵ - ۹۴۶، ۹۵۰ - ۹۵۱، ۱۲۳۸ - ۱۲۴۴

روس

کشوری است که خسرو پرویز گنج عروس را از باژ آن محل و چند کشور دیگر فراهم آورد :

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین وز برطاس وز روم و روس
 ۹ / خسرو / ۳۷۹۰

روشن چراغ ← خورشید (۱)

روشنک

دختر دارا. همسر اسکندر. دارا هنگام مرگ از اسکندر خواست که با روشنک ازدواج کند :

زمن پاک دل دختر من بخواه بدارش به آرام بر پیشگاه
 کجا مادرش روشنک نام کرد جهان را بدو شاد و پدram کرد

اسکندر نیز فرستاد گانی به اصفهان فرستاد و او را به مشکوی خود آورد.
وی دلارای نیز خوانده شده است:

ز کاخ دلارای تا نیم راه درم بود و دینار و اسپ و سپاه
در «قا» و «نل» به جای دلارای، گل آرای آمده است.
۶/ دارا / ۳۶۶ — ۳۷۶ ■ ۷ / اسکندر / ۱۴ (مادر روشک)، ۲۳ — ۱۰۲، ۱۷۷۶ —
۱۸۹۲، ۱۷۷۹، ۱۸۸۴

روم

یکی از سه شاهنشاهی بزرگ. این سرزمین در تقسیم‌بندی فریدون به سلم تعلق می‌گیرد:
نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا را سزید
دین این سرزمین مسیحیت است. دیا و عمود این سرزمین از شهرت خاصی برخوردار
بوده است.

۱/ طهمورث / ۴۳ ■ ۱ / ضحاک / ۲۳۹ ■ ۱ / فریدون / ۱۷۹ — ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۴۳،
۴۲۲، ۵۰۲ (رومی زره)، ۷۰۶، ۷۱۷ ■ ۱ / منوچهر / ۲۱۹ (غلامان رومی)، ۴۱۸ (دیبای
رومی)، ۱۱۲۰ (ترگ رومی)، ۱۲۳۶ (زیج رومی) ■ ۲ / مازندران / ۸۹۴ (دیبه رومی) ■ ۲
/ هاماوران / ۲۸۵ (دیبای رومی)، ۲۹۵ (نامداران روم)، ۲۹۷ ■ ۲ / سهراب / ۵۸۰ (دیبای
رومی) ■ ۳ / سیاوش / ۱۷۷۴ (دریای روم)، ۱۹۱۸، ۲۱۲۷، ۲۱۴۷، ۲۱۶۴ (سالار روم)،
۲۲۷۴، ۲۹۷۳ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۷۸ (دیبای روم)، ۴۶۶ (دیبای روم)، ۶۶۵ (ترگ رومی)،
۸۴۶ — ۸۴۷ (ترگ رومی) ۱۰۹۶ (رومی زره)، ۱۳۲۵ (رومی کلاه)، ۱۵۶۸ (ترگ رومی)،
۱۶۴۵ (رومی غلام) ■ ۴ / کاموس / ۷۵ (ترگ رومی)، ۲۸۳ (رومی)، ۷۴۰ (دشت روم)،
۹۸۲، ۱۰۰۲ (رومی پرند)، ۱۲۳۴ — ۱۲۳۵ (دریای روم) ■ ۴ / خاقان / ۶۶۳، ۷۹۷ (دیبای
رومی) ■ ۴ / اکوان دیو / ۱۸۴ (غلامان رومی) ■ ۵ / بیژن / ۸۲ (دیبای رومی)، ۱۸۶ (رومی
قبای)، ۱۹۴ (دیبای رومی)، ۲۵۱ (دیبای رومی)، ۴۱۱ (بند رومی)، ۵۹۱ (رومی قبا)، ۷۳۵
(رومی قبا)، ۷۹۶ (دیبای رومی)، ۱۲۷۹ (دیبای رومی) ■ ۵ / دوازده رخ / ۹۵ / ۳۹۹
(رومی قبا)، ۵۹۶ (رومی زره)، ۶۳۱ (رومی زره)، ۹۰۶ (رومی قبا)، ۱۱۹۹ (دیبای رومی)،
۱۲۷۲ (رومی پرند)، ۱۸۷۹ (خفتان رومی)، ۱۹۰۲ (رومی عمود)، ۱۹۰۴ (رومی ستون)،
۱۹۵۵ (ترگ رومی)، ۲۱۷۷ (رومی کلاه)، ۲۳۲۹ (رومی قبا)، ۲۴۱۵ (دیبای رومی)، ۲۴۷۰
(رومی کلاه)، ۲۵۰۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۳ (رومی کلاه)، ۱۷۲، ۶۲۳ (رومی عمود)،
۷۶۵ (خفتان رومی)، ۱۰۵۱، ۱۰۷۲ (کاردانان رومی)، ۱۲۷۹، ۱۲۸۶ (رومیان)، ۲۴۰۷

(دبیقی و دیبای رومی)، ۲۴۲۳ ■ ۶ / لهراسپ / ۱۶، ۶۵، ۱۱۸ (زربفت رومی قبای)، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۵۷ (رومی)، ۲۹۲ (رومی)، ۳۰۵، ۳۱۲ (رومی)، ۳۱۹ (فیلسوفان روم)، ۳۳۸ (فیلسوفان روم)، ۳۴۲ (قیصر روم)، ۳۵۸ (رومی کلاه)، ۴۱۰ — ۴۱۱، ۴۶۰ (سرافراز روم = میرین)، ۴۶۱ (گردان رومی)، ۴۷۰، ۴۸۵، ۵۸۱، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۹ (رومیان)، ۶۶۷ — ۶۶۸، ۶۷۸، ۷۲۹ (رومی)، ۷۳۴، ۷۴۱، ۷۴۷، ۷۷۱، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۸۸ (مرد رومی)، ۸۱۴ (رومیان)، ۸۲۲، ۸۷۰ — ۸۷۱ (غلام و پرستار رومی — دینار رومی)، ۸۸۲ — ۸۸۳ ■ ۶ / دبیقی / ۸۱۵ (شاه روم)، ۸۳۱ — ۸۳۲ (روم — شه روم) ■ ۶ / گشتاسپ / ۱۱۴ (رومی کلاه)، ۲۵۵ (بند رومی)، ۴۶۳ (رومی کلاه) ■ ۶ / هفتخوان / ۶۵۱ (رومی کلاه) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۱۰ (رومی)، ۲۵۳، ۳۸۴، ۶۹۴ (رومیان) ■ ۶ / شغاد / ۹ (رومی پرند)، ۳۶ (زیج رومی) ■ ۶ / همای / ۲۴ (دیبای روم)، ۱۲۹، ۱۳۱ (رومی)، ۱۳۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹ (لشکر روم)، ۲۰۱ — ۲۰۳ (لشکر گه رومیان - رومی - رومیان)، ۲۰۵، ۲۱۱ (صف رومیان)، ۲۱۴ (لشکر روم)، ۲۱۶ (رومی سپاه)، ۲۲۱ (لشکر گه رومیان)، ۲۳۳ (رومیان)، ۲۳۶، ۲۳۹ ■ ۶ / داراب / ۱۵، ۱۹، ۴۲ — ۴۳، ۴۵ (سالار روم)، ۴۷ (بزرگان روم)، ۵۰ (رومی کلاه)، ۷۰ (فرستاده روم)، ۷۴ (باژ روم)، ۷۷، ۸۱ (مرزبانان روم)، ۸۶ (دیبای روم)، ۸۸ (دلارای رومی) ■ ۶ / دارا / ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۴ (سالار روم)، ۵۶، ۶۵، ۶۷، ۷۶ (رومیان)، ۱۰۸ (رومی)، ۱۱۵ (باژ خواهان روم)، ۱۲۲، ۱۳۷ (گردان رومی)، ۱۸۲ — ۱۸۳ (رومیان)، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۶ (ازبان رومی)، ۲۵۲ (رومیان)، ۲۸۵ (رومی = اسکندر)، ۲۹۴، ۳۰۷ (رومیان)، ۳۲۵ (رومی = اسکندر)، ۳۳۴، ۳۸۷ (دیبای روم) ■ ۷ / اسکندر / ۱۳ (رومی حریر)، ۶۷ (رومی)، ۷۶ (رومی کنیزک)، ۱۶۰، ۲۸۷ (رومیان)، ۲۹۶ (رومی)، ۳۱۰ (رومیان)، ۳۱۲ (رومی)، ۳۴۵ (لشکر روم)، ۵۰۸ (قیصر روم)، ۵۱۷ (رومی)، ۵۲۱ (رومی)، ۵۳۱ (رومی سوار)، ۵۳۵ (رومی)، ۵۴۸ (فیلسوفان روم)، ۵۵۲ (آهنگر رومی)، ۵۷۰ (رومیان)، ۵۷۵ (تیغ رومی)، ۵۸۷ (رومی)، ۵۹۸ (لشکر روم)، ۶۰۲ (روم = لشکر روم)، ۷۶۳ (مردان رومی)، ۷۹۱، ۸۲۹، ۹۸۵، ۱۰۰۸ (تیغ رومی)، ۱۰۲۵ (نامداران رومی)، ۱۰۴۶ (خلعت رومی)، ۱۰۶۷ (فیلسوفان رومی)، ۱۱۳۹ (رومی)، ۱۱۴۳ (رومی)، ۱۲۳۵ (نامداران روم)، ۱۲۳۹ (نامداران روم)، ۱۲۴۱ (شاه ایران و روم)، ۱۲۵۱، ۱۲۵۴ (رومی)، ۱۲۷۸ (نامداران روم)، ۱۳۷۷ (آواز رومی)، ۱۵۰۸ (سواران روم)، ۱۵۱۸ (رومیان)، ۱۵۳۹، ۱۵۴۲، ۱۵۵۹، ۱۵۶۹ (شاه روم)، ۱۶۰۵ (شاه روم)، ۱۷۱۹، ۱۷۳۳، ۱۷۳۹ (بوم)، ۱۷۶۹ (بزرگان روم)، ۱۷۷۱ (رومیان)، ۱۷۷۳، ۱۷۷۷ (شاه روم)، ۱۸۰۱، ۱۸۰۸ — ۱۸۰۹ (رومیان)، ۱۸۲۷ (رومی)، ۱۸۳۰ (رومی)، ۱۸۵۰ (حکیمان رومی)، ۱۸۶۵ (رومی پرستندگان) ■ ۷ / اشکانیان / ۵۵، ۶۷، ۷۲ (لشکر روم)،

۱۵۱ (رومی) ■ ۷ / اردشیر ۱ / ۱۸۰ (زیج رومی)، ۱۹۵، ۳۸۵ (فرستاده رومی)، ۴۲۹ (روم) — رومی پرند)، ۴۴۵ ■ ۷ / شاپور ۱ / ۳۲ (باژ روم)، ۴۷ (رومیان)، ۵۶ (غلام و پرستار رومی)، ۵۷، ۶۰ (اسیران روم)، ۷۱ (فیلسوفان روم) ■ ۷ / شاپور ۲ / ۲۸، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۸ (رومی)، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۴۷، ۳۹۳ (رومی)، ۳۹۹ — ۴۰۱ (بزرگان روم)، ۴۲۳، ۴۲۷ — ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۹ (لشکر رومیان)، ۴۶۳ (لشکر روم)، ۴۶۸ — ۴۷۲ (لشکر روم)، ۴۷۸ — ۴۷۹ (رومیان)، ۴۸۷، ۴۹۳ — ۴۹۴، ۵۱۲ (نامداران روم)، ۵۱۸، ۵۲۳ (دینار رومی)، ۵۲۸، ۵۵۱، ۵۵۴ ■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۸ (زیج رومی)، ۵۸، ۷۰ (رومی)، ۱۵۹ (رومی کنیزک)، ۲۹۵ — ۲۹۶ (طینوش رومی — باژ روم)، ۴۳۲ — ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۳ (رومی) ■ ۷ / بهرام ۵ / ۵۶۸، ۶۰۱ (پرستنده رومی)، ۷۶۶ (دیبای رومی)، ۷۶۸ (باژ روم)، ۹۴۸ (رخ رومیان — دیبای روم)، ۱۰۵۵ (قلم رومی)، ۱۱۵۸، ۱۲۴۱ (باژ روم)، ۱۴۲۰، ۱۴۲۶ — ۱۴۲۷، ۱۵۱۰ (ترگ رومی)، ۱۷۰۹، ۱۷۱۵ (قیصر روم)، ۱۷۹۷ (رومی)، ۱۸۱۱ (رومی)، ۱۸۳۸ (رومی)، ۱۹۱۷ ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۱۶۰ (رومی کلاه) ■ ۸ / قباد / ۲۰۱ — ۲۰۵ (روم — رومیان) ■ ۸ / کسری / ۶۳، ۱۹۲ (رومی زره)، ۲۶۹ (روم — رومی پرند)، ۳۲۲، ۴۲۲، ۴۲۴ (رومیان)، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲ (سرافراز روم)، ۴۶۶، ۴۸۴ (رومی نژاد)، ۴۸۷، ۵۲۶، ۵۹۱ (آرایش روم)، ۶۰۲ (آرایش روم)، ۶۰۶ (ازبان لرومی)، ۶۱۶ (رومی)، ۶۱۹ (رومیان)، ۶۲۵ (رومی)، ۶۴۵ (رومیان)، ۶۴۹ (دلیران رومی)، ۶۵۲ (سواران روم)، ۶۵۵، ۶۶۵، ۷۰۶ — ۷۰۷، ۷۱۰ (گنج روم)، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۴۷، ۸۸۱ (بطریق روم)، ۸۸۸ — ۸۸۹ (ترگ رومی — جاثلیقان روم)، ۸۹۷، ۹۰۷ (رومی کلاه)، ۹۲۸ (دلیران روم)، ۹۴۳ (سکویای رومی)، ۹۴۸ (دیبای رومی)، ۱۷۱۳، ۱۷۱۵، ۱۷۲۰، ۱۷۲۳، ۱۸۶۰، ۱۹۱۵، ۱۹۵۵، ۲۱۸۲ (زیج رومی)، ۲۳۳۸ (دیبای رومی)، ۲۳۶۷ (آرایش روم)، ۲۳۷۵، ۲۶۲۸ (دیبای رومی)، ۲۷۳۱، ۳۳۴۷ (رومی پرند)، ۳۵۸۱، ۳۶۱۰، ۳۶۲۱ (رومی)، ۳۶۳۶ (دانای رومی)، ۳۶۷۵ (اسیران رومی)، ۳۶۷۸، ۳۷۳۸، ۳۷۵۲ (رومیان)، ۳۸۲۱ (رومی پرند)، ۴۰۸۳، ۴۱۰۹ (سرافراز روم)، ۴۱۱۴ (قرطاس رومی)، ۴۱۳۱ (رومی نژاد)، ۴۱۳۳، ۴۱۴۴ (سواران رومی)، ۴۱۴۶ (گردان روم)، ۴۱۴۹ (رومیان)، ۴۱۵۶ (رومی کلاه)، ۴۲۱۹ (رومی)، ۴۲۲۱ (فیلسوفان روم)، ۴۲۲۸، ۴۲۳۳ (باژ روم)، ۴۲۴۴ (رومیان)، ۴۲۴۸ (رومیان)، ۴۲۵۰، ۴۲۵۷ (باژ روم)، ۴۳۹۵ (قرطاس رومی) ■ ۸ / هرمزد / ۲۸۲ — ۲۸۳، ۳۰۴ (رومیان)، ۳۲۶، ۳۲۹ (شاه روم)، ۷۲۷، ۷۹۵ (رومی)، ۱۴۲۸ (دیبای روم)، ۱۵۴۰، ۱۷۰۴ (دیبای روم) ■ ۹ / خسرو / ۳۳۹ (رومیان)، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۵۱، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۶۷، ۷۸۸، ۸۴۴، ۸۹۳، ۹۰۲، ۹۰۷، ۹۷۵، ۱۰۴۳، ۱۱۳۳، ۱۱۶۰ (دیبای روم)، ۱۲۰۶ — ۱۲۰۷، ۱۲۱۷ (رومی نژاد)، ۱۲۲۳، ۱۲۳۶

(دانای روم)، ۱۲۴۴ (رومی)، ۱۲۸۷ — ۱۲۹۰، ۱۲۹۹ — ۱۳۰۰، ۱۳۰۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۷ — ۱۳۴۸، ۱۳۵۹ (رومی)، ۱۳۷۰، ۱۴۳۶ (رومیان)، ۱۴۴۸ (رومی)، ۱۴۶۹ (زره‌های رومی و رومی کلاه)، ۱۵۰۰ (رومیان)، ۱۵۰۷ (دیبای روم)، ۱۵۱۳ — ۱۵۱۴ (رومی — فیلسوفان رومی)، ۱۵۱۷ (رومی)، ۱۵۸۹، ۱۶۴۰، ۱۶۵۸ — ۱۶۷۷، ۱۶۷۷ (رومی سواران)، ۱۶۸۲ (رومی سواران)، ۱۶۸۴ (رومی سپاه)، ۱۷۲۶ (رومی)، ۱۷۴۹ (رومیان)، ۱۷۵۲ (آواز رومی)، ۱۷۵۶ (رومیان)، ۱۷۵۹ — ۱۷۶۱ (رومی — روم)، ۱۷۷۷ (رومیان)، ۱۸۱۸ — ۱۸۲۲ (رومی — رومیان)، ۱۸۶۱ (رومیان)، ۱۹۰۱ (رومیان)، ۲۰۵۴ (فیلسوفان رومی)، ۲۰۵۹ (جامه روم)، ۲۰۶۸ (رومی)، ۲۰۷۲ — ۲۰۷۴ (رومیان — جامه روم)، ۲۰۸۲ (نیاطوس رومی)، ۲۰۸۴ — ۲۰۸۶ (رومی زره — سواران رومی — رومی نژاد)، ۲۰۹۴ (رومیان)، ۲۰۹۶ (رومیان)، ۲۱۱۴ (رومی)، ۲۱۱۸ — ۲۱۱۹ (رومیان)، ۲۱۲۴ — ۲۱۲۶، ۲۴۴۶، ۲۹۸۷ (خفتان رومی)، ۳۰۲۲ — ۳۰۲۳ (رومی — خوبان رومی)، ۳۰۲۵ (رومی)، ۳۱۲۰ — ۳۱۲۱، ۳۲۰۷، ۳۲۱۲ (دیبای زربفت رومی)، ۳۲۱۶ — ۳۲۱۸ (جامه نرم رومی — دینار رومی — مرد رومی)، ۳۲۳۹ (باز روم)، ۳۲۵۸، ۳۲۶۰، ۳۲۹۲ (زن و کودک رومیان)، ۳۳۴۰ — ۳۳۴۱، ۳۳۶۵، ۳۴۱۲ (دیبای روم)، ۳۴۲۶ (رومی)، ۳۵۵۴، ۳۵۵۷ (رومی)، ۳۶۸۷، ۳۶۹۰ — ۳۶۹۱ (رومیان — رومی)، ۳۶۹۳ (رومی)، ۳۷۲۰ (رومیان)، ۳۷۲۸ (رومی)، ۳۷۳۰ (رومی)، ۳۷۳۳ (دانای رومی)، ۳۷۳۶ (رومی)، ۳۷۸۴، ۳۷۹۰، ۳۸۳۰، ۳۸۴۳ (رومیان)، ۳۸۴۶ (رومی)، ۳۸۶۴، ۳۸۹۲ = ۹ / شیر / ۱۲، ۲۰ / ۳۰ = ۹ / آزرمدخت / ۷ (رومی) = ۹ / یزدگرد / ۳ / ۳۹۱ — ۳۹۲ (جامه روم)، ۷۱۶ (رهبان روم)، ۷۱۹

رومی

نوعی خط. این خط را نیز دیوها به طهمورث می آموزانند:

نیشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی

۱ / طهمورث / ۴۳

(۱) رویین

داماد طوس. از تخم پشنگ. کیخسرو او را به فرماندهی خاندان پشنگ برگمارد و

روانه نبرد با تورانیان کرد:

چوسی و سه مهتر ز تخم پشنگ که رویین بدی شاهشان روز جنگ

به گاه نبرد او بدی پیش کوس نگهبان گردان و داماد طوس

۴ / کیخسرو / ۱۵۷ - ۱۵۸

رویین (۲)

پهلوان تورانی. پسر پیران. در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران وی با بیژن روبرو شد و بیژن با گرز او را از پای در آورد [دوازده رخ]:

به رومی عمود آنگهی پور گیو همی گشت با گرد رویین نیو
... زد از باد بر سرش رومی ستون فرو ریخت از ترگ او مغز و خون
۳ / سیاوش / ۱۳۲۵، ۲۳۸۸ = ۴ / فرود / ۱۴۹۹ - ۱۵۰۷ = ۴ / خاقان / ۲۷۱ -
۲۷۲، ۷۸۲ - ۷۸۴ = ۵ / دوازده رخ / ۱۹۱ - ۱۹۳ (پسر)، ۲۴۲ - ۲۴۳، ۳۴۱ - ۳۴۵،
۱۱۸۱ - ۱۱۹۹، ۱۲۰۹، ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷، ۱۳۲۰ - ۱۳۳۶، ۱۵۲۷ - ۱۵۳۰، ۱۶۷۱، ۱۷۹۷ -
۱۸۳۵، ۱۹۰۰ - ۱۹۱۶، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ -
۲۳۸۰، ۲۳۸۳ - ۲۳۹۲ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۴۲۲ -
۴۲۳

رویین دژ (۱)

نام دژی است در توران. اسفندیار پس از کشتن ارجاسپ، دژ را به آتش می کشد:
چو آتش به رویین دژ اندر فگند زبان به بر آمد به چرخ بلند
همه باره شهر زد بر زمین بر آورد گرد از بروموم چین
نام دیگر این دژ پیکارستان بوده است:

سه را هست زایدر بدان شارستان که ارجاسپ خواندش پیکارستان
۶ / گشتاسپ / ۴۷۴ = ۶ / هفتخوان / ۲۴، ۲۶، ۴۲ - ۵۹، ۳۰۵ - ۳۱۱، ۳۳۵ (دژ)،
۳۷۵ (دژ)، ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۳۳ - ۴۳۶، ۴۴۲ - ۴۴۸، ۴۵۴ (دژ)، ۴۶۰ (دژ)، ۴۷۷ (دژ)،
۴۷۹ (دژ)، ۴۸۱ (دژ)، ۴۸۳ (بزرگان دژ)، ۴۹۷ - ۴۹۸ (دژ)، ۵۰۲ - ۵۰۳ (دژ)، ۵۳۲،
۵۸۰ (دژ)، ۵۸۴ - ۵۸۵ (دژ)، ۵۹۵ (دژ)، ۵۹۷ - ۵۹۸ (دژ)، ۶۰۴ (دژ)، ۶۱۸، ۶۲۱،
۶۲۴ (دژ)، ۶۲۷ (دژ)، ۶۳۵ - ۶۳۶ (حصار - دژ)، ۶۷۱ - ۶۷۳ (دژ)، ۶۷۶ (دژ)، ۶۷۹
(دژ)، ۷۰۲ (باره دژ)، ۷۴۲ - ۷۴۶، ۷۶۲، ۸۰۶ - ۸۰۷ = ۶ / اسفندیار / ۵۶۶، ۷۱۳،
۷۱۷ - ۷۲۱ (دژ)، ۱۵۹۹ = ۸ / هرمزد / ۱۶۸۵

رویین دژ (۲)

دژی است در طوس:

شمیران و رویین دژ را به کوه کلات از دگر دست و دیگر گروه
یزد گرد هنگام فرار از برابر تازیان، بخشی از وسایل خود را در این دژ نهاد.
۹ / یزد گرد ۳ / ۳۳۸ — ۳۴۸

رهام (۱)

پهلوان ایرانی. پسر گودرز. وی به همراه کاوس در مازندران زندانی و به دست رستم
آزاد شد [مازندران].

هنگامی که فرود به سوی دژ می‌گریخت، رهام با یاری بیژن او را از پای در آورد
[فرود]. پس از آنکه طوس و گیو در کمند پولادوند اسیر شدند، رهام و بیژن بر او یورش
بردند ولی هر دو به وسیله پولادوند با کمند به بند افتادند [خاقان].

در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران، وی با بارمان هم‌نبرد می‌شود [دوازده رخ]:
به پنجم چو رهام گودرز بود که با بارمان او نبرد آزمود
پس از نبردی سنگین، رهام او را از پای در آورد.

در هنگام ناپدید شدن کیخسرو نام‌وی جزء همراهان او نیست ولی آنگاه که لهراسپ
بر تخت نشست و از گودرز فرمانبرداری خواست، او گفت [جنگ بزرگ]:

بدو گفت گودرز من یک تنم چو بی گیو و رهام و بی بیژنم
۲ / مازندران / ۴۴ — ۵۵، ۶۳، ۶۵ (نامدار)، ۸۶ — ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۶۲۳ — ۶۳۳،
۸۱۴ ■ ۲ / سهراب / ۶۶۹ ■ ۳ / سیاوش / ۲۵۹۸ — ۲۵۹۹، ۲۶۳۲ — ۲۶۴۸ ■ ۴ / کیخسرو
/ ۳۰۱ — ۳۰۵ ■ ۴ / فرود / ۵۶۸، ۵۵۹، ۸۷۶، ۹۰۴، ۱۲۸۱ — ۱۳۱۰ ■ ۴ / کاموس / ۸۷
— ۹۱، ۱۳۷، ۳۱۴، ۳۲۷ — ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۶۶ — ۳۷۶، ۳۸۸، ۴۰۱ — ۴۰۲، ۵۸۷، ۶۱۰،
۸۰۶، ۸۵۳، ۱۲۵۹ — ۱۲۶۸، ۱۴۲۳ ■ ۴ / خاقان / ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۶۵۲ —
۶۵۳، ۶۵۸ — ۶۶۲، ۱۲۱۸ — ۱۲۲۲، ۱۲۳۱ (پسر)، ۱۲۴۳ — ۱۲۴۴ (یلان — گردان)،
۱۲۴۸، ۱۳۲۲، ۱۳۸۴ — ۱۳۸۷ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۱ — ۲۲ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ —
۸۶، ۶۷۷، ۸۸۳ — ۹۱۰، ۱۰۷۵ — ۱۱۴۹، ۱۱۷۸ — ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده
رخ / ۸۱ — ۸۶، ۱۲۲ — ۱۲۵، ۲۳۱، ۳۰۲ — ۳۰۷، ۴۷۰ — ۴۹۰، ۵۴۴، ۱۷۰۱، ۱۷۹۹ —
۱۸۳۵، ۱۸۸۴ — ۱۸۹۹، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷، ۲۰۴۷ — ۲۰۵۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۱ —
۱۴۳، ۵۸۷، ۵۹۴، ۶۳۸ — ۶۴۶، ۶۵۹، ۹۶۲، ۲۴۷۴ — ۲۴۹۱، ۲۷۶۱، ۲۷۶۵، ۳۰۹۳

رهام (۲)

پدر خزروان، از پهلوانان سپاه بهرام گور:

چو بهرام پیروز بهرامیان خزروان رهام با اندیان
در «قا»، «نل»، «نخ» و «نخا» آمده است: خزروان و رهام، که به این ترتیب رهام
پدر خزروان نیست بلکه پهلوانی است مستقل.
۷/ بهرام ۵ / ۱۴۴۸

ری

[«شهریست عظیم و آبادان و با خواسته، اندر ناحیت جبال و مردم و بازرگانان بسیار.»
(حدودالعالم، ص ۸۳)]

در این شهر افراسیاب، تاج بر سر نهاد [نوذرا]:

ز پیش دهستان سوی ری کشید از اسپان به رنج و به تک خوی کشید
این شهر مرکز حکمرانی اردوان بوده است. ولی در داستان پیروز آمده است که او بانی
این شهر بوده است [یزدگرد ۲]

یکی شارستان کرد پیروز کام بفرمود کورا نهادند نام
جهاندار گوینده گفت این ریست که آرام شاهان فرخ پیست
بهرام چوبینه تا پیش از تصرف طیسفون در این شهر بر تخت نشسته بوده است [هرمزد].
این شهر به فرمان خسرو پرویز به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود [خسرو]:

شد آن شهر آباد یکسر خراب به سر بر همی تافتی آفتاب
۱ / منوچهر / ۱۳۸۸ ■ ۲ / نوذر / ۴۵۰ — ۴۵۱ ■ ۴ / خاقان / ۱۰۶۳ ■ ۵ / جنگ
بزرگ / ۱۴۲، ۱۴۷، ۲۱۴۷ — ۲۱۴۹ ■ ۷ / اشکانیان / ۱۴۵، ۲۴۱ — ۲۴۲، ۳۱۵، ۴۳۲، ۴۳۸ ■ ۷
/ بهرام ۵ / ۱۲۴۲ — ۱۴۴۹ (شاه ری) ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۸۰ — ۸۴ ■ ۸ / قباد / ۴۹ (شاپور
رازی)، ۵۲ — ۵۴ (شاپور رازی — ری)، ۵۶ (شاپور رازی) ■ ۸ / هرمزد / ۱۳۹۹، ۱۶۷۲،
۱۶۹۹، ۱۷۱۹ ■ ۹ / خسرو / ۳۳۷ — ۳۴۰، ۳۶۴، ۴۶۳ (شهر)، ۲۰۱۸ — ۲۰۱۹ — ۲۶۶۸،
۳۰۵۰ — ۳۰۹۱، ۳۱۰۵ — ۳۱۱۱ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۲۲ — ۳۲۳، ۴۳۳، ۴۴۰

[ربید] ← زبید

«ریوند» ← نوند

ریونیز (۱)

از پهلوانان ایران. داماد طوس. وی به فرمان طوس به بالای سپد کوه رفت تا فرود را
دستگیر کند ولی با تیری که فرود به سوی او رها کرد، کشته شد:

زبالا خدنگی بزد بر برش که بردوخت با ترگ رومی سرش
 بیفتاد و برگشت زواسپ تیز به خاک اندر آمد سر ریونیز
 ۴ / فرود / ۵۲۸، ۶۳۲ — ۶۷۱، ۶۷۸ (خواهر ریونیز)، ۶۹۳ (داماد)، ۷۳۱، ۷۷۴،
 ۹۲۰، ۹۲۹، ۱۰۰۸ ■ ۴ / کاموس / ۴۷، ۶۰

ریونیز (۲)

کوچکترین پسر کی کاوس. وی به همراه طوس برای خونخواهی سیاوش به توران رفت
 و در نبرد کشته شد:
 به پیش سپه کشته شد ریونیز که کاوس را بد چو جان عزیز
 تاج وی در میدان نبرد می افتد و نبرد شدیدی برای تصاحب آن در می گیرد و بهرام
 پسر گودرز آن را با نیزه بر می دارد.
 ۴ / فرود / ۱۴۰۰ — ۱۴۱۵، ۱۴۲۱، ۱۴۶۱ — ۱۴۶۳، ۱۴۷۳ (شاه) ■ ۴ / کاموس
 ۵۰ — ۷۱ /

ریونیز (۳)

از تخمه زرسپ. وی به همراه زریر به نبرد رومیان رفت:
 ز تخم زرسپ آنک بودند نیز چو بهرام شیراوژن و ریونیز
 ۶ / لهراسپ / ۸۰۱ — ۸۰۲، ۸۵۱

ز

زابل، زابلستان

[«زابل، یکی از شهرستان‌های استان هشتم و آن محدود است از طرف شمال و مشرق و جنوب شرقی به مرز افغانستان، از جنوب به شهرستان زاهدان، از مغرب و شمال غربی به کویر لوت و بخش درج از شهرستان بیرجند ...

توضیح، این شهرستان در قدیم سیستان (= سگستان، سگزستان) و نیمروز خوانده می‌شد.» (فرهنگ فارسی)]

[«زابلستان: استان بزرگی است در جنوب بلخ و طخارستان... و مرکز آن شهر معروف و بزرگ غزنین است.» (معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۵)]

این سرزمین تا پایان درگیری بهمن و فرامرز حکومتش در اختیار خاندان رستم بوده است.

در شاهنامه تفاوتی میان زابل و زابلستان نیست:

وزان پس منوچهر عهدی نوشت سراسر ستایش بسان بهشت

همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا به دریای سند

ز زابلستان تا بدان روی بست به نوی نوشتند عهدی درست

این نام‌ها به گونه‌های زاو و زاولستان نیز آمده است:

— به زاولش بردند مهمان خویش همه بنده وار ایستادند پیش

— به زاولستان شد به پیغمبری که نفرین کند بر بت آزی

در شاهنامه زابل، زابلستان و سیستان در بسیاری ابیات، مترادف می‌باشند. رستم، هم

زابلی و هم سگری [= سیستانی] نامیده شده است:

گزین کرد پس رستم زابلی ز گردان شمشیرزن کابلی

به یک مرد سگزی [= رستم] که آمد به جنگ چرا شد چنین بر شما کار تنگ
زابل در تقسیم بندی سیاسی از متحدین ایران است (ر.ک: ایران):

ززاوول به ایران، زایران به تور زبهر تو پیمودم این راه دور
۱ / منوچهر / ۲۲۵ — ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۹۴، ۳۲۵ (زابل خدای)، ۵۰۷ (شاه
زابل)، ۶۷۸ (چرمة زابلی)، ۱۱۲۳ (سپهبد یل زابلی)، ۱۱۵۹، ۱۳۱۹ (زابل)، ۱۳۶۶ (خورشید
زابلستان = زال)، ۱۴۰۴ (خورشید زابلستان)، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۵۹ ■ ۲ / نوذر / ۱۲۴، ۳۳۸،
۳۵۰، ۳۶۱ — ۳۶۲، ۴۰۹ (دلیران زاولستان)، ۴۱۵، ۴۵۶، ۴۸۱، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۸ ■ ۲
/ زوطهماسپ / ۳۷ ■ ۲ / گرشاسپ / ۲۰، ۵۴، ۹۵ ■ ۲ / کیقباد / ۱۱۴ (زابل خدای
= مهراب)، ۱۵۹ ■ ۲ / مازندران / ۲۲۷ ■ ۲ / هاماوران / ۲۵، ۱۹۲ ■ ۲ / سهراب / ۳۱۵،
۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۷۱، ۶۰۲، ۷۹۹، ۱۰۳۵ ■ ۳ / سیاوش / ۷۹، ۶۳۶، ۶۴۱، ۱۲۳۲،
۲۶۰۳، ۲۶۵۵ (رستم زابلی)، ۲۷۹۲ (رستم زابلی)، ۳۰۰۴ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۴۹ ■ ۴
/ کاموس / ۴۸۴، ۶۰۰، ۶۷۶، ۷۷۸، ۱۰۰۲، ۱۱۱۱، ۱۱۷۸ (سپاهی زابلی)، ۱۱۹۰، ۱۳۸۹
(برده زابلی)، ۱۴۲۶ (زابلی = الوای)، ۱۴۶۵ ■ ۴ / خاقان / ۱۴۱ (رستم زابلی)، ۱۶۳، ۱۷۶
(زابلی)، ۱۸۶ (رستم زابلی)، ۲۵۵، ۲۸۳ (سر رستم زابلی)، ۲۹۶ (رستم زابلی)، ۴۶۰
(زابلی)، ۱۰۰۳ (لشکر زابلی)، ۱۰۸۱ (سر زابلی)، ۱۰۹۷ (رستم زابلی)، ۱۲۰۴ (زابلی)،
۱۴۱۸ ■ ۵ / بیژن / ۶۵۳، ۶۵۵ (زابلی تیغ)، ۷۳۸ (زابلی) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۵، ۲۵۲۱
— ۲۵۲۲، ۲۵۲۹، ۲۵۳۸، ۲۵۴۰، ۲۶۱۲، ۳۰۸۴ (رستم زابلی) ■ ۶ / دقیقی / ۹۸۶، ۹۹۱،
۱۰۰۰ — ۱۰۰۱ ■ ۶ / اسفندیار / ۴۹، ۵۲، ۷۶، ۱۰۶، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۹۱، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۹۹،
۴۹۶، ۵۰۵ — ۵۰۶، ۸۱۵، ۸۲۲، ۸۲۷ — ۸۲۸، ۸۸۶، ۹۴۸، ۱۰۰۶، ۱۰۲۹ (زابلی)، ۱۰۳۵،
۱۲۳۱، ۱۲۵۱ (کشور)، ۱۳۶۲، ۱۴۷۳، ۱۵۲۱، ۱۵۲۳، ۱۵۳۹، ۱۵۵۰، ۱۶۰۰، ۱۶۱۳، ۱۶۲۱
(کشور)، ۱۶۴۶ (بیگانه شهر)، ۱۶۵۴ ■ ۶ / شغاد / ۵۹ (رستم زابلی)، ۷۴، ۹۴، ۱۰۱ (رستم
زابلی)، ۱۱۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۴ — ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۱۱ ■ ۶ / بهمن / ۱۱، ۴۰ —
۴۱، ۵۲، ۶۳ (شهر)، ۷۸، ۱۱۳ (لشکر زابلی)، ۱۵۳ (مرز)، ۱۶۰ ■ ۷ / اشکانیان / ۵ ■ ۷
/ بهرام / ۵ — ۱۴۵۰ ■ ۸ / یزگرد / ۲ — ۲۲۸، ۲۱۰ ■ ۸ / قباد / ۸۸ ■ ۹ / خسرو / ۳۱۲۴ ■ ۹
/ یزدگرد / ۳ / ۶۶

زادشتم

شاه توران. پدر پشنگ. هنگامی که افراسیاب، پشنگ را ترغیب به حمله به ایران
می کرد از زادشتم انتقاد کرده، می گفت:

اگر زاد شم تیغ برداشتی جهان را به گرشاسپ نگذاشتی
ولی اغریث یورش نیاوردن او را تایید کرد:
نیا زادشم شاه توران سپاه که ترکش همی سود بر چرخ و ماه
از این در سخن هیچگونه نراند به آرام بر، نامه کین نخواند
در ابیاتی در «نل» و «نخ» این نام به گونه زادشم آمده است.
۲ / نوذر / ۶۵، ۷۸ — ۸۰، ۹۴ — ۹۵ ■ ۲ / گرشاسپ / ۳۴ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۱
(تخمه زادشم)، ۴۳۹، ۵۰۹، ۷۲۹ (تخمه زادشم)، ۱۱۸۰ (نبیره زادشم)

زاد فرخ (۱) ← راد فرخ

۸ / هرمزد / ۳۹۹ — ۴۰۵ ■ ۹ / خسرو / ۸۳۰ — ۸۵۱

زاد فرخ (۲)

بار خواه دربار خسرو پرویز. پسر هرمزد (۶). برادر رستم، (۲) سردار یزد گرد سوم:
دگر زاد فرخ که نامی بدی به نزدیک خسرو گرامی بدی
نیارست کس رفت نزدیک شاه همه زاد فرخ بدی بارخواه
پس از بیداد گر شدن خسرو، وی با گراز، مرزبان مرز روم، همدست شده، او را
ترغیب کرد که به مرکز لشکر بیاورد. خسرو نا آگاهانه زاد فرخ را مأمور سرکوب شورش
کرد. زاد فرخ پس از رسیدن گراز، خسرو را زندانی و شیرویه را بر تخت نشاند.
پس از حمله تازیان وی یزد گرد را به خراسان برد و برای مقابله با تازیان به ری
بازگشت.

نام وی در داستان یزد گرد، فرخ زاد آمده است:

فرخ زاد هرمزد با آب چشم به ارون درود اندر آمد به خشم
در این باره باید گفت که تا بیت شماره ۲۴۸ در داستان یزد گرد، نام وی زاد فرخ
است ولی از این بیت به بعد فرخ زاد ثبت شده است، ولی با توجه به ابیات ۳۹۲۱ — ۳۹۲۲ در
داستان خسرو پرویز این هر دو نام مربوط به یک شخص است.

۹ / خسرو / ۳۸۲۳ — ۳۸۲۶، ۳۸۹۰ — ۴۰۶۰ ■ ۹ / شیرویه / ۲۸۰، ۴۳۹ — ۴۴۲ ■
۹ / یزد گرد / ۳۳ — ۱۳۳، ۲۴۸ — ۲۹۵ (فرخ زاد)، ۳۲۰ — ۳۲۴، ۳۸۰ — ۳۸۲، ۴۲۹ —
۴۴۰

[زاروی] ← رادوی

زاغ سار ← تازی

زاغ سر ← تازی

زال

فرزند سام. پدر رستم. وی در هنگام تولد دارای موی سپید است:

به چهره چنان بود تابنده شید ولیکن همه موی بودش سپید
سام پس از آگاهی از سپیدی موی او، فرمان می دهد که در دامنه کوهی رهایش کنند.
سیمرغ او را به آشیانه می برد تا طعمه ای باشد برای جوجه هایش. ولی جوجه ها با زال به بازی
می پردازند و سیمرغ او را در لانه اش می پروراند. پس از سالیانی سام از وجود او آگاه
می شود و زال را به زابل باز می گرداند.

پس از حرکت سام به سوی گرگساران وی به هند و کابل می رود و در کابل دلباخته
رودابه می شود و با او ازدواج می کند. [پادشاهی منوچهر]

پس از مرگ سام، افراسیاب به سیستان لشکر می فرستد و زال پس از کشتن خزروان و
کلباد، آن سپاه را می گریزند [پادشاهی نوذر]
پس از حمله مجدد افراسیاب [پادشاهی گرشاسپ]، بزرگان او را مقصر ضعف کشور
اعلام می دارند:

پس از سام تا تو شدی پهلوان نبودیم یک روز روشن روان
زال با مطرح کردن پیری، رستم را به آنان معرفی می کند:
کنون چنبری گشت یال یلی نتابد همی خنجر کابلی
... کنون گشت رستم چو سرو سهی بزبید بروبر کلاه مهی
پس از آنکه کیخسرو تصمیم به کناره گیری می گیرد، زال سخنان تندی به او می گوید.
و آنگاه که او لهراسپ را به جانشینی بر می گمارد نیز این زال است که مخالفت می کند.
بهمن، پسر اسفندیار به محض نشستن بر تخت، به زابل لشکر می کشد. زال می کوشد
که او را آرام کرده و باز گرداند. ولی بهمن بی توجه به سخنان او، فرمان می دهد که زال را در
بند کنند و زابل را تاراج [پادشاهی بهمن]:

هم اندر زمان پای کردش به بند زدستور و گنجور نشنید پند
همه زابلستان به تاراج داد مهان را همه بدره و تاج داد
وی دستان و مرغ پرورد نیز نامیده شده است.
زال سه فرزند دارد: رستم، زواره و شغاد.

۱/ منوچهر / ۴۵ - ۱۶۳، ۱۶۹ - ۱۶۱۷، ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ = ۲ / نوذر / ۱۲۴ - ۱۲۵ -
 (دستان)، ۳۵۴ - ۴۱۱، ۴۵۷، ۴۸۱ - ۴۵۳ = ۲ / زوطهماسپ / ۱ - ۱۶، ۳۷ = ۲ /
 / گرشاسپ / ۲۰ - ۱۱۸، ۱۵۴ (پهلوان)، ۱۵۶ - ۱۵۹ (پدر)، ۱۶۷، ۱۷۰ (سپهدار ایران)،
 ۲۰۴ - ۲۰۶ = ۲ / کيقباد / ۲، ۱۰، ۲۷ (پدر)، ۳۱ - ۳۶، ۴۱ (پوردستان سام)، ۷۱، ۱۰۱،
 ۱۶۵ - ۱۷۱ = ۲ / مازندران / ۵۸ - ۱۵۵، ۱۶۰، ۲۲۷ - ۲۷۷، ۲۸۰ (پدر)، ۳۸۰ (دستان)،
 ۵۴۰، ۶۳۳ (پور زال)، ۷۶۰ (رستم زال زر)، ۹۰۰ (رستم زال)، ۹۰۵ (رستم زال) = ۲ /
 / هاماوران / ۲۵ (پوردستان)، ۱۹۲ (پوردستان)، ۲۵۵ (رستم زال زر) = ۲ / سهراب / ۱۱۵
 (رستم زال)، ۱۲۳ (دستان سام)، ۳۴۰، ۳۶۰ (دستان)، ۷۹۹ (دستان)، ۸۰۷ - ۸۰۹
 (دستان)، ۹۹۰، ۱۰۳۵ - ۱۰۴۲ (دستان) = ۳ / سیاوش / ۵۴۰، ۶۳۶ - ۶۴۰ (دستان)،
 ۱۴۴۲ (دستان)، ۱۴۶۰ (دستان)، ۱۷۳۳، ۲۳۰۷ (دستان)، ۲۶۰۴، ۲۷۰۹ (پور زال)، ۳۰۰۴
 (دستان) = ۴ / كيخسرو / ۲۷ - ۵۱، ۸۰ (دستان)، ۱۰۱ (دستان)، ۳۵۰ (دستان) = ۴
 / کاموس / ۲۰۹ (رستم زال سام)، ۴۴۵ (رستم زال)، ۵۴۱ (دستان)، ۶۰۰، ۶۵۴، ۱۴۶۶
 (رستم زال) = ۴ / خاقان / ۱۹۳ - ۱۹۴، ۵۳۵، ۹۸۶ (پور زال)، ۱۴۱۰ = ۴ / اکوان دیو
 / ۱۰۶ (پوردستان سام)، ۱۷۹ = ۵ / بیژن / ۳۸۵ (دستان سام)، ۶۵۶ - ۶۷۰ (دستان سام)،
 ۷۲۸ - ۷۳۹، ۷۸۰ - ۷۸۲ (دستان سام)، ۱۱۳۰ (پور زال)، ۱۲۶۶، ۱۲۷۴ = ۵ / دوازده رخ
 / ۸۱ - ۸۶ = ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۵ (خویش دستان)، ۱۵۴۹ (پوردستان سام)، ۲۰۷۶
 (رستم زال سام)، ۲۵۳۲ (دستان) ۲۵۳۵ - ۲۵۴۰، ۲۵۸۸ - ۲۶۰۵، ۲۶۱۵ -
 ۲۷۶۴، ۲۸۱۲، ۲۸۲۸ - ۲۸۴۳، ۲۸۵۳، ۲۹۰۷ - ۲۹۳۳، ۲۹۸۳ - ۲۹۸۴، ۳۰۰۸ -
 ۳۰۰۹، ۳۰۵۱ - ۳۰۶۳ (دستان)، ۳۰۸۱ - ۳۰۹۱، ۳۰۹۴ (دستان) = ۶ / لهراسپ
 / ۳۸ (رستم زال سام) = ۶ / دقیقی / ۵۰۳ (پور دستان سام)، ۹۸۴ - ۹۸۸، ۱۰۰۱ = ۶
 / اسفندیار / ۴۹ (تهم پور دستان)، ۱۰۵ (بی خرد نامور پور زال)، ۱۱۲ (رستم زال)، ۱۳۵
 (دستان سام)، ۱۳۹ (دستان)، ۱۵۴ (رستم زال)، ۲۷۷ - ۲۷۸ (دستان سام)، ۲۹۰ - ۳۱۲،
 ۳۲۴، ۴۲۸ - ۴۳۴ (دستان)، ۴۴۳، ۴۸۶، ۵۳۴ - ۵۳۸، ۵۵۳ (پور دستان سام)، ۶۱۱
 (دستان)، ۶۲۴ - ۶۴۳، ۶۴۷ (دستان سام)، ۶۷۲، ۷۴۶ - ۷۴۷ (پدر)، ۷۷۸، ۸۲۸ (دستان
 سام)، ۸۶۲ (دستان)، ۹۴۱ - ۹۹۲ (دستان)، ۱۱۵۰ - ۱۱۵۳ (دستان)، ۱۱۶۸، ۱۲۰۹،
 ۱۲۱۵ - ۱۲۶۳، ۱۳۱۷، ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ (دستان جادویرست)، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹، ۱۳۶۱
 (گنج زال)، ۱۴۳۸ (پور دستان)، ۱۴۴۰، ۱۴۵۸ - ۱۴۶۵، ۱۶۰۲، ۱۶۱۲ = ۶ / شغاد / ۳۲
 - ۵۱، ۷۰، ۷۵ (پدر)، ۸۹ (دستان)، ۹۲ (دستان سام)، ۹۶ - ۹۸ (پدر)، ۱۰۸، ۲۱۷ -
 ۲۳۳، ۳۰۷ (دستان)، ۳۱۴، ۳۲۹ = ۶ / بهمن / ۶، ۳۷ - ۸۹، ۱۳۳ - ۱۵۵ = ۹ / شیرویه

/ ۳۲۳ (رستم زال)

زاوَل ← زابل

زاوَلستان ← زابلستان

زاوه کوه

منطقه‌ای (یا دژی) است در البرز:

وزانجا کشیدن سوی زاوه کوه بران کوه البرز، بردن گروه
این منطقه (دژ؟) می‌بایستی در حوالی طوس بوده باشد، زیرا پس از رسیدن یزدگرد
سوم به طوس، آمده است:

بیامد یکی مؤیدی با گروه زگاه شمیران واز را به کوه
این نام علاوه بر رابه کوه، به گونه‌های رایه کوه، رانه کوه، راوه کوه، رودابه کوه، راده
کوه نیز در نسخ گوناگون آمده است.

۲/ نوذر / ۲۴۱ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۳۸ - ۳۴۸، ۴۰۵ (رابه کوه)

زحل ← کیوان

«زرتشت» ← زردهشت (۱)

زردشت (۱) ← زردهشت (۱)

زردشت (۲) ← زردهشت (۲)

۸/ هر مزد / ۷۳ - ۱۴۱

زرد کشتی ← خورشید (۱)

[زرنوش] ← نوشاذ

زرددهشت (۱)

[«زردشت، پهلوی زرتشت، اوستائی زره ثوشتره (دارنده شتر زرد، یا شتر پیر و
خشمگین؟)، نام یا شهرت پیامبر ایران باستان و مؤسس آیین زردشتی... از خانواده سپیتمه. در
باب اصل و منشأ و زبان و حتی هویت او اختلاف است. بعضی وی را از آذربایجان و برخی از
ری دانسته‌اند، و قولی نیز هست که وی به ولایات شمال شرقی ایران منسوب بوده است. زمان

او را سنت زردشتیان قرن هفتم ق. م. یاد می‌کند، در صورتیکه بعضی از پارسیان از روی بعضی محاسبات نجومی، آن را تا ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد بالا می‌برند... پدر زرتشت پوروشسپ و مادرش دغدو یا دغدویه نام داشت» (دائرة المعارف)

وی در دوران پاشاهی گشتاسپ ظهور می‌کند و شاه را به دین خود می‌خواند:

چو یک چند سالان بر آمد برین درختی پدید آمد اندر زمین
در ایوان گشتاسپ بر سوی کاخ درختی گشن بود بسیار شاخ
همه برگ وی پند و بارش خرد کسی کو خرد پرورد کی مُرد
خجسته پی و نام او زردهشت که آهرمن بد کنش را بکشت
به شاه کیان گفت پیغمبرم سوی تو خرد رهنمون آورم
گشتاسپ به تشویق وی به تورانیان باژ نمی‌فرستد. ارجاسپ، شاه توران نخست در نامه‌ای از او می‌خواهد که دین زردهشت را کناری نهد و آنگاه که با مخالفت گشتاسپ مواجه می‌شود به بلخ می‌تازد و زردهشت را نیز به همراه سایر هیریدان در آتشکده می‌کشد.

در این بیت زردهشت رد نامیده شده است:

وزانجا به نوش‌آذر اندر شدند رد و هیرید را به هم بر زدند.
نام وی زردشت نیز آمده است:

به شاه کیان گفت زردشت پیر که در دین ما این نباشد هریر
کتاب‌های وی زند * و اُستا (اوستا) بوده است:

جهاندار یک شب سروتن بهشت بشد دور با دفتر زند و اُست
وی زنجیری را که از بهشت آورده بود به اسفندیار داد (ر. ک: زنجیر زردشت).

در برخی از منابع، زرتشت را همان ابراهیم نبی و برخی دیگر عزیز دانسته‌اند. این اعتقادات در شاهنامه نیز راه یافته است و در برخی ابیات نام زردشت در کنار ابراهیم و یا عزیز آمده است: **

— نهم گفت زردشت پیشین بروی ابراهیم پیغمبر راست گوی
— چو دوزخ بدانست و راه بهشت عزیز و مسیح و ره زردهشت
۵/ جنگ بزرگ / ۲۴۱۴ / ۶ / دقیقه / ۳۹ — ۱۲۰، ۱۳۸ — ۱۵۲ (پیر مهتر فریب —
پیر جادو)، ۱۹۱ (پیمبر)، ۲۴۲ (فرسته)، ۳۲۸ (دین آور)، ۳۷۷ (زند زردشت) ۶

*. ر. ک: زند

**. در این باره ر. ک: مزدیسنا، ص ۸۳ — ۱۰۱

/ گشتاسپ / ۸۹ (آتش زردهشت)، ۱۰۴ (رد) ■ ۶ / هفتخوان / ۲۱۸ ■ ۶ / اسفندیار / ۷۲۱ /
 (آتش زردهشت)، ۸۹۳، ۹۱۷ — ۹۱۸ (دین زردشت)، ۱۵۹۷ (نوش آذر زردهشتی) ■ ۶ /
 دارا / ۳۷۲ (آتش زردهشت) ■ ۷ / اسکندر / ۱۳۱ — ۱۳۳، ۱۷۷ — ۱۸۷ ■ ۷ / شاپور ۲ /
 ۷۴، ۵۳۴ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۴۵ — ۴۶، ۱۳۹۳ (خداوند زردشت)، ۲۳۹۹ (پرستنده آتش
 زردهشت) ■ ۸ / قباد / ۳۰۸ (دین زردشت) ■ ۸ / کسری / ۷۴۰ (ره زردهشت) ■ ۹ / خسرو
 ۳۱۰ — ۳۱۱، ۴۰۲، ۸۱۰ — ۸۱۳، ۲۰۶۶ /

زردهشت (۲)

موبد موبدان ایران در آغاز پادشاهی هرمزد. پس از زندانی شدن ایزد گشسپ (۱) به
 فرمان هرمزد، وی به شدت متأثر شد:

دل موبد موبدان تنگ شد رخانش زانديشه بی‌رنگ شد
 که موبد بدو پاک بودش سرشت به مردی ورا نام بد زردهشت
 وی پنهانی غذا و میوه را به زندان ایزد گشسپ برد. هرمزد پس از آگاهی او را به خوان
 غذا خواند و با دست خود، لقمه زهرآلود را دهان زردهشت نهاد. وی به خانه رفت و پادزهر
 خورد ولی بر زهر تاثیر نگذارد:

بمرد آن زمان موبد موبدان بروزار و گریان شده بخردان
 ۸ / هرمزد / ۷۳ — ۱۴۱

زرسپ (۱)

فرزند طوس. شوهر خواهر ریونیز. کیخسرو هنگام تعیین سرداران سپاه برای نبرد با
 افراسیاب:

گزین کرد هشتاد تن نوذری همه گرزدار و همه لشکری
 زرسپ سپهد نگهدارشان که بردی به هر کار تیمارشان
 که تاج کیان بود و فرزند طوس خداوند شمشیر و گویال و کوس
 وی به فرمان طوس برای دستگیری فرود به بالای کوه رفت ولی فرود او را با تیری از
 پای در آورد:

فرود دلاور برانگیخت اسپ یکی تیر زد بر میان زرسپ
 که با کوه زین تنش را بدوخت روانش ز پیکان او بر فروخت
 ۴ / کیخسرو / ۱۴۷ — ۱۴۹ ■ ۴ / فرود / ۶۶۹ — ۶۸۴، ۶۹۳ (فرزند)، ۷۳۰ ،
 ۷۶۸، ۷۷۴، ۷۸۰، ۷۸۵، ۸۲۸، ۹۱۴ (پسر)، ۹۱۹، ۹۲۹، ۱۰۰۷ ■ ۴ / کاموس / ۴۶ (پور)

طوس)، ۵۹ - ۶۰ (پسر)، ۶۹، ۳۹۰

زرسب (۲)

پهلوان ایرانی، وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:
 نبودند بردست رستم به پای زرسب و منوشان فرخنده رای
 وی گنجور کیخسرو بوده است:
 چو گنجور کیخسرو آمد زرسب ببخشید گنجی بر آذرگشسب
 ۵/ جنگ بزرگ / ۱۴۰ - ۱۴۳، ۷۷۳، ۲۳۷۳ - ۲۳۸۷، ۲۵۹۱، ۲۹۱۱، ۶ / لهراسپ
 / ۸۰۱ (تخم زرسپ)

زرق (۱)

[[قریه‌ای است در مرو.]] (معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۷)
 روستایی است که یزدگرد سوم ساسانی در فرار خود از برابر ترکان و ماهوی سوری،
 بدانجا پناه می‌برد:
 برمهرتر زرق شد بی‌گذار که برسم کند زو یکی خواستار
 وی در آسیایی در همین ده کشته می‌شود.
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۴۸۰، ۵۰۸ (مهرتر زرق)

زرق (۲)

رودی است در مرو واقع در روستای زرق.
 [[فاما بر چهار سوی مرو رودهای معروف‌اند: ... سوم رود زریق بر در شهر، و ازین
 رود آب‌ها به حوض‌ها برند کی مردم شهر بردارند.]] (مسالک و معالک، ص ۲۰۶)
 جسد یزدگرد سوم را به فرمان ماهوی سوری در این رود می‌افکنند:
 که شاه زمانه به غرق اندرست برهنه به گرداب زرق اندرست
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۴۷۸، ۶۵۳ - ۶۵۵ (آب)، ۶۶۰ (گرداب زرق)

زرمهر

پسر سوفزای، سردار قباد:
 یکی پور بدسوفزا را گزین خردمند و پاکیزه و بآفرین
 جوانی بی‌آزار و زر مهرنام که از مهر او بد پدر شاد کام
 پس از کشته شدن سوفزای به فرمان هرمزد، در طیسفون شورشی شعله‌ور گردید.

شورشیان قباد را دستگیر و زندانی نمودند و زرمهر را به نگهبانی او بر گماردند. زرمهر به جای کین خواهی از خون پدر، قباد را رهاوند و به همراه او به هیتال رفت.
 ۸ / قباد / ۱۲۴ - ۱۵۸، ۳۱۴ / ۸ / هرمزد / ۱۶۳۸ - ۱۶۴۱

زروان

پرده‌دار بارگاه کسری نوشین روان:

یکی نامور بود زروان به نام که او را بدی بر در شاه کام
 کهن بود و هم حاجب شاه بود فروزنده رسم در گاه بود
 وی از نزدیکی مهبود و انوشیروان ناخرسند بود، پس باهمدستی جهودی جادوگر،
 وسایل کشتار مهبود و پسرانش را فراهم آورد. پس از چندی انوشیروان پی به توطئه برد و
 زروان و جهود را بر دار کشید.
 ۸ / کسری / ۱۵۷۶ - ۱۶۹۲، ۱۶۹۹

زره (۱)

ولایتی* است در سیستان، در کنار مکران. در نزدیک این سرزمین دریایی بوده است
 که به همین نام خوانده می شده است:

ز مکران شد آراسته تا زره میان‌ها ندید ایچ رنج از گره
 ... چنین هم گرازان به بربر شدند جهانجوی با تخت و افسر شدند
 ۲ / هاماوران / ۳ - ۵

زره (۲)

[«دریای زره به سیستان [است]. درازای اوسی فرسنگ اندر پهنای هشت فرسنگ و گاه
 بود که آب این دریا [ی] زره چندان بود که از رودهایی خیزد که به کرمان بگذرد.»
 (حدود العالم، ص ۱۱)]

کی کاوس برای سرکوب مصر و بربر، لشکریان خود را با کشتی از این دریا گذراند:
 سپه را ز هامون به دریا کشید بدانسو کجا دشمن آمد پدید
 بی اندازه کشتی و زورق بساخت بر آشت و بر آب لشکر بساخت
 همی راند تا در میان سه شهر ز گیتی برینگونه جویند بهر
 به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میانه بر آنسو که خواست

* «تمامت اکابر و بزرگان ولایت زره به نزدیک او رفتند.» (تاریخ سیستان، ص ۴۱۵)

در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، این دریا در نزدیک چین واقع است:
 بیامد زچین تا به آب زره میان سوده از رنج و بند گره
 درون این دریا پر است از شگفتی ها:

به آب اندرون شیر دیدند و گاو همی داشتی گاو با شیر تاو
 همان مردم و موی ها چون کمند همه تن پر از پشم، چون گوسفند
 گروهی سران چون سر گاو میش دو دست از پس مردم و پای پیش
 یکی سر چوماهی و تن چون نهنگ یکی پای چون گورو تن چون پلنگ
 ۲ / هاماوران / ۳۵ - ۴۲ (دریا - آب زره) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۹۰ - ۱۶۹۷،
 ۱۷۰۰، ۱۷۰۳ (دریای آب)، ۱۷۰۵، ۱۷۱۰، ۱۷۱۶ - ۱۷۱۸ (دریا - آب)، ۱۷۵۷، ۱۹۵۶
 - ۱۹۸۱، ۱۹۸۳ (آب)، ۱۹۹۸ (دریای آب)، ۲۰۱۴ (آب)، ۲۰۳۱ (دریای آب)، ۲۰۵۴
 (دریا)، ۲۰۵۶ - ۲۰۶۱ (آب - ژرف دریا)، ۲۰۶۴ (آب)، ۲۰۷۹ (آب)، ۲۱۷۲ - ۲۱۷۳
 (دریا)، ۲۱۸۸ - ۲۱۸۹ (دریا)

زره (۳)

پدر گروی، قاتل سیاوش:
 به بند میان گروی زره فرو برد چنگال و برزد گره
 ۳ / سیاوش / ۱۸۸۱ (ر. ک: شماره های گروی)

زره (۴)

پدر ارژنگ، پهلوان تورانی. طوس از ارژنگ نامش را می پرسد:
 به پورزره گفت نام تو چیست ز ترکان جنگی ترا یار کیست
 ۴ / کاموس / ۱۶۷

زریر

پسر لهراسپ:
 دو فرزند بودش به کردار ماه سزاوار شاهی و تخت و کلاه
 یکی نام گشتاسپ و دیگر زریر که زیر آوری دی سر نره شیر
 لهراسپ به زریر بسیار توجه داشت و همین باعث شد که گشتاسپ، یک بار به هندو
 بار دوم به روم فرار کند [لهراسپ].
 پس از ظهور زردشت، وی به دین او گروید. در نبرد اول ارجاسپ و گشتاسپ او نیز

حضور داشت و در میدان نبرد هیچ تورانی را شهادت نزدیک شدن به او نبود. سرانجام پهلوان پیری به نام بیدرفش با ژوپینی زهرآلود، در راه او کمین کرد و زیر را از پای در آورد [دقیقی]:

بینداخت ژوپین زهر آبدار ز پنهان بران شاهزاده سوار
گذاره شد از خسروی جوشنش به خون غرقه شد شهریار تنش
وی فرزندی به نام بستور دارد.

۶ / لهراسپ / ۲۳ - ۲۷، ۶۲ - ۶۴، ۷۲ - ۷۴، ۹۴ - ۱۲۲ - ۱۲۴، ۵۵۶ - ۵۶۱،
۷۶۶، ۷۸۶ - ۷۸۷، ۷۹۱ - ۸۸۵ / ۶ / دقیقی / ۵۲، ۵۵ - ۶۰، ۱۱۳، ۱۹۱ - ۲۱۹،
۲۵۸ - ۲۶۲، ۳۲۹، ۳۶۰ (پور زیرر = بستور)، ۳۶۶ - ۳۸۵، ۴۲۰ - ۴۲۱ (برادر)،
۴۴۴ - ۴۴۶، ۵۲۶ (پور زیرر)، ۵۲۸ (پدر)، ۵۴۸ - ۶۳۰، ۶۴۵ - ۶۴۶، ۶۵۷ - ۶۹۸،
۷۰۰ (شاه)، ۷۰۳ (بستور پور زیرر)، ۷۱۰ - ۷۱۱، ۷۱۶ - ۷۱۷، ۷۲۵ (سلیح زیرر)، ۷۲۷
(بارۀ زیرر)، ۷۳۰ (سمند زیرر)، ۷۳۲ (اسپ زیرری)، ۷۶۶، ۷۷۳ - ۷۸۰ (برادر - شاه
گردان بلخ) / ۶ / گشتاسپ / ۳۹۴ (پور زیرر) / ۶ / اسفندیار / ۳۷، ۴۶، ۲۷۰، ۴۸۷،
۱۵۹۱ - ۱۵۹۲

[زریوس] ← نوشاذ

زم

[[شهری است در راه جیحون از طرف ترمذ و آمل.]] (معجم البلدان، ج ۳، ص

[۱۵۱])

پیران طی نامه‌ای به گودرز، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:
فروتر دگر دشت آموی وزم که با شهر ختلان برآید به رم
۳ / سیاوش / ۳۵۱۱ - ۳۵۱۷ / ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۱ / ۵ / جنگ بزرگ / ۳۳۶ - ۸
/ کسری / ۱۷۷۵، ۲۲۷۳

«زمین داور» ← داور

زنجیر زردهشت

زنجیری است که زردشت از بهشت برای گشتاسپ آورد و به بازوی اسفندیار بست:
یکی نفرز پولاد زنجیر داشت نهان کرده از جادو آژیر داشت
به بازویش در، بسته بد زردهشت به گشتاسپ آورده بود از بهشت

اسفندیار در یکی از خوان‌های هفتخوان، آن را به گردن زن جادو آویخت:
 بینداخت زنجیر در گردنش بران سان که نیرو ببرد از تنش
 ... به زنجیر شد گنده پیری تباه سرو موی چون برف و رنگی سیاه
 ۶/ هفتخوان / ۲۱۷ - ۲۲۴

زند

[«تفسیر اوستا که در عهد ساسانیان به زبان پهلوی نوشته شده است.» (فرهنگ فارسی)]
 نام این کتاب بارها پیش از ظهور زردشت به کار رفته است. در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب آمده است که افراسیاب در بیکند زندی تذهیب شده داشته است:
 بر آورده در کندز آتشکده همه زند و استا به زر آژده
 در تمامی شاهنامه تفاوتی میان اوستا و زند قائل نشده است و هر دو کتاب از آن زردشت دانسته شده است:

همی خواند او زند زردشت را به یزدان نهاده کیبی پشت را
 ۲/ هاماوران / ۱۰۳ ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۲۱۷، ۲۱۰۵، ۲۲۰۴، ۳۰۲۰ ■ ۶/ دقیقی / ۱۰۸، ۲۲۲، ۳۷۷، ۸۳۹، ۸۴۱، ۹۳۵، ۹۸۱، ۹۸۷ ■ ۶/ گشتاسپ / ۸۶، ۲۲۱ ■ ۶/ اسفندیار / ۱۶۹، ۸۹۳، ۱۳۴۴ ■ ۶/ همای / ۹۳، ۲۷۴ ■ ۶/ دارا / ۳۷۲ ■ ۷/ اشکانیان / ۳۶۸ ■ ۷/ شاپور / ۲، ۲۹۲، ۵۳۴ ■ ۸/ قباد / ۲۰۴، ۳۱۰ ■ ۸/ کسری / ۵۱۳، ۷۴۱، ۹۹۱ - ۹۹۳، ۹۹۶، ۱۳۳۸ ■ ۸/ هرمزد / ۳۴۰ ■ ۹/ خسرو / ۴۰۲، ۸۱۰، ۹۱۰ - ۹۱۱، ۱۶۰۳، ۲۱۳۱

زن گازر - زهره

[زنگاله] - زنگوله

زن گشتاسپ

زنی بود گشتاسپ را هوشمند خردمند، وز بد زبانش به بند
 پس از حمله تورانیان به بلخ و کشته شدن لهراسپ، وی به سیستان می‌رود و گشتاسپ را از حمله آگاه می‌کند:

ز آخر چمان باره‌یی برنشست به کردار ترکان میان را ببست
 از ایران ره سیستان برگرفت ازان کارها مانده اندر شگفت

نخفتی به منزل چو برداشتی دو روزه به یک روزه بگذاشتی
این زن که بی نام آمده است، با کتایون یکی نیست.*
۶/ گشتاسپ / ۹۰ - ۱۰۸

زنگله ← زنگوله

زنگوله

پهلوان تورانی. در نبرد پیران و گودرز، وی به همراه کلباد و سپهرم، فرماندهی ده هزار از سپاهیان را در پشت لشکر به عهده دارد:

چو زنگوله گرد و کلباد را سپهرم که بد روز فریاد را
برفتند با نیزه ور ده هزار به پشت سواران خنجرگذار
درنبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران، وی با فروهل هم نبرد می شود. فروهل که
تیراندازی ماهر است با تیری او را از پای در می آورد [دوازده رخ].
این نام به گونه زنگله نیز آمده است:

نگون شد سر زنگله، جان بداد تو گفستی همانا ز مادر نژاد
این نام در «قا»، «نل» و «نخ» به گونه زنگاله آمده است.
۵/ دوازده رخ / ۳۳۹ - ۳۴۰، ۱۷۹۷ - ۱۸۳۵، ۱۸۷۱ - ۱۸۸۳، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱،
۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ = ۵/ جنگ بزرگ
/ ۲۳۳ (نامداران)

زنگوی (۱)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبینه:
به زنگوی گفت آن زمان شهریار کز ایدر برو تازیان تاتخوار
ازین ماندگان بر، سواری هزار بران رزمگه آنچ یابی بیار
خسرو پس از استقرار مجدد بر تخت، وی را نیز به جرم مشارکت در قتل هرمزد
نابود می کند.

۹/ خسرو / ۵۸۰ - ۵۸۲، ۱۸۳۱ - ۱۸۶۷، ۳۱۴۱ - ۳۱۴۲

*. آقای شاهرخ مسکوب این زن را کتایون گرفته اند: «چون خبر شکست از زبان کتایون به وی می رسد.» (مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، ص ۳۴) ولی قرائن حاکی از آن است که این زن کتایون نیست، زیرا کتایون پیش از این نقش آفرین بوده است و بی نام آوردنش دلیلی نداشته است.

زنگوی (۲)

پهلوان چینی. زنگوی و پهلوان دیگر چینی، حسنوی به فرمان خاقان همراه بهرام چوبینه عازم نبرد با خسرو پرویز می‌شوند:

به چین مهتری بود حسنوی نام دگر سرکشی بود زنگوی نام
... چنین گفت مهتر بدین هر دو مرد که هشیار باشید روز نبرد
همیشه به بهرام دارید چشم چه هنگام شادی، چه هنگام خشم
۹/ خسرو / ۲۴۶۱ - ۲۴۶۶

زنگه شاوران

پهلوان ایرانی. [احتمالاً] از اهالی بغداد:

ز بغداد گردان جنگاوران که بودند با زنگه شاوران
وی به همراه کی کاوس در مازندران به اسارت در می‌آید [مازندران].
در لشکرکشی سیاوش برای جنگ با افراسیاب، وی بنه دارسپاه اوست و آنگاه که
سیاوش تصمیم پناهندگی به توران را می‌گیرد، زنگه گروگان‌های تورانی را به افراسیاب تحویل
می‌دهد [سیاوش].

آنگاه که کیخسرو در تدارک نبرد با افراسیاب است، وی نیز حضور دارد [کیخسرو]:
پسش گریگ پیکر درفشی دراز به گردش بسی مردم رزمساز
زنگه به همراه رستم به توران می‌رود و بیژن را از چاه ارژنگ می‌رهاند. آنگاه به همراه
دیگر پهلوانان به کاخ افراسیاب یورش می‌برد. [بیژن و منیژه]
در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران، وی با اوخواست هم‌نبرد می‌شود و پس از
نبردی سنگین او را از پای در می‌آورد [دوازده رخ].

۲ / مازندران / ۸۱۴ ■ ۲ / هاماوران / ۴۶۸ - ۶۲۵ ■ ۳ / سیاوش / ۶۲۰، ۶۴۳،
۱۰۲۱ - ۱۱۰۰، ۱۱۰۴، ۱۱۴۹، ۱۱۷۰ - ۱۱۷۳، ۱۴۶۱، ۲۳۰۹ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۳۷ -
۳۴۲ ■ ۴ / فرود / ۴۸۱ - ۴۸۴، ۵۱۷ - ۵۱۸، ۵۶۹، ۵۷۵، ۹۱۰، ۱۳۶۹ - ۱۳۷۲ ■ ۴ /
کاموس / ۸۸ - ۹۱ ■ ۵ / بیژن / ۸۸۳ - ۹۱۰، ۱۰۷۵ - ۱۱۷۸، ۱۱۴۹ - ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ /
۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ - ۸۶، ۱۲۲ - ۱۲۵، ۳۱۰، ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶، ۱۷۹۹ -
۱۸۳۵، ۱۹۳۰ - ۱۹۴۹، ۲۰۳۵ - ۲۰۳۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۵۵

زو

از شاهان کیانی. جانشین نوذر. پسر طهماسب. از خاندان فریدون. زال او را که

پیرمردی هشتاد ساله است بر تخت می‌نشانند:

ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
 ندیدند جز پورطهماسپ زو که زور کیان داشت و فرهنگ گو
 پس از جلوس وی، که مقارن است با نبردی طولانی با افراسیاب، خشکسالی شدیدی
 بروز می‌کند. به همین جهت وی با افراسیاب صلح می‌کند و جنگ را خاتمه می‌دهد. حکومت
 وی پنج سال بوده است و پس از او پسرش گرشاسپ بر تخت می‌نشیند.
 ۲ / زوطهماسپ / ۱ — ۴۵ / ۲ / گرشاسپ / ۱، ۳ (پدر)، ۵، ۱۰۷ / ۲ / مازندران
 / ۱۱۵ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶۱۷

زواره

پهلوان زابلی. پسر زال. برادر رستم. هنگامی که وی به همراه رستم و دیگر پهلوانان، به
 جشن و می‌گساری مشغول است، سپاهیان توران به فرماندهی افراسیاب بر آنان یورش
 می‌آورند. الکوس پهلوان تورانی، او را به جای رستم گرفته و به سوش می‌تازد:
 زواره بر آویخت با او به هم چو پیل سرافراز و شیر دژم
 الکوس با گرز زواره را به زمین می‌افکند و آنگاه که قصد بریدن سرش را دارد رستم
 به یاری او می‌رسد [هاماوران].

در نبرد رستم با سهراب، وی نگهبان گاه و سپاه رستم است [سهراب].
 زواره به همراه رستم برای خونخواهی سیاوش به توران می‌تازد و رستم را وادار می‌کند
 که به مدت چند روز، دست به قتل عام تورانیان بزند [سیاوش]:

همی سر بریدند برنا و پیر زن و کودک خرد کردند اسیر
 در هنگامه نبرد رستم و اسفندیار، وی به گمان اینکه رستم کشته شده است بر سپاه
 اسفندیار یورش می‌برد و نوش آذر، پسر اسفندیار را می‌کشد. آنگاه که رستم تصمیم دارد
 پرورش بهمن را به عهده بگیرد وی به شدت با آن مخالفت می‌کند [رستم و اسفندیار].

زواره نیز به همراه رستم در چاه می‌افتد و کشته می‌شود [شغاد]:

زواره به چاهی دگر در، بمرد سوارى نماند از بزرگان و خرد
 جسد او را فرامرز به زابل برده و در دخمه می‌نهد.

۲ / هاماوران / ۵۳۳ — ۶۲۵ / ۲ / سهراب / ۶۷۳، ۷۹۰ — ۸۱۰، ۱۰۲۸، ۱۰۳۳ —

۱۰۳۴ / ۳ / سیاوش / ۶۳۸، ۲۷۵۸ — ۲۷۶۱، ۲۹۵۱ — ۲۹۷۱ / ۴ / کیخسرو / ۲۹، ۲۴۷ —

۲۶۴ / ۴ / خاقان / ۱۹۳ — ۱۹۴ / ۵ / بیژن / ۷۲۸ — ۷۲۹، ۷۸۰ — ۷۸۲ / ۵ / دوازده رخ

/ ۳۰۰ - ۳۰۱، ۵۱۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۹، ۷۷۱ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۱۳، ۱۳۵، ۲۷۷ -
 ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۲۶ - ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۵۳، ۳۶۵، ۴۲۷ - ۴۴۳، ۵۷۱ - ۵۷۲، ۹۳۲ - ۹۳۵،
 ۹۹۵ - ۱۰۰۸، ۱۰۵۵ - ۱۰۸۰، ۱۰۹۴ (سگزی)، ۱۱۰۲ (سگزی)، ۱۱۱۶ - ۱۱۲۰،
 ۱۱۴۶ - ۱۱۵۳، ۱۱۶۸، ۱۲۱۰، ۱۲۱۲، ۱۴۶۰، ۱۵۱۷ - ۱۵۲۶ ■ ۶ / شغاد / ۱۲۴، ۱۵۷ -
 ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۵۷ - ۲۵۸ ■ ۶ / بهمن / ۸۱ - ۸۵

زور

؟ * ضمن یادآوری شاهان مغلوب به وسیله اسکندر، آمده است:

همان خسرو و اشک و فریان وفور همان نامور خسرو شهر زور
 ۷ / اسکندر / ۱۸۸۶

زهره (۱)

همسر بهرام (۷)، گازری در کناره فرات. وی داراب را که به وسیله همای چهرزاد بر
 رود فرات رها شده است می‌پروراند:

بدود داد زن زود پستان شیر ببد شاد زان کودک دلپذیر
 رشنواد، سردار همای پس از شناسایی داراب، زهره و شوهرش را برای بازجویی احضار
 می‌کند و مأمورانی را در پی آنان می‌فرستد:
 زن گازر و گازر و مهره را بیارید بهرام و هم زهره را
 ۶ / همای / ۴۲ - ۱۲۵، ۱۸۸ - ۱۹۲، ۲۴۵ - ۲۵۱، ۳۱۴ - ۳۲۱

زهره (۲) - ناهید (۱)

زهریر

سالار سواران دشت سواران نیزه‌وران. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب در
 سپاه ایران حاضر است:

بزرگان و رزم آزموده سران زدشت سواران نیزه‌وران
 سرمایه و پیشروشان زهریر که آهور بودی ز چنگال شیر

* خواندن این نام به هر دو شکل ممکن است: زور، شهر زور. لذا نمی‌توان با اطمینان یکی را بر دیگری برتری داد. به این
 جهت برای هر شکلی توضیح لازم را به پاورقی منتقل نمودیم. و شهر زور را نیز به زور ارجاع دادیم:
 [«اما زور برو دوباره است محکم و جایی ترست و نمناک اندر ناحیت هندوستان.» (حدود العالم، ص ۴۴)]
 [«شهر زور، استانی است بزرگ بین ایریل و همدان. ساکنان این ناحیه تماماً کرد هستند.» (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۵)].

۵/ جنگ بزرگ / ۱۶۹ - ۱۷۰

زیب خسرو

شهری است در کنار انطاکیه که به فرمان کسری نوشین روان ساخته شد:
 یکی شهر فرمود نوشین روان بدو اندرون آب‌های روان
 به کردار انطاکیه چون چراغ پراز گلشن و کاخ و میدان و باغ
 بزرگان روشن دل و شاد کام ورا زیب خسرو نهادند نام
 به فرمان انوشیروان، تمامی اسیران رومی را در این شهر سکنا دادند.

۸/ کسری / ۶۶۶ - ۶۸۱

زیبد

کوهی است در میانه ایران و توران. گودرز در نبرد آخرین خود با پیران، در دامنه این کوه اردو زد:

چو گودرز نزدیک زیبد رسید سران را زلشکر همی برگزید
 در برخی نسخ این نام به گونهٔ ریبد آمده است.

۵/ دوازده رخ / ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۶۹ - ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۴ (کوه سیاه)، ۲۸۶ (کوه)،
 ۳۱۲ - ۳۱۳، ۳۴۳ (کوه)، ۳۶۹ (کوه بلند)، ۴۲۳ (کوه)، ۴۲۵ (کوهپایه)، ۴۲۷ (کوه)،
 ۵۲۶ (کوه)، ۵۲۹ (کوهسار)، ۷۵۲، ۹۲۰، ۱۳۶۷، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ (کُهِ)، ۱۳۸۱ (کوه)،
 ۱۴۴۳ (کوه)، ۱۴۸۷، ۱۴۹۸ (کوه)، ۱۶۱۱، ۱۷۱۷ (کوه)، ۱۷۷۷ (کوهپایه)، ۲۰۷۶،
 ۲۵۱۶، ۲۰۹۳

زیرک

موبدی است که جرأت به خرج می‌دهد و خواب ضحاک را تفسیر می‌کند:
 از آن نامداران بسیار هوش یکی بود بینادل و تیز گوش
 خردمند و بیدار و زیرک به نام کزان موبدان او زدی پیش گام
 ضحاک پس از آگاهی از آیندهٔ تاریک خود بیهوش می‌شود و زیرک از موقعیت
 استفاده کرده و می‌گریزد.

۱/ ضحاک / ۸۲ - ۱۰۲

ژ

ژند ← ژند رزم

ژند رزم

پهلوان سمنگانی. هنگام لشکرکشی سهراب به ایران، تهمینه ژند رزم را همراه فرزند می‌فرستد تا رستم را به سهراب بشناساند:

همان نیز مادر به روشن‌روان فرستاد با من یکی پهلوان
بدان تا پدر را نماید به من سخن بر گشاید به هر انجمن
ولی هنگامی که رستم پنهانی به چادر سهراب نزدیک شد، با ژند رزم برخورد کرد و با ضربت مشت او را از پای در آورد:

تهمتن یکی مشت بر گردنش بزد تیز و بر شد روان از تنش
بدانجایگه خشک شد ژند رزم نشد ژند رزم آنگهی سوی بزم
نامش به گونه‌های ژند و ژنده‌رزم هم آمده است:

— به شایسته کاری برون رفت ژند گوی دید برسان سرو بلند
— چو سهراب را دید بر تخت بزم نشسته به یک دست او ژنده رزم

۲ / سهراب / ۴۸۶ — ۵۱۲، ۵۲۵، ۶۵۲، ۹۱۲ — ۹۱۴ (پهلوان)

ژنده رزم ← ژند رزم

س

ساری

شهری است در کناره دریای گیلان:

ز دریای گیلان چو ابر سیاه دمام به ساری رسید آن سپاه
این شهر در همسایگی آمل و گرگان بوده است:

چنین تا به شهر بزرگان رسید ز ساری و آمل به گرگان رسید
۱ / فریدون / ۸۷۳ ■ ۱ / منوچهر / ۸۹۴ ■ ۲ / نوذر / ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۷۷، ۴۹۴،
۴۹۷، ۵۱۳، ۵۱۵ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۲۹ ■ ۸ / کسری / ۲۹۳ — ۳۳۱ ■ ۸ / هرمزد / ۱۶۱۷ ■
۹ / خیبرو / ۲۸۷۸، ۳۵۲۷ ■ ۹ / یزدگرد / ۲۶۴ / ۳

ساسان (۱)

پسر بهمن [= اردشیر]:

پسر بد مرا و را یکی همچو شیر که ساسان همی خواندی اردشیر
بهمن در هنگام مرگ، تاج و تخت را به همای — دختر و همسرش — سپرد. ساسان از
این کار رنجید و به نشابور رفت:

به دو روز و دو شب بسان پلنگ زایران به مرزی دگر شد ز ننگ
دمان سوی شهر نشابور شد پر آزار بد از پدر دور شد
در آن شهر وی نژاد خود را پوشاند و همسری برگزید:

زنی را ز تخم بزرگان بخواست بپرورد و با جان و دل داشت راست
وی صاحب پسری شد که ساسانش نام نهاد. پس از چندی وی در فقر و مسکنت فرزند
را تنها گذارد.

ر. ک: توضیح ذیل ساسانیان

۶/ بهمن / ۱۶۴-۱۸۲

ساسان (۲)

پسر ساسان (۱) نوه بهمن. چندی پس از تولد او پدر مردواو که در فقر غوطه می خورد به شبانی شاه نشابور پرداخت:

زن پاکتن خوب فرزند زاد	ز ساسان پر مایه بهمن نژاد
پدر نام ساسانش کرد آن زمان	مراو را به زودی سرآمد زمان
چو کودک ز خردی به مردی رسید	در آن خانه جز بینوایی ندید
ز شاه نشابور بستد گله	که بودی به کوه و به هامون یله
همی بود یکچند چوپان شاه	به کوه و بیابان و آرامگاه

ر. ک: توضیح ذیل ساسانیان

۶/ بهمن / ۱۷۸-۱۸۵

ساسان (۳)

پسر دارا. پس از کشته شدن دارا و غلبه اسکندر بر ایران، ساسان به هند گریخت:

پسر بدمراورا یکی شاد کام	خردمند و جنگی و ساسان به نام
پدر را برانگونه چون کشته دید	سربخت ایرانیان گشته دید
از آن لشکر روم بگریخت اوی	به دام بلا در نیاویخت اوی
به هندوستان در به زاری بمرد	ز ساسان یکی کودکي ماند خرد
بدین هم نشان تا چهارم پسر	همی نام ساسانش کردی پدر

ر. ک: توضیح ذیل ساسانیان.

۷/ اشکانیان / ۶۹-۷۴

ساسان (۴)

نیره ساسان (۳). پدر اردشیر بابکان. چهارمین نسل از فرزندان دارا. کار وی و پدرانیش در هند شبانی بوده است:

بدین هم نشان تا چهارم پسر	همی نام ساسانش کردی پدر
شبانان بدنندی و گر ساریان	همه ساله با رنج و کار گران

وی از هند به اصطخر آمد و در خدمت بابک به شبانی پرداخت. پس از مدتی بابک در خواب دید که موبدان، آتش های سه آتشکده بزرگ را به نزد ساسان آورده اند.

خوابگزاران در پاسخ گفتند که شاهنشاهی به ساسان یا فرزندان او منتقل خواهد شد. بابک ساسان را به دربار خواند و دختر خود را به او داد. از این ازدواج اردشیر زاده شد.
ر. ک: توضیح ذیل ساسانیان.

۷/ اشکانیان / ۷۴-۱۲۰، ۶۶۸ ■ ۸ / کسری / ۲۸۶ ■ ۸ / هرمزد / ۱۷۱۷ ■ ۹ /
خسرو / ۴۲۹-۴۳۵، ۲۴۵۴ (تخم ساسان)، ۲۶۳۷ (تخم ساسان) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۲۱۴، ۵۸۹.

ساسانیان

آخرین سلسله شاهنشاهی ایران پیش از حمله تازیان:

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان
این سلسله با بر تخت نشستن اردشیر بابکان آغاز و با کشته شدن یزدگرد سوم به پایان رسید.

شاهان ساسانی نسب خود را از طریق ساسان به اسفندیار می‌رساندند. نکته جالب توجه در این رابطه آن است که شروع داستان به دو شکل در شاهنامه آمده است:

در شکل نخست، بهمن دختر - همسر خود همای را به جانشینی برگمارد و همین باعث رنجش ساسان، پسر او شد و او از ایران به نشابور رفت و دختری را به همسری برگزید و از او صاحب پسری شد که نامش را ساسان نهاد:

زن پاک تن خوب فرزند زاد ز ساسان پرمایه بهمن نژاد
پدر نام ساسانش کرد آن زمان مر او را به زودی سرآمد زمان
این پسر در این خانواده فقیر بزرگ شد و در بزرگسالی از شدت فقر در خدمت شاه نشابور به شبانی پرداخت:

چو کودک زخردی به مردی رسید در آن خانه جز بینوایی ندید
ز شاه نشابور بستد گله که بودی به کوه و به هامون یله
همی بود یکچند چوپان شاه به کوه و بیابان و آرامگاه
این داستان به همین جا خاتمه می‌یابد.

در شکل دوم، دارا پسر داراب، پسر همای چهارزاد (که برادر نخستین ساسان است)، در هنگام مرگ دختر خود روشنگ را به اسکندر داد و از او خواست که فرزند روشنگ را به جانشینی خود بگمارد. در این زمان ساسان (۳) نه بعنوان قهر بل از بیم جان به هند گریخت و در آنجا با شبانی زندگانی فقیرانه‌ای را سر می‌کرد:

شبانان بدندی و گر ساربان همه ساله با رنج و کارِ گران

وی پسر خود را ساسان نام می‌نهد و او نیز هم‌چنین. تا آنکه چهارمین نسل از این خاندان که او هم ساسان نام دارد برای شبانی به خدمت بابک در می‌آید. بابک پس از دیدن خوابی دختر خود را به او می‌دهد که اردشیر، موسس ساسانیان از این پیوند زاده می‌شود. همانگونه که ملاحظه گردید برای نسب سازی داستان‌هایی ساخته شده بوده است که همه یک هدف داشته‌اند و آن رساندن نسب شاهان ساسانی به شاهان کیانی می‌باشد.

۷/ اشکانیان / ۳۵، ۳۴۲، ۳۶۳ = ۹/ خسرو / ۳۲۹، ۳۳۲-۳۳۳، ۱۲۲۱، ۱۶۲۴ (تخم ساسانیان)، ۱۶۳۵، ۲۴۴۹ = ۹/ شیرویه / ۴۰۸ - ۴۰۹ = ۹/ اردشیر / ۳ - ۲۵ = ۹/ یزدگرد / ۳ - ۴۳، ۸۴، ۱۱۷، ۵۸۷

سام (۱)

پسر نریمان. پدر زال:

جهاندار داند که دستان سام بزرگست و با دانش و نیکنام همان سام پور نریمان بدست نریمان گرد از کریمان بدست در دوره فریدون و منوچهر، وی پهلوان ایرانیان است.

پس از زاده شدن زال، چون تمام موی او سپید است، سام فرمان می‌دهد تا زال را در کوهستان بیفکنند. ولی پس از گذشت سالیانی چون آگاه می‌شود که او جوانی برومند گشته است او را به نزد خود باز می‌گرداند. پس از آگاه شدن از ماجرای عشق زال و رودابه، منوچهر را به این پیوند راضی می‌کند.

بیشترین نبردهای سام در گرگساران و مازندران بوده است.

پس از بیداد گر شدن نوذر، بزرگان از او می‌خواهند که بر تخت بنشیند ولی سام نمی‌پذیرد:

چه باشد اگر سام یل پهلوان نشیند برین تخت روشن روان
جهان گردد آباد با داد او برویست ایران و بنیاد او
گرز سام از شهرت و بزه‌ای برخوردار بوده است و بعدها رستم آن را در رزم‌هایش مورد استفاده قرار می‌داده است. این گرز یکزخم نامیده می‌شده است:

من این گرز یکزخم برداشتم سپه را همانجای بگذاشتم
در ملحقات مجلد سوم آمده است که پس از کشته شدن نریمان، وی به دژ سپند لشکر می‌کشد ولی موفقیتی به دست نیاورده و باز می‌گردد.

۱/ فریدون / ۵۸۳، ۶۷۲، ۶۷۵ = ۱/ منوچهر / ۲۹ - ۴۱، ۴۴-۶۹، ۹۳ - ۱۶۱۵،

۱۶۴۸ ■ ۲ / نوذر / ۹۱، ۹۳ (پیر گرگ)، ۱۲۵-۱۳۶، ۲۰۲، ۳۵۴ (پدر)، ۳۶۲، ۴۹۸ (دستان سام)، ۵۱۶ (دستان سام) ■ ۲ / گرشاسب / ۲۲، ۴۳ (دستان سام) ■ ۲ / کیقباد / ۴۱ (پوردستان سام)، ۴۲ (گرسام)، ۷۱، ۸۹، ۱۷۰ (دستان سام) ■ ۲ / مازندران / ۵۸ (دستان سام)، ۶۵ (پورسام)، ۸۹ (دستان سام)، ۱۰۱ (دستان سام)، ۳۸۰، ۵۱۸ (گرنیا) ■ ۲ / سهراب / ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۳ (دستان سام)، ۱۲۶ (سام نریمان)، ۲۹۱، ۳۴۷، ۵۲۴، ۶۷۵، ۶۹۱، ۹۸۶، ۹۹۶ (تخمه سام)، ۱۰۳۷ (دستان سام)، ۱۰۴۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۷ (زال سام نریمان)، ۳۲ (دستان سام)، ۴۴ (زال سام)، ۳۵۰ (دستان سام) ■ ۴ / کاموس / ۲۰۹ (رستم زال سام) ■ ۴ / خاقان / ۴۱۵ (گرسام سوار) ■ ۴ / اکوان دیو / ۱۰۶ (پور دستان سام)، ۱۷۹ (زال سام) ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۲ (دستان سام)، ۸۵۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۵۴۹ (پور دستان سام)، ۲۰۷۶ (رستم زال سام)، ۲۷۳۷ (دستان سام)، ۲۸۵۳ (زال سام سوار)، ۳۰۸۱ (پور سام) ■ ۶ / لهراسب / ۳۸ (رستم زال سام) ■ ۶ / دقیقی / ۵۰۳ (پور دستان سام)، ۵۷۰ (سامی گرز)، ۵۸۶، ۹۸۳ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۳۵ (دستان سام)، ۵۳۴ (زال سام نریمان)، ۵۵۳ (پور دستان سام)، ۵۷۸، ۶۰۱-۶۰۲، ۶۰۷ (پور سام سوار)، ۶۱۸ (تخمه سام)، ۶۲۸-۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۵۹-۶۶۹ (نیا)، ۸۲۸ (دستان سام)، ۱۱۵۰ (دوده سام)، ۱۱۶۸ (دستان سام)، ۱۳۶۱ (گنج سام نریمان) ■ ۶ / شغاد / ۴، ۳۴، ۳۹ (زال سام سوار)، ۴۲، ۴۵ (دستان سام)، ۹۱-۹۲ (تخمه سام نیرم)، ۱۰۰ (تخمه سام شیر)، ۲۴۱ ■ ۶ / بهمن / ۳۷ (دستان سام)، ۴۸، ۵۸ (دینار سام)، ۶۴ (زال سام سوار)، ۶۹ (دستان سام سوار)، ۷۲ (دستان سام سوار)، ۱۳۳ (فرزند سام نریمان)، ۱۵۵ (زال سام دلیر) ■ ۹ / خسرو / ۴۹۱-۴۹۵

سام (۲)

پهلوان شیرازی. پسر اسفندیار (۲). پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وی نیز به نزد او می‌رود:

به پرسش گرفتند گردنکشان به جایی که بود از گرامی نشان
... ز کرمان چو بیورد گرد و سوار ز شیراز چون سام اسفندیار
۸ / هرمزد / ۱۷۳۸-۱۷۵۶

سامانیان

یکی از سلسله‌های حکومتگر پس از اسلام:
کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان
۷ / اشکانیان / ۳۵

ساوه (۱)

پهلوان کشانی. از خویشان کاموس کشانی:

یکی خویش کاموس بد ساوه نام سرافراز و هر جای گسترده کام
در هنگام حمله رستم بر سپاه خاقان چین، وی به مقابله رستم آمد ولی با ضربه گرز
رستم از پای در آمد:

بزد بر سرش گرز را پیلتن که جانش برون شد به زاری زتن
بر آورد وزد بر سر و مغفرش ندیدست گفستی تنش را سرش
۴/ خاقان/ ۵۸۴ - ۵۹۳

ساوه (۲)

پهلوان ایرانی. وی به همراه اسفندیار به روین دژ می رود و اسفندیار سر بریده ارجاسپ
را به او می دهد تا به میان ترکان بيفکند:

وز ایرانیان نامور مرد چند به دژ ماند با ساوه ارجمند
۶/ لهراسپ/ ۸۵۱ هـ. ق / هفتخوان / ۶۷۱ - ۶۷۸

ساوه (۳)

از بزرگان دربار کسری نوشین روان. وی در مجلس مباحثه بوذرجمهر با کسری حضور
دارد:

همان ساوه و یزدگرد دبیر به پیش اندرون بهمن تیزویر
۸/ کسری / ۱۴۹۱ - ۱۴۹۵

ساوه (شاه) (۴)

شاه ترکان. پس از بیدادگر شدن هرمزد، وی با سپاهیان خود به ایران می تازد:
بیامد ز راه هری ساوه شاه اباپیل و با کوس و گنج و سپاه
گراز لشکر ساوه گیری شمار برو چارصد بار بشمر هزار
بهرام چوبینه به مقابله او رفت و پس از چند نبرد خود را به ساوه شاه رساند.
ساوه شاه گریخت و بهرام تیری به سوی وی افکند و او را از پای در آورد:
چو بگذشت پیکان از انگشت اوی گذر کرد از مهره پشت اوی
شد آن نامور شاه و چندان سپاه همان تخت زرین و زرین کلاه
وی دو پسر به نام های فغفور و پرموده دارد و پس از مرگ او پرموده به جای پدر بر
تخت می نشیند.

۸ / هرمزد / ۲۷۲ - ۹۰۲، ۹۳۰، ۹۵۸، ۹۸۷ - ۹۹۶، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳، ۱۰۱۸، ۱۴۰۱
 - ۱۰۴۲، ۱۰۸۱ - ۱۰۸۳، ۱۱۱۲، ۱۱۱۵ (باب)، ۱۱۳۳ - ۱۱۳۵، ۱۲۴۸ (پدر)،
 ۱۵۳۸ - ۱۵۴۲، ۱۶۴۴، ۱۷۰۸، ۱۶۴۴ / ۹ / خسرو / ۳۶۸ - ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۷۴، ۴۸۸،
 ۷۹۷

[سباع] ← صباع

[سباغ] ← صباع

سباک

شاه جهرم در دوره اردوان اشکانی:

یکی نامور بود نامش سباک ابا آلت ولشکرو رای پاک
 که در شهر جهرم بد او پادشا جهان دیده با داد و فرمانروا
 پس از شورش اردشیر بابکان، وی به اردشیر می پیوندد و همین پیروزی اردشیر را
 باعث می شود. پس از قتل اردوان، سباک جسد او را شستشو داده و دفن می کند.
 این نام در «بن» بیاک، در «برو»، «قا»، «نخ»، و «نخا» بیاک آمده است.
 ۷ / اشکانیان / ۳۵۸ - ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۲۹ - ۴۳۶

«سبد کوه» ← سبد کوه

سبز در سبز

نام یکی از دستگاههای موسیقی. بارید از بالای درخت آن را برای خسرو پرویز اجرا
 می کند:

بر آمد دگر باره بانگ سرود همان ساخته کرده آواز رود
 همی سبز در سبز خوانی کنون برینگونه سازند مکر و فسون
 ۹ / خسرو / ۳۶۵۸ - ۳۶۵۹

[سبنجاب] ← سیجباب

سپاهان ← اصفهان

سبد کوه

کوهی است در میانه ایران و توران.

[[نامی است که در قدیم به جبال هزار مسجد اطلاق می شد.]] (فرهنگ فارسی)
 پس از رسیدن سپاهیان ایران به کلات، فرود لشکریان خود را به بالای این کوه می برد:
 همه پاک سوی سپید کوه برد به بند اندرون سوی انبوه برد
 در پاره ای از منابع این نام به گونه سبد کوه آمده است.
 ۴/ فرود / ۴۵۶، ۵۸۹ (تیغ کوه)، ۵۹۵ (سنگ)، ۶۴۹، ۶۶۷ (کوه)، ۷۱۲ (کوه)،
 ۷۵۵، ۷۹۷، ۸۷۴ (بارۀ کوه)، ۹۰۷، ۱۰۰۲، ۱۲۳۵، ۱۲۳۸ (کوه)

سپنجاب ← سپج

[سپنجان] ← سپج

[سپند] ← (۱)

کوهی است که نریمان برای تصرف دژ مستقر بر آن جان خود را از دست داد. سام
 نیز یک بار بی نتیجه به آن سولشکر کشید و سرانجام رستم نیز به فرمان زال بدانسو رفت:
 به خون نریمان میان را ببند برو تازیان تا به کوه سپند
 یکی کوه بینی سراندر سحاب که بر وی نپسید پران عقاب
 ۱/ ملحقات / ص ۲۶۶ - ۲۷۰

[سپند] ← (۲)

دژی است واقع بر کوه سپند. رستم در لباس بازرگانان برای تصرف آن وارد دژ
 می شود و آن را به آتش می کشد:
 به خون نریمان میان را ببند برو تازیان تا به کوه سپند
 ... یکی راه بر وی دژی ساخته بسان سپهری برافراخته
 ۱/ ملحقات / ص ۲۶۶ - ۲۷۰

سپهرم

پهلوان تورانی. از خویشان افراسیاب:

سپهرم ز خویشان افراسیاب یکی نامور بود با جاه و آب
 وی در نبرد با سیاوش طلایه دار سپاه توران است ولی از او شکست خورده و به آنسوی
 جیحون می گریزد [سیاوش]:

گریزان سپهرم بدان روی آب بشد با سپه نزد افراسیاب
 در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران، وی با هجیر هم نبرد می شود و پس از نبردی

سنگين، هجير با شمشير ضربه‌اي به او مي‌زند [دوازده رخ]:

يکي تيغ زد بر سر و ترگ اوي که آمد هم اندر زمان مرگ اوي
در افتاد ز اسبش هم آنگه نگون به زاري و خواري دهن پر ز خون
۳ / سیاوش / ۶۴۷ - ۶۶۵، ۶۷۱، ۳۴۰۸ - ۳۴۱۱ = ۵ / دوازده رخ / ۳۳۹ - ۳۴۰،
۱۷۹۷ - ۱۸۳۵، ۱۹۱۸ - ۱۹۲۹، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده يل نامدار)،
۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)

سپيجاب

شهری است در ماوراءالنهر. افراسياب پس از رسيدن سیاوش برای نبرد با او، اين شهر را نیز به ايران وا می‌گذارد:

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ سپيجاب و آن کشور و تخت عاج
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ بهانه نجست و فريب و درنگ
ولی آنگاه که فرامرز برای کين خواهي سیاوش به توران لشکر می‌راند، اين شهر از آن توران است:

همی رفت تا مرز توران رسيد ز دشمن کسی را به ره بر نديد
دران مرز شاه سپيجاب بود که با لشکر و گنج و با آب بود
فرامرز پس از پيروزی، شهر را به آتش می‌کشد.
اين نام به گونهٔ سپنجاب نیز آمده است:

يکي لشکری ساخت افراسياب زدشت سپنجاب تا رود آب
اين نام در «بن» اسفيجاب، در «لن» سبنجاب و در «نخ» و «نخا» سنجاب و
سپنجان آمده است.

۲ / گرشاسپ / ۱۷ (سپنجاب) = ۳ / سیاوش / ۸۸۲ - ۸۸۳، ۲۶۵۸ - ۲۶۵۹،
۲۶۶۳ (مرز)، ۲۶۷۳ (مرز)، ۲۶۹۱ (بوم و بر)، ۲۶۹۴ (کشور)، ۲۶۹۸ (مرز توران)،
۲۹۳۶ - ۲۹۴۰ = ۴ / کاموس / ۷۴۰

سپيد

دژی است ایرانی در مرز توران:

دژی بود کش خواندندی سپيد بران دژ بد ايرانيان را اميد
نگهبان دژ رزم دیده هجير که با زور و دل بود و با داروگير
سهراب دژ را تصرف کرد و سپاهيان خود را در آن مستقر نمود. نبرد رستم و سهراب

در کنار این دژ اتفاق افتاد.

۲ / سهراب / ۱۷۳ - ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۳ (دژ)، ۲۴۱ - ۲۴۲ (دژ)، ۲۴۷ (بارۀ دژ)،
۲۵۰ - ۲۵۲، ۲۵۶ (بارۀ)، ۲۶۹ - ۲۷۳ (دژ)، ۲۹۵ - ۲۹۶ (دژ)، ۳۰۴ - ۳۰۵ (دژ)،
۴۶۴ (دژ)، ۴۶۶ (بارۀ)، ۴۷۴ (بارۀ)، ۴۷۶ (حصار)، ۴۸۳ - ۴۸۵ (حصار)، ۵۶۹ (دژ)

سپینود

دختر شنگل، شاه هند. همسر بهرام گور. پس از آنکه بهرام گور در لباس فرستادگان
به هند رفت، با سپینود ازدواج کرد:

بدو داد شنگل سپینود را چو سروسهی شمع بی دود را
بهرام به یاری او از هند گریخت و در ایران او را به آذر گشسب برد و آیین زردشت را
به او آموزاند:

بشستش به دین به و آب پاک ازو دور شد گرد و زنگار و خاک
۷ / بهرام / ۲۱۸۲ - ۲۱۹۵، ۲۲۲۷ (دختر)، ۲۲۲۹ (فرزند)، ۲۲۴۰ - ۲۳۵۱،
۲۳۹۹ - ۲۴۰۴، ۲۴۳۷ - ۲۴۴۶ (دختر)، ۲۴۵۷ - ۲۴۶۱ (دختر)، ۲۴۶۶

ستوه

جاسوس تورانی. هنگامی که ارجاسپ در صدد یافتن اطلاعاتی از اوضاع بلخ است، وی
داوطلب این کار می شود:

یکی جادوی بود نامش ستوه گذارنده راه و نهفته پژوه
منم گفت آهسته و راه جوی چه باید ترا؟ هرچ باید بگوی
وی به بلخ رفت و پس از آگاهی از اوضاع به نزد ارجاسپ باز گشت.
۶ / دقیقی / ۱۰۱۱ - ۱۰۱۹

سد اسکندری

[[در اصطلاح مسلمانان «دیوار چین». زیرا تصور می کردند که اسکندر مقدونی آن
را برای جلوگیری از حملات یاجوج و ماجوج ساخته است.]] (فرهنگ فارسی)
اسکندر برای جلوگیری از حمله یاجوج و ماجوج دستور بنای آن را داد:

برش پانصد بود بالای اوی چو سیصد بدی نیز پهنای اوی
ازان نامور سد اسکندری جهانی برست از بد داوری

۷ / اسکندر / ۱۴۵۳ - ۱۴۷۳

سده

هوشنگ پس از یافتن آتش، جشنی برپا می‌کند که سده نام می‌گیرد:
 شب آمد بر افروخت آتش چو کوه همان شاه در گرد او با گروه
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
 در آتشکده‌ها مکان مخصوصی برای این جشن وجود داشته است:
 به دیبا بیاراست آتشکده هم ایوان نوروز و کاخ سده
 ۱ / هوشنگ / ۲۰ - ۲۲ / ۶ / همای / ۲۷۴ / ۶ / دارا / ۳۷۳ / ۷ / اشکانیان
 / ۴۴۲، ۷۶۹ / ۷ / اردشیر / ۱ / ۲۸۸ (کاخ سده) / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۲۹۴ / ۷ / بهرام
 / ۹۱، ۱۶۰۴ / ۸ / قباد / ۲۰۵ / ۸ / کسری / ۵۱۲ / ۸ / هرمزد / ۱۰۰۰ / ۹ / خسرو
 / ۳۶۹، ۲۱۳۲ / ۹ / شیرویه / ۵۵۷ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۳۶۹

سرافیل

[[فرشته صور. یکی از فرشتگان مقرب که بر طبق روایات اسلامی مأمور دمیدن صور و برانگیختن مردگان در روز رستاخیز است.]] (فرهنگ فارسی)
 اسکندر پس از گم کردن راه آب حیات، سرافیل را بر سر کوهی می‌بیند. سرافیل سخنانی خطاب به اسکندر می‌گوید که باعث وحشت او می‌شود:
 سرافیل را دید صوری به دست برافراخته سر زجای نشست
 پر از باد لب، دیدگان پر ز نم که فرمان یزدان کی آید که دم
 این نام در منابع دیگر اسرافیل آمده است.
 ۷ / اسکندر / ۱۳۹۷ - ۱۴۰۴

سرخس

شهری است در مرز توران و ایران.
 [[از نسابور تا سرخس شش منزل و از سرخس تا مرو شش منزل است.]] (مسالک و ممالک، ص ۲۲۲)
 رستم و تنی چند از پهلوانان ایران به شکارگاه افراسیاب داخل می‌شوند. این شکارگاه از سویی به سرخس محدود بوده است:

برفتند با باز و شاهین و مهد گرازنده و شاد تا رود شهد
 به نخچیرگاه رد افراسیاب زیک دست ریگ وز یک دست آب
 دگر سو سرخس و بیابانش پیش گله گشته بر دشت آهو و میش

۲/ هاماوران / ۴۸۳ - ۴۸۵ = ۴ / فرود / ۱۱۴۹

[سرخون] ← شیرخون

سرخه

فرزند افراسیاب. پس از حمله رستم برای کین خواهی سیاوش، وی با سی هزار سپاهی به عنوان طلایه به مقابله آمد ولی به دست فرامرز اسیر شد. فرامرز او را به نزد رستم برد:

به سرخه نگه کرد پس پیلتن یکی سرو آزاده بد بر چمن
برش چون بر شیر و رخ چون بهار ز مشک سیه کرده بر گل نگار
زواره به فرمان رستم او را به کین سیاوش، گردن زد:

سرش را به خنجر ببرید زار زمانی خروشید و برگشت کار
بریده سرو تنش بر دار کرد دو پایش زیر، سر نگوئسار کرد
بران کشته از کین برافشاند خاک تنش را به خنجر بکردند چاک

۳/ سیاوش / ۲۷۰۷ - ۲۷۷۳

[سرفرای] ← سوفزای

[سرفزای] ← سوفزای

[سرکت] ← سرگس

سرکش (۱)

از نوازندگان دربار خسرو پرویز:

همی آفرین خواند سرکش به رود شهنشاه را داد یک چند درود
وی مانع ورود بارید به دربار می شود. خسرو پرویز پس از آگاهی از این کار، او را از نزد خود می راند.

این نام در «مو» سرکش آمده است.

۹/ خسرو / ۳۶۰۸، ۳۶۱۳ - ۳۶۲۰، ۳۶۷۲ - ۳۶۷۳، ۳۷۹۹

[سرکش] (۲) ← سرگس

سرگس

پهلوان رومی. وی نیز به همراه کوت برای نبرد با بهرام چوبینه به یاری خسرو پرویز

می آید:

گزیده سرایی بیاراستند نیا طوس را پیش او خواستند
 ابا سرگس و کوت جنگی به هم سران سپه را همه بیش و کم
 این نام در «لن» سرگت و در «نل»، «قا»، «نخ» و «نخا» سرکش آمده است.
 ۹/ خسرو / ۱۵۵۱ - ۱۵۵۳، ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳

[سرگش] ← سرکش (۱)

سرو

شاه یمن در دوره فریدون. پس از رسیدن جندل، فرستاده فریدون، وی که به شدت
 علاقه مند به سه دختر خود است، از روی اجبار آنان رابه سه پسر فریدون، سلم، تور و ایرج،
 می دهد:

به پیش همه موبدان سرو گفت که زیبا بود ماه را شاه جفت
 بدانید کین سه جهان بین خویش سپردم بدیشان بر آیین خویش
 ۱/ فریدون / ۶۷ - ۱۷۷، ۵۸۳، ۶۱۹ - ۶۲۰، ۶۷۳، ۷۰۱ = ۱ / منوچهر / ۸۴۰

سروچ

دشتی است نزدیک کوه بلوج:

ز کوه بلوج وز دشت سروچ گرازان برفتند گردان کوچ
 ۳/ سیاوش / ۶۱۵ - ۶۱۶ = ۸ / کسری / ۲۳۲۵

سروش (۱)

پیام آور یزدان برای کیومرث [کیومرث]:

درود آوریدش خجسته سروش کزین بیش مخروش و باز آر هوش
 سروش دو بار بر فریدون ظاهر می شود [ضحاک]. وی در خواب بر گودرز ظاهر
 می شود و از او می خواهد که گاو را برای باز آوردن کیخسرو به توران بفرستد [سیاوش].
 آخرین تظاهر سروش بر خسرو پرویز است. هنگامی که خسرو گامی با مرگ فاصله
 ندارد سروش او را از مهلکه می رهاند [خسرو]:

هم آنکه چو از کوه بر شد خروش پدید آمد از راه فرخ سروش
 همه جامه اش سبز و خنگی به زیر زدیدار او گشت خسرو دلیر
 چو نزدیک شد دست خسرو گرفت زیزدان پاک این نباشد شگفت

چو از پیش بدخواه برداشتش به آسانی آورد و بگذاشتش
 بدو گفت خسرو که نام تو چیست همی گفت چندی و چندی گریست
 فرشته بدو گفت نامم سروش چو ایمن شدی دور باش از خروش
 ... بگفت این سخن نیز و شد ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید
 ۱ / کیومرث / ۴۶ = ۱ / ضحاک / ۴۳۰، ۴۶۱ = ۱ / فریدون / ۱۴۱ = ۳ / سیاوش /
 ۱۷۶۸، ۱۷۷۸، ۱۷۸۵، ۳۰۲۲ - ۳۰۴۵، ۳۷۰۶ = ۴ / اکوان دیو / ۷۳ = ۵ / جنگ بزرگ /
 ۲۲۹۴، ۲۵۷۲ - ۲۵۸۲، ۲۶۵۳ - ۲۶۵۴، ۲۹۴۵، ۲۹۹۷، ۳۰۱۷ = ۶ / بهمن / ۳۹ = ۸ /
 کسری / ۲۰۲۵ = ۸ / هرمزد / ۱۷۰۶ (بسان سروش) = ۹ / خسرو / ۱۸۸۵ - ۱۸۹۷

سروش (۲)

ستاره شمار هندی:

یکی مایه ور بود با فروهوش سر هندوان بود نامش سروش
 وی آبنده بهرام گور را برای یزدگرد بزه گر پیشگویی می کند.
 ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۴ - ۴۶

سروش (۳)

نام روز هفدهم از هر ماه خورشیدی:

ز گیتی بر آمد سراسر خروش در آذر بد این جشن روز سروش
 ۷ / یزدگرد ۱ / ۶۸۶

سرو کشر

گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زردشت، آتشکده مهر برزین را در کشر [=کاشمر] بنا
 می کند و در برابر آن سروی را که زردشت از بهشت آورده است بر زمین می کارد:
 یکی سرو آزاده بود از بهشت به پیش در آذر آن را بکشت
 نبشتی برزاد سرو سهی که پذیرفت گشتاسپ دین بهی
 گوا کرد مر سرو آزاد را چنین گستراند خرد داد را
 این درخت، نهال بهشت هم نامیده شده است:
 چرا کش نخوانی نهال بهشت که شاه کیانش به کشر بکشت
 ۶ / دقیقی / ۶۶ - ۹۰

سطالیس ← ارسطالیس

[سطخر] ← اصطخر

سعد (۱)

از اهالی یمن. وی به فرمان منذر تعدادی کنیز برای بهرام گور می آورد:
 بفرمود تا سعد گوینده تفت سوی کلبهٔ مرد نخاس رفت
 بیاورد رومی کنیزک چهل همه از در کام و آرام دل
 ۷/ یزدگرد ۱ / ۱۵۸ - ۱۵۹

سعد (وقاس) (۲)

سردار تازیان. وی به فرمان عمر، خلیفهٔ مسلمین، به ایران لشکر می کشد:
 عمر سعد وقاس را با سپاه فرستاد تا جنگ جوید زشاه
 رستم پسر هرمزد به مقابله او می آید و تلاش می کند که با مذاکره او را بازگرداند.
 چون نتیجه ای به دست نمی آید نبرد آغاز می شود. در آخرین نبرد وی و رستم با یکدیگر
 روبرو می شوند و رستم به دست سعد کشته می شود.
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۲۲، ۱۳۴ - ۲۴۰، ۳۳۲ - ۳۳۴، ۴۳۵ - ۴۳۷ (سیه زاغ)

سغد

[«شهریست در ماوراءالنهر نزدیک سمرقند.» (فرهنگ فارسی)]
 پیران در نامه ای برای گودرز این شهر را متعلق به ایران اعلام می دارد:
 همیدون برو تا در سغد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
 خط مردمان این شهر را نیز دیوها به طهمورث می آموزانند.
 ۱/ طهمورث / ۴۲ - ۴۴ ■ ۳ / سیاوش / ۶۷۳، ۷۰۹، ۸۰۶، ۸۸۲ - ۸۸۳، ۱۰۳۱،
 ۲۹۳۶ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۳۱ (زره سغدی) ■ ۴ / خاقان / ۹۵۶، ۹۵۸ (جایگه) ■ ۵ / دوازده
 رخ / ۱۱۳۳ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۹۰۰ - ۹۰۱، ۹۱۵، ۹۲۰ (سغدکشانی)، ۲۱۳۲ - ۲۱۳۳
 ■ ۸ / کسری / ۱۷۵۶، ۱۷۸۷ (سغدی)، ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴، ۲۲۵۶، ۲۲۷۱

سغدی

نوعی خط که به وسیله دیوها به طهمورث آموخته می شود:
 نبشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند
 ... چه سغدی چه چینی و چه پهلوی زهر گونهٔ کان همی بشنوی

۱/ طهمورث / ۴۲ - ۴۴

سفندارمذ (۱)

[[نام روز پنجم از هر ماه خورشیدی]] (واژه نامک)
ز چین روی یکسر به ایران نهاد به روز سفندارمذ بامداد
۵/ بیژن / ۷۷۱ ■ ۹ / خسرو / ۲۴۶۸

سفندارمذ (۲)

[[نام دوازدهمین ماه سال خورشیدی]] (واژه نامک)
چو بگذشت زو شاه شد یزدگرد به ماه سفندارمذ روز ارد
۵/ جنگ بزرگ / ۲۰۸۱ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۱، ۸۶۱

سقلاب *

سرزمینی است متحد (یا وابسته به) توران. در نبرد پیران و طوس، سپاهیان از این شهر
به سرکردگی کندر به یاری پیران می آید:
ز سقلاب چون کندر شیر مرد چو پیروزکانی سپهر نبرد
۳/ سیاوش / ۲۹۷۳ ■ ۴ / کاموس / ۷۵۶، ۹۸۲، ۱۲۳۵، ۱۳۷۶ ■ ۴ / خاقان / ۲۲۶،
۴۷۴، ۵۳۲، ۵۶۰، ۵۷۰، ۵۸۰، ۷۹۵، ۸۶۴، ۸۶۶، ۹۴۰، ۱۱۶۰ ■ ۷ / اسکندر / ۱۷۳۲ ■
۷/ بهرام گور / ۱۹۱۷، ۱۹۷۲ ■ ۸ / کسری / ۲۳۶۶، ۲۳۷۵ ■ ۹ / خسرو / ۳۳۱۱

سقیل

پسر قیصر روم. در نبرد قیصر با الیاس، شاه خزر، میمنه سپاه روم را سقیل فرماندهی
می کند:

ابر میمنه پور قیصر سقیل ابر میسره قیصر و کوس و پیل
۶/ لهراسپ / ۶۸۷ (پسر)، ۷۱۶

سقیلا

نام کوهی است در روم:
به کوه سقیلا یکی از دهاست که کشور همه پاک ازو در بلاست
۶/ لهراسپ / ۴۶۹، ۴۸۶، ۵۲۸ - ۵۲۹ (کوه)، ۵۴۲، ۵۴۴ (کوه)، ۵۵۰ (کوه)،

*. - «سقلاب، شعب اسلاو که بین بلغار و قسطنطنیه سکونت دارند. مردم چکوسلواکی و یوگوسلاوی» (فرهنگ فارسی)

۵۸۲ (کوه)، ۶۳۴ (کوه)

سقیلان

منطقه‌ای است در حلب. رومیان در این منطقه به عملیات جنگی بر علیه سپاه انوشیروان مبادرت می‌ورزند:

حصار سقیلان بپرداختند کزان سو همی تاختن ساختند
۸ / کسری / ۴۱۴۷

سکندر ← اسکندر

سگری ← سیستان

سگسار

سرزمینی است در همسایگی مازندران:

زبزگوش و سگسار و مازندران کس آریم با گرزهای گران
۱ / منوچهر / ۹۰۶ - ۹۱۲ / ۲ / نوذر / ۱۰ / ۴ / خاقان / ۲۸۱

سگسار غرچه

پهلوان تورانی. وی درنبرد دوم پیران و طوس به یاری پیران می‌آید:
چو سگسار غرچه، چو شنگل زهند هوا پر درفش و زمین پر پرند
۴ / کاموس / ۷۵۷ / ۴ / خاقان / ۳۸۹

سلم

پسر بزرگ فریدون. مادرش شهرناز دختر جمشید:

از این سه دو پاکیزه از شهرناز یکی کهتر از خوب چهر ارنواز
در تقسیم‌بندی جهان به وسیله فریدون، روم و خاور در سهم او قرار می‌گیرد. تور او را به همدستی می‌خواند و این دو ایرج، برادر کوچک خود را که شاه ایران شده است می‌کشند. نوه ایرج، منوچهر برای کین‌خواهی به نبرد آنها می‌رود و در این نبرد سلم کشته می‌شود:
یکی تیغ زد زود بر گردنش به دو نیمه شد خسروانی تنش
پس از کشته شدن ایرج، نام‌های اهرمن، بیداد، بیداد گر، خونی، بدمهر و... برای او به کار رفته است.

در ملحقات مجلد یکم آمده است که فریدون در هیأت اژدها بر او و برادرانش ظاهر

می شود. وی از برابر ازدها می گریزد. فریدون به همین سبب او را سلم نام می نهد:
 تونی مهترین، سلم نام تو باد به گیتی بر آگنده کام تو باد
 که جستی سلامت ز جنگ نهنگ به گاه گریزش نکردی درنگ
 ۱/ فریدون / ۴۹ - ۱۷۷ (بدون نام)، ۱۷۸ - ۴۲۲، ۴۵۸ (بیداد)، ۴۶۷ (اهرمین)،
 ۵۱۳ - ۸۴۰ / ۱ / منوچهر / ۱۶۳۱ / ۱ / ملحقات / ص ۲۵۳ - ۲۵۹ / ۲ / نوذر / ۷۱،
 ۹۳، ۴۲۹ / ۲ / کیقباد / ۱۳۰ / ۳ / سیاوش / ۸۰۷، ۸۱۴ (گردان) / ۴ / کیخسرو / ۳۷۳
 (سلم و تور فریدون) / ۴ / کاموس / ۸۰ / ۴ / خاقان / ۹۹۹ / ۵ / دوازده رخ / ۱۱۵۱ / ۵
 / جنگ بزرگ / ۲۳۶۶، ۲۴۲۹ / ۶ / لهراسپ / ۱۴۹، ۳۳۹ - ۳۴۰ (گوهر سلم - شمشیر
 سلم)، ۳۵۵ (تیغ سلم)، ۳۵۹، ۴۱۳ (شمشیر سلم) / ۶ / اسفندیار / ۶۹۵ - ۶۹۶ / ۶ / بهمن
 / ۱۷ / ۷ / شاپور / ۲ / ۴۸۹ / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۰۶۵ - ۱۰۶۸، ۱۷۱۶ / ۹ / خسرو / ۱۳۰۵،
 ۱۹۱۱، ۳۲۹۰، ۳۳۴۲

[سلم گرد] ← بیداد

سماعیل

پسر براهیم [ابراهیم]. نصر قتیب از بزرگان مکه، نژاد خود را به او می رساند:
 نبیره سماعیل نیک اخترست که پور براهیم پیغمبرست
 ۷ / اسکندر / ۶۳۹، ۶۴۵، ۶۵۲ (نژاد سماعیل)، ۶۵۶ (نژاد سماعیل)

سمرقند

[«شهری بزرگست و آبادان است و با نعمت بسیار... و رود بخارا بر در شهر سمرقند
 بگذرد.» (حدود العالم، ص ۶۶)]
 [شهری است در آسیای میانه، نزدیک بخارا، کنار رود سفد.] (فرهنگ فارسی)
 افراسیاب این شهر و چند شهر دیگر را پس از بستن قرارداد صلح با سیاوش، به ایران
 می سپارد:

بخارا و سفد و سمرقند و چاچ سپیجاب و آن کشور و تخت عاج
 تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ بهانه نجست و فریب و درنگ
 در بخش تاریخی، این شهر در دست هیتالیان است.

۳/ سیاوش / ۸۸۲ - ۸۸۳ / ۸ / یزدگرد / ۱۵۱ / ۸ / کسری / ۲۲۵۶، ۲۲۷۱ / ۹
 / خسرو / ۳۲۷۲ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۴۴۵، ۷۶۰

سمکنان

پهلوان ایرانی، در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب مأمور تاختن بر میسره سپاه توران بوده است:

سوی آوه و سمکنان کرد روی که بودند شیران پرخاشجوی
بفرمود تا بر سوی میسره بتابند چون آفتاب از بره
۵/ جنگ بزرگ / ۷۵۷ - ۷۵۹

سمنگان

شهری است در خاک توران:

چو نزدیک شهر سمنگان رسید خبر زو به شاه و بزرگان رسید
۲/ سهراب / ۳۳، ۳۹، ۴۲ - ۴۳ (شاه سمنگان - شهر)، ۴۷، ۵۷ (شهر)، ۸۲
(شهر)، ۸۷، ۱۱۷ (زمین)، ۱۶۱، ۳۴۹ (دخت شاه سمنگان)

سنباد

از بزرگان دوران خسرو پرویز. پس از بر تخت نشستن بهرام چوبینه، وی به نفع خسرو سخنانی بیان می‌کند:

جهان‌دیده سنباد بر پای جست میان بسته و تیغ هندی به دست
این نام در «لن» سساز، «قا» سیاد، در «نخ» سیسار، «نخا» سیاره و در «مو» سینار
آمده است.

۹/ خسرو / ۸۵۲ - ۸۵۹

[سنجاب] ← سیجاب

سنجه (۱)

پهلوان مازندرانی. وی به نزد دیو سپید رفته، او را از حمله کاوس آگاه می‌کند:

زدیوان به پیش اندرون سنجه بود که جان و تنش زان سخن رنجه بود
بدو گفت رو نزد دیو سپید چنان رو که بر چرخ گردنده شید
پس از اسارت سپاه ایران، وی نیز از جمله نگهبانان زندان کاوس است.

۲/ مازندران / ۱۸۹ - ۱۹۶، ۲۶۷، ۴۹۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۳۷ ■ ۶ / اسفندیار

سنجه (۲)

پهلوان چینی در نبرد خاقان چین با هیتالیان:
سپهدار خاقان چین سنجه بود همی بآسمان برزد از خاک دود
۸ / کسری / ۱۷۷۱

سند (۱)

[[ناحیتیست مشرق وی رود مهرانست و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمانست و شمال وی بیابانست.]] (حدودالعالم، ص ۷۴)
دربردهای ایرانیان و تورانیان، شاه سند در سپاه توران است:
شمیران شگنی و شنگل زهند ز سقلاب چون کندر و شاه سند
دریایی به همین نام در نزدیک آن بوده است.

۴ / کاموس / ۱۲۳۵، ۱۳۷۶ (شاه سند) ■ ۴ / خاقان / ۴۳۳، ۸۶۴ (مرد سند)، ۱۰۹۹
■ ۵ / دوازده رخ / ۱۲۷۲ ■ ۶ / دقیقی / ۸۱۷ (شاهان سند) ■ ۶ / شغاد / ۲۹۷ — ۲۹۸
(نامداران سند) ■ ۷ / اسکندر / ۴۶۲، ۵۰۹ (سالار سند)، ۷۰۳ (نامداران سند)، ۹۴۹
(گردان سند)، ۱۶۵۴ — ۱۶۶۶ ■ ۷ / بهرام / ۵، ۱۸۷۹، ۱۹۱۸ ■ ۸ / کسری / ۲۶۳۲ (سواران
سند)

سند (۲)

دریایی است در ناحیه سند.
[[رودی بزرگ که از دره میان هیمالیا و قره قوروم سرچشمه می گیرد و از دره تاریخی
میان هند و افغانستان وارد آن می گردد، سپس از جلگه سند عبور می کند... رود سند در پایان
به دریای عمان می ریزد.]] (فرهنگ فارسی)
همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا به دریای سند
۱ / آغاز کتاب / ۱۹۶ ■ ۱ / منوچهر / ۲۲۵ ■ ۲ / کیقباد / ۱۵۹ ■ ۳ / سیاوش
/ ۱۷۰۷ ■ ۴ / خاقان / ۲۲۶، ۸۳۸

سندل ← سندلی

سندلی

کشوری است در هند:
پر آشوب شد کشور سندلی بدان نیکخواهی و آن یکدلی

این نام به گونه سندل نیز آمده است:

یکی شاه کابل، دگر هند شاه دگر شاه سندل بشد با سپاه
 ۷ / بهرام ۵ / ۲۴۱۲ (سندل) ۸ ■ / کسری / ۲۸۱۷، ۲۸۳۴ (سندل)، ۲۸۴۴، ۲۹۰۱،
 ۲۹۳۹، ۲۹۶۱، ۲۹۶۷

[سنگان] ← شگنان

[سنگسار] ← بزگوش

سو

چشمه‌ای است در نزدیک دریای شهد در طوس:

چو بخت شهنشاه بدرو شود از ایدر سوی چشمه سو شود
 آب این چشمه شفا بخش ریزش خون بینی یزد گرد اول بوده است.
 ۷ / یزد گرد ۱ / ۳۲۳ - ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۰ - ۳۶۴

سوخته

نام یکی از گنج‌های خسرو پرویز:

دگر گنج کش خواندی سوخته کزان گنج بد کشور افروخته
 ۹ / خسرو / ۳۷۹۶

سودابه

همسر کی کاوس. دختر شاه هاماوران. کی کاوس پس از پیروزی بر شاه هاماوران
 سودابه را به همسری می‌گیرد. شاه هاماوران با حيله کاوس را زندانی می‌کند. در تمام مدت
 زندان سودابه از او مراقبت می‌کند [هاماوران].

پس از آمدن سیاوش از سیستان به نزد کاوس، سودابه دلباخته او می‌گردد و تلاش
 می‌کند که او را به چنگ آورد. سیاوش تن نمی‌دهد. سودابه به دروغ او را متهم می‌کند که
 قصد تجاوز به سودابه را داشته است. این ماجرا منتهی به رفتن سیاوش به توران و مرگ او
 می‌شود. رستم که پروراندۀ سیاوش است پس از مرگ او به ایران آمد و سودابه را کشت.
 [سیاوش]

تهمتن برفت از بر تخت او	سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید	ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر به دو نیم کردش به راه	نجنبید بر جای کاوس شاه

۲/ هاماوران / ۷۲ - ۱۷۸، ۲۸۹ ■ ۳ / سیاوش / ۱۳۴ - ۵۶۰، ۵۸۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۶،
 ۱۱۷۸ - ۱۱۸۰ (زن)، ۲۶۱۴ - ۲۶۲۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۳۰ - ۱۳۱ (دیوزاد - او)، ۱۵۸
 (ماه هاماوران)

سور (۱)

نام محل و قوم. کاوس و افراسیاب در این محل با یکدیگر می‌رزمند:
 زبربر پیامد سوی سوریان یکی لشکری بی کران و میان
 در این جنگ سوریان از طرفداران افراسیاب هستند:
 بشد تیز با لشکر سوریان بدان سود جستن سر آمد زیان
 ولی در جنگ بزرگ، شماخ سوری در سپاه کیخسرو است:
 چو شماخ سوری شه سوریان کجا رزم را بود بسته میان
 ۲/ هاماوران / ۳۳۱، ۳۴۷ (لشکر سوریان) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۵، ۷۶۰ (شماخ
 سوری) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۷ (کلبوی سوری)، ۳۲۶ (ماهوی سوری)

سور (۲)

دشتی است در توران:
 شب تیره مست آمد از دشت سور همان چون مرا دید جوشان زدور
 ۳/ سیاوش / ۳۲

[سوراب] ← شوراب

سورستان (۱)

[«سورستان سرزمین عراق و شام است و گفته شده است که آنجا از سرزمین‌های
 خوزستان می‌باشد.» (معجم‌البلدان، ج ۳، ص ۲۷۹)]
 سرزمینی است که شاپور ذوالاکتاف پس از فرار از روم بدانجا می‌رسد:
 برینگونه از شهر برخورستان همی راند تا کشور سورستان
 این نام در «نل»، «نخ» و «نخا» شورستان آمده است.
 ۷/ شاپور ۲ / ۲۴۲ - ۲۴۳، ۳۲۵

سورستان (۲)

شهری است بنا شده به فرمان کسری نوشین روان، بنابر نمونه پادشهر:
 یکی شارستان کرد به آیین روم فزون از دو فرسنگ بالای بوم

سوفزای

سردار شیرازی سپاه ایران در دوره پیروز و قباد:

جهان‌دیده از شهر شیراز بود سپهبد دل و گردن افراز بود
هم او مرزبان بد به زابلستان به بست و به غزنین و کابلستان
وی پس از شکست خوشنواز، شاه هیتال، قباد را بر تخت می‌نشاند:
ببد سوفزای از جهان بی‌همال همی رفت زینگونه تا چار سال
قباد در رنج از قدرت و نفوذ سوفزای، شاپور رازی را که از دشمنان سوفزای است به
شیراز می‌فرستد و سوفزای را دست بسته به پایتخت می‌آورد. پس از مدتی به فرمان قباد،
سوفزای را در زندان می‌کشند:

بکردند پس پهلوان را تباه شد آن گرد فرزانه و نیک‌خواه
ایرانیان با شنیدن این خبر، شورش می‌نمایند و قباد را به زندان می‌افکنند.
این نام در «نل»، «نخ» و «نخا» سوفزای و سرفزای، در «قا» سوفزای آمده است.
۸ / یزدگرد ۲ / ۹۰ - ۹۱، ۲۰۶ - ۳۷۳ ■ ۸ / قباد / ۲۴ - ۱۱۵، ۱۲۴ - ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۳۵ (پدر) ■ ۸ / هرمزد / ۱۶۲۹ - ۱۶۳۶، ۱۶۳۸ (پدر) ■ ۹ / خسرو / ۱۶۲۹ - ۱۶۳۲

[سوفزای] ← سوفزای

سومان

از شهرهای تحت حاکمیت هیتالیان:

ز سومان وز ترمذ ویسه گرد سپاهی بر آمد زهر سوی گرد
۸ / کسری / ۱۷۷۶، ۲۲۷۲

[سویران شگنی] ← شمیران شگنی

سه دختر سرو ← [آرزو]، [سهی] و [ماه آزاده خوی]

[سهر] ← شهد

سهراب

پسر رستم. مادرش تهمینه، دختر شاه سمنگان. در هنگام تولد:

تو گفستی گوپی‌لتن رستمست و گر سام شیرست و گر نیرمست
چو خندان شد و چهره شاداب کرد و را نام تهمینه سهراب کرد

در ده سالگی وی به نام پدر پی می برد و با سپاهییانی که افراسیاب در اختیارش می نهد به ایران می تازد. هدف وی آنست که کاوس را از تخت بردارد و رستم را به جای او بنشاند:

برانگیزم از گاه کاوس را از ایران بـبرم پی طوس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاوس شاه

وی پس از تصرف دژ سپید با رستم روبرو می شود. تلاش های او برای شناسایی رستم بی نتیجه می ماند و نبرد آغاز می شود. در نبرد اول سهراب پیروز می شود ولی رستم با حيله می رهد. در نبرد دوم رستم او را بر زمین می زند و بلافاصله پهلوی سهراب را می شکافد. سهراب نزدیک مرگ، پدر را می شناسد. رستم جنازه او را به سیستان برده، در دخمه ای در زیر زمین می نهد.

۲ / سهراب / ۱ - ۱۰۵۹ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۳۸ - ۲۸۳۹ = ۶ / اسفندیار / ۱۵۹ - ۱۶۰، ۶۷۰ - ۶۷۱ (فرزند)

سهل ماهان

؟. فردوسی در آغاز داستان رستم و شغاد درباره آزاد سرو می گوید:

کنون بازگردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو
۶ / شغاد / ۳۰

[سهی]

همسر ایرج. کوچکترین دختر سرو، شاه یمن. جندل، فرستاده فریدون او و خواهرانش را برای سه پسر فریدون بر می گزیند و سرو به اجبار، دختران را به پسران فریدون می دهد. درملحقات مجلد اول آمده است که فریدون نخست سه پسر خود را نامگذاری می کند و آنگاه این سه خواهر را:

زن ایرج نیک پی را سهی کجا بد به خوبی سهیلش رهی
۱ / فریدون / ۶۷ - ۱۷۷ (ماه - دختران سرو) = ۱ / ملحقات / ص ۲۵۳ - ۲۵۸

[سیاد] ← سباد

[سیاره] ← سباد

[سیاف] ← نستاو

سیامک (۱)

پسر کیومرث:

سیامک بدش نام و فرخنده بود کیومرث را دل بدوزنده بود
وی به نبرد آهرمن می رود، ولی به دست خروزان، پسر آهرمن کشته می شود.
از وی پسری می ماند به نام هوشنگ که پس از کیومرث بر تخت می نشیند.
۱ / کیومرث / ۱۷ - ۵۵

سیامک (۲)

پهلوان تورانی. در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی با گرازه هم نبرد می شود:
گرازه بشد با سیامک به جنگ چو شیر ژیان با دمنده نهنگ
پس از نبردی سنگین به کشتی می پردازند:
گرازه بزد دست برسان شیر مر او را چو باد اندر آورد زیر
چنان سخت زد بر زمین کاستخوانش شکست و بر آمد زتن نیز جاناش
۵ / دوازده رخ / ۱۷۹۷ - ۱۸۳۵، ۱۸۵۹ - ۱۸۷۰، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)،
۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)

سیاوخش ← سیاوش (۱)

سیاوش (۱)

فرزند کاوس. پدر کیخسرو. مادر سیاوش از سوی پدر از نسل گرسیوز و از سوی مادر
چینی است.
پس از تولد، رستم او را به زابل برده، می پروراند. در بازگشت، سودابه، همسر کاوس،
دلباخته او می گردد. سیاوش به او پاسخ رد می دهد و به همین دلیل متهم به تجاوز می شود.
سیاوش برای اثبات بی گناهی از میان آتش می گذرد. پس از چندی برای مقابله با افراسیاب به
سوی توران می رود. افراسیاب گروگان هایی را به نزد او می فرستد و سیاوش صلح را
می پذیرد. هنگامی که کاوس از او می خواهد که گروگان ها را بکشد، وی به توران پناه
می برد.
سیاوش در توران با جریره، دختر پیران و فرنگیس، دختر افراسیاب، ازدواج می کند.
از جریره فرود و از فرنگیس کیخسرو زاده می شوند.
وی سیاوش گرد و گنگ دژ را در توران می سازد. پس از مدتی به تحریک گرسیوز

میانه او و افراسیاب تیره می شود، تا آنجا که به مرگ سیاوش می انجامد:

بباید که خون سیاوش زمین نبوید، نروید گیا روز کین
پس از مرگ او آسمان تیره می شود:

یکی باد با تیره گردی سیاه بر آمد بپوشید خورشید و ماه
نامش سیاوخش نیز آمده است:

جهاندار نامش سیاوخش کرد برو چرخ گردنده را بخش کرد
در برخی منابع و نسخ سیاوش نیز آمده است.

۲/ هاماوران / ۴۱۵ ■ ۲/ سهراب / ۱۰۵۹ ■ ۳/ سیاوش / ۶۵ - ۲۴۳۲، (۲۴۳۳ - ۳۰۰۵: در این ابیات چون داستان خونخواهی آمده است، در بسیاری ابیات نام وی آمده است.)، ۳۰۲۵، ۳۰۲۸ (پدر)، ۳۰۸۹ (شاهزاد)، ۳۱۴۰ (پور سیاوش)، ۳۱۴۴ - ۳۱۵۰ (پدر)، ۳۱۵۲، ۳۱۹۴ - ۳۱۹۷، ۳۲۰۲، ۳۲۰۶ (پدر)، ۳۲۲۷، ۳۲۳۹ (درع سیاوش)، ۳۵۲۲، ۳۵۳۸، ۳۵۴۰، ۳۵۴۲، ۳۵۷۲ (پدر)، ۳۶۳۴ - ۳۶۳۵، ۳۷۶۶ ■ ۴/ کیخسرو / ۳۴ (پدر)، ۵۰ - ۵۱، ۵۴ - ۵۶، ۸۲، ۱۱۲، ۱۱۴ (پدر)، ۱۲۶ (پدر)، ۲۲۲ ■ ۴/ فرود / ۴۱۴ - ۴۱۵، ۴۲۶ (باب)، ۴۵۷، ۴۶۳ - ۴۶۴ (پدر)، ۴۶۹، ۴۷۵ - ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۱۴ (پدر)، ۵۷۶ - ۵۷۷ (پدر - خسروانی درخت)، ۵۷۹ - ۵۸۰ (سرو افکنده - نشان سیاوش)، ۵۸۳ (تخم سیاوش)، ۵۸۷ (پدر)، ۵۹۸ (پدر)، ۶۲۲، ۶۲۴ (فرود سیاوش)، ۶۳۹ (پور شاه)، ۶۴۶، ۷۰۲ (پدر)، ۷۲۹، ۷۳۵ (فرود سیاوش)، ۷۴۰ (پدر)، ۷۵۰ (سلیح سیاوش)، ۷۹۵ (درع سیاوش)، ۸۴۳ - ۸۴۴ (پدر)، ۸۹۶ (پدر)، ۸۹۷، ۹۱۲، ۹۵۳ (سلیح سیاوش)، ۹۸۷، ۱۰۰۴ (پور سیاوش = فرود)، ۱۲۳۳ (پدر)، ۱۲۶۹ (نژاد سیاوش)، ۱۴۰۶ (فرود سیاوش)، ۱۵۱۱ ■ ۴/ کاموس / ۲۸ (پدر)، ۳۷ - ۳۸ (فرود سیاوش - پدر)، ۴۱ (پدر)، ۱۲۱، ۱۴۱، ۵۳۷، ۵۴۳، ۶۹۴، ۸۴۳، ۹۷۳، ۱۳۴۹ ■ ۴/ خافان / ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۶ (شاه)، ۲۳۸ (بی گناه)، ۲۹۴ - ۲۹۶، ۳۵۱، ۴۰۳، ۶۲۲، ۱۱۸۶، ۱۳۲۹ (جوان) ■ ۴/ اکوان دیو / ۱۸۱ ■ ۵/ بیژن / ۴۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۳۷۹ - ۳۸۲ (پور کاوس)، ۵۴۳، ۷۰۹، ۱۱۳۳ (سیاوخش) ■ ۵/ دوازده رخ / ۱۶۳ - ۱۶۴ (پدر)، ۱۷۸، ۴۹۷، ۵۰۷، ۶۰۶ (درع سیاوش)، ۶۳۰ (سلیح سیاوش)، ۶۶۵، ۶۷۶ (درع سیاوش)، ۶۹۴، ۷۰۰ (درع سیاوش)، ۷۰۷، ۸۰۹، ۸۲۴ (درع سیاوش)، ۱۱۰۹ (مردۀ ناپدید)، ۱۲۳۷، ۱۲۵۱، ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ (تنی گشته خاک)، ۱۲۶۳، ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴، ۱۶۴۹، ۱۶۵۷، ۱۷۷۲ - ۱۷۷۳، ۱۷۸۸ - ۱۷۹۱، ۱۸۰۵، ۱۸۹۳، ۲۰۳۰، ۲۰۶۶، ۲۲۵۸، ۲۳۹۹، ۲۴۲۵، ۲۴۲۷، ۲۴۴۰ ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۹۵ (پدر)، ۱۱۱ (پدر)، ۲۵۰، ۳۶۴ - ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۲۱، ۴۳۵،

۵۱۵، ۵۲۲، ۵۴۴ (پسر)، ۵۶۷ (بی گزند)، ۶۰۱ (پور سیاوش)، ۶۰۸، ۱۰۸۹ (شاه)، ۱۱۲۵ (پدر)، ۱۱۴۶ (پدر)، ۱۱۵۳، ۱۱۵۶ (او)، ۱۱۵۹، ۱۲۱۲، ۱۲۲۷، ۱۲۳۰ — ۱۲۳۶، ۱۳۷۷ (پدر)، ۱۴۰۷، ۱۴۱۲، ۱۵۳۸ — ۱۵۳۹ (پدر)، ۱۵۶۲، ۱۷۰۷، ۱۸۴۰ — ۱۸۴۱ (پدر)، ۲۰۰۲ (پور سیاوش)، ۲۰۰۹ — ۲۰۱۳ (پدر)، ۲۰۸۱ — ۲۰۸۸، ۲۰۹۱ (پدر)، ۲۰۹۴ (شارستان پدر)، ۲۱۶۶، ۲۲۴۶، ۲۳۴۲ — ۲۳۴۴، ۲۳۴۸ — ۲۳۴۹ (پدر — شهریار)، ۲۳۸۲، ۲۳۹۷، ۲۴۴۰ (پدر)، ۲۴۹۴، ۲۶۱۸، ۲۶۴۰، ۲۷۱۵، ۲۷۲۲ (پدر)، ۲۸۸۰، ۲۹۶۷، ۳۰۶۱ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۳۱، ۱۶۱، ۴۷۳ — ۴۷۴، ۷۴۴ — ۷۴۵ ■ ۶ / شغاد / ۱۸۹ ■ ۸ / هرمزد / ۴۸۶، ۱۲۶۹ — ۱۲۷۰، ۱۳۲۳ (گوشوار سیاوش) ■ ۹ / خسرو / ۲۷۷۴ — ۲۷۷۶ ■ ۹ / شیرویه / ۳۲۰ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۶۵ — ۵۶۶

سیاوش (۲)

پدر بهرام، سردار بهرام چوبینه:
چنین لشکری نامبردار و گرد به بهرام، پور سیاوش، سپرد
۸ / هرمزد / ۹۱۲ (تخم سیاوش)، ۱۵۲۸ (سیاوش نژاد) ■ ۹ / خسرو / ۶۷۸ (بهرام-
پور سیاوش)، ۷۲۶ (پور سیاوش)، ۷۶۸ (پور سیاوش)، ۹۳۲ (پور سیاوش)، ۹۴۲ (پور سیاوش)

سیاوش گرد

شهری است در توران که به دست سیاوش بنا شده است:
بیاراست شهری بسان بهشت به هامون گل و سنبل و لاله کشت
... برفتند سوی سیاوش گرد چو آمد دو تن را دل و هوش گرد
این شهر با نام شهر میاوش هم آمده است:
چو نزدیک شهر سیاوش رسید ز لشکر زبان آوری برگزید
این شهر پس از مرگ سیاوش به ویرانه‌ای مبدل می‌شود:
گسی کردشان سوی آن شارستان کجا جملگی گشته بدخارستان
۳ / سیاوش / ۱۵۷۸ — ۱۶۰۸، ۱۶۵۸ — ۱۶۹۲، ۱۷۲۰ — ۱۸۱۲، ۱۹۰۱، ۱۹۹۹ (شهر
سیاوش)، ۲۱۵۹، ۲۲۴۲، ۲۳۳۸ (شهر)، ۲۵۴۷، ۲۵۵۵ — ۲۵۵۶ (شارستان)، ۲۵۶۱
(شارستان)، ۳۱۷۷، ۳۲۴۶ (شهر) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۴۰ — ۱۸۴۳ (شارستان پدر)،
۲۰۸۱ — ۲۰۹۵

[سیاوش] ← سیاوش

سیحون ← گلزیون

[سیسار] ← سباد

سیستان

[«سیستان = سگستان، پهلوی Sāgostān = سگزستان = سبستان، معرب. از سگ = سک = سکه Saka (قوم + ستان، پسوند مکان) نام قدیم آن زرنگ... بود. پس از مهاجرت سکه‌ها (سکا، اسکوت، اسکیت، سیت) در زمان فرهاد دوم اشکانی (۱۳۶ – ۱۲۸ قبل از میلاد) و اردوان دوم (۱۲۷ – ۱۲۴ ق.م) به طرف جنوب، گروهی از آنان در زرنگ مستقر شدند. از این زمان زرنگ به نام آنان سکستان خوانده شد.» (فرهنگ فارسی)]
این سرزمین نیمروز نیز خوانده می‌شده است و با زابلستان نیز یکسان شمرده می‌شده است:

سوی زابلستان نهادند روی نظاره برو بر همه شهر و کوی
چو آمد به نزدیکی نیمروز خبر شد ز سالار گیتی فروز
بیاراسته سیستان چون بهشت گلش مشک سارا بدو زر خشت
حکومت این سرزمین تا پادشاهی بهمن متعلق به خاندان رستم بوده است.
سپرد این به سالار گیتی فروز به نوی همه کشور نیمروز
اهالی این سرزمین سگری خوانده می‌شده‌اند:
به یک مرد سگری که آمد به جنگ چرا شد چنین بر شما کار تنگ
دین مردمان این سرزمین با دین ایرانیان تفاوت داشته است. در داستان دقیقی آمده است که گشتاسپ به سیستان رفت:

که آنجا کند زند و استاروا کند موبدان را بدانجا گوا
سیستان دوبار مورد تهاجم قرار گرفت. بار اول به وسیله تورانیان، پس از مرگ سام [منوچهر]. بار دوم پس از بر تخت نشستن بهمن، پسر اسفندیار.

۱ / منوچهر / ۲۳۳ – ۲۳۵، ۴۳۷ (شه نیمروز)، ۱۴۵۱، ۱۴۵۴، ۱۴۵۶ (نیمروز)،
۱۶۱۶ / ۲ / نوذر / ۱۳۷ (نیمروز)، ۳۳۲، ۳۵۱ / ۲ / کیقباد / ۱۶۰ (نیمروز) / ۲ / مازندران
/ ۶۴ (نیمروز)، ۱۵۴، ۲۸۰ (پهلوی نیمروز)، ۸۹۸ / ۲ / هاماوران / ۲۶ (نیمروز)، ۳۳
(نیمروز) / ۲ / سهراب / ۱۰۳۶ / ۳ / سیاوش / ۲۶۰۰ (نیمروز) / ۴ / کیخسرو / ۲۴
(نیمروز)، ۳۴۴ (نیمروز)، ۳۵۱ / ۴ / کاموس / ۱۰۰۶ (لشکر سیستان)، ۱۰۲۶، ۱۱۳۹
(لشکر نیمروز)، ۱۳۳۷ (سگری) / ۴ / خاقان / ۲۸۲، ۳۱۲ (سگری)، ۵۲۷ (مرد سگری)،

۵۳۵ - ۵۳۶ (سگزی)، ۵۹۸ (سگزی)، ۶۴۸ (سگزی) ■ ۵ / بیژن / ۶۱۷ (نیم روز)، ۱۲۹۱ ■
 ۵ / دوازده رخ / ۱۱۰، ۱۱۳۴، ۱۲۷۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۳۲۹ (نیمروز)، ۹۱۳ (نیمروز)،
 ۲۵۳۴، ۲۸۵۰ (نیمروز)، ۳۰۸۹ - ۳۰۹۰ (نیمروز) ■ ۶ / دقیقی / ۹۸۰ - ۹۸۳، ۱۰۰۷ -
 ۱۰۰۸ (نیمروز) ■ ۶ / گشتاسپ / ۹۲، ۹۷ (ایدر)، ۱۱۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۱۱، ۱۳۳ -
 ۱۳۴، ۱۶۶، ۶۳۷، ۹۶۴، ۱۰۶۳ (سگزی)، ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ (سگزی)، ۱۲۶۲، ۱۳۳۷
 (سگزی)، ۱۳۸۴ (سگزی) ■ ۶ / شغاد / ۴۳، ۱۰۶، ۳۱۳ ■ ۶ / بهمن / ۳۳، ۶۴، ۷
 / اسکندر / ۱۶۶۷ (نیمروز) ■ ۷ / شاپور / ۱ - ۶۳ - ۶۴ ■ ۸ / کسری / ۱۷۲۱ ■ ۹ / خسرو
 / ۱۶۱۲ (لشکر - نیم روز)، ۳۲۲۳ (نیم روز)

سیسنگ

یکی از چهار دختر آسیابان (۱):

یکی مشک نام و دگر سیسنگ یکی نام نار و دگر سوسنگ
 بهرام گور آنان را در کنار آتش می بیند و همگی را به مشکوی خود روانه می کند.
 ۷ / بهرام / ۵ - ۴۴۲ - ۵۱۳

[سیمای برزین] ← سیمای برزین

سیمای برزین

از بزرگان دوران هرمزد. وی از جمله نخستین کسانی است که هرمزد تصمیم به نابودیشان دارد:

به سیمای برزین که بود از مهان گزین پدرش آن چراغ جهان
 همی ساخت تا چاره‌ای چون کند که پیراهن مهر بیرون کند
 بهرام آذر مهان که از یاران قدیم سیمای برزین است، در حضور جمع او را متهم به خیانت می کند. و آنگاه به یاد او می آورد که رأی او بوده است که انوشیروان را تشویق کرد تا هرمزد را جانشین خود کند.

هرمزد در خشم از این سخنان فرمان می دهد که هر دو را به زندان بيفکنند:
 سیم شب چو برزد سر از کوه ماه ز سیمای برزین بپردخت شاه
 به زندان دزدان مرا و را بکشت ندارد جز از رنج و نفرین به مشت
 این نام در «نخ» سیمای برزین آمده است.

۸ / هرمزد / ۱۴۲ - ۱۸۷

سیمرغ (۱)

مرغی است که زال را در کوهستان می‌یابد و می‌پروراند:
 فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ بزد بر گرفتش از آن گرم سنگ
 هنگام زایمان رستم وی حاضر می‌شود و به پیشنهاد او رستم را از پهلوی رودابه خارج
 می‌کند. آخرین یاری او هنگامی است که اسفندیار، رستم را مجروح و ناتوان به خانه
 بازگردانده است. او درخت گز را به رستم می‌نمایاند و با مالیدن پره‌های خود زخم‌های او را
 مداوا می‌کند.

۱ / منوچهر / ۷۰ - ۱۴۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵ (مرغ)، ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۵۲ - ۲۵۳،
 ۲۶۴ (مرغ)، ۳۹۳ (مرغ)، ۶۵۲، ۶۸۸ (مرغ ژیان)، ۱۰۶۸ (مرغ)، ۱۱۳۳، ۱۱۸۶ (مرغ)،
 ۱۴۷۷ - ۱۵۰۳، ۱۵۹۴ ■ ۴ / کاموس / ۸۷۰ ■ ۵ / بیژن / ۸۰۰ ■ ۶ / اسفندیار / ۶۳۱ -
 ۱۶۰۲، ۱۴۶۸، ۱۴۳۹، ۱۳۸۷، ۱۳۱۸ - ۱۲۳۵، ۶۳۷

سیمرغ (۲)

جفت سیمرغ (۱). گرگسار در خوان پنجم به اسفندیار می‌گوید:
 یکی کوه بینی سراندر هوا برو بر یکی مرغ فرمانروا
 که سیمرغ گوید و را کار جوی چو پرنده کوهیست پیکار جوی
 اسفندیار اطراف جعبه‌ای را شمشیر و تیر می‌نشانند و پس از مجروح کردن سیمرغ با
 آن، او را با شمشیر از پای در می‌آورد:
 همی زد برو تیغ تا پاره گشت چنان چاره گر مرغ بیچاره گشت
 ۶ / هفتخوان / ۵۳، ۲۳۵ - ۲۸۰ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ (جفت)

[سینار] ← سنباد

سیندخت

همسر مهرباب. مادر رودابه:
 دو خورشید بود اندر ایوان او چو سیندخت و رودابه ماه روی
 وی پس از پی بردن به ماجرای عاشقانه زال و رودابه، نخست مهرباب را آرام می‌کند و
 آنگاه به نزد سام می‌رود و از او قول می‌گیرد که متعرض کابل نشود. زال و رودابه با سیاست
 هوشیارانه او با هم ازدواج می‌کنند و سیندخت همراه آنان به سیستان می‌رود.
 ۱ / منوچهر / ۳۵۴ - ۱۵۱۳

[سیوار] ← شوراب

[سیواس] ← شوراب

سیه پیل

از درباریان گشتاسپ. وی فرستادگان ارجاسپ را تا مرز توران همراهی می‌کند:
 سخن چون به سر برد شاه زمین سیه پیل را خواند و کرد آفرین
 سپردش بدو گفت بر دارشان از ایران به آن مرز بگذارشان
 ۶ / دقیقه / ۲۳۰ - ۲۳۱

سیه دیو (۱)

فرمانده سپاه آهرمن در نبرد با هوشنگ:
 بیامد سیه دیو با ترس و باک همی باسمان بر پراگند خاک
 وی به دست هوشنگ کشته می‌شود.
 ۱ / کیومرث / ۶۳ - ۶۸

سیه دیو (۲)

سالار دیوان در نبرد با طهمورث:
 همه نره دیوان و افسونگران برفتند جادو سپاهی گران
 دمنده سیه دیوشان پیشرو همی باسمان بر کشیدند غو
 ۱ / طهمورث / ۳۳ - ۳۴

سیه زاغ ← تازی

ش

شاپور (۱)

از پهلوانان دوره فریدون:

برون شد ز درگاه شاپور گرد فرستاده سلم را پیش برد
وی در آخرین نبرد نوذر و افراسیاب فرماندهی میمنه را بر عهده دارد و پس از کشته
شدن تمامی سپاهیان او نیز کشته می شود [نوذر]:
همی بود شاپور تا کشته شد سربخت ایرانیان گشته شد
۱/ فریدون / ۵۵۶، ۵۸۱، ۶۲۴ ■ ۲ / نوذر / ۲۶۳ - ۲۶۹

شاپور (۲)

از پهلوانان دوره کی کاوس و کی خسرو. وی به همراه رستم برای کین خواهی از خون
سیاوش به توران می رود [سیاوش].

شاپور در جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب نیز حضور دارد [جنگ بزرگ].
به پیش اندرون طوس و گودرز و گیو چو رهام و شاپور و گرگین نیو
۳/ سیاوش / ۲۵۹۸ - ۲۵۹۹، ۲۶۳۲ - ۲۶۴۸ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ - ۵۰، ۷۵ - ۸۶،
۶۷۷، ۸۲۳ - ۸۲۵ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ - ۸۶ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۷۶۱

شاپور (۳)

دومین شاه اشکانی:

نخست اشک بود از نژاد قباد دگر گرد شاپور خسرو نژاد
۷/ اشکانیان / ۵۶

شاپور (۴)

دومین شاهنشاه ساسانی. پسر اردشیر بابکان. مادرش، دختر اردوان اشکانی چون مادرش قصد جان اردشیر را می‌کند، محکوم به مرگ می‌شود. گران خوار، وزیر اردشیر او را می‌برد تا مجازات کند ولی در راه می‌فهمد که او باردار است. پس به جای کشتن او را در خانه خود نگهداری می‌کند:

پسر زاد پس دختر اردوان یکی خسرو آیین و روشن روان
از ایوان خویش انجمن دور کرد و را نام دستور، شاپور کرد
پس از هفت سال اردشیر از وجود او آگاه می‌شود و شاپور را نزد خود می‌خواند.
چندی بعد وی با دختر مهرک نوش‌زاد آشنا می‌شود و پنهانی با او وصلت می‌کند. ثمره این ازدواج پسری است به نام اورمزد.

پس از مرگ اردشیر، شاپور بر تخت می‌نشیند و به نبرد رومیان می‌رود و آنان را شکست می‌دهد. به فرمان شاپور، اسیران رومی، شهر شاپور گرد و یک پل را در خوزستان می‌سازند.

شاپور پس از سی سال و دو ماه حکومت می‌میرد.

۷ / اردشیر ۱ / ۵۳ — ۵۵ (کودک)، ۶۳ (بچه)، ۷۵ — ۲۹۷، ۵۴۴ — ۶۶۰ ■ ۷

/ شاپور ۱ / ۱ — ۹۳ ■ ۷ / اورمزد ۱ / ۲۷ ■ ۹ / خسرو / ۱۲۸۳ — ۱۲۸۵

شاپور (۵)

نهمین شاهنشاه ساسانی. پسر اورمزد. پیش از تولد شاپور، پدرش می‌میرد. مؤید مادر او را که باردار است در شبستان اورمزد می‌یابد. پس از چهل روز شاپور به دنیا می‌آید:

چهل روز بگذشت بر خویچهر یکی کودک آمد چو تابنده مهر
ورا مؤیدش نام شاپور کرد بران شادمانی یکی سور کرد
شهر، موبد موبدان تا بزرگ شدن او نیابت سلطنت را بر عهده دارد و آنگاه تاج و تخت را به شاپور می‌سپارد.

شاپور در بیست و شش سالگی به نبرد طایر می‌رود و به یاری مالکه، دختر طایر بر او غلبه می‌کند. آنگاه در لباس بازرگانان به روم می‌رود ولی به وسیله یک ایرانی فراری شناسایی و دستگیر می‌شود. قیصر او را در پوست خر می‌پیچاند و خود ایران را به تصرف در می‌آورد.
شاپور به یاری کنیزی ایرانی نژاد می‌گریزد و پس از گردآوری نیرو بر قیصر شیخون زده و او را دستگیر می‌کند.

مانی در پنجاهمین سال سلطنت شاپور ظهور کرد ولی به فرمان شاپور کشته شد. به فرمان شاپور، شهرهای خرم آباد (در خوزستان)، پیروز شاپور (در شام) و کنام اسیران (در اهواز) ساخته می شود.

وی ملقب به ذوالاکتاف بوده است، زیرا پس از پیروزی بر تازیان از شانه های اسیران طناب رد کرده بوده است:

عربابی ذوالاکتاف کردش لقب چو از مهره بگشاد گفت عرب
در هنگام مرگ چون پسرش شاپور (۶) خردسال است وی نیابت سلطنت را به برادرش
اردشیر نکوکار می سپارد.

۷/اورمزد ۲/۲۷-۳۹ ■ ۷/شاپور ۱/۲-۶۵۵ ■ ۷/اردشیر ۱/۲-۶، ۱۰-۱۰ (برادر)

شاپور (۶)

یازدهمین شاهنشاه ساسانی، پسر شاپور ذوالاکتاف (۳). چون هنگام مرگ پدر او خردسال است، عمویش اردشیر نکوکار، نیابت سلطنت را بر عهده می گیرد.

اردشیر پنج سال و چهار ماه حکومت کرد و بر اثر سانحه ای کشته شد:

بخفت او و از دشت برخاست باد که کس باد ازان سان ندارد به یاد
فرو برده چوب ستاره بکند بزدبیر سر شهریار بلند
جهانجوی شاپور جنگی بمرد کلاه کیی دیگری را سپرد.

۷/شاپور ۲/۶۰۹-۶۱۷ ■ ۷/اردشیر ۶/۲-۱۶، ۱۰-۱۷ ■ ۷/شاپور ۳/۱-۳۰ ■

۷/بهرام ۱/۴ (پدر)

شاپور (۷)

شاه ری. از نژاد مهرک. وی سرسخت ترین دشمن سوفزای است:

برو خواند آن نامه کیقباد بخندید شاپور مهرک نژاد
که جز سوفزا دشمن اندر جهان ورنیست در آشکار و نهان
قباد او را به طیسفون می خواند و به او فرمان می دهد که به شیراز برود و سوفزای را
دست بسته به نزد او بیاورد. شاپور نیز چنین می کند.

۸/قباد / ۴۹-۱۰۰

شاپور (۸)

از بزرگان دربار کسری نوشین روان. وی در مجلس مباحثه بوزرجمهر و موید موبدان

حضور دارد:

شهنشاه بنشست با موبدان جهاننیده و کار کرده ردان
سر موبد موبدان اردشیر چو شاپور و چون یزدگرد دبیر
۸/ کسری / ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷، ۱۴۳۴ - ۱۴۳۷، ۱۸۲۲

شاپور (۹)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. وی نیز به همراه خسرو به روم می‌گریزد و پیام خسرو را
برای قیصر می‌برد. پس از شکست بهرام چوبینه، خسرو حکومت داراب گرد و اصطخر را به او
می‌بخشد:

چو برکام او گشت گردنده چرخ ببخشید داراب گرد و صطرخ
به منشور بر مهر زرین نهاد یکی در کف رام برزین نهاد
بفرمود تا نزد شاپور برد پرستنده و خلعت او را سپرد
۹/ خسرو / ۱۰۰ - ۱۰۶، ۵۳۷، ۱۱۳۶ - ۱۱۴۴، ۱۱۵۵ - ۱۱۷۰، ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴،
۱۴۰۹ - ۱۴۲۰، ۱۵۲۲، ۱۶۱۵ - ۱۶۴۰، ۱۷۷۵، ۱۷۸۰ - ۱۷۸۷، ۱۸۱۶ - ۱۸۱۷، ۱۸۳۰ -
۲۱۴۶، ۲۱۴۸

شاپور گرد

شهری است در خوزستان. این شهر به فرمان شاپور (۴) برای اسکان اسیران رومی
ساخته می‌شود:

یکی شارسران نام شاپور گرد برآورد و پرداخت در روز ارد
...یکی شارسران بود آباد بوم بپردخت بهر اسیران روم
در خوزیان دارد این بوم و بر که دارند هر کس بروبرگذر
۷/ شاپور / ۵۸ - ۶۲

شادان برزین

راوی داستان چگونگی آووده شدن کلیله و دمنه است برای فردوسی:
نگه کن که شادان برزین چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت
۸/ کسری / ۳۳۳۷

شادگان ← گلشن شادگان

شادورد

؟ فرشی است متعلق به خسرو پرویز:

دگر آنک بُد شادورد بزرگ که گویند رامشگران سترگ
به زر سرخ گوهر برو بافته به زر اندرون رشته‌ها تافته
شاید همان فرش بزرگ باشد ← فرش بزرگ
۹/ خسرو/ ۳۷۹۷ - ۳۷۹۸

شام

[«ناحیتیست، مشرق وی بادیه شام است از حدود عرب و حدود جزیره و جنوب وی دریای قلزمست و مغرب وی مصرست و بعضی از دریای روم و شمال وی حدود رومست.» (حدود العالم، ص ۹۸)]

در دوره کی کاوس شورشی در این منطقه در می گیرد که یکبار به وسیله کی کاوس و دیگر بار رستم، سرکوب می شود. در این منطقه به فرمان شاپور ذوالاکتاف، شهر پیروز شاپور بنا می شود:

یکی شارستان کرد دیگر به شام که پیروز شاپور کردش به نام
۲/ هاماوران/ ۲۹ - ۲۷۲،۳۰ (شاه شام) ■ ۷/ شاپور ۲ / ۵۶۴ ■ ۸/ کسری / ۷۱۸ -

۷۲۴

شاه بربرستان

وی تنها کسی است که در برابر کی کاوس سر به شورش بر می دارد ولی با حمله گودرز شکست می خورد. پس از زندانی شدن کی کاوس در هاماوران، وی مجدداً شورش می کند. این بار رستم به مقابله او می آید. در این نبرد شاه بربرستان اسیر می شود:

شه بربرستان به چنگ گراز گرفتار شد با چهل رزمساز
۲/ هاماوران/ ۶ - ۲۷۷،۲۰ (شهریار)

شاه ری

از پهلوانان سپاه بهرام گور در نبرد با خاقان چین:

یکی شاه گیلان، یکی شاه ری که بودند در رای هشیار، پی
۷/ بهرام ۵ / ۱۴۴۹

شاه سمنگان

پدر تهمینه. پس از رسیدن رستم با پای پیاده به سمنگان، وی او را به میهمانی می خواند و شبانگاه که تهمینه خود را به رستم می رساند، با ازدواج آندو موافقت می کند بدو گفت شاه سمنگان چه بود که یارست با تو نبرد آزمود
۲/سهراب / ۳۹ - ۱۱۳، ۱۶۸ (نیا)، ۳۴۹ (دخت شاه سمنگان)، ۹۹۵ - ۹۹۶ (پدر)

شاه سند

در نبرد دوم پیران و طوس، وی با سپاهیان خود به یاری پیران می آید:
شمیران شگنی و شنگل زهند ز سقلاب چون کندر و شاه سند
همی رای زد رزم را هر کسی از ایران سخن گفت هر کس بسی
۴/کاموس / ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ ■ ۴/خاقان / ۸۶۴ - ۸۶۶ (مرد سند)

شاه شام

در نبرد کی کاوس با شاه هاماوران، وی به نبرد ایرانیان می آید ولی به دست رستم اسیر می شود:

ز زین برگرفتش به کردار گوی چو چوگان به زخم اندر آمد بدوی
بیفگند و فرهاد پایش ببست گرفتار شد نامبردار شست
۲/هاماوران / ۲۷۲ - ۲۷۵

شاهک

از بزرگان دوره هرمزد. پس از رسیدن نامه مهران دبیر درباره بهرام چوبینه، هرمزد با شاهک به مشورت می نشیند:

ز شاهک پرسید پس نامجوی کزین هرچ دیدی یکایک بگوی
سخن گفت شاهک برین همنشان بر آشت زان شاه گردنکشان
۸/هرمزد / ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶

شاه کابل

پروراندۀ شغاد. پس از تولد شغاد، چون ستاره شناسان او را نابود کننده خاندان زال می دانند، زال او را به کابل می فرستد:

بران سال کودک برافراخت یال بر شاه کابل فرستاد زال
شغاد با دختر شاه کابل ازدواج می کند. رستم همچنان از کابل باژ می ستاند. شغاد با

شاه کابل دست به توطئه‌ای می‌زند. شاه کابل در جمع به او توهین می‌کند و او به سیستان رفته و رستم را به کابل می‌کشاند و در چاه‌های سرپوشیده‌ای که شاه کابل کنده است می‌اندازد. فرامرز پس از انتقال اجساد به سیستان، لشکر به کابل می‌کشد و آن شهر را نابود می‌کند. شاه کابل اسیر می‌شود. فرامرز:

ز پشت سپهد زهی برکشید چنان کاستخوان و پی آمد پدید
ز چاه اندر آویختش سرنگون تنش پر ز خاک و دهن پر ز خون
۶/ شغاد ۵۱ - ۳۰۹ ۶/ بهمن ۵۵ (او)

شاه کرمان

وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در سپاه ایران حضور دارد:
دگر شاه کرمان که هنگام جنگ نکردی به دل یارای درنگ
۵/ جنگ بزرگ ۱۳۱

شاه گیلان

از بزرگان سپاه بهرام گور در نبرد با خاقان چین:
یکی شاه گیلان، یکی شاه ری که بودند در رای هشیار پی
۷/ بهرام ۱۴۴۹/۵

شاه مازندران

پس از حمله کی کاوس به مازندران، دیو سپید به فرمان شاه مازندران، ایرانیان را اسیر و زندانی می‌کند. رستم آنان را از بند می‌رهاند و از شاه مازندران می‌خواهد که باژ و ساو بپردازد ولی وی نمی‌پذیرد. در نبرد، رستم با نیزه به او حمله‌ور می‌شود:
ازان پس تهمتن یکی نیزه خواست سوی شاه مازندران تاخت راست
ولی او به صورت تخته‌سنگی بزرگ درمی‌آید. رستم تخته سنگ را بر دوش گرفته و به اردوگاه می‌برد. و با تهدید او را از سنگ خارج می‌کند. کی کاوس به یاد سختی‌های گذشته فرمان می‌دهد که او را بکشند:

به دژخیم فرمود تا تیغ تیز بگیرد کند تنش را ریز ریز
۲/ مازندران ۱۸۸ - ۱۹۶، ۲۱۹ - ۲۲۵، ۲۴۸، ۴۷۹، ۶۳۲ - ۸۶۱ ۴/ خاقان ۹۳۸

شاه مکران

وی فرمانبرداری از کیخسرو را نمی‌پذیرد و به نبرد او می‌آید و در هنگامه نبرد تیری

او را از پای می افکند :

به قلب اندرون شاه مکران بخت و زآن خستگی جان او هم برست
به فرمان کیخسرو جلازه او را با تشریفات کامل در دخمه می نهند .
۵/ جنگ بزرگ/ ۱۸۴۵ - ۱۸۵۱ ، ۱۸۶۰ - ۱۸۷۱ ، ۱۸۹۰ - ۱۹۲۷

[شاهنامه]

در تمامی داستان ها همه جا لفظ نامه برای این کتاب به کار رفته است :
همی گفتم این نامه را چند گاه نهان بد زخورشید و کیوان و ماه
فردوسی داستان های کتاب خود را بطور پراکنده سروده بوده است و آنگاه آنها را بر
طبق [شاید] خداینامه ها مرتب نموده است :

زمان خواهم از کردگار زمان که چندی بماند دلم شادمان
که این داستان ها و چندین سخن گذشته برو سال و گشته کهن
زهنگام کی شاه تا یزدگرد زلفظ من آمد پراکنده گرد
بپیوندم و باغ بی خو کنم سخن های شاهنشهان نو کنم
فردوسی برای سرایش شاهنامه از منابع متعددی استفاده کرده است که در آغاز، میانه
و پایان بسیاری از داستان ها از آنها نام می برد .

۱ / آغاز / ۱۱۹ - ۱۳۶ ، ۱۴۷ - ۱۷۷ ، ۲۲۵ ■ ۶ / لهراسپ / ۸۹۹ - ۹۰۰ ■ ۶ / دقیقی
/ ۹ ■ ۶ / گشتاسپ / ۱ - ۲۸ ■ ۶ / شغاد / ۵ - ۳۰ ■ ۷ / اشکانیان / ۲۷ - ۲۸ ، ۴۱ - ۴۲ ■
۷ / بهرام / ۲۵ - ۲۹ (سخن) ■ ۸ / کسری / ۷۶۳ - ۷۶۴ (یادگار) ، ۳۸۱۵ - ۳۸۲۱ ، ۴۲۸۲ -
۴۲۸۶ ■ ۹ / خسرو / ۳۳۶۷ - ۳۳۸۰ ، ۳۶۸۲ - ۳۶۸۵ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ - ۸۶۳ - ۸۶۶

شاهوی (۱)

پسر هفتواد . پس از حمله اردشیر بابکان به کرمان، وی به یاری پدر می آید :
جهانجوی را نام شاهوی بود یکی مرد بدساز و بدگوی بود
زکشتی بیامد بر هفتواد دل هفتواد از پسر گشت شاد
در نبرد اول اردشیر شکست می خورد، ولی بار دوم شاهوی شکست خورده، اسیر
می شود . اردشیر فرمان می دهد او و پدرش را بر دار کنند .
۷ / اشکانیان / ۵۰۹ - ۵۱۰ (پسر) ، ۵۴۵ (پسر) ، ۵۴۹ (پسر) ، ۵۵۳ (فرزند) ، ۵۷۴
(پسر) ، ۵۹۷ - ۶۰۳ ، ۷۵۰ - ۷۶۷

شاهوی (۲)

پیرمردی است فرزانه، که داستان طلخند و گورا برای فردوسی روایت می‌کند:
 چنین گفت شاهوی بیدار دل که ای پیر دانای و بسیار دل
 ایامرد فرزانه و یادگیر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
 ۸ / کسری / ۲۸۱۱ - ۲۸۱۲

شاه هاماوران

پدر سودابه. وی با شاه بربرستان و سپاه مصر متحد شده و سر به شورش بر می‌دارد ولی
 از کی کاوس شکست می‌خورد. کی کاوس علاوه بر باژ، دختر او سودابه را نیز به همسری
 می‌گیرد:

غمی بد دل شاه هاماوران زهر گونه چاره جست اندران
 او کاوس را به میهمانی می‌خواند و پس از مست کردن سپاهیان، کاوس و تمامی
 لشکرش را به بند می‌کشد. رستم با سپاهی بزرگ به نبرد او می‌آید و سپاهیان شاه هاماوران را
 در هم می‌شکند. شاه هاماوران ضمن پذیرفتن باژ، تمامی اسیران را آزاد می‌کند.
 ۲ / هاماوران / ۴۰ - ۲۸۲ ■ ۳ / سیاوش / ۲۶۹ - ۲۷۱ (او)، ۴۶۱ (دختر شاه
 هاماوران) ■ ۶ / اسفندیار / ۷۳۶ (شاه)

شاهه

شهری است در هاماوران:

یکی شهر بد شاه را شاهه نام همه از در جشن و سور و خرام
 ۲ / هاماوران / ۱۳۴ - ۱۳۸

[شایگان] ← گلشن شادگان

شباهنگ

[[ستاره شعری و ستاره صبح و ستاره کاروان کش. یعنی ستاره‌ای که پیش از صبح
 طلوع کند. سحر و صبح بامداد.]] (فرهنگ نفیسی)
 چو خورشید گردنده بی‌رنگ شد ستاره به برج شباهنگ شد
 ۲ / سهراب / ۶۲ ■ ۹ / خسرو / ۱۳۷۶

شبدیز

اسب ویژه خسرو پرویز:

کجا اسب شبدیز و زرین رکیب که زیر تو اندر بدی ناشکیب
۹ / شیرویه / ۳۹۴

شستر ← شوشتر

شطرخ

پهلوان تورانی در نبرد دوم پیران و طوس:

ابا شطرخ نامور گیورا دو گرد گرانمایه نیورا
این نام در «قا» شیطرج، در «نل» و «نخ» شیرکج و در «نخا» شیرکخ آمده است.
۴ / کاموس / ۳۳۵

شعبه مغیره ← مغیره بن شعبه

شعیب

سردار تازی. هنگام پادشاهی داراب، وی با صد هزار سوار به ایران می تازد:
چنان بد که از تازیان صد هزار نببرده سواران نیزه گذار
برفتند و سالار ایشان شعیب یکی نامدار از نژاد قتیب
در این نبرد وی شکست خورد و کشته شد:
شعیب اندران رزمگه کشته شد عرب را همه روز برگشته شد
۶ / داراب / ۲۷ - ۳۶

شغاد

پسر زال. برادر و قاتل رستم. پس از تولد او ستاره شناسان به زال می گویند که او:
کند تخمه سام نیرم تباه شکست اندر آرد بدین دستگاه
همه سیستان زو شود پر خروش همه شهر ایران بر آید به جوش
شود تلخ ازو روز بر هر کسی ازان پس به گیتی نماند بسی
زال پس از چندی او را به کابل می فرستد. او در آنجا با دختر شاه کابل ازدواج
می کند. شاه کابل که از بازدهی به رستم دلتنگ است شغاد را تحریک می کند و با طرح
نقشه ای رستم را به دشتی می کشانند که چاههای سر پوشیده ای دارد. رستم در یکی از چاهها
می افتد و تن مجروح خود را بالا می کشد. شغاد را شادمان می بیند و توطئه او را در می یابد.

رستم از او می‌خواهد که به سیستان باز گردد و به فرامرز پیوندد. شغاد نمی‌پذیرد. رستم از او می‌خواهد که کمانش را در اختیارش بگذارد:

شغاد آمد آن چرخ را بر کشید به زه کرد و یکبارش اندر کشید
 بخندید و پیش تهمتن نهاد به مرگ برادر همی بود شاد
 رستم تیری را در کمان می‌نهد. شغاد از بیم پشت درختی پنهان می‌شود. رستم تیر را به سوی او رها می‌کند. تیر، درخت و شغاد را به هم می‌دوزد.

فرامرز پس از انتقال جنازه‌ها به زابل درخت و شغاد را به آتش می‌کشد:
 به کردار کوه آتشی بر فروخت شغاد و چنار و زمین را بسوخت
 ۶ / شغاد / ۳۲ - ۲۱۰، ۲۲۰ - ۲۲۳، ۳۰۵ - ۳۰۶ ■ ۶ / بهمن / ۵۵ (رهنمای)

شگنان (۱)

«شمال هندوستان، ناحیت شگنان و رخانست.» (حدودالعالم، ص ۴۱)
 در نبردهای پیران و طوس، سپاهانی از این منطقه به یاری پیران می‌آیند:
 شمیران شگنی و گردوی وهر پراگنده بر نیزه و تیغ زهر
 ولی پیران طی نامه‌ای به گودرز این شهر را نیز متعلق به ایران اعلام می‌دارد:
 چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد بخارا و شهری که هستش به گرد
 همیدون برو تا در سفد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
 ۴ / کاموس / ۷۵۹، ۱۲۳۵، ۱۳۷۶ (شمیران شگنی) ■ ۴ / خاقان / ۶ (شگنی)، ۲۲۶،
 ۵۶۰ (شگنی)، ۵۷۰، ۶۶۲، ۶۷۹، ۹۲۴ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۲ ■ ۸ / کسری / ۱۷۷۵

شگنان (۲)

از بزرگان ایران. وی نیز پس از مرگ یزدگرد بزه گر به ادعای تاج و تخت بر می‌خیزد:
 الان شاه و چون پارس پهلوسپاه چو بیورد و شگنان زرین کلاه
 همی هر یکی گفت شاهی مراست هم از خاک تا برج ماهی مراست
 این نام در «نخ» و «نخا» سنگان آمده است.
 ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۹۰، ۳۹۹

شماخ

از بزرگان دربار کیخسرو:
 پذیره فرستاد شماخ را چه مایه دلیران گستاخ را

وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد.

۵/ دوازده رخ / ۹۵۷ - ۹۶۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۵ - ۱۳۶، ۷۶۰ - ۷۶۲

شماس

سپهدار سپاه نوش‌زاد، پسر کسری:

سپهدار شماس پیش‌اندرون سپاهی همه دست شسته به خون

۸/ کسری / ۸۸۲

شماساس

از سرداران افراسیاب. وی به همراه خزروان با سی هزار سپاهی به زابل می‌تازد. مهرباب، پدر رودابه آن‌ها را به بهانه تسلیم شهر از حمله باز می‌دارد تا زال که مشغول دفن سام بوده است برسد. با رسیدن زال نبرد آغاز می‌شود و شماساس که تاب پایداری ندارد، می‌گریزد. در راه به قارن پسر کاوه برخورد می‌کند ولی از چنگ او نیز می‌گریزد.

در نبرد افراسیاب با کیقباد، وی با قارن هم‌نبرد می‌شود. قارن با شمشیر ضربتی بر او

می‌زند:

نگون اندر آمد شماساس گرد چو دید او ز قارن چنان دستبرد

۲/ نوذر / ۱۲۲ - ۱۲۴، ۱۳۷، ۳۵۰ - ۴۱۸ ■ ۲ / کیقباد / ۲۱ - ۲۴، ۱۰۲

شمر

از بزرگان دوران بهرام گور. وی به همراه بهرام بر خاقان شبیخون می‌زند و بهرام پس

از تصرف توران، شمر را به شاهی آن سرزمین بر می‌گمارد:

به لشکر یکی مرد بد شمر نام خردمند و با گوهرورای و کام

مر او را به توران زمین شاه کرد سر تخت او افسر ماه کرد

۷/ بهرام / ۵ - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۳

شمع جهان ← خورشید (۱)

شمع گردان سپهر ← خورشید (۱)

شمع گیتی فروز ← خورشید (۱)

شمیران (۱)

پهلوان شگنانی. وی برای نبرد با طوس به یاری پیران می‌رود:

شمیران شگنی و گردوی وهر پراگنده بر نیزه و تیغ زهر
این نام در «نل» شویران و در «نخ» سویران آمده است.
۴ / کاموس / ۷۵۹، ۱۳۷۶

شمیران (۲)

جد مادری بهرام گور:
ز مادر نبیره شمیران شهم زهر گوهری با خرد همرهم
۷ / یزدگرد ۱ / ۵۷۸

شمیران (۳)

منطقه‌ای است در طوس:
شمیران و رویین دژ و رابه کوه کلات از دگر دست و دیگر گروه
یزدگرد سوم، مقداری از گنجینه خود را در شمیران می‌نهد.
۹ / یزدگرد ۳ / ۳۳۸ - ۴۰۵، ۳۴۸

شنبلید

سومین دختر برزین (۳):
مهین دخترم نام ماه آفرید فرانک دوم و سیوم شنبلید
وی رقاصی است ماهر:
یکی چامه گوی و یکی چنگ زن سیم پای کوبیدشکن برشکن
بهرام گور در پی باز شکاری خود به باغ آنها وارد می‌شود و پس از دیدن این سه
خواهر، همگی را به مشکوی خود روانه می‌کند.
۷ / بهرام ۵ / ۶۲۵ - ۷۱۶

شنگل (۱)

شاه هند در دوره کیخسرو. وی برای نبرد با طوس به یاری پیران می‌آید و رستم را به
نبرد می‌خواند:
بگوئید کان مرد سگری کجاست یکی کرد خواهم برو نیزه راست
رستم به مقابله او می‌آید:
بر شنگل آمد به آواز گفت که ای بد نژاد فرومایه جفت
مرا نام رستم کند زال زر تو سگری چرا خوانی ای بد گهر

وی با نیزه شنگل را بر زمین می افکند و هنگامی که با شمشیر به سویش می تازد سپاهیان شنگل سر می رسند و او را می گریزانند.

۴ / کاموس / ۷۵۷، ۷۶۹، ۹۳۰ — ۹۳۱، ۱۱۴۶، ۱۱۸۱، ۱۳۷۶، ۱۴۱۱ (لشکر آرای هند) ■ ۴ / خاقان / ۲۵۰، ۳۰۹ — ۳۲۵، ۳۳۰ — ۳۳۳، ۴۳۲ — ۴۵۴، ۴۷۸ (شاه هند)، ۵۲۶ — ۵۴۹، ۶۴۴، ۱۰۹۹

شنگل (۲)

شاه هند در دوره بهرام گور. پس از شکست خاقان چین، وزیر بهرام درباره شنگل می گوید:

جهان از بداندیش بی بیم گشت وزین مرزها رنج و سختی گذشت
مگر نامور شنگل از هندوان که از داد پیچیده دارد روان
بهرام در لباس فرستادگان به نزد او می رود. شنگل از او می خواهد که در هند بماند و دخترش سپنود را به بهرام می دهد. بهرام به یاری سپنود می گریزد و به ایران می آید. شنگل پس از شناسایی بهرام، به ایران می آید و دو ماه میهمان بهرام می شود. چندی بعد بنابر خواهش بهرام تعدادی از لولیان را به ایران می فرستد.

۷ / بهرام / ۱۸۷۴ — ۲۳۵۱، ۲۴۰۳ — ۲۴۷۵، ۲۵۵۷ — ۲۵۶۱

شوال

ماه دهم از هر سال قمری:

گذشته ز شوال ده با چهار یکی آفرین باد بر شهریار
۷ / اشکانیان / ۱۸

شوراب

از شهرهای روم:

چنین تا بیامد بران شارستان که شوراب بد نام آن کارستان
بر آورده ای دید سر بر هوا پر از مردم و ساز و جنگ و نوا
ز خارا پی افکنده در قعر آب کشیده سرباره اندر سحاب
این شهر پس از نبردی سنگین به تصرف انوشیروان در می آید و به فرمان او ویران می شود.

این نام در «نل» سیواس، در «نخ» سیوار و در «بن» سوراب آمده است.

۸ / کسری / ۵۷۶ — ۵۸۹

شورستان (۱)

سرزمینی است در میانه یمن و طیسفون:

ره شورستان تا در طیسفون زمین خیره شد زیر نعل اندرون
۷ / یزدگرد ۱ / ۱۱۰ - ۱۱۱، ۴۲۸ - ۴۲۹

[شورستان] (۲) ← شورستان (۱)

۷ / شاپور ۲ /

شورستان (۳) ← شورستان (۲)

۹ / خسرو / ۲۱۳۶ - ۲۱۴۰

[شورگ] ← سورگ

شوشتر

[«شهرستانی است در خوزستان» (فرهنگ فارسی)]

قیصر روم، برانوش، به فرمان شاپور بر روی رودی در این شهر پلی ساخت:

یکی رود بد پهن در شوشتر که ماهی نکردی برو برگذر
این نام به گونه ششتر نیز به کار رفته است:

زیاقوت وز تاج انگشتی ز دینار وز جامه ششتری
۴ / خاقان / ۱۴۱۲ (جامه ششتری) ■ ۷ / شاپور ۱ / ۶۷ - ۷۷

[شویران شگنی] ← شمیران شگنی

شهد

رودی (دریایی) است در شمال خراسان. نخچیرگاه افراسیاب در کناره این آب بوده

است و رستم برای شکار به آنجا می‌رود:

برفتند با باز و شاهین و مهد گرازنده و شاد تا رود شهد
به نخچیرگاه رد افراسیاب ز یکدست ریگ وز یکدست آب
نبرد پیران و طوس نیز در کناره همین رود جریان می‌یابد:

به ابر اندرون بانگ پولاد خاست به دریای شهد اندرون باد خاست
در پادشاهی یزدگرد بزه گر، محل آن در کنار طوس گفته شده است:

ترا چاره اینست کز راه شهد سوی چشمه سوگرایی به مهد

و پس از کشته شدن یزد گرد آمده:

زلشکر خروشی بر آمد چو کوس که شاهها زمان آوریدت به طوس
این نام در «نخ» سهر آمده است.

۲/ هاماوران / ۴۸۳ — ۴۸۴ ■ ۴ / کاموس / ۱۱۳، ۱۱۷ (رود)، ۱۴۶، ۱۴۹ (رود)،
۱۸۲ (رود)، ۲۵۰ (دریای شهد)، ۷۵۰، ۱۱۵۰ ■ ۴ / خاقان / ۷۰۱، ۸۳۹ ■ ۷ / یزد گرد ۱
۳۳۵ — ۳۴۰، ۳۶۳ — ۳۶۵

[شهر از] ← شهری

[شهران] ← شهری

شهران گراز (۱)

از بزرگان دوره خسرو پرویز:

نپیچید کس دل ز گفتار راست یکی پیرتر بود بر پای خاست
کجا نام او بود شهران گراز گوی پیر سر، مهتری دیر یاز
پس از بر تخت نشستن بهرام چوبینه، وی به دفاع از خسرو سخرانی کرد.
این نام در «قا» نهران گراز و در «نخا» مهران گراز آمده است.
۹/ خسرو / ۷۹۳ — ۸۰۸، ۸۳۳ — ۸۳۴

شهران گراز (۲) ← هرمزد شهران گراز

۹/ فرابین /

[شهربانو ارم] ← ارم (۲)

شهر ترکان ← توران

شهر چین

بیشه ای است که رستم سنگ اکوان دیو را در آنجا افکند:

ببنداخت در بیشه شهر چین بلرزید ازان سنگ روی زمین
این نام در «نخا» شیرچین آمده است.

۵/ بیژن / ۱۰۸۶

شهر زنان ← هروم

شهر زور ← زور

شهرسپ

وزیر طهمورث:

مر او را یکی پاک دستور بود که رایش ز کردار بد دور بود
 خنیده به هر جای شهرسپ نام نزد جز به نیکی به هر جای گام
 وی آنچنان نیک کردار است و آنچنان طهمورث را به راه نیک هدایت می کند که فره
 ایزدی از طهمورث تابیدن می گیرد:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فره ایزدی
 این نام در «نل» بهرست آمده است.

۱/ طهمورث / ۲۰ - ۲۶

شهر گور ← خوره اردشیر

شهر گیر (۱)

از سربازان اسکندر، وی پسر و عروس قیدافه را اسیر کرده و نزد اسکندر می آورد:
 چو آن پور قیدافه را شهر گیر بیاورد گریان گرفته اسیر
 زنش هم چنان نیز با بوی و رنگ گرفته جوان چنگ او را به چنگ
 ۷/ اسکندر / ۷۲۴، ۷۴۱ - ۷۴۲، ۷۴۷

شهر گیر (۲)

سالار سپاه اردشیر بابکان در هنگام حمله به کرمان:
 یکی مرد بد نام او شهر گیر خردمند سالار شاه اردشیر
 هفتواد و پسرش به دست شهر گیر اسیر شده، به فرمان اردشیر کشته می شوند:
 پیامد ز قلب سپه شهر گیر بکشت آن دو تن را به باران تیر
 ۷/ اشکانیان / ۶۹۷ - ۷۰۳، ۷۴۸ - ۷۴۹، ۷۵۳ - ۷۶۱، ۷۶۵

شهرناز

دختر جمشید. ضحاک او و خواهرش ارنواز را به مشکوی خود می برد. ایندو، پس از
 پیروزی فریدون، به او می پیوندند. کندرو - خدمتگار ضحاک - در این باره می گوید:
 [فریدون] به یک دست گیرد رخ شهرناز به دیگر عقیق لب ارنواز
 شب تیره گون خود بتر زین کند به زیر سر از مشک بالین کند

کیخسرو از آن دو با عنوان خواهران جهاندار جم یاد می کند:

کجا خواهران جهاندار جم کجا تاجداران بسا باد و دم
۱ / ضحاک / ۶ - ۱۱، ۳۱۵ - ۳۴۸ (دختر جمشید)، ۳۵۴، ۳۸۶ - ۳۹۱، ۴۲۳ -
۴۲۴ ■ ۱ / فریدون / ۵۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۹۵۸ (خواهران جهاندار جم)

شهریو

موبدی است که در خردسالی شاپور ذوالاکتاف، نیابت سلطنت او را بر عهده می گیرد:
یکی موبدی بود شهریو به نام خردمند و شایسته و شاد کام
بیامد به کرسی زرین نشست میان پیش او بندگی را ببست
این نام در «نخ» شهریو و در «نخا» مهریو آمده است.

۷ / شاپور ۲ / ۲ - ۲۰

[شهریو] (۱) ← شهریو

۷ / شاپور ۲ /

شهریو (۲)

از بزرگان مرو در دوره یزدگرد سوم ساسانی. وی تلاش می کند که ماهوی را از کشتن
یزدگرد منصرف گرداند:

نشست او و شهریو بر پای خاست به ماهوی گفت این دلیری چراست
این نام در «لن» شهریو، در «قا» و «بای» شهرآز و در «ما» شهران آمده است.
۹ / یزدگرد ۳ / ۵۴۸ - ۵۵۳

شهریار

پسر خسرو پرویز. مادرش شیرین:

وزو نیز فرزندی بودم چهار بدیشان چنان شاد بد شهریار
چو نستود و چون شهریار و فرود چو مردان شه آن تاج چرخ کبود
پس از کشته شدن خسرو، وی نیز به دست شورشیان کشته می شود.

۹ / شیرویه / ۴۶۴ - ۴۶۹، ۵۳۶ - ۵۳۸

[شهریار] ← شهریو (۲)

شهریور (۱)

نام چهارمین روز از هر ماه خورشیدی:

به شهریور بهمن از بامداد
جهاندار داراب را بار داد
۵/ بیژن / ۷۷۰ ■ ۶/ همای / ۲۸۳

شهریور (۲)

نام ششمین ماه از هر سال خورشیدی:

همی بود تا ابر شهریوری
بر آمد جهان شد پر از لشکری
۷/ بهرام / ۱۱۰۹

شیبان

قبیله‌ای از اعراب:

بفرمود منذر به نعمان که رو
یکی لشکری ساز شیران نو
ز شیبان و از قیسیان ده هزار
فراز آر گرد از در کارزار
۷/ یزدگرد / ۱ - ۴۲۴ - ۴۲۶

شید ← خورشید (۱)

شیدسپ

پسر گشتاسپ. وی درنبرد اول ارجاسپ و گشتاسپ حضور دارد:
بیامد پُشش باز شیدسپ شاه
که مانده شاه بد همچو ماه
در هنگامه نبرد، تیر یکی از ترکان او را از پای می افکند:
یکی ترک تیری برو برگماشت
ز پشتش سر تیر بیرون گذاشت
۶/ دقیقی / ۳۴۸ - ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۹۱ - ۵۰۱

شیدوش (۱)

از پهلوانان ایران در نبرد منوچهر با سلم و تور:

به یک دست شیدوش جنگی به پای
چو شیروی شیروژن رهنمای
۱/ فریدون / ۵۸۲ ■ ۲/ نودر / ۲۹۵ ■ ۲/ هاماوران / ۵۶-۶۴

شیدوش (۲)

پسر گودرز. وی همراه رستم برای کین خواهی از خون سیاوش به توران تاخت [سیاوش].

در نبرد طوس و پیران، او نیز حضور داشت [افرود]:

درفشی کجا پیکرش هست ببر همی بشکنند زو میان هژبر
 ورا گرد شیدوش دارد به پای چو کوهی همی اندر آید ز جای
 در آخرین نبرد پیران و گودرز نیز او حاضر است [دوازده رخ].
 ۳ / سیاوش / ۲۶۳۲ — ۲۶۴۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۰۲ — ۳۰۳ ■ ۴ / فرود / ۵۲۱ —
 ۵۲۲، ۵۶۸ ■ ۴ / کاموس / ۳۳۳، ۳۸۸، ۴۰۱ — ۴۰۲، ۵۶۴، ۵۹۶، ۶۰۲ — ۶۱۰، ۸۵۲،
 ■ ۴ / خاقان / ۱۰۳۹، ۱۱۴۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۸۶، ۳۲۱، ۱۷۰۳ — ۱۷۰۴ ■ ۵ /
 جنگ بزرگ / ۱۴۸، ۶۸۵ — ۶۸۶، ۹۶۲

شیده

پسر افراسیاب. نام اصلیش پشنگ بوده است:

پشنگست نامش پدر شیده خواند که شیده به خورشید تابنده ماند
 در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، وی پیام افراسیاب را نزد کیخسرو می آورد.
 پس از آغاز نبرد وی با کیخسرو به نبرد تن به تن می پردازد، ولی به دست کیخسرو کشته
 می شود:

یکی تیغ تیز از میان بر کشید سراسر دل نامور بر درید
 ۳ / سیاوش / ۱۲۹۹ — ۱۳۰۴، ۱۳۲۵ ■ ۴ / خاقان / ۱۰۹۳ — ۱۱۳۳، ۱۱۶۹ —
 ۱۱۷۴، ۱۲۸۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / بیژن / ۱۱۹۳ — ۱۲۳۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۲ — ۴۰، ۵۱،
 ۵۴، ۵۹ — ۶۱، ۷۲ — ۷۴، ۱۲۱، ۱۰۲۲، ۱۲۷۷ — ۱۲۷۸ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۳۰۰ —
 ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۵۹ — ۷۰۴، ۸۷۲، (فرزند)، ۱۲۵۳ — ۱۲۵۵ (پشنگ)، ۱۵۵۲ (دخمه شید)،
 ۱۵۵۵، ۲۶۸۲ — ۲۶۸۳ (پشنگ)، ۲۶۸۵، (او)، ۲۷۲۹ — ۲۷۳۳

شیر (۱) ← شیروی (۱)

۱ / فریدون / ۸۱۷

شیر (۲)

برج پنجم از فلک هشتم:

چو خورشید برزد سر از برج شیر سپهر اندر آورد شب را به زیر
 نام تازی این کلمه اسد است:
 نگه کرد روشن به قلب اسد که هست او نماینده فتح و جد

در یک بیت به جای فلک مشتری به خطا شیر آمده است:

چو کیوان و بهرام و ناهید و شیر چو خورشید و تیر از بر و ماه زیر
 ۳ / سیاوش / ۳۶۶۲ / ۴ / فرود / ۱۱۷۸ / ۵ / بیژن / ۵۹۸ / ۷ / اسکندر / ۱۵۹۹ ■
 ۷ / شاپور / ۲ / ۱۲۴ — ۱۲۵ (اسد)، ۲۳۴ / ۸ / کسری / ۳۰۹۷ / ۹ / خسرو / ۳۵۶۹

شیر (۳) ← شیرویه

۹ / خسرو ■ ۹ / شیرویه

شیراز

شهری است در پارس:

سپهد خود و لشکرش ساز کرد بزد کوس و آهنگ شیراز کرد
 ... همه پارس او را شده چون رهی همی بود با تاج شاهنشاهی
 ۷ / اشکانیان / ۶۲ / ۸ / یزدگرد / ۲ / ۲۰۹ / ۸ / قباد / ۲۹ — ۳۰، ۳۵، ۷۷، ۱۰۲ ■
 ۸ / هرمزد / ۱۷۴۲

شیران

از بزرگان ایران در دوره هرمزد. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وی نیز به نزد او می‌رود:

چو شیران و وستوی یزدان پرست ز عمان چو خنجست و چون پیل مست
 ۸ / هرمزد / ۱۷۳۸ — ۱۷۵۶

شیرچین (۱)

نام بیشه‌ای است در آمل. کی کاوس پس از سقوط از آسمان در این بیشه می‌افتد:
 سوی بیشه شیرچین آمدند به آمل به روی زمین آمدند
 ۲ / هاماوران / ۴۱۳

شیرچین (۲) ← شهر چین

۵ / بیژن /

شیرخوان

نام محلی است در البرز. فریدون ضحاک را در این محل به بند می‌کشد:
 همی راند ازینگونه تا شیرخوان جهان را چون این بشنوی پیرخوان

۱ / ضحاک / ۴۵۷، ۴۵۹

شیر خون

پیرمردی است زابلی، که بهمن را به محل شکار رستم رهنمون می‌شود:
همی رفت پیش اندرون رهنمون جهان‌دیده‌یی نام او شیر خون
این نام در «نل» سرخون آمده است.

۶ / اسفندیار / ۳۱۲ - ۳۱۴

شیر ذیل ← شیر زیل

شیرزاد ← رشنواد (۲)

شیر زیل

از پهلوانان ایران در دوره خسرو پرویز:
چو بادان پیروز و چون شیر زیل که با داد بودند و با زور پیل
وی به همراه خسرو و سیزده پهلوان دیگر به نبرد بهرام چوبینه و یاران او می‌رود ولی از
آنها شکست خورده، گریزان می‌شود. این نام به صورت شیر ذیل نیز آمده است:
چو آذرگشسپ و دگر شیر ذیل * چو زنگوی گستاخ با شیر و پیل
۸ / هرمزد / ۱۷۳۸ - ۱۷۵۶ □ ۹ / خسرو / ۱۸۳۱ - ۱۸۶۷

شیر کپی

حیوانی است وحشی در چین:

ددی بود مهتر زاسپی به تن فرو هشته چون مشک گیسورسن
به تن زرد و گوش و دهانش سیاه ندیدی کس او را مگر گرمگاه
... ورا شیر کپی همی خواندند زرنجش همه بوم درماندند
بهرام چوبینه به خواهش خاقان چین به نبرد او رفته و شیر کپی را می‌کشد.

۹ / خسرو / ۲۲۸۶ - ۲۳۷۳

[شیر کج] ← شطرخ

[شیر کخ] ← شطرخ

* لازم به ذکر است که همین بیت را «لن»، «نخ» و «نخا» شیر زیل آورده‌اند.

شیروی (۱)

از پهلوانان دوره فریدون. وی به همراه منوچهر با سلم و تور می جنگد:
 سپهدار چون قارن کاوگان سپهکش چو شیروی و چون آوگان
 در بیتی نامش شیر آمده است:
 به یک دست قارن به یک دست شیر به سر گرز و تیغ آتش و آب زیر
 ۱ / فریدون / ۵۱۱، ۵۸۲، ۶۲۴، ۷۹۴، ۷۹۷ — ۸۱۴، ۷۹۸ — ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۶۳ —
 ۸۶۵، ۸۸۶ — ۸۸۷ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۵۹ — ۱۶۰

شیروی (۲)

سپهدار سپاه کسری نوشین روان در نبرد با رومیان. پسر بهرام:
 سپه دار شیروی بهرام بود که در جنگ با رای و آرام بود
 ۸ / کسری / ۵۳۳

شیروی (۳) ← شیرویه

۹ / خسرو، شیرویه /

شیرویه

بیست و سومین شاهنشاه ساسانی. پسر خسرو پرویز. مادرش، مریم دختر قیصر روم. نام
 اصلیش قباد و نام آشکارش شیرویه بوده است:
 به گوش اندرون خواند خسرو، قباد همی گفت شیروی فرخ نژاد
 به علت عیاشی های مدامش، به فرمان خسرو زندانی می شود. شورشیان پس از دستگیری
 خسرو او را بر تخت می نشانند. و بعد او را مجبور می کنند که فرمان قتل پدر را صادر کند:
 بترسید شیروی و ترسنده بود که در چنگ ایشان یکی بنده بود
 وی تلاش کرد که شیرین را به چنگ آورد ولی تلاشش با خود کشی شیرین ناکام
 می ماند.

پس از هفت ماه پادشاهی بر اثر خوردن زهر کشته می شود. پس از او پسرش اردشیر بر
 تخت سلطنت می نشیند.

۹ / خسرو / ۳۱۶۹ — ۳۲۰۳، ۳۲۴۹ — ۳۲۵۰، ۳۳۱۹، ۳۳۳۹ — ۳۳۴۶، ۳۴۹۰ —
 ۳۵۱۷، ۳۹۳۴ — ۴۰۸۳ ■ ۹ / شیرویه / ۱ — ۶۰۰ ■ ۹ / اردشیر / ۳ — ۱۲ — ۱۷

شیرین

همسر خسرو پرویز. زمان آشنائی وی با خسرو، پیش از بر تخت نشستن خسرو بوده است:

چو پرویز ناباک بود و جوان پدر زنده و پور چون پهلوان
 ورا در زمین دوست شیرین بدی برو بر چو روشن جهان بین بدی
 پس از استقرار مجدد خسرو بر تخت، وی خود را در راه خسرو قرار می دهد و خسرو
 او را به مشکوی خود می فرستد. این عمل باعث ناراحتی شدیدی در میان مردم شهر می شود:
 همه شهر زان کار غمگین شدند پر اندیشه و درد و نفرین شدند
 خسرو بزرگان را متقاعد می کند که شیرین پاک بوده است.

شیرین چندی بعد با خوراندن زهر، مریم، همسر دیگر خسرو را می کشد.
 پس از مرگ خسرو، شیرویه به اندیشه دستیابی بر شیرین، او را به مشکوی خود
 می خواند. شیرین نخست در برابر بزرگان به اثبات بی گناهی خود می پردازد و آنگاه به دخمه
 خسرو رفته و خود کشی می کند:

هم آنگاه زهر هلاهل بخورد ز شیرین روانش بر آورد گرد
 وی چهار پسر داشته است:

چو نستود و چون شهریار و فرود چو مردان شه آن تاج چرخ کبود
 ۹ / خسرو / ۳۰۲۴، ۳۰۳۳، ۳۰۳۵، ۳۳۸۳، ۳۴۸۹، ۳۹۸۰، ۳۹۹۸ = ۹ / شیرویه
 ۱۷۳، ۱۵۵، ۱۷۵، ۳۷۳، ۴۷۸، ۵۹۵ /

[شیطرح] ← شطرخ

ص

[صباح] ← صبا ع

[صبا خ] ← صبا ع

صطخر ← اصطخر

صطرخ ← اصطخر

صبا ع

شاه یمن. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در سپاه ایران حضور دارد:
چو صبا ع فرزانه شاه یمن دگر شیر دل ایرج پیل تن
این نام در «قا» صبا ح، در «نل» صبا غ، در «نخ» صبا خ و در «نخا» صبا ع آمده
است.

۵/ جنگ بزرگ / ۱۳۲

ض

ضحاک

پسر مرداس، شاه دشت نیزه‌وران:

پسر بد مرا این پاک دل را یکی کش از مهر بهره نبود اندکی
جهانجوی را نام ضحاک بود دلیر و سبکسار و ناپاک بود
وی به تحریک ابلیس پدر را می‌کشد و بر اثر بوسه‌های ابلیس از شانه‌هایش دو مار
می‌روید. ابلیس چندی بعد به صورت طیب بر او ظاهر شده و از او می‌خواهد که برای آرامش
مارها روزانه دو جوان را قربانی کرده و مغزشان را به مارها بخوراند.
پس از بیداد گر شدن جمشید، به درخواست ایرانیان، ضحاک بر تخت ایران می‌نشیند.
به فرمان او روزانه جوانانی قربانی می‌شوند تا نوبت به فرزند کاوه آهنگر می‌رسد. با شورش او
و قرار گرفتن فریدون در رأس سپاهیان شورشی، طومار حکومت ضحاک درهم نوردیده
می‌شود. فریدون او را در کوه دماوند به بند می‌کشد.

مهراب، پدر رودابه نژاد خود را به او می‌رساند:

که ضحاک مهراب را بد نیا دل شاه ازیشان پر از کیمیا
لقب ضحاک بیوراسب است:

کجا بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند
در شاهنامه، برای وی القاب دیگری نیز آمده است:

کنون کردنی کرد جادو پرست مرا برد باید به شمشیر دست
نباید که او یابد از بد رها که او ماند از بچه اردها
نه من بیش دارم ز جمشید فر که ببرید بیور میانش بهار

۱ / جمشید / ۸۲ — ۱۸۳ / ۱ / ضحاک / ۱ — ۴۷۰ / ۱ / فریدون / ۱۸ ■ ۱

/ منوچهر / ۶۳۴، ۶۲۳ (اژدها)، ۷۰۰، ۷۶۷ (بزرگ افسر تازیان)، ۸۶۹، ۹۴۲ (اژدها)،
 ۹۴۵، ۱۱۶۴، ۱۶۰۰ ■ ۲ / نوذر / ۳۵۹ ■ ۲ / مازندران / ۳۹ ■ ۳ / سیاوش / ۲۹۳۴
 (کدخدا) ■ ۴ / خاقان / ۱۲۰۲ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۶۳۹ — ۱۶۴۶ ■ ۵ / جنگ بزرگ
 / ۱۲۴۶ — ۱۲۴۸، ۲۴۲۹، ۲۴۶۲، ۲۷۲۷ ■ ۶ / اسفندیار / ۲۴۳، ۶۶۱، ۶۷۵ ■ ۶ / شغاد
 / ۱۸۷ (بیور) ■ ۶ / بهمن / ۱۶ ■ ۶ / دارا / ۲۰۸ ■ ۷ / اسکندر / ۱۶۱۴ ■ ۷ / اشکانیان
 / ۳۴، ۳۹، ۶۶۱ — ۶۶۴ ■ ۸ / قباد / ۱۸۰ (تخم ضحاک) ■ ۹ / خسرو / ۴۱۵ — ۴۱۶،
 ۷۸۷ — ۷۸۸، ۸۳۹ — ۸۴۰، ۳۵۲۰ ■ ۹ / شیرویه / ۳۱۶ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۵۷ — ۵۶۱

ط

طاق دیس

یکی از تخت‌های خسرو پرویز که در میدان اسب‌دوانی نهاده بودند :
ز تختی که خوانی و را طاق دیس که بنهاد پرویز در اسپریس
این تخت را اول بار به فرمان ضحاک ساخته بوده‌اند :
سرمایه آن ز ضحاک بود که ناپارسا بود و ناپاک بود
اسکندر آن را متلاشی می‌کند . خسرو پرویز فرمان می‌دهد که هزار و صد و بیست
درود گر با سی و سه هزار و ششصد شاگرد آن را یک ساله بسازند .
این نام در «مو» طاق ویس آمده است .
۹ / خسرو / ۳۵۱۹ - ۳۵۷۹

[طاق ویس] ← طاق دیس

طالقان

نام شهر . پیران در نامه‌ای به گودرز ، مبنی بر درخواست صلح ، این شهر را نیز متعلق به
ایران اعلام می‌دارد :
دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون در بلخ تا اندر آب
۳ / سیاوش / ۶۴۴ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۵۷

طایر

شاه غسانیان . در خردسالی شاپور ذوالاکتاف ، وی به ایران می‌تازد :
ز غسانیان طایر شیردل که دادی فلک را به شمشیر دل
... به تاراج داد آن همه بوم و بر کرا بود با او پی و پا و پر

یکی از زنان خاندان نرسی را او به اسیری می‌برد. این زن دختری می‌زاید که مالکه نام می‌گیرد. پس از حمله شاپور ذوالاکتاف، طایر در دژی پناه می‌گیرد. مالکه در دژ را می‌گشاید و طایر اسیر شاپور می‌شود:

به درخیم فرمود تا گردنش زند، با آتش اندر بسوزد تنش
سر طایر از ننگ در خون کشید دو کتف وی از پشت بیرون کشید

۷/ شاپور ۲ / ۲۶ - ۱۱۵

طایف

{«شهر کیست خرد [اندر ناحیت عرب]، بر دامن کوه.» (حدود العالم، ص ۹۶)}
ز پر مایه چیزى که آمد به دست زروم وز طایف همه هرچ هست
۹/ یزدگرد ۳ / ۳۹۲

طبرد

پهلوان تورانی، در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب:
بر میسره شیر جنگی طبرد بشد تیز با نامداران گرد
این نام در «نل» و «نخ» کبرد و در «قا» که برد آمده است.
۵/ جنگ بزرگ / ۷۵۵

طبرستان

{«نامی است که مورخان اسلامی به مازندران و حدود آن (از مشرق و مغرب) اطلاق کرده‌اند.» (فرهنگ فارسی)}
میروی، از پهلوانان دوره یزدگرد سوم، از اهالی این سرزمین است:
چو میروی طبری و چون ارمنی به جنگ‌اند با کیش آهرمنی
۹/ یزدگرد ۳ / ۵۶

[طبرگ] - تبرگ (۲)

طراز

{«شهریست در ترکستان شرقی، در سرحد چین، نزدیک فرغانه» (فرهنگ فارسی)}
سپاهیان این شهر در اختیار افراسیاب بوده‌اند:

* منظور از مازندران، استان مازندران کنونی است و نه مازندران شاهنامه. (ر. ک: مازندران).

طرازی و غزی و خلیخ سوار همان سی هزار آزموده سوار
کمان، جامه و زنان این شهر دارای شهرت فراوانی بوده است:

دو ابرو بسان کمان طراز برو توز پوشیده از مشک ناز
نشسته زنی خوب بر تخت ناز پر از شرم، با جامه های طراز
وزین بهره نیم شب دیرباز نشستی همی با بتان طراز

۱ / منوچهر / ۳۱۸ (کمان طراز)، ۵۱۰ ■ ۲ / سهراب / ۵۸ (بتان طراز) ■ ۳ / سیاوش
/ ۲۵۸ (بتان طراز) ■ ۴ / خاقان / ۱۰۳۷ (بتان طراز) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۳۱۴، ۱۴۰۰ (بتان
طراز)، ۱۴۸۲ ■ ۶ / هفتخوان / ۷۱۸ ■ ۷ / اردشیر / ۱۹۵ ■ ۹ / خسرو / ۱۳۷۹ (جامه های
طراز)، ۳۱۵۴ (بتان طراز) ■ ۹ / شیرویه / ۵۷۳

طرخان (۱)

پهلوان تورانی در نبرد با سپاه اسفندیار. پس از آغاز نبرد، نوش آذر به مقابله او می آید:
چو نوش آذر او را به هامون بدید بزد دست و تیغ از میان برکشید
کمرگاه طرخان به دو نیم کرد دل کهرم از درد پر بیم کرد
۶ / هفتخوان / ۶۰۱ - ۶۱۵

طرخان (۲)

بیژن، شاه سمرقند، از نژاد اوست:

یکی پهلوان بود گسترده کام نژادش ز طرخان و بیژن به نام
این نام در «لن»، «نخ» و «نخا» طلخان، در «نل» طلخون و در «بای» طلحند آمده
است.

۹ / یزدگرد / ۴۴۴

[طغرل] ← طغری

طغری

باز شکاری بهرام گور:

پس اندر یکی مرغ بودش سیاه گرامی تر آن بود بر چشم شاه
سیاهی به چنگ و به منقار زرد چو زر درخشنده بر لاژورد
همی خواندش شاه طغری به نام دو چشمش برنگ پر از خون، دو جام
که خاقان چینش فرستاده بود یکی تخت با تاج بیجاده بود

این نام در «قا» طغرل آمده است.*

۷/ بهرام ۵ / ۶۱۰ - ۶۵۰

[طلحند] ← طرخان (۲)

[طلخان] ← طرخان (۲)

طلخند

پسر مای، شاه کشمیر:

ورا پادشا نام طلخند کرد روان را پراز مهر فرزند کرد
وی برای تصرف تاج و تخت کشمیر به نبرد برادرش گو می رود، پس از شکست
سپاهیان، طلخند بر پشت پیل از غصه جان می بازد:

بران زین زرین بخفت و بمرد همه کشور هندگو را سپرد
۸/ کسری / ۲۸۳۹ - ۳۳۳۵

[طلخون] ← طرخان (۲)

طورگ (۱)

سردار تورانی، وی به استقبال زنگه شاوران رفته و اسرای تورانی را از او تحویل می گیرد:
پذیره شدش نامداری سترگ کجا نام او بود جنگی طورگ
این نام در «نخ» طوروک و در «نخا» تبرگ آمده است.

۳/ سیاوش / ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵

طورگ (۲)

سردار ایرانی سپاه کیخسرو:

سپاهی به سوی بیابان سترگ فرستاد سالار ایشان طورگ
۵/ جنگ بزرگ / ۹۰۷

[طورگ] (۳) ← سورگ

۷/ اسکندر /

*. در تأیید صحت نسخه قاهره در ضبط طغرل، می توان به این بیت منوچهری توجه داشت:

الا تا بانگ دراجست و قمری الا تا نام سیمرغست و طغرل

(دیوان منوچهری، تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ص ۵۹)

[طورگ] (۴) ← تبرگ

/ ۹ خسرو /

[طوروگ] ← طورگ (۱)

طوس (۱)

پسر نوذر. از سرداران ایران.

پس از کشته شدن نوذر، زال سلطنت را از او و برادرش دور می‌کند و به زوطهماسب می‌سپارد [نوذر].

طوس به همراه کی کاوس به مازندران و آنگاه هاماوران رفته، در هر دو لشکرکشی اسیر می‌شود. [مازندران، هاماوران].

پس از حمله سهراب و تأخیر رستم در آمدن به ایران، کی کاوس به طوس فرمان می‌دهد که دستان رستم را ببندد. او به قصد خارج کردن رستم و آرام کردن طرفین به سوی رستم می‌رود [سهراب]:

بشد طوس و دست تهمن گرفت بدو مانده پرخاشجویان شگفت
 ... بزد تند یک دست بر دست طوس تو گفستی ز پیل ژیان یافت کوس
 زبالا نگون اندر آمد به سر برو کرد رستم به تندی گذر
 پس از آمدن کیخسرو به ایران، تنها طوس است که با شاهی او مخالفت می‌کند و فریبرز را شایسته شاهی می‌داند [سیاوش].

وی با سپاهسانی انبوه برای کین‌خواهی سیاوش به توران می‌تازد. در راه برخلاف اندرز کیخسرو از چرم می‌گذرد و فرود را به نبرد وادار می‌کند، که به کشته شدن فرود می‌انجامد. در نبرد با پیران نیز شکست از آن طوس است [فرود].

کیخسرو به کین فرود او را زندانی می‌کند ولی به وساطت رستم آزاد شده و مجدداً با سپاهی گران به نبرد پیران می‌رود ولی این بار نیز سپاهش درهم می‌شکند [کاموس - خاقان]. پس از کناره‌گیری کیخسرو، او نیز با تنی چند از پهلوانان کیخسرو را مشایعت می‌کند. در بازگشت در میان بوران برای همیشه ناپدید می‌شود [جنگ بزرگ].

فرزندانش: زرسپ و اندمان.

۲ / نوذر / ۲۳۲ - ۲۵۲، ۲۸۷ - ۲۸۸، ۴۵۲ - ۴۶۸ / ۲ / زوطهماسب / ۶ - ۷ - ۲
 / مازندران / ۴۴ - ۶۳، ۶۵ (نامدار)، ۸۶ - ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۶ - ۲۲۵، ۶۲۳ -
 ۷۶۱، ۶۳۳ - ۷۶۲، ۷۶۴، ۸۱۳، ۹۰۸ / ۲ / هاماوران / ۵۵ - ۶۴، ۱۵۱ - ۲۶۲، ۲۸۲،

۴۱۹ — ۴۳۸، ۴۴۵ (دلیران)، ۴۶۸ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۱۳۶، ۳۱۰ — ۳۲۹، ۳۱۷ —
 ۳۳۱، ۳۷۹ — ۳۸۹، ۴۵۳، ۵۴۳، ۵۵۰ — ۵۵۴، ۶۶۳ — ۶۶۵، ۶۶۹، ۷۶۲ — ۷۶۶، ۹۲۸ —
 ۹۵۰، ۹۷۲ ■ ۳ / سیاوش / ۲۰ — ۵۵، ۱۰۱، ۶۱۰، ۹۶۹ — ۹۷۹، ۹۹۷، ۱۰۰۴، ۱۰۰۹،
 ۱۰۱۸، ۱۰۵۷ — ۱۰۶۰، ۱۱۸۹ — ۱۱۹۰، ۲۲۶۴، ۲۵۹۸ — ۲۵۹۹، ۲۶۳۱ — ۲۶۴۸، ۲۷۴۹
 — ۲۷۵۵، ۲۷۹۰، ۲۸۶۵ — ۲۸۶۸، ۲۸۷۲، ۲۸۹۹ — ۲۹۰۰، ۲۹۲۷ — ۲۹۳۴، ۳۰۰۵ —
 ۳۰۰۶، ۳۵۰۶، ۳۷۴۵ — ۳۷۵۳ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۵ — ۱۳۷، ۱۴۹، ۳۷۷ —
 ۳۹۱ / ۴ / ۴۵۰، ۵۰۹ — ۵۱۲، ۵۳۴ — ۵۴۵، ۵۵۷، ۵۶۷، ۵۹۵ (پهلوان)، ۶۰۲ —
 ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۶۱ — ۶۶۳، ۶۶۷ — ۶۷۱، ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۸۶ — ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۵۲ —
 (سپهبد)، ۷۷۴ (سپهبد)، ۸۲۳ — ۸۲۹، ۹۰۵ — ۹۳۰، ۹۸۲ — ۹۸۵، ۱۰۰۰ — ۱۱۱۵ —
 (سپهبد)، ۱۰۲۸ — ۱۰۳۰، ۱۰۷۲ — ۱۰۷۳، ۱۱۱۶ — ۱۱۲۳، ۱۱۲۵، ۱۱۶۸ — ۱۱۶۹ —
 (سپهبد او)، ۱۱۸۱ — ۱۲۰۵ (سپهبد)، ۱۲۱۲ (سالار لشکر)، ۱۲۱۷، ۱۲۲۹ — ۱۲۴۴،
 ۱۲۵۵، ۱۲۷۹ — ۱۲۹۹ ■ ۴ / کاموس / ۲۷ — ۹۸، ۱۰۱ — ۴۵۹، ۵۰۹ — ۶۲۲،
 ۶۳۱، ۶۴۴، ۶۸۴ — ۶۸۵، ۶۹۲ — ۷۰۳، ۷۱۰ — ۷۱۱ (سه تن)، ۷۲۲ — ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۱،
 ۷۶۹، ۸۰۵، ۸۱۱ — ۸۳۲، ۸۶۶ (سالار ایران سپاه)، ۸۸۴ — ۹۰۷، ۹۲۷ — ۹۲۹، ۹۸۱،
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴ — ۱۰۶۰، ۱۰۷۱ — ۱۰۷۸، ۱۰۹۸ — ۱۱۰۷، ۱۱۲۹ — ۱۱۳۸، ۱۱۴۲،
 ۱۱۷۰ (سپهبد)، ۱۱۷۲، ۱۲۲۷ — ۱۲۲۸، ۱۲۳۱، ۱۲۴۲ (سپهبد)، ۱۲۴۵، ۱۲۶۹ — ۱۲۷۳،
 ۱۲۸۵، ۱۳۱۸ — ۱۳۱۹، ۱۳۲۶، ۱۳۳۳، ۱۴۱۵، ۱۴۲۳ ■ ۴ / خاقان / ۲۵۷، ۳۴۰ — ۳۴۳،
 ۳۹۴، ۴۰۸ — ۴۱۰، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶ — ۴۷۷، ۴۷۸،
 ۴۸۵، ۹۸۵، ۱۰۰۲، ۱۰۳۹، ۱۱۴۳، ۱۱۶۲، ۱۲۱۲ — ۱۲۱۴، ۱۲۴۳ — ۱۲۴۴، ۱۲۴۸، ۱۳۸۴ —
 ۱۳۸۵ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ — ۸۶، ۱۵۵ — ۱۵۷، ۳۷۹، ۴۷۶، ۴۷۷ — ۴۷۸، ۴۷۹،
 ۷۸۳، ۱۲۴۶ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۸۶، ۱۳۳، ۱۰۳۲ — ۱۰۳۴، ۱۰۴۵، ۱۰۵۱ — ۱۰۵۹ —
 (شه نوذران)، ۱۴۳۲، ۱۶۹۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۱۲ — ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۹۳ (اندمان پور
 طوس)، ۳۴۷، ۷۶۸ — ۹۶۱، ۱۵۷۶ — ۱۵۸۲، ۱۶۱۴، ۱۶۳۶، ۱۹۱۹، ۲۴۷۴ — ۲۴۹۱ —
 ۲۵۱۴ — ۲۵۱۷، ۲۵۹۲، ۲۶۰۸، ۲۷۵۱، ۲۷۶۱، ۲۷۶۵، ۲۸۱۴ — ۲۸۱۵، ۲۸۳۲، ۲۸۷۵ —
 ۲۸۹۱، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۵، ۳۰۱۰ — ۳۰۵۷، ۳۰۶۴، ۳۰۷۲ (یلان) ■ ۶ / دقیقی / ۴۸۰ ■ ۶
 / اسفندیار / ۷۳۸، ۷۲۹ ■ ۸ / هرمزد / ۱۶۲۶

طوس (۲)

«شهری است در خراسان نزدیک نیشابور، دارای روستاها و چشمه ها و درختان»

(آثارالبلاذ، ص ۴۱۱)

این شهر در نزدیک سرخس واقع بوده است:
 به تنندی به راه اندر آورد روی به سوی گروگرد شد جنگجوی
 میان سرخس است نزدیک طوس زباورد برخاست آوای کوس
 دریای شهد و چشمه سو در نزدیک طوس قرار داشته است. پس از کشته شدن یزدگرد
 بزه گر، سپاهیان او شیون برداشته و می گویند:
 زلشکر خروشی بر آمد چو کوس که شاهان زمان آوریدت به طوس
 گنج عروس متعلق به کیخسرو در این شهر بوده است:
 دگر گنج کش خواندندی عروس که آگند کاوس در شهر طوس
 رستم به اسفندیار می گوید که سام در این شهر ازدهایی را کشته بوده است:
 بکشتش به طوس اندرون ازدها که از چنگ او کس نیابد رها
 ۱ / آغاز / ۲۲۰ (سپهدار طوس) ۴ / فرود / ۱۱۴۸ — ۱۱۴۹ / ۵ / جنگ بزرگ
 ۶ / ۲۸۱۱ / ۶ / اسفندیار / ۶۵۱ / ۷ / یزدگرد / ۱ / ۳۲۴، ۳۶۵ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۳۳۸،
 ۴۲۲، ۳۷۹ — ۴۲۳

[طوس] (۳) ← طوش

طوش

پسر اسفندیار:

پسر بود او را گزیده چهار همه رزم جوی و همه نیزه دار
 یکی نام بهمن، دوم مهرنوش سیم نام او بد دلافرز طوش...
 این نام در «نخا» طوس و در «نخ» نوش و نیز آذرافروز طوش و آذرافروز نوش آمده است.
 ۶ / دقیقی / ۹۰۰ — ۹۰۱، ۹۹۴ — ۹۹۷ (نبرده گزینان اسفندیار)

طهماسپ

پدر زو:

ندیدند جز پورطهماسپ، زو که زور کیان داشت و فرهنگ گو
 ۲ / زوطهماسپ / ۱۰ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶۱۷

طهمورث

فرزند هوشنگ. وی از پشم میش و بره لباس تهیه کرد و یوز، سیه گوش و باز را اهلی

نمود و از دیگر جانوران جدا کرد. خروس و ماکیان را نیز طهمورث اهلی نمود.
وی وزیری دارد بسیار نیکوکار به نام شهرسپ. او آنچنان طهمورث را به راه نیکی و
صلاح رهنمون می‌شود که برای نخستین بار از او فرّه ایزدی تابیدن می‌گیرد:
چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید از و فرّه ایزدی
طهمورث دیوها را شکست سختی می‌دهد و دیوبند لقب می‌گیرد:
همه گردن گور زخم کمند چه بیژن چه طهمورث دیوبند
وی تصمیم می‌گیرد که تمام دیوهای اسیر را بکشد ولی آنها با آموزاندن تمامی خط‌ها
به او جان خود را نجات می‌دهند.

در بیتی کرنای تهمورثی آمده است که (شاید؟) منسوب به اوست:
زبس‌های و هوی و درنگ درای به کردار تهمورثی کرنای
۱/ طهمورث / ۱ - ۴۶ / ضحاک / ۱۵۶ / فریدون / ۶۱۷ / ۵ / بیژن / ۱۱۱
(طهمورث دیوبند)، ۹۰۹ (تهمورثی کرنای؟) / ۵ / دوازده رخ / ۲۴۹۷ / ۷ / بهرام / ۵ / ۴۲
(آیین طهمورث دادگر) / ۸ / کسری / ۸۹۳ / ۹ / خسرو / ۱۴۸۱ (آیین طهمورثی)، ۲۴۹۵،
۳۲۵۳ (پور هوشنگ طهمورثی) / ۹ / شیرویه / ۳۱۳

طیسفون

«شهری قدیم در مغرب ایران، واقع در ساحل شرقی [دجله]، و آن پایتخت ساسانیان بود.» (فرهنگ فارسی)

وزانجایگه شد سوی طیسفون سر بخت بدخواه کرده نگون
غسانیان بر این شهر در هنگامی که شاپور ذوالاکتاف خردسال است، حمله می‌برند
[شاپور ۲].

و بار دیگر نیز پس از مرگ یزدگرد بزه‌گر، اعراب یمن به فرمان منذر، به این شهر
حمله می‌آورند [یزدگرد ۲].
در شاهنامه، طیسفون از مداین جدا است و هر کدام شهری مستقل می‌باشند. (ر. ک:
مداین):

وزانجا بیامد سوی طیسفون زمین شد زلشکر گه بیستون
... وزان شهر سوی مداین کشید که آنجا بدی گنج‌ها را کلید
۷/ اشکانیان / ۷۷۴ / ۷ / شاپور ۲ / ۷، ۲۷ — ۳۰، ۳۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۳،
۳۹۶ / ۷ / یزدگرد ۱ / ۴۲۸ — ۴۳۱ / ۷ / بهرام ۵ / ۱۶۲۴ / ۸ / قباد ۲ / ۵۹، ۱۰۳،

۱۸۴، ۱۰۵ / ۸ / کسری / ۲۳۱۹، ۲۳۲۲، ۲۳۵۳، ۴۲۵۸ / ۸ / هرمزد / ۵۲۶، ۵۴۴، ۷۱۹،
 ۱۷۰۳، ۱۷۱۴، ۱۷۳۵، ۱۸۲۱، ۱۸۵۹ / ۹ / خسرو / ۶۰۹ - ۸۲۷، ۶۱۱، ۴۰۷۵ / ۹ / شیرویه
 ۳۷۶، ۴۹، ۲۴ / ۹ / اردشیر / ۴۹ - ۵۰ / ۹ / یزدگرد / ۳ / ۳۳۴

طینوش (۱)

پسر بزرگ قیدافه، شاه اندلس. داماد فور:

چنان دان که طینوش فرزند من کم اندیشد از دانش و پند من
 یکی باد سارست داماد فور نباید که داند ز نزدیک و دور
 طینوش تصمیم به کشتن اسکندر دارد ولی فریب او را خورده و در دام می افتد.
 وی با عذرخواهی از اسکندر به اندلس باز می گردد.
 این نام در «لن» فیطوس آمده است.

۷ / اسکندر / ۸۸۰ - ۸۸۳، ۸۹۰ - ۹۴۹، ۹۶۹ (فرزند)، ۱۰۱۴ - ۱۰۵۰

طینوش (۲)

فرستاده قیصر روم به درگاه یزدگرد بزه گر:

چنان بد که طینوش رومی ز راه فرستاده آمد به نزدیک شاه
 بهرام گور که در زندان بود از طینوش تقاضا می کند که از یزدگرد خواهان آزادی او
 شود و طینوش چنین می کند.

۷ / یزدگرد / ۱ - ۲۹۵ - ۳۰۳، ۵۶۵

ع

عباس

از سرداران تازی. پس از بیداد گر شدن هرمزد، وی نیز به همراه حمزه به ایران می‌تازد:
زدشت سواران نیزه‌گذار سپاهی بیامد فزون از شمار
چو عباس و چون حمزه‌شان پیشرو سواران و گردن فرازان نو
زتاراج ویران شد آن بوم و رست که هرمز همی باژ ایشان بجست
۸/ هرمزد / ۲۸۹ - ۲۹۲

عثمان

سومین خلیفه مسلمانان:
پس از هردوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین
۱/ آغاز / ۹۴

عجم ← ایران

عدن

[«شهر کیست اندر ناحیت عرب بر کران دریا ... و به حدود حبشه پیوسته است.»
(حدود العالم، ص ۹۷)]
از شهرهای یمن:
بر آراست منذر چو بایست کار ز شهر یمن هدیه شهریار
... زبرد یمانی و تیغ یمن دگر هرچ معدنش بد در عدن
۷/ یزدگرد ۱ / ۲۳۰ - ۲۳۲

عراق

[«ناحیتیست مشرق وی بعضی حدود خوزستان است و بعضی حدود جبال و جنوب وی بعضی خلیج عراقست و بعضی بادیه بصره و مغرب وی بادیه بصره است و آن کوفه و شمال وی بعضی از حدود جزیره است و بعضی از حدود آذرباذکان.» (حدودالعالم، ص ۸۸)]

نبرد اول اسکندر و دارا در این منطقه اتفاق می افتد:

سپه بر گرفت از عراق و برانند به رومی همی نام یزدان برانند

۶ / دارا / ۲۱۵ - ۲۱۶ / ۸ ■ / کسری / ۶۳

عرب ← تازی

[عردرا] ← غزدژ

عروس (۱)

گنجی بوده است در طوس، متعلق به کی کاوس:

دگر گنج کش خواندندی عروس که آگند کاوس در شهر طوس
کی خسرو هنگام کناره گیری از تاج و تخت، آن را به گودرز می سپارد تا میان رستم،
زال و گیو تقسیم کند.

۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۱۱ - ۲۸۱۲

عروس (۲)

نام یکی از گنج های خسرو پرویز:

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین وز بر طاس وز روم و روس

۹ / خسرو / ۳۷۹۰ ■ / ۹ / شیرویه / ۲۲۷

عزیز ← عزیز

عزیز

[«نام عربی عزرا پیامبر و کاتب مشهور بنی اسرائیل است که با ارتخشتره (= اردشیر پسر خشایارشا، پادشاه هخامنشی (۴۶۶ ق.م - ۴۲۴ ق.م) ... معاصر بود و در سال ۴۵۷ ق.م به پیشوائی گروه بسیاری از اسیران یهودی به اورشلیم مراجعت کرد. کتاب عزرا در توریة به نام اوست و حاوی بسیاری از نکات تاریخی زمان کوروش و داریوش و ارتخشیر اول است. آیه ۲۶۱ از سورة بقره را برخی از مفسران در مورد عزیز نازل دانسته اند.» (مزدیسنا، ص ۱۰۰)]

در داستان نوش زاد آمده است:

چو دوزخ بدانست و راه بهشت عزیز و مسیح و ره زردهشت
این نام در بیتی به گونهٔ عزیز آمده است:
چو راه فریدون شود نادرست عزیز* مسیحی و هم زندو است
بعضی از منابع تاریخی، همچون تاریخ بلعمی و مجمل التواریخ والقصص، زردشت
را شاگرد عزیز دانسته‌اند. دکتر معین در رد این انتساب آورده‌اند: «اما انتساب شاگردی
زرتشت نزد عزیز نیز ممکن نیست. چه‌وی، معاصر سومین پادشاه هخامنشی و در قرن پنجم ق. م
می‌زیست. این تاریخ متأخر از زمان زرتشت (حتی طبق تاریخ سنتی است.)» (مزدیسنا، ص
۱۰۱)

۸ / قباد / ۳۱۰ (عزیز) ■ ۸ / کسری / ۷۴۰ - ۷۴۱

عطارد ← تیر (۱)

علی (ع) (۱)

چهارمین خلیفهٔ مسلمانان:

چهارم علی بود جفت بتول که او را به خوبی ستاید رسول
نام وی حیدر نیز آمده است:
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم**
وی وصی نیز نامیده شده است:
منم بندهٔ اهل بیت نبی ستایندهٔ خاک پای وصی
۱ / آغاز / ۹۱ - ۱۱۸ ■ ۳ / سیاوش / ۲۵۸۵ (حیدر) ■ ۷ / اردشیر / ۱ - ۶۶۶ - ۶۶۹
■ ۸ / کسری / ۹۶۶

علی (۲)

از بزرگان دورهٔ فردوسی. از اهالی دیلم:
ازین نامور نامداران شهر علی دیلمی بود کو راست بهر
که همواره کارش به خوبی روان به نزد بزرگان روشن روان
۹ / یزدگرد ۳ / ۸۴۹ - ۸۵۰

*. در بعضی از نسخ عزیز و مسیحی آمده است که صحیح می‌باشد.

**. این بیت دوبار آمده است: ۱ / آغاز / ۱۱۲ و ۳ / سیاوش / ۲۵۸۵

[علی (قتیب)] (۳) ← حسین قتیب

عمان

از سرزمین های دست نشانده ایران:

چو شیران و وستوی یزدان پرست ز عمان چو حنجست و چون پیل مست
۸ / هرمزد / ۱۷۴۱

عمر

دومین خلیفه مسلمانان. وی سعد وقاس را با سپاه به ایران گسیل داشت:

عمر سعد وقاس را با سپاه فرستاد تا جنگ جوید ز شاه
۱ / آغاز / ۹۳ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۲۲، ۸۸، ۸۴۲

عمّوریه

[«شهری معروف از فریگیه قدیم (در شبه جزیره آناتولی).» (فرهنگ فارسی)]

این شهر مرکز روم بوده است:

چو بشنید سالار روم این سخن به یاد آمدش روزگار کهن
ز عمّوریه لشکری گرد کرد همه نامداران روز نبرد
۶ / داراب / ۴۶، ۴۸، ۵۲ (شهر)، ۵۴، ۶۰ ■ ۷ / اسکندر / ۷۰ ■ ۸ / کسری / ۴۱۴۳

غ

غانفر

شاه هیتالیان در دوره کسری انوشیروان:

گوی غاتفر نام سالارشان به جنگ اندرون نامبردارشان
وی هدایای خاقان چین برای کسری را غارت کرد و فرستادگان چینی را کشت. خاقان
به نبرد او آمد. در این نبرد غاتفر شکست خورد.

۸ / کسری / ۱۷۵۵ - ۱۸۰۷، ۱۸۳۲، ۱۸۳۷، ۱۸۵۳، ۱۹۳۹

غار افراسیاب ← افراسیاب (۲)

غرچگان ← غرچه

غرچگان ← غرچه

غرچه

[«ناحیتیست اندر خراسان. قصبه اوشین است.» (حدودالعالم، ص ۵۸)]

در نبرد پیران با طوس، پهلوانی از این سرزمین به یاری پیران آمد:

چو سگسار غرچه چو سنگل زهند هوا پر درفش و زمین پر پرند
پیران درنامه‌ای به گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این شهر را متعلق به ایران اعلام

می‌دارد:

از ایران به کوه اندر آید نخست در غرچگان از بر بوم بُست

پیروز، شاه غرچگان در سپاه کیخسرو، برای نبرد با افراسیاب حضور داشت:

این نام علاوه بر غرچگان، به گونه غرچگان نیز به کار رفته است:

چغانی و چگلی و بلخی ردان بخاری و از غرجگان موبدان
در «قا» به جای غرجگان، جرجگان آمده است.
۴ / کاموس / ۷۵۷ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۶ (غرجگان) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۸
(شه غرجگان) ■ ۷ بهرام / ۱۶۰۰ (غرجگان)

غردر ← غزدُر

غز

[«نامی است که تازیان به قبیله ترکان اغز اطلاق کرده اند.» (فرهنگ فارسی)]
سپاهیانی از این قوم تحت فرماندهی گوگرد گیر، پسر افراسیاب بوده است:
طرازی و غزّی و خلّخ سوار همان سی هزار آزموده سوار
که سالارشان بود پنجم پسر یکی نامور گرد پرخاشخر
۵ / جنگ بزرگ / ۳۱۴

غزدُر

دُرّی است در نزدیکی الانان:
الانان و غزدُر به لهراسپ داد بدو گفت کای گرد خسرونژاد
این نام به گونه غردر نیز آمده است:
وزان سو که لهراسپ شد جنگجوی الانان و غردر سپارم بدوی
این نام در «لن» به گونه غردر آمده است.
۵ / دوازده رخ / ۱۱۶، ۱۰۲۴، ۱۱۳۸ (غردر)

غزنین

[«غزنین و آن ناحیت ها که بدو پیوسته است همه را به زابلستان باز خوانند.»
(حدود العالم، ص ۶۴)]
این سرزمین تا پادشاهی بهمن زیر سلطه خاندان رستم بوده است. گشتاسپ در این باره
می گوید:

که او راست تا هست زاولستان همان بست و غزنین و کاولستان
۵ / دوازده رخ / ۱۱۱ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۰۶ ■ ۸ / یزدگرد / ۲ / ۲۱۰

غسانیان

[«قبیله ایست از عرب، از قبایل «ازد» که اصلاً از یمن بودند و چون در محلی پر آب

به نام غسان سکنی داشتند به همین نام نامیده شدند.» (فرهنگ فارسی)
در خردسالی شاپور ذوالاکتاف، اعراب غسانی به طیسفون تاخته، آنجا را غارت
می‌کنند:

ز غسانیان طایر شیردل که دادی فلک را به شمشیردل
۷/ شاپور ۲ / ۲۷ - ۲۹، ۴۲، ۹۰

غور

[«ناحیتیست اندر خراسان، در میان کوهها و شکستگیها.» (حدودالعالم، ص ۶۲)]
بنه بر نهاد و سپه بر نشانند به غور اندر آمد دو هفته بماند
۶/ بهمن / ۱۰۲

غول

نام زن جادوگری است که در خوان چهارم از هفتخوان اسفندیار در کمین بوده است:
ورا غول خوانند شاهان به نام به روز جوانی مرو پیش دام
اسفندیار با افکندن زنجیر زردشت به گردن او، چهره واقعی او را، که گنده پیری است
زشت، آشکار کرد و:

یکی تیز خنجر بنزد بر سرش مبادا که بینی سرش گر برش
۶/ هفتخوان / ۱۸۳ - ۲۳۰، ۲۳۸ - ۲۴۰

ف

فارقین *

از شهرهای روم:

یکی مندیا و دگر فارقین بیامختشان زند و بنهاد دین

۸ / قباد / ۲۰۳ - ۲۰۴

فاریاب

[«شهری است مشهور، به خراسان، از توابع گوزگانان در نزدیکی بلخ.» (فرهنگ

فارسی)]

پیران در نامه‌ای به گودرز، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:

دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون در بلخ تا اندر آب

این نام در «نل» و «نخ» پاریاب آمده است.

۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۷

فاسقون

بیشه‌ای است در روم:

شود تا سربیشه فاسقون بشوید دل و دست و مغزش به خون

۶ / لهراسپ / ۳۰۰، ۳۰۳ (بیشه)، ۳۴۴ (بیشه)، ۳۵۴ (بیشه) ۳۷۰ - ۳۷۱، ۳۷۶

(بیشه)، ۳۸۷ (بیشه)، ۴۰۲ (بیشه)، ۴۱۵ - ۴۱۶ (بیشه)، ۴۲۰ (بیشه)، ۴۴۷ (بیشه)، ۴۵۳

(بیشه)، ۴۵۵ (مرغزار)، ۶۳۴ (بیشه)

*. ممکن است این شهر، همان میافارقین باشد که شهری است در بین‌النهرین (عراق کنونی).

[فالیقیوس] ← فالینیوس

[فالینیوس] ← فالینیوس

[فخفار] ← قجفار

فرات

رودی است در غرب ایران:

ز پیش همایش برون تاختند به آب فرات اندر انداختند
 ۶ / همای / ۳۱ — ۳۲ / ۶ / دارا / ۶۸ — ۶۹، ۱۵۰، ۱۶۶ — ۱۶۸ (رودبار)، ۱۷۲
 (آب) ۷ / اردشیر / ۱ — ۶۴۴ / ۸ / هرمزد / ۲۹۲ / ۹ / خسرو / ۹۸۹ — ۹۹۹

فراخان

سالار سپاه انوشیروان در بلخ. مؤیدان دربارهٔ بیدادگری‌های او در بلخ به انوشیروان می‌گویند:

چنین گفت موبد که ای شهریار فراخان سالار، سیصد هزار
 درم بستد از بلخ بامی به رنج سپرده نهادند یکسر به گنج
 انوشیروان پس از باز گرداندن تمامی اموال به صاحبانشان، او را عزل کرد:
 ز دیوان ما نام او بستیرید به در بر، چنورا به کس مشمرید
 ۸ / کسری / ۳۷۸۷ — ۳۷۹۵

فرامرز

پهلوان زابلی. پسر رستم. وی برای کین‌خواهی از خون سیاوش به همراه رستم به توران رفت. وی که طلایه‌دار سپاه بود، با ورازاد روبرو شد. پس از کشتن هزار تن از سپاهیان او، با نیزه ورازاد را از زین جدا کرد و کشت [سیاوش].

کیخسرو حکومت هندوستان را به او سپرد [کیخسرو]:

کنون سر به سر هندوان مر تراست ز قنوج تا سیستان مر تراست
 پس از آغاز نبرد رستم و اسفندیار، وی بر سپاه ایران تاخت و مهرنوش، پسر اسفندیار را کشت. [اسفندیار].

هنگام حملهٔ بهمن به زابل، وی در بُست بود و به محض آگاهی خود را به بهمن رساند. نبرد سه شبانه‌روز ادامه یافت. در روز چهارم باد مخالفی وزید و گرد و غبار را به چشمان سپاهیان او کوبید. فرامرز همچنان به نبرد ادامه داد، تا آن که از شدت ضعف اسیر گردید. به

فرمان بهمن بلافاصله او را بردار کردند [بهمن]:

فرامرز را زنده بردار کرد تن پیلوارش نگونسار کرد
 ازان پس بفرمود شاه اردشیر که کشتند او را به باران تیر
 ۳/ سیاوش / ۲۶۳۴ — ۲۶۴۸، ۲۶۵۷ — ۲۶۹۴، ۲۷۱۴ — ۲۷۴۳، ۲۸۲۸ — ۲۸۳۲،
 ۲۸۶۹، ۲۸۷۲ ■ ۴/ کیخسرو / ۲۹ — ۵۰، ۲۴۷ — ۲۶۴، ۲۶۷، ۳۴۲ — ۳۶۷ ■ ۴/ خاقان /
 ۱۹۳ — ۱۹۴ ■ ۵/ بیژن / ۷۲۸ — ۷۳۹، ۷۸۰ — ۷۸۲ ■ ۵/ دوازده رخ / ۱۰۸ — ۱۱۵ ■ ۶
 / اسفندیار / ۱۱۳، ۱۳۵، ۲۷۷ — ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۳۰ (پور)، ۴۲۷ — ۴۲۹، ۱۰۸۱ — ۱۰۹۰،
 ۱۰۹۴ (سگزی)، ۱۱۰۲ (سگزی)، ۱۱۱۷، ۱۱۲۰، ۱۱۶۸، ۱۲۱۰، ۱۴۶۰ ■ ۶/ شغاد / ۱۷۴،
 ۱۹۲، ۲۳۲ — ۳۱۳ ■ ۶/ بهمن / ۲۱، ۷ — ۲۳، ۷۹ — ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۸ (پسر)

فرانک (۱)

مادر فریدون. پس از کشته شدن آبتین، وی فریدون را به نگهبان مرغزاری سپرد:
 خردمند مام فریدون چو دید که بر جفت او بر، چنان بدرسید
 فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آگنده بود
 پس از آنکه ضحاک به محل فریدون پی برد، او فریدون را به البرز برد. فریدون در
 شانزده سالگی نام پدر و نژاد خود را از زبان فرانک شنید.

فرانک هنگام لشکر کشی فریدون، تمامی گنج‌های خود را میان سپاهیان توزیع کرد.

۱/ ضحاک / ۱۲۱ — ۱۸۲، ۲۴۸ — ۲۵۳ ■ ۱/ فریدون / ۱۴ — ۳۲

فرانک (۲)

دختر دوم برزین، که چنگ زنی بوده است ماهر:

مهین دخترم نام ماه آفرید فرانک دوم و سیوم شنبلید
 یکی چامه گوی و یکی چنگ زن سیم پای کوید شکن بر شکن
 بهرام گور در پی باز شکاری خود به باغ آنها وارد می شود و پس از دیدن این سه
 خواهر، همگی را به مشکوی خود روانه می کند.

۷/ بهرام / ۵ — ۶۲۵ — ۷۱۶

فرایین (۱)

از بزرگان ایران در دربار قباد. انوشیروان هنگام سوگند گرفتن از قباد، برای نابودی
 مزدک، او را نیز گواه می گیرد:

گوا کرد زرمهر و خرداد را فرایین و بندوی و بهزاد را
۸/ قباد/ ۳۱۴

فرایین (۲)

بیست و پنجمین شاهنشاه ساسانی. پس از کشته شدن اردشیر پسر شیروی، فرایین بر تخت می‌نشیند. و این در حالی است که او از نژاد ساسانیان نبوده است:
فرایین چو تاج کیان بر نهاد همی گفت چیزی که آمدش یاد
همی گفت شاهی کنم یک زمان نشینم برین تخت بر شادمان
به از بندگی توختن شست سال بر آورده رنج و فرو برده یال
وی در مدت دو هفته تمامی گنج‌ها را به باد می‌دهد و آنگاه بیدادگری پیشه می‌کند.
شهران‌گراز یکی از سرداران سپاه، با جلب موافقت سپاهیان، فرایین را می‌کشد:
بزدتیر ناگاه بر پشت او بیفتاد تازانه از مشت او
۹/ فرایین/ ۱ - ۵۲ ■ ۹/ یزدگرد ۳/ ۵۹۵ - ۵۹۶

فرب

[«فرب شهر کیست اندر ناحیت ماوراء النهر بر لب جیحون... و اندر میان بیابانست.»
(حدود العالم، ص ۶۵)]
[«فَرَبَر، شهر کیست بین جیحون و بخارا» (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۵). آمل]
= آموی] همچنین شهری است معروف در غرب جیحون در مسیر بخارا از مرو. و در برابرش در شرق جیحون، فَرَبَر واقع است.» (معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۸)]
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب در دشت کنار این شهر جریان می‌یابد:
رسیدم ز ایران به ریگ فرب سه جنگ گران کرده شد در سه شب
بهرام گور در این شهر نشانه‌ای در زمین قرار می‌دهد و فرب را مرز ایران و ترکان می‌کند:

چو برگشت و آمد به شهر فرب پر از رنگ رخسار و پر خنده لب
... بر آورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس را به ایران ز ترک و خلغ
نبا شد گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی به راه
۵/ جنگ بزرگ/ ۸۶۰ ■ ۷/ بهرام ۵/ ۱۵۳۹، ۱۵۵۷ - ۱۵۵۹ ■ ۹/ یزدگرد ۳/ ۸۰۷ -

فرخ

مرزبان و سالار سیستان در دوره خسرو پرویز:

به فرخ بفرمود تا برنشست یکی مرزبان بود خسرو پرست
که سالار او بود بر نیمروز گرانمایه گردی و گیتی فروز

۹/خسرو/ ۳۲۲۱ - ۳۲۲۶

[فرخار] ← فرغار

فرخ پی ← دلفروز

فرخ زاد (۱) ← گشتاسپ

۶/لهراسپ/

فرخ زاد (۲)

از بزرگان دوره خسرو پرویز. پس از بر تخت نشستن بهرام چوبینه وی به تعریض در
دفاع از خسرو پرویز سخنانی بیان می کند:

ازان پس فرخ زاد بر پای خاست ازان انجمن سر بر آورد راست

۹/خسرو/ ۸۱۵ - ۸۱۶، ۸۳۶

فرخ زاد (۳)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. وی به همراه خسرو و سیزده پهلوان دیگر به نبرد بهرام
می رود ولی از او و سه تن از یارانش شکست خورده، می گریزد:

فرخ زاد و چون خسرو سرفراز چو اشتاد پیروز دشمن گداز

۹/خسرو/ ۱۸۳۳ - ۱۸۶۷

فرخ زاد (۴)

از بزرگان دوره خسرو پرویز. پسر آرمگان. پس از بیدادگر شدن خسرو، او نیز
بیدادگری پیشه می کند:

بیامد فرخ زاد آرمگان دژم روی با زبردستان ژکان

ز هر کس همی خواسته بستدی همی این بران، آن برین برزدی

۹/خسرو/ ۳۸۱۴ - ۳۸۱۵

فرخ زاد (۵)

بیست و هشتمین شاهنشاه ساسانی. وی پس از آزر م دخت بر تخت می نشیند :
ز جهرم فرخ زاد را خواندند بران تخت شاهیش بنشانند
وی پس از یک ماه به وسیله یکی از بندگان کشته می شود.

۹/ فرخ زاد / ۱ - ۱۰

فرخ زاد (۶) ← زاد فرخ (۳)

۹ / یزدگرد /

فردوس ← بهشت

فردوسی

[«شهرت و تخلص: ابوالقاسم منصور ابن حسن [حکیم ابوالقاسم... حدود ۳۲۹-۴۱۱
یا ۴۱۶ هـ. ق شاعر بزرگ و حماسه سرای چیره دست ایرانی، سراینده شاهنامه. درباره سال
تولد و وفات وی اطلاعات دقیق و موثقی در دست نیست، و از بعضی اشارات او در ضمن
شاهنامه می توان به حدس دریافت که وی در حدود ۳۲۹ یا ۳۳۰ هـ. ق متولد شده است. زادگاه
وی ده باژ (یا فاز) از دهات طابریان طوس بوده... او از خاندان دهقانان و از ایرانیان اصیل
عصر خویش بوده و دلبستگی وی به آفرینش شاهنامه برخاسته ازین پیوند روحی و تربیت
خانوادگی اوست... از فرزندان فردوسی، پس از مرگ وی، فقط از دختری نام برده اند»
(دایرة المعارف)]

این نام تنها یک بار در شاهنامه به کار رفته است:

چنان دید گوینده یک شب به خواب که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی زجایی پدید آمدی براین جام می داستان ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می منخور جز بر آیین کاوس کی
پس از کشته شدن دقیقی، وی تصمیم می گیرد که کار نیمه تمام او را به پایان برساند:
برفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند
... دل روشن من چو برگشت ازوی سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه را دست پیش آورم ز دفتر به گفتار خویش آورم
در شصت و پنج سالگی شاعر، پسر سی و هفت ساله اش از جهان می رود:
مرا سال بگذشت بر شست و پنج نه نیکو بود گر بیازم به گنج

..مرا بود نوبت، برفت آن جوان ز دردش منم چون تن بی روان
 فردوسی در طول سرایش شاهنامه، به تنگدستی دچار می‌گردد:
 همی خورد باید کسی را که هست منم تنگدل تا شدم تنگدست
 و در جای دیگر گوید:

نماندم نمک سود و هیزم نه جو نه چیزی پدیدست تا جو درو
 ۱/ آغاز/ ۶۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۷ — ۲۲۵ ■ ۳/ سیاوش/ ۱ — ۱۹، ۲۵۷۱ — ۲۵۸۳ ■ ۴
 / فرود/ ۸۸۴ — ۸۸۶ ■ ۵/ جنگ بزرگ/ ۳۵ — ۶۶ ■ ۶/ لهراسپ/ ۸۹۹ — ۹۰۱ ■ ۶
 / دقیقی/ ۱ — ۱۳ ■ ۶/ گشتاسپ/ ۱ — ۳۴ ■ ۶/ هفتخوان/ ۱ — ۲۴ ■ ۶/ اسفندیار/ ۱
 — ۱۶ ■ ۶/ شغاد/ ۶ — ۲۸ ■ ۷/ اسکندر/ ۱۹۰۵ — ۱۹۳۱ ■ ۷/ اشکانیان/ ۴۶، ۶۵ ■ ۷
 / اردشیر/ ۱ — ۴۰۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۵۳۱، ۵۴۳، ۶۵۲ — ۶۶۰ ■ ۷/ شاپور/ ۱ — ۸۸ ■ ۹۳
 / بهرام/ ۱ — ۳۶ — ۳۹ ■ ۷/ بهرام/ ۸/ ۳ — ۹ ■ ۷/ شاپور/ ۲ — ۶۵۸ — ۶۶۰ ■ ۷/ شاپور/ ۳ — ۳۱
 — ۳۴ ■ ۷/ بهرام/ ۴ — ۲۵ — ۳۳ ■ ۷/ یزدگرد/ ۱ — ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۲، ۶۸۷ — ۶۹۳
 ■ ۷/ بهرام/ ۵ — ۲۵۸۸ — ۲۵۹۳ ■ ۸/ یزدگرد/ ۲ — ۲۵ — ۲۶، ۱۷۲ — ۱۷۵ ■ ۸/ قباد/
 — ۳۷۶ — ۳۸۹ ■ ۸/ کسری/ ۷۵۴ — ۷۶۵ — ۱۵۵۵ — ۱۵۶۷، ۱۶۹۳ — ۱۷۰۴ — ۱۷۳۳
 — ۱۷۳۵، ۲۶۲۶ — ۲۶۲۷، ۲۸۱۰ — ۲۸۱۲، ۳۴۶۳ — ۳۴۷۰، ۳۸۱۵ — ۳۸۲۱، ۳۸۸۰ —
 ۳۸۸۴، ۳۸۸۴ — ۴۲۶۸، ۴۲۸۶، ۴۳۹۷ — ۴۴۰۴، ۴۴۶۷ — ۴۴۶۸ ■ ۸/ هرمزد/ ۱ — ۱۴، ۱۷،
 ۸۹۲ — ۸۹۳، ۱۸۸۴ — ۱۸۸۷ ■ ۹/ خسرو/ ۱۸ — ۲۵، ۶۶۵ — ۶۶۶، ۲۱۶۷ — ۲۱۸۵،
 ۳۳۶۷ — ۳۳۸۰، ۳۵۱۸، ۳۶۷۸ — ۳۶۸۶، ۳۷۷۲ — ۳۷۸۱، ۳۸۰۶ — ۳۸۱۰، ۴۰۰۹ —
 ۴۰۱۶ ■ ۹/ شبرویه/ ۴۶۱ — ۴۶۴، ۴۷۸ ■ ۹/ فرخ‌زاد/ ۱۱ — ۱۵ ■ ۹/ یزدگرد/ ۳ — ۲ —
 ۱۳، ۷۰۵ — ۷۱۴، ۸۴۳ — ۸۶۵

فرش آورد ← فرشیدورد (۲)

فرش بزرگ

فرشی است که هنرمندی چینی، هفت ساله برای خسرو پرویز می‌بافد:
 به چین در یکی مرد بدبی همال همی بافت آن جامه را هفت سال
 بزرگان برو گوهر افشاندند که فرش بزرگش همی خواندند

* شماره‌ها درباره فردوسی مربوط است به ابیاتی که درباره خود سخن می‌گوید و یا از خود عقیده‌ای را جدا از متن اصل داستان بیان می‌دارد.

نقش و نگار این فرش بسیار بدیع و بی نظیر بوده است
به گوهر همه ریشه‌ها بافته زیر شوشه زر برو تافته
۹/ خسرو/ ۳۵۹۶ - ۳۶۰۹

فرشیدورد (۱)

پهلوان تورانی. پسر ویسه. برادر پیران. وی در نبرد پیران و فربرز، نخست به گئو حمله‌ور می‌شود. پس آنگاه به فرمان هومان به سوی فربرز می‌تازد و او را فراری می‌سازد [خاقان]. در آخرین نبرد پیران و گودرز، وی با گئو می‌رزمند. گرازه و بیژن به یاری گئو آمده و هر کدام ضربتی بر او می‌زنند، ولی نتیجه‌ای نمی‌بخشد. پس از نبرد تن به تن پهلوانان تورانی و ایرانی، وی به همراه لهاک به فرمان پیران به سوی توران می‌گریزند: [دوازده رخ]:

برفتند لهاک و فرشیدورد بدانجا که بد جایگاه نبرد
گستهم خود را به آن دو می‌رساند و بر اثر تیر او فرشیدورد کشته می‌شود:
یکی تیر زد بر سرش گستهم که با خون بر آمیخت مغزش به هم
نگون گشت و هم در زمان جان بداد شد آن نامور گرد ویسه نژاد
۳/ سیاوش/ ۲۳۶۶ - ۲۳۸۸ ■ ۴/ فرود/ ۱۳۳۶ - ۱۳۴۷ ■ ۴/ کاموس/ ۳۳۳ - ۱۰۱۹
— ۱۰۲۰ ■ ۴/ خاقان/ ۱۰۹ - ۱۱۰، ۲۴۶، ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ ■ ۵/ دوازده رخ/ ۳۳۷ - ۳۳۸،
— ۱۴۸۲ - ۱۴۹۳، ۱۵۰۶، ۱۵۵۲ - ۱۷۶۱، ۱۷۶۸ - ۲۰۹۶، ۲۲۹۸ - ۲۳۴۳
— ۲۳۴۵، ۲۳۴۸، ۲۳۵۹ - ۲۳۶۴، ۲۴۷۶ - ۲۴۸۶ ■ ۵/ جنگ بزرگ/ ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۵۴،
۲۵۹، ۳۹۱، ۴۲۲ - ۴۲۳

فرشیدورد (۲)

پهلوان ایرانی. پسر گشتاسپ. برادر اسفندیار. وی در نبرد اول ارجاسپ و گشتاسپ حضور دارد و اسفندیار، پس از شکست ارجاسپ و تصرف بسیاری از کشورها، حکومت خراسان را به او می‌سپارد [دقیقی]:

برادرش را خواند فرشیدورد سپاهی برون کرد مردان مرد
بدو داد و دینار دادش بسی خراسان بدو داد و کردش گسی
در نبرد دوم ارجاسپ و گشتاسپ، وی به وسیله کهرم مجروح می‌شود. اسفندیار پس از شنیدن ماجرا خود را به میدان جنگ می‌رساند. فرشیدورد پس از مقصر دانستن گشتاسپ در مرگ خویش و شکست ایرانیان، جان می‌سپارد [گشتاسپ].

نامش فرش آورد نیز آمده است:

چو بستور فرخنده و پاک تن دگر فرش آورد شمشیر زن
 ۶/دقیقی/ ۷۳۵ — ۷۴۲، ۸۴۷ — ۸۴۸ ■ ۶/گشتاسپ/ ۱۲۲، ۱۳۹ — ۱۴۰، ۲۴۷ —
 ۲۵۲، ۲۸۲، ۲۹۲ — ۳۱۵، ۴۱۷، ۴۸۰ ■ ۶/هفتخوان/ ۴۱۹ ■ ۶/اسفندیار/ ۸۶

فرشیدورد (۳)

کدخدای خسیسی است در دوره بهرام گور:

چه نامی بدو گفت فرشیدورد نه بوم و نه پوشش، نه خواب و نه خورد
 بهرام از او نان و غذا و خوابگاه می‌طلبد، ولی او حتی آب نیز به بهرام نمی‌دهد. بهرام
 در راه به دلفروز، خارکنی که برای فرشیدورد کار می‌کند بر می‌خورد. او درباره ثروت
 فرشیدورد به بهرام سخنانی می‌گوید و درباره خست و لثامتش:

شکم گرسنه مانده تن برهنه نه فرزند و خویش و نه بار و بنه
 ... شبانش همی گوشت جوشد به شیر خود او نان ارزن خورد با پنیر
 دو جامه ندیدست هرگز به هم ازویست هم برتن او ستم
 بهرام جز گنجینه‌هایی که او پنهان کرده است، تمامی اموالش را میان کارگران او و
 سربازان خود تقسیم می‌کند.

۷/بهرام ۹۶۴/۵ — ۱۰۸۱

فرطوس

پهلوان چغانی. وی برای نبرد با طوس به یاری پیران می‌آید:

چغانی چو فرطوس لشکر فروز گهار گهانی گوگرد سوز
 وی با کمند رستم به اسارت در می‌آید.

۴/کاموس/ ۷۵۸، ۱۱۸۳ — ۱۱۸۷، ۱۳۲۹، ۱۳۷۵ ■ ۴/خاقان/ ۳۸۹، ۷۱۱، ۱۱۷۳

فرعان

مهندسی است رومی که بنای ایوان مداین را به عهده می‌گیرد. وی پس از ساختن
 دیوارها می‌گریزد:

چو بشنید خسرو که فرعان گریخت بگوینده برخشم فرعان بریخت
 وی پس از چهار سال باز می‌گردد و به خسرو توضیح می‌دهد که در این مدت دیوارها
 نشست کرده و آنگاه هفت ساله ایوان را می‌سازد و تحویل می‌دهد.

این نام در «نل» و «ما» فرغان، در «قا» قرحان و در «نخا» فرخان آمده است
 ۹/ خسرو / ۳۶۹۲ - ۳۷۴۳

فرغار

پهلوان تورانی. در نبرد پیران و طوس، وی مأمور شناسایی لشکر ایران می شود:
 یکی شیردل بود فرغار نام قفس دیده و جسته چندی زدام
 این نام در «نل» و «نخ» فرخار و در «نخا» فرغاره آمده است.
 ۴/ خاقان / ۱۰۸۵ - ۱۰۹۱، ۱۱۳۵ - ۱۱۴۵، ۱۱۴۷

[فرغاره] ← فرغار

[فرغان] ← فرغان

[فرفوربوس] ← فرفوربوس

فرفوربوس

سردار رومی. پس از حمله کسری به روم، وی به مقابله او می آید ولی شکست خورده،
 می گریزد:

بشد خسته از جنگ فرفوربوس دریده درفش و نگونسار کوس
 این نام در «نل» و «نخ» فرفوربوس، در «نخا» فرفوربوس و در «بن» فرفوربوس آمده
 است.

۸/ کسری / ۶۰۴ - ۶۱۹، ۶۸۵ - ۶۸۷

[فرقار] ← فریان

[فرفوربوس] ← فرفوربوس

[فرمان] ← فریان

فرنگیس

دختر افراسیاب. همسر سیاوش. مادر کیخسرو. هنگامی که وی به کیخسرو باردار
 است، واقعه قتل سیاوش اتفاق می افتد:

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز
 برید و میان را به گیسو بست به فندق گل ارغوان را بخت

به آواز بر جان افراسیاب همی کرد نفرین و می ریخت آب
نگهبانان به فرمان افراسیاب او را بیرون می برند تا بکشند ولی فرنگیس با وساطت
پیران نجات می یابد.

وی به همراه کیخسرو و گیو، سوار بر اسب از جیحون گذشته، به ایران می آید.

در ملحقات مجلد چهارم آمده است که او با فربرز ازدواج می کند.

این نام در «نل» فری کیس و در «بن» فری کیس و فری گیس آمده است.

۳ / سیاوش / ۱۱۲۴ (دختر)، ۱۴۵۱، ۱۵۴۵، ۱۵۷۱، ۱۷۵۵، ۱۷۵۶، ۱۷۶۴ —
۱۷۶۵، ۱۷۸۲، ۱۷۸۸، ۱۷۹۵، ۱۸۰۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۵، ۱۹۳۸ (فرزند)، ۱۹۷۳، ۱۹۹۳،
۲۰۵۴ (فرزند)، ۲۱۱۲، ۲۱۱۷، ۲۱۳۸، ۲۱۶۴، ۲۱۷۳، ۲۲۰۴، ۲۲۹۲، ۲۳۲۱، ۲۳۵۴ —
۲۳۶۲، ۲۳۸۲، ۲۳۸۶، ۲۳۹۰، ۲۳۹۱، ۲۴۱۰، ۲۴۲۳، ۲۴۳۰، ۲۴۳۴، ۲۵۴۶ —
(مادر)، ۲۵۵۶، ۲۹۱۵، ۲۹۱۷ (مادر)، ۳۰۲۶ (مادر)، ۳۱۲۵ (مادر)، ۳۱۴۴، ۳۱۴۶ —
(مادر)، ۳۱۷۸، ۳۱۹۷، ۳۲۲۴، ۳۳۱۷، ۳۳۷۸، ۳۳۸۳، ۳۴۴۰، ۳۴۵۴ (پرستار)،
۳۴۵۸ (مادر)، ۳۴۶۹، ۳۴۸۴ (مادر) ■ ۴ / کیخسرو / ۸۹ (مادر) ■ ۴ / فرد / ۴۲۷ —
(مادر پارسا)، ۱۴۴۹ ■ ۴ / کاموس / ۱۲۰ ■ ۴ / خافان / ۱۸۹ (مادر)، ۲۰۹، ۲۱۱، ۳۵۲ ■
۴ / ملحقات / ص ۳۱۵ — ۳۱۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۴۷۴ (مادر شاه ایران زمین)، ۱۱۴۶،
(مادر)، ۱۲۱۳، ۱۲۱۹ (مادر — دختر)، ۱۲۲۲ (مادر)، ۱۳۷۸ (مادر)، ۱۴۳۲ (مادر)،
۱۵۳۷ (مادر)، ۱۵۴۶ (پیوند مادر)، ۲۰۹۱ (مادر)، ۲۳۴۶، ۲۳۴۷ (مادر)، ۲۶۷۱ (مادر)،
۲۷۱۷ (مادر)، ۲۹۵۹، ۲۹۶۱

فرد (۱)

پدرش سیاوش. مادرش جریره، دختر پیران. هنگام گذر سپاهیان طوس از کلات، وی
بر بالای سپید کوه می ایستد و به شناسایی پهلوانان ایرانی می پردازد. بهرام، پسر گودرز، به
بالای کوه می رود و فردو نشانه بازوی خود را به او نشان می دهد:

به بهرام بنمود بازو، فردو ز عنبر به گل بر یکی خال بود

کز انگونه بتگر به پرگار چین نداند نگارید کس بر زمین

طوس به پهلوانان فرمان می دهد که فردو را دستگیر کنند. به همین منظور تعدادی از
پهلوانان به بالای کوه می روند. فردو ریونیز، زرسپ، اسب طوس، اسب گیو و اسب بیژن را با
تیر از پای می افکند. فردای آن وی با یورش همگانی سپاه مواجه می شود و پس از نبردی
سنگین تصمیم می گیرد به دژ بگریزد که بیژن و رهام دست وی را از تن جدا می کنند. فردو،

تن نیمه جان خود را به درون دژ می افکند و در آنجا جان می سپارد.

در یک بیت وی آذرگشسب نامیده شده است:

سپهد چنین گفت کآذرگشسپ نبد نامورتر ز جنگی زرسپ
 ۳ / سیاوش / ۱۸۱۳ — ۱۸۲۱ ■ ۴ / فروود / ۴۱۳ — ۹۲۹، ۱۰۰۴ (پور سیاوش)،
 ۱۰۰۷ (آذرگشسپ)، ۱۰۰۹ — ۱۰۱۰، ۱۲۱۶ (برادر)، ۱۲۱۹ (برادر)، ۱۲۳۰ (برادر)،
 ۱۲۳۲ — ۱۲۳۹، ۱۲۶۸ — ۱۲۷۱، ۱۴۰۶، ۱۶۵۵ ■ ۴ / کاموس / ۱۸، ۲۱ (برادر)، ۲۹ —
 ۳۲، ۳۵ (برادر)، ۳۷ — ۳۸، ۴۱ (برادر)، ۴۳ (برادر)، ۵۸ (برادر)، ۶۲ (جوان)، ۶۹ ■ ۵
 / دوازده رخ / ۶۴۲

فروود (۲)

پسر خسرو پرویز. مادرش شیرین.

ازو نیز فرزندی بودم چهار بدیشان چنان شاد بد شهریار
 چو نستود و چون شهریار و فروود چو مردان شه آن تاج چرخ کبود
 پس از بر تخت نشستن شیرویه، وی نیز به همراه سایر برادران قتل عام می شود.
 ۹ / شیرویه / ۴۶۴ — ۴۶۹، ۵۳۶ — ۵۳۸

فروودین ← فوردین

فروهل

پهلوان ایرانی. وی به همراه رستم به توران می رود و بیژن را می رهند. در آخرین نبرد
 پیران و گودرز، وی با زنگله هم نبرد می شود:
 چهارم فروهل بد و زنگله دو جنگی به کردار شیریه
 وی تیراندازی بوده است بسیار ماهر:
 به ایران نبرده به تیر و کمان نبد چون فروهل دگر بد گمان
 وی بر زنگله تیرباران می گیرد و با تیر او را از پای در می آورد.
 ۵ / بیژن / ۸۸۳ — ۹۱۰ ■ ۵ / دوازده رخ / ۳۰۶ — ۳۰۷، ۴۷۵، ۴۸۵ (این ها)،
 ۱۷۹۹ — ۱۸۳۵، ۱۸۷۱ — ۱۸۸۳، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷

فرهاد (۱)

پهلوان ایرانی. وی نامه کی کاوس را برای شاه مازندران می برد. بنابر بیت دوم
 [شاید] او از اهالی مازندران باشد [مازندران]:

بخواند آن زمان شاه فرهاد را گزاینده تیغ پولاد را
 گزین بزرگان آن شهر بود ز بیکاری و رنج بی بهر بود
 وی به همراه کاوس به هاماوران می رود [هاماوران].
 کیخسرو هنگام تدارک نیرو برای نبرد با افراسیاب، فرهاد را به سرکردگی خاندان
 شیروی می گمارد [کیخسرو]:

ز خویشان شیروی هفتاد مرد که بودند گردان روز نبرد
 گزین گوان، شهره فرهاد بود گه رزم سندان پولاد بود
 درفش وی با نقش آهو بوده است:
 یکی پیکر آهو درفش از برش بدان سایه آهو اندر سرش
 ولی در جایی دیگر درفشش با نقش گاومیش است:
 درفشی کجا پیکرش گاومیش سپاه از پس و نیزه داران زپیش
 چنان دان که آن شهره فرهاد راست که گویی مگر با سپهرست راست
 وی همراه رستم برای رهایی بیژن به توران می رود.
 ۲ / مازندران / ۶۲۳ — ۶۳۳، ۶۴۹ — ۶۸۲، ۸۱۶ ■ ۲ / هاماوران / ۵۵ — ۶۴، ۲۷۵،
 ۵۴۸ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۳۱۰ — ۳۱۷، ۳۲۹ — ۳۳۱ ■ ۳ / سیاوش / ۲۵۹۸ — ۲۵۹۹،
 ۲۶۳۲ — ۲۶۴۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۵۹ — ۱۶۰، ۳۲۶ — ۳۳۲، ۵۲۴ — ۵۲۵، ۵۶۸ ■ ۴
 / خاقان / ۱۰۳۹ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ — ۸۶، ۴۹۶ — ۴۹۷، ۶۷۷ — ۷۵۷، ۷۶۴ — ۸۲۳ —
 ۸۲۵، ۸۸۳ — ۹۱۰، ۱۰۷۵ — ۱۱۴۹، ۱۱۷۸ — ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ /
 ۸۱ — ۱۲۲، ۸۶ — ۱۲۵، ۲۳۱، ۳۲۱، ۶۵۵، ۱۵۰۴، ۱۷۰۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۸، ۱۴۹۹ —
 ۱۵۰۰

فرهاد (۲)

از سرداران سپاه کسری انوشیروان، در نبرد با رومیان:
 چپ لشکرش را به فرهاد داد بسی پندها بر برو کرد یاد
 ۵۳۴ / کسری / ۸

فریان

شاه یکی از شهرهای مرزی اندلس:
 یکی پادشا بود فریان به نام ابا لشکر و گنج و گسترده کام
 پسر قیدافه، شاه اندلس داماد اوست. فریان تازی نژاد است:

چو دارا که بد شهریار زمین چو فریان تازی و دیگر مهان
در حمله اسکندر، وی مغلوب می شود.
این نام در «لن» قیران، در «بن» فیران، در «قا» فرمان و در «نل» و «نخ» فرقرار
آمده است.

۷/ اسکندر / ۷۱۴ — ۷۲۲، ۷۴۵ (دخت فریان)، ۷۷۵ (شهر فریان)، ۱۵۷۴، ۱۶۰۸ —
— ۱۶۱۳، ۱۸۸۶

فریبرز

پسر کی کاوس. پس از کشته شدن سیاوش، وی به همراه رستم به توران لشکر می کشد
و پس از متواری شدن افراسیاب، رستم حکومت چین و ختن را به او می سپارد [سیاوش].
پس از آمدن کیخسرو به ایران، طوس به حمایت از فریبرز بر می خیزد. فریبرز و طوس
به بهمن دژ لشکر می کشند ولی موفق به تسخیر آن نمی شوند:

فریبرز کاوس در قلبگاه به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه
چو نزدیک بهمن دژاندر رسید زمین همچو آتش همی بر دمید
وی در تمام نبردهای طوس و گودرز با پیران شرکت دارد [فرود - کاموس - خاقان].
در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی [دوازده رخ]، فریبرز با کلباد ویسه هم نبرد
می شود و پس از نبردی سنگین کلباد را می کشد.
در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، جرنجاش، پهلوان تورانی به دست فریبرز کشته
می شود [جنگ بزرگ].

پس از کناره گیری کیخسرو، او نیز با چند تن دیگر از پهلوانان او را همراهی می کند
و در زیر برف و بوران کشته می شود.
در ملحقات مجلد چهارم آمده است که او با فرنگیس ازدواج می کند.

۲/ مازندران / ۶۲۳ — ۶۳۳ = ۲/ سهراب / ۵۷۹ — ۵۸۵ = ۳/ سیاوش / ۲۲۶۶، ۲۶۳۳ —
— ۲۶۴۸، ۲۹۴۲ — ۲۹۴۶، ۳۶۰۱ — ۳۶۰۲، ۳۶۰۵، ۳۶۳۰ — ۳۶۳۱ (فرزند)، ۳۶۴۹ —
— ۳۶۵۸، ۳۶۶۲ — ۳۶۸۲، ۳۷۴۲ — ۳۷۴۴ = ۴/ کیخسرو / ۱۴۵، ۲۹۳ — ۲۹۸ = ۴/ فرود / ۵۱۳ —
— ۵۱۴، ۶۰۵، ۶۱۰، ۱۲۲۰ — ۱۲۵۰، ۱۲۶۱، ۱۲۸۰ — ۱۳۸۶، ۱۴۰۱ = ۴/ کاموس /
— ۶۸۳، ۶۷۹ — ۶۸۷، ۹۶۸ — ۹۹۲، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶، ۱۰۳۵، ۱۰۷۳ — ۱۰۷۸، ۱۱۷۲، ۱۲۳۰،
— ۱۴۱۳ = ۴/ خاقان / ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۴۲۶، ۸۲۳ — ۸۵۳، ۸۷۵ — ۹۱۳، ۹۵۰ —
— ۹۵۱، ۱۱۴۳، ۱۲۲۵، ۱۳۸۴ — ۱۳۸۷ = ۴/ ملحقات / ص ۳۱۵ — ۳۱۸ = ۵/ بیژن / ۴۷ —

۵۰، ۷۵ — ۸۲۳، ۸۶ — ۸۲۵ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۱۲۲، ۸۶ — ۱۲۵، ۲۹۹ — ۳۱۰، ۴۹۱ — ۵۱۶، ۵۴۴، ۱۶۹۱، ۱۷۰۲، ۱۷۹۹ — ۱۸۴۳، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۴ — ۱۶۸، ۷۸۳، ۹۶۳، ۱۱۰۳، ۲۸۱۹ — ۲۸۲۰، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۵، ۳۰۱۰ — ۳۰۵۷، ۳۰۶۴، ۳۰۷۲ (یلان)

فریدون

شاه ایران و روم و توران و یمن. فرزند آبتین. مادرش فرانک او را به چوپانی می‌سپارد. پس از آن که ضحاک بر پنهان گاه او واقف شد، مادرش او را به البرز برد. پس از قیام کاوه، وی در رأس شورشیان، پایتخت را تصرف می‌کند. پس از رسیدن ضحاکیان نبرد شدید میان مردم و سپاهیان ضحاک در می‌گیرد که به پیروزی مردم می‌انجامد. وی جهان را به سه بخش می‌کند و ایران را به ایرج می‌سپارد. همین باعث کشته شدن ایرج و آنگاه دو پسر دیگرش سلم و تور می‌شود. دربارهٔ دین و آیین او آمده است:

بفرمود تا آتش افروختند همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسانی و خوردن آیین اوست
پایتخت فریدون شهر ساری بوده است:

ز دریای گیلان چو ابر سیاه دمام به ساری رسید آن سپاه
چو آمد به نزدیک شاه آن سپاه فریدون پذیره بیامد به راه
در ملحقات مجلد اول آمده است که در راه حمله به ضحاک، دو برادرش پرمایه و کیانوش، تخته سنگی را به پایین می‌غلطانند تا او را به قتل برسانند ولی او با افسون سنگ را از حرکت باز می‌دارد.

نام وی به گونهٔ آفریدون نیز آمده است:

بدو گفت من خویش گرسیوزم به شاه آفریدون کشد پروزم
۱ / ضحاک / ۹۰ — ۴۷۰ (آفریدون) ■ ۱ / فریدون / ۱ — ۶۴۲، ۷۵۶، ۷۷۰ (نیا)،
۷۷۳ — ۷۷۴، ۷۷۷ — ۷۷۸، ۸۶۷ — ۸۹۸ ■ ۱ / منوچهر / ۱۸، ۲۶ (فرخ نیا)، ۷۰۰، ۸۴۰،
۸۶۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۶ ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۵۰ — ۲۵۱، ص ۲۵۶ — ۲۵۹ ■ ۲ / نوذر / ۵۴،
۲۰۶، ۲۴۴، ۴۶۳ ■ ۲ / زوطهماسب / ۹، ۱۲ ■ ۲ / گرشاسب / ۱۱۱، ۱۶۲ ■ ۲ / کیقباد / ۹۱،
۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۷ ■ ۳ / سیاوش / ۳۵، ۵۷، ۲۱۰، ۸۱۴، ۱۵۰۷، ۲۴۵۰، ۲۵۰۶
(نسبیه فریدون)، ۲۵۱۵، ۳۴۶۵ — ۳۴۶۶، ۳۶۳۹ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۱، ۳۷۳ ■ ۴ / خاقان /

۹۹۲ (تور فریدون)، ۱۲۰۲ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۵۸، ۱۵۱ — ۱۱۵۲، ۱۲۳۳، ۱۶۴۲ — ۱۶۴۵،
 ۱۶۸۸ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۱ (تخم فریدون)، ۲۱۶، ۲۲۰ (نبیره فریدون = افراسیاب)، ۵۴۳
 (نبیره فریدون = شیده)، ۶۳۵ (نبیره فریدون = شیده)، ۶۴۵ (فریدون نژاد = شیده)، ۱۱۸۰
 (پشت فریدون)، ۱۱۹۰ (تور فریدون)، ۱۲۰۸، ۱۵۳۷ (تخم فریدون)، ۱۵۵۳ (نبیره فریدون)،
 ۲۱۳۶ (تور فریدون)، ۲۱۶۳، ۲۲۱۸ (تخم فریدون)، ۲۲۵۲ (نبیره فریدون = افراسیاب)،
 ۲۳۲۴ (نبیره فریدون)، ۲۳۶۶، ۲۶۶۳، ۲۷۱۸ (نبیره فریدون = افراسیاب)، ۲۸۷۷ (فریدون
 نژاد = طوس)، ۲۹۹۷، ۳۱۰۱ ■ ۶ / لهراسپ / ۲۱۲ (تخم آفریدون) ■ ۶ / دقیقی / ۳۴، ۷۵،
 ۳۵۷ (درفش فریدون شاه = درفش کاویان)، ۵۲۳ (درفش فریدون) ■ ۶ / هفتخوان / ۷۷۳ ■
 ۶ / اسفندیار / ۲۴۳، ۵۳۷، ۶۷۴ — ۶۷۵، ۶۹۳، ۶۹۵ — ۶۹۶، ۷۱۷، ۱۲۹۶ — ۱۲۹۷،
 ۱۴۳۰ ■ ۶ / شغاد / ۱۸۸ ■ ۶ / بهمن / ۱۵ — ۱۶ ■ ۷ / اسکندر / ۱۶۱۴ ■ ۷ / اشکانیان
 / ۳۷، ۳۴ ■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۶۰۴ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۳۵۱، ۵۷۵ — ۵۷۶، ۵۸۸، ۸۳۳، ۸۶۳،
 ۱۰۶۵، ۱۱۶۱، ۱۷۱۵، ۲۰۶۵ / ۸ / قباد / ۱۸۰ — ۱۸۱، ۳۱۰ (راه فریدون) ■ ۸ / کسری
 / ۳۱۱، ۳۰۱ ■ ۸ / هرمزد / ۹۳۷ ■ ۹ / خسرو / ۱۴۸، ۴۱۶، ۶۳۲ (فریدونیان)، ۱۱۸۱،
 ۱۳۵۱، ۱۹۱۱، ۳۲۶۰ — ۳۲۶۲، ۳۲۷۴ (تخم فریدون)، ۳۲۹۰، ۳۵۲۱ — ۳۵۳۱ ■ ۹ / شیرویه
 / ۳۱۵ — ۳۱۶ ■ ۹ / فرابین / ۱۰ — ۱۱ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۲، ۲۵۸، ۵۵۹

[فریغ] ← اورینغ

[فری کیس] ← فرنگیس

[فری گیس] ← فرنگیس

«فسا» ← بسا

[فضل بن احمد]

[«فضل بن احمد اسفراینی مکنی به ابوالعباس (وفات ۴۴۰ هـ. ق) در اول کاتب فایق
 بود و سپس به خدمت ناصرالدین سبکتگین پیوست و به روزگار سلطنت محمود وزارت یافت.»]
 (فرهنگ فارسی)]

نام وی در متن نصرین احمد آمده است:

کجا فرش را مسند و مرقد است نشستگه نصرین احمد است
 که اینگونه آرام شاهی بدوست خرد در سر نامداران نکوست
 وی به حمایت از فردوسی برخاسته بوده است:

زدستور فرزانه و داد گر پراگنده رنج من آمد به سر
در «قا» و «نل» فضل بن احمد آمده است.
۵ / جنگ بزرگ / ۳۰ - ۳۵

فغانیش (۱)

شاه چغانیان و هیتال در دوره پیروز:
چغانی شهی بد فغانیش نام جهانجوی با لشکر و گنج و کام
پیروز برای بازپس گرفتن تاج و تخت خود به او پناه می برد و فغانیش سی هزار سپاهی
در اختیار او می گذارد.
۸ / یزدگرد ۲ / ۲۹ - ۳۸

فغانیش (۲)

شاه چغانیان در دوره کسری نوشین روان:
چغانی گوی بود فرخ نژاد جهانجوی پر دانش و بخش و داد
خردمند و نامش فغانیش بود که با گنج و با لشکر خویش بود
بزرگان هیتال و خاقان چین به شاهی برو خواندند آفرین
این نام در «لن» چغانیش آمده است.
۸ / کسری / ۱۸۰۸ - ۱۸۳۴، ۱۸۸۸، ۲۲۸۶، ۲۳۰۰

فغانستان

دختر کید، شاه هند. پدرش او را به اسکندر می بخشد تا اسکندر را از حمله به هند
بازدارد:
فغانستان ببارید خونین سرشک همی رفت با فیلسوف و پزشک
اسکندر هنگام مرگ به مادر خود وصیت می کند که فغانستان را به هند بازگرداند.
۷ / اسکندر / ۱۶۲ - ۱۶۳ (دختر)، ۲۵۵ - ۲۵۷ (چیز)، ۲۶۸ - ۲۷۴، ۳۰۰ -
۳۴۸، ۱۷۸۰ - ۱۷۸۳ (دختر کید)

فغفور* (۱)

شاه چین. افراسیاب برای حمله به ایران از او تقاضای یاری می کند:

*. فغفور نام عمومی شاهان چین است ولی چون این چند تن در این داستان ها فقط فغفور نامیده شده اند، همچون شاه ... مدخل
واقع شدند.

فرستادگان خواست از انجمن به نزدیک فغفور و شاه ختن
افراسیاب پس از شکست از کیخسرو به او پناه می برد ولی فغفور به درخواست کیخسرو
او را از چین می راند.

۵/ دوازده رخ / ۴۲، ۱۰۱۴ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۰۶۱ — ۱۰۶۸، ۱۴۸۷ — ۱۴۹۰،
۱۶۶۶ — ۱۶۸۶، ۱۸۴۵ — ۱۸۵۹، ۱۸۷۴ — ۱۸۸۸

فغفور (۲)

فرزند کهر ساوه شاه. وی در نبرد با بهرام چوبینه کشته می شود و بهرام سر او و ساوه
شاه را نزد هرمزد می فرستد:

سر ساوه شاهست و کهر پسر که فغفور خواندیش وی را پدر
۸/ هرمزد / ۶۱۶ — ۶۳۷، ۷۰۶ (فرزند)، ۷۶۹ — ۷۷۳، ۸۹۸ — ۹۰۱، ۹۹۱

فلاطون

دانشمند بزرگ رومی. از وی زیج هایی به یادگار مانده بوده است:
نگه کردم این زیج های کهن کز اختر فلاطون فگندست بن
۷/ بهرام / ۵ ■ ۱۷۰۸ / ۹ / خسرو / ۱۲۶۱ — ۱۲۶۲

فم الاسد

نام منطقه ای است پر از عجایب در دریای زره:
به راهی کشیدیش موج مدد که ملاح خواندش فم الاسد
۵/ جنگ بزرگ / ۱۹۷۱ — ۱۹۷۷

فور

شاه قنوج در دوره اسکندر. پدر همسر طینوش. دارا طی نامه ای از او یاری خواست.
اسکندر پیش از رسیدن نیروی فور، دارا را شکست داد. آنگاه به قنوج لشکر راند:
چو آورد لشکر به نزدیک فور یکی نامه فرمود پر جنگ و شور
وی به نبرد اسکندر آمد. هنگامی که اسکندر با مرگ گامی بیش فاصله نداشت،
صدایی از لشکرگاه توجه فور را از اسکندر منحرف کرد و اسکندر با استفاده از فرصت او را
کشت:

سکندر چو باد اندر آمد ز گرد بزد تیغ تیزی بران شیر مرد
ببرید پی بربر و گردنش زبالا به خاک اندر آمد تنش

۶ / دارا / ۲۹۰ — ۲۹۹ ■ ۷ / اسکندر / ۴۵۹ — ۶۲۳، ۶۹۸، ۷۰۳ (فور هند)، ۸۵۴ — ۸۵۵، ۸۸۱ (داماد فور)، ۸۸۳، ۹۰۷، ۹۴۹، ۱۵۷۳، ۱۶۰۸ — ۱۶۱۳، ۱۶۵۶، ۱۸۸۶

فوردین

نام ماه اول بهار:

چنین تا بیامد مه فوردین بیاراست گلبرگ روی زمین
این کلمه به صورت فوردین نیز به کار رفته است:

بمان تا بیاید مه فرودین که بفروزد اندر جهان هوردین
۵ / بیژن / ۵۷۳ (فرودین)، ۶۸۹ (فرودین) ■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۱ ■ ۸ / یزدگرد ۲
۷۵ ■ ۹ / خسرو / ۳۰۹۲، ۳۱۶۷، ۳۶۰۴

[فیران] ← فیران

[فیطوس] ← طینوش

فیلقوس

قیصر روم در دوره داراب. پدربزرگ اسکندر:

به روم اندرون شاه بد فیلقوس کجا بود با رای او شاه سوس
داراب او را شکست داد و همراه با باج، دخترش ناهید را نیز به همسری گرفت.
هنگامی که ناهید باردار بود، داراب او را به خاطر بوی ناخوش دهان به روم بازگرداند. در
آنجا اسکندر زاده شد و فیلقوس او را پسر خود معرفی کرد. پس از چندی او مرد و اسکندر به
جایش نشست:

اسکندر به تخت نیا بر نشست بهی جست و دست بدی را ببست
۶ / داراب / ۴۳ — ۹۱، ۱۰۴ — ۱۲۴ ■ ۶ / دارا / ۲۵ — ۲۶، ۵۱ (گنج های نیا)،
۴۱۲ (اسکندر فیلقوس) ■ ۷ / اسکندر / ۴۶۱ (اسکندر فیلقوس)، ۴۸۶، ۷۲۸ (اسکندر
فیلقوس)، ۷۷۶ (اسکندر فیلقوس)، ۸۳۴ (زاده فیلقوس)، ۸۳۷ (تخمه فیلقوس)، ۱۲۰۳
(اسکندر فیلقوس)، ۱۷۷۸ (تخمه فیلقوس).

ق

قادسی

[[قادسیه شهر کیست بر راه حجاج و بر کران بادیه.]] (حدودالعالم، ص ۹۰)
اسکندر در گذر به سوی مکه به این شهر می‌رسد. نبرد آخرین رستم فرخزاد و سعد-
وقاص نیز در این شهر بوده است.

بدینگونه تا ماه بگذشت سی همی رزم جستند در قادسی
۷/ اسکندر / ۶۳۴ ■ ۷/ شاپور / ۲ / ۲۸ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ / ۲۸، ۴۸، ۱۲۳، ۱۲۸

قارن (۱)

پهلوان ایرانی. فرزند کاوه آهنگر. وی در نبرد منوچهر با سلم شرکت دارد و الانی دژ
به توسط قارن تسخیر می‌گردد. [فریدون].

در نخستین یورش افراسیاب در دوره نوذر، وی سپهدار سپاه ایران است. قارن پس از
آگاهی از حرکت کروخان، سردار افراسیاب به سوی پارس، حلقه محاصره تورانیان را شکافته
و به دنبال او می‌تازد [نوذر].

در نبرد تورانیان و ایرانیان در دوره کیقباد، وی بر ترکان تاخته و شماساس را می‌کشد
[کیقباد].

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب نیز او حضور دارد [جنگ بزرگ]:

به پیش اندرون قارن رزم زن سر نامداران آن انجمن
۱/ فریدون / ۵۸۱، ۵۸۱، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۵۵ — ۶۵۶، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۵، ۷۰۱، ۷۳۹،
۷۸۲ — ۸۲۳ / ۱ / منوچهر / ۱۸۱ ■ ۲ / نوذر / ۱۰۷، ۹۲ — ۱۰۸، ۱۱۶ — ۱۱۷، ۱۵۵ —
۱۷۷، ۱۹۰ — ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۶۲، ۲۷۷ — ۳۰۴، ۳۱۹ — ۳۴۸، ۴۸۲ ■ ۲ / زوطهماسپ / ۱۱ —
۱۴ ■ ۲ / کیقباد / ۹، ۱۶، ۲۶، ۱۰۲، ۱۷۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۹۰ — ۱۹۲، ۴۸۰

— ۴۸۸، ۵۴۶ — ۵۶۹، ۷۱۰ — ۷۲۰ ■ ۹ / شیرویه / ۳۱۷

قارن (۲)

[«نام کوهی است در مازندران... ناحیتی است [به دیلمان]...» (لغت نامه)]

اسفندیار به سپاهیان می گوید:

نیام از دل و خون دشمن کنید ز تورانیان کوه قارن کنید

۶ / گشتاسپ / ۴۵۳

[قارن] (۳) ← گیوه (۲)

۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۶ — ۱۳۸

قارن (۴)

پدر کتماره، از پهلوانان گودرز:

سوی راست جای فریبرز بود به کتماره قارنان داد زود

۵ / دوازده رخ / ۱۷۰۲

قارن (۵)

از بزرگان ایران در دوره یزدگرد بزه گر، پسر گشسپ. پس از مرگ یزدگرد، وی نیز در شورایی که در پارس تشکیل شده بود شرکت می کند. قارن نیز همچون دیگران تصمیم می گیرد که از سلطنت آن خاندان جلو گیرد:

چو گستم کو پیل کشتی بر اسپ دگر قارن گرد پورگشسپ

... بخوردند سوگندهای گران هر آنکس که بودند ایرانیان

کزین تخمه کس را به شاهنشهی نخواهیم با تاج و تخت مهی

۷ / یزدگرد ۱ / ۳۷۵ — ۳۸۹

قارن (۶)

از بزرگان ایران در دوره بهرام، پسر برزمهر. وی نیز همراه بهرام بر سپاه خاقان شیخون

می زند:

بیاورد چون قارن برزمهر دگر داد برزین آژنگ چهر

در «لن» قارن و برزمهر آمده است. در این حالت برزمهر پهلوان دیگر است و نه پدر قارن.

۷ / بهرام ۵ / ۱۴۵۱، ۱۵۳۲

قارن (۷)

پدر سوفزای، سردار بزرگ ایران در دوره پیروز و قباد:
چو فرزند قارن، بشد سوفزای که آورد گاه مهی باز جای
۸ / هرمزد / ۱۶۲۹

قاف

«در بندهش (فصل ۱۲ بند ۲) در ضمن نام کوههایی که از البرز روید، از کوهی به نام «کاف» نام می برد که پس از البرز بزرگترین کوه است. و آن کوهی است که از سگستان (سیستان) شروع و به خجستان ختم می شود.» (فرهنگ فارسی)
کی کاوس پس از گذر از مکران به این کوه می رسد:
چو آمد بر شهر مکران گذر سوی کوه قاف آمد و باختر
پیران در نامه ای به گودرز، این کوه را در سرزمین ایران و متعلق به ایران اعلام می دارد:
ازان مرز پیوسته تا کوه قاف به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف
در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، سپاهسانی از این منطقه در خدمت کیخسرو بوده اند:

بزرگان که از کوه قاف آمدند ابا نیزه و تیغ و لاف آمدند
۲ / هاماوران / ۲۱ - ۲۴ / ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۹ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۸۰

قالوس

از بزرگان روم در دوره لهراسپ. وی به فرمان قیصر، برای بازخواهی به ایران می آید:
یکی نامور بود قالوس نام خردمند و با دانش و رای و کام
لهراسپ از او بسیار محترمانه پذیرایی می کند. قالوس نیز مشخصات گشتاسپ را به او باز می گوید.

۶ / لهراسپ / ۷۴۳ - ۷۹۰، ۸۱۰

قالینیوس

دژی بوده است در روم:

دژی بود با لشکر و بوق و کوس کجا خواندندیش قالینیوس
سر باره برتر ز پر عقاب یکی کنده ای گردش اندر، پر آب
این دژ به وسیله کسری انوشیروان تصرف و نابود می شود.
این نام در «قا» و «بن» قالینیوس و نیز در بیتی دیگر در «قا» فالیقیوس آمده است.

۸ / کسری / ۶۲۱ - ۶۴۶، ۶۷۷، ۶۸۵

قباد (۱)

پهلوان ایرانی. فرزند کاوه آهنگر. در نبرد سلم و تور با متوچهر، وی طلایه‌دار سپاه ایران است. در نبرد نوذر و افراسیاب، آنگاه که هیچ پهلوانی یارای نبرد با بارمان را ندارد، قباد به میدان می‌رود:

کس از نامدارانش پاسخ نداد مگر پیر گشته، دلاور قباد
 پس از نبردی سنگین، وی به دست بارمان کشته می‌شود:
 یکی خشت زد بر سرین قباد که بند کمرگاه او بر گشاد
 ۱ / فریدون / ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۲ - ۶۹۱ ■ ۲ / نوذر / ۱۵۵ - ۱۹۰، ۲۰۰ - ۲۰۳،
 ۲۰۸ (برادر)، ۲۹۹ (برادر)

قباد (۲) - کیقباد

[قباد] (۳) - همای (۱)

۴ / کیخسرو / ۳۱۹

قباد (۴)

اشک، نخستین شاه اشکانی از نژاد اوست:
 نخست اشک بود از نژاد قباد دگر گرد شاپور خسرونژاد
 ۷ / اشکانیان / ۵۶

قباد (۵)

نوزدهمین شاهنشاه ساسانی. پسر پیروز. وی به همراه پدر به نبردهای ایران می‌رود اما با تمامی سپاهیان در کنده می‌افتد ولی زنده می‌ماند. پس از چندی سوفزای او را می‌رهاند و بر تخت سلطنت می‌نشانند.
 قباد در برابر، سوفزای را در بند کرده و می‌کشد. این امر شورش ایرانیان را در پی دارد. قباد به یاری پسر سوفزای، زرمهر می‌گریزد و با یاری سپاه هیتال مجدداً بر تخت می‌نشیند.
 جنبش مزدک در دوره او اتفاق می‌افتد.
 قباد در هشتاد سالگی حکومت را به پسرش کسری سپرده و می‌میرد:

به هشتاد شد سالیان قباد نبید روز پیری هم از مرگ شاد
 بمرد و جهان مُردی ماند ازوی شد از چهر و بینایش رنگ و بوی
 ۷ / اشکانیان / ۲۹ (نوشین روان قباد) ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۸۷ — ۸۸، ۱۶۲ — ۱۶۸،
 ۱۷۷، ۳۱۸ — ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۷۱ ■ ۸ / قباد / ۱ — ۳۶۹،
 ۳۷۴ ■ ۸ / کسری / ۶۸ — ۷۰، ۹۸، ۴۶۱ (کیقباد)، ۳۸۲۵، ۳۸۳۰ — ۳۸۳۱ (پدر)، ۴۴۰۸،
 (پورقباد)، ۴۴۱۶ ■ ۸ / هرمزد / ۱۶۳۳ — ۱۶۴۱ ■ ۹ / خسرو / ۱۳۵۸، ۱۶۳۰ — ۱۶۳۲،
 ۳۱۱۷ ■ ۹ / شیرویه / ۲۶۴ (نوشین روان قباد)

قباد (۶) ← شیرویه

[قبطون] ← قیطون

قتیب (۱)

شعیب، سالار تازیان از نژاد اوست:
 برفتند و سالار ایشان شعیب یکی نامدار از نژاد قتیّب
 ۶ / داراب / ۲۸

قتیب (۲)

پدر نصر، سالار تازیان مگه:
 چو آگاهی آمده به نصر قتیّب کزو بود مر مگه را فر و زیب
 ۷ / اسکندر / ۶۳۵

قتیب (۳)

پدر حسین، از بزرگان دوره فردوسی:
 همه کارها را سراندر نشیب مگر دست گیرد حسین قتیّب
 ۷ / یزدگرد ۱ / ۶۹۲

[قچغار] ← قچغار باشی

قچغار ← قچغار باشی

قچغار* باشی

شهری است در توران:

سوی مرز قچقار باشی براند سران سپه را سراسر بخواند
 این نام به گونه قچقار و قچقارباشی نیز آمده است:
 به گسته‌م نوذر سپرد آن زمین ز قچقار تا پیش دریای چین
 چنین تا به قچقارباشی براند فرود آمد آنجا و چندی بماند
 این نام در نسخ گوناگون به صورت‌های زیر استعمال شده است: جققارباشی،
 قجقارتاسی، قفجازباشی، قجغاز، قفجار، فخفار، قفجارباشی، قفجاق باشی،
 قجقارباشی، قاچارباشی، قفجاق و قاجقارباشی.
 ۳ / سیاوش / ۱۲۰۷، ۱۲۳۷، ۲۹۸۳، ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۲۰، ۸ / کسری
 ۱۷۶۸، ۲۲۵۶، ۹ / یزدگرد ۳ / ۷۸۴

قحطان

[«قحطان بن عابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح: پدر اولیه اعراب قحطانی و
 قبایل حمیر و کهلان و ملوک یمن و لخمی‌ها (ملوک حیره) و غسانی‌ها (ملوک شام) در عهد
 جاهلیت.» (الاعلام، ج ۶، ص ۳۰)]
 به گفته نصر بن قتیب، وی پس از مرگ اسماعیل، شهر یمن را تصرف می‌کند:
 اسماعیل چون زین جهان در گذشت جهانگیر قحطان بیامد زدشت
 ۷ / اسکندر / ۶۴۵

قرآن

کتاب آسمانی مسلمانان:
 به تازی یکی نامه پاسخ نوشت پدیدار کرد اندرو خوب و زشت
 ... ز توحید و قرآن و وعد و وعید زتأیید وز رسم‌های جدید
 ۹ / یزدگرد ۳ / ۱۷۷-۱۷۹

[قراخان(۱) ← کروخان

۲ / نوذر /

قراخان(۲)

پسر بزرگ افراسیاب:

قراخان که او بود مهتر پسر بفرمود تا رفت پیش پدر
وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، با تیر رستم مجروح می شود و جان به
سلامت در می برد:

نخستین که از کلک بگشاد شست قراخان ز پیکان رستم بخت
۵ / بیژن / ۲۶۴-۲۶۷ ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۲-۴۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۷۶-۲۸۰،
۸۷۰، ۹۹۹، ۱۰۰۶، ۱۰۱۱

قراخان سالار

چهارمین پسر افراسیاب:

قراخان سالار، چارم پسر کمر بست و آمد به پیش پدر
۵ / جنگ بزرگ / ۳۱۲-۳۱۳

[فرحان] ← (فرعان)

اقرقوریوس] ← فرقوریوس

قسطنیه

[«قسطنیه، مستقر ملوک رومست.» (حدود العالم، ص ۱۰۵)]

به قسطنیه در فراوان سپاه ندارم که دارند کشور نگاه
۹ / خسرو / ۱۲۷۸-۱۲۷۹

اقفجار] ← قچغاریاشی

اقفجارباشی] ← قچغاریاشی

قلا

نام کوهی است در توران. کیخسرو در این کوه پرورش می یابد:

شبانان کوه قلا را بخوانند وزان خرد چندی سخن ها برانند
این نام در «لن» و «نخا» قلان، در «نل» کلان و در «برو» قلو آمده است.
۳ / سیاوش / ۲۴۷۰

[قلان] ← قلا

فلزم

[«بحر احمر یا بحر قلزم، دریایی است تنگ و باریک منشعب از اقیانوس هند در میان کشور عربستان و آفریقا.» (فرهنگ فارسی)]
 به دریای قلزم به جوش آرد آب نخارد سراز کین افراسیاب
 ۳/ سیاوش / ۳۰۲۸ - ۳۰۲۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۵۳۴

[قلو] ← قلا

قلون (۱)

پهلوان تورانی. وی مأمور می شود که راه را بر رستم ببندد. قلون با دیدن رستم به او حمله ور می شود و ضربه ای با نیزه بر رستم وارد می کند. رستم نیزه را از کف او می گیرد:
 بزد نیزه و برگرفتش ز زمین نهاد آن بن نیزه را بر زمین
 قلون گشت چون مرغ بر باب زن بدیدند لشکر همه تن به تن
 ۲/ گرشاسپ / ۱۲۴ - ۱۲۹، ۱۸۷ - ۱۹۸

قلون (۲)

قاتل بهرام چوبینه:
 یکی ترک بد پیر نامش قلون که ترکان را داشتندی زیون
 وی به تحریک خراد برزین، بهرام چوبینه را می کشد. وی با وجود شکنجه های فراوان لب به اقرار نمی گشاید:
 همی خورد سیلی و نگشاد لب هم از نیمه روز تا نیم شب
 ۹/ خسرو / ۲۵۳۵ - ۲۵۴۰، ۲۵۶۴ - ۲۶۲۳، ۲۶۹۱ - ۲۶۹۴

قم

[«شهریست بزرگ و ویران و کشت بسیار اندر ناحیت جبال.» (حدود العالم، ص

۸۳)]

کیخسرو حکومت این شهر را به گئو سپرد:
 بفرمود تا عهد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
 نویسد ز مشک و زعنبر دبیر یکی نامه از پادشا بر حریر
 ۵/ جنگ بزرگ / ۲۸۶۷ - ۲۸۶۸

قمار

[«شهری بزرگست اندر ناحیت هندوستان.» (حدودالعالم، ص ۴۱)]
 عود این شهر، شهرت فراوانی داشته است:
 زعود قماری یکی تخت کرد سر درزها را به زر سخت کرد
 ۲ / هاماوران / ۳۹۹

قندهار

[«شهری عظیمست اندر ناحیت هند.» (حدودالعالم، ص ۴۳)]
 پیران در نامه‌ای به گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌دارد:
 ز کشمیر و ز کابل و قندهار شمارا بود آن همه زین شمار
 ۱ / منوچهر / ۸۳۵ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۳۷

[قنطون] ← قیطون

قنوج

[«شهری بزرگست اندر ناحیت هند.» (حدودالعالم، ص ۴۳)]
 کیخسرو حکومت این شهر را به فرامرز می‌سپارد:
 کنون سر به سر هندوان متراست ز قنوج تا سیستان متراست
 آب و هوای این شهر بسیار مساعد است:
 به سالی دو بارست بار درخت ز قنوج بر نگذرد نیک بخت
 ۱ / آغاز / ۱۹۶ ■ ۱ / منوچهر / ۳۹۰ ■ ۲ / نوذر / ۳۳۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۵۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۵۲۸، ۲۶۱۲، ۲۶۲۴ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۶۳۸ ■ ۷ / اسکندر / ۴۵۹ ■ ۷ / اشکانیان / ۵ ■ ۷ / شاپور / ۴۷۲ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۱۹۱۸ (دریای قنوج)، ۱۹۷۲، ۲۰۴۴، ۲۰۵۳، ۲۱۱۵ — ۲۱۱۶، ۲۱۹۲، ۲۲۰۱، ۲۲۰۸، ۲۳۰۷، ۲۳۵۲، ۲۴۰۹ (سپهدار قنوج)، ۲۴۶۳ ■ ۸ / کسری / ۲۶۴۲، ۲۶۷۴ (رای قنوج)، ۲۷۴۲، ۲۷۴۸ (رای قنوج)، ۲۷۸۱ (گنج قنوج)، ۲۷۸۸، ۳۳۷۱، ۳۴۲۷

قیدافه (۱)

شاه اندلس در دوره اسکندر:
 زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بی شمار

جهانجوی بخشنده قیدافه بود ز روی بهی یافته کام و سود
اسکندر به عنوان وزیر به دربار او می‌رود. قیدافه که قبلاً تصویر او را تهیه و فراهم کرده
بود، وی را شناخت اما پس از گرفتن پیمان عدم تعرض، او را باز گرداند.
۷/ اسکندر / ۶۶۹ - ۱۰۵۰

قیدافه (۲)

از شهرهای روم:

خروشی بر آمد زهر مرز و بوم ز قیدافه برداشتند باژ روم
۷/ شاپور ۱ / ۳۲، ۳۵

قیدروش

پسر قیدافه. داماد فریان. حاکم یکی از شهرهای مرزی اندلس:
که داماد را نام بد قیدروش بدو داده فریان دل و چشم و گوش
وی و همسرش به دست سپاهیان اسکندر اسیر می‌شوند. اسکندر هر دو را آزاد کرده
و به همراهشان به اندلس می‌رود.
۷/ اسکندر / ۷۲۱ - ۷۷۹، ۸۹۰ - ۸۹۶، ۹۶۹ (فرزند)، ۱۰۳۱

اقیران ← فریان

قیس (۱)

«قیس عیلان بن مضر بن نزار، از عدنان. جد قبایل هوازن، سلیم، غطفان، فهم، عدوان،
غنی و باهله در دوره جاهلیت.» (الاعلام، ج ۶، ص ۵۹)
سپاهانی از این قبیله به فرمان منذر به مرزهای ایران حمله می‌کنند:
بفرمود منذر به نعمان که رو یکی لشکری ساز شیران نو
ز شبان و از قیسیان ده هزار فراز آر گرد از در کارزار
۷/ یزدگرد ۱ / ۴۲۴ - ۴۲۶

قیس (۲)

از بزرگان عرب در دوره خسرو پرویز. پسر حارث:
بدو گفت من قیس بن حارثم ز آزادگان عرب وارثم
خسرو در راه فرار به روم، از قیس مقداری خوراک می‌گیرد.
۹/ خسرو / ۹۹۴ - ۱۰۰۷، ۱۰۱۵ - ۱۰۲۰

قیصر روم (۱)

پادشاه روم در دوره لهراسپ. پدر کتایون. پس از ازدواج کتایون و گشتاسپ، وی به نبرد الیاس، شاه خزر می رود. پس از آن به نبرد لهراسپ می رود. لهراسپ، تاج و تخت را به گشتاسپ می سپارد و قیصر پس از پی بردن به هویت گشتاسپ، به روم باز می گردد:

چو قیصر دو منزل بیامد به راه عنان تکاور بپیچید شاه
 ۶ / لهراسپ / ۱۴۷، ۱۵۳ (دیوان قیصر)، ۱۶۱ (چوپان قیصر)، ۱۷۰ (ساریانان قیصر)،
 ۱۷۷ — ۱۷۸، ۲۱۷ — ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۱۲، ۴۳۳، ۴۵۵ — ۴۶۰، ۴۶۳ —
 ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۵ (دختر قیصر)، ۵۷۹ — ۵۸۰، ۵۸۷ — ۸۸۳ / ۶ / دقیق / ۳۰ = ۶
 / اسفندیار / ۶۹۴ — ۶۹۶

قیصر روم (۲)

شاه روم در دوره شاپور ذوالاکتاف. وی شاپور را در روم زندانی کرده و ایران را تصرف می کند. شاپور به یاری کنیزی ایرانی نژاد به ایران باز می گردد و بر قیصر شیخون می زند. قیصر در زندان شاپور بر اثر شکنجه های فراوان جان می سپارد:

سرانجام در بند و زندان بمرد کلاه کیی دیگری را سپرد
 ۷ / شاپور / ۱۳۷ — ۵۶۲

[قیطون] ← بیطون

قیطون

شاه مصر در دوره اسکندر:

ملک بود قیطون به مصر اندرون سپاهش ز راه گمانی فزون
 پس از رسیدن سپاهیان اسکندر به مصر، وی به استقبال او می آید.
 این نام در «نخ» قبطون و در «نخا» قنطون آمده است.
 ۷ / اسکندر / ۶۶۳ — ۶۸۸

ک

کابل، کابلستان

[[کابل شهر کیست اندر ناحیت خراسان.]] (حدودالعالم، ص ۶۴)
 [[کابلستان در قدیم به خطه‌ای وسیع و مرتفع - حوضه رود کابل - که اکنون قسمت شمال شرقی افغانستان را - که مرکزش کابل است - تشکیل می‌دهد، اطلاق می‌شده. در شاهنامه غالباً فرقی بین کابل و کابلستان نیست.]] (فرهنگ فارسی)
 این سرزمین در تمامی بخش پهلوانی، دست نشاندۀ سیستان است:

وزان پس منوچهر عهدی نوشت سراسر ستایش بسان بهشت
 همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا به دریای سند
 خنجر کابلی شهرت فراوانی داشته است:

ببندید یکسر میان یلی ابا گرز و با خنجر کابلی
 این نام به گونه کاولستان نیز آمده است:

که او راست تا هست زاولستان همان بست و غزنین و کاولستان

- ۱/ فریدون/ ۷۱۰ (خنجر کابلی) ■ ۱/ منوچهر/ ۲۲۵، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۲۵، ۵۰۷ —
 ۵۰۸ (کابل، کابل خدای)، ۶۷۱، ۶۷۸ (فرستاده کابلی)، ۷۷۳، ۷۸۶، ۸۲۸، ۹۴۱، ۹۵۰،
 ۹۵۲، ۹۸۶، ۹۹۱، ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۵، ۱۱۰۱، ۱۱۲۳ (فرستاده کابلی
 = سیندخت)، ۱۱۳۵ (مه کابلستان = سیندخت)، ۱۱۴۶ (بیگناهان کابل)، ۱۱۶۸،
 ۱۱۷۱، ۱۱۷۵، ۱۱۹۱، ۱۲۰۴، ۱۲۰۹، ۱۳۶۳، ۱۳۶۶، ۱۳۹۰ — ۱۳۹۱، ۱۴۰۱، ۱۴۰۴ (ماه
 کابلستان = رودابه)، ۱۴۱۰، ۱۴۱۶ — ۱۴۱۷، ۱۴۲۶ (شه کابلستان)، ۱۴۲۹، ۱۴۵۸، ۱۵۲۶،
 ۱۵۶۱ (کابل خدای) ■ ۲/ نوذر/ ۳۳۸، ۴۰۹ (شاه کابلستان)، ۴۸۱ (شاه کابلستان) ■
 ۲/ گرشاسب/ ۲۹ (خنجر کابلی)، ۵۴، ۵۸ ■ ۲/ کبفباد/ ۱۱۴ (کابل خدای)، ۱۶۱ ■

۲/ هاماوران/ ۲۰۳ ■ ۳/ سیاوش / ۶۴۱، ۱۲۳۲، ۱۴۵۴، ۲۶۰۶، ۲۶۵۵ (گردان کابلی)،
 ۲۷۹۲ (خنجر کابلی) ■ ۴/ کیخسرو/ ۲۷ (بزرگان کابل)، ۳۴۴ ■ ۴/ کاموس/ ۶۷۶، ۷۷۸،
 ۱۰۰۲، ۱۱۷۸ (خنجر کابلی) ۱۳۸۹ (شاره کابلی)، ۱۴۶۵ ■ ۴/ خاقان/ ۱۸۶ (خنجر کابلی)،
 ۲۵۵، ۱۰۰۳ (خنجر کابلی) ■ ۵/ دوازده رخ/ ۱۱۴، ۱۰۲۰، ۱۱۳۷ ■ ۵/ جنگ بزرگ/ ۱۳۳،
 ۲۵۲۱، ۲۵۲۹، ۲۵۳۸، ۲۶۱۲ (کابلی)، ۲۷۶۰ ■ ۶/ لهراسب/ ۶۷ — ۶۹ ■ ۶/ هفتخوان/ ۱۴۴
 (خنجر کابلی) ■ ۶/ اسفندیار/ ۵۲، ۱۰۶ (کاولستان)، ۱۰۲۹ (خنجر کابلی)، ۱۰۳۵، ۱۵۲۳
 (پیران کابلستان) ■ ۶/ شغاد/ ۳۵، ۵۱ (شاه کابل)، ۹۰ (شاه کابل)، ۹۵ (کابلی)، ۱۰۱ —
 ۱۰۲ (کابلی شاه کابل)، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸ — ۱۱۹ (شاه کابل)، ۱۲۲ — ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲
 (سپهدار کابل)، ۱۴۲، ۱۷۷، ۱۷۹ (سپهدار کابل)، ۲۱۶ (شاه کابلستان)، ۲۳۴، ۲۶۳،
 ۲۸۴ — ۲۸۵، ۳۰۰ (مهر کابلی)، ۳۰۸ — ۳۱۰ ■ ۶/ بهمن/ ۲۲، ۱۱۳ (گردان کابلی)،
 ۱۳۱ ■ ۷/ اشکانیان/ ۵ ■ ۷/ اورمزد/ ۲۹ (خنجر کابلی) ■ ۷/ بهرام/ ۵/ ۲۴۱۲ (شاه
 کابل) ■ ۸/ یزدگرد/ ۲/ ۲۱۰ ■ ۹/ یزدگرد/ ۳/ ۴۷۷ (کابلی تیغ).

[کارسان] ← بیداد

کارستان (۱) ← بیداد

۴/ خاقان/

کارستان (۲)

از شهرهای روم:

چنین تا بیامد بران شارستان که قیصر ورا خواندی کارستان

۹/ خسرو/ ۱۰۴۳ — ۱۰۶۸

کاسه رود

[«نام رودخانه‌ای در قدیم که امروزه آن را «چرم» یا «لائین» نامند.» (فرهنگ

فارسی)]

این رود در مرز ایران با توران واقع بوده است:

از ایدر شود تا در کاسه رود دهد بر روان سیاوش درود

۴/ کیخسرو/ ۲۱۹ — ۲۳۱ ■ ۴/ فرود/ ۹۳۶ — ۹۳۸، ۹۸۷، ۱۰۰۲، ۱۰۲۳، ۱۱۸۶،

۱۶۲۳ ■ ۵/ دوازده رخ/ ۱۶۵۷

«کاشمر» ← کاشمر

کافور

شاه شهر بیداد. وی آدم خوار است و رستم در حمله به توران به سوی او لشکر می فرستد. کافور، گسته و سه هزار سپاهی او را در هم می شکند. آنگاه، رستم خود به نبرد او می آید:

یکی حمله آورد کافور سخت بران بارور خسروانی درخت
و رستم با گرز ضربتی بر او می زند:
عمودی بزد بر سرش پور زال که بر هم شکستش سر و ترگ و یال
۴/ خافان/ ۹۵۸ - ۹۸۶

[کاکله] ← گلگله

[کاکوی] ← (۱)

در ملحقات مجلد یکم ضمن شرح نبرد منوچهر با سلم آمده است که کاکوی تازی با سواران خود به یاری سلم می آید:

تو زایدر برفتی بیامد سپاه نوآیین یکی نامور کینه خواه
نبیره سپهدار ضحاک بود شنیدم که کاکوی ناپاک بود
...کنون سلم را رای جنگ آمدست که یارش زد زهوخست کنگ آمدست
نبرد کاکوی با منوچهر تا غروب خورشید ادامه می یابد و در فرجام، کاکوی کشته می شود:

کمریند کاکوی بگرفت خوار ززین برگرفت آن تن پیلوار
ببنداخت خسته بران گرم خاک به شمشیر کردش برو سینه چاک
این نام در «لن» کرکوی آمده است.
۱/ ملحقات/ ص ۲۶۰ - ۲۶۳

کاکوی (۲)

شاه گرگساران. نبیره سلم. وی به نبرد سام آمد:

نبیره جهاندار سلم بزرگ به پیش سپاه اندر آمد چو گرگ
چو بشنید کاکوی آواز من چنان زخم سرباز کوپال من
بیامد به نزدیک من جنگ ساز چو پیل ژیان با کمند دراز
وی مغلوب سام می شود.

این نام در «نخ» و «نخا» و «نل» کرکوی آمده است.

۱/ منوچهر/ ۹۱۳ - ۹۳۱

کاموس کشانی

پهلوان کشانی. در اولین نبرد، گیو و طوس به مقابله او می‌روند ولی حریف او نمی‌شوند.

در روز دوم الوای، نیزه‌دار رستم به نبرد او می‌رود و به دست کاموس کشته می‌شود. رستم، در خشم از مرگ او، به میدان می‌رود. کاموس با شمشیر ضربتی بر رستم می‌زند که برگستوان رخس را درهم می‌درد. رستم با کمند او را اسیر کرده و به اردوگاه می‌آورد و به ایرانیان می‌گوید:

شما را به کشتن چگونست رای که شد کار کاموس جنگی زیبای
و آنان:

تنش را به شمشیر کردند چاک به خون غرقه شد زیر او سنگ و خاک
۴/ فرود/ ۱۶۵۵ ■ ۴/ کاموس/ ۱۶، ۷۳۷ - ۷۳۹، ۷۵۳ - ۷۵۵، ۷۶۹، ۹۳۰ - ۹۳۱،
۹۴۸ - ۹۶۲، ۹۹۷ - ۱۰۱۱، ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵، ۱۰۶۲ - ۱۱۰۷، ۱۱۴۶ - ۱۱۵۱، ۱۱۸۱، ۱۱۸۳ -
۱۱۹۶، ۱۲۰۵ - ۱۲۰۷، ۱۲۱۷، ۱۲۵۶ - ۱۲۵۸، ۱۳۰۷، ۱۳۲۹ - ۱۳۶۹، ۱۳۷۵، ۱۴۱۰،
۱۴۱۸ - ۱۴۷۲ ■ ۴/ خاقان/ ۵ - ۶، ۱۰ - ۱۲، ۱۴، ۲۵ - ۲۶، ۳۷، ۴۴ (مرد کاموس گیر)، ۴۸،
۷۴، ۱۵۹، ۲۷۶ (خویشان کاموس)، ۲۸۰، ۳۱۴، ۳۸۹ - ۳۹۰، ۴۳۸، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸،
۶۸۸، ۷۳۶، ۷۴۲، ۸۰۷، ۹۱۵، ۹۳۱، ۱۰۹۸، ۱۱۳۳، ۱۱۷۳، ۱۱۸۷، ۱۴۲۰ ■ ۵/ جنگ
بزرگ/ ۲۸۴۰ ■ ۶/ اسفندیار/ ۵۹۵ - ۵۹۶، ۹۶۳

ا کاندرا - کندر (۲)

کاوس - کی کاوس

کاولستان - کابل، کابلستان

کاوه

آهنگری است در دوره ضحاک. وی برای نجات فرزندش به کاخ ضحاک می‌رود:
خروشیدو زد دست بر سر زشاه که شاهها منم کاوه دادخواه
یکی بی‌زیان مرد آهنگرم زشاه آتش آید همی بر سرم

ضحاک طوماری را به دست او می دهد تا کاوه نیز گواهی باشد بر داد گر بودنش. کاوه طومار را پاره می کند و از کاخ خارج می شود. در بازار چرم آهنگری خود را بر سر نیزه می کند و مردم را به شورش می خواند. پس آنگاه مردم را به سوی فریدون رهنمون می شود: بدانست خود کافریدون کجاست سراندر کشید و همی رفت راست چرم آهنگری او مبدل به درفش رسمی ایرانیان می شود و همه جا به صورت درفش کاوه، کاویانی درفش، و... در نبردها حضور دارد (ر. ک: درفش کاویانی). از وی دو فرزند به نام های قباد و قارن باقی ماند.

۱/ ضحاک / ۲۰۰ - ۲۳۸ ■ ۱/ فریدون / ۵۱۱ (قارن کاوگان)، ۶۲۳ (قارن کاوگان) ■ ۲/ نوذر / ۱۵۵ (قارن کاوه)، ۴۱۲ (قارن کاوه) ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۴۸۰ (قارن کاویان)، ۷۱۰ (قارن کاویان) (برای تمامی شماره هایی که دال بر درفش است، ر. ک: درفش کاویانی)

کاویانی درفش ← درفش کاویانی

[کبرد] ← طبرد

کبروی

مهرت یکی از روستاها در دوره بهرام گور:

همین مه که با میوه و بوی بود ورا پهلوی نام، کبروی بود
وی هدایایی برای بهرام می آورد و در مجلس او به میخوارگی می نشیند. در بازگشت زیر درختی به خواب می رود و کلاغی چشمان او را از حدقه بیرون می آورد. بر اثر آن کبروی می میرد.

به سبب مرگ او، بهرام فرمان صادر می کند که نوشیدن می حرام است.

این نام در «لن» کبروی آمده است.

۷/ بهرام ۵/ ۲۸۷ - ۳۱۳

کبوده

چوپان گله های اسب افراسیاب در گروگرد:

فرستاد گردی هم اندر شتاب به نزدیک چوپان افراسیاب
کبوده بدش نام و شایسته بود به شایستگی نیز بایسته بود
وی برای شناسایی سپاهیان ایران به اردوگاه ایرانیان نزدیک می شود. بهرام پسر گودرز، که طلایه دار است او را دستگیر کرده و می کشد:

سرش را به خنجر ببرید پست به فتراک زین کیانی ببست
۴/ فرود / ۱۰۳۴ - ۱۰۵۲، ۱۰۵۵

کتایون

مادر اسفندیار و پشوتن. دختر قیصر روم. نام اصلی وی ناهید بوده است:
پس آن دختر نامور قیصر را که ناهید بد نام آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزندش آمد چو تابنده ماه
هنگامی که گشتاسپ به روم گریخته است و ناشناسانه در آنجا زندگی می‌کند، کتایون
او را به همسری بر می‌گزیند. پس از چندی لهراسپ تاج و تخت را به گشتاسپ می‌سپارد و
کتایون همراه او به ایران می‌آید.

وی با رفتن اسفندیار به سیستان به شدت مخالفت می‌کند و از جمله می‌گوید:
که نفرین برین تخت و این تاج باد برین کشتن و شور و تاراج باد
۶/ لهراسپ/ ۲۱۷ - ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۱۶، ۴۲۳ - ۴۴۴، ۵۷۷، ۶۰۳ - ۶۱۲،
۶۳۲ - ۶۳۳، ۶۴۰، ۶۴۲ - ۶۵۱، ۷۸۱ (دختر)، ۸۶۷ - ۸۶۹ ■ ۶/ دقیقی/ ۳۰ - ۳۳
(ناهید) ■ ۶/ اسفندیار/ ۳ - ۱۵۱، ۲۵ - ۱۸۷، ۶۹۴ (مادر)، ۱۳۹۶ (مادر)، ۱۵۰۰ -
۱۵۰۴ (مادر)، ۱۵۵۳ - ۱۵۶۶ (مادر)، ۱۶۰۸ - ۱۶۱۰ (مادر)

کتماره

پهلوان ایرانی. فرزند قارن. وی در آخرین نبرد پیران با گودرز حضور دارد:
سوی راست جای فریبرز بود به کتماره قارن داد زود
این نام در «لن» و «قا» کتماره، در «نخ» کیماره و در «برو» کتماره آمده است.
۵/ دوازده رخ/ ۳۲۲، ۱۷۰۲

[کتمازه] ← کتماره

کجاران ← کرمان

کرخ

[«کرخ بغداد: ... بخشی است از بغداد و در آغاز کرخ در وسط بغداد بوده است.»]
(معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۸)
سپاهیانی از این منطقه در جنگ بزرگ کیخسرو حضور دارند:

ز بغداد و گردن فرازان کرخ بفرمود تا با کمان‌های چرخ
به پیش اندرون تیر باران کنند هوا را چو ابر بهاران کنند
۵/ جنگ بزرگ / ۱۶۶ - ۱۶۷ ■ ۹/ یزدگرد ۳ / ۲۴۹

کرد

یکی از نژادهای قدیم ایرانی. این نژاد از افرادی پدید آمده است که به وسیله گرمایل و
ارمایل از مرگ نجات یافته بوده‌اند:

چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست بر انسان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزی چند و میش سپردی و صحرا نهادند پیش
کنون کرد ازان تخمه دارد نژاد که ز آباد ناپد به دل برش یاد
اردشیر بابکان پس از شکست اردوان به جنگ کردها می‌رود. در نبرد اول شکست
سختی از آنها می‌خورد ولی در شبیخونی که بر آنها وارد می‌آورد، بسیاری از کردها کشته
می‌شوند:

همه دشت زیشان سرودست شد زانبوه کشته زمین گست شد
بی اندازه زیشان گرفتار شد سترگی و نابخردی خوار شد
همه بوم‌هاشان به تاراج داد سپه را همه بدره و تاج داد
۱/ ضحاک / ۲۵ - ۳۷ ■ ۷/ اشکانیان / ۴۴۹ - ۴۹۴ ■ ۷/ شاپور ۲ / ۲۸

کرد گار ← یزدان

[کرزاسپ] ← گرشاسپ (۱)

کرزبان

[«کرزوان شهرست بر کوه نهاده اندر ناحیت خراسان.» (حدودالعالم، ص ۶۰)]
همه کاخ پرموید و مرزبان ز بلخ و زبامین و زکرزبان
این نام به گونه کرزبان نیز آمده است:
چو میلاد و چون پارس مرزبان چو پیروز اسپ افکن از کرزبان
این نام در «قا» کرزوان آمده است.

۲/ زوطهماسپ / ۱۱ ■ ۷/ یزدگرد ۱ / ۳۷۷ ■ ۸/ کسری / ۲۶۳۰

[کرشیوز] ← گرسیوز

[کرکوی] (۱) ← کاکوی (۱)

۱ / ملحقات / ص ۲۶۰ - ۲۶۳

[کرکوی] (۲) ← کاکوی (۲)

۱ / منوچهر / ۹۱۳ - ۹۳۱

کرمان

[[ناحیتی است مشرق وی حدود سندست و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی

ناحیت پارس است و شمال وی بیابان سیستانست.]] (حدودالعالم، ص ۷۵)

در داستان اشکانیان آمده است که نام قبلی این شهر کجاران بوده است:

به شهر کجاران به دریای پارس چه گوید ز بالا و پهنای پارس

و هفتواد به واسطه کرمی که به وسیله دخترش پرورش یافته، نام شهر را کرمان می‌نهد:

چو یک چند بگذشت بر هفتواد بر آواز آن کرم، کرمان نهاد

۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۱ = ۶ / دارا / ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۷۶، ۴۰۲، ۴۵۲ = ۷ /

اشکانیان / ۵۰۰ - ۵۰۹، ۵۴۴ (شهر)، ۵۴۶ (شهر)، ۵۴۸ (شهر)، ۵۵۴، ۵۵۶ - ۵۶۱،

۵۶۷، ۵۷۳ - ۵۷۴، ۶۷۶ (شهر)، ۷۱۵ (شهر)، ۷۶۹ (کشور)، ۷۷۳ = ۷ / بهرام ۲ / ۳

(کرمان شه) = ۸ / هرمزد / ۱۷۴۲

کرمان شه ← بهرام (۱۱)

کرم هفتواد

[کرم، نام طایفه‌ای است که نام خداوند و سرور آن در زمان اردشیر بابکان بر کارنامه

اردشیر بابکان «هفتان بوخت» (= هفتواد) بوده است.]] (بهرام فره‌وشی، فرهنگ پهلوی)

کرم سببی است که به وسیله دختر هفتواد پرورش می‌یابد. به میمنت وجود کرم، وضع

مالی هفتواد به سرعت بهبود می‌یابد، تا آنجا که حکومت کجاران را به چنگ می‌آورد و نام

شهر را به کرمان بر می‌گرداند.

اردشیر بابکان در حمله دوم به کرمان، در لباس بازرگانان، خود را به کرم می‌رساند و

با ریختن ارزیزدر حلق کرم او را می‌کشد:

فرو ریخت ارزیز مرد جوان به کنده درون کرم شد ناتوان

تراکی برآمد زحلقوم اوی که لرزان شد آن کنده و بوم اوی

۷ / اشکانیان / ۵۱۱ - ۷۵۹، ۷۷۷

کرتای تهمورثی ← طهمورث

کروخان

پهلوان تورانی. پسر ویسه. برادر پیران. به فرمان افراسیاب، کروخان به پارس می‌تازد تا ضمن جلوگیری از ارسال آذوقه به سپاه نوذر، شبستان او را نیز به چنگ آورد:
یکی نامور ترک را کرد یاد سپهبد کروخان ویسه نژاد
سوی پارس فرمود تا بر کشید به راه بیابان سراندر کشید
قارن، پسر کاوه خود را به او می‌رساند و کروخان در نبرد کشته می‌شود.
این نام در «نخ» کروخان و در «لن» قراخان آمده است.
۲ / نوذر / ۲۷۳ - ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۲۴ (پسر)، ۳۲۸ - ۳۳۰ (گرامی): ۳۳۳ (پسر)،
۳۴۲ - ۳۴۳ (پسر)، ۳۴۹ (پسر)، ۴۱۳ (گرامی)، ۴۱۹ (نامدار).

کروشان

شهری است در توران:

به مرز کروشان زمین هرچ بود زبرگ درخت و زکشت و درود
این نام در «قا» کورشان آمده است.
۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۰ - ۲۱۱، ۲۱۳

کریمان

[نام جد دوم رستم زال است که پدر نریمان باشد.] (برهان)
همان سام پورنریمان بدست نریمان گرد از کریمان بود
توضیح: دکتر معین در حاشیه برهان قاطع درباره این واژه نگاشته‌اند:
«درینجا «کریمان» جمع «کریم» عربی است بسیاق فارسی.»
کلمه فوق در دیوان خواجوی کرمانی (ص ۲۲) نیز بدینسان آمده است:
دیت خون نریمان ز کریمان خواهند حاصل ملکت ساسان ز خراسان طلبند
این نام در «بن» اشهنج آمده است.
۲ / سهراب / ۱۰۳ = ۶ / اسفندیار / ۶۴۸

کسری ← نوشین روان

[کروخان] ← کروخان

کشان، کشانی

[«سرزمینی بوده است در مشرق ایران و در خاور کشور اشکانیان که در قرن اول میلادی حکومت بزرگ کوشان در آن تشکیل یافت. سرزمین کوشان شامل تمام قسمت شرق ایران، مغرب هندوستان و افغانستان و ترکستان امروزی بوده است.» (فرهنگ فارسی، ذیل کوشان)]

در شاهنامه بنابر استقلال شهرهای واقع شده در سرزمین بزرگ کوشان، می بایستی منطقه کوچکتری با نام کشان و کشانی خوانده شده باشد. این منطقه می تواند شامل قندهار یا بخشی از سغد باشد. برای مورد قندهار در کتاب KUSAN آمده است: «در کتاب چینی Han Su - (ص ۹۶) راجع به وقایع مربوط به بلخ و اطراف خوارزم آمده است که تقسیمات پنج گانه کوشان ها به شرح زیر است:

۳ - (Kuei - Chuang)، این منطقه در قسمت شمال قندهار و مرکز آن واقع بوده است که امپراطوری کوشان از این منطقه حاصل شده است.» (ص ۹)

و در حدود العالم (ص ۶۶) آمده است:

«کشانی، آبادان ترین شهرست اندر سغد. ارمان از کشانیست.»

این مطلب در سایر منابع جغرافیایی، از جمله معجم البلدان نیز آمده است.

این سرزمین به صورت کشان و کشانی آمده است:

- زمین کشانی و ترکان چین ترا باشد این، همچو ایران زمین

- ترا کرد سالار گردنکشان شدی مهتر اندر زمین کشان

در یک بیت ترکیب سغد کشانی به کار رفته است:

ز سغد کشانی سپه بر گرفت جهانی درو مانده اندر شگفت

پوستین های این سرزمین، گونه خاصی بوده است *:

چنین گفت کامد یکی بد نشان فرستاده و پوستینی کشان

اشکبوس و کاموس از پهلوانان این سرزمین می باشند.

در برخی از ابیات، کشانی، صفت نسبی است:

- کشانی [= اشکبوس] بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

- نهادند آورد گاهی بزرگ کشانی [= کاموس] بیامد به کردار گرگ

* = «کوشان ها از پشم و پوست استفاده می کردند. حتی برای پوشش تخت سلطنتی. ولی بعدها از ابریشم سرخ لباس

تهیه کردند.» (KUSAN، ص ۶۵)

شاهان کشان عنوان ییغو را برای خود به کار می برده اند (ر. ک: ییغو)

۴ / کاموس / ۱۱۰۴، ۱۲۳۵، ۱۲۶۸، ۱۲۷۶ (کشانی = اشکبوس)، ۱۲۸۰ (کشانی = اشکبوس)، ۱۲۸۶ (کشانی = اشکبوس)، ۱۲۸۸ (کشانی = اشکبوس)، ۱۳۰۵ (کشانی = اشکبوس)، ۱۴۳۴ (کشانی = کاموس)، ۱۴۴۴، ۱۴۵۷ ■ ۴ / خاقان / ۶، ۲۲۶، ۲۷۹ (سپاه کشانی)، ۵۹۳ (درفش کشانی = ساوه)، ۸۳۸، ۹۲۴ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۹۲۰ (سغد کشانی) ■ ۶ / دفیقی / ۱۵۸ ■ ۸ / کسری / ۱۷۸۷ ■ ۹ / خسرو / ۳۵۴، ۲۶۰۰، ۲۶۰۹ (پوستینی کشان)

[کشمهین] ← کشمیهن

کشف

[«کشف رود ... رودخانه ایست در خراسان که از کوههای بین قوچان و نیشابور سرچشمه می گیرد و پس از گذشتن از خاک طوس وارد رودخانه تجن یا هری رود می شود.» (فرهنگ فارسی)]

سام ازدهایی را که در این رود مسکن داشته است می کشد:

کشف رود پر خون و زرداب شد زمین جای آرامش و خواب شد

۱ / منوچهر / ۱۰۱۶، ۱۰۴۵

[کشماره] ← کتماره

کشم

[«کشم به فتح اول * مخفف کاشمر، نام دیهی است از ترشیز.» (مزدیسنا، ص ۳۴۰، پاورقی)]

گشتاسپ سروی را که زردشت از بهشت آورده است در این منطقه می کارد:

نخست آذر مهر بر زین نهاد به کشمر نگر تا چه آیین نهاد

۶ / دفیقی / ۶۵، ۷۹ (سرو کشمر)، ۸۷ (سرو کشمر)، ۸۹ (سرو کشمر)، ۹۰

کشمگان

پسر فرخ زاد، هنگام فرار یزدگرد از برابر تازیان، وی به نزد یزدگرد می رود:

کنون کشمگان پور آن رزمخواه بر ما بیاید بدین بارگاه

*. در دایرة المعارف این کلمه به کسر کاف آمده است: kešmar

۹ / یزدگرد ۳ / ۳۸۲ - ۳۸۷

کشمیر

[«کشمیر شهری بزرگست اندر ناحیت هند.» (حدودالعالم، ص ۴۶)]
 پیران در نامه‌ای به گودرز مبنی بر درخواست صلح، این شهر را متعلق به ایران اعلام می‌کند:

ز کشمیر وز کابل و قندهار شما را بود آن همه زین شمار
 در دوره تاریخی این شهر از آن هندوان است:
 که در هند مردی سرافراز بود که با لشکر و خیل و با ساز بود
 ... و را بود کشمیر تا مرز چین برو خواندندی به داد آفرین
 جامه [ترمه] این سرزمین شهرت فراوان داشته است.

۱ / آغاز / ۲۰۰ ■ ۳ / سباوش / ۱۴۵۴، ۲۶۰۶ ■ ۴ / کیخسرو / ۳۴۴ ■ ۴ / کاموس / ۷۵۰ ■ ۴ / خاقان / ۸۳۹، ۱۰۹۹ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۱۴، ۱۰۲۰، ۱۱۳۷ ■ ۶ / شغاد / ۳۵ / ۸ ■ کسری / ۲۸۱۶، ۲۸۳۵، ۳۰۶۹ (شاه کشمیر)، ۳۱۸۸، ۳۲۹۷ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۹۱ /
 (جامه کشمیر)

کشمیهن

[«کشمیهن... زرق، این شهر کهایی اند خرد و بزرگ اندر ناحیت خراسان و همه از عمل مروست. و کشت و برز این ناحیت ها بر آب رود مروست.» (حدودالعالم، ص ۵۹)]
 سپهد ز کشمیهن آمد به مرو شد از تاختن چارپایان چو غرو
 این نام در «قا» و «نخ» کستمهن آمده است.

۷ / بهرام ۵ / ۱۵۱۸، ۱۵۲۱، ۱۵۲۹، ۱۵۳۳ (نخچیرگاه) ■ ۸ / یزدگرد ۲ / ۲۶۶

کشواد

پهلوان ایرانی. پدر گودرز. وی به فرمان زال به ساری رفته و اسرای ایرانی را از اغریثت تحویل می‌گیرد. لقب وی زرین کلاه بوده است:

سه دیگر چو کشواد زرین کلاه که آمد به آمل ببرد آن سپاه
 نامش به گونه کشواد نیز آمده است:

چو کشواد فرخ به ساری رسید پدید آمد آن بندها را کلید
 ۲ / نوذر / ۲۹۵، ۴۸۲، ۵۰۹ — ۵۱۸ ■ ۲ / کیقباد / ۳، ۹، ۱۱۳، ۱۷۲ ■ ۲

/ مازندران / ۴۴ (گودرز کشواد)، ۷۶۱ (گودرز کشوادگان)، ۸۱۸ (گودرز کشواد) ■ ۲
 / هاماوران / ۵۶ (گ. کشواد)، ۴۶۸ (گ. * کشوادگان) ■ ۲ / سهراب / ۳۱۰ (گ. کشواد)، ۴۰۲ (گ. کشواد)، ۵۵۷ (گ. کشوادگان)، ۶۱۹ (گ. کشوادگان) ■ ۳
 / سیاوش / ۲۷۹۱ (گ. کشواد)، ۳۱۴۳، ۳۵۱۶ (گ. کشوادگان)، ۳۵۷۶ (کاخ کشواد)، ۳۶۰۴ (گ. کشواد)، ۳۶۲۴ (گ. کشوادگان)، ۳۶۴۶، ۳۶۸۵ (گ. کشوادگان)، ۳۷۳۰ (پیرگ. کشوادگان) ■ ۴ / کیخسرو / ۶۴ (گ. کشوادگان)، ۱۵۰ (گ. کشواد)، ۲۹۹ (گ. کشواد) ■ ۴ / فرود / ۵۲۷ (گ. کشواد)، ۵۳۰ (بهرام گ. کشوادگان)، ۱۳۵۴ (گ. کشواد)، ۱۳۶۲ (خاک کشواد) ■ ۴ / کاموس / ۱۹۹ (گ. کشوادگان)، ۲۳۳ (گ. کشوادگان)، ۲۳۴ (تخم کشواد)، ۳۰۱ (گ. کشواد)، ۶۲۹ (گ. کشوادگان)، ۸۰۶ (گ. کشوادگان)، ۱۰۷۳ (گ. کشواد)، ۱۱۱۲ (گ. کشواد)، ۱۴۱۴ (پور کشواد) ■ ۴ / خاقان / ۲۵۷ (گ. کشواد)، ۴۲۵ (پور کشواد) ■ ۵ / بیژن / ۴۸ (گ. کشواد)، ۲۸۴ (گ. کشوادگان)، ۲۸۷ (پور کشوادگان)، ۳۹۴ (گ. کشواد)، ۴۵۷ (پور کشواد)، ۷۵۷ (گ. کشواد)، ۹۸۱ (گ. کشواد) ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۲۶ (گ. کشوادگان)، ۲۲۵ (گ. کشوادگان)، ۴۵۲ (گ. کشواد)، ۵۰۸ (گ. کشواد)، ۵۱۸ (گ. کشوادگان)، ۱۷۷۰ (گ. کشوادگان)، ۱۸۱۴ (گ. کشواد) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۸ (گ. کشواد)، ۱۸۶ (گ. کشواد)، ۶۴۰ (تخم کشواد)، ۱۴۹۹ (گ. کشواد)، ۲۲۵۹ (گ. کشوادگان)، ۲۷۹۷ (گ. کشواد)، ۳۰۵۸ (گ. کشواد) ■ ۶ / لهراسپ / ۸۰۰ (گ. کشوادگان) ■ ۸ / هرمزد / ۴۸۵ (گ. کشوادگان).

«کعبه» ← بیت الحرام

کلات

سرزمینی است در میانه ایران و توران، در همسایگی شمیران و رویین دژ و رابه کوه:

شمیران و رویین دژ و رابه کوه کلات از دگر دست و دیگر گروه

فرود در این منطقه حکمرانی داشته است.

۴ / فرود / ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۳، ۴۳۹، ۸۳۱، ۹۰۵، ۱۰۰۲، ۱۲۳۵ ■ ۴ / کاموس / ۱۷،

۳۰ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۳۸ - ۳۴۸

کلات ← قلا

کلاه‌پور

پهلوان مازندرانی. وی برای نشان دادن قدرت مازندرانی‌ها، چنگ رستم را می‌فشارد.
رستم درد را تحمل می‌کند و:

بیفشارد چنگ کلاه‌پور سخت فرو ریخت ناخن چو برگ از درخت
کلاه‌پور با دست آویخته پی و پوست و ناخن فرو ریخته
به نزد شاه مازندران می‌رود و از او می‌خواهد که با پذیرش باژ، از جنگ دوری گیرند.
۲ / مازندران / ۷۱۰ - ۷۲۵

کلباد (۱)

پهلوان تورانی. وی همراه با شماساس و خزروان به سیستان می‌تازد. زال به مقابله آمده
و با دیدن کلباد، تیری به سوی او می‌افکند:

بزد بر کمریند کلباد بر بران بند زنجیر پولادبر
میان‌ش ابا کوه‌زین بدوخت سپه را به کلباد بر دل بسوخت
۲ / نوذر / ۶۸، ۴۰۲ - ۴۰۷، ۴۱۹ (نامدار) / ۲ / کیقباد / ۱۰۰

کلباد (۲)

پهلوان تورانی. پسر ویسه. وی در نبردهای فراوانی، علیه ایران می‌رزمَد. در آخرین نبرد
پیران با گودرز، وی با فربرز هم‌نبرد می‌شود:

نخستین فربرز نیودلیر ز لشکر برون تاخت برسان شیر
به نزدیک کلباد ویسه دمان پیامد به زه بر نهاده کمان
همی‌گشت و تیرش نیامد چو خواست کشید آن پرند آور از دست راست
بر آورد و زد تیغ بر گردنش به دو نیم شد تا کمرگه تنش
۳ / سیاوش / ۱۳۲۳، ۳۲۵۱ - ۳۲۹۹، ۳۳۹۰، ۳۴۰۲، ۳۵۶۵ (دو پهلوان) / ۴
/ کاموس / ۳۳۴، ۱۰۳۰ - ۱۰۳۳، ۱۲۱۸ / ۴ / خاقان / ۱۰۹ - ۱۱۰، ۱۳۶، ۲۴۶، ۳۳۳ -
۳۳۹، ۷۱۳، ۷۸۲ - ۷۸۴، ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ / ۵ / دوازده رخ / ۳۳۹ - ۳۴۰، ۱۷۹۷ -
۱۸۴۳، ۲۰۹۰ - ۲۰۹۱، ۲۰۹۸ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳،
۲۳۹۲ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)

کلبوی سوری

از سرداران یزدگرد، در نبرد با سعد وقاس:

چو کلبوی سوری و این مهتران که گویال دارند و گرز گران
وی نیز مخالف فرار از برابر تازیان بوده است.
این نام در «نل» و «نخا» مردوی سوری آمده است.
۹/ یزدگرد ۳ / ۵۵ - ۶۰

کلیله

کتابی بوده است هندی که برزویه طبیب آن را به پهلوی برگردانده است. در دوره
مأمون آن را به تازی بر می گردانند:

کلیله به تازی شد از پهلوی بدین سان که اکنون همی بشنوی
در دوره نصر ابن احمد سامانی، این کتاب به وسیله ابوالفضل محمد بن عبدالله
بلعمی به پارسی و دری برگردانده می شود:

به تازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی و دری نبشتند و کوتاه شد داوری
و در نهایت رود کی آن را به نظم می کشد.
نام این کتاب، دمنه نیز آمده است:

جز از رزم شاهان نراند همی همه دفتر دمنه خواند همی
۸/ کسری / ۳۴۰۱ - ۳۴۶۲ ■ ۹ / خسرو / ۹۴ (دفتر دمنه)، ۹۸، ۳۴۹۵

کمان

برج نهم از فلک هشتم:

چو خورشید ازان کوشش آگاه شد ز برج کمان بر سر گاه شد
۶/ لهراسپ / ۷۱۲

کتابد*

کوهی است این سوی جیحون، نزدیک کوه زبید:

دمان از پس گویو پیران دلیر سپه را همی راند برسان شیر
بیامد چو پیش کتابد رسید بران دامن کوه لشکر کشید
۵/ دوازده رخ / ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۴۶ (کوه)، ۳۹۴ (کوه)، ۴۲۳ (کوه)، ۵۵۵،

*. شکل صحیح این کلمه کتابد [= گناباد] است. (ر. ک: فرهنگ فارسی)

۷۵۲، ۷۵۶، ۸۲۰، ۹۱۴، ۹۳۰، ۱۳۶۴، ۱۶۱۱، ۱۷۶۳ (کوهسار)، ۲۰۸۵

کنام اسیران

شهری است در اهواز. این شهر بنابر فرمان شاپور ذوالاکتاف، برای اسکان رومیان اسیر بنا می‌شود:

به اهواز کرد آن سیم شارستان بدو اندرون کاخ و بیمارستان
کنام اسیرانش کردند نام اسیر اندر و یافتی خواب و کام
۷/ شاپور ۲ / ۵۶۵ - ۵۶۶

کنج *

؟

این کلمه دو بار در شاهنامه آمده است:

- تو گفستی که ابری بر آمد ز کنج زشنگرف نیرنگ زد بر ترنج
- اگر تند بادی براید ز کنج به خاک افگند نارسیده ترنج
۲/ کیقباد / ۵۹ ■ ۲/ سهراب / ۱

کندر (۱)

پهلوانی است از سقلاّب. وی برای نبرد با طوس، به یاری پیران می‌آید:
ز سقلاّب چون کندر شیر مرد چو پیروز کانی، سپهر نبرد
۴/ کاموس / ۷۵۶، ۱۳۷۶ ■ ۴/ خافان / ۴۳۰، ۵۸۲ - ۵۸۳، ۱۰۹۹

اکندرا (۲) ← بیکند

۵/ جنگ بزرگ /

کندر (۳)

پهلوانی است تورانی. وی در جنگ دوم ارجاسپ با گشتاسپ حضور دارد:
وزان روی کندر، ابر میمنه بیامد پس پشت او با بنه

*. این کلمه را استاد مینوی کنج خوانده و در «رستم و سهراب» ضبط کرده‌اند.

ولی دکتر ماهیار نوایی، آن را کنج می‌دانند و گونه‌ای از نام گنگ.

و نیز دکتر مهرداد بهار معتقدند که «کنج» درست است و باید نقطه‌ای در شمال خراسان بزرگ باشد که نام بادهای وحشتناک تابستانی از آن گرفته شده است. (از مرقومه ایشان در حاشیه این کتاب، پیش از چاپ).

این نام در «قا» کاندز آمده است.

۶ / گشتاسپ / ۱۲۵، ۴۴۵

کندرو

از خدمتکاران ضحاک:

ورا کندرو خواندندی به نام به کندی زدی پیش بیداد گام
پس از حمله فریدون، وی از پایتخت گریخته، نزد ضحاک می رود و او را از ماجرا
می آگاهاند.

۱ / ضحاک / ۳۴۹ - ۴۰۱

کندز ← بیکند

[کنگ] ← کنگ (۱)

کوت

پهلوان رومی. وی برای یاری به خسرو پرویز به نبرد بهرام چوبینه می رود. بهرام نیزه او
را رد می کند و با شمشیر ضربتی بر او می زند:

یکی تیغ زد بر سر و گردنش که تا سینه ببرید تیره تنش
بهرام جنازه او را، بسته بر اسب به اردوگاه خسرو می فرستد:
دل خسرو از کوت شد دردمند گشادند زان کشته بند کمند
وی ملقب به هزاره بوده است*:

چو کوت هزاره به ایران و روم نبینند هرگز به آباد بوم
۹ / خسرو / ۱۵۵۱ - ۱۵۵۳، ۱۷۰۷ - ۱۷۵۰

کوچ

[«کوفج، مردمانی اند بر کوه کوفج و کوهیانند... و از مشرق کوه کوفج تا مکران
بیابانست.» (حدود العالم، ص ۷۶)]

نام این قوم همه جا همراه با بلوچ می آید**

هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ

* «و کان هذا الرجل یلقب بهزاره لکونه معدوداً بآلف فارس.» (بنداری)

** «از کوچ و بلوچ بودند و آن ولایت پیوسته کرمانست.» (سیاستنامه، ص ۵۸) (نقل از واژه نامک)

۳/ سیاوش / ۶۱۵ - ۶۱۶ ■ ۸ / کسری / ۲۳۲۵

کودک کفشگر

جوانی است کفشگر که تصمیم به ازدواج دارد ولی توان لازم را فاقد است:
 چنین بود تا کودک کفشگر زنی خواست با چیز و نام و گهر
 نبودش دران کار، افزار سخت همی زار بگریست مامش زبخت
 مادرش با وجود تحریم شراب از سوی بهرام گور، چند جام می به او می خوراند. جوان
 مست از شراب از خانه خارج می شود و بر شیری که از شیرخانه کاخ گریخته است می نشیند.
 این عمل باعث می گردد که بهرام فرمان حلال بودن شراب را صادر کند.
 ۷/ بهرام ۵ / ۳۱۴ - ۳۴۸

کور

رستم ضمن برشمردن عاملان قتل سیاوش، نام او را نیز ذکر می کند:
 کسی را که دانی تو از تخم کور که بر خیره این آب کردند شور
 ۴/ خاقان / ۱۰۴

[کورابند] - گوراب

[کوردانان] - گوزگانان

[کورشان] - کروشان

[کوزکوه] - هومان

[کوس] - تمیشه

«کوشان» - کشان، کشانی

[کوشیار] - کوهیار

کوفه

؟. نام بیشه:

بها داد منذر چو بود ارزشان که در بیشه کوفه بد مرزشان
 ۷/ یزدگرد ۱ / ۱۴۳

اکولاد | ← پولاد غندی

اکولاد غندی | ← پولاد غندی

کوه گوش - هومان

کوهیار

پهلوان ایرانی. وی به همراه برته نگهبانی پشت سپاه گیو را بر عهده دارد:
دمادم بشد برته تیغ زن ابا کوهیار اندر آن انجمن
به مردی شود جنگ را یار گیو سپاهی سرافراز و گردان نیو
این نام در «نخ» کوشیار آمده است.
۵/ جنگ بزرگ / ۱۸۷ - ۱۸۸

کوه یاقوت زرد ← آفتاب

اکهال کمانی | ← گهار گهانی

اکه برد | ← طبرد

کهرم (۱)

پهلوان تورانی. در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، برته با کهرم هم نبرد می شود:
یکایک بپیچید ازو برته روی یکی تیغ زد بر سر و ترگ او
که تا سینه کهرم به دو نیم گشت ز دشمن دل برته بی بیم گشت
۳/ سیاوش / ۲۷۸۸ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۷۹۷ - ۱۸۳۵، ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ۲۰۹۰ -
۲۰۹۱ (ده تن)، ۲۱۴۹ (ده یل نامدار)، ۲۳۷۸ - ۲۳۸۰، ۲۳۸۳، ۲۳۹۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ
/ ۲۳۳ (نامداران)

کهرم (۲)

برادر ارجاسپ، شاه توران:

برادر بد او را دو آهرمنان یکی کهرم و دیگری اندمان
درمیدان نبرد، وی به دست شیدسپ، پسر گشتاسپ کشته می شود:
به نیزه بگشتند هر دو چو باد بزد ترک رانیزه شاهزاد
ز باره در آورد و ببرید سر به خاک اندر افگند زرین کمر

۶ / دقیقی / ۲۷۱ - ۲۷۶، ۴۹۴ - ۴۹۷

کهرم (۳)

پسر ارجاسپ، شاه توران. در نبرد اول گشتاسپ و ارجاسپ، وی سپهدار سپاه توران است:

پسر داشتی یک گرانمایه مرد جهان‌دیده و دیده هرگرم و سرد
سواری جهان‌دیده نامش کهرم رسیده بسی بر سرش سرد و گرم
مران پور خود را سپهدار کرد بران لشکر گشن سالار کرد
در نبرد دوم نیز وی سپهدار سپاه است. فرشید ورد، پسر گشتاسپ به دست او مجروح می‌شود. پس از حمله اسفندیار، وی که تاب مبارزه با او را ندارد، از برابرش می‌گریزد. اسفندیار پس از تصرف رویین دژ و کشتن ارجاسپ، کهرم را اسیر کرده و به دار می‌زند.

۶ / دقیقی / ۲۷۷ (پسر)، ۴۶۳ - ۴۶۵ ■ ۶ / گشتاسپ / ۳۵ - ۸۹، ۱۲۶، ۱۳۹ -
۱۴۰، ۳۵۱، ۳۶۵ - ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۴۴ ■ ۶ / هفتخوان / ۴۱۹ - ۴۲۳، ۶۰۰، ۶۱۵،
۶۱۸ - ۶۲۲، ۶۸۵ - ۷۲۸، ۷۴۳ - ۷۴۴، ۷۶۲

کَهستان ← ماوراالنهر

کهن دژ

دژی است در نیشابور که به فرمان شاپور، پسر اردشیر بابکان ساخته شده است:
کهن دژ به شهر نیشابور کرد که گویند با داد شاپور کرد
۷ / شاپور / ۱ - ۶۵ ■ ۷ / بهرام / ۵ - ۹۰۱

کهیلا

پهلوان تورانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:
سپاهی به جنگ کهیلا سپرد یکی تیزتر بود ایلای گرد
وی به دست منوچهر، سردار خراسانی کیخسرو کشته می‌شود.
این نام در «قا» کهیلان و در «نخا» کیلا آمده است.
۵ / جنگ بزرگ / ۳۰۸ - ۳۱۰، ۷۸۲

ا کهیلان ← کهیلا

کی آرش

پسر دوم کیقباد:

پسر بد مرا و را خردمند چار که بودند زو در جهان یادگار
نخستین چو کاؤس با آفرین کی آرش دوم و دگر کی پشین
۲ / کیقباد / ۱۹۰ - ۱۹۱ ■ ۳ / سیاوش / ۲۲۴ - ۲۳۴

اکی ارمینا - آرش (۳)

اکیالا - کهیلا

کیانوش

برادر بزرگ فریدون:

برادر دو بودش دو فرخ همال ازو هر دو آزاده مهتر به سال
یکی بود ازیشان، کیانوش نام دگر نام، پرمایه شاد کام
وی همراه فریدون به نبرد ضحاک می رود.
در ملحقات مجلد یکم آمده است که وی و پرمایه در راه رسیدن به پایتخت ضحاک،
هنگامی که فریدون در خواب است، تخته سنگی را به پایین می غلطانند تا فریدون را بکشند.
اما فریدون یا افسون سنگ را از جنبش باز می دارد.
۱ / ضحاک / ۲۵۵ - ۲۷۳ ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۵۰ - ۲۵۱

کی پشین

پسر سوم کیقباد:

پسر بد مرا و را خردمند چار که بودند زو در جهان یادگار
نخستین چو کاؤس با آفرین کی آرش دوم و دگر کی پشین
اسفندیار خود را از نژاد او معرفی می کند:
نژاد من از تخم گشتاسپست که گشتاسپ از تخم لهراسپست
که لهراسپ بود پور اورند شاه که او را بدی از مهان تاج و گاه
هم اورند از گوهر کی پشین که کردی پدر بر پشین آفرین
پشین بود از تخمه کیقباد خردمند شاهی، دلش پر زداد
این نام در «لن»، «نل»، «نخ» و «نخا» کی نشین آمده است.

۲ / کیقباد / ۱۹۰ - ۱۹۱ ■ ۳ / سیاوش / ۲۲۴، ۲۳۳ ■ ۶ / اسفندیار / ۶۸۹ - ۶۹۲

■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۶۴۳ (نژاد پشین)

کیخسرو

شاه ایران. پسر سیاوش. مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب. هنوز او در شکم مادر است که پدر کشته می شود. افراسیاب تصمیم به نابودی جنین دارد که با وساطت پیران از این کار چشم می پوشد.

گیو به توران می رود و کیخسرو و فرنگیس را به ایران می آورد. کی کاوس تصمیم دارد که تاج و تخت را به کیخسرو بسپارد ولی با مخالفت طوس مواجه می شود که حامی فریرز، پسر کی کاوس است. کاوس به ناچار، تصرف بهمن دژ را شرط سلطنت قرار می دهد. فریرز و طوس از گشودن آن در می مانند ولی کیخسرو آن محل را تصرف کرده و به جای آن آتشکده آذرگشسب را می سازد:

بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازی و پهنای او ده کمند به گرد اندرش طاق های بلند
ز بیرون دو نیمی تگ تازی اسپ بر آورد و بنهاد آذرگشسب
وی به محض نشستن بر تخت، طوس را با سپاهی گران برای کین خواهی از خون
سیاوش، به توران می فرستد. این لشکر کشی، نخست مرگ فرود و آنگاه شکست طوس را در
پی دارد.

در لشکر کشی دوم نیز طوس فاصله ای با شکست ندارد که رستم به یاری ایرانیان
می آید.

پس از کشته شدن پیران، وی شخصاً به نبرد افراسیاب می رود که منجر به دستگیری
افراسیاب می شود. کیخسرو، شخصاً او را می کشد.

پس از شصت سال شاهی، وی از بیم افتادن در خودپسندی، تصمیم به کنارگیری از
تاج و تخت می گیرد.

پس از سپردن تاج و تخت به لهراسپ، از میان مردم ناپدید می شود:

چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم مهان شاه شد ناپدید
کیخسرو و جام گیتی نمای: بر خلاف منابع دیگر که جمشید را مالک این جام
می دانند، در شاهنامه، این جام از آن کیخسرو است و او با نگرستن در آن، محل زندان بیژن
را می یابد (ر. ک: جام گیتی نمای)

۳ / سیاوش / ۱۶۶۵ (فرزند)، ۲۱۸۲ — ۲۱۸۴، ۲۱۹۶ — ۲۲۰۰، ۲۲۰۸ — ۲۲۱۰،

۲۳۲۸ — ۲۳۲۹، ۲۳۶۱ — ۲۳۶۲ (تخم کین - درخت)، ۲۴۱۲ (کودک)، ۲۴۱۵ — ۲۴۱۶ —
 (کودک)، ۲۴۲۴ — ۲۴۴۲، ۲۴۴۷ — ۲۴۶۳ (بنده - نوزاد)، ۲۴۷۰ — ۲۵۰۱، ۲۵۰۵ —
 ۲۵۶۰، ۲۹۱۲ — ۲۹۱۷ (کودک)، ۳۰۲۱ — ۳۷۶۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۳ — ۴۳۱، ۴۶۲ —
 ۴۶۷ (برادر)، ۴۸۶ — ۴۸۷ (برادر)، ۶۰۵ (شاه)، ۶۲۴، ۶۳۷ — ۶۳۸ (شاه — او)، ۶۴۵ —
 (خویش کیخسرو)، ۶۶۳ (برادر)، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۴۷ (برادر)، ۸۰۳ (شاه ایران)،
 ۹۰۱ — ۹۰۳، ۹۸۸، ۱۰۱۲ (شاه)، ۱۰۷۱ (شاه)، ۱۲۱۱ — ۱۲۷۹ (شاه)، ۱۶۱۶ — ۱۶۱۹ —
 (شاه - شهریار)، ۱۶۴۹ ■ ۴ / کاموس / ۱۹ — ۱۱۱، ۱۲۰ (شاه)، ۱۲۶ — ۱۲۸ (شاه ایران)،
 ۲۲۰ (شاه ایران)، ۳۹۱ (شاه ایران سپاه)، ۴۱۹ (شاه)، ۴۸۳ (خسرو)، ۵۴۰ (شاه جهان)،
 ۵۴۲ (شاه)، ۵۹۹ (شاه جهان)، ۶۱۴ — ۶۲۰ (شاه - خسرو)، ۶۲۷ — ۶۹۱، ۷۴۱، ۷۷۶ (شاه
 ایران)، ۸۱۸ (شاه)، ۸۲۱ (شاه)، ۸۶۴ — ۸۶۵ (شاه دلیران)، ۸۹۹ (شهریار)، ۹۵۱ (شاه)،
 ۹۶۹ (سالار نو)، ۱۰۳۲، ۱۱۶۳ (شاه پیروز)، ۱۱۷۹ (شاه)، ۱۱۸۷ (شاه ایران سپاه)، ۱۱۸۹،
 ۱۴۰۰ ■ ۴ / خاقان / ۱۰۱، ۱۸۸ — ۱۸۹ (خورشید روشن روان)، ۲۰۸ (شاه)، ۲۳۱ (شاه)،
 ۲۳۷ (شهریار)، ۲۳۹ (شاه پیروزگر)، ۲۴۱ (شاه)، ۲۵۹ (شاه)، ۲۶۷ (شاه ایران)، ۳۵۲،
 ۳۵۵، ۳۶۷ (شاه)، ۳۷۷ (شاه)، ۳۸۲ (شاه)، ۴۰۳ (شاه ایران)، ۴۶۵ (شاه ایران)، ۴۸۲ (شاه
 جهان)، ۴۸۸ — ۴۸۹ (شاه)، ۶۳۹ — ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۴۷ (شاه)، ۶۶۲ (خسرو)، ۷۳۰ (شاه
 جهان)، ۷۴۶ — ۷۴۷، ۸۱۴ — ۸۱۶ (شاه)، ۸۲۲ — ۸۵۱، ۸۷۵ — ۹۱۳، ۹۵۱ (خلعت
 شهریار)، ۹۵۴، ۱۰۳۸ (شاه)، ۱۰۷۱ — ۱۰۷۲، ۱۰۸۰، ۱۲۵۳ (شاه)، ۱۳۵۷ (شاه)، ۱۳۶۶ —
 ۱۴۱۹ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۰ — ۳۴، ۱۵۲ — ۱۹۰ ■ ۵ / بیژن / ۳۸ — ۱۰۵، ۱۱۹ (شاه
 نو)، ۱۳۳ (شاه)، ۱۵۷، ۱۸۵ (طوق کیخسرو)، ۲۰۸ (شاه)، ۲۹۰ (شاه)، ۳۴۸، ۳۵۰ —
 ۴۵۳، ۴۵۷، ۵۲۳، ۵۲۵ — ۵۸۸، ۶۴۸، ۶۵۹ (شاه)، ۶۶۱ — ۶۶۲ (شاه)، ۶۶۷،
 ۶۷۴ — ۶۷۵ (شاه)، ۶۸۸ — ۶۹۳، ۷۰۲ (شاه)، ۷۰۴ — ۷۰۶، ۷۱۷ — ۷۱۸ (شهنشاه
 پیروزگر)، ۷۲۱، ۷۳۳ (شاه ایران)، ۷۴۴ — ۸۹۸، ۹۵۰ (گردان شاه)، ۹۵۷، ۹۶۶، ۹۷۰ —
 (شاه)، ۹۸۲، ۱۲۳۵ — ۱۳۰۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۵۶ (سالار نو)، ۶۲، ۱۴۴، ۱۵۱ (شاه)،
 ۱۵۵ (شاه)، ۱۶۲ — ۱۶۶، ۱۷۵ (شاه)، ۱۸۰ (شاه)، ۱۸۹ (شهریار — شاه)، ۱۹۵ — ۱۹۸،
 ۲۳۴ — ۲۶۱ (شاه)، ۴۱۶ — ۴۱۸، ۴۴۴ (شاه)، ۵۲۰ — ۵۲۱ (شاه)، ۵۳۰ (شهریار)،
 ۵۳۳ (شاه)، ۶۴۶ (شاه)، ۶۵۲، ۶۶۵ (شاه)، ۸۴۷ (شاه)، ۸۵۹ (شاه ایران)، ۹۲۳ — ۱۰۷۹ —
 (شاه)، ۱۱۲۵، ۱۱۳۹، ۱۱۴۵، ۱۱۴۷ — ۱۱۴۸، ۱۱۵۳، ۱۲۶۱ — ۱۲۶۵، ۱۲۷۸، ۱۲۸۲ —
 (شاه)، ۱۳۰۳ (جهاندار شاه)، ۱۳۰۶، ۱۳۶۰، ۱۳۸۷، ۱۴۱۳ — ۱۴۲۰، ۱۴۲۹ — ۱۴۳۵،
 ۱۴۵۶، ۱۴۶۹ — ۱۶۵۲، ۱۶۵۶، ۱۶۸۹ (شاه)، ۱۷۲۳ (شه)، ۱۷۸۶ (شه)، ۱۸۰۴

(شاه)، ۱۸۴۳، (شاه)، ۱۸۴۹، ۱۸۵۸ (شاه ایران زمین)، ۱۸۸۳، (شاه)، ۱۸۹۲، (شاه)، ۱۸۹۷ — ۱۸۹۹، ۱۹۱۵ — ۱۹۱۶، ۱۹۴۹، (شاه)، ۱۹۶۱، (شاه)، ۱۹۷۱، (شاه)، ۲۰۰۴ — ۲۰۰۵، ۲۰۶۰ — ۲۰۶۴ (جهاندار)، ۲۰۶۷، (شاه)، ۲۰۹۴ — ۲۰۹۵، ۲۱۵۰، ۲۱۵۳، (شاه)، ۲۱۷۷، (شاه)، ۲۱۸۰، (شاه)، ۲۲۵۷، (شاه)، ۲۳۱۵ — ۲۳۱۶، (شاه)، ۲۳۳۹ — ۲۳۴۰، (شاه — شهریار)، ۲۳۴۶، (شاه)، ۲۳۶۹، (شهریار)، ۲۳۷۱ — ۲۵۱۸، ۵ / جنگ بزرگ / ۷۷، ۹۴ — ۹۶، ۹۸ — ۲۰۵، ۲۳۵ — ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۵۲ — ۳۳۰، ۳۰۷۳، ۳۰۷۵، (شاه)، ۳۰۸۱ — ۳۰۸۳ (خسرو)، ۳۰۸۹ (جهاندار)، ۳۱۰۳، (ایوان کیخسروی)، ۳۱۰۵، (خسرو) ۶ / لهراسپ / ۱۲، ۳۵، ۳۹، ۴۳ — ۴۵، ۸۶، ۱۰۹، ۶ / دقیقی / ۱۴۳ — ۱۴۷، ۶ / اسفندیار / ۱۰۸، ۱۲۴، ۳۹۱، ۶۶۵، ۶۸۱ (فر کیخسروی)، ۷۴۵، ۸۸۲، ۶ / بهمن / ۱۹، ۱۳۷، ۷ / اسکندر / ۱۷۰۴، ۷ / بهرام / ۵ / ۲۰۶۶، ۸ / یزدگرد / ۲ / ۲۲۱، ۸ / کسری / ۲۲۷۵، ۸ / هرمزد / ۱۲۷۱، ۹ / خسرو / ۲۴۹۷، ۲۷۷۶ (پور سیاوش)، ۳۵۳۴، ۹ / شیرویه / ۳۱۲، ۹ / یزدگرد / ۳ / ۵۶۷ — ۵۶۸

کید (۱)

شاه هند در دوره اسکندر. پدر فغانستان:

یکی شاه بُد هند را نام کید نکردی جز از دانش و رای صید
وی ده شب متوالی خواب‌هایی می‌بیند که تفسیر هر کدام موضوع خاصی دارد.
پس از حمله اسکندر، وی دختر خود، فغانستان و فیلسوف دربار و پزشکی مجرب و نیز
جام همیشه پر از شرابی را به اسکندر هدیه می‌کند و او را باز می‌گرداند.
۷ / اسکندر / ۱۰۴ — ۳۳۶، ۴۴۵، ۴۵۱ — ۴۵۳، ۴۸۹، ۱۷۸۰ — ۱۷۸۳

کید (۲)

ستاره‌شناسی است هندی. اردشیر بابکان او را به ایران می‌خواند تا آینده حکومتش را
پیشگویی نماید:

سوی کید هندی فرستیم کس که دانش پژوهست و فریادرس
بداند شمار سپهر بلند در پادشاهی و راه گزند
وی شرط بقای حکومت اردشیر را پیوند وی با خاندان مهرک نوش‌زاد می‌داند. مهرک
نوش‌زاد، دشمن اردشیر بود.

۷ / اردشیر / ۱ / ۱۶۶ — ۱۸۹، ۲۹۲ — ۲۹۴

[کیدر] ← کندز

کیروی] ← کیروی

کیقباد (۱)

شاه ایران. پدر کی کاوس، پس از مرگ زوطهماسپ، تخت شاهی ایران خالی می ماند. تورانیان نیز بخشی از ایران را اشغال می کنند.

در این زمان زال درباره کیقباد به رستم می گوید:

نشان داد موبد مرا در زمان یکی شاه با فر و بخت جوان
ز تخم فریدون یل، کیقباد که با فر و برزست و با رای و داد
رستم به فرمان زال به البرز می رود و کیقباد را به اردوگاه ایرانیان می آورد و بر تخت
می نشاند. کیقباد با تورانیان صلح کرده، جنگ را خاتمه می دهد. حکومت او یکصد سال دوام
می یابد. وی چهار پسر به نام های کی کاوس، کی آرش، کی پشین و آرش (۳) دارد، که پس
از مرگ او کی کاوس بر تخت می نشیند.

۲ / گرشاسپ / ۱۱۰ — ۱۱۷، ۱۳۱ — ۲۰۶ ■ ۲ / کیقباد / ۱ — ۱۰، ۴۷، ۵۳ (شاه)،
۵۶، ۷۰، ۹۹، ۱۰۹، ۱۳۶ — ۲۰۲ ■ ۲ / مازندران / ۱۱، ۳۹، ۷۲، ۱۱۵، ۱۲۷، ۵۳۶ ■ ۲
/ هاماوران / ۸۷ (پور قباد) ■ ۳ / سیاوش / ۱۰۵۲ (قباد)، ۱۲۴۲، ۱۴۳۵، ۱۵۰۷، ۲۴۵۸،
۳۰۲۶، ۳۱۵۵، ۳۴۴۵، ۳۵۱۳ ■ ۴ / فرود / ۵۸۳، ۶۲۳، ۷۳۲ (مغز قباد = فرود) ■ ۴
/ کاموس / ۶۵۹ ■ ۵ / دوازده رخ / ۵۰۷، ۱۲۳۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۴ (تخم کیقباد)،
۱۷۶ (تخم کیقباد)، ۵۴۳ (پور قباد = کیخسرو)، ۱۱۴۶، ۲۶۱۶، ۲۸۵۷، ۲۸۷۷ (قباد) ■ ۶
/ اسفندیار / ۱۲۱، ۲۴۴، ۳۹۱، ۴۱۱، ۶۹۲، ۷۸۰، ۹۸۱ (قباد)، ۹۸۵ — ۹۸۶ ■ ۶ / شغاد
/ ۱۸۸ ■ ۶ / بهمن / ۱۳۷ ■ ۷ / بهرام / ۵۷۶، ۱۰۶۶ — ۱۰۶۸، ۱۹۷۸، ۲۰۶۶ ■ ۸
/ یزدگرد ۲ / ۲۲۱ (کیخسرو کیقباد) ■ ۸ / هرمزد / ۲۱۹، ۱۶۶۵ ■ ۹ / خسرو / ۸۹۹،
۱۱۸۳، ۱۲۸۵، ۲۰۹۱، ۲۴۹۶ ■ ۹ / شیرویه / ۳۱۲، ۳۱۸ — ۳۲۰

کیقباد (۲) ← قباد

۸ / یزدگرد ۲ ■ ۸ / قباد ... /

کی کاوس

شاه ایران. پسر کیقباد (۱). پدر سیاوش. وی در آغاز پادشاهی، به طمع دستیابی بر
ثروت مازندران، بدانسو لشکر می کشد. دیو سپید او را اسیر و نابینا می کند. رستم او را
می رهند. [مازندران]

پس از چندی به هاماوران لشکر می راند. این بار نخست پیروزی با اوست. وی ضمن دریافت باژ، سودابه، دختر شاه هاماوران را نیز به همسری می گیرد. پس از چندی شاه هاماوران با خدعه او را اسیر و زندانی می کند. این بار نیز رستم او را می رهااند.

چندی از رهایی او از بند شاه هاماوران نگذشته است که به تحریک ابلیس، سوار بر تختی می شود که چهار عقاب آن را به حرکت می آورند. عقاب ها در آسمان بالهایشان می سوزد و کاوس در جنگل های آمل سقوط می کند. این بار نیز رستم، همراه با گودرز او را می رهااند. [هاماوران]

پس از حمله سهراب، وی نامه ای پر از ستایش به رستم می نویسد و او را به ایران می خواند. رستم با تأخیری چهار روزه به ایران می آید. کاوس در خشم از تأخیر او به گیو می گوید:

که رستم که باشد که فرمان من کند پست و پیچد ز فرمان من
بگیر و ببر زنده بر دار کن وزو نیز با من مگردان سخن
پس از انصراف گیو، کاوس به طوس فرمان را تکرار می کند. رستم طوس را بر زمین می افکند و می گوید:

چو خشم آورم شاه کاوس کیست چرا دست یازد به من طوس کیست
پهلوانان از گودرز می خواهند که وساطت کند و به او می گویند:
به نزدیک این شاه دیوانه رو وزین در سخن یاد کن نوبه نو
رستم به وساطت گودرز باز می گردد و کاوس پوزش خواهانه می گوید:
چو آزرده گشتی تو ای پیلتن پشیمان شدم خاکم اندر دهن
پس از مجروح شدن سهراب، وی نوشدارو نمی فرستد و همین مرگ سهراب را باعث می گردد. [سهراب]

در ماجرای سیاوش و سودابه، وی که دلباخته سودابه است، سیاوش را وامی دارد که از میان آتش بگذرد. پس از کشته شدن سیاوش در توران، ابیات متعددی دال بر بی فر بودن کاوس آمده است. [سیاوش] آخرین آن را رستم چنین بیان می کند:

چو کاوس شد بی دل و پیر سر بیفتاد ازو نام شاهی و فر
پس از واگذاری تاج و تخت به کیخسرو، وی به عبادت می نشیند. ضمن آن درباره سن خود می گوید:

چو سالم سه پنجاه بر سر گذشت سر موی مشکین چو کافور گشت
وی جز سیاوش، فرزندان دیگری به نامهای ریونیز (۲) و فربرز دارد.

۲ / کعباد / ۱۹۵، ۱۹۱ / ۲۰۲ ■ ۲ / مازندران / ۱ — ۲۷۷، ۳۱۴، ۴۷۷ / ۴۸۴ — ۴۸۵،
 ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۳۱ — ۵۶۱، ۶۰۰، ۶۱۱ — ۹۱۸ ■ ۲ / هاماوران / ۱ — ۴۵۵، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۳۴،
 ۶۱۹ — ۶۲۰، ۶۲۲ (شاه) ■ ۲ / سہراب / ۱۳۶ — ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۸۵ (شاه جہان)، ۲۶۳ — ۲۶۴،
 ۲۷۵ (شاه)، ۲۹۴، ۳۰۷ — ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۵ (شاه)، ۳۶۳، ۳۶۵ — ۵۲۶، ۵۴۵ — ۵۴۹، ۵۸۵
 (فرزند شاہ)، ۶۳۰، ۶۴۸ — ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۶۰ — ۶۶۵، ۷۳۲، ۷۷۰ — ۷۸۸، ۹۲۶ — ۹۸۰،
 ۱۰۰۸ (پہلوانان کاؤس شاہ)، ۱۰۱۷ — ۱۰۳۲ ■ ۳ / سیاوش / ۲۱ (شہریار)، ۵۰ — ۶۳۵،
 ۶۶۱ — ۱۲۰۱، ۱۲۸۱، ۱۳۱۹، ۱۴۱۰ — ۱۴۱۱، ۱۴۱۷، ۱۴۴۲، ۱۴۵۹، ۱۴۹۶، ۱۶۴۶،
 (پور کاوس)، ۱۶۹۹، ۱۷۳۲، ۱۷۹۳، ۱۸۴۷ (پدر)، ۱۹۱۷ — ۱۹۱۸، ۱۹۴۷ (پدر)، ۲۰۰۱،
 ۲۰۷۵ (پدر)، ۲۱۰۲ (پدر)، ۲۱۴۶ (پدر)، ۲۲۶۲ — ۲۲۶۳، ۲۲۶۶ (فریبز کاوس)، ۲۲۹۹
 (شاه)، ۲۳۰۷، ۲۵۸۸ — ۲۶۲۸، ۲۶۳۳ (فریبز کاوس)، ۲۹۴۲ (فریبز کاوس)، ۲۹۸۵ —
 ۲۹۹۰، ۳۰۰۶، ۳۰۴۳، ۳۱۶۵، ۳۱۶۹، ۳۵۱۸، ۳۵۲۳ — ۳۵۴۹، ۳۶۷۱ — ۳۶۷۳،
 (فریبز کاوس)، ۳۷۵۶ — ۳۷۶۶ ■ ۴ / کیخسرو / ۷۵ — ۱۰۴، ۱۲۳ (نیا)، ۱۴۴ (خویشان
 کاوس کی)، ۱۴۶ (فریبز کاوس)، ۲۵۱ ■ ۴ / فرود / ۵۱۴ (فریبز کاوس)، ۶۲۳، ۱۲۲۰
 (فریبز کاوس شاہ)، ۱۲۴۰، ۱۲۸۰ (شاه)، ۱۲۹۱ (فریبز کاوس شاہ)، ۱۳۲۲ (فریبز
 کاوس شاہ)، ۱۳۴۴ (فریبز کاوس شاہ)، ۱۳۵۴ (فریبز کاوس شاہ)، ۱۴۰۰ — ۱۴۰۱
 (کاوس — پدر)، ۱۴۰۴ — ۱۴۰۵ (شاه)، ۱۴۲۰ (تخم کاوس)، ۱۴۵۱ ■ ۴ / کاموس / ۵۰
 (فرزند کاوس کی ریونیز)، ۶۷۹ (فریبز کاوس)، ۹۶۸ (فریبز کاوس)، ۱۰۲۲ (فریبز
 کاوس)، ۱۰۳۵ (فریبز کاوس)، ۱۰۷۵ (پدر)، ۱۱۷۲ (فریبز کاوس)، ۱۲۳۰ (فریبز
 کاوس) ■ ۴ / خاقان / ۸۲۳ (فریبز کاوس)، ۸۲۵، ۸۵۱ (فریبز کاوس)، ۸۷۵ (فریبز
 کاوس) ■ ۵ / بیژن / ۴۷ (فریبز کاوس)، ۸۱، ۸۸، ۳۷۹ (پور کاوس = سیاوش)، ۷۵۹ ■ ۵
 / دوازده رخ / ۱۰۴۵، ۱۲۳۶، ۱۸۰۶ (فریبز کاوس)، ۲۴۲۴ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۴۲۶،
 ۵۲۰، ۵۴۴، ۵۵۱، ۷۸۳ (فریبز کاوس)، ۸۵۵ — ۸۶۷، ۹۶۳ (فریبز کاوس)، ۱۱۰۳،
 (فریبز کاوس)، ۱۱۱۹ — ۱۱۲۰، ۱۱۵۳ (پور کاوس شاہ)، ۱۱۹۳، ۱۴۶۲ — ۱۴۷۷، ۱۷۴۲،
 ۱۸۳۱، ۱۸۳۳ (نیا)، ۱۸۳۶ (نیا)، ۲۰۳۲، ۲۱۱۹، ۲۱۴۹ — ۲۱۸۰، ۲۱۸۶ — ۲۲۰۸،
 ۲۲۸۲ — ۲۳۸۸، ۲۳۹۳ — ۲۴۱۱، ۲۴۱۶ (نیا)، ۲۴۳۰ — ۲۴۳۱، ۲۴۶۲، ۲۵۲۶،
 ۲۶۱۷، ۲۶۷۳ — ۲۶۷۹ (کاوس دژخیم)، ۲۷۱۶، ۲۷۲۰ — ۲۷۲۱، ۲۷۲۶، ۲۷۷۴ — ۲۷۷۷،
 ۲۸۱۱، ۲۸۲۰ (فریبز کاوس)، ۲۸۳۱ — ۲۸۳۲، ۲۸۳۵ (شاه)، ۲۸۳۹، ۲۸۵۷، ۲۸۸۲،
 ۲۹۸۵ (فریبز کاوس)، ۳۰۵۹ (تخم کاوس) ■ ۶ / لہراسپ / ۲۶ (نبیرہ جہاندار کاوس کی
 = گشتاسپ و وزیر)، ۹۲ (کاوسیان)، ۱۰۹ (کاوسیان)، ۱۱۵ (کاوسیان)، ۸۰۰، ۸۵۰ (نبیرہ

جهانجوی کاوس کی) ۶ ■ / دقیق / ۳ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۸، ۴۳۱، ۶۶۴، ۶۶۸
 — ۷۲۹، ۶۷۰ — ۷۳۲، ۷۳۴ — ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۹۴، ۸۸۲، ۸۸۹ — ۸۹۱ ■ ۷ / بهرام / ۵
 ۱۰۶۶ — ۱۰۶۸، ۱۸۲۹، ۱۹۷۶ ■ ۸ / کسری / ۳۷۹۶ ■ ۸ / هرمزد / ۴۸۲ — ۴۸۴،
 ۱۶۱۵ — ۱۶۲۶ ■ ۹ / خسرو / ۲۶۴۹ — ۲۶۵۱

کیماک

نام دریایی است در توران. افراسیاب در پیامی به کیخسرو می گوید
 به دریای کیماک بر بگذرم سپارم ترا لشکرو کشورم
 این نام در «لن»، «نخ» و «نخا» کیمال و در «قا» کیماک آمده است.
 ۵ / جنگ بزرگ / ۱۱۸۴، ۱۷۰۸

ا کیمال ← کیماک

ا کیماک ← کیماک

ا کی نشین ← کی نشین

کیوان (۱)

فلک هفتم از افلاک آسمانی:

مگر چون تو باشد به مردی و زور سپهرش دهد بهره کیوان و هور
 نام تازی آن زحل است:

که خرطوم او از هوا برترست ز گردون مر او را زحل یا ورست
 ۱ / آغاز / ۳، ۱۶۸ ■ ۱ / منوچهر / ۱۱۹، ۶۴۳، ۱۰۰۴، ۱۲۹۹ ■ ۲ / نوذر / ۱، ۱۱ ■
 ۲ / سهراب / ۸۶ ■ ۳ / سیاوش / ۴۰۳، ۶۷۵، ۹۸۴، ۱۲۸۹، ۱۶۴۵، ۲۱۷۹، ۳۰۹۲، ۳۵۰۸،
 ۳۶۹۹ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۸۸ ■ ۴ / کاموس / ۳، ۱۲۵۰، ۱۳۶۵ ■ ۴ / خاقان / ۷۴۴، ۸۳۳ ■
 ۵ / بیژن / ۱، ۵۹۸ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۹۸ ■ ۶ / دقیق / ۶۹۱ ■ ۶ / گشتاسپ / ۲۷ ■
 ۶ / هفتخوان / ۳۳۵، ۶۶۳، ۷۵۳ ■ ۶ / اسفندیار / ۹۶۸، ۱۲۰۸ ■ ۷ / اسکندر / ۲۱۲، ۵۴۶
 (زحل)، ۱۳۷۱، ۱۶۸۶ ■ ۷ / اردشیر / ۱، ۴۴۶ ■ ۷ / بهرام / ۲، ۹ (خداوند کیوان) ■ ۷
 / اورمزد / ۲، ۴ ■ ۷ / یزدگرد / ۱، ۲۱۷ ■ ۷ / بهرام / ۵، ۸۶، ۶۸۶، ۱۲۷۲، ۱۵۶۸ ■ ۸
 / کسری / ۵۴۵، ۷۸۹، ۱۵۴۸، ۲۰۵۲، ۳۲۳۸، ۳۸۱۸ ■ ۹ / خسرو / ۱۴۶۸، ۱۸۸۶، ۲۲۸۱،
 ۲۳۹۹، ۳۵۴۱، ۳۵۹۸ — ۳۷۱۰ ■ ۹ / یزدگرد / ۳، ۴۰، ۳۶۸ (زحل)

ا کیوان | (۲) - الوای (۱)

/ ۴ کاموس /

کیومرث

نخستین شاه جهان:

پژوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه
جایگاه وی کوهستان و لباسش پوست پلنگ بوده است:
سر بخت و تختش بر آمد به کوه پلنگینه پوشید خود با گروه
وی نه تنها بر انسان ها، بلکه بر دد و دام نیز حکمرانی می کرده است:
دد و دام و هر جانور کش بدید ز گیتی به نزدیک او آرمید
پسرش سیامک در نبرد با پسر اهرمن کشته می شود. کیومرث، هوشنگ، پسر سیامک
را به جانشینی بر می گمارد.

حکومت وی سی سال بوده است.

۱ / کیومرث / ۱ - ۷۲ / ۷ بهرام / ۵ / ۷۰۱ / ۸ / کسری / ۸۹۳ (دین کیومرثی) ■

۹ / خسرو / ۱۱۸۰، ۱۳۵۶، ۱۴۸۱ (دین کیومرثی)، ۲۰۹۱، ۳۲۵۳ (کیومرثی)

گ

گازر ← بهرام (۷)

گاو

برج دوم از فلک هشتم:

چو خورشید برزد سر از برج گاو ز هامون بر آمد خروش چکاو
۴ / کاموس / ۱۰۶۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۷۰۷ ■ ۷ / اسکندر / ۱۲۰۶ ■ ۸ / کسری /

۹۷۶، ۴۳۸

گاوان

گنجی بوده است متعلق به جمشید:

به هنگام جم چون سخن راندند ورا گنج گاوان همی خواندند
دهقانی در دوره بهرام گور، هنگام شخم زنی، آن را می یابد و بهرام را می آگاهاند.
بهرام کار گرانی را روانه می کند و آنان گنج را بیرون می آورند:

یکی خانه دیدند پهن و دراز	بر آورده بالای او چند باز
ز زر کرده بر پای، دو گاومیش	یکی آخری کرده زرینش پیش
زیرجد به آخر درون ریخته	به یاقوت سرخ، اندر آمیخته
چو دو گاو گردون، میانش تهی	شکمشان پر از نار و سیب و بهی
همان گاو را چشم یاقوت بود	ز پیری سر گاو فرتوت بود
همه گرد بر گرد او شیر و گور	یکی دیده یاقوت و دیگر بلور
تذروان زربین و طاوس زر	همه سینه و چشم هاشان گهر

۷ / بهرام / ۵۱۴ - ۵۹۶

گاو شیدان

ا «گاو شید، نام ازدهای مهلکی که گویند مدتی ایرانیان را آزار می‌رسانید و عاقبت
کیخسرو وی را بکشت و به یادگار آن معبد خورشید را بنا نمود.» (فرهنگ نفیسی)
هومان، افراسیاب را از تعاقب کیخسرو باز می‌دارد و به او می‌گوید:

تو با این سواران به ایران شوی همی در دم گاو شیدان شوی
این نام در «نخا» گاو شیران آمده است.

۳/ سیاوش / ۳۵۰۵

ا گاو شیران | - گاو شیدان

گراز (۱) - گرازه (۱)

از مازندران تا لهراسپ

گراز (۲)

از بزرگان دوره خسرو پرویز. مرزبان ایران در مرز روم. پس از بیداد گر شدن خسرو،
وی نخستین کسی است که سر به شورش بر می‌دارد:

یکی بی‌هنر بود نامش گراز کزو یافتنی خواب و آرام و ناز
که بودی همیشه نگهبان روم یکی دیو سر بود بیداد و شوم
چو شد شاه باداد، بیداد گر از ایران نخست او بپیچید سر
وی قیصر روم را تحریک می‌کند که به ایران حمله کند. خسرو این توطئه را خنثی
می‌کند و گراز را به داخل کشور می‌خواند (خسرو).

پس از بر تخت نشستن اردشیر، پسر شیروی، وی نخست پیروز خسرو را به قتل اردشیر
تشویق می‌کند و پس از مرگ اردشیر با سپاهیان خود به طیسفون می‌تازد [اردشیر ۳]:

همی تاخت چون باد تا طیسفون سپاهش همه دست شسته به خون

۹/ خسرو / ۳۸۲۰ - ۳۹۲۰ ■ ۹/ اردشیر ۳ / ۱۱ - ۵۰

گرازه (۱)

پهلوان ایرانی. از خاندان گیوگان. نامش به گونه گراز هم آمده است. درفشش دارای
نقش گراز بوده است:

درفشی پس پشت، پیکر گراز سرش ماه زرین و بالا دراز
چنین گفت: کو را گرازست نام که در جنگ شیران ندارد لگام

هشیوار وز تخمه گیوگان که بر درد و سختی نگردد ژگان
وی در مازندران با کاوس و در هاماوران، با رستم همراه است [مازندران — هاماوران].
در نبردهای طوس با پیران نیز حضور دارد [کاموس — خاقان]. گرازه همراه رستم برای رهایی
بیژن به توران می‌رود [بیژن].

در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی با سیامک (۲) هم‌نبرد می‌شود. پس از
نبردی سنگین با انواع سلاح‌ها، دو پهلوان به کشتی می‌پردازند [دوازده رخ]:

گرازه بزد دست برسان شیر مر او را چو باد اندر آورد زیر
چنان سخت زد بر زمین کاستخوانش شکست و بر آمد زتن نیز جانش
۲ / مازندران / ۸۱۵ ■ ۲ / هاماوران / ۲۷۷، ۴۷۰ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۵۸۶ —
۵۹۰ ■ ۳ / سیاوش / ۲۶۳۳ — ۲۶۴۸ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۶۱، ۳۳۳ — ۳۳۷، ۵۲۳، ۵۶۹ ■ ۴
/ فرود / ۱۳۶۹ — ۱۳۷۲ ■ ۴ / کاموس / ۳۳۲، ۳۸۸، ۶۰۳ — ۶۱۰ ■ ۴ / خاقان / ۱۱۴۳ ■ ۵
/ بیژن / ۸۸۳ — ۹۱۰، ۱۰۷۵، ۱۱۴۹، ۱۱۷۸ — ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ /
۱۲۲ — ۱۲۵، ۳۰۰ — ۳۰۱، ۵۰۱، ۱۵۲۱ — ۱۵۳۰، ۱۵۸۲ — ۱۵۸۶، ۱۷۹۹ — ۱۸۳۵،
۱۸۵۹ — ۱۸۷۰، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷ ■ ۶ / لهراسپ / ۶۵

اگر از ه (۲) ← لواده

۴ / کیخسرو / ۱۵۵ — ۱۵۶

گرامی

پسر جاماسپ. در نبرد اول ارجاسپ با گشتاسپ او نیز حضور دارد:
بیامد سر سروران سپاه پسر تهم جاماسپ، دستور شاه
نبرده سواری گرامیش نام بماننده پوردستان سام
در هنگامه نبرد وی درفش کاویانی را افتاده بر زمین می‌بیند. آن را بر می‌دارد.
خاکش را می‌سترد و با دستی درفش را در اهتزاز می‌آورد و با دست دیگر می‌رزد. ترکان
دست او را با شمشیر می‌اندازند. گرامی:

درفش فریدون به دندان گرفت همی زد به یک دست گرز ای شگفت

ولی:

سرانجام کارش، بکشتند زار بران گرم خاکش فکندند خوار

۶ / دقیقی / ۳۵۲ — ۳۵۹، ۴۴۹ — ۴۵۰، ۵۰۲ — ۵۲۵

گران خوار

وزیر اردشیر بابکان:

گران خوار بد نام دستور شاه جهان دیده مردی، نماینده راه
 اردشیر، دختر اردوان را که به جانش سوء قصد کرده بود، به گران خوار می سپارد، تا
 بکشدش. دختر در راه به او می گوید که از اردشیر باردار است. گران خوار، دختر را به خانه
 خود می برد و پنهان می کند. وی برای رفع هر گونه سوء ظنی در آینده، آلت مردانگی خود را
 بریده و در صندوقچه ای می نهد و در خزانه اردشیر می گذارد. پس از سالیانی، شاپور، پسر
 اردشیر، را به نزد پدر می برد. اردشیر، شادمان از این کار او، فرمان می دهد که نام او را بر
 پشت سکه ها ضرب کنند

به یک روی بد نام شاه اردشیر به روی دگر، نام فرخ وزیر
 نوشتند بر نامه ها، هم چنین بدو داد فرمان و مهر و نگین

۷/ اردشیر ۱ / ۴۴ - ۱۵۶

گردآفرید

پهلوان ایرانی. دختر گزدهم. پس از اسارت هجیر به دست سهراب، وی به میدان نبرد

می رود:

زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
 کجا نام او بود گردآفرید زمانه ز مادر چنین ناورید
 چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر
 سهراب به مقابله او می آید. گردآفرید او را تیرباران می کند. سهراب در خشم از توان
 او به سویس می تازد. گردآفرید:

سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد
 سهراب با نیزه ضربتی بر گردآفرید می زند که زره را در تن او پاره می کند.
 گردآفرید با شمشیر نیزه او را دو نیمه می کند و چون توان نبرد با او را ندارد می گریزد.
 سهراب خود را به او می رساند. گردآفرید به حيله چنگ می یازد و کلاه خود از سر بر
 می دارد. وی سهراب را به امید دست یافتن بر دژ و خود می فریبد و به دژ داخل می شود.
 آنگاه به بالای دژ رفته و سهراب را منتظر می بیند.

او را مسخره می کند و می گوید:

بخندید و او را به افسوس گفت که ترکان زایران نیابند جفت

۲ / سهراب / ۱۷۵ - ۱۷۶ ، ۱۹۷ - ۲۷۳

گردوی (۱)

پهلوان وهری. وی برای نبرد با طوس، به یاری پیران می آید:
شمیران شگنی و گردوی وهر پراگنده بر نیزه و تیغ، زهر
این نام در «نل» و «نخا» گرگوز و در «نخ» گرگوز آمده است.
۴ / کاموس / ۷۵۹

گردوی (۲)

پهلوان ایرانی. وی درنبرد دوم گشتاسپ با ارجاسپ حضور دارد:
چو گردوی جنگی بر میسره بیامد چو خور، پیش برج بره
۶ / گشتاسپ / ۳۹۶

گردوی (۳)

از سرداران خسرو پرویز. برادر بهرام چوبینه. در نبرد خسرو با بهرام، وی با برادر
روبرو می شود:

بدو گفت گردوی، کای پسه گرگ تو نشنیدی آن داستان بزرگ
... به پیش برادر، برادر به جنگ نیاید اگر باشدش نام و ننگ
چو بشنید بهرام، زو باز گشت بر آشفست و با او دژم ساز گشت
خسرو پس از پیروزی بر بهرام:
دگر کشوری را به گردوی داد بران نامه بر، مهر زرین نهاد
به درخواست خسرو، وی همسرش را با نامه ای نزد خواهرش، گردیه می فرستد و از او
می خواهد که به مشکوی خسرو بیاید

۹ / خسرو / ۱۰۰ - ۱۰۶ ، ۱۶۸ - ۱۷۶ ، ۵۲۰ - ۵۲۲ ، ۵۳۰ - ۵۳۵ ، ۶۳۴ - ۶۳۵ ،
۱۶۱۵ - ۱۶۴۰ ، ۱۷۷۳ ، ۱۸۰۳ - ۱۸۱۵ ، ۱۸۳۰ - ۱۸۷۰ ، ۲۱۵۰ ، ۲۷۷۸ - ۲۷۸۰ ، ۲۸۵۶ -
۲۸۶۳ ، ۲۸۹۰ - ۲۸۹۱ ، ۲۹۲۶ - ۲۹۷۶ ، ۳۰۱۳ - ۳۰۱۴

گردیه

خواهر بهرام چوبینه و گردوی (۳). وی با شورش بهرام علیه خسرو پرویز مخالفت
می کند. پس از فرار بهرام به چین، او نیز همراه برادر به چین می رود. و پس از کشته شدن
بهرام، به سوی ایران می گریزد. در آموی، گستههم، خال خسرو پرویز که شورش کرده است،

گردیه را با خود همراه کرده و با هم به گرگان می‌روند. پس از چندی آن دو با هم ازدواج می‌کنند.

پس از چندی همسر گردوی نزد او می‌آید و نامهٔ برادر را به او می‌دهد. گردوی در آن نامه از او خواسته بود که به مشکوی خسرو برود.

گردیه، گسستم را می‌کشد و به ایران می‌آید و با خسرو ازدواج می‌کند. پس از آن که خسرو فرمان ویرانی ری را صادر می‌کند، گردیه گریه‌ای را بر روی اسب نشانده و از برابر خسرو می‌گذراند:

بیاورد پس گردیه گریکی که پیدا نبند گریه از کودکی
بر اسپه نشانده، ستامی به زر به زران درون چند گونه گهر
وی با این کار خسرو را به خنده می‌اندازد و آنگاه از او می‌خواهد که از ویرانی ری دست بازدارد.

۸/ هرمزد / ۱۵۴۸ - ۱۵۵۹، ۱۵۹۵ - ۱۶۷۹ ■ ۹ / خسرو / ۴۵۱ - ۵۰۱ (خواهر)،
۲۶۲۶ - ۲۶۸۳، ۲۷۳۰ - ۲۸۶۳، ۲۸۹۰ - ۳۱۱۳

گرزاسپ

از بزرگان دورهٔ کسری نوشین روان. دربارهٔ برکناری او از کسری می‌پرسند:
که گرزاسپ را باز کرد اوز کار چه گفت اندرین کار او، شهریار
چنین داد پاسخ، که فرمان ما نوزید و بنهفت پیمان ما
۸/ کسری / ۳۷۲۸ - ۳۷۳۲

گرزبان ← کرزبان

گرزسپ

پهلوان ایرانی. وی در نبرد شاپور پسر اردشیر بابکان با برانوش رومی شرکت داشته است:

وزین سو بشد نامداری دلیر کجا نام او بود گرزسپ شیر
۷/ شاپور / ۴۰

گرم (۱)

پهلوان تورانی. جاماسپ ضمن پیشگویی از نبرد ارجاسپ و گشتاسپ می‌گوید:
چوشاه جهان [= زیراباز گردد زرزم گرفته جهان را و کشته گرم

ولی در شرح نبرد از او نامی در میان نیست.

۶ / دقیقی / ۳۸۲

گرزم (۲)

پهلوان ایرانی. وی در نبرد اول گشتاسپ و ارجاسپ حضور دارد:

نفرمایمش نیز رفتن به رزم سپه را سپارم به فرخ گرزم
وی خصومتی دیرینه با اسفندیار داشته است و به سبب سعایت او، گشتاسپ فرمان
می دهد تا اسفندیار را دربند کنند.

در حمله دوم ارجاسپ، آنگاه که اسفندیار به سوی اردوگاه ایرانیان می تازد، با کشته
گرزم برخورد می کند و خطاب به جنازه می گوید:

از ایران همی جای من خواستی بر افگندی اندر جهان کاستی
... بدین رزم، خونی که شد ریخته تو باشی بدان گیتی آویخته
۶ / دقیقی / ۴۲۱، ۸۵۶ — ۸۸۲ / ۶ / گشتاسپ / ۱۶۷ (بد خواه)، ۱۷۵ (کس)،
۲۱۶، ۲۴۸، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۱۹ — ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۷ — ۳۴۸ / ۶ / اسفندیار / ۷۳، ۷۰۴،
۱۵۹۳ (بد گوی)

اگرزوان ← کرزبان

گرستون

طلایه دار سپاه ماهوی سوری:

طلایه به پیش سپاه اندرون جهان دیده یی نام او گرستون
این نام در «قا» و «برو» گرسیون و در «نخ» کرسمون آمده است.
۹ / یزدگرد ۳ / ۷۵۸ — ۷۵۹

اگرسمون ← گرستون

گرسیوز

پهلوان تورانی. پسر پشنگ. برادر افراسیاب. در نبرد افراسیاب با سیاوش، وی به مقابله
سیاوش رفته، شکست می خورد و به بلخ می گریزد.

پس از پناهندگی سیاوش به توران، وی به فتنه گری می پردازد. بر اثر سعایت او سیاوش
کشته می شود. [سیاوش].

پس از افشای روابط بیژن و منیژه، وی بیژن را دست بسته نزد افراسیاب برد. [بیژن و

منیردها.

در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، وی در دژ گنگ به دست رستم اسیر می‌شود. کیخسرو او را به ایران می‌فرستد و کی کاوس او را در دخمه‌ای تنگ و تاریک زندانی می‌کند: به دژ در، یکی جای تاریک بود زدل دور، با دخمه نزدیک بود به گرسیوز آمد چنان جای بهر چنینست کردار گردنده دهر پس از پنهان شدن افراسیاب در چیچست، کیخسرو فرمان می‌دهد تا گرسیوز را در پوست گاو بدوزند. افراسیاب بر اثر ناله‌های او بیرون می‌آید و کیخسرو پس از کشتن افراسیاب، به سراغ گرسیوز می‌رود | جنگ بزرگ |:

به دژخیم فرمود تا تیغ تیز کشید و بیامد دلی پر ستیز
میان سپهبد به دو نیم کرد سپه را همه دل پر از بیم کرد
در «نخ» نامش گرسیوز آمده است.

۲ / نوذر / ۶۸ ■ ۳ / سیاوش / ۵۸، ۳۵ / ۶۴۶، ۶۶۰ — ۶۹۶، ۶۹۰، ۸۹۰ — ۹۱۰ — ۹۱۴
(برادر)، ۹۱۷ — ۹۲۴، ۱۰۳۰، ۱۳۲۳، ۱۳۶۱ — ۱۳۶۳، ۱۴۰۳، ۱۴۲۰، ۱۷۳۴، ۱۷۸۹ —
۲۳۴۴، ۲۳۵۲، ۲۳۵۸ ■ ۴ / خافان / ۱۰۳، ۲۹۵ ■ ۵ / بیژن / ۲۶۸ — ۴۳۳، ۱۱۹۳ — ۱۲۳۳
■ ۵ / دوازده رخ / ۲۲ — ۴۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۳۲۳ — ۳۲۴، ۷۹۱ — ۸۰۳، ۸۰۷ —
۸۰۸، ۱۳۱۵ — ۱۳۱۸، ۱۳۳۲ — ۱۳۳۴، ۱۳۵۰ (برادر)، ۱۳۶۳ — ۱۳۶۵، ۱۴۱۱، ۱۷۳۸،
۱۷۸۳ — ۱۷۸۴، ۱۷۹۴ — ۱۷۹۵، ۲۰۸۳ — ۲۰۸۴، ۲۳۰۲ — ۲۳۲۶، ۲۳۵۲ (برادر)، ۲۳۶۱ —
۲۳۶۹ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۶۶

گرسیون (۱)

از بزرگان تورانی. او از جمله کسانی است که افراسیاب برای حمله به ایران، با آنان به رایزنی می‌نشیند:

افراسیاب به کاخ اندر آمد پر آزار دل ابا کاردانان هشیار دل
چو پیران و گرسیوز رهنمون قراخان و چون شیده و گرسیون
۵ / دوازده رخ / ۲۲ — ۴۰

اگرسیون (۲) ← گرستون

۹ / یزدگرد ۳ /

گرشاسپ (۱)

از پهلوانان دوره منوچهر و نوذر. پشنگ درباره او به افراسیاب می‌گوید:

بکوشید با قارن رزم زن دگر گرد گرشاسپ زان انجمن
مگر دست یابید بر دشت کین برین دو سرافراز ایران زمین
این نام در «نخا» گرشاسپ آمده است.
۱/ فریدون / ۶۷۲، ۷۹۱ ■ ۲/ نوذر / ۷۸، ۹۲، ۱۰۷ - ۱۰۸

گرشاسپ (۲)

شاه ایران. پسر زو. پس از مرگ پدر، گرشاسپ بر تخت می نشیند:
پسر بود زو را یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسپ نام
بیامد نشست از بر تخت و گاه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
۲/ گرشاسپ / ۱ - ۴

گرشاسپ (۳)

پدر برزین. از تخمه جمشید:
چو گودرز و چون رستم و گسته هم چو برزین گرشاسپ از تخم جم
توضیح: مصراع دوم در «نل»، «نخ» و «نخا» بدینگونه آمده است:
چو برزین و گرشاسپ از تخم جم
در این صورت گرشاسپ پهلوانی دیگر است و نه پدر برزین.
۴/ اکوان دیو / ۲۲

گرشاسپ (۴)

پدر نریمان:
همان سام پور نریمان بدست نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر به گیتی بدی خسرو تاجور
۶/ اسفندیار / ۶۴۸ - ۶۴۹

گرگان

«شهریست اندر ناحیت دیلمان و او را ناحیتی بزرگست و سوادى خرم و کشت و برز
بسیار و نعمت فراخ و سرحد میان دیلمان و خراسان. و مردمانی اند درشت صورت و جنگی و
پاک جامه.» (حدود العالم، ص ۸۴) ۱
این شهر از سویی با آمل و از سوی دیگر نسا همسایه بوده است:
ز آمل بیامد به گرگان کشید همی درد و رنج بزرگان کشید

ز گرگان بیامد به شهر نسا یکی رهنمون پیش پر کیمیا
 ۲/ نوذر / ۱۰۵ = ۵ / دوازده رخ / ۱۰۲۲، ۱۰۳۳ = ۷ / بهرام ۵ / ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ = ۸
 / کسری / ۲۹۱، ۲۹۳، ۱۸۹۱، ۱۸۹۳، ۱۹۰۵، ۲۲۴۰، ۲۲۶۳، ۲۳۱۳، ۳۶۶۷ (سپهدار
 گرگان) = ۹ / خسرو / ۲۸۷۸ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۲۳ - ۳۲۴

گرگسار (۱)

پهلوان تورانی. در نبرد اول ارجاسپ با گشتاسپ، وی سپهد سپاه توران است:
 یکی ترک بد نام او گرگسار گذشته برو بر بسی روزگار
 سپه را بدو داد اسپهبدی تو گفستی نداند همی جز بدی
 در نبرد دوم ارجاسپ با گشتاسپ، وی به اسارت اسفندیار در می آید. اسفندیار به او
 قول می دهد که اگر او را به روین دژ برساند، تاج و تخت توران را به او خواهد داد:
 ازان پس بفرمود کای تیره بخت رسانم ترا من به تاج و به تخت
 ... چو پیروز گردم سپارم ترا به خورشید تابان رسانم ترا
 وی اسفندیار را از هفتخوان می گذراند. در پایان راه به دروغ به اسفندیار می گوید که
 بیابانی خشک در راه است. اسفندیار به جای بیابان، دریا را می بیند و مجدداً سوگند خود را
 تکرار می کند. به راهنمایی گرگسار، سپاه ایران از دریا می گذرد. در نزدیک دژ، اسفندیار
 می گوید که ارجاسپ و دیگران را خواهد کشت:

سراسر بدوزم جگرشان به تیر بیارم زن و کود کانیشان اسیر
 گرگسار در پاسخ:

بدو گفت تا چند گویی چنین که بر تو مبادا به داد آفرین
 همه اختر بد به جان تو باد بریده به خنجر میان تو باد
 و اسفندیار بی توجه به سوگندهای قبلی:

یکی تیغ هندی بزد بر سرش ز تارک به دو نیم شد تا برش
 ۶/ دقیقی / ۲۷۸ - ۲۷۹، ۴۵۸ = ۶ / گشتاسپ / ۳۷۷ - ۳۸۹، ۴۲۴ - ۴۴۰، ۴۴۶
 - ۴۷۰، ۴۷۵ = ۶ / هفتخوان / ۲۶، ۳۲ - ۷۰، ۷۷، ۹۹ - ۱۰۷، ۱۲۶ - ۱۳۸،
 ۱۷۵ - ۱۸۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۰ (بدبخت)، ۲۸۰ - ۲۸۱، ۲۸۴ - ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۷۹ -
 - ۳۸۵، ۳۹۱ - ۴۳۱ (ترک چگل)، ۵۲۴

گرگسار (۲) ← گرگساران

گرگساران

سرزمینی است در همسایگی مازندران:

سوی گرگساران و مازندران همی راند خواهم سپاهی گران
حکومت این سرزمین متعلق به سام بوده است.

در نامه گشتاسپ، توران و گرگساران مترادف آمده است:

به توران زمین اندر آرم سپاه کنم کشور گرگساران تباه
این نام به گونه گرگسار نیز آمده است:

یکی لشکری راند از گرگسار که دریای سبز اندرو گشت خوار

۱ / منوچهر / ۲۴۷، ۶۷۵، ۷۲۲، ۸۳۱، ۹۸۸، ۱۰۵۵، ۱۴۶۰ — ۱۴۶۳ ■ ۲ / نوذر /

۲۶ (گرگسار) ■ ۲ / هاماوران / ۳۰۳ — ۳۰۴ ■ ۵ / بیژن / ۶۰۲ ■ ۶ / دقیقی / ۲۲۹

[گرگور] ← گردوی (۱)

[اگرگوز] ← گردوی (۱)

گرگوی

پهلوان تورانی. وی در نبرد پیران با طوس شرکت دارد:

چو کاموس و منشور و خاقان چین گهار و چو گرگوی با آفرین
این نام در «قا» گردوی آمده است.

۴ / خاقان / ۱۰۹۸

گرگین

پهلوان ایرانی. پسر میلاد. وی همراه با کاوس به مازندران و آنگاه هاماوران می رود.

وی به فرمان کیخسرو همراه بیژن به ارمان می رود:

به گرگین میلاد گفت آنگهی که بیژن به توران نداند رهی

توبا او برو تا سر آب بند همش راهبر باش هم یارمند

در ارمان گرگین خود را به کناری می کشد. پس از کشته شدن گرازها، وی بیژن را

نزد منیژه روانه می کند و خود به ایران می آید. کیخسرو او را به زندان می افکند. پس از آمدن

رستم و وساطت او گرگین آزاد شده و همراه رستم به توران می رود و بیژن را می رهااند.

در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی با اندریمان هم نبرد می شود و پس از

نبردی سنگین:

یکی نیر گرگین بزد بر سرش که بر دوخت با ترگ رومی برش
بهرام چوبینه خود را از نژاد او می‌داند:

نبیره جهانجوی گرگین منم هم آن آتش تیز برزین منم
۲ / مازندران / ۴۴ — ۵۵، ۶۳، ۶۵ (نامداران)، ۸۶ — ۱۰۰، ۷۶۱ — ۷۶۲، ۸۱۴ ■ ۲
/ هاماوران / ۵۵ — ۶۴، ۶۸ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۳۱۰ — ۳۱۷، ۳۲۹ — ۳۳۱، ۶۶۸،
۷۶۳ ■ ۳ / سیاوش / ۱۰۲، ۲۶۳۲ — ۲۶۴۸، ۳۵۰۶ ■ ۴ / کیخسرو / ۶۱ — ۶۲، ۱۵۴، ۲۳۲
— ۲۴۱ ■ ۴ / فرود / ۵۶۸، ۹۱۳ ■ ۴ / کاموس / ۸۷ — ۹۱، ۶۸۷، ۱۳۲۷ ■ ۴ / خاقان /
۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۱۱۴۳، ۱۳۲۲، ۱۳۸۴ — ۱۳۸۵ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۱ — ۲۳ ■
۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۱۰۴ — ۱۸۲، ۲۴۷ — ۲۴۸، ۴۳۹ — ۵۶۸، ۶۷۷، ۶۹۷، ۸۲۶ —
۸۶۷، ۸۸۳ — ۹۱۰، ۱۰۷۵ — ۱۱۴۹، ۱۱۷۸ — ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ /
۸۱ — ۸۶، ۱۲۲ — ۱۲۵، ۲۳۱، ۳۱۰، ۱۵۰۷ — ۱۵۱۰، ۱۷۹۹ — ۱۸۳۵، ۱۹۵۰ — ۱۹۶۲،
۲۰۳۵ — ۲۰۳۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۲ — ۱۴۳، ۱۸۵ — ۶۸۶، ۹۶۲، ۱۴۹۹ — ۱۵۰۰،
۲۴۷۴ — ۲۴۹۱، ۲۶۰۹، ۲۷۶۱ ■ ۹ / خسرو / ۲۷۴، ۳۶۷، ۳۷۹ — ۳۷۹

اگرمانک ← گرمایل

گرمایل

خوالیگر ضحاک. از خاندان شاهی. وی که از کشته شدن جوانان ایرانی ناراحت است
به اتفاق ارمایل، برای پختن غذا به خورش خانه ضحاک وارد می‌شوند:
یکی نام ارمایل پاک دین دگر نام گرمایل پیش بین
این دو، هر روز جوانی را می‌رهانند و با مخلوط کردن مغز گوسفندی با مغز جوان
دیگر، غذای مارها را تهیه می‌کنند.

ازینگونه هر ماهیان سی جوان ازیشان همی یافتندی روان
این نام در «لن» گرمانک آمده است.

۱ / ضحاک / ۱۵ — ۳۶

اگروا ← گروی زره

گروخان

پیروز، شاه غرچگان از نژاد اوست:

دگر نامداری گروخان نژاد جهاندار وز تخمه کیقباد

کجا نام آن شاه، پیروز بود سپهبد دل و لشکرافروز بود
۵/ جنگ بزرگ / ۱۷۶ - ۱۷۸

گروگرد

شهری است میان سرخس و طوس:

به تنندی به راه اندر آورد روی به سوی گروگرد شد جنگجوی
میان سرخس است نزدیک طوس زباورد برخاست آوای کوس
این سرزمین مرکز حکمرانی تژاو بوده است.
این نام در «نخ» و «بن» جیوگرد آمده است.
۴/ فرود / ۱۰۲۸ - ۱۰۳۲، ۱۰۷۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹

گروی

پهلوان تورانی. کشنده سیاوش. وی برای کشتی برابر سیاوش می رود و او:
به بند میان گروی زره فرو برد چنگال و برزد گره
ز زمین بر گرفتش به میدان فکند نیازش نیامد به گرز و کمند
پس از دستگیری سیاوش، وی سر سیاوش را از تن جدا می کند.
در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی با گئو هم نبرد می شود. پس از نبردی
سنگین گئو او را اسیر کرده و نزد کیخسرو می آورد. کیخسرو پس از نفرین هایی بر او:
گروی زره را گره تا گره بفرمود تا بر کشیدند زه
چو بندش جدا شد، سرش را زتن بریدند همچون سر گوسفند
بفرمود او را فگندن به آب بگفتا چنین بینم افراسیاب
این نام در «لن» گرو آمده است.

۳/ سیاوش / ۱۸۸۱ - ۱۸۹۱، ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶، ۲۲۷۸ - ۲۲۸۶، ۲۳۳۹ - ۲۳۴۴،
۲۳۷۴ - ۲۳۷۷، ۲۶۴۰ ■ ۴/ فرود / ۸۴۴ ■ ۴/ خاقان / ۱۰۵، ۱۳۶، ۸۴۷ ■ ۵/ دوازده رخ
/ ۱۷۹۷ - ۱۸۳۵، ۱۸۴۴ - ۱۸۵۸، ۲۰۷۱، ۲۰۹۸، ۲۱۴۹، ۲۳۸۴، ۲۳۹۲، ۲۴۲۱ - ۲۴۳۰
■ ۵/ جنگ بزرگ / ۲۳۳ (نامداران)، ۱۸۴۱ (خون ریز)، ۲۰۸۳ - ۲۰۸۴، ۲۰۸۶ ■ ۶/ شغاد
۱۸۹ /

دهم

پهلوان ایرانی. پدر گرد آفرید و گستههم. هنگام حمله افراسیاب در دوره نودر، وی

دژدار است و درهای دژ را می‌گشاید تا قارن با سپاهیان خود به پارس برود.
پس از حمله سهراب وی نامه‌ای می‌نویسد و از کاوس می‌خواهد که رستم را برای نبرد
بخواند.

چو برگشت سهراب، گژدهم پیر بیاورد و بنشانند مردی دبیر
یکی نامه بنوشت نزدیک شاه برافکنند پوینده مردی به راه
۲ / نوذر / ۲۹۷ ■ ۲ / کیقباد / ۸ ■ ۲ / سهراب / ۱۹۷، ۲۷۴ — ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۲۹،
۴۰۸، ۳۳۴ — ۴۰۹، ۴۳۳ ■ ۴ / کیخسرو / ۱۵۳، ۳۱۲، ۴۴۱ — ۴۴۲ ■ ۴ / فرود / ۵۱۶
(گستهم گژدهم) ■ ۵ / بیژن / ۱۵۵ — ۱۵۷ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۸۶، ۳۰۶ — ۳۰۷ ■ ۵
/ جنگ بزرگ / ۱۹۲ (گستهم گژدهم)

گستهم (۱)

پهلوان ایرانی. پسر نوذر. پس از کشته شدن نوذر، زال مانع می‌شود که تاج و تخت به
او یا برادرش طوس برسد. وی درباره این دو برادر می‌گوید:
اگر داری طوس و گستهم فر سپاهست و گردان بسیار مر
نزیبد بریشان همی تاج و تخت ببايد یکی شاه بیدار بخت
وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، حضور دارد و کیخسرو پس از پیروزی،
حکومت گنگ را به او می‌سپارد:

به گستهم نوذر سپرد آن زمین ز قچغار تا پیش دریای چین
۲ / نوذر / ۲۳۲ — ۲۵۲، ۲۸۷ — ۴۵۲، ۴۶۸ ■ ۲ / زوطهماسپ / ۶ — ۸ ■ ۲
/ هاماوران / ۴۶۹ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۹۵۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶۵ — ۲۶۸، ۳۳۴ —
۷۱۲، ۳۳۵ — ۷۱۳، ۹۹۴ — ۱۰۰۰، ۱۰۲۳، ۱۲۷۳، ۱۸۳۶ — ۱۸۳۷، ۲۰۹۴ — ۲۰۹۸،
۲۱۲۰ — ۲۱۲۳ ■ ۶ / لهراسپ / ۶۵

گستهم (۲)

پهلوان ایرانی. پسر گژدهم. کیخسرو هنگام تدارک نیرو برای نبرد با افراسیاب،
گستهم را به سالاری خاندان گژدهم می‌گمارد [کیخسرو]:
چو شصت و سه از تخمه گژدهم بزرگان و سالارشان گستهم
وی با سه هزار سپاهی به نبرد کافور، شاه شهر بیداد می‌رود ولی کاری از پیش نمی‌برد.
گستهم همراه رستم برای رهایی بیژن، به توران می‌رود. [بیژن]
پس از کشته شدن پیران، لهاک و فرشید ورد به سوی توران می‌گریزند. گستهم به

تعقیب آن دو می پردازد و هر دو را می کشد. او که به شدت مجروح شده است به وسیله بیژن نجات می یابد. [دوازده رخ]

۲/ سهراب / ۱۷۵ — ۱۷۶ ■ ۴ / کیخسرو / ۶۱ — ۶۲، ۱۵۳، ۳۱۲ — ۳۱۸ ■ ۴ / فرود / ۵۱۵ — ۵۱۶، ۵۶۹، ۷۶۹ — ۷۶۹، ۷۹۶، ۱۳۶۹ — ۱۳۷۲، ۱۳۹۴ — ۱۴۳۵ ■ ۴ / کاموس / ۳۲۷ — ۳۲۸، ۳۸۷، ۵۶۵، ۵۹۶، ۶۰۲ — ۶۱۰ ■ ۴ / خاقان / ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۹۶۵ — ۹۷۷، ۱۰۱۵، ۱۰۳۹، ۱۱۴۴ ■ ۴ / اکوان دیو / ۲۱ — ۲۲ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ — ۸۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۶۷۶، ۸۸۳ — ۹۱۰، ۱۰۷۵ — ۱۱۴۹، ۱۱۷۸ — ۱۲۳۴، ۱۲۹۲ — ۱۲۹۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۸۶، ۳۰۶ — ۳۰۷، ۴۷۵، ۴۸۵ (اینها)، ۱۵۲۱، ۱۵۳۰، ۱۵۸۹ — ۱۵۹۳، ۱۷۰۵، ۱۷۲۶، ۲۰۷۳ — ۲۰۷۵، ۲۱۷۹ — ۲۴۷۶، ۲۵۱۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۹۲، ۱۹۲، ۲۶۰۹، ۲۷۶۲، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۴

گستهم (۳)

از بزرگان ایران در دوره یزدگرد بنه گر. پس از مرگ یزدگرد او نیز رأی به دور کردن بهرام گور از تاج و تخت می دهد:

چو گستهم کو پیل کشتی بر اسب دگر قارن گرد پور گشسپ
۷/ یزدگرد / ۱ — ۳۷۵ — ۳۸۹، ۶۵۶

گستهم (۴)

پهلوان و دستور بهرام گور. پس از حمله خاقان، بهرام او را برای رایزنی فرا می خواند: جهاندار گستهم را پیش خواند ز خاقان چنین چند با او براند کجا پهلوان بود و دستور بود چو رزم آمدی پیش، رنجور بود
۷/ بهرام / ۵ — ۱۴۴۵ — ۱۴۴۶

گستهم (۵)

پهلوان ایرانی. خال خسرو پرویز. برادر بندوی. وی و برادرش به فرمان هرمزد به زندان افکنده می شوند. پس از چندی در رأس شورشیان، هرمزد را نابینا و زندانی کرده خسرو را بر تخت می نشاند. با رسیدن سپاهیان بهرام چوبینه به طیسفون، هرمزد به دست وی و بندوی کشته می شود.

پس از پیروزی خسرو، حکومت خراسان را می گیرد. ولی با کشته شدن بندوی سر به شورش بر می دارد. وی گردیه، خواهر بهرام چوبینه را که به ایران گریخته است با خود همراه

کرده، با او ازدواج می کند. پس از چندی گردیده به تحریک خسرو او را می کشد.
نام دیگر او بستام بوده است:

ترا مادرت نام گستههم کرد تو گویی که بستامم اندر نبرد
بستام در «نل»، «قا»، «نخ» و «نخا»، بستام آمده است.

۸ / هرمزد / ۱۷۶۱ — ۱۷۶۳، ۱۸۶۲ — ۱۸۸۳ ■ ۹ / خسرو / ۱ — ۵۸، ۴ — ۶۴
(خال)، ۶۸، ۹۹، ۱۳۴ — ۱۳۵، ۱۵۰ — ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۹۳ — ۱۹۶، ۴۴۶، ۵۲۰ — ۵۲۹،
۵۳۷، ۵۷۵ — ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۷ — ۵۹۸، ۶۳۴ — ۶۳۵، ۶۴۱ — ۶۸۸، ۱۱۰۳ —
۱۱۱۰، ۱۱۱۴ — ۱۱۲۵، ۱۱۳۶ — ۱۱۴۴، ۱۱۵۵ — ۱۱۷۰، ۱۳۵۳ — ۱۳۵۴، ۱۳۸۷ —
۱۴۰۷، ۱۴۳۶، ۱۵۰۴، ۱۵۲۱، ۱۵۷۳ — ۱۵۸۱، ۱۶۱۵ — ۱۶۴۰، ۱۶۹۷ — ۱۷۷۶،
۱۸۱۸ — ۱۸۷۴، ۲۰۸۱ — ۲۰۸۲، ۲۱۴۴، ۲۸۷۲ — ۲۹۹۰، ۳۱۴۱ ■ ۹ / شیرویه / ۱۳۹ -
۱۴۰ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۷۲ — ۵۷۳

گشتاسپ

شاه ایران. پسر لهراسپ. وی از پدر تاج و تخت را می طلبد ولی چون لهراسپ از انجام دادن این کار خودداری می کند، وی نخست به هند و بعد به روم می گریزد.
در روم وی با نام فرخ زاد، با کتایون دختر قیصر ازدواج می کند و گرگی در بیشه فاسقون و ازدهایی در کوه سقلا را می کشد. آنگاه با سپاه روم به نبرد الیاس، شاه خزر رفته، او را می کشد. قیصر به اتکای قدرت او به ایران لشکر می کشد. لهراسپ تاج و تخت را به دست زریر، برادر گشتاسپ می دهد و او آن را به گشتاسپ می دهد [لهراسپ]
در اوایل پادشاهی او زردشت ظهور کرده و او را به دین خود می خواند. بر اثر گرویدن ایرانیان به دین جدید، دو جنگ با ارجاسپ اتفاق می افتد. در هر دو نبرد، رشادت اسفندیار پیروزی را برای گشتاسپ به ارمغان می آورد. گشتاسپ در میدان نبرد به اسفندیار قول می دهد که پس از کشته شدن ارجاسپ، تاج و تخت را به او خواهد سپرد. ولی به جای این کار او را به نبرد رستم می فرستد. اسفندیار در میدان نبرد، نژاد گشتاسپ را چنین معرفی می کند:

نژاد من از تخم گشتاسپست که گشتاسپ از تخم لهراسپست
که لهراسپ بد پور اورند شاه که او را بدی از مهان تاج و گاه
پشین بود از تخم کیکباد خردمند شاهی، دلش پرزداد
همی رو چنین تا فریدون شاه که شاه جهان بود و زیبای گاه
پس از کشته شدن اسفندیار، همه گشتاسپ را مقصر می دانند. پشتون به او می گوید:

پسر را به خون دادی از بهر تخت که مه تخت بیناد چشمت مه بخت
 همای و به آفرید نیز به نزدش آمده و از جمله می گویند:
 نه سیمرخ کشتش، نه رستم، نه زال تو کشتی مرا و را، چو کشتی، منال
 ترا شرم بادا ز ریش سپید که فرزند کشتی ز بهر امید
 وی تاج و تخت را به بهمن، پسر اسفندیار می سپرد. وی به بهمن می گوید:
 نشستم به شاهی صد و بیست سال ندیدم به گیتی کسی را همال
 فرزنداناش: اسفندیار، پشوتن، همای (۲) به آفرید، اردشیر (۱)، اورمزد (۴)،
 شیدسپ، نیوزار و فرشید ورد (۲).

۵ / جنگ بزرگ / ۲۹۲۵ ■ ۶ / لهراسپ / ۲۳ — ۸۹۷ ■ ۶ / دقیقی / ۱۱، ۱۴، ۲۳ —
 ۱۰۲۲ ■ ۶ / گشتاسپ / ۸۰، ۸۳، ۹۰ — ۱۸۰، ۱۹۸ (گشتاسپی)، ۲۰۷ (پدر)، ۲۱۱ (شهنشاه
 ایران)، ۲۱۳ (شاه)، ۲۱۶، ۲۱۹ (پدر)، ۲۲۷ — ۲۳۶، ۲۳۹ (پدر)، ۲۷۸، ۲۸۶
 (پدر)، ۳۱۶، ۳۳۴ — ۳۶۲، ۳۹۸، ۴۳۸ — ۴۴۰ (شاه)، ۴۶۳ (شاه)، ۴۶۸، ۴۶۹ — ۴۷۹
 ۴۹۹ ■ ۶ / هفتخوان / ۳۱، ۱۷۷ (جهاندار)، ۲۱۸، ۳۱۹ (شاه)، ۵۲۶ (پدر)، ۵۴۴ — ۵۴۶
 (پادشا - پدر)، ۵۵۲، ۶۵۵ (مهر گشتاسپی)، ۶۷۵، ۶۸۳، ۷۵۰ — ۷۸۸، ۸۲۷ — ۸۴۶ ■ ۶
 / اسفندیار / ۵ — ۱۴۹، ۱۶۴ (پدر)، ۱۷۳ (شاه)، ۲۰۶ — ۲۰۷ (شاه - پدر)، ۲۴۰ — ۲۷۱،
 ۲۷۵ (پدر)، ۲۸۰ — ۲۸۱ (شاه)، ۳۰۶، ۳۳۸، ۳۸۸ (شهنشاه)، ۳۹۰ (شاه)، ۵۲۷ (شاه)،
 ۵۶۰ (شهریار)، ۵۶۷ (شهنشاه)، ۵۸۲ — ۵۸۴ (شهریار)، ۶۸۹ — ۶۹۳، ۷۰۲ — ۷۰۵،
 ۷۴۸، ۷۶۰، ۷۶۸ — ۷۶۹ (شاه)، ۷۸۳ — ۷۸۴ (شاه)، ۸۳۴ — ۸۴۱ (شهریار)، ۸۴۹، ۸۵۹
 — ۸۶۰ (شاه)، ۸۷۸ (شاه)، ۸۸۳ (ناسزا)، ۸۹۲، ۹۱۶ (شاه)، ۹۱۹ — ۹۵۸، ۹۲۰ — ۹۵۹
 (شاه)، ۹۷۴، ۹۷۸، ۱۱۲۴ (شاه)، ۱۱۶۰ (شاه)، ۱۱۹۳ — ۱۱۹۷ (خداوند تاج - پدر)،
 ۱۳۴۹ — ۱۳۵۰ (شاه)، ۱۳۶۴ (شهریار)، ۱۳۸۵ (تیر گشتاسپی)، ۱۴۲۶، ۱۴۶۸ — ۱۴۷۰
 (پدر)، ۱۴۸۸ — ۱۴۹۹، ۱۵۰۸ — ۱۵۰۹، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴ — ۱۵۴۱، ۱۶۰۷ — ۱۶۱۶، ۱۶۷۳
 ■ ۶ / شغاد / ۳۳۶ — ۳۵۱ ■ ۶ / بهمن / ۱ (نیا)، ۸۶، ۱۳۶، ۱۴۷ ■ ۶ / داراب / ۶ ■ ۶
 / دارا / ۲۶۹ (گنج گشتاسپ)، ۳۷۵ (دین گشتاسپی) ■ ۷ / اشکانیان / ۱۱۰ ■ ۷ / اردشیر / ۱
 ۳ / ۸ ■ ۳ / کسری / ۲۲۷۷ ■ ۸ / هرمزد / ۳۱۹ ■ ۹ / خسرو / ۳۱۱، ۳۵۳۵ — ۳۵۵۶، ۳۵۳۸
 ■ ۶ / شبرویه / ۳۲۵

گنسپ (۱)

دبیر یزد گرد بزه گر. در مجمعی که پس از مرگ یزد گرد در پارس تشکیل شده بود،

وی ضمن سخنانی، اعمال و رفتار یزدگرد را محکوم کرد:

چنین گفت گویا گشپ دبیر که ای نامداران برنا و پیر
جهاندارمان تا جهان آفرید کسی زین نشان شهریاری ندید
۷ / یزدگرد ۱ / ۳۷۵ - ۳۸۹ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۸۲ - ۸۹

گشپ (۲)

پدر قارن (۷)، از سرداران یزدگرد بزه گر:

چو گسته‌م کو پیل کشتی بر اسپ دگر قارن گرد، پور گشپ
۷ / یزدگرد ۱ / ۳۷۶

گشپ (۳) - بهرام گور

۷ / بهرام گور /

گشپ (۴)

بهرام چوبینه از نژاد اوست:

ز بهرام بهرام، پور گشپ سواری سرافراز و پیچنده اسب
۸ / هرمزد ۴۰۲، ۱۵۱۴

گشپ (۵)

از سرداران کسری در نبرد با رومیان:

چو استاد پیروز بر میمنه گشپ جهانجوی پیش بنه
۸ / کسری ۵۳۵

گشپ (۶)

پیرمردی است در دربار کسری:

گشپ سرافراز، مردیست پیر سزدگر بود داد را دستگیر
درباریان از کسری می‌خواهند که گشپ را بخواند تا اخبار جهان را در اختیارش
بگذارد ولی کسری نمی‌پذیرد.
۸ / کسری ۳۷۱۲ - ۳۷۱۸

گشپ (۷)

گنجور خسرو پرویز:

گشسپ آنک بد نیز گنجور ما همان موبد پاک دستور ما

۹ / شیرویه / ۲۸۱

گشواد ← کشواد

اگل آرای ← روشک

گلزریون

[«گلزریون... یا رود سیحون، رودیست در آسیای مرکزی به طول ۲۷۰۰ کیلومتر، که از مرتفعات شرقی نجد ایران سرچشمه گرفته به دریای آرال (دریای خوارزم) می‌ریزد.» (فرهنگ فارسی)]

این رود، مرزی بوده است میانه ایران و توران:

سپیج‌باب تا آب گلزریون ز فرمان تو کس نیاید برون

این رود بسیار عمیق و پر آب بوده است:

چنین تا بیامد یکی ژرف رود سپه شد پراگنده چون تاروپود

بنش ژرف و پهناش کوتاه بود بدو بر به رفتن، دژ آگاه بود

در داستان دقیقی این رود، سیحون نامیده شده است:

تو سیحون مینبار و جیحون به مشک که مارا چه جیحون، چه سیحون چه خشک

۳ / سیاوش / ۲۹۴۱، ۳۳۰۷ — ۳۳۰۸ (ژرف رود)، ۳۳۳۱ (رود)، ۳۳۴۲ (آب)، ۳۳۴۸

— ۳۳۴۹ (رود)، ۳۳۵۱ (آب)، ۳۳۵۶ (رودبار)، ۳۳۵۸، ۳۳۶۱ (آب)، ۳۳۶۸ — ۳۳۶۹

(آب) ۵ / جنگ بزرگ / ۸۸۵، ۸۸۸ — ۸۸۹، ۹۳۹ — ۹۴۳، ۹۵۴، ۹۸۹ (رود)، ۱۴۶۹ —

۱۴۷۱، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹ / ۶ / دقیقی / ۲۶۴ (سیحون)، ۱۰۰۰ (سیحون) ۸ / کسری / ۱۷۴۱، ۱۷۷۰،

۱۷۷۲، ۱۹۴۰، ۲۲۹۰

گلشن شادگان

باغی بوده است در طیسفون، متعلق به خسرو پرویز:

بگفت این و از پیش آزادگان بیامد سوی گلشن شادگان

این نام در «برو» گلشن شایگان آمده است.

۹ / خسرو / ۸۶۶، ۳۰۲۱ / ۹ / شیرویه / ۵۰۸، ۵۱۹، ۵۵۴

[گلشن شایگان] ← گلشن شادگان

گلشهر

همسر پیران. مادر جریره:

در خانهٔ جامهٔ نابرید به گلشهر بسپرد پیران، کلید
 کجا بود کدبانوی پهلوان ستوده زنی بود روشن روان
 ۳/ سیاوش / ۱۴۳۳ — ۱۴۳۹، ۱۵۲۱ — ۱۵۳۱، ۱۵۴۰، ۱۵۴۴، ۱۷۶۷ — ۱۷۷۰،
 ۲۴۲۱ — ۲۴۲۲، ۲۴۲۹ — ۲۴۳۷، ۳۳۹۴ — ۳۳۹۸

گلگله

پهلوان تورانی، از نژاد تور. وی برای نبرد با کیخسرو به یاری افراسیاب می آید:
 از آنپس چو آگاهی آمد به شاه ز گنگ و ز افراسیاب و سپاه
 که آمد به نزدیک او، گلگله ابا لشکری چون هژیر یله
 که از تخم تورست پر کین و درد بجوید همی روزگار نبرد
 این نام در «قا» «نل» و «نخ» کاکله و «نخا» باکله آمده است.
 ۵/ جنگ بزرگ / ۹۰۳ — ۹۰۵

گلنار

کنیز محبوب اردوان اشکانی:

یکی کاخ بود اردوان را بلند به کاخ اندرون، بنده بی ارجمند
 که گلنار بد نام آن ماه روی نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی
 بر اردوان همچو دستور بود بران خواسته نیز گنجور بود
 وی دلباخته اردشیر بابکان می شود و پنهانی با اردشیر معاشقه می کند. پس از مرگ
 بابک، وی وسایل فرار اردشیر را مهیا کرده، همراه او به پارس می گریزد.
 ۷/ اشکانیان / ۱۹۶ — ۲۹۷

[گلینوس] ← گلینوش

گلینوش

از سرداران دورهٔ خسرو پرویز. پس از زندانی شدن خسرو، وی نگهبانی از زندان را به
 عهده می گیرد:

برو بر موکل کنند استوار گلینوش را با سواری هزار
 این نام در «مو» گلینوس آمده است.

۹ / خسرو / ۴۰۷۷ ■ ۹ / شیرویه / ۵۰ - ۸۳

گنبدان دژ (۱)

«دژ گنبدان یا گرد کوه، در نود و پنج کیلومتری سمنان و پانزده کیلومتری دامغان، کنار جاده تهران به مشهد، راهی است به طرف شمال که به علی آباد می رسد. دنباله این راه پس از آنکه دو فرسخ و نیم از دامغان دور شود، به گرد کوه منتهی می شود و آن قلعه ایست قدیم.» (فرهنگ فارسی)۱

اسفندیار را به فرمان گشتاسپ در این دژ به بند کشیدند:

فراز آوردند پیلی چونیل مرا او را ببستند بر پشت پیل
فرستاد سوی دژ گنبدان گرفته پس و پیش اسپهبدان
پراز درد بردند بر کوهسار ستون آوردند ز آهن چهار
۶ / دقیقی / ۹۷۴ - ۹۷۶ ■ ۶ / گشتاسپ / ۱۹۰، ۱۹۲ - ۱۹۳ (دژ)، ۱۹۶ (دژ)،
۲۰۳ (باره دژ)، ۲۰۶ (دژ)، ۲۷۹ (باره دژ) ■ ۶ / هفتخوان / ۵۲۷، ۶۲۲ ■ ۶ / اسفندیار /
۱۹۱، ۷۵

[گنبدان دژ] (۲) ← گنبدین کوه

۹ / یزدگرد ۳ /

[گنبدان کوه] ← گنبدین کوه

[گنبدی کوه] ← گنبدین کوه

گنبدین کوه

«قلعه محکمی بود در خراسان.» (فرهنگ فارسی)۲

دژی است در خراسان که یزدگرد سوم، هنگام فرار از برابر تازیان بخشی از وسایل و بینه خود را در آنجا می گذارد:

دژ گنبدین کوه تا خرمنه دگر لاژوردین ز بهر بینه
این نام در «نل» گنبدی کوه و «لن» و «ما» گنبدان کوه آمده است.
۹ / یزدگرد ۳ / ۳۸۴ - ۳۸۸

گند شاپور

«گندیشاپور... شهری بود که شاپور اول در خوزستان ساخت و آن واقع بود در خاور

شوش، جنوب خاور دزفول و شمال باختر شوشتر کنونی.» (فرهنگ فارسی)
 نگه کرد [شاپور] جایی که بد خارستان ازو کرد خرم یکی شارستان
 کجا گند شاپور خواندی ورا جزین نام، نامی نراندی ورا
 این کلمه به صورت جند شاپور نیز آمده است:
 نشستن گهش جند شاپور بود از ایران وز باختر دور بود
 ۷ / اردشیر ۱ / ۱۵۸ — ۱۵۹، ۶۴۳، ۸ / کسری / ۷۴۵ (جند شاپور)، ۷۷۷
 (جند شاپور)، ۹۵۹ (جند شاپور)

گنگ (۱)

پایتخت توران. سیاوش همراه با پیران به گنگ می‌رود:
 برفتند با خنده و شادمان به ره بر نجستند جایی زمان
 چنین تا رسیدند در شهر گنگ کزان بود خرم سرای درنگ
 پیاده به کوی آمد افراسیاب از ایوان میان بسته و پرشتاب
 در برخی منابع گنگ و چاچ را یک شهر دانسته‌اند: «گنگ، نام شهر تاشکند است
 که آن را چاچ هم می‌گویند.» (فرهنگ فارسی).
 در برخی ابیات (به گونه‌ای غیر صحیح) چاچ و گنگ یکی است:
 گر ایدونک روشن بود رای شاه از ایدر به چاچ اندر آرد سپاه
 ... برفتند زان جایگه سوی گنگ به جایی نبودش فراوان درنگ
 اما در بیشتر ابیات، گنگ و چاچ دو شهر جداگانه‌اند. نخستین مورد عقب‌نشینی
 افراسیاب است از شهرهای تصرفی ایران:
 بخارا و سفد و سمرقند و چاچ سپیجاب و آن کشور و تخت عاج
 تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ بهانه نجست و فریب و درنگ
 مورد دیگر، پیشنهاد گودرز است به پیران:
 گر از شاه ترکان بترسی زبند نخواهی که آیی به ایران سزد
 بپرداز توران و بنشین به چاچ ببر تخت ساج و برافراز تاج
 مورد دیگر خط سیر حرکت سیاوش است در خاک توران:
 چنان بد همه شهرها تا به چاچ تو گفتی عروسیست با طوق و تاج
 وی پس از گذر از چاچ و ققغارباشی به گنگ می‌رسد و افراسیاب به پیشواز او
 می‌آید.

این نام در «نخ» کنگ، در «نل» و «نخا» دژ موخب گنگ و هوخت گنگ آمده است.

۳/ سیاوش / ۸۸۳، ۱۲۶۵، ۲۱۶۶، ۲۷۰۶، ۲۹۲۵ (گنج گنگ) ■ ۴/ فرود / ۴۹۳
(بیابان گنگ)، ۱۶۳۷ (شهر خویش) ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۸۹۰ — ۸۹۲، ۹۰۳،
۹۴۶ — ۹۴۸، ۹۵۳، ۱۰۰۱ — ۱۰۰۷ (شهر توران)، ۱۰۱۲ — ۱۰۱۹ (توران زمین)،
۱۰۳۶ (شهر)، ۱۰۸۶، ۱۴۶۷، ۱۵۰۶، ۱۵۳۰، ۱۷۲۳، ۲۱۹۰

گنگ (۲)

دریایی (رودی) است نزدیک شهر گنگ:
شد از باختر سوی دریای گنگ دلی پرز کینه، سری پرز جنگ
۳/ سیاوش / ۳۰۰۸

گنگ (۳)

؟. نام کوهی است. افراسیاب در پیامی به کیخسرو می گوید:
هر آنکه که فرمان دهم کوه گنگ چو دریا کنند ای پسر، روز جنگ
۵/ جنگ بزرگ / ۴۲۹ ■ ۶/ اسفندیار / ۹۰۰

گنگ دژ (۱)

شهری است در توران، ساخته شده به دست سیاوش. کیخسرو در تعاقب افراسیاب، با گذر از سیاوش گرد، چین، مکران و دریای زره به این شهر می رسد:
جهانجوی چون گنگ دژ را بدید شد از آب دیده رخس ناپدید
... همی گفت کای داور داد و پاک یکی بنده ام، دل پر از ترس و باک
که این باره شارسرستان پدر بدیدم بر آورده از ماه سر
سیاوش که از فر یزدان پاک چنین باره ای بر کشید از مفاک
چون ابیات آغازین مربوط به این داستان بسیار آشفته و درهم ریخته می باشد، بسیاری بر آن شده اند که این ابیات کلاً الحاقی می باشد. * ولی روند داستان به گونه ای است که بدون هیچگونه شکی وجود چنین داستانی را به اثبات می رساند. «اگر به روش داستان سرایی فردوسی همانقدر آشنا می بودیم که به نسخه شناسی و تقدم و تأخر نسخه ها آشنائیم،

* از آن جمله است: «گنگ دژ روایتی الحاقی در داستان سیاوش» نعمت میرزازاده. سیمرغ، ش ۱، اسفند ۱۳۵۱، ص ۸۳ —

می توانستیم به سادگی دریابیم که از این بخش شاهنامه مطالبی افتاده است و الحاقی در میان نیست. چگونه ممکن است گمان برد که فردوسی از زاری و دریغاگوئی کیخسرو در روبرو شدن با گنگ دژ سخن بگوید، بی آنکه قبلاً از آن شهر سخن گفته باشد...» («گنگ دژ و سیاوش گرد» دکتر مهرداد بهار. شاهنامه شناسی (۱)، ص ۲۶۲)

۳/ سیاوش / ۱۶۲۲ - ۱۶۵۷ / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۸۸ - ۱۷۱۰، ۱۸۳۸ - ۲۰۴۳،
۲۱۷۲ - ۲۱۷۴، ۲۲۹۱ / ۹ / شیرویه / ۳۲۲

گنگ دژ (۲) - بهشت گنگ

۵/ جنگ بزرگ / ۸۸۶، ۱۱۸۶

گنگ دژ هودج - بیت المقدس

گو

شاه کشمیر. پسر جمهور. هنگام مرگ پدر وی خردسال است:

ز خردی نشایست گو، بخت را نه تاج و کمر بستن و تخت را
بزرگان به جای او، عمویش مای را بر تخت می نشانند. مای با مادر گو ازدواج می کند.
از این پیوند، طلخند به دنیا می آید. گو و طلخند در جوانی برای تصرف تاج و تخت به جنگ
می پردازند که به مرگ طلخند می انجامد.

۸/ کسری / ۲۸۲۱ - ۳۳۳۵

گودرز (۱)

پهلوان ایرانی. پسر کشواد. شاه اصفهان.

وی همراه با کاوس به مازندران و بعد هاماوران رفته و هر دو بار اسیر می شود.

[مازندران - هاماوران]

پس از حمله سهراب، وی گیو را به سیستان می فرستد تا رستم را به ایران بیاورد. پس
از بروز اختلاف میان رستم و کاوس، وی نزد رستم می رود و برای ترغیب او به بازگشت، به
دروغ می گوید که میان بزرگان شایع است که رستم از ترس سهراب می گریزد. [سهراب]
پس از کشته شدن سیاوش، وی همراه رستم به توران می تازد. رستم پس از پیروزی بر
افراسیاب، حکومت سیجاب و سغد را به گودرز می سپارد.

گیو به فرمان گودرز به توران رفته و کیخسرو را به ایران می آورد. طوس که خواهان
حکومت فریبرز است به مخالفت با گودرز می پردازد [سیاوش]. گودرز به او می گوید:

تو نوذر نژادی، نه بیگانه پدر تیز بود و تو دیوانه
 سلیح من ار با منستی کنون برو یالت آغشته گشتی به خون
 وی همراه با طوس به نبرد پیران می رود. در این نبرد هفتاد تن از پسران او کشته شدند
 [فرو]:

ز گودرز یان هشت تن زنده بود بران رزمگه دیگر افکنده بود
 در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، وی با پیران هم نبرد می شود. پس از نبردی
 سنگین پیران کشته می شود [دوازده رخ]:
 فرو برد چنگال و خون بر گرفت بخورد و بیالود روی ای شگفت
 ... سرش را همی خواست از تن برید چنان بد کنش خویشتن را ندید
 کیخسرو هنگام کناری گیری از تاج و تخت، حکومت قم و اصفهان را به گودرز داد
 [جنگ بزرگ]:

گودرز هفتاد و هشت (یا هفتاد و نه) پسر دارد. از آن میان هفت تن دارای نام بوده اند:
 رهام (۱)، گئو، شیدوش (۲)، بهرام (۲)، هجیر (۱)، هجیر (۲) و نستوه (۲).
 در بسیاری از ابیات، خاندان او با عنوان آزادگان آمده است:
 ز لشکر برفتند آزادگان چو گئو و چو گودرز کشوادگان
 ۲ / مازندران / ۴۴ — ۵۵، ۶۳، ۶۵ (نامدار)، ۸۶ — ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۶ — ۲۲۵،
 ۶۲۳ — ۶۳۳، ۷۶۱ — ۷۶۲، ۸۱۴، ۸۱۸، ۹۰۹ — ۲ / هاماوران / ۱۱ — ۱۴، ۵۶ — ۶۴، ۱۵۱
 — ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۸۲، ۴۲۰ — ۴۳۸، ۴۴۵ (دلیران)، ۴۶۸ — ۶۲۵ / ۲ / سهراب / ۳۱۰ —
 ۳۱۷، ۳۲۹ — ۳۹۸، ۴۴۰، ۵۴۳، ۵۵۵ — ۵۵۷، ۷۵۵ (پور گودرز = گئو)، ۵۷۸
 (گودرز یان)، ۶۱۹ — ۶۲۰، ۶۳۳، ۹۵۰ — ۹۷۶ / ۳ / سیاوش / ۲۱ (گئو گودرز)، ۱۰۵۷
 (بهرام گودرز)، ۱۷۳۳، ۱۷۹۳، ۲۲۶۴، ۲۵۹۸ — ۲۵۹۹، ۲۶۳۱ — ۲۶۴۸، ۲۷۹۱، ۲۸۲۶
 (گئو گودرز)، ۲۹۳۵ — ۲۹۴۱، ۳۰۰۵، ۳۰۲۱ — ۳۰۷۰، ۳۰۹۵، ۳۱۲۰ (پهلوان)، ۳۱۴۱
 (گئو گودرز)، ۳۱۵۸، ۳۱۶۸، ۳۳۲۳ (پدر)، ۳۴۰۹ (گئو گودرز)، ۳۵۰۶، ۳۵۱۶ —
 ۳۶۶۱، ۳۶۸۵ — ۳۷۳۰ / ۴ / کیخسرو / ۳۵ — ۱۳۷، ۱۵۰ — ۱۵۲، ۲۱۶ (گئو گودرز)،
 ۲۹۹ — ۳۱۱ / ۴ / فرود — ۳۹۶ (سواران گودرز یان)، ۴۳۶ — ۴۴۹، ۵۲۷، ۵۲۹ (نستوه
 گودرز)، ۵۳۰ (بهرام گودرز)، ۵۴۴ (بهرام گودرز)، ۵۵۱ (گودرز یان)، ۵۵۴، ۵۶۸، ۵۷۱
 (گودرز یان)، ۶۰۵، ۶۲۹ (گودرز یان)، ۹۰۶ — ۹۲۹، ۹۶۳ (نیا)، ۱۰۱۲ (گئو گودرز)،
 ۱۱۶۳، ۱۱۷۰ (پدر)، ۱۱۷۵، ۱۲۰۶ — ۱۲۱۳، ۱۲۴۶، ۱۲۵۶، ۱۲۹۳ (رهام گودرز)، ۱۳۲۰
 (گئو گودرز)، ۱۳۳۳ — ۱۴۳۶، ۱۴۳۵ — ۱۴۴۶ / ۴ / کاموس / ۳۴ (گودرز یان)، ۸۲

(گودرزیان)، ۸۷ — ۹۱، ۱۰۱ (گیو گودرز)، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۳۲، ۳۰۱ — ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴ (رهام گودرز)، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۷۶ (پدر)، ۳۷۹ — ۳۹۲، ۴۰۱ — ۴۰۲، ۴۲۷ — ۴۳۵، ۴۸۶، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۳ (گودرزیان)، ۵۵۴ — ۵۶۳، ۵۶۶ — ۶۲۹، ۶۳۰ — ۶۴۴، ۶۴۶ (گودرزیان)، ۶۶۸ (گودرزیان)، ۶۹۷ (گودرزیان)، ۷۰۰ — ۷۰۱، ۷۱۰ — ۷۱۱ (سه تن)، ۷۲۳ — ۷۳۱، ۷۳۹، ۸۰۶، ۸۱۱، ۸۳۳ — ۸۷۴، ۹۶۴ — ۹۹۲، ۱۰۷۳ — ۱۰۷۶، ۱۱۱۲ — ۱۱۲۸، ۱۱۳۰، ۱۱۴۲، ۱۲۲۹، ۱۴۱۴ (پور کشواد) ■ ۴ / خاقان / ۹۴ (گودرزیان)، ۱۴۶ (نخم گودرزیان)، ۲۴۶، ۲۵۷، ۳۴۰ — ۴۱۰، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۸۳، ۵۲۳ — ۵۲۵، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۵۱ — ۶۵۷، ۷۲۹، ۷۳۳ (بهرام گودرز)، ۸۲۰ — ۸۲۱، ۸۶۲، ۱۰۰۲، ۱۰۳۹ — ۱۰۵۷، ۱۱۴۳، ۱۲۲۵ — ۱۲۳۵، ۱۳۲۰ — ۱۳۲۱، ۱۳۸۴، ۱۳۹۱ — ۱۳۹۴، ۱۴۰۵ ■ ۴ / اکوان دبو / ۲۱ — ۲۲ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ — ۷۶، ۲۰۹ (گیو گودرز)، ۲۸۴، ۳۹۴، ۴۹۶، ۵۶۳ — ۵۶۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۷۶، ۶۸۳ (گودرزیان)، ۷۴۷، ۷۵۷ — ۷۶۴، ۷۸۳، ۸۰۲ (گودرزیان)، ۸۲۳ — ۸۲۵، ۸۵۱، ۹۵۰ — ۹۵۲ (گودرز - نیا - گودرزیان)، ۹۵۸، ۹۶۷، ۹۸۱، ۱۲۴۰، ۱۲۴۶، ۱۲۴۹ — ۱۲۵۶، ۱۳۱۲ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۱ — ۸۶، ۱۲۲ — ۲۱۱، ۲۱۵ (سپهدارنیو)، ۲۲۰ (گیو گودرز)، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۸ — ۱۰۴۷، ۱۰۶۱ — ۲۴۳۳ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۱۲ — ۱۱۵، ۱۴۸ — ۱۵۰، ۱۸۳ (گیو گودرز)، ۱۸۶، ۲۵۵، ۳۴۷، ۴۲۶، ۵۸۷ (رهام گودرز)، ۵۹۴ (رهام گودرز)، ۶۸۵ — ۶۸۶، ۷۷۲، ۹۶۱، ۹۶۵ (گیو گودرز)، ۱۱۰۴، ۱۲۵۱ (گودرزیان)، ۱۲۷۴، ۱۴۹۹ — ۱۵۰۴، ۱۶۱۴ (گیو گودرز)، ۱۶۳۶ (گیو گودرز)، ۲۲۵۹ — ۲۲۸۲، ۲۴۷۴ — ۲۴۹۱، ۲۵۱۴ — ۲۵۳۳، ۲۵۹۳، ۲۶۰۸، ۲۷۵۱، ۲۷۶۱، ۲۷۹۷ — ۲۸۱۲، ۲۸۱۵ — ۲۸۱۶، ۲۸۳۲، ۲۸۵۵ — ۲۸۷۵، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۴، ۳۰۰۸ — ۳۰۰۹، ۳۰۵۱ — ۳۰۶۷، ۳۰۹۲ — ۳۰۹۶ ■ ۶ / لهراسپ / ۸۵۰ (گودرزیان) ■ ۶ / اسفندیار / ۷۳۸ ■ ۸ / هرمزد / ۴۸۵ — ۴۸۶، ۱۶۱۸، ۱۶۲۶ ■ ۹ / شیرویه / ۳۲۴ /

گودرز (۲)

سومین شاه اشکانی:

ز یک دست گودرز اشکانیان چو بیژن که بود از نژاد کیان

۷ / اشکانیان / ۵۷

گوراب

[نام شهری بوده به خراسان و از اجزای زابلستان محسوب می گشته، گویند از شهر مرو

تا آنجا چهارده روز راه مسافت دارد. چون در زمان قدیم سیستان و سند در تصرف سام و زال و رستم بوده، مردگان خود را در گوراب دخمه می ساخته اند. شاید سبب این نام همین باشد و گوراب گنبدی را گویند که بر قبر بزرگان سازند و آن شهر را گورابه نیز گفته اند...» (انجمن آرا) (به نقل از لغت نامه)

زال جسد سام را در این محل دفن کرد
ز بهر پدر زال با سوگ و درد به گوراب اندر همی دخمه کرد
این نام در «نخا» گورابه و در «بن» کورابذ آمده است.
۲ / نوذر / ۳۵۴

[گورابه] ← گوراب

گوران^{*} شه

پهلوان ایرانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:
دو تن نیز بودند هم رزم سوز چو گوران شه آن گرد لشکرفروز
۵ / جنگ بزرگ / ۱۲۸ - ۱۳۰

گوزگانان

[«ناحیتیست اندر ناحیت خراسان... و این ناحیتی است که مشرق او حدود بلخ است و تخارستان تا به حدود بامیان و جنوب وی آخر حدود غورست و حدبست و مغرب وی حدود غرجستان است و قصبه بشین است تا به حدود مرو و شمال وی حدود جیحون است.» (حدود العالم، ص ۵۹)]

پیران در نامه ای به گودرز، مبنی بر درخواست صلح، این سرزمین را متعلق به ایران اعلام می دارد:

دگر گوزگانان فرخنده جای نهادست نامش جهان کدخدای
این نام در «قا» کوردانان، «نل» و «نخ» گوزگانان و در «نخا» جوزجانان آمده است.

۵ / دوازده رخ / ۱۱۲۹

[گوزگانان] ← گوزگانان

*. «گوران. یکی از ایل های کرد ساکن کرمانشاهان. بنابر تحقیق محققان در میان اکراد طبقه ایرانی دیگری به نام «گوران زازا» - که کرد نیستند - وجود دارد.» (فرهنگ فارسی)

گوش ← تمیشه

گوش بستر

مردی است با هیأتی عجیب، از اهالی بابل:

پدید آمد از دور مردی سترگ پر از موی با گوش‌های بزرگ
 تنش زیر موی اندرون همچو نیل دو گوشش به کردار دو گوش پیل
 اسکندر از او نامش را می‌پرسد:

بدو گفت شاه‌ها مرا باب و مام همان گوش بستر نهادند نام
 ۷/ اسکندر / ۱۶۹۳ - ۱۷۰۹

گو گردگیر

پسر پنجم افراسیاب، وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:
 ورا خواندندی گوگردگیر که بر کوه بگذاشتی تیغ و تیر
 ۵/ جنگ بزرگ / ۳۱۴ - ۳۱۷

[گویا] ← جویان

[گهار کشانی] ← گهار گهانی

گهار گهانی

پهلوان چغانی، وی برای نبرد با طوس به یاری پیران می‌آید:
 چغانی چو فرطوس لشکر فروز گهار گهانی گو گردسوز
 وی پس از دیدن رستم با خود می‌اندیشد:
 گریزی به هنگام با سر به جای به از رزم جستن به نام و به رای
 وی می‌گریزد، ولی رستم خود را به او رساند و:
 یکی نیزه زد بر کمر بند او بدید خفتان و پیوند او
 بیندختش همچو برگ درخت که بر شاخ او برزند باد سخت
 نگونسار کرد آن درفش کبود تو گفستی گهار گهانی نبود
 این نام در «نل» گهار کشانی، «نخ» کهال کمانی و «نخا» گهان گهانی آمده است.
 ۴/ کاموس / ۷۵۸ ■ ۴ / خاقان / ۴۳۱، ۵۹۶ - ۶۱۳، ۱۰۹۷

[گهان گهانی] ← گهار گهانی

گیتی فروز - خورشید (۱)

گیل، گیلان (۱)

[«ناحیتیست جدا میان دیلمان و جبال و آذرآباد گان و دریای خزران و این ناحیتیست بر صحرا نهاده میان دریا و کوه و جبال با آب های روان بسیار... کار کشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان را هیچ کارنیست مگر که حرب.» (حدودالعالم، ص ۸۷)]
گیل ها در سپاه سیاوش حضور داشته اند:

گزین کرد ازان نامداران سوار دلیران جنگی ده و دوهزار
هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
گیلانیان خشت را به شیوه ای خاص بر دشمن می زده اند:

[ازال] بزد خشت بر سه سپر گیل وار گشاده به دیگر سو افگند خوار
کسری پس از قتل و غارت بلوچ ها به گیلان رفته و آن سرزمین را به خون می کشد:
وزان جایگه سوی گیلان کشید چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید
ز دریا سپه بود تا تیغ کوه هوا پر درفش و زمین پر گروه
... چنین گفت کاید رز خرد و بزرگ نباید که ماند یکی میش و گرگ
چنان شد ز کشته همه کوه و دشت که خون در همه روی کشور ببست

۱/ فریدون / ۸۷۳ — ۸۷۵ / ۱ / منوچهر / ۱۳۳۱ (گیل وار) / ۳ / سیاوش / ۶۱۶،
۱۸۵۴ (سپر گیلی) / ۵ / جنگ بزرگ / ۱۶۰ (سپرهای گیلی)، ۲۳۰۶ (گیلی سپر) / ۷ /
اشکانیان / ۳۹۹ / ۷ / بهرام / ۱۴۴۹ (شاه گیلان) / ۸ / کسری / ۶۱ (بوم گیل)، ۳۷۱،
۳۹۴ — ۴۱۲، ۱۹۴۹، ۲۳۲۴، ۳۶۶۸

گیلان (۲)

دریایی است که امتداد آن تا دشت آموی بوده است:

ز یک سو به دریای گیلان رهست چراگاه اسبان و جای نشست
۵/ جنگ بزرگ / ۲۹۱ / ۸ / کسری / ۳۹۵ (دریا)

گیو

پهلوان ایرانی. پسر گودرز. پدر بیژن. وی همراه کی کاوس به مازندران و آنگاه
هاماوران می رود و در هر دو نبرد اسیر و زندانی می گردد [مازندران - هاماوران].
پس از حمله سهراب وی نامه کاوس را نزد رستم برده و او را به ایران می خواند. رستم

چهار روز با او به میگساری می پردازد. در بازگشت کاوس به او می گوید که رستم را:
 بگیر و ببر زنده بردار کن وزو نیز با من مگردان سخن
 ولی او از جای خود نمی جنبد [سهراب].
 پس از آنکه بیژن در ارمان ناپدید می شود و گرگین اسب او را به ایران می آورد، گيو
 در غم از دست دادن تنها فرزند خود [بیژن]:

به خاک اندرون شد سرش ناپدید همه جامه پهلوی بر درید
 همی کند موی از سر و ریش پاک خروشان به سر بر همی ریخت خاک
 در نبرد تن به تن پهلوانان ایرانی و تورانی، گيو با گروهی زره، قاتل سیاوش هم نبرد
 می شود. وی گروهی را اسیر کرده و نزد کیخسرو می آورد [دوازده رخ].
 آنگاه که کیخسرو تاج و تخت را رها کرده و ناپدید می شود، گيو نیز که او را
 همراهی می نمود، در میان برف و بوران برای همیشه ناپدید می گردد [جنگ بزرگ].

۲ / مازندران / ۴۴ — ۵۵، ۶۳، ۶۵ (نامدار)، ۸۶ — ۱۰۰، ۱۴۷ — ۱۵۴، ۱۶۶ —
 ۲۲۵، ۲۲۳ — ۶۳۳، ۷۶۱ — ۷۶۲، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۹ ■ ۲ / هاماوران / ۵۶ — ۶۴، ۱۵۱ —
 ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۸۲، ۴۱۹ — ۴۳۸، ۴۴۵ (دلیران)، ۴۶۸ — ۶۲۵ ■ ۲ / سهراب / ۳۱۰ — ۳۱۷،
 ۳۲۹ — ۳۳۵، ۳۷۸، ۴۵۳، ۵۱۳ — ۵۲۰، ۵۷۴ — ۵۷۸، ۶۶۷ — ۶۷۰، ۷۵۹ — ۷۷۰
 ■ ۳ / سیاوش / ۲۰ — ۵۵، ۱۰۱، ۲۱۹۵ (چاره گر)، ۲۲۶۴، ۲۳۱۰، ۲۵۹۸ — ۲۵۹۹، ۲۶۳۲ —
 ۲۶۴۸، ۲۷۹۰، ۲۸۲۴ — ۲۸۳۳، ۳۰۰۵، ۳۰۲۱ — ۳۵۴۹، ۳۵۶۳ — ۳۷۱۶ ■ ۴ / کیخسرو
 / ۳۵ — ۴۶، ۶۰ — ۶۴، ۱۸۴ (بیژن گيو)، ۱۹۳ (بیژن گيو)، ۲۰۹ — ۲۳۱، ۳۰۱ — ۳۰۴،
 ۳۱۱، ۵۲۰ (بیژن گيو)، ۵۲۶ ■ ۴ / فرود / ۵۶۸، ۶۰۵، ۷۲۴ — ۷۶۶، ۷۷۵ (پدر)، ۷۹۳ —
 ۷۹۵، ۸۰۱ — ۸۰۲ (فرزند گيو)، ۸۰۴، ۹۰۶ — ۹۲۲، ۹۴۲ — ۹۵۴، ۹۶۳، ۹۷۶ — ۹۸۱،
 ۱۰۲۱ — ۱۰۲۷، ۱۰۵۹ — ۱۰۸۷، ۱۱۱۴ (بیژن گيو)، ۱۱۶۳ — ۱۱۸۰، ۱۲۵۶، ۱۳۲۰،
 ۱۳۳۲ — ۱۴۳۵، ۱۴۴۷ — ۱۵۵۱، ۱۶۱۱ ■ ۴ / کاموس / ۸۸ — ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۹،
 ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۲۶ — ۲۴۰، ۳۲۷، ۳۲۸ — ۳۳۴ (بیژن گيو)، ۳۳۵، ۳۸۷، ۴۰۱ — ۴۰۲، ۴۰۷،
 ۴۱۰ — ۴۵۱، ۴۵۵ — ۵۶۶، ۶۱۰، ۶۴۴، ۷۱۰ — ۷۱۱ (سه تن)، ۸۰۶، ۸۱۸ — ۸۳۲،
 ۸۵۲، ۸۵۳ (بیژن گيو)، ۸۸۷ (بیژن گيو)، ۹۲۸، ۱۰۷۷، ۱۰۸۸ — ۱۱۰۷، ۱۱۲۹، ۱۱۴۲،
 ۱۳۱۸، ۱۳۳۳، ۱۴۲۳ ■ ۴ / خاقان / ۲۵۷، ۳۴۰ — ۳۴۳، ۴۱۹ — ۴۲۰، ۶۵۴ — ۶۵۷،
 ۷۱۵ — ۷۱۹، ۷۲۹، ۸۶۲، ۱۰۳۱ — ۱۰۴۰، ۱۱۴۳ — ۱۱۴۴، ۱۲۱۴ — ۱۲۱۷، ۱۲۳۱ (پسر)،
 ۱۲۴۳ — ۱۲۴۴ (یلان — گرد)، ۱۲۴۸، ۱۲۹۸ — ۱۳۰۸، ۱۳۲۲، ۱۳۸۴ — ۱۳۸۷ ■ ۴
 / اکوان دیو / ۲۱ — ۲۳ ■ ۵ / بیژن / ۴۷ — ۵۰، ۷۵ — ۸۶، ۹۱ — ۱۰۰، ۱۵۵ — ۱۵۷،

۱۸۵ (بارۀ گیو)، ۲۰۷ (بیژن گیو)، ۲۰۹، ۲۳۲ (بیژن گیو)، ۲۳۶ (بیژن گیو)، ۲۸۴، ۳۴۸، ۳۹۳، ۴۲۵ (بیژن گیو)، ۴۴۲ (بیژن گیو)، ۴۵۳ — ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۶۹ — ۸۲۵، ۹۵۰، ۹۵۸، ۹۶۷، ۹۸۲، ۱۱۸۷ (بیژن گیو)، ۱۲۴۰، ۱۲۴۹ — ۱۲۷۴ = ۵ / دوازده رخ / ۳۷، ۸۱ — ۸۶، ۱۲۲ — ۱۵۱، ۱۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۸ — ۲۶۵، ۳۰۸ — ۳۱۰، ۳۵۹ — ۴۰۱، ۵۲۲، ۵۹۷ — ۶۱۶، ۶۳۰ — ۶۳۱، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۸ — ۷۰۴، ۷۲۱، ۷۳۵ (بیژن گیو)، ۷۴۸، ۸۰۹ (پدر)، ۸۴۱ — ۸۴۶، ۸۷۶ (بیژن گیو)، ۹۲۸ — ۹۲۹، ۹۹۱، ۱۲۲۵، ۱۳۷۴ (پور گیو)، ۱۴۹۷ — ۱۵۱۹، ۱۵۵۰، ۱۵۶۰ — ۱۵۸۲، ۱۶۱۷ — ۱۶۲۴، ۱۶۵۰ — ۱۶۵۶، ۱۶۷۱، ۱۶۷۸ (بیژن گیو)، ۱۷۹۲ (فرزند)، ۱۷۹۹ — ۱۸۳۵، ۱۸۴۴ — ۱۸۵۸، ۱۹۰۰ (بیژن گیو)، ۱۹۰۲ (پور گیو)، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷، ۲۲۲۷ (پدر)، ۲۲۳۱ — ۲۲۶۱، ۲۳۱۳ (بیژن گیو)، ۲۳۸۴، ۲۵۰۹ (بیژن گیو) = ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۱ (بیژن گیو)، ۱۸۱ — ۱۸۸، ۲۵۵، ۳۴۷، ۶۸۵ — ۶۸۶، ۹۶۵، ۱۵۶۵، ۱۶۱۴، ۱۶۳۶، ۱۷۳۴ — ۱۷۴۲، ۱۷۵۴، ۱۷۵۸ — ۱۷۸۱، ۱۸۰۸ — ۱۸۱۳، ۱۸۳۱ — ۱۸۳۴، ۱۹۸۷ — ۱۹۸۹، ۲۰۵۰ — ۲۰۵۵، ۲۰۹۳، ۲۲۵۹، ۲۴۷۴ — ۲۵۱۸، ۲۵۳۵ — ۲۷۵۱، ۲۷۶۱، ۲۷۶۵، ۲۸۱۲، ۲۸۱۷ — ۲۸۱۸، ۲۸۶۰ — ۲۸۷۳، ۲۹۸۳ — ۲۹۸۴، ۳۰۱۰، ۳۰۵۷، ۳۰۶۴، ۳۰۷۲ (یلان)، ۳۰۹۳ = ۶ / اسفندیار / ۷۲۹، ۷۳۸ = ۸ / هرمزد / ۱۶۲۶

گیوگان (۱)

گرازه، پهلوان ایرانی از این خاندان است:

گرازه سر گیوگان با نهل دو گرد گرانمایه شیردل
 ۲ / سهراب / ۵۹۰ (تخمه گیوگان) = ۴ / کیخسرو / ۳۳۳ (تخمه گیوگان) = ۴
 / کاموس / ۳۳۲ (گرازه سر گیوگان) = ۵ / دوازده رخ / ۳۰۰ (گرازه سر تخمه گیوگان)

گیوه (۲)

پادشاه شهر داور. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب در سپاه ایران حاضر است:

فروتر ازو گیوه رزم زن به هر کار پیروز و لشکرشکن
 که بر شهر داور بد او پادشا جهانگیر و فرزانه و پارسا
 در «نخ» این نام قارن آمده است.

۵ / جنگ بزرگ / ۱۳۶ — ۱۳۸

گیهان خدیو ← یزدان

ل

[الادن] ← لاون

لاژورد

نام بزرگترین تخت خسرو پرویز، پس از طاق دیس، که نشستگاه ویژه سواران جنگی بود:

مهین تخت را خواندی لاژورد که هرگز نبودی برو باد و گرد...
سواران ناباک روز نبرد شدند بران گنبد لاژورد
۹ / خسرو / ۳۵۸۶ – ۳۵۸۸، ۳۵۹۲

لاژوردین

دژی بوده است در طوس. یزدگرد هنگام فرار از برابر تازیان، بخشی از بنه خود را در این دژ می‌نهد:

دژ گنبدین کوه تا خرمنه دگر لاژوردین ز بهر بنه
۹ / یزدگرد ۳ / ۳۸۴ – ۳۸۸

لاون

[«لادن در شاهنامه، رزمگاه دو جنگ میان سپاهیان ایران و توران در پشن در عهد کیخسرو.»] (دايرة المعارف)

به لاون که چندان پسر کشته دید سر بخت ایرانیان گشته دید
طوس درباره این نبردها و این محل می‌گوید:
به کوه هماون ز جوشن تنم بخست و همان بود پیراهنم
به کین سیاوش، بران رزمگاه بدم هر شبی پاسبان سپاه

به لاون سپه را نکردم رها همی بودم اندر دم اژدها
این نام در «برو» لادن آمده است.

گفتنی است که نبرد اول پیران و طوس، در آن سوی کاسه رود اتفاق می افتد. در تمامی آن داستان، حتی یک بار نام لاون و پشن نیامده است. این نام ها فقط در یادآوری خاطرات در داستان های بعد به میان آمده است.

۵ / دوازده رخ / ۳۶۷، ۵۴۱، ۱۶۵۸، ۲۲۴۸ — ۲۲۴۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۷۹ —

۲۸۸۱

لشکرستان

از پهلوانان دوره کیخسرو. وی در رأس لشکریانی از روم و بربرستان برای نبرد با افراسیاب در سپاه ایران است:

سپاهی بد از روم و بربرستان گوی پیشرو، نام لشکرستان
۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۲

لنیک

آب فروشی است در دوره بهرام گور و معروف به جوانمردی و میهمان نوازی:
سقاایست این لنیک آب کش جوانمرد و باخوان و گفتارخوش
به یک نیم روز، آب دارد نگاه دگر نیمه، مهمان بجوید ز راه
بهرام برای آزمایش او، فرمان می دهد که هیچکس از او آب نخرد. آنگاه سه روز میهمان او می شود. لنیک با فروش مشک و پیراهن خود، از او پذیرایی می کند.
بهرام پس از مصادره اموال براهام گوهرفروش، بخشی از آن ثروت را به لنیک می بخشد.

این نام در «قا» لیتک آمده است.

۷ / بهرام ۱۱۲ / ۲۴۵ —

لواده

کیخسرو از خاندان او هشتاد و پنج سوار بر می گزیند و سرکردگی آنها را به بُرته می سپارد:

ز تخم لواده چو هشتاد و پنج سواران رزم و نگهبان گنج
کجا بُرته بودی نگهدارشان به رزم اندرون دست بردارشان

این نام در «قا» گرازه، «نل» لوايه، «نخ» نوانه و «نخا» نواده آمده است.
 ۴ / کیخسرو / ۱۵۵ - ۱۵۶

[لوايه] - لواده

[لورسب] - پور

لوری

نام قومی است دوره گرد و نوازنده.
 [طایفه‌ای بیابانگرد که در اقطار جهان پراکنده‌اند و عادات و رسوم و زبانی خاص دارند. اصل آنان را از شمال هندوستان می‌دانند.] (فرهنگ فارسی، ذیل کولی)
 [لوری = لولی، امروزه کولی گویند.] (حاشیه برهان، ذیل لوری)
 شنگل، شاه هند بنا بر درخواست بهرام گور ده هزار تن از آنان را به ایران فرستاد. بهرام آنان را به خواندن و رقصیدن برای مردم عادی برگماشت و به هر کدام، گاو و گندم داد تا برای خود نیز کشت و ورز کنند. آنان گاوها و گندم‌ها را خوردند و به گدایی افتادند:
 بشد لوری و گاو و گندم بخورد بیامد سر سال، رخساره زرد
 بهرام فهمید که کشت و کار از آنان بر نمی‌آید. پس اجازه می‌دهد هر کجا که می‌خواهند بروند:

کنون لوری از پاک گفتار اوی همی گردد اندر جهان چاره جوی
 سگ و کبک بفزود بر گفت شاه شب و روز پویان به دزدی به راه
 این نام در «نخا» نوری آمده است.

۷ / بهرام / ۲۵۵۶ - ۲۵۷۱

لهاک

پهلوان تورانی. پسر ویسه. برادر پیران. پس از مرگ سیاوش، وی خود را به پیران رساند و از او خواست که مانع کشته شدن فرنگیس گردد [سیاوش].
 پس از کشته شدن پیران، وی و فرشید ورد، برادرش، به سوی توران می‌گریزند. گسستم خود را به آن دو می‌رساند و نخست فرشید ورد را می‌کشد:
 چو لهاک روی برادر بدید بدانست کز کارزار آرمید
 پس از اندکی نبرد لهاک نیز کشته می‌شود [دوازده رخ].
 ۳ / سیاوش / ۲۳۶۶ - ۲۳۸۸ ■ ۴ / فرود / ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ ■ ۴ / کاموس / ۳۳۳،

۴۹۱ — ۴۹۷، ۱۰۱۹ — ۱۰۲۰ ■ ۴ / خافان / ۱۰۹ — ۱۱۰ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۹۲ — ۱۹۳
 (برادر)، ۳۳۷، ۳۳۸ — ۱۲۶۶، ۱۲۶۷ — ۱۴۸۲، ۱۴۹۳ — ۱۵۵۲، ۱۵۸۸، ۱۷۶۱ — ۱۷۶۸،
 ۲۰۹۶ — ۲۳۰۴، ۲۳۴۳ — ۲۳۴۵، ۲۳۴۸، ۲۳۵۹ — ۲۳۶۴، ۲۴۷۶ — ۲۴۸۶ ■ ۵ / جنگ
 بزرگ / ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۵۴، ۳۹۱، ۴۲۲ — ۴۲۳

لهراسپ

شاه ایران. وی نخست از سوی کیخسرو، به حکومت الانان و غزدژ فرستاده می‌شود:
 الانان و غزدژ به لهراسپ داد بدو گفت کای گرد خسرو نژاد
 برو با سپاهی به کردار کوه گزین کن ز گردان لشکر گروه
 کیخسرو هنگام کناره‌گیری از تاج و تخت، شاهی را به لهراسپ سپرد. این عمل موجی
 از مخالفت را برانگیخت:

همی هر کسی در شگفتی بماند که لهراسپ را شاه بایست خواند
 ازان انجمن زال برپای خاست بگفت آنچ بودش به دل رای راست
 چنین گفت کای شهریار بلند سزد گر کنی خاک را ارجمند
 سربخت آن کس پر از خاک باد روان ورا خاک تریاک باد
 که لهراسپ را شاه خواند به داد زبیداد هرگز نگیریم یاد
 به ایران چو آمد به نزد زرسپ فرومایه‌ای دیدمش با یک اسپ
 کیخسرو به بیان نسب او می‌پردازد. او نسب لهراسپ را به فریدون می‌رساند. پس
 بزرگان به حکومت او گردن می‌نهند. پس از مدتی پسرش گشتاسپ که به روم گریخته بود، با
 سپاهیان رومی به ایران می‌آید.

لهراسپ پس از واگذاری تاج و تخت به گشتاسپ در نوبهار به عبادت می‌پردازد.
 وی در حمله ارجاسپ کشته می‌شود:

جهان‌دیده از تیر ترکان بنخست نگونسار شد مرد یزدان پرست
 فرزندان: گشتاسپ و وزیر.

۵ / دوازده رخ / ۱۱۶ — ۱۱۸، ۹۴۱ — ۹۴۲، ۱۰۱۷ — ۱۰۱۸، ۱۰۲۳ — ۱۰۲۴،
 ۱۰۲۶ (گردان)، ۱۱۳۸، ۱۲۷۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۰۸ — ۱۱۰، ۲۸۹۳ — ۲۹۳۳، ۲۹۶۳ —
 ۲۹۶۸، ۲۹۷۶ — ۲۹۸۲، ۳۰۷۳ — ۳۱۰۷ ■ ۶ / لهراسپ / ۱ — ۱۳۵، ۳۲۲ (خاور
 خدای)، ۳۷۹ — ۳۸۲، ۴۳۶ (شاه)، ۵۵۶ — ۵۶۱، ۷۳۹ — ۷۹۸، ۸۱۷ (شاه)، ۸۲۱ — ۸۲۴،
 ۸۲۹ (شاه ایران زمین)، ۸۳۶ (پور لهراسپ)، ۸۴۳ — ۸۴۹ (پدر)، ۸۶۲، ۸۸۵ — ۸۹۷ ■ ۶

/ دقیق / ۱۴ - ۲۴، ۵۳ - ۶۱، ۱۰۰ (پور لهراسپ)، ۱۳۲ (پور لهراسپ شاه)، ۱۴۳ - ۱۴۴
 (آن)، ۲۴۱ (پس شاه لهراسپ)، ۵۵۲ (شاه)، ۶۰۷ - ۶۱۰، ۶۱۲ (گلگون لهراسپی)، ۶۴۶ -
 ۶۴۷، ۶۵۰ (پدر)، ۶۷۶، ۸۸۷، ۸۹۳، ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶، ۱۰۱۷، ۶ / گشتاسپ / ۵۲ - ۸۳،
 ۹۴، ۱۰۱، ۲۲۰، ۲۲۴ (نیا)، ۲۲۷ - ۲۲۹، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۹۸، ۴۲۰ (نیا)، ۴۶۲ (نیا)،
 ۴۷۶، ۴۸۰، ۶ / هفتخوان / ۴۱۸، ۴۲۱ (نیا)، ۶۵۵ (هدیه لهراسپی)، ۷۰۹، ۷۵۶، ۷۶۵،
 ۷۷۶ (نیا)، ۷۸۴ - ۷۸۵ (نیا)، ۶ / اسفندیار / ۶، ۷۷، ۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۹۳، ۳۰۶، ۷۰۲
 (شاه)، ۷۰۵، ۷۴۵ - ۷۴۸، ۱۳۸۵ (تیر لهراسپی)، ۱۵۱۳ (نیا)، ۱۵۹۴ (نیا)، ۶ / بهمن /
 ۲۰، ۶ / دارا / ۳۷۵ (آیین لهراسپی)، ۸ / هرمزد / ۳۱۹، ۱۲۷۱، ۹ / خسرو / ۳۱۱،
 ۳۵۳۵، ۹ / یزدگرد / ۳ / ۵۶۹

[لینک] ← لینک

م

[ماپوت] ← مانوی

[ماپوی] ← مانوی

ماجوج ← یاجوج و ماجوج

ماچین

[«ماچین = چین بزرگ، چین اصلی. غرض قدما از چین فقط بلاد مجاور کاشغر و ختن بوده.» (عباس اقبال، سیاستنامه، ص ۲۰۸) (نقل از فرهنگ فارسی)]
 به ماچین و چین آمد این آگهی که بنشست رستم به شاهنشهی
 ۳ / سیاوش / ۲۹۴۷، ۳۵۰۸ ■ ۴ / خاقان / ۱۳۳۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۳ (نامداران
 ماچین)، ۱۱۹۱، ۱۶۶۶، ۱۷۰۸ — ۱۷۰۹، ۱۷۵۶، ۲۰۸۰ ■ ۶ / هفتخوان / ۴۴۹، ۵۰۱ ■ ۸
 / کسری / ۱۹۴۱ ■ ۹ / خسرو / ۳۹۹۱ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۶۲۲

ماخ:

مرزبان هری در دوره فردوسی:

یکی پیر بد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری
 جهان‌دیده‌یی نام او بود ماخ سخندان و با فر و با یال و شاخ
 وی داستان هرمزد را برای فردوسی بازگو می‌کند.

۸ / هرمزد / ۱۵ — ۱۸

[ماروی] ← مانوی

مازندران (۱)

[«سرزمینی به نام مازندران در هندوستان یا نزدیکی های آن بوده است.»] (شاهنامه و مازندران، ص ۲۵)

[«گمان می شود که نام مازندران از سه جزء ساخته شده باشد. نخست «مز-» maz به معنی «بزرگ»، دوم «اینده» indra نام یکی از پروردگاران آریائیان که در دین مزدیسنی از دیوها شمرده شده است، سوم پسوند «-آن» که در ساختن نام جای، بسیار به کار رفته است. در ادبیات سنسکریت نیز mahēndrā «اینده بزرگ» نام کوهی یا رشته کوهی و همچنین نام جانی است و mahēndrā نام رودخانه ای است.»] (شاهنامه و مازندران، ص ۳۲)

سام مدتی در این سرزمین نبرد و حکومت کرد. دیوی از اهالی این سرزمین، کاوس را به هوس لشکرکشی به آنجا می اندازد:

به بریط چو بایست بر ساخت رود برآورد مازندرانی سرود

که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آبادباد

۱ / منوچهر / ۲۴۷، ۹۸۸، ۱۰۱۴، ۱۰۵۵، ۱۴۶۳ (گردان مازندران) ■ ۲ / نوذر / ۱۰ /
 (سگسار مازندران) ■ ۲ / مازندران / ۱۹ — ۳۶، ۵۱ — ۷۰، ۱۱۶ — ۱۳۳، ۱۵۷ — ۲۲۵،
 ۲۴۸ (شاه مازندران)، ۲۵۰ — ۲۵۳، ۳۰۳، ۳۶۳، ۴۱۵ (دشت مازندران)، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۹۳،
 ۶۰۵ — ۶۰۸، ۶۰۶ (شاه مازندران)، ۶۲۲، ۶۲۶ — ۶۲۸، ۶۳۲ (سالار مازندران)، ۶۴۵ (تاج
 مازندران)، ۶۴۷ (گاه مازندران)، ۶۵۵ (شاه مازندران)، ۶۵۷ (دلیران و شیران مازندران)،
 ۶۹۶، ۷۰۰ (سالار مازندران)، ۷۰۹ (شاه مازندران)، ۷۱۰، ۷۲۴ (شهر مازندران)، ۷۳۷،
 ۷۴۹ (شهر مازندران)، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۳ (دشت مازندران)، ۷۶۸، ۷۹۵ (دلیران و گردان
 مازندران)، ۸۳۱ (شاه مازندران)، ۸۳۹ (شاه مازندران)، ۸۴۶ (شاه مازندران)، ۸۷۱، ۸۷۴،
 ۸۷۶، ۹۰۷ (شهر مازندران)، ۹۱۴، ۹۱۸ (جنگ مازندران) ■ ۲ / هاماوران / ۳۲۳ ■ ۲ /
 / سهراب / ۳۲۳، ۴۰۴، ۸۲۴ (جنگ مازندران) ■ ۳ / سیاوش / ۱۸۴۸ (جنگ مازندران) ■ ۴ /
 / کاموس / ۶۶۲، ۱۰۳۸ ■ ۴ / خافان / ۲۸۱، ۷۴۰ (دیوان مازندران)، ۹۳۸ (شاه مازندران)،
 ۱۱۹۳، ۱۲۶۰ ■ ۵ / بیژن / ۶۲۵ (دیوان مازندران)، ۷۰۹، ۸۱۵ (دیو مازندران) ■ ۵ / دوازده
 رخ / ۱۵۸۱ (دیوان مازندران) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۳۱ — ۲۸۸۲، ۲۸۸۲ ■ ۶ / اسفندیار /
 ۶۶۸، ۷۲۸، ۹۶۲ (دیوان مازندران) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۸ (؟)

مازندران (۲)

گنجی بوده است متعلق به کسری نوشین روان:

صد از گنج مازندران بار کن وزو بیشتر بار دینار کن
۸ / کسری / ۴۱۶۱ - ۴۱۶۵

مالکه

دختر طایر، امیر غسانیان. مادرش نوشه، از نژاد نرسی (۲):
زطایر یکی دختش آمد چو ماه تو گفתי که نرسیست با تاج و گاه
پدر مالکه نام کردش چو دید که دختش همی مملکت را سزید
هنگامی که دژ در محاصره سپاهیان شاپور ذوالاکتاف می افتد، وی شاپور را می بیند و
دلباخته او می گردد. مالکه شبانه تمامی سپاهیان پدر را مست می کند و درهای دژ را به روی
شاپور می گشاید.

۷ / شاپور ۲ / ۳۴ - ۳۶، ۵۲ - ۱۱۵

[مالونیه] ← التونیه

مأمون

خلیفه عباسی. در دوره او کلیله و دمنه به تازی برگردانده شد:
چو مأمون روشن روان تازه کرد خور روز بر دیگر اندازه کرد
دل موبدان داشت و رای کیان ببسته به هر دانشی بر، میان
۸ / کسری / ۳۴۵۲ - ۳۴۵۵

مانوی

از شهرهای روم. خسرو پرویز هنگام فرار از برابر بهرام چوبینه به آنجا می رسد:
وزان شارستان سوی مانوی راند که آن را جهاندار مانوی خواند
ز مانویان هرک بیدار بود خردمند و راد و جهاندار بود
این نام در «قا» ماروی و مابوی و مابوت و در «لن» بانوی آمده است.
۹ / خسرو / ۱۰۶۵ - ۱۰۷۰

مانی

دومین پیامبر ایرانی. وی که نقاشی است چیره دست، در پنجاهمین سال سلطنت شاپور
ذوالاکتاف، از چین به ایران می آید:
بیامد یکی مرد گویا زچین که چون او مصور نبیند زمین

بدان چرب دستی، رسیده به کام یکی بر منش مرد، مانی به نام
 به صورت گری گفت پیغمبرم ز دین آوران جهان برترم
 ز چین نزد شاپور شد، بار خواست به پیغمبری شاه را یار خواست
 چون در مجلس مباحثه با مؤیدان، مانی شکست خورد، شاپور فرمان قتلش را صادر
 کرد:

بیاویختند از در شارستان دگر پیش دیوار بیمارستان
 جهانی برو آفرین خواندند همی خاک بر کشته افشاندند
 ۶ / هفتخوان / ۱۱ (نقش مانی) ۷ / شاپور ۲ / ۵۶۷ - ۶۰۱

ماورالنهر

[«ناحیتیست که مشرق وی حدود تبت است و جنوب وی خراسان است و حدود
 خراسان و مغرب وی غوزست و حدود خلخ و شمالش هم حدود خلخ است.» (حدودالعالم،
 ص ۶۵)]

پشنگ پدر افراسیاب، این سرزمین را متعلق به توران اعلام می دارد:
 ز جیحون و تا ماورالنهر بر که جیحون میانچیست اندر گذر
 بر و بوم ما بود هنگام شاه نکردی بران مرز، ایرج نگاه
 نام قدیم آن کهستان بوده است:
 زمین کهستان و را داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه
 چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی و را ماورالنهر بر
 ۲ / کبکباد / ۱۲۵ - ۱۲۶ / ۳ / سیاوش / ۱۳۲ - ۱۳۳ / ۴ / کاموس / ۷۳۷

ماه* (۱)

[«قمر زمین، سیاره کوچکی که به دور خود و دور زمین می گردد و از خورشید کسب
 نور می کند.» (فرهنگ فارسی)]

چراغست مر تیره شب را بسیج به بد تا توانی تو هرگز مپیچ
 چو سی روز گردش بپیمایدا شود تیره گیتی بدو روشنا
 بدید آید آنگاه باریک و زرد چو پشت کسی کو غم عشق خورد

*. تقییمات دوازده گانه سال در این بخش وارد نشده است:

همی پروراندشان سال و ماه به مرغ و به گوشت بره چند گاه (۲ / هاماوران / ۳۹۷)

زیارویان به ماه تشبیه می‌شوند:

- سه دیگر چو رودابه ماه روی یکی سرو سیمست با رنگ و بوی
- چنین داد پاسخ که ای ماه چهر درودت زمن، آفرین از سپهر
به ماه سوگند یاد می‌شود:

یکی سخت سوگند خوردم به ماه به دادار گیهان و دیهیم خدای

۱ / آغاز / ۳، ۸۰ - ۸۷، ۹۹ ■ ۱ / فریدون / ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۳۲، ۴۸۳، ۶۱۴، ۷۷۹،
۸۱۳ ■ ۱ / منوچهر / ۱۹۹، ۲۲۹، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۶۲ (ماه رخسار)، ۴۶۴
(ماه دیدار)، ۴۸۳ (ماه روی)، ۵۱۰، ۵۱۳ (ماه = رودابه)، ۵۲۸ (ماه روی)، ۵۴۶ (ماه چهر)،
۵۵۶ (ماه روی)، ۵۶۹، ۵۷۲ (ماه روی)، ۵۸۵، ۵۹۸ (خداوند ماه)، ۷۳۲ (ماه نو = رودابه)،
۷۵۴ (ماه روی)، ۷۶۲ (سرافراز ماه = رودابه)، ۷۶۴ (ماه روی)، ۸۳۲ (ماه روی = سیندخت)،
۸۶۳ (ماه = رودابه)، ۹۳۴، ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ (خداوند ماه)، ۱۰۱۱، ۱۰۶۹، ۱۱۳۵ (مه
کابلستان = رودابه)، ۱۱۶۵ (ماه روی)، ۱۲۱۰، ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸، ۱۲۸۴، ۱۳۲۴، ۱۴۰۴ (ماه
کابلستان = رودابه)، ۱۴۲۷، ۱۴۴۱ (ماه روی)، ۱۴۴۵ (سرماه = سررودابه)، ۱۴۵۱، ۱۴۵۳،
۱۴۹۲ (ماه = رودابه)، ۱۴۹۴ (ماه = رودابه)، ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ (ماه رخ)، ۱۶۰۲، ۲ / نوذر /
۱۴ (خداوند ماه)، ۵۳۹ ■ ۲ / گرشاسپ / ۱۳۴، ۱۸۱ ■ ۲ / کیقباد / ۱۱۸ (خداوند ماه) ■
۲ / مازندران / ۷۷، ۱۴۶، ۲۲۰، ۴۲۷، ۴۳۹ (خداوند ماه)، ۷۴۸، ۸۸۳ ■ ۲ / هاماوران /
۱۱۵، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۳۳ ■ ۲ / سهراب / ۶۵ (ماه روی)، ۹۶، ۱۰۵ (ماه روی)، ۱۴۱، ۲۳۲ (ماه
روی)، ۴۴۴، ۴۷۱، ۵۴۷، ۵۸۸، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۷۵، ۹۸۴ ■ ۳ / سیاوش / ۶۷، ۱۴۳، ۱۹۳ (ماه
روی)، ۲۱۷، ۲۴۹ (ماه روی)، ۲۶۱، ۲۷۳ - ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۶۰۶، ۶۲۴،
۶۶۴، ۶۷۸، ۶۸۷، ۷۳۷، ۸۸۹، ۱۰۶۹، ۱۲۱۲، ۱۳۴۰، ۱۴۱۰، ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵،
۱۵۸۹، ۱۸۷۴، ۱۹۴۶، ۱۹۷۱، ۱۹۷۵ (ماه روی)، ۲۰۵۵، ۲۱۴۸، ۲۱۵۱ (ماه روی)، ۲۲۹۳،
۲۲۹۷، ۲۳۴۳، ۲۳۴۸، ۲۳۵۳ (ماه رویان)، ۲۴۲۴، ۲۴۳۳، ۲۴۳۵، ۲۷۱۰، ۲۷۱۶، ۲۷۷۰،
۲۷۸۵، ۳۰۹۴، ۳۳۸۴، ۳۴۳۰، ۳۴۵۴، ۳۴۵۸، ۳۵۰۸، ۳۶۷۰، ۳۷۲۷ ■ ۴ / کیخسرو / ۹۳،
۹۸، ۳۶۵، ۳۹۳، ۵۱۹، ۶۳۷ (خداوند ماه)، ۷۰۷ (ماه رویان)، ۷۷۹، ۹۱۱، ۹۹۰، ۱۰۸۶،
۱۱۰۶، ۱۱۱۵ (ماه روی)، ۱۲۲۰ (خداوند ماه)، ۱۴۵۱، ۱۴۵۹، ۱۵۰۴ ■ ۴ / کاموس / ۱
(خداوند ماه)، ۴۱۶، ۵۷۶، ۵۸۱، ۶۲۶، ۷۳۸، ۸۵۸، ۹۷۵ (خداوند ماه)، ۱۰۲۷، ۱۰۵۸
(دارنده ماه)، ۱۱۰۸، ۱۱۴۴، ۱۱۵۵، ۱۱۶۵، ۱۱۷۱، ۱۲۱۶، ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ ■ ۴ / خاقان
/ ۴۲۱ - ۴۲۲، ۵۱۳ (چرخ ماه)، ۶۲۹ (چرخ ماه)، ۶۷۶ (چرخ ماه)، ۷۰۸، ۷۶۴، ۸۳۳،
۱۰۳۳، ۱۰۶۶، ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۶۸ ■ ۵ / بیژن / ۲ - ۴، ۲۷ (ماه روی)، ۴۱۳، ۵۲۰،

۵۹۸، ۷۶۳، ۸۱۳، ۹۷۸، ۱۰۷۳، ۱۲۵۳، ۱۲۸۱ ■ ۵ / دوازده رخ / ۷۷، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۷۵، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۵۳، ۳۷۰، ۶۹۱، ۷۵۵، ۹۱۴، ۹۶۳، ۱۰۰۳، ۱۰۵۷، ۱۰۶۷، ۱۲۸۳، ۱۴۲۱، ۲۰۵۵، ۲۰۶۰، ۲۰۷۰ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶، ۹۱، ۲۶۱ (خداوند ماه)، ۳۶۱، ۵۴۹ (خداوند ماه)، ۶۰۲، ۶۸۴، ۷۱۹، ۹۲۹، ۱۰۹۷، ۱۲۵۹، ۱۳۰۷، ۱۴۰۷، ۱۵۱۳، ۱۶۲۵، ۱۶۵۷، ۱۷۶۵، ۱۹۰۸، ۲۱۷۶، ۲۳۸۹، ۲۵۷۰، ۲۷۴۵ (دادار ماه) ■ ۶ / لهراسپ / ۲۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۷، ۲۲۱ (ماه روی)، ۲۲۹، ۴۷۸، ۶۴۴ (ماه روی)، ۷۱۷ ■ ۶ / دقیقی / ۱۲، ۳۱، ۲۵۳ (ماه روی)، ۲۵۹، ۳۶۸، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۱، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۷۴، ۸۲۱ ■ ۶ / گشتاسپ / ۲۷، ۱۳۸ ■ ۶ / هفتخوان / ۵۲، ۱۴۶، ۱۵۴، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۷۱ (خداوند ماه)، ۲۷۸، ۳۹۶، ۷۵۲ (خداوند ماه)، ۸۴۸ (خداوند ماه) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۱۴، ۳۴۹، ۶۵۷، ۹۶۵، ۱۳۴۴، ۱۳۸۲، ۱۴۶۱ ■ ۶ / شغاد / ۶۷، ۲۸۷ ■ ۶ / بهمن / ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۶۸ ■ ۶ / همای / ۱۵۱ ■ ۶ / دارا / ۱۷۷ (خداوند ماه)، ۲۱۵، ۲۶۶ ■ ۷ / اسکندر / ۵۸، ۲۸۱، ۳۰۰، ۴۶۹، ۹۷۷، ۱۶۱۰، ۱۸۶۰، ۱۹۳۰ ■ ۷ / اشکانیان / ۱۲، ۱۰۷ ■ ۷ / اردشیر / ۲۱۹، ۲۶۸ ■ ۷ / شاپور / ۱ / ۴۲ ■ ۷ / شاپور / ۲ / ۷۴، ۳۲۳ ■ ۷ / یزدگرد / ۱ / ۲۳۳، ۳۶۲، ۶۸۷ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۴۹۲، ۶۷۳ (ماه روی)، ۶۷۴ — ۶۷۵، ۶۹۲، ۷۰۱، ۷۰۵، ۸۹۹، ۹۳۷، ۹۴۲، ۱۲۰۱، ۱۲۹۷، ۱۳۴۴، ۱۳۸۲، ۱۵۲۶، ۱۵۳۵، ۱۵۶۸ (خداوند ماه)، ۲۱۹۸، ۲۲۶۲ (گیتی فروز)، ۲۲۶۵، ۲۳۶۰، ۲۳۶۸، ۲۳۸۲ ■ ۸ / یزدگرد / ۲ / ۳۹، ۵۴، ۲۲۶ ■ ۸ / قباد / ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۷۷ ■ ۸ / کسری / ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۹۶، ۴۶۴، ۵۸۳، ۶۶۰، ۷۳۵، ۷۸۹، ۸۹۹، ۹۶۹، ۱۵۲۱، ۱۵۴۶، ۱۷۷۶، ۱۸۸۱، ۱۹۱۴، ۲۰۵۲، ۲۱۵۹، ۲۶۲۶، ۲۸۰۹، ۳۱۰۹، ۳۴۳۸، ۳۶۳۲، ۳۷۱۱، ۳۸۱۸، ۳۸۷۲ ■ ۸ / هرمزد / ۱۲۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۲۲، ۲۳۵، ۵۸۳، ۹۹۵، ۱۱۳۸، ۱۱۶۲، ۱۳۲۷، ۱۳۳۸ ■ ۹ / خسرو / ۳۵۷، ۳۸۲، ۹۰۶، ۱۱۱۷ — ۱۱۱۸، ۱۴۵۲، ۱۵۲۰، ۱۶۳۱، ۲۰۴۶، ۲۲۹۲، ۲۳۰۹، ۲۳۴۹، ۲۳۵۱، ۲۳۹۹، ۲۵۱۹، ۲۵۵۴، ۲۶۵۱، ۲۶۶۷، ۲۹۵۳، ۳۱۷۰، ۳۴۸۴، ۳۵۴۱، ۳۵۷۷، ۳۵۹۸ — ۳۵۹۹، ۳۷۰۷، ۳۹۱۳ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ / ۲۱، ۱۴۸، ۵۸۶، ۶۰۷، ۷۷۷

[ماه] (۲)

دختر میانین سرو، شاه یمن. همسر تور. پس از خواستگاری جندل، فرستاده فریدون، پدرش علیرغم میل باطنی، او و خواهرانش را به سه پسر فریدون می دهد:

بیاورد هر سه بدیشان سپرد که سه ماه نو بود و سه شاه گرد

در ملحقات مجلد یکم آمده است که فریدون او راماه نام می نهد:

زن سلم را کرد نام آرزوی زن تور را، ماه* آزاده خوی
 ۱/ فریدون / ۶۷ - ۱۷۷ (ماه - دختران سرو) ■ ۱ / ملحقات / ص ۲۵۳ - ۲۵۸

ماه آذر

نام یکی از سه دبیر کسری نوشین روان:
 سه دیگر که ماه آذرش بود نام خردمند و روشن دل و شاد کام
 بر تخت نوشین روان این سه پیر چو دستور بودند و همچو وزیر
 ۸/ هرمزد / ۶۶ - ۷۱

ماه آفرید (۱)

کنیز ایرج، هنگام بارداری او ایرج کشته می شود. از وی دختری به دنیا می آید:
 یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
 که ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک ازو بار داشت
 ... چو هنگامه زادن آمد پدید یکی دختر آمد ز ماه آفرید
 ۱/ فریدون / ۴۷۳ - ۴۷۸

ماه آفرید (۲)

دختر تور، کیخسرو ضمن یادآوری نام در گذشتگان نام ماه آفرید را نیز می گوید:
 کجا دختر تور، ماه آفرید که چون او کس اندر زمانه ندید
 همه خاک دارند بالین و خشت ندانم به دوزخ درند ار بهشت
 ۵/ جنگ بزرگ / ۲۹۶۰ - ۲۹۶۱

ماه آفرید (۳)

دختر بزرگ برزین (۳):
 مهین دخترم نام ماه آفرید فرانک دوم و سیوم شنبلیذ
 وی چاهه گویی ماهر بوده است:
 یکی چاهه گوی و یکی چنگ زن سیم پای کوید، شکن بر شکن
 بهرام گور در پی باز شکاری خود به باغ آنها وارد می شود و پس از دیدن این سه
 خواهر، همگی را به مشکوی خود روانه می کند.

*. «و سمی امراة تور «ماه»» (بنداری، ص ۴۲)

۷ / بهرام ۵ / ۶۲۵ - ۷۱۶

ماه‌وی

کشنده یزد گرد سوم ساسانی. کنارنگ مرو:

کنارنگ مروت ماهوی نیز ابا لشکر و پیل و هر گونه چیز
وی در آغاز شبان بوده است. یزد گرد به همین دلیل که او از شبانی به سرداری رسیده
است، تصمیم به رفتن نزد او گرفت. دیگران با این تصمیم مخالفت کردند:

به بد گوهران بر، بس ایمن مشو که این را یکی داستانست نو
ماهوی از شاه سمرقند، بیژن (۳) می‌خواهد که به نبرد یزد گرد بیايد. آنگاه خود، در
هنگام نبرد پشت یزد گرد را خالی می‌کند. یزد گرد می‌گریزد و در آسیایی پنهان می‌شود. به
فرمان ماهوی، آسیابان او را به قتل می‌رساند.

پس از کشته شدن یزد گرد، وی به سمرقند لشکر می‌کشد ولی به دست برسام، پهلوان
سمرقندی اسیر می‌شود. وی در بیم از شکنجه، از بیژن می‌خواهد که او را بکشد:

بترسید کش پوست بیرون کشد تنش را بدان کینه در خون کشد
بیژن فرمان می‌دهد که دست‌ها، پاها، گوش‌ها و بینی او را ببرند و در بیابان رها
کنند. پس آنگاه او و سه پسرش را در آتش افکند:

همانجایگه آتشی برفروخت پدر را و هر سه پسر را بسوخت
ازان تخمه کس در زمانه نماند و گر ماند، هر کو بدیدش براند
نامش ماهوی سوری نیز آمده است:

چو ماهوی سوری سپه را بدید تو گفستی که جانش ز تن بر پرید

۹ / یزد گرد ۳ / ۲۸۲ - ۲۹۵، ۳۲۵ - ۳۳۷، ۴۲۳ - ۴۶۱

ماهوی سوری ← ماهوی

ماه‌ی

برج دوازدهم از فلک هشتم:

همی هر کسی گفت شاهی مراست هم از خاک تا برج ماهی مراست

۵ / بیژن ۵۹۷ / ۵ / جنگ بزرگ / ۲۵۴۸ / ۶ / لهراسپ / ۸۸۹ / ۶ / گشتاسپ / ۱

۶ / بهمن ۸۶ / ۷ / یزد گرد ۱ / ۳۹۲ / ۸ / کسری / ۴۳۸، ۱۹۵۷، ۴۲۱۵ / ۹ / خسرو

۲۹۲ / ۹ / یزد گرد ۳ / ۱۶

ماهیار (۱)

وزیر و کشنده دارای داراب:

دو دستور بودش گرامی دو مرد که با او بدندی به دشت نبرد
یکی موبدی نام او ماهیار دگر مرد را نام جانوشیار
وی و جانوشیار، دارا را با کارد زخمی می کنند و خود را به اسکندر می رسانند.
اسکندر پس از دفن دارا، این دو را بردار می کند:

دو بدخواه را زنده بردار کرد سر شاه کش مرد بیدار کرد
۶ / دارا / ۳۱۱ - ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۹۵ - ۴۰۱، ۴۲۶ - ۴۲۷ (بند) ۷ / اسکندر / ۱۷
(بنده)، ۲۰ (دشمن)، ۵۴ - ۵۵، ۴۹۴ - ۴۹۵ (بنده - دستور بد)، ۵۱۸ / ۷ / شاپور / ۲
۴۹۱ (دستور)

ماهیار (۲)

از بزرگان دوره بهرام گور:

یکی پیر بد نام او ماهیار شده سال او بر صد و شست و چار
۷ / بهرام / ۵ - ۵۸۶ - ۵۹۸

ماهیار (۳)

پدر آرزو (۲). وی گوهر فروش بوده است. بهرام گور توصیف زیبایی و مهارت دختر
او را در چنگ نوازی شنید. شبانه، با نام مستعار گشسب به خانه ماهیار رفت و دختر را
خواستگاری کرد. ماهیار تلاش ورزید که این امر را به فردا بیدازد. بهرام نپذیرفت و ماهیار به
ناچار به این کار گردن نهاد:

زمین بوسه داد آن زمان ماهیار بیاورد خوان و بر آراست کار
۷ / بهرام / ۵ - ۷۳۹ - ۹۳۵

مای (۱)

سرزمینی است در شرق ایران. حکومت این منطقه را نیز منوچهر به سام می بخشد:
وزان پس منوچهر عهدی نوشت سراسر ستایش به سان بهشت
همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا به دریای سند
در داستان خاقان، سپاهییانی از این سرزمین تحت فرماندهی شنگل، به یاری پیران
می آیند:

یکی چتر هندی به سر بر به پای بسی مردم از دنبر و مرغ و مای
 ۱ / منوچهر / ۲۲۵، ۲۹۱ ■ ۴ / کاموس / ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ ■ ۴ / خاقان / ۴۵۳ ■ ۵
 / جنگ بزرگ / ۲۵۲۸، ۲۶۲۴ ■ ۸ / کسری / ۳۲۹۷

مای (۲)

شاه دنبر و سندل. برادر جمهور:

به دنبر برادر بد آن شاه را خردمند و شایسته گاه را
 کجا نام آن نامور مای بود به دنبر نشسته دلارای بود
 پس از مرگ جمهور، وی بر جای او نیز حکمرانی می کند. وی با همسر برادر ازدواج
 کرد و از این پیوند طلخند زاده شد. مدت کمی پس از تولد طلخند مرگ وی فرا رسید.
 ۸ / کسری / ۲۸۳۲ - ۲۸۴۶، ۲۸۹۹ - ۲۹۰۳، ۲۹۱۳ (پدر)، ۲۹۲۳ (پادشا)،
 ۲۹۲۷ - ۲۹۲۹، ۲۹۴۶ (پدر)، ۲۹۷۶ - ۲۹۸۰، ۲۹۸۷، ۳۱۵۷ (پدر)

[متوشان] ← متوشان

محرم

[«اولین ماه سال قمری. این ماه پس از ذی الحجة و پیش از صفر قرار دارد.»]
 (المنجد، ذیل حرم)]
 سرآمد سخن گفتن موزه دوز زماه محرم گذشته سه روز
 ۸ / کسری / ۴۲۶۷

محمد (ص)

پیامبر مسلمین:

وزو بر روان محمد درود به یارانش بر، هر یکی برفزود
 در خواب های ده گانه کید (۱)، درباره ظهور ایشان آمده است:
 ازین پس بیاید یکی نامدار ز دشت سواران نیزه گزار
 یکی مرد پاکیزه و نیکخوی بدو دین یزدان شود چارسوی
 ایشان نبی و پیغمبر هاشمی نیز نامیده شده اند:
 منم بنده اهل بیت نبی سراینده خاک پای وصی *

* این بیت در دو داستان به کار رفته است: ۱ / آغاز کتاب / ۱۰۰ و ۳ / سیاوش / ۲۵۸۴

زجنتی سخن گفت وز آدمی ز گفتار پیغمبر هاشمی
 ۱ / آغاز / ۸۸ - ۱۱۸، ۱۵۵ (نبی) ■ ۳ / سیاوش / ۲۵۸۴ ■ ۷ / اسکندر / ۱۳۱ - ۱۳۳
 (مرد)، ۱۷۷ - ۱۸۷ (نامدار)، ۱۹۳۱ ■ ۷ / اردشیر / ۶۶۶ - ۶۶۹ ■ ۷ / شاپور / ۹۳
 (پیغمبر) ■ ۸ / کسری / ۳۸۱۷ ■ ۹ / یزدگرد / ۱۷۸ / ۳ (پیغمبر هاشمی)، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۱۶

«محمد بن علی بلعمی» ← بوالفضل

محمود

[«سلطان محمود غزنوی. ابوالقاسم، ملقب به یمن الدولة. فرزند ارشد سبکتکین، سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی است. در سال ۳۸۷ هـ. پس از شکست دادن برادرش اسمعیل به تخت نشست. در سال ۳۸۹ هـ پس از شکست دادن عبدالملک بن نوح بن سامانی بر خراسان مستولی شد. و در سوم ربیع الآخر سال ۴۲۱ هـ چشم از دنیا بر بست.» (فرهنگ فارسی)]
 جهاندار محمود شاه بزرگ به آبشخور آرد همی میش و گرگ
 پدرش ناصرالدین بوده است:

کسی کش پدر ناصرالدین بود سر تخت او تاج پروین بود
 کنیه محمود، ابوالقاسم بوده است:

ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت نهاد از بر تاج خورشید تخت
 ۱ / آغاز / ۱۷۷ - ۲۲۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱ - ۹۷، ۳۱۰۶ - ۳۱۰۷ (شهریار بلند) ■
 ۶ / دقیقی / ۴ - ۸، ۱۲ (شهنشه) ■ ۶ / گشتاسپ / ۳ - ۳۳ (شهریار) ■ ۶ / هفتخوان / ۳ -
 ۲۳، ۸۴۹ (شاه پیروز) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۶۷۴ - ۱۶۷۶ (شهریار) ■ ۶ / شغاد / ۷ - ۲۹ ■
 ۶ / داراب / ۱ - ۵ ■ ۷ / اسکندر / ۱۹۰۸ (شهریار جهان) ■ ۷ / اشکانیان / ۱ -
 ۴۵ ■ ۷ / اردشیر / ۱ - ۲۶، ۴۲۸، ۶۷۰ - ۶۸۹ (شهنشاه) ■ ۷ / بهرام / ۴ - ۳۰ - ۳۳ (شهنشاه)
 ■ ۸ / کسری / ۳۴۶۵ (جهاندار)، ۳۸۱۵ - ۳۸۲۱، ۳۸۸۰ - ۳۸۸۴، ۴۳۹۹ (شهریار) ■
 ۹ / خسرو / ۳۳۷۳ - ۳۳۷۹ (شهریار) ■ ۹ / یزدگرد / ۳ - ۸۵۴ - ۸۶۰

مداین

[«نام مجموعه هفت شهر آبادان و نزدیک به هم ... تیسفون (طیسفون) که مهمترین و بزرگترین شهرهای مداین بود، مقر سلطنت و پایتخت دولت شاهنشاهی ساسانی بوده است...» (ساسانیان، کریستنسن، نقل از فرهنگ فارسی)]
 این شهر به فرمان قباد، پدر کسری ساخته شد:

مداین پی افکند جای کیان پراگند بسیار سود و زیان
 در شاهنامه، مداین و طیسفون دو شهر جداگانه‌اند:
 و از آنجا بیامد سوی طیسفون زمین شد زلشکر گه بیستون
 ... و زان شهر سوی مداین کشید که آنجا بدی گنج‌ها را کلید
 ۸/ قباد/ ۲۰۶ ■ ۸/ کسری/ ۴۱۲، ۶۵۸، ۷۷۹ — ۷۸۰، ۸۷۹، ۱۸۸۹، ۲۳۵۵، ۳۴۷۱ ■
 ۸/ هرمزد/ ۲۶۹ ■ ۹/ خسرو/ ۳۶۸۵

[مربوی] ← میروی

مرداد

[«امرداد ... یکی از امشاسپندان، مظهر جاودانی اهورمزدا و در جهان مینوی بخشایش
 ایزدی جزای کارهای نیکو کارانست. وی موکل بر روز هفتم هر ماه شمسی (امرداد روز) و ماه
 پنجم هر سال شمسی (امرداد ماه) است.» (فرهنگ فارسی)]
 رستم در ستایش از کیخسرو، خطاب به او می‌گوید:
 چو خردادت از یاوران برده‌ها ز مرداد باش از برو بوم شاد
 ۵/ بیژن/ ۷۷۲

مرداس

پدر ضحاک. حکمران دشت سواران نیزه گزار:
 یکی مرد بود اندر آن روزگار ز دشت سواران نیزه گزار
 گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد ز ترس جهاندار بآباد سرد
 که مرداس نام گرانمایه بود به داد و دهش برترین پایه بود
 ضحاک به تحریک ابلیس، در راه او چاهی کند. مرداس صبحگاهان، هنگام نیایش در
 آن افتاد و جان سپرد:
 به چاه اندر افتاد و بشکست پست شد آن نیک دل مرد یزدان پرست
 ۱/ جمشید/ ۷۵ — ۱۱۹

مردان‌شه

پسر خسرو پرویز و شیرین:

از ونیز فرزندی بودم چهار بدیشان چنان شاد بد شهریار
 چو نستود و چون شهریار و فرود چو مردان‌شه آن تاج چرخ کبود

پس از کشته شدن خسرو، او نیز به دست شورشیان کشته شد.

۹/ شیرویه/ ۴۶۴ - ۴۶۹، ۵۳۶ - ۵۳۸

مردوی (۱)

باغبان خسرو پرویز. بارید برای راهیابی به دربار خسرو، به نزد او رفت:

کجا باغبان بود مردوی نام شد از دیدنش بارید شاد کام

۹/ خسرو/ ۳۶۲۳ - ۳۶۳۳

[مردوی] (۲) ← کلبوی سوری

۹/ یزدگرد ۳

مرغ

شهری است در مشرق ایران، در همسایگی هند*:

سوی کشور هندوان کرد رای سوی کابل و دنبرو مرغ و مای

سپاهیان این شهر همیشه از یاوران توران می باشند:

همی گشت شنگل میان دو صف یکی تیغ هندی گرفته به کف

یکی چتر هندی به سر بر به پای بسی مردم از دنبرو مرغ و مای

۱/ منوچهر/ ۲۹۱ - ۴/ خاقان/ ۴۵۳ - ۵/ جنگ بزرگ/ ۲۵۲۸، ۲۶۲۴ - ۸/ کسری/

۳۲۹۷

مرو

[«شهری بزرگست اندر ناحیت خراسان.» (حدود العالم، ص ۵۸)]

به مرو اندر آورد خاقان سپاه جهان شد زگرد سواران سپاه

۲/ هاماوران/ ۳۵۳ - ۶/ شغاد/ ۱، ۳۰ - ۷/ بهرام ۵/ ۱۴۹۵، ۱۴۹۸، ۱۵۰۰، ۱۵۰۲،

۱۵۱۶، ۱۵۲۹ - ۱۵۳۶، ۱۵۳۷ - ۸/ یزدگرد ۲/ ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰ - ۸/ کسری/ ۹۹۰ -

۹۹۱، ۱۰۰۴، ۱۰۱۹، ۲۲۳۹، ۳۷۵۸، ۳۷۶۲ - ۸/ هرمزد/ ۲۷۷ - ۹/ خسرو/ ۲۵۵۸، ۲۵۷۲،

۲۵۷۴، ۲۶۰۰، ۲۷۳۹، ۲۷۶۷، ۲۸۱۶، ۲۸۹۱ - ۹/ یزدگرد ۳/ ۲۸۲، ۳۲۶، ۴۶۱ - ۴۶۳،

۶۷۸، ۶۷۹، ۷۷۵

* . مرحوم نوشین درباره این واژه آورده است: «مرغ (بازیر میم) تلفظ دیگری از مرو است که ناحیه و شهرست از خراسان قدیم.» (سخنی چند درباره شاهنامه، ص ۶۶). ولی در تمامی ابیاتی که مرغ در آنها آمده است، این شهر در کنار دنبرو مای است و متعلق به هندوان.

مرو رود

[[شهریست با نعمت و آبادان اندر ناحیت خراسان، و بر دامن کوه نهاده.]] (حدود العالم، ص ۵۸)

سوی طالقان آمد و مرو رود جهان بود پریانگ و آوای کوس
۳/ سیاوش / ۶۴۴ ■ ۵/ جنگ بزرگ / ۲۱۵۷ ■ ۸/ هرمزد / ۲۷۶

مریم (۱)

دختر قیصر روم. همسر خسرو پرویز. مادر شیرویه. قیصر پیش از آنکه سپاهیانی در اختیار خسرو بگذارد، دختر خود را به او داد:

یکی دخترش بود مریم به نام خردمند و با سنگ و بارای و کام
به خسرو فرستاد به آیین دین همی خواست از کردگار آفرین
خسرو علاقه فراوانی به مریم داشت و همین، حسادت شیرین را برانگیخت:

به فرجام شیرین و را زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد
۹/ خسرو / ۱۳۰۹ - ۱۳۱۲ (دختر)، ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ (دختر)، ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵
(دختر نامدار)، ۱۳۶۰ (دختر)، ۱۵۰۲ - ۱۵۵۰، ۱۹۰۰ - ۱۹۱۳، ۲۰۹۵ - ۲۱۱۱، ۳۱۶۹ -
۳۱۷۵ (دخت قیصر)، ۳۲۰۱ - ۳۲۱۹، ۳۳۱۴ - ۳۳۱۵ (فرزند)، ۳۳۳۶، ۳۳۴۴ -
۳۳۴۵، ۳۴۸۴ - ۳۴۸۹ (دخت قیصر) ■ ۹/ شیرویه / ۳۶ (دختر)

مریم (۲)

مادر عیسی مسیح:

نبینی که عیسی مریم چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت
۹/ خسرو / ۱۴۶۱

مزدک

وزیر قباد:

بیامد یکی مرد مزدک به نام سخنگوی با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد جهاندار دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت
در دوره وزارت او خشکسالی وحشتناکی در ایران پدید آمد. مزدک با مطرح کردن
دو پرسش از قباد و گرفتن دو پاسخ، فرمان داد که انبارهای غله را مردم میان خود تقسیم کنند.

نفوذ مزدک به اندازه‌ای بالا گرفت که قباد نیز به او گروید.
این امر بزرگان کشور را به دور هم گرد آورد. کسری نوشین روان با توطئه‌ای، تمامی سران مزدکی را در باغی جمع کرد و آنان را در زمین کاشت، آنگاه مزدک را به باغ برد:
همانکه که دید از تنش رفت هوش بر آمد به ناکام زو یک خروش
وی به فرمان کسری کشته شد:

نگون‌بخت را زنده بردار کرد سر مرد بی‌دین نگونسار کرد
ازان پس بکشتش به باران تیر تو گر باهشی راه مزدک مگیر

۸ / قباد / ۲۱۰ - ۳۵۳

مسیح

پیامبر رومیان و یونانیان. پسر مریم:

دگر دین یونانی، آن پارسا که داد آورد در دل پادشا
... چنین گفت راهب که این کس ندید نه پیش از مسیح این سخن کس شنید
وی عیسی نیز نامیده شده است:

نبینی که عیسی مریم چه گفت بدانکه که بگشاد راز از نهفت
وی انسانی زحمتکش و درویش بوده است:

یکی بی‌نوا مرد درویش بود که نانش زرنج تن خویش بود
جز از ترف و شیرش نبودی خورش فرزونیش رخبین بدی پرورش
وی را پسر خدا می‌دانسته‌اند:

پسر گویی آن را کش انباز نیست ز گیتیش فرجام و آغاز نیست
داری که وی بر آن مصلوب شده بوده است، در خزانه شاهان ایران نگهداری می‌شده است.

۷ / اسکندر / ۱۳۱ - ۱۳۳ (مرد)، ۱۷۷ - ۱۸۷ (پارسا)، ۳۴۶ (به رسم مسیحا)،
۹۵۹ - ۹۶۱ (دین مسیحا)، ۱۶۴۱ (روان مسیح) ■ ۷ / شاپور ۲ / ۲۰۸ (جان مسیحا)، ۴۰۸
(پسر)، ۴۷۰، ۵۳۴ (دین مسیحا)، ۵۳۸ - ۵۳۹ ■ ۸ / قباد / ۳۱۰ (عزیز مسیحی) ■ ۸
/ کسری / ۴۹۳، ۷۴۰ - ۷۴۱ (عزیز - آب مسیحا)، ۸۴۹ - ۸۵۰، ۸۹۴، ۹۱۶ - ۹۱۸ (دین
مسیحا)، ۹۳۷ (به رسم مسیحا)، ۹۴۹ - ۹۵۱ (به رسم مسیحا)، ۴۰۹۴ ■ ۹ / خسرو / ۱۳۱۷،
۱۳۸۴، ۱۳۹۰، ۱۴۶۰ - ۱۴۶۶، ۱۴۷۱ - ۱۴۷۹، ۲۰۹۱ - ۲۰۹۳ (دین مسیحا)، ۳۲۷۹
(دار مسیحا)، ۳۳۲۸ (دار مسیحا)، ۳۳۳۰ - ۳۳۳۲ (پیغمبر - پور)، ۳۳۳۴ (دار عیسا)،

۳۳۴۵ (دین مسیحا) ■ ۹ / شیرویه / ۳۷ - ۳۸ (دار مسیحا - دار عیسی)، ۲۹۰ - ۲۹۶ (دار مسیحا - کشته) ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۶۶۳

مشتري

نام تازی فلک هفتم از افلاک آسمانی:

چو خیزد به چرخ اندرون داوری ز ماه و زناهیید وز مشتري
نام فارسی وی اورمزد و هرمزد می باشد:
- همان پرگزندان که نزد تواند که تیره شبان اورمزد تواند
- بباشیم بدین رزمگه پنج روز ششم روز هرمزد گیتی فروز
۵ / دوازده رخ / ۱۰۶۷ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۷۳، ۸۵۱ - ۸۵۲ (هرمزد)، ۲۸۲۱ ■ ۷
/ اسکندر / ۹۵۸، ۱۵۹۶ ■ ۷ / اردشیر / ۱ / ۶۷۵ ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۶۱۸ ■ ۸ / کسری / ۴۸۳،
۲۲۵۱، ۳۸۸۰ ■ ۸ / هرمزد / ۸، ۱۳۳۹، ۱۴۴۲ ■ ۹ / شیرویه / ۲۳۴ (اورمزد)

مشک

یکی از چهار دختر آسیابان (۱):

یکی مشک نام و دگر سیسنگ یکی نام نار و دگر سوسنگ
بهرام گور آنان را در کنار آتش می بیند و همگی را به مشکوی خود روانه می کند.
این نام در «نل» مشک ناز، «نخ» مشکسار، «نخا» مشکبار آمده است.
۷ / بهرام / ۵ / ۴۴۲ - ۵۱۳

[مشکبار] ← مشک

[مشکسار] ← مشک

[مشکناز] ← مشک

[مشک نک] ← سیسنگ

مصر (۱)

«ناحیتیست مشرق وی بعضی حدود شام است و بعضی بیابان مصر و جنوب وی حدود نوبه است و مغرب وی بعضی از حدود مغربست و بعضی بیابان است... و شمال وی دریای رومست.» (حدود العالم، ص ۱۰۰)

به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میانه بر آنسو که خواست

اسکندر را بنابر وصیتش در این سرزمین دفن کردند:

مرا مرده در خاک مصر آگنید ز گفتار من هیچ مپراگنید
 ۲ / هاماوران / ۲۹ — ۳۹، ۳۰ — ۶۴، ۶۵ — ۲۳۴، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۹ ■ ۳ / سیاوش /
 ۱۷۲۷ (کالای [مصری]) ■ ۶ / دارا / ۵۵ — ۵۷ ■ ۷ / اسکندر / ۵۳۲ (سواران مصر)، ۵۳۵
 (مصری)، ۵۵۲ (مصری)، ۶۶۳ — ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۷۶، ۱۷۷۴ ■ ۹ / خسرو / ۹۹۸، ۳۳۵۸
 (کالای [مصری])

مصر (۲)

نام دریایی است:

حرم تا یمن پاک در دست اوست به دریای مصر اندرون شست اوست
 ۷ / اسکندر / ۶۵۰

[مقاتوره] ← مقاتوره

مغان

[[در گوشه شمال شرقی آذربایجان قرار دارد.]] (فرهنگ فارسی)
 نبرد کیقباد و افراسیاب در این محل اتفاق افتاد:
 برفتند ترکان ز پیش مغان کشیدند لشکر سوی دامغان
 ۲ / کیقباد / ۶۲

مغول

نوعی خط:

سرمره چون خنجر کابلی دو زلفش چو پیچان خط مغولی
 ۷ / اورمزد / ۲۹

مغیره

[[المغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود الثقفی، ابوعبدالله. ازدانایان و حکمرانان
 عرب. صحابی... وی در نبرد یرموک یک چشمش را از دست داده در قادسیه و نهاوند و
 همدان حضور داشت.]] (الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۹)
 وی از سوی سعد وقاص برای رستم (۲) پیام آورد. در شاهنامه نامش به صورت شعبه
 مغیره آمده است:

چو شعبه مغیره بگفت آن زمان که آید بر رستم پهلوان

یکی تیغ باریک بر گردنش پدید آمده چاک پیراهنش
رستم فرمان داد که در برابرش شکوه و عظمت و تجمل سپاه ایران را به نمایش در
آورند. به این منظور فرشی زربفت در برابر مغیره گسترده، ولی:

همی رفت بر خاک بر خوار خوار ز شمشیر کرده یکی دستوار
نشست از بر خاک و کس را ندید سوی پهلوان سپه ننگرید

۹/ یزدگرد ۳ / ۱۹۴ - ۲۱۹

[مقاتوره] ← مقاتوره

[مقاتوزه] ← مقاتوره

[مفانقره] ← مقاتوره

[مقاتور] ← مقاتوره

مقاتوره

پهلوان چینی:

ازو مه به گوهر مقاتوره نام که خاقان ازو یافتی نام و کام
وی هر روز هزار دینار از خاقان به عنوان باج می ستاند. بهرام چوبینه او را به مبارزه
دعوت کرد. در میدان مقاتوره نخستین تیر را به سوی بهرام افکند. و بهرام با تیری او را از پای
در آورد. چون وی از اسب نیفتاد، گمان کردند زنده است. ولی بهرام سواری را نزد او فرستاد:
ورا بسته و کشته دیدند خوار بر آسود از گردش روزگار
این نام در «لن» مقاتوزه، «قا» مقاتوره، «نخ» مقاتور، «نخا» مفانقره و «بن»
مفانوره آمده است.

۹/ خسرو / ۲۲۱۴ - ۲۲۸۱، ۲۳۰۳

مکران

[«سرزمین وسیعی است که کرمان در غرب، سیستان در شمال و دریای [عمان] در
جنوب و هند در شرق آن واقع است.» (معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۰)]
[«زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی.» (مسالك و ممالك، ص ۱۵۱)]
این سرزمین در میانه سیستان و چین واقع است:
از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد ازان پس به مکران زمین

زمکران شد آراسته تازره میان‌ها ندید ایچ رنج از گره
 کوه قاف در نزدیک این سرزمین واقع است:
 چو آمد بر شهر مکران گذر سوی کوه قاف آمد و باختر
 این سرزمین در تمامی شاهنامه، مستقل از ایران و توران است. اسکندر درباره غنائم به
 دست آمده از سرزمین‌های مغلوب می‌گوید:
 ز چیزی که آوردم از هند و چین ز توران و ایران و مکران زمین
 زبان اهالی این سرزمین، گونه خاصی بوده است:
 همه شهرها دید برسان چین زبان‌ها به کردار مکران زمین
 ۲ / هاماوران / ۲ - ۳، ۲۱ - ۲۴ / سیاوش / ۱۷۰۶ - ۵ / جنگ بزرگ / ۱۱۹۲،
 ۱۷۰۹، ۱۷۵۶، ۱۸۲۲، ۱۸۴۶ (سالار مکران)، ۱۸۶۵ (بوم)، ۱۸۶۹ - ۱۸۷۰ (شهر)، ۱۸۸۹ -
 ۱۸۹۱، ۱۸۹۸، ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷، ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱، ۱۹۱۳، ۱۹۱۶ (شاه مکران)، ۱۹۲۲ (شاه
 مکران)، ۱۹۳۲ - ۱۹۳۴، ۱۹۳۹، ۱۹۴۶، ۱۹۴۹، ۱۹۵۱ (شهر)، ۱۹۵۷، ۱۹۸۵، ۲۰۶۷ -
 ۲۰۷۵، ۲۱۲۲، ۲۱۲۶ / ۷ / اسکندر / ۱۷۹۱ / ۷ / یزدگرد / ۱ - ۴۳۲ - ۴۳۴ / ۸ / کسری
 ۲۷۳۱ / ۹ / خسرو / ۳۵۵۴ - ۳۹۹۱

مگه

[[شهر معروف و قدیمی... در حجاز نزدیک دریای سرخ (بحر احمر)... این شهر
 زیارتگاه و قبله مسلمانان جهان است.]] (فرهنگ فارسی)
 به بلخ گزین شد بران نویهار که یزدان پرستان بدان روزگار
 مران جای را داشتندی چنان که مر مگه را تازیان این زمان
 ۶ / دقیقی / ۱۶ - ۷ / اسکندر / ۶۳۵، ۶۳۷

[منشور] ← منشور

مندل

[[شهریست خرد اندر ناحیت هندوستان.]] (حدودالعالم، ص ۴۱)
 شاه این شهر همراه شنگل (۲) نزد بهرام گور آمده بود:
 دگر شاه مندل که بد نامدار همان نیز جندل که بد کامکار
 ۷ / بهرام / ۵ / ۲۴۱۳

مندیا

از شهرهای روم:

همی کرد زان بوم و بر خارستان ازو خواست زنه‌ار دو شارستان
یکی مندیا و دگر فارقین بیامختشان زند و بنهاد دین
۸ / قباد / ۲۰۳ - ۲۰۴

منذر (۱)

شاه یمن. پروراندۀ بهرام گور:

چنین گفت منذر که ما بنده‌ایم خود اندر جهان شاه را زنده‌ایم
بزرگان ایران برای دور کردن بهرام از محیط دربار یزد گرد بزه‌گر، بهرام را به منذر
سپردند. پس از مرگ یزدگرد، منذر پسرش نعمان را به مرزهای ایران فرستاد تا با قتل و
غارت، ایرانیان را وادار به پذیرش حکومت بهرام کند:

زن و کودک و مرد بردند اسیر کس آن رنج‌ها را نبند دستگیر
پراز غارت و سوختن شد جهان چو بیکار شد تخت شاهنشهان
بر اثر حملات او، ایرانیان حکومت بهرام گور را پذیرفتند.
۷ / یزدگرد ۱ / ۶۵ - ۶۶، ۷۵ - ۱۵۹، ۲۰۴ - ۲۳۳، ۲۴۷ - ۲۸۷، ۳۰۱
(دایگان)، ۳۰۸ - ۳۱۵، ۳۸۶، ۴۱۰ - ۵۶۰، ۵۹۴ - ۵۹۵، ۶۳۸ - ۶۳۹، ۷ / بهرام ۵ /
۵۵ - ۶۲، ۶۷ - ۷۴

منذر (۲)

شاه عرب‌های دشت سواران نیزه‌گزار. وی نزد کسری آمد و از او خواست که از
حملات رومی‌ها جلوگیری کند:

جهان‌دیده منذر زبان بر گشاد زروم و زقیصر همی کرد یاد
۸ / کسری / ۴۱۳ - ۴۷۱

منشور

پهلوان تورانی. وی برای یاری به پیران به نبرد طوس آمد [کاموس]:
چو منشور جنگی که با تیغ‌اوی به خاک اندر آید سر جنگجوی
وی به وسیله رستم اسیر شد و به ایران فرستاده شد. [خاقان].
این نام در «بن» منشور آمده است.

- ۴ / کاموس / ۷۵۲، ۹۳۰ - ۹۳۱، ۱۰۰۰، ۱۱۴۶، ۱۱۸۳ - ۱۱۸۷، ۱۳۲۹، ۱۳۷۵ ■
 ۴ / خاقان / ۱۳۰، ۲۵۰، ۶۴۴، ۷۱۱، ۹۱۵، ۱۰۹۸، ۱۱۷۳، ۱۱۸۷

منوچهر (۱)

شاه ایران. پسر پشنگ. مادرش دختر ایرج. جانشین فریدون. وی به خونخواهی ایرج به نبرد سلم و تور رفت و آن دورا کشت و سرهایشان را نزد فریدون فرستاد. وی با ازدواج زال و رودابه مخالف بود ولی بر اثر وساطت سام و سخنان ستاره شناسان به آن ازدواج راضی شد.

وی صد و بیست سال عمر کرد و حکومت را به پسرش نوذر سپرد و مرد:

منوچهر را سال شد بر دو شست ز گیتی همی بار رفتن ببست
 ۱ / فریدون / ۴۸۴ - ۸۹۳ ■ ۱ / منوچهر / ۱ - ۴۲، ۱۶۴ - ۲۳۲، ۳۳۴ (شاه)،
 ۵۷۸، ۵۷۳ (شاه زمین)، ۶۱۸، ۶۳۵ - ۶۳۹، ۸۲۷، ۸۴۶، ۸۶۴ - ۱۶۵۴ ■ ۲ / نوذر / ۱ -
 ۲، ۱۴، ۱۹، ۲۹ (پدر)، ۳۹، ۴۱ (پدر)، ۵۴، ۶۲، ۶۶، ۱۰۶، ۱۶۹، ۲۳۵ - ۲۳۸ (پدر) -
 شاه، ۴۳۲ ■ ۲ / کبکباد / ۱۲۲ ■ ۲ / مازندران / ۵۴، ۱۱۴، ۱۲۷ ■ ۳ / سیاوش / ۳۱۳۱،
 ۳۵۹۳ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۵۰ ■ ۴ / فرود / ۱۲۷۶ (نژاد منوچهر) ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۷،
 ۱۱۲۳، ۱۲۳۵، ۱۳۶۶ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۲۳۷، ۲۶۱۶، ۲۶۳۸، ۲۸۵۷ ■ ۶ / اسفندیار /
 ۱۲۱، ۱۵۴۶ ■ ۶ / بهمن / ۱۷ - ۱۸ ■ ۷ / شاپور / ۲ - ۴۸۸ ■ ۹ / خسرو / ۴۲۶ - ۴۲۸،
 ۴۹۲ (پدر)، ۴۹۵، ۳۵۳۲ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ - ۵۶۴

منوچهر (۲)

پهلوان خراسانی. پسر آرش (۵):

دگر لشکری کز خراسان بدند جهانجوی و مردم شناسان بدند
 منوچهر آرش نگهدارشان گه نام جستن سپهدارشان
 وی در جنگ بزرگ کیخسرو، کهیلا، پهلوان تورانی را کشت.
 ۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۴ - ۱۷۵، ۱۷۹، ۷۸۲، ۹۶۴

منوشان

شاه خوزیان. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور دارد:

به یک دست مرطوس را کرد جای منوشان خوزان فرخنده رای
 که بر کشور خوزیان بود شاه بسی نامداران زرین کلاه

این نام در «لن» متوشان آمده است.

۵/ جنگ بزرگ / ۱۲۶ - ۱۲۷، ۷۶۷، ۷۷۳، ۹۶۱، ۱۱۳۱

منیژه

دختر افراسیاب. منیژه در جشنگاه بیژن را دید و او را به چادر خود خواند. در هنگام حرکت بیژن را بیهوش نمود و با خود به قصر بود. وی مدتی را با بیژن به خوشی گذراند تا آنکه افراسیاب از ماجرا آگاه شد. افراسیاب بیژن را در چاه ارژنگ زندانی کرد و منیژه را به نگهبانی او گماشت:

منیژه برهنه به یک چادرا برهنه دو پای و گشاده سرا
کشیدش دوان تا بدان چاهسار دو دیده پر از خون و رخ جویبار
وی تا آمدن رستم از بیژن مراقبت کرد و آنگاه همراه بیژن به ایران آمد.
۵/ بیژن / ۱۶۷ - ۴۳۸، ۶۰۴ (دختر)، ۹۴۳ - ۱۱۵۶، ۱۲۹۶ (زوار)، ۱۲۹۸ -
۱۳۰۳ (دخت گم بوده بخت)

[موخب گنگ] ← گنگ (۱)

موسی

[«پیغمبر بنی اسرائیل که در زمان فرعون به دنیا آمد... موسی در سن چهل سالگی به رسالت از طرف خداوند برگزیده شد.» (فرهنگ فارسی)]

منوچهر (۱) هنگام مرگ به پسرش وصیت کرد که پس از ظهور موسی به او بگردد:
کنون نو شود در جهان داوری چو موسی بیاید به پیغمبری
پدید آید آنگه به خاور زمین نگر تا نتابی بر او به کین
بدو بگرو آن دین یزدان بود نگه کن ز سر تا چه پیمان بود
به پروان دین او جهود گفته می شده است:
ببردند زایوان براهام را جهود بداندیش و بد کام را
۱/ منوچهر / ۱۶۴۱ - ۱۶۴۳ / ۷ / اسکندر / ۱۳۱ - ۱۳۳ (مرد)، ۱۷۷ - ۱۸۷ / ۷
/ بهرام ۵ / ۲۴۷ (پیغمبر)

[موسیک] ← موسیل

موسیل

از بزرگان ارمنی در آذربادگان، در دوره خسرو پرویز. بندوی، هنگام فرار، به او

برخورد و نزد او ماند. خسرو پرویز در بازگشت از روم به نزد او رفت:

سوی راه چیچست بنهاد روی همی راند شادان دل و راه جوی
به جایی که موسیل بود ارمنی که کردی میان بزرگان منی
این نام در «لن» موشیل و در «نخ» موسیک آمده است.

۹/ خسرو / ۹۶۸ - ۹۷۶، ۱۵۶۹ - ۱۶۰۰، ۱۷۷۴ (نامدار ارمنی)، ۱۸۱۶ - ۱۸۱۷

[موشیل] ← موسیل

[موقان] ← حلوان (۱)

مولیان

[«رودخانه‌ای در بخارا.»] (فرهنگ نفیسی)

پیران در نامه‌ای به گودرز، مولیان را متعلق به ایران اعلام می‌کند:
دگر مولیان تا در بدخشان همینست ازین پادشاهی نشان
۵/ دوازده رخ / ۱۱۳۰

مهبود

وزیر کسری نوشین روان:

که او را یکی پاک دستور بود که بیدار دل بود و گنجور بود
... که مهبود بد نام آن پاک مغز روان و دلش پر ز گفتار نغز
کسری فقط از دست او غذا می‌خورد و غذا نیز به وسیله همسر مهبود پخته می‌شد و
پسران مهبود آن را می‌آوردند.

زروان، پرده‌دار کسری، به یاری جهودی جادوگر شیر را مسموم کرد و کسری به
گمان آنکه مهبود شیر را مسموم کرده است، او و پسرانش را به قتل رساند:
به ایوان مهبود در کس نماند ز خویشان او در جهان بس نماند
پس از چندی کسری به خطای خود پی برد و پس از کشتن زروان و جهود، اموال آنان
را به دختر مهبود بخشید.

۸/ کسری / ۱۵۵۵، ۱۵۶۶ - ۱۶۹۲

مهر (۱) ← خورشید (۱)

مهر (۲)

نام ماه هفتم از هر سال خورشیدی:

در مهر ماه آمد آتش کنم دل نامداران به می خوش کنم
 ۱ / فریدون / ۳، ۹ - ۱۰ / ۱ / منوچهر / ۱۶۰۲ / ۶ / هفتخوان / ۵۸۱ / ۷
 / یزدگرد ۱ / ۲۹۴ / ۹ / شیرویه / ۲۲۱، ۴۱۴ / ۹ / یزدگرد ۳ / ۴۱۹

مهر (۳)

[[نام روز شانزدهم از هر ماه خورشیدی]] (واژه نامک)

همان اورمزد و مه و روز مهر بشوید به آب خرد جان و چهر
 در این روز در ماه مهر، جشن بزرگی برپا می کرده اند که مهرگان خوانده می شده است:
 بکرد اندران کشور آتشکده بدو تازه شد مهرگان و سده
 ۶ / دارا / ۳۷۴ / ۷ / اشکانیان / ۷۶۹ (مهرگان) / ۷ / بهرام / ۵ / ۱۱۰۲ (مهرگان)،
 ۱۱۳۶ (مهرگان) / ۸ / کسری / ۷۹ (مهرگان) / ۸ / هرمزد / ۱۲ (مهرگان)

مهر (۴) ← مهر برزین (۱)

۷ / اشکانیان / ۸۶ - ۸۸

مهر (۵)

پهلوان ایرانی. پس از کشته شدن بهرام چوبینه، وی همراه گردیه، خواهر بهرام، از چین به ایران گریخت:

یلان سینه و مهر و اینزد گشسپ نشستند با نامداران بر اسب
 همی گفت هر کس که مردن به نام به از زنده و چینیان شاد کام
 ۹ / خسرو / ۲۷۹۹ - ۲۸۰۰

مهر آذر

موبدی از اهالی پارس، در دوره قباد، پدر کسری:

زاصطخر مهر آذر پارسی بیامد به درگاه با یار سی
 کسری برای طرح نقشه علیه مزدک او را به دربار خواند.
 ۸ / قباد / ۳۰۳ - ۳۰۶

[مهر آفرید] ← ماه آفرید (۳)

مهراب

شاه کابل در دوره منوچهر. پدر رودابه. از نژاد ضحاک.
وی نخست مخالف ازدواج زال و رودابه بود، ولی با وساطت همسرش، سیندخت به این
ازدواج راضی شد. [منوچهر].

چندی پس از مرگ سام، آنگاه که زال مشغول دفن سام است، سپاهیان توران به
سرکردگی شماساس به زابل حمله کردند. وی پیامی برای شماساس فرستاد:

به شهر اندرون گرد مهراب بود که روشن روان بود و بی خواب بود
فرستاده‌ای آمد از نزد اوی به سوی شماساس بنهاد روی
به پیش سراپرده آمد فرود ز مهراب دادش فراوان درود
که بیدار دل شاه توران سپاه بماناد تا جاودان با کلاه
ز ضحاک تازیست ما را نژاد بدین پادشاهی نیم سخت شاد

در همان هنگام فرستاده او زال را به یاری می آورد. [نوذرا].

۱ / منوچهر / ۲۹۴ - ۱۶۰۱ / ۲ / نوذر / ۳۵۵ - ۳۸۴، ۴۸۱ / ۲ / کیقباد / ۸،

۱۱۴، ۱۶۱ / ۶ / اسفندیار / ۶۶۰ - ۶۶۱

مه‌راس (۱)

پدر الیاس، شاه خزر:

به مرز خزر، مه‌تر الیاس بود که پور جهاندار مه‌راس بود

۶ / لهراسپ / ۶۶۱

مه‌راس (۲)

فیلسوف رومی. وی هدایا و باژ روم را نزد کسری آورد و از او خواست که به جنگ
روم و ایران خاتمه دهد:

چو مه‌راس داننده‌شان پیشرو گوی در خرد پیر و سالارنو

۸ / کسری / ۶۹۵ - ۷۱۵

مه‌ران (۱)

عابدی است کوه‌نشین در هند. کید، شاه هند خواب‌هایی می‌بیند. تمام خواب‌گزاران در
تفسیر و تعبیر آن خواب‌ها فرو می‌مانند. در این زمان مه‌ران را به او معرفی می‌کنند:
یکی نامدارست مه‌ران به نام ز گیتی به دانش رسیده به کام
وی ده خواب کید را توضیح می‌دهد.

۷ / اسکندر / ۱۱۱ - ۲۲۶

مهران (۲)

پدراورند از سرداران سپاه کسری در نبرد با رومیان:
به قلب اندر اورند مهران به پای که در کینه گه داشتی دل به جای
مصراع اول در «قا»، «نل»، «نخ» و «نخا» بدینگونه آمده است:
به قلب اندرون بود مهران بیای
در این حالت مهران، پهلوانی است مستقل و نه پدر اورند.
۸ / کسری / ۵۳۶

مهران (۳)

دبیر بزرگ هرمزد (۵). بهرام چوینه از هرمزد خواست که او را برای ثبت وقایع
نبردش با ساوه شاه، همراه سپاه کند:
چنین گفت هرمز که مهران دبیر جوانست و گوینده و یادگیر
بفرمود تا با سپهبد برفت سپهبد سوی جنگ یازید تفت
مهران پس از مشاهده سپاه ساوه شاه، از بهرام خواست که از نبرد خودداری کند. بهرام
پرخاشجویانه به او گفت:

ترا از دواتست و قرطاس بر ز لشکر که گفتت که مردم شمر
او همراه خرد برزین بر بالای تپه‌ای به نظاره نبرد پرداخت. پس از شورش بهرام، وی و
خرد برزین گریختند ولی مهران دستگیر و باز گردانده می‌شود.
در بیشتر ابیات وی دبیر بزرگ خوانده شده است:

چنین گفت پس با دبیر بزرگ که بگشای لب را توای پیر گرگ
۸ / هرمزد / ۵۲۴ - ۵۲۵، ۸۱۰ - ۸۲۲، ۹۳۶ - ۹۴۲ (دبیر بزرگ)، ۹۵۳ - ۹۵۷
(دبیر نویسنده)، ۱۲۰۶ - ۱۲۱۱ (دبیر بزرگ)، ۱۲۵۸ - ۱۲۷۴ (دبیر بزرگ)، ۱۳۲۰ -
۱۳۲۴ (دبیر بزرگ)، ۱۴۵۷ - ۱۴۷۸ (دبیر بزرگ)، ۱۵۲۶ - ۱۵۳۰ (دبیر بزرگ)، ۱۵۸۳ -
۱۵۸۴ (دبیر بزرگ)، ۱۵۹۹ - ۱۶۰۵ (دبیر بزرگ)، ۱۶۹۰ - ۱۶۹۵

مهران ستاد (۱)

از بزرگان دربار کسری. وی از جانب کسری فرمان می‌یابد که دختر خاقان چین را از
چین به ایران آورد:

چنین گفت کسری به مهران ستاد که رو شاد و پیروز و با مهر و داد
خاقان کوشید که او را بفریبد و یکی از پرستار زادگان را به او تحویل دهد ولی او
دختر خاتون و خاقان را شناخت و همراه آورد [کسری].
پس از حمله ساوه شاه، او را نزد هرمزد آوردند. او نشانی های بهرام چوبینه را به آنان
داد و مرد:

بگفت این و جانش برآمد زتن برو زار و گریان شدند انجمن
۸ / کسری / ۲۱۲۶ - ۲۲۴۶، ۲۳۲۱، ۲۳۵۶ = ۸ / هرمزد / ۳۳۹ - ۳۹۶، ۴۰۱
(ستوده)، ۴۰۵، ۴۱۰ = ۹ / خسرو / ۳۸۰

مهران ستاد (۲)

بازرگانی است از شهر خوره اردشیر. خسرو پرویز هنگام فرار به روم به او برخورد کرد:
بدو گفت شاه از کجایی بگوی کجا رفت خواهی چنین پوی پوی
بدو گفت کز خره اردشیر یکی مرد بازار گانم دبیر
بدو گفت نامت چه کرد آنک زاد چنین داد پاسخ که مهران ستاد
وی مقداری خوراک در اختیار خسرو گذارد.
۹ / خسرو / ۱۰۲۱ - ۱۰۴۲

[مهران گراز] ← شهران گراز

مهر بُرزین (۱)

[«بنابه تصریح تفسیر پهلوی آتش نیایش، این آتشکده در ریوند ایالت خراسان جای
داشت.» (مزدیسنا، ص ۲۱۶ - ۲۱۷)]

این آتشکده در آغاز سلطنت لهراسب و به فرمان او ساخته شد.
این نام در شاهنامه به گونه های مهر برزین، مهر و برزین آمده است:
- نخست آذر مهر برزین نهاد به کشر نگر تا چه آیین نهاد*
- چو آذر گشسپ و چو خرد و مهر فروزان به کردار گردان سپهر
- یکی آذری ساخت برزین به نام که با فرخی بود و با برزوکام

* در اشعار دقیقی، محل این آتشکده، کشر [کاشمر] آمده است. استاد معین در این باره نوشته اند: «همین آتشکده است که دقیقی گوید سرو کشر را در کنار آن کاشتند و چون فردوسی این اشعار را در شاهنامه خود وارد کرده پیدا است که منظور او از برزین لهراسب غیر از آذر برزین مهر است.» (مزدیسنا، ص ۲۱۷)

این نام در منابع دیگر برزین مهر آمده است.
 ۶ / لهراسپ / ۲۲ (برزین) ■ ۶ / دقیقی / ۶۵ - ۶۶ (مهربرزین)، ۸۵ (گنبد آذر) ■
 ۷ / اشکانیان / ۸۶ - ۸۸ (مهر) ■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۴۹۴ (آذر پاک برزین)

مهر برزین (۲)

از پهلوانان بهرام گور، در حمله به خاقان چین. پسر خرداد:
 دگر مهر پیروز به زاد را سوم مهر برزین خرداد را
 ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۴۷

مهر بنداد

مردی است دهقان، که شاهد کشته شدن دو شیر به دست بهرام گور بوده است:
 برون آمد از بیشه مردی کهن زبانش گشاده به شیرین سخن
 کجا نام او مهر بنداد بود ازان زخم شمشیر او شاد بود
 وی به بهرام می گوید که تو به بهرام شاه می مانی. بهرام نیز می گوید:
 اگر من همی نیک مانم به شاه ترا دادم این بیشه و جایگاه
 ۷ / بهرام ۵ / ۲۶۵ - ۲۸۵

مهر پیروز

از پهلوانان سپاه بهرام گور در شیخون به خاقان چین:
 دگر مهر پیروز به زاد را سوم مهر برزین خرداد را
 ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۴۷

[مهرزاد] ← مهرنوش (۱)

[مهرطوش] ← مهرنوش (۱)

مهرک (۱)

شاپور (۷) رازی از نژاد اوست:
 برو خواند آن نامه کیقباد بخندید شاپور مهرک نژاد
 ۸ / قباد / ۵۷

مهرک (۲)

از درباریان کوری. موبد از کسری درباره بی توجهی و بی مهری نسبت به مهرک

پرسید:

پرستار دیرینه، مهرک چه کرد که روزیش اندک شد و روی زرد
چنین داد پاسخ که او شد درشت بران کرده خویش بنهاد پشت
بیامد به درگاه و بنشست مست همیشه جز از می ندارد به دست
۸/کسری/۳۷۳۳ - ۳۷۳۶

مهرک‌نوش زاد

از بزرگان چهارم، در دوره اردشیر بابکان:

به چهارم یکی مرد بد، بد نژاد کجا نام او مهرک‌نوش زاد
آنگاه که اردشیر درگیر نبرد با کردها بود، وی به پارس تاخت و آن شهر را غارت
کرد. اردشیر به سرعت به سوی او تاخت و او را دستگیر و مقتول نمود:
به شمشیر هندی بزد گردنش به آتش در انداخت بی سر، تنش
از وی دختری ماند که با شاپور اول، پسر اردشیر ازدواج کرد.
این نام در «لن» نوشک مهرزاد آمده است.

۷/اشکانیان/۶۱۶ - ۶۲۸، ۶۸۷ - ۶۹۳ ■ ۷/اردشیر ۱/۱۸۳ (گوهرمهرک‌نوش
زاد)، ۱۹۱ (تخم مهرک)، ۱۹۴، ۱۹۸ - ۱۹۹ (دخت مهرک)، ۲۰۲ (دخت مهرک)، ۲۴۲
(دختر مهرک‌نوش زاد)، ۲۷۱ (فرزند مهرک)، ۲۸۰ (دختر مهرک)، ۲۹۴ (تخم مهرک
نوش زاد)

مهرگان ← مهر (۳)

مهرنوس ← مهرنوش

مهرنوش (۱)

پسر اسفندیار:

پسر بود او را گزیده چهار همه رزم جوی و همه نیزه دار
یکی نام بهمن، دوم مهرنوش سیم نام او بد دلا فروز طوش
وی در کنار پدر به سیستان رفت. پس از آغاز نبرد میان لشکر زابل و ایران، وی با
فرامرز هم نبرد شد:

در آورد گه تیز شد مهرنوش نبودش همی با فرامرز توش
بزد تیغ برگردن اسپ خویش سر باد پای اندر افگند پیش

فرامرز کردش پیاده تباه ز خون لعل شد خاک آورد گاه
این نام در نسخ دیگر به گونه های مهرطوش، مهنوس، نوش زاد و مهرزاد آمده است.
۶ / دقیقی / ۹۰۰ - ۹۰۱، ۹۹۴ - ۹۹۷ / ۶ / گشناسپ / ۲۷۷ / ۶ / هفتخوان / ۸۰۸ -
۸۱۲، ۸۱۹ - ۸۲۲ / ۶ / اسفندیار / ۱۰۸۱ - ۱۰۹۱، ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵، ۱۱۰۲ (پور)،
۱۱۸۶ - ۱۱۹۳، ۱۱۹۶ / ۶ / بهمن / ۹، ۳۹

مهرنوش (۲)

عابدی است که انوشیروان از قول او می گوید:
برین داستان زد یکی مهرنوش پرستار باهوش و پشمینه پوش
که هر کو به مرگ پدر گشت شاد ورا رامش و زندگانی مباد
۸ / کسری / ۸۳۹ - ۸۴۰

مهرنوش (۳)

از بزرگان مرو، در دوره یزدگرد سوم:
چو بنشست گریان بشد مهرنوش پر از درد با ناله و با خروش
وی از ماهوی سوری خواست که از کشتن یزدگرد در گذرد.
۹ / یزدگرد / ۳ / ۵۵۳ - ۶۰۲

[مهروی] (۱) ← شهر

۷ / شاپور / ۲

مهروی (۲)

از پهلوانان سپاه بهرام چوبینه:
ازان پس بفرمود مهروی را که باشد نگهدار بندوی را
۹ / خسرو / ۹۵۱

مهر هرمزد

کشنده خسرو پرویز. مأموران شیرویه در جستجوی کسی بودند که بسیار فرومایه باشد
تا بتواند خسرو را بکشد:

زهر سو همی جست بدخواه شاه چنین تا بدیدند مردی به راه
دو چشمش کبود و دو رخساره زرد تنی خشک و پر موی و رخ لاژورد
پراز خاک پای و شکم گرسنه تن مرد بیداد گر برهنه

وی کیسه‌ای درم و خنجری ستاند و به خانه خسرو وارد شد:
 بشد مهر هرمزد خنجر به دست در خانه پادشا را ببست
 سبک رفت و جامه ازو در کشید جگرگاه شاه جهان بر درید
 ۹/ شیرویه / ۴۳۱ - ۴۶۰

میروی

از سرداران یزدگرد سوم در نبرد با سعد وقاس. از اهالی طبرستان.
 چو میروی طبری و چون ارمنی به جنگ‌اند با کیش آهرمنی
 وی نیز معتقد به پایداری در برابر تازیان بوده است.
 این نام در «نخ» مریوی آمده است.
 ۹/ یزدگرد ۳ / ۵۵ - ۶۰

[میری] ← میرین

میرین

از بزرگان روم. از نژاد سلم:
 یکی رومنی بود میرین به نام سرافراز و با رای و با گنج و کام
 ... هم از گوهر سلم دارد نژاد پدر بر پدر نام دارد به یاد
 وی از دختر قیصر خواستگاری کرد. قیصر شرط ازدواج را کشتن گرگی قرار داد که
 مزاحم رومیان بود. این گرگ را گشتاسپ، که به حالت قهر در روم بود، کشت. میرین جسد
 گرگ را به قیصر عرضه کرد و خود را قاتل گرگ معرفی کرد. قیصر به ازدواج او با دخترش
 راضی شد.

این نام در «نخا» میری آمده است.

۶/ لهراسپ / ۲۹۲ - ۳۷۵، ۴۰۳ - ۴۲۲، ۴۴۵ - ۴۶۱، ۴۶۴ - ۴۶۸، ۴۷۵ -
 ۵۰۴، ۵۹۶ (داماد)، ۶۰۰ - ۶۴۱، ۶۷۲ - ۶۷۷، ۶۸۵ - ۶۸۶، ۷۱۵ (داماد)

[میسار] ← میسان

میسان

[«ولایتی بوده است بزرگ دارای نخلستان و دیه‌های بسیار بین بصره و واسط که قصبه
 آن میسان نام داشته است.» (معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۲)]
 این شهر به فرمان اردشیر بابکان بنا شد:

دگر بوم میسان و رود فرات پراز چشمه و چارپای و نبات
این نام در «قا»، «نخ» و «نل» میسار آمده است.
۷/ اردشیر ۱ / ۶۴۴

میش سار، میش سر
یکی از سه تخت خسرو پرویز:
کهنین تخت را نام بد میش سار سر میش بودی برو بر نگار
این تخت ویژه نشستن دهقانان بوده است:
هر آنکس که دهقان بد و زبردست ورا میش سر بود جای نشست
۹/ خسرو / ۳۵۸۶ - ۳۵۸۷، ۳۵۹۰ - ۳۵۹۱

میلاد (۱)

از پهلوانان ایران. پدر گرگین. کی کاوس هنگام حمله به مازندران، گنج و نگین خود
را به میلاد سپرد. [مازندران].
وی همراه کاوس به هاماوران رفت و اسیر شد. [هاماوران]
میلاد بایستی از اهالی ری بوده باشد، زیرا بهرام چوبینه، که خود از اهالی ری است،
می گوید [خسرو پرویز]:

بر افرارزم اندر جهان داد را کنم تازه آیین میلاد را
۲/ مازندران / ۱۵۸ - ۱۶۰ ■ ۲/ هاماوران / ۵۶ - ۶۴ ■ ۴/ کیخسرو / ۱۵۴
(خویشان میلاد)، ۲۳۹ (گرگین میلاد) ■ ۴/ کاموس / ۶۸۷ (گ.م.)* ■ ۵/ بیژن / ۴۸
(گ.م.)، ۱۰۴ (گ.م.)، ۱۰۷ (گ.م.)، ۱۱۶ (گ.م.)، ۱۰۹۵ (گ.م.)، ۱۰۹۷ (گ.م.) ■ ۵
/ دوازده رخ / ۱۵۰۷ (گ.م.) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۴۲ (گ.م.)، ۹۶۲ (گ.م.) ■ ۹
/ خسرو / ۲۷۴ (گ.م.)، ۳۶۵ (آیین میلاد)

میلاد (۲)

از شهرهای هند. اسکندر در بازگشت از هند، گنج خود را در این شهر مخفی کرد:
زمیلاد چون باد لشکر براند به قنوج شد، گنجش آنجا بماند
۷/ اسکندر / ۲۳۱ - ۲۳۲، ۳۱۶، ۳۲۳ (مرز و بوم)، ۴۵۱ (پیران میلاد)، ۴۵۹

*. گ.م. = گرگین میلاد

میلاد (۳)

از بزرگان ایران در دوره بهرام گور. پس از مرگ یزدگرد بزه گر، او نیز در پارس به جمع ناراضیان پیوست:

چو میلاد و چون پارس مرزبان چو پیروز اسپ افکن از گرزبان
۷ / یزدگرد ۱ / ۳۷۵ - ۳۸۹

میم

مکانی است در کنار سپد کوه، در مسیر کلات و چرم:
به بالا چو طوس از میم بنگرید شد آن کوه بر چشم او ناپدید
۴ / فرود / ۴۳۹، ۴۹۰، ۶۶۷ ■ ۴ / کاموس / ۱۷

مینو ← بهشت

ن

نار

یکی از چهار دختر آسیابان (۱):

یکی مشک نام و دگر سیسنگ یکی نام نار و دگر سوسنگ
بهرام گور آنان را در کنار آتش دید و همگی را به مشکوی خود روانه کرد
۷/ بهرام ۵ / ۴۴۲ - ۵۱۳

نارون

بیشه‌ای است نزدیک کوه آمل:

سپاه پراگنده کرد انجمن همی تاخت تا بیشه نارون
چو نزدیکی کوه آمل رسید سپه را بدان بیشه اندر کشید
۳/ سیاوش / ۲۶۵۶ ■ ۹ / خسرو / ۲۸۸۴ - ۲۸۸۵، ۲۹۷۳، ۳۲۶۸ ■ ۹ / یزدگرد ۳
/ ۲۶۳، ۲۵۷

ناصرالدین

لقب سبکتکین، پدر سلطان محمود غزنوی:

کسی کش پدر ناصرالدین بود سر تخت او تاج پروین بود
۱/ آغاز / ۲۱۹

نام خواست

پهلوان تورانی. وی همراه با بیدرفش، نامه ارجاسپ را برای گشتاسپ آورد.
در نبرد اول ارجاسپ و گشتاسپ، وی فرماندهی میانه لشکر توران را بر عهده داشت:

میانگاه لشکرش را همچنین سپاهی بیاراست خوب و گزین
بدادش بدان جادوی خویش کام کجا نام خواست و هزارانش نام*
وی با گرامی، پسر جاماسپ به نبرد پرداخت ولی چون یارای پایداری نداشت، از میدان
رزم گریخت.

۶/دقیقی / ۱۲۵ - ۱۲۷، ۱۷۳ - ۱۸۶، ۲۲۰ - ۲۳۸، ۴۵۹ - ۴۶۰، ۵۰۸ - ۵۱۲

نامدار ← نیوزار

۶/دقیقی / ۳۶۳

ناهید (۱)

فلک سوم از افلاک آسمانی:

ازان ترس کوهوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید
نام تازی آن زهره است:

به یزدان که او برتر از برتریست نگارنده زهره و مشتریست

۱/آغاز / ۳ = ۱ / منوچهر / ۶۴۳، ۱۱۴۸، ۱۵۱۹ / ۲ = سهراب / ۳۲۴ = ۳ / سیاوش /
۱۵۴۳ = ۴ / کاموس / ۹۰۲ = ۴ / خافان / ۸۸۹ (خداوند ناهید) = ۵ / بیژن / ۵۹۸ = ۵ /
دوازده رخ / ۱۰۶۷ = ۶ / هفتخوان / ۷۵۳ = ۷ / اسکندر / ۲۳۰، ۱۵۷۶، ۱۹۳۰ = ۷ /
اشکانیان / ۱۲۶ = ۷ / شاپور / ۷۹ = ۸ / کسری / ۷۳۷ = ۸ / هرمزد / ۱۳۳۹ /
(زهره) = ۹ / خسرو / ۲۹۴۹، ۳۵۸۵ = ۹ / یزدگرد / ۳۹ = ۳ (زهره)

ناهید (۲) ← کتیون

۶/دقیقی / ۳۰ - ۳۳

ناهید (۳)

مادر اسکندر. دختر فیلقوس، قیصر روم. همسر داراب.

پس از شکست فیلقوس در نبرد، داراب ضمن دریافت باز، ناهید را نیز به همسری
گرفت. پس از چندی ناهید مبتلا به بوی ناخوش دهان گردید. داراب او را نزد پدر باز
گرداند. ناهید که از او باردار بود، در روم اسکندر را به دنیا آورد.
داراب پس از ناهید زن دیگری گرفت و از آن زن دارا به دنیا آمد [داراب]:

*. در پهلوی، نام خواست، پسر هزاران است. (ر.ک: یادگار زیران). ولی در داستان دقیقی، نام دیگر نام خواست، هزاران است.

وزان پس که ناهید نزد پدر بیامد، زنی خواست دارا دگر
پس از پیروزی اسکندر بر دارا، ناهید برای خواستگاری روشک به اصفهان رفت.
[اسکندر].

۶ / داراب / ۶۷ - ۱۰۸، ۱۲۴ - ۱۲۵ ■ ۷ / اسکندر / ۷۰ - ۸۳، ۱۵۴۰ - ۱۵۴۲
(مادر)، ۱۷۶۳ - ۱۸۰۱، ۱۸۸۰ - ۱۸۸۳ (مادر)

[نبطقون] ← بيطقون

نبی ← محمد (ص)

نخشب

[[شهریست بسیار نعمت و آبادان، اندر ناحیت ماوراءالنهر.]] (حدودالعالم، ص ۶۶)
[[نخشب، معرب آن نسف و شهری بوده است در ماوراءالنهر به مسافت چهار روز از
بخارا.]] (فرهنگ فارسی)

نبرد بیژن طرخان و ماهوی سوری، در دشت کناره این شهر جریان یافت:
چو نزدیک شهر بخارا رسید همه دشت نخشب سپه گسترد
۹ / یزدگرد ۳ / ۷۸۵

نرسی (۱)

از شاهان اشکانی:

چو نرسی و چون اورمزد بزرگ چو آرش که بد نامدار سترگ
۷ / اشکانیان / ۵۸

نرسی (۲)

هفتمین شاهنشاه ساسانی. پسر بهرام بهرامیان. سلطنت وی نه سال بوده است. وی پس از
نصایحی به اورمزد، پسرش، تاج و تخت را به او سپرد:

همان روز گفתי که نرسی نبود همان تخت و دیهیم و کرسی نبود
۷ / بهرام ۳ / ۱۰ - ۱۵ ■ ۷ / نرسی / ۱ - ۲۴ ■ ۷ / شاپور ۲ / ۳۱ (پیوند نرسی)،
۵۸، ۳۵ (تخم نرسی)، ۱۷۱ (شاپور نرسی) ■ ۸ / کسری / ۲۲۷۹ - ۲۲۸۰

نرسی (۳)

برادر کوچک بهرام گور. پسر یزدگرد بزه‌گر. بهرام پس از تصرف تاج و تخت او را

سپهسالار سپاه خود کرد:

سپه را سراسر به نرسی سپرد به بخشش همی پادشاهی ببرد
پس از حمله خاقان چین، بهرام در آذرآباد گان پنهان شد و تاج و تخت را به نرسی
سپرد:

برادرش را داد تخت و کلاه که تا گنج و لشکر بدارد نگاه
وی نامه ای برای خاقان فرستاد و از او درخواست صلح کرد. پس از شبیخون بهرام بر
خاقان و بازگشت او به ایران، نرسی حکومت خراسان را یافت.
۷/ بهرام ۵ / ۷۶ - ۸۰، ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴، ۱۴۵۹ - ۱۴۸۴، ۱۵۶۵ - ۱۶۲۸، ۱۶۹۵ -
۱۷۰۲، ۲۳۵۶ - ۲۳۵۸

نرسی (۴)

پسر یزدگرد دوم. برادر پیروز، شاهنشاه ساسانی. نرسی همراه برادر به نبرد هیتالیان
رفت ولی در کنده افتاد و مرد:

[پیروز] به کنده در افتاد با چند مرد بزرگان و شیران روز نبرد
چون نرسی برادرش و فرخ قباد بزرگان و شاهان فرخ نژاد
۸/ یزدگرد ۲ / ۱۶۲ - ۱۶۸

نرم پای

نام محلی در مازندران:

وزان روی بزرگوش تا نرم پای چو فرسنگ سیصد کشیده سرای
۲/ مازندران / ۴۹۷

نرم پایان

قومی یا سرزمینی است آنسوی حبش. اسکندر پس از قلع و قمع حبشیان به نرم پایان
رسید:

چون نزدیکی نرم پایان رسید نگه کرد و مردم بی اندازه دید
نه اسپ و نه جوشن نه تیغ و نه گرز ازان هر یکی چون یکی سرو برز
۷/ اسکندر / ۱۱۷۷ - ۱۱۸۲

نریمان

پهلوان زابلی. پدر سام. پسر گشتاسپ:

همان سام پور نریمان بدست نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر به گیتی بدی خسرو تا جور
نامش به گونه نیرم نیز آمده است:

چو نوذر بر سام نیرم رسید یکی نو جهان پهلوان را بدید
در ملحقات مجلد اول آمده است که او جانش را در راه تصرف دژ سپند از دست داد:
نریمان که گوی از دلیران ببرد به فرمان شاه آفریدون گرد
به سوی حصار اندر آورد پای دران راه ازو گشت پردخته جای
شب و روز بودی به رزم اندرون همیدون گهی چاره، گاهی فسون
سرانجام سنگی بینداختند جهان را ز پهلوی بپرداختند
توضیح ۱: در گرشاسب نامه (ص ۳۲۸) آمده است که وی پسر گورنگ و برادرزاده
گرشاسب است:

برادر یکی داشت جوینده کام گوی شیر دل بود گورنگ نام
..از او کودک کی مانند مانند ماه چو مه لیک نادیده گیتی دو ماه
نریمان پدر کرده بدن نام اوی ز گیتی همان بد دلارام اوی
... ند دیده روی پدر یکزمان عمش را پدر بودی از دل گمان
توضیح ۲: در پاره ای از فرهنگها نام پدرش را کریمان پنداشته اند (ر.ک. کریمان)
۱. / فریدون / ۵۸۳ (سام نریمان) ۱ / منوچهر / ۴۸ (س* نریمان)، ۹۳ (س.
نریمان)، ۱۷۱ (س. نیرم)، ۵۷۴ (س. نریمان)، ۶۴۵ (س. نیرم)، ۷۰۴ (س. نریمان)، ۸۸۱
(س. نیرم)، ۱۴۵۱ (س. نریمان) ۱ / ملحقات / ص ۲۶۶ — ۲۶۷ / ۲ / نوذر / ۱۹ (س.
نریمان)، ۲۴ (س. نیرم)، ۹۱ (س. نیرم)، ۱۲۵ (س. نریمان) ۲ / مازندران / ۳۸۰ / ۲
/ هاماوران / ۵۸۰ (تخم نیرم) ۲ / سهراب / ۱۰۳ (س. نریمان)، ۱۱۳ (نیرم) ۱۲۳
(نیرم)، ۱۲۶ (س. نریمان)، ۶۹۰ — ۶۹۱ (تخم نیرم — تخم سام نیرم)، ۳ / سیاوش / ۲۸۷۴
(تخم نیرم = رستم) ۴ / کیخسرو / ۲۷ (زال سام نریمان)، ۳۵۰ (نیرم) ۴ / خاقان / ۲۵۴
(تخم نیرم) ۶ / اسفندیار / ۵۳۴ (زال سام نریمان)، ۵۹۲ (تخم نیرم)، ۶۴۸ — ۶۴۹، ۱۳۶۱
(گنج سام نریمان) ۶ / شغاد / ۴ (س. نریمان)، ۴۲ (س. نیرم)، ۹۱ (تخم س. نیرم)،
۲۴۱ / ۶ / بهمن / ۱۳۳ (فرزند س. نریمان)، ۱۴۶ (نیرم گونا مور نیرم)

نسا

[[شهریست اندر ناحیت خراسان، بر دامن کوه نهاده اندر میان کوه و بیابان.]]
(حدودالعالم، ص ۵۶)

ز گرگان بیامد به شهر نسا یکی رهنمون پیش پر کیمیا
۷/ بهرام ۵ / ۱۵۱۳ = ۸ / کسری ۳۷۴۶

نستاو

چوپانی است در روم:

جوانمرد را نام نستاو بود دلیر و هشیوار و با تاو بود
گشتاسپ هنگام پناهندگی در روم، نزد او رفت و از او درخواست کار کرد. نستاو
خواهش او را نپذیرفت.

این نام در «قا» سیاف، «نل» بستاو، «نخ» بستاو آمده است.

۶/ لهراسپ ۱۶۱ - ۱۷۰

نستود (۱)

از پهلوانان سپاه خسرو پرویز. پس از فرار بهرام چوبینه از میدان نبرد، نستود با سه هزار
سپاهی به تعقیب او پرداخت. بهرام او را در بیشه‌ای به دام افکند:

همی خواست نستود زو زینهار همی گفت کای نامور شهریار
... مکش مرا تا دوان پیش تو بیایم بوم زار درویش تو
بهرام او را آزاد کرد و اجازه داد که نزد خسرو باز گردد.

این نام در «لن» و «قا» نستوه، «نخا» نستوده و بستاو، «بن» نستور آمده است.

۹/ خسرو ۵۳۶ - ۵۳۸، ۱۹۶۰ - ۱۹۶۳، ۱۹۹۷ - ۲۰۱۷

نستود (۲)

پسر خسرو پرویز. مادرش شیرین:

وزو نیز فرزندی بودم چهار بدیشان چنان شاد بد شهریار
چو نستود و چون شهریار و فرود چو مردان شه آن تاج چرخ کبود
پس از کشته شدن خسرو، او نیز در زندان کشته شد.

این نام در «لن» و «قا» نستوه و در «برو» نستور آمده است.

۹/ شیرویه ۴۶۴ - ۴۶۹، ۵۳۶ - ۵۳۸

[نستوده] ← نستود (۱)

[نستور] (۱) ← بستور

۶ / دقیقی

[نستور] (۲) ← نستود (۱)

۹ / خسرو

[نستور] (۳) ← نستود (۳)

۹ / شیرویه

نستوه (۱)

از سرداران فریدون. وی همراه منوچهر به نبرد سلم و تور رفت:
سپهدار چون قارن رزم زن چو شاپور و نستوه شمشیر زن
۱ / فریدون / ۵۸۱

نستوه* (۲)

پسر گودرز. وی در نبرد طوس و پیران حضور داشت:
درفشی کجا آهویش پیکرست که نستوه گودرز بالشکرست
۴ / فرود / ۵۲۹

نستوه (۳)

پهلوان ایرانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو حضور داشته است:
بفرمود تا نزد نستوه شد چپ لشکر شاه چون کوه شد
۵ / جنگ بزرگ / ۱۷۱

نستوه (۴)

پهلوان تورانی. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب حضور داشته است:

* . در فهرست اعلام مجلد چهارم شاهنامه این نام نیامده است و در داستان فرود از انتشارات بنیاد شاهنامه، نستوه را صفت گودرز دانسته‌اند و آن را در بخش لغت نامه معنی کرده‌اند.

اما این کلمه صفت گودرز نیست بلکه نام پسر اوست، زیرا درفش گودرز شیر پیکر است و نه آهو پیکر، و او را تخوار در دو بیت بالاتر (بیت ۵۲۷) معرفی کرده بوده است:

درفشی کجا شیر پیکر به زر که گودرز کشواد دارد به سر

ز گردان و جنگ آوران سی هزار برفتند با خنجر کارزار
جهان دیده نستوه سالارشان پشنگ دلاور نگهدارشان
۵/ جنگ بزرگی / ۳۱۸ - ۳۱۹

[نستوه] (۵) ← بستور

۶/ دقیقی /

نستوه (۶)

از بندگان دربار هرمزد:

یکی بنده بد شاه را شاد کام خردمند و بینا و نستوه نام
هرمزد به راهنمایی او برای آگاهی از اوضاع آینده اش به سراغ مهران ستاد (۱) رفت.*
این نام در «نخ» خشنو آمده است.
۸/ هرمزد / ۳۳۷ - ۳۴۵

[نستوه] (۷) ← نستود (۱)

۹/ خسرو /

[نستوه] (۸) ← نستود (۲)

۹/ شیرویه /

نستیهن

پهلوان تورانی. پسر ویسه. برادر پیران.
پس از فرار گیو و کیخسرو به سوی ایران، وی همراه با کلباد و پولاد به تعقیب آنها
پرداخت. گیو آنان را شکست داد و بازگرداند [سیاوش].
در نبرد طوس و پیران، فرماندهی میسر به او بوده است [فرود].
پس از کشته شدن هومان، وی بر سپاه ایران شبیخون زد ولی به دست بیژن از پای در
آمد [دوازده رخ]:

یکی تیر بر اسب نستیهنا رسید از گشاد و بر بیژنا
زدرد اندر آمد تگاور به روی رسید اندرو بیژن جنگجوی

* . در «قا»، «نخ»، «نخا» و «بن» آمده است که وی فرزند مهران ستاد است: «قال إني ذكرت البارحة عند الشيخ الكبير والدي مهران ستاد.»

عمودی بزد بر سر ترگذار تهی ماند ازو مغزو و برگشت کار
 ۳ / سیاوش / ۱۳۲۴، ۳۲۵۱ - ۳۲۹۹، ۳۵۶۵ (دو پهلوان) ■ ۴ / فرود / ۱۱۳۸ ■ ۴
 / خاقان / ۱۰۹ - ۱۱۰، ۳۲۶ - ۳۲۷، ۷۱۳، ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ ■ ۵ / دوازده رخ / ۸۶۱ -
 ۸۹۱، ۸۹۸ - ۹۱۱، ۹۳۲، ۱۰۳۶، ۱۳۴۳ - ۱۳۴۶، ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹

[نسطور] ← بستور

«نسف» ← نخشب

نشابور، نشاپور

[[بزرگترین شهر است اندر خراسان و بسیار خواسته تر.]] (حدود العالم، ص ۵۵)
 شاپور اول، کهن دژ را در این شهر ساخت:
 کهن دژ به شهر نشاپور کرد که گویند با داد شاپور کرد
 این نام در «بن» نیشاپور آمده است.
 ۲ / هاماوران / ۳۵۳ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۱۵۸ ■ ۶ / بهمن / ۱۷۷ - ۱۷۸، ۱۸۴ (شاه
 نشاپور) ■ ۷ / شاپور / ۱ - ۶۵ ■ ۹ / یزدگرد / ۳ - ۴۲۲

نصر (۱) ← [فضل] بن احمد

۵ / جنگ بزرگ / ۳۰ - ۳۵

نصر (۲)

امیر مکه. پسر قتیب. پس از رسیدن سپاه اسکندر به مکه، وی به استقبال اسکندر رفت:
 چو آگاهی آمد به نصر قتیب کزو بود مر مگه را فر و زیب
 پذیره شدش با نبرده سران دلاور سواران نسیزه وران
 نژاد وی به اسماعیل نبی می رسید:
 نبیره اسماعیل نیک اخترست که پور براهیم پیغمبرست
 اسکند قبای او را که از خاندان خزاعه بودند، نابود کرد.
 ۷ / اسکندر / ۶۳۴ - ۶۶۰

نصر (۳)

برادر سلطان محمود غزنوی:

جهاندار سالار او میرنصر کزو شادمانست گردنده عصر

۷/ اشکانیان / ۷ - ۱۰

نصر (۴)

[«نصر بن احمد سامانی، پس از احمد سامانی به سال ۳۰۱ هجری به سلطنت رسید و در آن هنگام هشت سال داشت. وی سی سال و کسری حکومت کرد.» (فرهنگ فارسی)]
در دوره وی کلیله و دمنه از تازی به پارسی برگردانده شد:
[کلیله] به تازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر
۸/ کسری / ۳۴۵۵ - ۳۴۶۱

نصیبین

[«خرم ترین شهر است اندر جزیره... و اندر وی دیرهاست از آن ترسا آن.»
(حدود العالم، ص ۹۱)]
شاپور ذوالاکتاف انضمام این شهر را به ایران، جزء شرایط صلح با رومیان قرار داد:
دگر آنک باشد نصیبین مرا چو خواهی که کوتاه شود کین مرا
اهالی شهر دست به شورش زدند. شاپور پس از یک هفته شورش را سرکوب کرد:
بکشتند زیشان فراوان سران نهادند بر زنده بند گران
۷/ شاپور ۲ / ۵۲۴ - ۵۲۵، ۵۳۲ - ۵۴۴

نعمان

پسر منذر، شاه یمن. وی همراه پدر به ایران آمد و بهرام گور را برای بزرگ کردن به یمن برد:
برفتند نعمان و منذر به شب بسی نامداران گرد از عرب
بزرگان چو در پارس گرد آمدند بر تاجور یزد گرد آمدند
پس از مرگ یزد گرد بزه گر، وی به فرمان پدر، مرزهای ایران را به تاراج داد.
۷/ یزد گرد ۱ / ۶۵ - ۶۶، ۱۳۵ - ۱۳۷، ۲۰۴، ۲۳۳ - ۲۶۴، ۳۰۸، ۴۱۰، ۴۲۲ -
۴۳۱، ۵۲۱ = ۷/ بهرام ۵ / ۶۷ - ۷۴

[نواد] ← لواده

[نوانه] ← لوانه

نوبهار

[«نوبهار بلخ را که دقیقی یک آتشکده دانسته درست نیست... نوبهار در سانسکریت Navavihara (نوبهار) به معنی دیر نواست و این نامی است که به این پرستشگاه بودایی بلخ داده شده است.» (فریدون، استاد پور داود، ص ۱۰۴)]

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد بران نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار
مران جای را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان این زمان
در بیتی بهار آمده است:

رسیدم به بلخ و به خرم بهار همه شادمان بودم از روزگار
۳ / سیاوش / ۹۰۷ (بهار) / ۶ / دقیقی / ۱۴ - ۲۲ / ۶ / هفتخوان / ۶۴۳ / ۶
/ اسفندیار / ۵۴۷ / ۷ / بهرام / ۵ / ۵۷۲ / ۲۴۳۹ / ۸ / کسری / ۶۶۲

نوذر

شاه ایران. پسر منوچهر. پدر طوس و گسته.

در آغاز سلطنتش، به دلیل سرтаفتن از داد، کشور دچار هرج و مرج شد. نوذر، سام را به ایران خواند. بزرگان از سام خواستند که خودش بر تخت بنشیند. سام نپذیرفت و گفت:
من آن ایزدی فره باز آورم جهان را به مهرش نیاز آورم
به نوذر در پندها را گشاد سخن های نیکو بسی کرد یاد
سام آرامش را به کشور بازگرداند. چندی بعد افراسیاب با چهارصد هزار سپاهی به ایران تاخت. نوذر از او شکست خورد و هنگام فرار، اسیر گردید.

افراسیاب پس از آگاهی از شکست سردارانش از زال:

بزد گردن خسرو تاجدار تنش را به خاک اندر افکند خوار
شد آن یادگار منوچهر شاه تهی ماند ایران ز تخت و کلاه
پس از مرگ او، به دلیل مخالفت زال، هیچیک از دو پسرش بر تخت نشستند.

۱ / منوچهر / ۱۶۶ - ۱۷۳، ۸۷۷ - ۸۸۹، ۱۶۲۶ - ۱۶۵۱ / ۲ / نوذر / ۱ - ۳۲۰،
۴۲۱ - ۴۳۲، ۴۵۲ - ۴۵۳، ۴۵۸ - ۴۶۷، ۵۲۰ / ۲ / کیفباد / ۱۴۴ / ۲ / مازندران / ۱۱۵
۲ / سهراب / ۵۵۴ (طوس نوذر) / ۳ / سیاوش / ۴۲-۴۳، ۴۵، ۳۵۸۰ (طوس نوذر)، ۳۵۸۴
(طوس نوذر)، ۳۶۴۱، ۳۶۴۶ (طوس نوذر) / ۴ / کیخسرو / ۱۴۷ (هشتاد تن نوذری) / ۴
/ فرود / ۴۰۰ (تخم نوذر)، ۶۰۶ (تخم نوذر)، ۷۳۰ (نوذر نژاد = زرسپ)، ۹۱۹ (سپهدار

نوذر نژاد = زرسپ، ۱۲۶۲ (نوذری) ■ ۴ / کاموس / ۲۴۰ (طوس نوذر)، ۴۳۷، ۱۲۳۱ (طوس نوذر)، ۱۴۱۵ (طوس نوذر) ■ ۴ / خاقان / ۴۲۷ (طوس نوذر)، ۱۲۱۴ (طوس نوذر) ■ ۵ / بیژن / ۴۹، ۱۵۵ (طوس نوذر)، ۷۵۷ (شه نوذران طوس) ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۰۵۱ (شه نوذران طوس)، ۱۲۳۵ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶۷، ۳۳۵ (گسته‌م نوذر)، ۷۱۲ (گسته‌م نوذر)، ۹۶۱ (طوس نوذر نژاد)، ۹۹۴ (گسته‌م نوذر)، ۱۲۴۰، ۱۲۷۴ (گسته‌م نوذر)، ۱۸۲۰، ۱۸۳۷ (گسته‌م نوذر)، ۲۰۹۴ (گسته‌م نوذر)، ۲۱۲۰ (گسته‌م نوذر)، ۲۲۴۶، ۲۳۴۰-۲۳۴۱، ۲۵۱۵ (طوس نوذر نژاد) ■ ۶ / لهراسپ / ۶۵ (گسته‌م نوذر) ■ ۷ / بهرام / ۵ / ۵۷۵ ■ ۹ / خسرو / ۸۴۳، ۴۹۵-۴۹۲ /

[نوری] ← لوری

[نوش] ← طوش

نوش آذر (۱)

پسر اسفندیار:

یکی مایه‌ور پور اسفندیار که نوش آذرش خواندی شهریار
وی همراه پدر به رویین دژ رفت. پس از آغاز نبرد، طرخان (۱)، پهلوان تورانی به
مقابله او آمد. نوش آذر با ضربت شمشیر کمرگاه او را به دو نیم کرد، [هفتخوان].
نوش آذر همراه پدر به سیستان رفت، آنگاه که رستم و اسفندیار سرگرم نبرد بودند،
زواره و سپاه زابل در برابر ایرانیان صف آرایی کردند. وی از زواره خواست که باز گردد.
زواره فرمان حمله داد. نوش آذر در میانه میدان، الوای (۲)، نیزه‌دار رستم را دید و با ضربت
شمشیر او را به دو پاره کرد. زواره با مشاهده این صحنه به نوش آذر حمله کرد [اسفندیار]:
زواره یکی نیزه زد بر برش به خاک اندر آمد همانکه سرش
چو نوش آذر نامور کشته شد سپه را همه روز برگشته شد
نامش به گونه نوشاذر نیز آمده است:

چهارم بدش نام نوشاذرا نهادی کجا گنبد آذرا
۶ / دقیقی / ۹۰۰ - ۹۰۲ (نوشاذر)، ۹۹۴ - ۹۹۷ ■ ۶ / گشتاسپ / ۱۹۱ - ۲۰۵،
۲۷۷ ■ ۶ / هفتخوان / ۶۱۲ - ۶۱۷، ۸۰۸، ۸۱۲ - ۸۱۹، ۸۲۲ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۰۶۰ -
۱۰۸۱، ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵، ۱۱۰۲ (پور)، ۱۱۸۶ - ۱۱۹۳، ۱۱۹۶ ■ ۶ / بهمن / ۳۹، ۸۸

نوش آذر (۲)

[«نوش آذر یا آذرنوش یکی از هفت آتشکده عصر ساسانی است. این آتشکده سابقاً نیز وجود داشته است و مقام زردشت بوده است و همانجا بود که تورانیان وی را با هشتاد هیرید دیگر بکشتند.» (فرهنگ فارسی)]

چونوش آذر زردهشتی بکشت گرفت آن زمان پادشاهی به مشت
در این آتشکده، زردشت [= رد] به دست تورانیان کشته شد:

و زانجا به نوشاذر اندر شدند رد و هیرید را به هم برزدند
۶ / گشتاسپ / ۱۰۴ — ۱۰۵ (نوشاذر)، ۶ ■ ۲۲۳ / اسفندیار / ۱۵۹۷ (نوش آذر
زردهشتی)

نوشاد

شهری است در اهواز، بنا شده به فرمان دارای داراب:
یکی شارسطان کرد نوشاد نام به اهواز گشتند زوشاد کام
این نام در «بن» زدنوش و «نخا» زدیوس آمده است.
۶ / دارا / ۲۳

نوشاذر (۱) ← نوش آذر (۱)

۶ / دقیقی / ۹۰۰ — ۹۰۲

نوشاذر (۲) ← نوش آذر (۲)

۶ / گشتاسپ / ۱۰۴ — ۱۰۵

[نوش زاد] (۱) ← مهرنوش (۱)

۶ / ...

نوش زاد (۲)

پسر کسری نوشین روان. چون مادرش مسیحی بود، او نیز به کیش مادر گروید:
ز دین پدر، کیش مادر گرفت زمانه بدو مانده اندر شگفت
به فرمان کسری، او را در کاخی در جندشاپور زندانی کردند.
هنگامی که خبر بیماری کسری در لشکرکشی به روم به ایران رسید، نوش زاد سر به
شورش برداشت. به فرمان کسری، رامبرزین، در رأس سپاهیانی به مقابله نوش زاد رفت.

نوش زاد بر سپاه ایران تاخت:

چپ لشکر شاه ایران ببرد به پیش سپه در، نماند ایچ گرد
ولی بر اثر شدت تیرباران، نوش زاد مجروح شد و پس از وصیت برای مادرش، جان
سپرد:

به خاکش سپردند و شد نوش زاد ز باد آمد و ناگهان شد به باد
۸ / کسری / ۷۳۷ - ۹۵۹

[نوشک مهرزاد] - مهرک نوش زاد

نوشه

دختر بهرام (۱۲). از دوده نرسی. مادر مالکه.

در حمله طایر، امیر غسانیان، او اسیر شد و به حرمسرای او برده شد:

ز پیوند نرسی یکی یادگار کجا نوشه بد نام آن نو بهار
ز ایوانش بردند و کردند اسیر که دانا نبودند و دانش پذیر
وی سالی بعد، دختری به دنیا آورد که مالکه نام گرفت.

شاپور ذوالاکتاف، خطاب به طایر درباره نوشه و نام پدرش می گوید:

چنین گفت شاپور، بد نام را که از پرده چون دخت بهرام را
بیاری و رسوا کنی دوده را بر انگیزی آن کین آسوده را
این نام در «نخ» انوشه آمده است.

۷/ شاپور ۲ / ۳۰ - ۳۵، ۵۹، ۱۱۲ - ۱۱۳ (دخت بهرام)

نوشین روان

بیستمین شاهنشاه ساسانی. پسر قباد. مادرش دختر دهقانی اهوازی. پدر هرمزد و
نوش زاد.

نام اول او، کسری بوده است:

چو بشیند [قباد] در خانه شد شاد کام همانگاه کسریش کردند نام
ولی پس از بر تخت نشستن، نوشین روان نام گرفت:

ورا نام کردند نوشین روان که مهتر جوان بود و دولت جوان
بزرگترین اقدام وی پیش از بر تخت نشستن، قتل عام مزدکیان بود [قباد].

نخستین اقدام او پس از بر تخت نشستن، سرکوب و قتل عام مردم بلوچ و گیلان بوده

است.

پس از چندی به روم لشکر کشید و انطاکیه را به تصرف آورد و در کنار آن شهر، زیب خسرو را بنا نمود. در بازگشت بیمار شد و در اردن بستری گردید. در این زمان شورش پسرش نوش زاده، به وقوع پیوست. به فرمان کسری، رامبرزین شورش را سرکوب کرد. در این غائله نوش زاده به قتل رسید. چندی بعد وی خوابی دید. هیچیک از خوابگزاران تفسیر آن را درنیافتند. بوزرجمهر که کودک بود دانش آموز، خواب را دریافت و غلامی را که در لباس زنان، در حرمرای کسری بود دستگیر کرد.

نوشین روان وزیری داشت به نام مهبود. وی فقط از دست مهبود غذا می خورد این وزیر بر اثر توطئه پرده دار کاخ، زروان کشته شد. چندی بعد کسری پی به بی گناهی مهبود برد. پس فرمان به قتل زروان و جهود همدست او داد.

پس از چندی، وی به تقاضای هیتالیان به نبرد خاقان چین رفت. خاقان با پذیرش باز و دادن دختر خود به کسری، مانع وقوع نبرد شد. مدتی بعد، شاه هند، شطرنجی برای کسری فرستاد. بوزرجمهر راز آن را گشود. سپس بوزرجمهر نرد را ساخت و به هند برد.

روزی در شکارگاه مرغی دانه های بازویند او را خورد. بوزرجمهر در حیرت از این واقعه زیر لب با خود سخن می گفت. کسری به گمان اینکه او بدون اجازه غذا خورده است: بدو گفت کای سگ، ترا این که گفت که پالایش طبع بتوان نهفت وی فرمان داد بوزرجمهر را به زندان بیفکنند و تمامی شکنجه ها را در باره اش اعمال دارند.

ولی پاسخ بوزرجمهر همیشه این بوده است:

که حال من از حال شاه جهان فراوان بهست آشکار و نهان
بوزرجمهر که بر اثر این شکنجه ها نابینا شده است، راز احوال خوب خود را چنین به کسری باز می گوید:

ز سختی گذر کردن آسان بود دل تاجداران هراسان بود
نوشین روان، یک سال پیش از مرگ، هر مزد را به جانشینی برگماشت. وی طی وصیتی تمامی تکالیف نزدیکان و مردم را برای مراسم کفن و سوگواری تعیین کرد. از آن جمله است:
ز فرزند وز دوده ارجمنند کسی کش ز مرگ من آید گزند
بیا ساید از بزم و شادی دو ماه که این باشد آیین پس از مرگ شاه

سزد گر هر آنکو بود پارسا بگرید برین نامور پادشا
وی در هفتاد و چهار سالگی این وصیت ها را به فرزندش گفت و سالی بعد مرد:
کنون من رسیدم به هفتاد و چهار ترا کردم اندر جهان شهریار
۷ / اشکانیان / ۲۱، ۲۹ - ۳۰ = ۸ / قباد / ۱۷۵ - ۱۸۳، ۱۹۸ - ۱۹۹، ۲۸۲ -
۳۷۵، ۳۸۹ = ۸ / کسری / ۱ - ۴۴۶۷ = ۸ / هرمزد / ۲۱ (پدر)، ۶۴ (پدر)، ۶۶، ۶۹، ۱۵۳
(پدر)، ۱۷۴ - ۱۷۸، ۱۹۰ (پدر)، ۲۰۱ (پدر)، ۲۰۳ - ۲۰۴ (پدر)، ۲۰۷ - ۲۱۵، ۲۱۹،
۲۸۴، ۳۵۳ - ۳۷۳، ۳۸۴ - ۳۸۵، ۹۳۷، ۹۹۸ (پدر)، ۱۶۴۸ = ۹ / خسرو / ۴۶، ۲۲۵،
۳۰۸ (پدر)، ۱۲۸۶ - ۱۲۸۹، ۱۹۲۰، ۳۲۶۶ - ۳۲۷۰ = ۹ / شیرویه / ۲۶۴ - ۲۶۶، ۲۶۷ = ۹
/ یزدگرد ۳ / ۱۵، ۱۶۲، ۳۶۵ - ۳۷۱، ۵۸۸، ۶۶۸، ۶۷۲ (نبیره جهاندار نوشین روان)، ۸۲۳

نوند

محلی است در نیشابور. رستم در این محل پهلوانان را به جشن و شکار فرا خواند:
شنیدم که روزی گو پیلتن یکی سور کرد از در انجمن
به جایی کجانام او بدنوند بدواندرون کاخ های بلند
کجا آذر تیزرزیں کنون بدانجا فروزد همی رهنمون
این نام در «لن» ارنوند، «بن» بردوند آمده است.
استاد معین در باره محل آتشکده برزین نگاشته اند: «آتش سوم آذر برزین مهر نام
دارد و آن آتش برزیگران است که در خراسان اندر ریوند نیشابور نزول کرد.» (مزد یسنا،
ص ۵۷ - ۵۸). لذا محتمل است که نوند همان ریوند باشد. این احتمال را نسخه لندن نیز
تقویت می کند.

۲ / هاماوران / ۴۶۴ - ۴۶۶

نهال بهشت ← سروکشمیر

نهران گراز ← شهران گراز

نهروان

[[و دیگر رود ازین کوه [= کوه ارمینیه] بردارد آن را نهروان خوانند. اندر کشت ها به
کار شود. چون به شهر نهروان رسد هیچ نماند.]] (حدود العالم، ص ۳۱)
این رود در کنار پایتخت ماسانیان جریان داشت:
چنین با بزرگان روشن روان همی راند تا چشمه نهروان

۷ / بهرام ۵ / ۲۴۲۱ = ۹ / خسرو / ۸۰، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۵، ۵۰۲، ۵۹۴، ۶۰۷ -
 ۶۰۸ (پل نهروان)، ۶۲۱ (پل نهروان)، ۶۳۸

نهل

پهلوان تورانی در نبرد دوم پیران با طوس [کاموس]:
 گرازه سرگیموگان با نهل دو گرد گرانمایه شیر دل
 این نام در «لن» و «نل» تهل، «نخ» بهل و در «نخا» دهل آمده است.
 ۴ / کاموس / ۳۳۲

نیاطوس

پسر قیصر روم. برادر مریم، همسر خسرو پرویز. وی در رأس سپاهانی از روم، برای
 نبرد با بهرام چوبینه به یاری خسرو آمد. قیصر، سپاه و مریم را به او سپرد:
 نیاطوس جنگی برادرش بود بدان جنگ سالار لشکرش بود
 بدو گفت مریم به خون خویش تست بران بر نهادم که هم کیش تست
 سپردم ترا دختر و خواسته سپاهی برین گونه آراسته
 بهرام شکست خورد و گریخت. خسرو از بیم رومیان، لباس ترسایان می پوشید. روزی
 در هنگام صرف غذا، همچون زرتشتیان واژ بر دست گرفت:
 نیاطوس کان دید بنداخت نان از آشفستگی باز پس شد زخوان
 همی گفت واژ و چلیپا به هم ز قیصر بود بر مسیحا ستم
 بندوی، خال خسرو، در خشم از جسارت او، بر روی او سیلی می زند، نیاطوس،
 خشناک از این توهین به اردوی رومیان بازگشت و آماده جنگ شد. این غائله با وساطت مریم
 فرونشست.

وی پس از چندی به روم بازگشت.

این نام در «قا» نیاطوش آمده است.

۹ / خسرو / ۱۵۳۵ - ۱۵۴۶، ۱۵۵۱ - ۱۵۵۸، ۱۵۶۷، ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸، ۱۷۳۰ -
 ۱۷۳۸، ۱۸۶۱ - ۱۸۶۵، ۱۸۹۹ - ۱۹۰۵، ۲۰۷۱ - ۲۱۲۶ = ۹ / شیرویه / ۲۷۸ - ۲۷۹،
 ۲۸۲ - ۲۸۸

[نیاطوش] ← نیاطوس

[نیانوش] ← برانوش

نیران

نام روز سی‌ام از هر ماه خورشیدی:

شبانگاه نیران خرداد ماه سوی آسیا رفت نزدیک شاه

۹ / یزدگرد ۳ / ۶۲۸

نیرم ← نریمان

[نیسابور] ← نشابور

[نیسان] ← میسان

نیل

[«رودی بزرگست در قسمت شرقی و شمال شرقی افریقا و یکی از طولترین رودهای عالم» (فرهنگ فارسی)]

در شاهنامه این نام تنها برای تشبیه به کار رفته است:

زدیده فزون زان ببارید آب که بردارد از رود نیل آفتاب

۱ / آغاز / ۲۱۲ ■ ۱ / فریدون / ۷۲۲ ■ ۱ / منوچهر / ۱۰۴۳ ■ ۲ / مازندران / ۳۹۳ ■
 ۲ / سهراب / ۳۲۵ ■ ۳ / سیاوش / ۴۵۳، ۶۰۰ ■ ۴ / کیخسرو / ۲۸۱، ۴۵۲، ۷۴۸ ■ ۴
 / کاموس / ۸۹۰، ۱۲۱۳ ■ ۴ / خاقان / ۲۹۸، ۳۶۲، ۵۸۷، ۶۰۱، ۶۷۴، ۱۱۱۴، ۱۲۵۱ ■ ۵
 / دوازده رخ / ۲۰۷۹ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۵۲، ۷۶۶ ■ ۶ / اسفندیار / ۱۵۶،
 ۳۹۹، ۴۵۲، ۱۴۱۷ ■ ۶ / دارا / ۱۵۶ ■ ۷ / اسکندر / ۱۵۹۱ ■ ۷ / اردشیر / ۱ / ۲۳۱ ■ ۷
 / بهرام / ۲۱۱۲ ■ ۸ / کسری / ۵۰۶، ۷۹۰، ۲۰۲۱، ۳۲۱۰ ■ ۸ / هرمزد / ۸۷۲ ■ ۹
 / خسرو / ۹۵۶، ۱۶۱۳ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۴۷۰

نیمروز ← سیستان

[نیودار] ← نیوزار

نیوزار

پسر گشتاسپ. در نبرد اول ارجاسپ و گشتاسپ، پس از بستور، پسر زریر، وی به میدان رفت:

بیامد پس آن برگزیده سوار پُس شهریار جهان نیوزار
 ...بکشت از گوان جهان شست مرد دران تاختن‌ها به گرز نبرد

سرانجامش آمد یکی تیر چرخ چنان آمده بودش از چرخ برخ
بیفتاد زان شولک خوب رنگ بمرد و نرست، اینت فرجام جنگ
در پیشگویی جاماسپ، وی نامدار نامیده شده است:
بیاید پس آن برگزیده سوار پس شهریار جهان نامدار
این نام در «نخ» نیودار و در بیتی در «لن» نیوه دار آمده است.
۶ / دفیقی / ۳۶۳ - ۳۶۵، ۵۲۹ - ۵۴۲

9

ورازاد

شاه سپیجاب. هنگامی که فرامرز با سپاهیان خود برای خونخواهی سیاوش به توران می‌تاخت به ورازاد برخورد:

ورازاد از قلب لشکر برفت بیامد به نزد فرامرز تفت
فرامرز پس از کشتن هزارتن از سپاهیان ورازاد، با او روبرو شد و:
یکی نیزه زد بر کمر بند او که بگسست زیر زره بند او
... سر نامور دور کرد از تنش پر از خون بیالود پیراهنش
۳ / سیاوش / ۲۶۵۸ - ۲۶۹۸، ۲۷۳۴

[وروگرد] ← گروگرد

وریغ ← اورنیغ

وستوی

از بزرگان ایران. پس از فرار خسرو پرویز به آذرآبادگان، وستوی نیز نزد او رفت:
چو شیران و وستوی یزدان پرست ز عمان چو خنجست و چون پیل مست
۸ / هرمزد / ۱۷۳۸ - ۱۷۵۶

وصی ← علی (ع) (۱)

وقاس، وقاص

پدر سعد، سردار تازیان در حمله به ایران در دوره یزدگرد سوم:
عمر سعد وقاس را با سپاه فرستاد تا جنگ جوید زشاه

...سوی سعد وقاص جوینده جنگ جهان کرده برخویشتن تار و تنگ
۹ / یزدگرد ۳ / ۲۲، ۱۳۷، ۳۳۳

وهر

نام چادر نشینان آسیای میانه شرقی است.*
در نبرد پیران وطوس، پهلوانی به نام گردوی از این قوم به یاری پیران آمد:
شمیران شگنی و گردوی وهر پراگنده بر نیزه و تیغ زهر
۴ / کاموس / ۷۵۹، ۱۲۳۵ ■ ۴ / خاقان / ۱۲۶، ۶۷۹، ۷۹۵، ۹۲۴ (وهری)

ویسه

سالار سپاه توران. پدر پیران. وی به فرمان پشنگ به ایران تاخت [نوذرا]:
سپهبدش چون ویسه تیز چنگ که سالار بد بر سپاه پشنگ
وی از قارن شکست خورد و از برابر او گریخت.
پسرانش: پیران، هومان، فرشیدورد، لهاک، کلباد، نستین، پلسم و کروخان.
۲ / نوذر / ۶۹، ۲۷۴ (کروخان ویسه نژاد)، ۳۲۴ — ۳۴۹، ۴۱۳، ۴۲۱ ■ ۴ / فرود
/ ۱۱۲۹، ۱۵۶۳ (پیران ویسه)، ■ ۴ / کاموس / ۱۳۰ (پیران ویسه نژاد) ■ ۴ / خاقان / ۱۰۹
(تخمه ویسه)، ۱۴۵ (گردان ویسه نژاد)، ۱۸۴ (هومان ویسه)، ۲۵۲ (ویسه نژاد) ■ ۵ / بیژن
/ ۳۵۳ (پیران ویسه)، ۳۶۱ (پیران ویسه)، ۹۱۲ — ۹۱۳ (پیران ویسه) ■ ۵ / دوازده رخ / ۲۱۲
(ویسه گرد)، ۴۴۶ (پدر)، ۴۵۲ (هومان ویسه)، ۴۵۹ (سرویسگان)، ۵۸۵ (هومان ویسه)، ۸۱۶
(هومان ویسه)، ۸۸۶ (درفش سرویسگان)، ۹۱۰ (سرویسگان)، ۱۳۲۹ (رویین پیران ویسه
نژاد)، ۱۵۳۴ (پیران ویسه) ۱۸۰۶ (کلباد ویسه)، ۱۸۳۷ (کلباد ویسه)، ۱۹۰۵ (پیران ویسه)،
۲۱۱۰ (تخمه ویسه)، ۲۱۴۵ (تخمه ویسگان)، ۲۲۹۶ (گرد ویسه نژاد = فرشیدورد) ■ ۵
/ جنگ بزرگ / ۹۸ (پیران ویسه)

ویسه گرد

از شهرهای توران. مرکز حکمرانی پیران:
[گیو] همان شب سپاه اندر آور گرد برفت از در بلخ تا ویسه گرد
که پیران بدان شهر بد با سپاه که دیهیم ایران همی جست و گاه
شاه هیتال، این شهر را از آن خود می دانست:

* در این باره ر.ک. به مقاله مفصل آقای دکتر ماهیارنوبی، در چیتا، س ۲، ش ۳، آبان ۱۳۶۱، ص ۳۳۵-۳۴۱

که باشد مرا ترمذو ویسه گرد که خود عهد این دارم از یزد گرد
 ۵ / دوازده رخ / ۲۱۲-۲۱۳ ■ ۸ / یزد گرد ۲ / ۳۶ ■ ۸ / کسری / ۱۷۷۶

[ویلا] ← ایلا

هاروت

[«هاروت و ماروت نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای که ... در سحرآموزی و حيله گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردیده‌اند.» (فرهنگ فارسی)]
 فردوسی در توصیف خوشنوايي چنگ همخانه خویش می‌سراید:
 گهی می‌گسارید و گه چنگ ساخت تو گفستی که هاروت نیرنگ ساخت
 ۵ / بیژن / ۲۵

هاشمی (۱)

؟. فردوسی در اشاره به سن خود می‌گوید:
 می‌لعل پیش آور ای هاشمی ز خمی که هرگز نگیرد کمی *
 ۷ / شاپور / ۶۵۸

هاشمی (۲)

[«هاشمی، منسوب به هاشم که جد عبدالله و پدر عبدالمطلب و پسر عبدمناف بود.»]
 (فرهنگ فارسی)]
 سعدوقاس دربارهٔ اسلام به فرستادهٔ ایرانیان، پیروز سخنانی می‌گوید که از آن جمله است:
 ز جَنی سخن گفت وز آدمی ز گفتار پیغمبر هاشمی
 ۹ / یزدگرد / ۱۷۸

* همین بیت با اندکی تغییر در جای دیگر چنین است:

می‌لعل پیش آور ای روزبه چو شد سال گوینده بر شست‌وسه

۷ / بهرام / ۹

هاماوران*

نام سرزمین.

کی کاوس برای سرکوب شورش این منطقه، به آن سوی لشکر کشید:

همی راند تا در میان سه شهر ز گیتی برین گونه جویند بهر

به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میانه بر آن سو که خواست

به پیش اندرون شهر هاماوران به هر کشوری در، سپاهی گران

در بیتی برای این سرزمین، نام هماور آمده است:

خبر شد به شاه هماور ازین که رستم نهادست بر رخس زین

۲ / مازندران / ۹۱۸ (جنگ هاماوران) ۲ = / هاماوران / ۳۸-۴۰، ۶۵ (سپهدار
 هاماوران)، ۶۷، ۷۹، ۸۸ (سالار هاماوران)، ۱۲۲ (شاه هاماوران)، ۱۲۵، ۱۲۷ (شهر)، ۱۲۹،
 ۱۳۳ (شاه هاماوران)، ۱۳۹ (سپهدار هاماوران) ۱۴۴ (شاه هاماوران)، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۰۵
 (سالار هاماوران)، ۲۱۲، ۲۲۳ (شاه هماور)، ۲۲۵ (شهر)، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۷۸ (شاه
 هاماوران)، ۲۷۹، ۲۹۰ (شهر)، ۲۹۲، ۲۹۸ = ۲ / سهراب / ۳۲۳، ۴۰۴ = ۳ / سیاوش / ۲۶۹،
 ۳۷۷ — ۴۱۵، ۳۷۸ (رزم هاماوران)، ۴۶۱ (دختر شاه هاماوران)، ۱۰۶۲ = ۶ / اسفندیار
 / ۱۳۰، ۱۵۸ (ماه هاماوران = سودابه)، ۶۶۸، ۷۳۴، ۷۴۰، ۹۶۲ (سواران هاماران) = ۸
 / هرمزد / ۴۸۲، ۱۶۱۹

[هبرید] ← هیرید

هجیر (۱)

پهلوان ایرانی. پسر گودرز. نگهبان دژ سپید. پس از حمله سهراب، او به نبرد رفت:

هجیر دلیر و سپهبد منم سرت را هم اکنون زتن برکنم

وی از سهراب شکست خورد و امان خواست.

* . درباره محل این سرزمین در میان دانشمندان اختلاف است. گروهی آن را یمن می دانند:

«هاماوران = هامور. نام قبیله ای ساکن یمن (قبیله حمیر H) پسوند مکان. به عقیده نلد که منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب حمیری گفته اند.» (فرهنگ فارسی)

و کسانی آن را مترادف سیران و شمیران در ادبیات پهلوی می دانند. از سوی دیگر، کسانی این نام را معادل همواران می دانند و مکان آن را شرق ایران تعیین می نمایند:

«گمان می شود که هاماوران یا هامور یا هماوران همان «همواران» باشد که در حدود العالم من المشرق الی المغرب از آن یاد شده است.» (شاهنامه و مازندران)

پس از رسیدن لشکر ایران به دژ سپید، سهراب از او خواست که تمامی پهلوانان را به او بشناساند، او پذیرفت. همه را معرفی کرد به جز رستم را. وی سهراب را از رستم می‌ترسانید و می‌گفت:

همی پیلتن را نخواهی شکست همانا که آسان نیاید به دست
و سهراب در خشم از جسارت او:
ز بالا زدش تندیک پشت دست بیفگند و آمد به جای نشست
۲ / سهراب / ۱۷۴ — ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۵۳، ۲۸۳ — ۲۸۷، ۲۸۷ — ۵۳۲، ۶۴۰ = ۳ / سیاوش
۲۷۹۱ /

هَجیر* (۲)

پهلوان ایرانی، پسر گودرز.
وی نامه گودرز را برای کیخسرو برد [دوازده رخ]:
بدو داد پس نامه پهلوان جوان خردمند روشن روان
در هنگامه نبرد سپاه ایران و توران، وی با تیر اسب اندریمان را کشت.
در نبرد تن به تن پهلوانان ایران و توران، وی با سپهرم هم نبرد شد و پس از نبردی سنگین او را کشت:

فرود آمد از باره فرخ هَجیر مراورا ببست از برزین چو شیر
این نام در «نخا» هزیم و در «لن» هزیم آمده است.
۵ / دوازده رخ / ۳۲۲، ۹۴۵ — ۱۰۴۷، ۱۰۶۳ — ۱۰۷۹، ۱۴۹۵ — ۱۵۰۳، ۱۵۲۱ —
۱۵۳۰، ۱۵۹۴ — ۱۵۹۶، ۱۷۹۹ — ۱۸۳۵، ۱۹۱۷ — ۱۹۲۹، ۲۰۳۵ — ۲۰۳۷ = ۵ / جنگ

* دلیل آنکه این نام را بر دو تن دانستیم آن بوده است که:

۱- هَجیر در نبرد با سهراب، پهلوانی است کار آزموده و دنیا دیده:

چنین گفت بارزم دیده هَجیر که تنها به جنگ آمدهی خیره خیر (۲ / سهراب / ۱۸۱)

یا:

به دل گفت پس کار دیده هَجیر که گر من نشان گو گرد گیر... (۲ / سهراب / ۱۲۶)

۲- و اما هَجیر (۲)، جوانی است تازه کار و مقام نایافته:

بفرمود تا رفت پیشش هَجیر جوانی به کردار هشیار و پیر

بگفت آن سخن سر به سر پهلوان به پیش هشیوار، پور جوان

بدو گفت کای پور هشیار دل یکی تیز گردان بدین کار دل

اگر مرا نزد من دستگاه همی هست بلید، کنونست گاه (۵ / دوازده رخ / ۹۴۵ — ۹۴۹)

بزرگ / ۱۴۸، ۹۶۲

«هرات» ← هری

[هرزید] ← هیرید

هرمز (روز) (۱) ← اورمزد (۲)

۱ / منوچهر / ۱۶۰۲ = ۵ / بیژن / ۶۸۹، ۷۶۸ = ۹ / خسرو / ۳۶۰۴

هرمز (۲)

از بزرگان دوره بهرام گور:

بیامد سوم روز شبگیر، شاه سوی دشت نخچیر گه با سپاه
به دست چپش هرمز کدخدای سوی راستش موبد پاک رای
برو داستان‌ها همی خواندند زجم و فریدون سخن راندند
۷ / بهرام ۵ / ۳۴۹ - ۳۵۱

هرمز (۳)

شانزدهمین شاهنشاه ساسانی، پسر یزدگرد دوم. پدرش یک هفته پیش از مرگ، تاج و تخت را به او سپرد و این در حالی بود که پیروز، برادرش، از او بزرگتر بود:
اگر چند پیروز با فر و یال ز هرمز فزونست چندی به سال
ز هرمز همی بینم آهستگی خردمندی و داد و شایستگی
پیروز به هیتال رفت و با سی هزار سپاهی به ایران بازگشت و هرمز را از تخت برداشت.
وی همراه برادر به نبرد هیتالیان رفت ولی در کنده افتاد و مرد.
۸ / یزدگرد ۲ / ۲۰ - ۲۳، ۲۷ - ۴۴، ۸۶، ۱۶۱ - ۱۶۸

هرمز (۴) ← هرمزد (۵)

۸ / کسری / ۸ = ۸ / هرمزد / ۹ = ۹ / خسرو /

هرمزد (روز) (۱) ← اورمزد (۲)

۷ / شابور ۲ / ۶۵۷ = ۷ / یزدگرد ۱ / ۳۲ = ۷ / بهرام ۵ / ۱۳۲۳

هرمزد (۲) ← مشتری

۵ / جنگ بزرگ / ۸۵۱

هرمزد (۳)

موبد پیری است در شهر خوره اردشیر. کسری هنگام تدارک توطئه بر علیه مزدک او را نیز به پایتخت فرا خواند:

کس آمد سوی خرّه اردشیر که آنجا بد از داد هرمزد پیر
۸ / قباد / ۳۰۲ - ۳۰۶

هرمزد (۴)

طلایه دار سپاه کسری در نبرد با رومیان. پسر خراد:
طلایه به هرمزد خراد داد بسی گفت با او ز بیداد و داد
۸ / کسری / ۵۳۷

هرمزد (۵)

بیست و یکمین شاهنشاه ساسانی. پسر کسری. مادرش دختر خاقان چین. پدر خسرو پرویز. کمی پس از بر تخت نشستن، بیدادگری پیشه کرد و بسیاری از بزرگان کشور را نابود کرد. بیدادگری های او کشور را آشفته کرد. این امر باعث شد که تمامی همسایگان رو سوی ایران کنند:

بیامد ز راه هری، ساوه شاه ابا پیل و با کوس و گنج و سپاه
... وزان روی قیصر بیامد زروم به لشکر به زیر اندر آورد بوم
... سپاهی بیامد ز راه خزر کزایشان سیه شد همه بوم و بر
... زدشت سواران نیزه گزار سپاهی بیامد فزون از شمار
در چنین اوضاع آشفته ای بهرام چوبینه ظهور کرد و آرامش را به مرزها باز آورد. اما خوی بد هرمزد او را به شورش کشاند. پس از چندی بندوی و گسته، خالان خسرو، او را کور کردند و خسرو را بر تخت نشاندند:

شدند اندر ایوان شاهنشاهی به نزدیک آن تخت با فرهی
چو تاج از سر شاه برداشتند ز تختش نگونسار برگاشتند
نهادند پس داغ بر چشم شاه شد آنگاه آن شمع رخشان سیاه
پس از شکست خسرو، بندوی و گسته، از بیم آنکه بهرام او را بر تخت بنشانند، به زندان رفتند و او را کشتند:

ز در چون رسیدند نزدیک تخت زهی از کمان باز کردند سخت
فگندند ناگاه در گردنش بیاویختند آن گرامی تنش

شد آن تاج و آن تخت شاهنشهان تو گفستی که هرمز نبذ در جهان
 ۸ / کسری / ۳۸۲۲ - ۳۸۷۶، ۴۲۹۱ - ۴۳۹۵، ۴۴۰۵، ۴۴۰۷ - ۴۴۶۸ = ۸
 / هرمزد / ۱۳ - ۱۸۸۳ = ۹ / خسرو / ۱ - ۱۷، ۴۲ - ۷۷، ۲۲۵، ۲۸۲ - ۲۸۸، (پدر)،
 ۲۹۳ - ۲۹۴ (پدر)، ۳۰۵ - ۳۰۸، ۳۲۰ - ۳۲۲، ۳۶۱، ۳۹۰ (شاه ایران)، ۴۶۸ (پدر)،
 ۴۷۳ - ۴۸۱، ۶۱۲ - ۶۳۳، ۶۳۹ (پدر)، ۶۴۵ - ۶۷۳، ۷۸۸ (پدر)، ۱۰۷۷ (پدر)، ۱۲۸۵،
 ۱۹۸۸ (پور هرمز)، ۲۱۰۸ - ۲۱۱۰ (پدر)، ۲۴۰۵ (پدر)، ۲۵۱۵، ۲۸۸۲ (پدر)، ۳۱۳۹،
 ۳۱۴۲ (پدر)، ۳۳۸۳ (پدر) = ۹ / شیرویه / ۲۸ - ۲۹ (پدر)، ۱۲۶ - ۱۳۱، ۱۳۸ - ۱۴۱
 (پدر) = ۹ / یزدگرد ۳ / ۵۷۱

هرمزد (۶)

از بزرگان اصطخر در دوره فرابین. پسر شهران گراز:
 شب تیره هرمزد شهران گراز سخن ها همی گفت چندان به راز
 گزیده سواری ز شهر صطخر که آن مهتران را بدو بود فخر
 وی پس از جلب موافقت سپاهیان، با پرتاب تیری فرابین را کشت.
 در بیتی شهران گراز به جای هرمزد شهران گراز آمده است:
 بدیشان چنین گفت شهران گراز که این کمار ایرانیان شد دراز
 ۹ / فرابین / ۲۷ - ۴۵

هرمزد (۷)

پدر رستم (۲) و فرخ زاد [= زاد فرخ]، سرداران یزدگرد سوم:
 بفرمود تا پور هرمزد راه بپیمایند و برکشند با سپاه
 که رستم بدش نام و بیدار بود خوردند و گهر و جهاندار بود
 و:
 فرخ زاد هرمز با آب چشم به ارغندرود اندر آمد به خشم
 ۹ / یزدگرد ۳ / ۲۴ (پور هرمزد)، ۲۴۸ (فرخ زاد هرمزد)، ۳۲۰ (فرخ زاد هرمزد)،
 ۴۴۰ (فرخ زاد هرمزد)

* . ممکن است هرمزد در بیت مذکور در صدر مقاله به معنی روز هرمزد باشد. اگر چنین باشد علت به کار رفتن شهران گراز در این بیت درست می شود و نام سوء قصد کننده شهران گراز خواهد بود.

هرمزد (۸)

از دین پرستان مرو. پسر خَرّاد:

یکی دین وری بود یزدان پرست که هرگز نبردی به بدکار دست
 که هرمزد خَرّاد بد نام او بدین اندرون بسود آرام او
 وی ماهوی سوری را اندرز داد که از کشتن یزد گرد سوم در گذرد.
 ۹ / یزد گرد ۳ / ۵۴۱ - ۵۴۸

هروم

شهری است آن سوی مصر. ساکنان آن فقط زنان اند. اسکندر با سپاه خود به این شهر

رسید:

همی رفت با نامداران روم بدان شارستان شد که خوانی هروم
 که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی را در آن شهر نگذاشتند
 ۷ / اسکندر / ۱۲۳۵ - ۱۳۰۶، ۱۳۱۸ (شهر زنان)، ۱۳۲۲ - ۱۳۲۵

هری

[[شهری بزرگست اندر ناحیت خراسان.]] (حدود العالم، ص ۵۷)

[[هرات [= هری...]] (فرهنگ فارسی)

به بلخ و نساپور و بلخ و هری فرستاد بر هر سویی لشکری
 ۲ / هاماوران / ۳۵۳ = ۳ / سیاوش / ۶۴۲ = ۴ / خاقان / ۵۶۰ = ۸ / هرمزد / ۱۵،
 ۲۷۳، ۲۷۶ (دشت هری)، ۵۸۸، ۵۹۸ - ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۵۸، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۳
 (شارستان)، ۷۰۱ (دشت هری)، ۹۶۱ = ۹ / یزد گرد ۳ / ۷۵۱

هزاران ← نام خواست

«هزار مسجد» ← سپد کوه

هزاره ← کوت

[هزیران] ← خزروان

[هزیر] ← هجیر (۲)

[هزیر] ← هجیر (۲)

هشیار

ستاره شمار پارسی در دوره یزدگرد بزه گر:

یکی پارسی بود هشیار نام که بر چرخ کردی به دانش لگام
به در خواست یزدگرد، او ستاره شناسی از هند، آینده بهرام گور را پیش بینی کردند:

به صلاب کردند ز اختر نگاه هم از زیج رومی بجستند راه

۷ / یزدگرد ۱ / ۳۴ - ۴۶

هفت چشمه گهر - داد گر

هفتواد

شاه کرمان [= کجاران]، در دوره اردشیر بابکان.

وی در آغاز مردی بود فقیر و عائله مند:

بدان شهر بی چیز و خرم نهاد یکی مرد بود نام او هفتواد
برین گونه برنامه او از چه رفت ازیراک او را پسر بود هفت
گرامی یکی دخترش بود و بس که نشمردی او دختران را به کس
وی به علت وجود کرمی که دخترش پرورش داده بود، به ثروت فراوان، آنگاه حکومت
کرمان دست یافت.

اردشیر بابکان دو بار بر علیه او وارد نبرد شد. بار اول هفتواد، به یاری پسرش، شاهوی
پیروز شد. بار دوم شکست خورد و اسیر شد:

بفرمود پس شهریار بلند زدن پیش دریا دو دار بلند
دو بدخواه را زنده بردار کرد دل دشمن از خواب بیدار کرد
بیامد ز قلب سپه شهر گیر بکشت آن دو تن را به باران تیر

۷ / اشکانیان / ۵۰۹ - ۷۶۹

هماور - هاماوران

هماون

کوهی است در میانه ایران و توران. طوس هنگام فرار از برابر پیران به آن پناه برد:

سران بریده سوی تن برید بنه سوی کوه هماون برید

۴ / کاموس / ۴۴۱ - ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۵ - ۴۵۹ (کوه)، ۴۹۵ (کوه)، ۴۹۷، ۵۰۰ -

۵۱۰، ۵۱۴ - ۵۱۷ (کوه)، ۵۲۰ (کوه)، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۴۴ - ۵۴۵ (کوه)، ۵۴۷

(کوه)، ۵۵۱ (کوه خارا)، ۶۲۸، ۶۴۷، ۷۰۲ (کوه)، ۷۱۳ - ۷۱۴ (کوه - سنگ)، ۷۲۶ (کوه)، ۷۸۵، ۷۸۷ (کوه)، ۷۹۸ (کوه)، ۸۰۴، ۸۳۳ (کوه)، ۸۷۲ (کوه بلند)، ۸۷۳، ۸۸۰، ۸۸۵ (تینگ کوه)، ۸۸۷، ۹۲۹ (کوه)، ۹۳۱، ۹۴۵ (کوه)، ۹۵۸ (کوه)، ۹۹۲، ۱۰۳۷، ۱۰۵۰ (کوه)، ۱۰۵۴ (کُ)، ۱۰۵۶ (کوه)، ۱۰۷۸ (کوه)، ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴، ۱۱۰۷ (کوه)، ۱۱۱۲ (کوه خارا)، ۱۱۳۰، ۱۱۴۰ (کوه)، ۱۱۵۰ (کوه)، ۱۱۶۴ (کوه)، ۱۲۳۳ (کوه)، ۱۲۴۰ (کوه)، ۱۲۴۲ (کوه)، ۱۲۴۶ (کوه) ■ ۴ / خاقان / ۶۷۳ (کوه)، ۷۱۹ (کوه)، ۷۳۱ (کوه)، ۷۷۷ (کوه)، ۷۹۹ (کوه)، ۸۳۶ (کوه)، ۸۴۳ (کوه) ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۲۸۷۹ - ۲۸۸۰

همای (۱)

اشکش، یکی از پهلوانان کیخسرو از نژاد اوست:

پس گسته‌م اشکش تیز گوش که بازور و دل بود و با مغز و هوش
یکی گرز دار از نژاد همای به راهی که جستیش بودی به پای

۴ / کیخسرو / ۳۱۸ - ۳۱۹

همای (۲)

دختر گشتاسپ. خواهر و همسر اسفندیار.

گشتاسپ در میدان نبرد سوگند خورد که دخترش را به کسی خواهد داد، که انتقام
زریر را باز پس ستاند [دقیقی]:

که هرگز میانه نهد پیش پای مراورا دهم، دخترم را همای
اسفندیار چنین کرد و:

چو شاه جهان باز شد باز جای به پور مهین داد فرخ همای
در حمله دوم ارجاسپ، وی و خواهرش به آفرید، اسیر شدند و به رویین دژبرده شدند
[گشتاسپ].

اسفندیار آنان را نجات داد و باز گرداند [هفتخوان].

پس از مرگ اسفندیار، وی به اتفاق به آفرید، نزد گشتاسپ رفت و او را متهم به قتل
اسفندیار کرد [اسفندیار]:

ترا شرم بادا ز ریش سپید که فرزند کشتی ز بهر امید
۶ / دقیقی / ۶۱۹، ۶۲۴، ۷۹۴، ۱۰۰۵ (پاسبانان کاخ همای) ■ ۶ / گشتاسپ / ۱۰۲ -
۱۰۳، ۲۲۹ - ۲۳۵، ۴۸۱ - ۴۹۳ (خواهر) ■ ۶ / هفتخوان / ۵۳۶ - ۵۶۴ (خواهر)، ۶۴۱ -
۶۴۶، ۶۷۰ (خواهران)، ۸۰۳ (خواهران) ■ ۶ / اسفندیار / ۷ (خواهران)، ۸۵ (خواهران)،

۱۵۰۵ - ۱۵۰۸ (خواهران)، ۱۵۵۳ - ۱۵۶۶ (خواهران)، ۱۵۸۸ - ۱۶۰۷

همای (۳)

دختر و همسر بهمن. لقبش چهرزاد. مادر داراب:

دگر دختری داشت نامش همای هنرمند و با دانش و نیک رای
همی خواندندی و راجهرزاد ز گیتی به دیدار او بود شاد
پدر در پذیرفتش از نیکوی بران دین که خوانی همی پهلوی
هنگامی که او از بهمن باردار بود، بهمن مرد. همای بر تخت نشست. پس از چندی
پسری را به دنیا آورد. مدت ها او را پنهان نگاه داشت و بالاخره در صندوقی نهاد و به فرات
افکند.

پس از حمله رومیان، سردارش رشنواد، داراب را شناخت. طی نامه ای همای را آگاه
کرد. او داراب را بر تخت نشاند. تاج را بر سر او نهاد و به بزرگان گفت:

به سی و دو سال آنک کردم به رنج سپردم بدو پادشاهی و گنج
۶ / بهمن / ۱۶۴ - ۱۸۶ = ۶ / همای / ۱ - ۴۱، ۱۳۱ - ۱۵۱، ۲۰۴ (شاه)، ۲۰۶
(شاه)، ۲۵۲ - ۳۱۳ = ۶ / داراب / ۳۸ (پور همای)، ۴۴ (پور همای)، ۱۲۸ (پور همای)

همای (۴)

موبدی است در دوره بهرام گور:

یکی موبدی بود نامش همای هنرمند و با دانش و پاک رای
وی نامه ایرانیان را به نزد خاقان چین برد و از او تقاضای صلح کرد.
۷ / بهرام / ۵ - ۱۴۶۷ - ۱۵۰۰

همایون

از بزرگان سپاه گشتاسپ. اسفندیار گرگسار را به او سپرد:

فرستاد بدخواه را نزد شاه به دست همایون زرین کلاه
توضیح: در «قا» به دست، بنزد است که در این صورت همایون صفتی برای گشتاسپ
است و شخص جدایی نخواهد بود.
۶ / گشتاسپ / ۴۳۸ - ۴۴۰

همدان

شهری است در غرب ایران:

بدین گونه تا شهر همدان رسید به جایی که لشکر فرود آورد

۸ / هرمزد / ۱۷۹۲

همدان گشسب

از پهلوانان سپاه بهرام چوینه:

به پشت سپه بود همدان گشسب کجا دم شیرری گرفتی به اسب
هنگامی که بهرام در اندیشه شورش علیه هرمزد است، همدان گشسب او را تشویق
کرده و می گوید:

ز نا آمده بد بترسی همی ز دیهیم شاهان چه پرسی همی
بکن کار و کرده به یزدان سپار به خرما چه یازی چو ترسی ز خار

۸ / هرمزد / ۴۶۰، ۸۰۳، ۱۵۲۴ - ۱۵۳۰، ۱۵۸۸، ۱۵۹۴

هند، هندوستان

[«مشرق وی ناحیت چینست و تبت و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی رود
مهرانست و شمال ناحیت شکنان و خانست و بعضی از تبت و این ناحیتست بسیار نعمت و
آبادان و بسیار پادشایی.» (حدود العالم، ص ۴۱)]

خراد برزین در باره عقاید دینی، در این سرزمین به قیصر روم می گوید [خسرو]:

بپرسید قیصر که هندی ز راه همی تا کجا برکشید پایگاه
ز دین پرستندگان بر چیند همه بت پرستند گر خود کیند
چنین گفت خراد برزین که راه به هند اندرون گاو شاهست و ماه
به یزدان نگروند و گردان سپهر ندارد کسی برتن خویش مهر
ز خورشید گردنده بر بگذرند چو ما را ز دانندگان نشمرند
هر آنکس که او آتشی بر فروخت شد اندر میان خویشتن را بسوخت
در سراسر شاهنامه، این سرزمین مرکزی بوده است برای علم و دانش. کلیله و دمنه و
شطرنج از این سرزمین به ایران راه یافت [کسری]

در ابیاتی، جادوستان، به جای هندوستان به کار رفته است:

نماند برویوم هندوستان به ایران کشد خاک جادوستان

۱ / آغاز / ۱۹۶ ■ ۱ / ضحاک / ۳۳۸ ■ ۱ / فریدون / ۵۰۱ (شمشیر هندی) ■ ۱
/ منوچهر / ۳۶ (شمشیر هندی)، ۹۵ (هندو)، ۱۰۵ (کوه هند)، ۲۱۷ (شمشیر هندی)،
۲۲۵، ۲۷۵ (هندی درای)، ۲۹۱ (کشور هندوان)، ۳۸۸، ۹۲۵ (تیغ هندی)، ۹۴۱، ۱۱۱۳

(تیغ هند)، ۱۱۱۸ (پیلان هندی)، ۱۳۲۰ (هندی درای)، ۱۴۱۳ (هندی درای)، ۱۴۳۰ (هندی درای) ■ ۲ / نوذر / ۲۵۶ (هندی درای)، ۳۹۱ (هندی درای) ■ ۲ / گرشاسپ / ۱۸ (تیغ هندی)، ۹۴ (هندی درای) ■ ۲ / کیقباد / ۹۸ ■ ۲ / هاماوران / ۵۱ (تیغ هندی)، ۴۵۸ (تیغ هندی)، ۵۴۹ (تیغ هندی)، ۵۶۸ (تیغ هندی) ■ ۲ / سهراب / ۲۸۱ (شمشیر هندی)، ۵۲۹ (تیغ هندی)، ۶۹۷ (شمشیر هندی)، ۸۱۳ (تیغ هندی) ■ ۳ / سیاوش / ۶۴۱ (هندوان)، ۸۰۲ (شمشیر هندی)، ۸۸۸ (تیغ هندی)، ۱۷۰۷، ۱۷۳۸، ۲۷۰۱ (خنجر هندوان)، ۲۷۰۵ (هندی درای)، ۲۷۷۹ (هندی درای)، ۳۱۷۵ (تیغ هندی)، ۳۳۶۰ (هندی درای)، ۳۴۶۲ (شمشیر هندی) ■ ۴ / کیخسرو / ۱۶۶ (هندی درای)، ۳۳۱ (تیغ هندی)، ۳۵۱ (هندوان)، ۸۱۰ (تیغ هندی)، ۸۵۰ (هندی درای) ■ ۴ / فرود / ۱۱۳۹ (هندی درای)، ۱۴۸۱ (تیغ هندی)، ۱۵۶۹ (تیغ هندی)، ۱۶۴۳ (شمشیر هندی) ■ ۴ / کاموس / ۲۳۳ (تیغ هندی)، ۲۵۴ (شمشیر هندی)، ۲۶۷ (تیغ هندی)، ۳۹۵ (هندی درای)، ۷۵۷، ۹۸۲، ۱۰۰۲، ۱۲۱۲ (هندی درای)، ۱۲۳۵، ۱۳۷۶، ۱۴۱۱ (لشکر آرای هند) ■ ۴ / خاقان / ۲۲۶، ۳۲۵ (شاه هند)، ۳۹۹ (تیغ هندی)، ۴۳۳، ۴۵۲ - ۴۵۳ (تیغ هندی - چتر هندی)، ۴۷۸ (شاه هند - هندی پرند)، ۵۳۲ (شمشیر هندی)، ۵۶۰ (هندی)، ۵۸۵، ۷۹۵، ۷۹۸ (خنجر هندوان)، ۸۳۸، ۸۶۴، ۸۶۶، ۱۰۹۹ (شاه هند) ■ ۵ / بیژن / ۳۱۱ (چتر هندی)، ۱۱۷۰ (هندی درای)، ۱۲۲۹ (شمشیر هندی) ■ ۵ / دوازده رخ / ۹۵، ۱۱۰، ۱۸۵ (خنجر هندوان)، ۲۶۸ (تیغ هندی)، ۱۱۳۶ (در هندوان)، ۱۲۷۴ (سر هندوان)، ۱۴۷۰ (هندی درای)، ۱۵۳۰ (شمشیر هندی)، ۱۹۶۴ (تیغ هندی)، ۱۹۶۹ (تیغ هندی)، ۲۵۰۱ ■ ۵ / جنگ بزرگ / ۵۴، ۱۰۵۱، ۱۲۷۹، ۱۵۰۵ (هندی درای)، ۲۳۵۱ (شمشیر هندی)، ۲۴۲۳، ۲۶۲۴ (زیج هندی) ■ ۶ / (لهراسپ) / ۱۶، ۵۳ - ۵۴ (هندوان - شاه هند)، ۶۴، ۸۷، ۵۳۸ (جامه هندوان)، ۸۷۵ (جامه هندوان) ■ ۶ / دقیقی / ۴۰۰ (تیغ هندی)، ۸۱۷ (رایان هند)، ۸۳۱ - ۸۳۲ ■ ۶ / گشناسپ / ۲۷۶ (تیغ هندی) ■ ۶ / هفتخوان / ۲۵۱ (شمشیر هندی)، ۲۶۹ (تیغ هندی)، ۴۳۰ (تیغ هندی)، ۴۵۱ (تیغ هندی)، ۶۴۷ (تیغ هندی)، ۶۶۷ (تیغ هندی) ■ ۶ / اسفندیار / ۲۵۳، ۳۸۴، ۶۶۰، ۹۳۳ (تیغ هندی)، ۱۰۷۲ (تیغ هندی)، ۱۰۸۴ (تیغ هندی)، ۱۶۳۸، ۱۶۵۸ (خنجر هندوان) ■ ۶ / شغاد / ۹، ۵۷ (بزرگان هندوستان)، ۱۳۴ (شاره هندوی)، ۲۸۳ (هندی درای)، ۲۹۷ - ۲۹۸ (گردان هند) ■ ۶ / بهمن / ۷۵ (شمشیر هندی)، ۱۰۵ (هندی درای)، ۱۵۸ (هندی درای) ■ ۶ / داراب / ۱۵، ۱۹ ■ ۶ / دارا / ۲۱، ۶۰ (خنجر هندوان)، ۱۵۹ (هندی درای)، ۲۹۲ (مهر هندوان)، ۳۰۱ (هندی درای)، ۳۱۵ (تیغ هندی)، ۳۳۴ ■ ۷ / اسکندر / ۸۷ - ۸۸ (شمشیر هندی - خنجر هندوان)، ۱۰۴، ۱۰۷، ۲۲۸ (کید

هندی، (کید هندی)، ۲۴۹ (قلم هندی)، ۲۹۵ (شاه هند)، ۲۹۷ (سالار هند)، ۳۲۶
 (سپهدار هندوستان)، ۳۲۸ (هندوان)، ۴۲۹ (دانای هندوستان)، ۴۴۱ (آلت هندوی)، ۴۶۲
 (فور هندی)، ۵۰۳ (فور هندی)، ۵۰۹ (فور هند)، ۵۴۳، ۵۶۷ (لشکر هند)، ۵۷۹ (فور
 هندی)، ۶۰۱ - ۶۰۳ (هندوان - هندوستان - فور هندی)، ۶۰۶ (گردان هندوستان)، ۶۱۱،
 ۶۱۴ (هندوان)، ۷۰۳ (فور هند)، ۷۵۰ (شمشیر هندی)، ۸۵۴ (فور هند)، ۹۴۹، ۱۰۰۸ (تیغ
 هندی)، ۱۶۵۵، ۱۶۵۷ (هندی درای)، ۱۷۳۲، ۱۷۸۳، ۱۷۹۱ = ۷ / اشکانیان / ۷۳، ۸۲ (تیغ
 هندی)، ۳۸۲ (تیغ هندی)، ۴۰۱ (هندی درای)، ۴۲۶، ۶۹۱ (شمشیر هندی) = ۷ / اردشیر ۱
 / ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۹ (زهر هندی)، ۱۶۷ (کید هندی)، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۹۲ (کید هندی)،
 ۴۲۹، ۴۴۵، ۵۱۹ = ۷ / شاپور ۱ / ۴۲ (هندی درای) = ۷ / شاپور ۲ / ۲۳۰ (مقبر هندوان)،
 ۳۷۰ (هندی درای) = ۷ / یزدگرد ۱ / ۱۳ (خنجر هندوی)، ۳۵ (سر هندوان)، ۵۸، ۷۰
 (هندی)، ۴۳۲ - ۴۳۴، ۴۳۹ = ۷ / بهرام ۵ / ۱۴۲۰، ۱۴۲۷، ۱۸۷۶ - ۱۸۷۷ (هندوان -
 هندوستان)، ۱۸۷۹، ۱۹۰۴، ۱۹۰۹، ۱۹۱۸، ۱۹۲۱، ۱۹۳۸ (شاه هند)، ۱۹۴۹ (شاه هند)،
 ۱۹۵۴، ۱۹۶۵ (هندی)، ۱۹۷۴، ۱۹۹۱، ۲۰۱۵ ([زبان] هندی)، ۲۰۱۹ (شه هندوان)، ۲۰۳۰
 (هندی)، ۲۰۳۵، ۲۰۴۷ (شاه هند)، ۲۰۶۹ (هندوستان - جادوستان)، ۲۰۷۸، ۲۰۸۳ (کشور
 هندوان)، ۲۰۹۵، ۲۱۰۷ (بزرگان هند)، ۲۱۲۲، ۲۱۲۳، ۲۱۳۰ - ۲۱۳۳، ۲۱۵۱، ۲۱۵۹،
 ۲۱۷۶، ۲۱۸۳ (شاه هند)، ۲۲۰۵، ۲۲۲۳، ۲۲۳۱، ۲۲۴۶، ۲۲۷۴، ۲۳۲۰ (هندوان)، ۲۳۲۲
 (کشور هندوان)، ۲۳۳۹ (شاره هندوی)، ۲۴۰۵ (هندی فرستاده)، ۲۴۱۰، ۲۴۱۲ (شاه هند)،
 ۲۴۱۶ (چتر هندی)، ۲۴۵۴ (شهناشاه هندوستان)، ۲۴۶۶ (منشور هند - خطی هندوی)،
 ۲۴۶۹، ۲۴۷۵ = ۸ / کسری / ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۲۲، ۳۶۳، ۳۶۵ (دریای هندوستان)، ۳۷۳،
 ۱۷۲۰، ۱۹۱۵، ۱۹۵۵، ۲۱۹۹ (عود هندی)، ۲۳۶۷ (بوی هندی)، ۲۶۳۲ (فرستاده شاه هند)،
 ۲۶۳۸ (چتر هندی)، ۲۶۴۱ (تیغ هند - تیغ هندی)، ۲۶۴۵ (رای هند)، ۲۶۴۷ (پیغام
 هندی)، ۲۷۰۵ (فرستاده هند)، ۲۷۰۷ (کاردانان هندی)، ۲۷۱۳ (اندیشه هندوان)، ۲۷۳۷
 (شاه هند)، ۲۷۴۰ (دانای هندی)، ۲۷۴۶ (رای هندی)، ۲۷۵۶ (رای هندی)، ۲۷۸۹ (شاه
 هند - [خط] هندی)، ۲۸۰۴ (رای هندی)، ۲۸۱۳، ۲۸۱۵ (هندوان)، ۳۰۰۱ (هندی درای)،
 ۳۰۱۷، ۳۲۱۳، ۳۲۵۳، ۳۲۷۰ (آیین هند)، ۳۳۴۶ - ۳۳۴۷ (دفتر هندوان - کوه هند)،
 ۳۳۵۴ (رای هند - بت آرای هند)، ۳۳۶۸، ۳۳۸۹ (هندوان)، ۳۴۰۶، ۳۴۲۱ (نامه هندوان
 = کلیله)، ۳۴۲۴ (خلعت هندوی)، ۳۴۲۶ (شاره هندی - تیغ هندی)، ۳۸۲۱ (بت پرستان
 هند)، ۴۱۳۷ (هندی درای)، ۴۲۳۰ = ۸ / هرمزد / ۷۷۰ (هندی درای)، ۹۰۵ (تیغ هندی) =
 ۹ / خسرو / ۱۳۹ (هندوی تیغ)، ۸۵۲ (تیغ هندی)، ۱۴۴۸ - ۱۴۵۹، ۱۷۷۰ (تیغ هندی)،

۲۰۰۶ (تیغ هندی)، ۲۲۰۰، ۳۲۵۸، ۳۲۷۰ (هندی)، ۳۳۱۱، ۳۳۵۸ ([کالای] هندی)،
 ۳۶۸۷، ۳۷۸۴ ■ ۹ / شیرویه / ۱۵۸، ۱۶۰ (تیغ هندی)، ۱۶۲ - ۱۶۳ (خط هندی - هندی
 دبیر)، ۲۱۹

هند (کوه) - البرز

هندی

نوعی زبان و خط در هندوستان:

به هندی همی نام یزدان بخواند ورا از چهل مرد برتر نشانند
 سپینود را داد منشور هند نوشته خطی هندوی بر پرند
 ۷ / بهرام ۵ / ۲۰۱۵ ([زبان] هندی)، ۲۴۶۶ (خطی هندوی) ■ ۸ / کسری / ۲۷۸۹
 (هندوی خط) ■ ۹ / شیرویه / ۱۶۲ - ۱۶۳ (خط هندی)

هنگ افراسیاب - افراسیاب (۲)

[هوخت کنگ]

دژی است متعلق به کاکوی، نبیره ضحاک
 در ملحقات مجلد اول آمده است:
 کنون سلم را رای جنگ آمدست که یارش ز دژ هوخت کنگ آمدست
 این نام در «نخ» هوک کنگ آمده است.
 ۱ / ملحقات / ص ۲۶۱

هور (۱) - خورشید (۱)

هور (۲)

نام روز یازدهم (= خور) از هر ماه خورشیدی:
 به آذر مه اندر بد و روز هور که از شیر پردخته شد پشت گور
 ۹ / خسرو / ۸۸۶

هوش دیو

پهلوان تورانی. وی در نبرد اول ارجاسپ با گشتاسپ نگهدار پشت سپاه توران بود:
 دگر ترک بد نام او هوش دیو پیامش فرستاد ترکان خدیو
 نگهدار گفتا تو پشت سپاه گر از ما کسی باز گردد به راه

هم آنجا که بینی مرا و را بکش نگر تا بدانجا نجنبش هش
۶ / دقیقی / ۲۸۳ - ۲۸۵

هوشنگ

شاه ایران. فرزند سیامک. نوه و جانشین کیومرث:
خجسته سیامک یکی پور داشت که نزد نیا جاه دستور داشت
گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود
وی به فرمان کیومرث به نبرد آهرمن رفت و سیه دیورا کشت. پس از مرگ کیومرث
وی بر تخت نشست.
هوشنگ به گونه‌ای تصادفی آتش را کشف کرد و آنگاه تیشه واره را ساخت. وی با
جدا کردن رودها از دریاها، کشت وری را به انسان‌ها آموزاند، در دوره او گاو، خر و
گوسفند اهلی شد.

پس از او، طهمورث، پسرش بر تخت نشست.
۱ / کیومرث / ۵۲ - ۶۸ = ۱ / هوشنگ / ۱ - ۳۸ = ۲ / نوذر / ۵۴ = ۳ / سیاوش
/ ۲۱۰ = ۵ / دوازده رخ / ۲۴۹۷ = ۵ / جنگ بزرگ / ۲۶۶۳، ۲۷۷۴ - ۲۷۷۷، ۲۹۲۳ (نبره
هوشنگ = لهراسپ) = ۶ / اسفندیار / ۲۴۳، ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷، ۱۴۳۰ = ۷ / بهرام / ۵ / ۵۷۵،
۷۰۱ = ۸ / کسری / ۸۹۳ = ۹ / خسرو / ۳۲۵۳ (پور هوشنگ طهمورثی) ۳۳۲۳ (دین
هوشنگ) = ۹ / شبرویه / ۳۱۳، ۵۷۱

[هوک کنگ] ← [هوخ کنگ]

هوم

زاهد گوشه نشینی است در کوهستان نزدیک بردع، در دوره کیخسرو:
یکی مرد نیک اندران روزگار زتخم فریدون آموزگار
پرستار با فروبرز کیان به هر کار با شاه بسته میان
پرستشگهش کوه بودی همه زشادی شده دور و دور از رمه
کجا نام این نامور هوم بود پرستنده دور از سرو بوم بود
در یکی از شب‌ها وی ناله افراسیاب را شنید. او را دستگیر کرد. در راه رساندن به
کیخسرو، فریب او را خورد و افراسیاب در داخل دریای چیچست پنهان شد.
کیخسرو با شکنجه گرسیوز، افراسیاب را واداشت که از آب خارج شود. هوم بلافاصله

او را با کمند اسیر کرد و تحویل کیخسرو داد.

۵ / جنگ بزرگ / ۲۲۱۸ - ۲۲۷۸، ۲۲۸۴ - ۲۳۰۵، ۲۳۲۶ - ۲۳۳۳

هومان

پهلوان تورانی. پسر ویسه. برادر پیران.

افراسیاب او را با دوازده هزار سپاهی همراه سهراب کرد. هومان فرمان داشت که پس از کشته شدن رستم، سهراب را نابود کند [سهراب].
در حمله رستم بر افراسیاب، آنگاه که افراسیاب با مرگ یا اسارت لحظه‌ای فاصله نداشت، هومان با گرز به رستم حمله ور شد [سیاوش]:

بزد بر سر شانه پیلتن به لشکر خروش آمد از انجمن
در نبرد پیران با فریبرز، فرشیدورد، برادرش را فرمان می‌دهد که به قلب سپاه ایران
بتازد [فرود]. و پس از رسیدن نیروهای کمکی برای ایرانیان، خود به میدان رفت [کاموس]:
تو گفستی یکی باره آهنست و گر کوه البرز در جوشنست
طوس به مقابله او آمد ولی پیروزی برای هیچکدام به دست نیامد.
پس از کشته شدن کاموس، وی با درفشی ناشناس برابر رستم رفت و خود را کوه‌گوش معرفی کرد تا بداند آیا او به راستی رستم است [خاقان]:

مرا کوه‌گوشست نام ای دلیر پدر بوسپاست مردی چو شیر
من از وهر با این سپاه آمدم سپاهی بدین رزمگاه آمدم
پس از رهایی بیژن، افراسیاب او را با سپاهی گران به تعقیب رستم فرستاد. هومان در نبرد شکست خورد و بازگشت [بیژن].

در آخرین نبرد گودرز با پیران، وی برابر ایرانیان آمد و هماورد خواست. هیچیک از پهلوانان به مقابله او نرفت. بیژن خود را به او رساند [دوازده رخ]:

ز بیژن فزون بود هومان به زور هنر عیب گیرد چو برگشت هور
پس از انواع نبردها، به کشتی پرداختند. بیژن او را به زمین افکند:

بر آوردش از جای و بنهاد پست سوی خنجر آورد چون باد دست
فرو برد و کردش سر از تن جدا فگندش بسان یکی ازدها
بغلتید هومان به خاک اندرون همه دشت شد سربه‌سر جوی خون
در «نل» و «نخ» به جای کوه‌گوش، کوزکوه آمده است.

۲ / سهراب / ۱۵۰ - ۱۷۰، ۱۹۴، ۴۶۷ - ۴۷۳، ۴۸۷، ۷۵۰ - ۷۵۸، ۸۱۷ - ۸۲۵،

۸۶۳ — ۸۷۰، ۱۰۲۶ ■ ۳ / سیاوش / ۱۳۲۴، ۲۸۸۴ — ۲۸۸۸، ۲۸۹۲ — ۲۹۰۲، ۳۴۴۲ —
 ۳۴۴۷، ۳۵۰۴ ■ ۴ / فرود / ۱۳۴۱ — ۱۳۴۵ ■ ۴ / کاموس / ۱۷۷ — ۳۴۳، ۴۶۲ —
 ۴۶۵، ۴۷۹ — ۴۹۸، ۴۹۰ — ۵۴۷، ۵۲۹ — ۷۰۷، ۶۲۶ — ۷۸۴، ۷۶۳، ۷۲۰ — ۷۸۷، ۸۷۷،
 ۱۰۱۹ — ۱۰۲۰، ۱۰۸۵، ۱۱۶۷ — ۱۱۸۱، ۱۲۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۳ — ۱۳۲۸، ۴ / خاقان / ۹ —
 ۱۳، ۷۱ — ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۴۶، ۲۷۱، ۳۲۶ — ۳۳۹، ۴۵۶ — ۴۶۱، ۶۵۶، ۷۳۱، ۷۸۲ —
 ۷۸۴، ۱۱۲۸ — ۱۱۲۹، ۱۲۴۷ ■ ۵ / بیژن / ۱۱۹۲ — ۱۲۳۳ ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۹۲ — ۱۹۳،
 ۳۳۳ — ۳۳۴، ۴۰۲ — ۵۸۸، ۶۰۲ — ۶۰۵ (ترک)، ۶۱۶، ۶۲۲ — ۶۲۹ (ترک)، ۶۳۶ —
 ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۵۰ — ۶۵۱، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۵ — ۷۰۸، ۷۹۶ — ۸۱۶، ۸۲۴ — ۸۳۶، ۸۴۹،
 (سرگرد هومان)، ۸۵۱ (سلیح و سرو اسب هومان گرد)، ۸۶۲، ۸۶۵، ۹۰۹ — ۹۱۰،
 ۹۳۲، ۱۰۳۶، ۱۳۴۳ — ۱۳۴۵، ۱۳۷۲ — ۱۳۷۷، ۱۶۷۸ — ۱۶۷۹، ۲۲۰۲ ■ ۵ / جنگ بزرگ
 ۳۹۱ /

هیتال، هیتالیان

[«هیتال = هیطال = هیتال، جمعش هیاطله، محرف و مصحف هیتال. این قوم را بعضی
 از (هون) دانسته‌اند ولی ظاهراً صحیح نیست، آنان در زمان پیروز ساسانی به نواحی طخارستان
 هجوم آوردند.» (فرهنگ فارسی)]

پس از آنکه یزدگرد دوم، حکومت را به هرمزد سپرد، پیروز به هیتالیان پناه برد:
 سوی شاه هیتال شد ناگهان ابا لشکر و گنج و چندی مهان
 پیروز در بازگشت از اهواز گذر کرد:
 ز هیتالیان سوی اهواز شد سراسر جهان زو پرآواز شد
 قباد نیز در فرار به سوی هیتال، از اهواز گذر کردن
 مرکز هیتالیان، شهر بخارا بوده‌است:

بخارا پراز گرد و کوپال بود که لشکرگاه شاه هیتال بود
 ۸ / یزدگرد ۲ / ۲۹ — ۳۰، ۳۸، ۹۹، ۱۰۲، ۲۳۸، ۳۵۸ ■ ۸ / قباد / ۱۴۵ (شاه
 هیتال)، ۱۶۳ (شاه هیتال)، ۱۷۴ ■ ۸ / کسری / ۱۷۵۵ — ۱۷۵۶، ۱۷۷۴، ۱۷۸۱ — ۱۷۸۲،
 (شاه هیتال، هیتال)، ۱۷۹۴، ۱۸۰۷، ۱۸۱۳، ۱۸۱۸، ۱۸۲۶، ۱۸۲۸ — ۱۸۳۰، ۱۸۳۳، ۱۸۴۴،
 ۱۸۵۳، ۱۹۸۹، ۲۲۹۰، ۲۷۳۱، ۴۱۱۷ ■ ۸ / هرمزد / ۱۰۱۱ — ۹ / خسرو / ۸۴۸، ۲۴۲۲،
 ۳۲۷۲، ۳۱۳۵

هیرید (۱)

کلیددار و نگهبان شبستان کی کاوس

یکی مرد بد نام او هیرید زدوده دل و مغز و رایش زید
که بتخانه را هیچ نگذاشتی کلید در پرده او داشتی
این نام در «لن» هیرید، «بن» هرزید آمده است.

۳ / سیاوش / ۱۷۳ - ۱۷۶، ۱۸۱ - ۱۸۴، ۲۴۹ - ۲۵۱

هیرید (۲) ← زردهشت (۱)

۶ / گشتاسپ /

هیرمند

«و دیگر رود هیزمند است از حد گوزگانان بگشاید از نزدیک غور بر درغش و تل
و بست بگذرد و از گردسیستان اندر آید و بعضی به کار شود و بعضی به دریای زره افتد.»
(حدود العالم، ص ۲۹)

این رود مرز ایران و زابل است:

جهانجوی بگذشت بر هیرمند جوانی سرافراز واسپی بلند

هم اندر زمان دیده باننش بدید سوی زاولستان فغان برکشید

۲ / نوذر / ۳۷۵، ۳۵۳ ■ ۵ / بیژن / ۶۵۱، ۶۵۴ ■ ۶ / اسفندیار / ۲۰۰، ۲۸۶، ۲۸۹

(جویبار)، ۳۴۷، ۴۰۹ (رود)، ۴۴۴ - ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۶۶ - ۴۶۷ (آب)، ۵۳۹، ۵۷۶

(آب)، ۹۵۷، ۱۰۰۱، ۱۰۰۹ (رود)، ۱۱۴۶ (رود)، ۱۱۷۷ (رود)، ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ (رود)،

آبگیر) ■ ۶ / بهمن / ۳۶

هیشوی

کشتیان رومی. وی در دریایی که مرز ایران و روم است بازخواه بوده است:

یکی پیرسر بود هیشوی نام جوانمرد و بیدار و بارای و کام

وی با گشتاسپ که به روم گریخته بود دوست شد.

۶ / لهراسپ / ۱۳۶ - ۱۴۷، ۲۸۲ - ۲۸۹، ۳۱۶ - ۳۷۵، ۴۰۳ - ۴۲۰، ۴۳۸ -

۴۳۹، ۴۹۷ - ۵۷۴، ۶۳۵، ۶۳۷ - ۶۳۸

ی

یاجوج و ماجوج

[[نام دو قوم است که در تئودیه و قرآن کریم و مکاشفات یوحنا ذکر شده است. در قرآن کریم به نام مردمی مفسد خوانده شده اند که ذوالقرنین برای ممانعت از هجوم آنان به اقوام مجاور ایشان، سدی بست و ظاهراً این دو کلمه نام دو قبیله از قبایل ساکن منچوری (چین شمالی) بوده اند. بومیان منچوری از قبایل مانچو (ماجوج) و توانگو و یوچانگ (یاجوج) مرکب بوده، نفوس یاجوج در یورت خودشان بالغ بر هفتصد هزار تن بود و مکرر این نفوس کم، چین را اشغال و سلسله سلاطین چین را از طرف خود عزل و نصب می کردند ... تا سد معروف به دیوار چین ساخته شد.]] (فرهنگ فارسی) [

اسکندر در یکی از شهرها، جویای شگفتی های آن شهر شد. آنان در باره یاجوج و ماجوج به او گفتند:

بدین کوه سرتا به ابر اندرون دل ما پر از رنج و دردست و خون
ز چیزی که ما را بدو تاب نیست ز یاجوج و ماجوجمان خواب نیست
چو آیند بهری سوی شهر ما غم و رنج باشد همه بهر ما
آنان در باره هیأت عجیب این قوم به اسکندر سخنانی می گویند. اسکندر فرمان داد، سدی در برابر این قوم ساخته شود که سد اسکندری نام یافت.

۷ / اسکندر / ۱۴۲۵ - ۱۴۷۲

یازاردشیر

پهلوان ایرانی. در نبرد فرامرز و بهمن، وی حضور داشت و فرامرز را اسیر کرد:
سرانجام بر دست یازاردشیر گرفتار شد نامدار دلیر
بر بهمن آوردش از رزمگاه بدو کرد کین دار چندی نگاه

۶ / بهمن / ۱۱۹ - ۱۲۰

یانس

برادر کوچک قیصر روم، در دوره شاپور ذوالاکتاف:

ز قیصر یکی که برادرش بود پدر مرده و زنده مادرش بود
 جوانی کجا یانسش بود نام جهانجوی و بخشنده و شاد کام
 وی به نبرد شاپور آمد، ولی شکست خورد و گریزان شد.
 ۷ / شاپور ۲ / ۴۴۵ - ۴۶۴

[یباک] - سباک

یبغو

[«و ملوک خلخ را حیغوی خواندندی اندر قدیم و یبغو نیز خواندندی.» (حدود العالم، ص ۵۱)]
 [«شاهان کوشان (ر.ک: کشان) عنوان یبغو را برای خود به کار برده اند. این کلمه در منابع یونانی Zaoou و در منابع خاروستی Yavugasa آمده است.» (P ۲-۱, KUSAN)]
 این نام فقط در داستان دقیقی به کار رفته است و او یبغو را مترادف تورانی به کار برده است:

همه ایرجی زاده و پهلوی نه افراسیابی و نه یبغوی
 و در حمله اسفندیار بر سپاه ارجاسپ آمده است:
 گو گردکش نیزه اندر نهاد بران گرد گیران یبغو نژاد
 در همین داستان آمده است که ارجاسپ، نامه خود را به این خط کتابت کرد (ر.ک: یبغوی).

۶ / دقیقی / ۱۳۴ (خط یبغوی)، ۱۸۶ (خط یبغوی)، ۲۵۲، ۷۴۶ - ۷۴۷

یبغوی

خطی است منسوب به یبغو. ارجاسپ، شاه توران، نامه اش با این خط کتابت شده است:
 نوشت اندران نامه خسروی نکو آفرینی، خط یبغوی
 ۶ / دقیقی / ۱۳۴، ۱۸۶

یزدان

آفریننده تمامی جهان:

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر
برترین نام وی یزدان است:

بر آن برترین نام یزدانش را بخواند و بپالود مژگانش را
در سراسر شاهنامه بر یکتایی یزدان تاکید شده است:

همی خواهم از دادگر یک خدای که چندان بمانم به گیتی به جای
اسکندر در نامه‌ای خود را سایه خدا [= ظل الله] خوانده است:

بداند که ما تخت را مایه‌ایم جهاندار پیروز را سایه‌ایم
یزدان با نام‌های دیگری نیز نامیده شده است:

خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
- خرد بهتر از هرچه ایزد بداد	ستایش خرد را به از راه داد
- تویی کرده کردگار جهان	ببینی همی آشکار و نهان
- شنیدم ز دانا دگرگونه زین	چه دانیم راز جهان آفرین
- حکیم این جهان را چو دریا نهاد	بر انگیخته موج ازو تندباد
- الهی عفو کن گناه ورا	بیفزای در حشر جاه ورا
- نشستند سالی چنین سوگوار	پیام آمد از داور کردگار
- گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد	ز ترس جهاندار با باد سرد
- به روز نبرد ار بخواهد خدای	به رزم اندر آرم سرت زیر پای
- چو این نامه آرند نزد شما	که فرخنده باد اورمزد شما
- و دیگر که فرمان ناپاک دیو	ببرد دل از ترس کیهان خدیو
- هم از شاه یابند دیهیم و تخت	ز سالار زر و زار دآر بخت
- گروگر فرستادم از بهر دین	بیارای گفتا به دانش زمین
- ابر آفریننده کرد آفرین	بمالید رخسارگان بر زمین

۱ / آغاز - ۱۵ (خداوند)، ۱۸ (ایزد)، ۳۱ (کردگار)، ۳۶، ۵۸ (دانا)، ۶۷
(جهان آفرین)، ۸۷ (خداوند)، ۹۱ (خداوند تنزیل)، ۱۰۱ (حکیم)، ۱۰۸ - ۱۰۹ (خداوند)،
۱۱۴، ۱۴۶ (اله)، ۱۷۸ (جهان آفرین)، ۲۲۲ / ۱ / کیومرث / ۴۵ - ۵۰ / ۱ / هوشنگ / ۱۷
(جهان آفرین) / ۱ / طهمورث / ۲۲ (جهاندار)، ۳۲ (جهاندار) / ۱ / جمشید / ۲۰
(جهاندار)، ۷۰، ۷۱ (کردگار)، ۷۳، ۷۶ (جهاندار) / ۱ / ضحاک / ۴۲، ۱۳۴ (اندیشه
ایزدی)، ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۳۳ (جهان آفرین)، ۲۵۰ (جهان آفرین)، ۲۵۲، ۳۰۴ (جهان آفرین)،
۳۰۷ (جهاندار)، ۳۱۳ (داور پاک)، ۴۴۷ (جهان آفرین)، ۴۴۹ / ۱ / فریدون / ۴ (ایزد)،

- ۱۹ (کردگار)، ۳۴ (شاه یزدان شناس)، ۴۰، ۲۳۳، ۲۷۵ (خدا)، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۸
 ۱ (کردگار)، ۳۴۱ (خدا)، ۴۰۵ - ۴۰۶ (خدا - کردگار)، ۴۱۰، ۴۵۵ - ۴۵۶ (کردگار -
 داور دادگر)، ۴۶۰ (کردگار)، ۴۶۵ (داور راستان)، ۴۸۷ (کردگار)، ۴۸۹ (جهان آفرین)،
 ۵۲۶ (جهاندار)، ۵۲۷ (ایزد)، ۵۳۵ (کیهان خدیو)، ۶۹۴ (جهاندار)، ۶۹۷ (خداوند)، ۷۰۴
 (جهاندار)، ۷۰۸ (دادار)، ۷۵۷ - ۷۵۸ (جهان آفرین - خداوند...)، ۸۵۳ (ایزد)، ۸۵۶،
 ۸۸۲ (داور راست گوی - دادگر) ■ ۱ / منوچهر / ۱۵ - ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۶۱-۶۵ (دادآور -
 کردگار جهان)، ۸۵، ۱۰۱ - ۱۰۳ (یزدان - نیکی دهش)، ۱۰۹ (خدا)، ۱۱۲ - ۱۱۳
 (آفریننده - کردگار)، ۱۲۴ - ۱۲۷ (آفریننده)، ۱۶۵ (جهان آفرین)، ۱۹۲ (کیهان خدای)،
 ۱۹۷ - ۲۰۴ (داور راست - آفریننده بی نیاز - یزدان)، ۲۵۱، ۲۵۵، ۵۲۹، ۵۴۲ (جهان
 آفرین)، ۵۴۷ - ۵۴۸، ۵۷۶ - ۵۸۱ (یزدان - ایزد - جهان آفرین - داور کیش و دین)،
 ۵۹۳-۶۰۴ (جهاندار - داور راد و پاک - خداوند)، ۶۴۲ - ۶۴۵ (دادگر - خداوند... -
 ایزد)، ۶۵۶ - ۶۵۹، ۶۸۲ (جهان آفرین)، ۶۹۶ (کردگار جهان)، ۷۲۷، ۸۵۶ (جهان
 آفرین)، ۸۶۳، ۹۸۳ - ۹۸۴ (جهان آفرین)، ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴ (خدا - ایزد - خداوند...)،
 ۱۰۲۴، ۱۰۴۱، ۱۰۶۲، ۱۱۴۴ (ره ایزدی)، ۱۱۶۶، ۱۴۹۰ (دادار نیکی دهش)، ۱۴۹۹ -
 ۱۵۰۰ (جهاندار)، ۱۵۱۴ (کردگار)، ۱۵۳۸ (کردگار)، ۱۵۴۲ (کردگار)، ۱۵۸۷، ۱۵۹۴
 (ایزد)، ۱۶۰۷ (ره ایزدی)، ۱۶۲۲، ۱۶۴۰ (دین خدای)، ۱۶۴۳ (دین یزدان)، ۱۶۴۴ (ره
 ایزدی) ■ ۲ / نوذر / ۱۱ - ۱۴ (خداوند)، ۳۵ (کردگار)، ۴۵ (کردگار)، ۴۷۵ (جهان
 آفرین)، ۴۸۹، ۵۳۰ ■ ۲ / زوطهماسب / ۱۸، ۴۱ - ۴۲ (دادار - جهان آفرین) ■ ۲ /
 گرشاسب / ۴۵ ■ ۲ / کیقباد / ۳۷ (جهان آفریننده)، ۱۱۸ (خداوند...)، ۱۲۹ (خدای)، ۱۸۱ (خدا)
 ۱۸۴ (جهاندار) ■ ۲ / مازندران / ۸۱ (جهان آفرین)، ۱۳۵ (جهان آفریننده)، ۱۴۸ (خدا)،
 ۱۵۲ (کردگار جهان آفرین)، ۲۴۲ (پروردگار)، ۲۵۳ (جهان آفرین)، ۲۵۵، ۲۵۷
 (گیهان خدیو)، ۲۶۴ (دادگر)، ۲۶۸ (جهان آفرین یک خدای)، ۲۷۵، ۳۱۱ - ۳۱۶ (داور
 دادگر - کردگار - گیهان خدای)، ۳۲۱ (کردگار)، ۳۲۵ - ۳۲۸ (داور راستگوی - دادگر
 یک خدای - پاک یزدان)، ۳۷۱ (جهان آفرین)، ۳۹۰ - ۳۹۵ (یزدان - جهانبان - یزدان -
 دادگر)، ۴۰۹ (کردگار)، ۴۱۴، ۴۱۷ (دادار)، ۴۱۸ (خداوند)، ۴۲۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۶۰
 (خداوند)، ۵۷۰ (پروزرگر)، ۵۹۵ (جان آفرین)، ۶۳۷ - ۶۳۹ (دادگر - بخشنده خرد -
 خداوند...)، ۶۴۳، ۸۰۷ - ۸۱۰ (جهاندار...)، ۸۲۷ (جهاندار)، ۸۵۰ (کردگار)، ۸۶۶
 (داور پاک)، ۸۶۷ ■ ۲ / هاماوران / ۱۱۹، ۱۵۹ (ایزد)، ۲۵۲ (دارنده)، ۳۷۶، ۳۸۹ (ایزد)،
 ۳۹۱ (جهان آفرین)، ۴۱۷ (کردگار)، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۱ - ۴۴۲ (جهان آفرین)، ۴۴۴

(رهنمون)، ۴۴۷ - ۴۴۸ (یزدان - جهان آفرین)، ۴۶۶ (رهنمون) = ۲ / سهراب / ۱۲، ۶۸ (جهان آفرین)، ۸۲ (ایزد)، ۸۵ (کردگار)، ۱۲۵ (جهان آفرین)، ۲۷۶ (کردگار)، ۴۲۹، ۴۴۳، ۵۰۹ (جهان آفرین)، ۵۹۲ (جهاندار)، ۷۸۲ - ۷۸۷ (یزدان - جهان آفرین)، ۸۰۰، ۸۳۳ (جهاندار)، ۸۴۰ (جهان بان)، ۸۴۵، ۸۷۳ - ۸۷۵ (جهان آفرین)، ۹۴۲ (کردگار)، ۹۵۲، ۱۰۲۸ = ۳ / سیاوش / ۱۶ (ایزد)، ۶۴ (ایزدی)، ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵ (جهان آفرین - کردگار - خداوند...)، ۱۱۸ (دادار)، ۱۵۰، ۲۰۰، ۲۰۲ (ره ایزدی)، ۲۰۹، ۲۲۸ (کردگار جهان)، ۲۵۸ (ایزد)، ۲۸۶ (گیهان خدیو)، ۲۹۸ (آفریننده)، ۴۴۱ (جهان آفرین)، ۵۰۱ - ۵۰۲ (جهان آفرین - یزدان)، ۵۱۳، ۵۱۷ (دادگر)، ۵۷۴ (ایزد)، ۵۸۹ (دادگر)، ۵۹۳ (جهان آفرین)، ۶۶۳ - ۶۶۸ (کردگار - خداوند...)، ۶۷۰ (پروردگار)، ۶۷۶، ۶۷۸ - ۶۷۹ (آفریننده هوروماه - جهاندار - بخشنده تاج و گاه)، ۷۷۷، ۸۱۰، ۹۰۱ - ۹۰۵ (دادگر - خداوند ... - او)، ۹۳۶ (بادافره ایزدی)، ۹۸۳ - ۹۸۵ (کردگار - خداوند)، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷ (جهاندار)، ۱۰۳۹، ۱۰۴۳، ۱۰۴۸ (کردگار)، ۱۰۵۰ (دادار گیهان)، ۱۰۷۰ - ۱۰۷۲، ۱۰۸۸، ۱۰۹۰ (ایزد)، ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ (دادگر - جهان آفرین)، ۱۹۴۶ (دادار هور و ماه)، ۱۱۴۴ - ۱۱۴۷ (جهان آفرین - خداوند - او)، ۱۱۵۹ (ایزدی)، ۱۱۶۱، ۱۱۶۸، ۱۲۲۳، ۱۲۳۹، ۱۲۵۲ (ایزدی)، ۱۲۵۹، ۱۲۷۷ (جهان آفرین)، ۱۳۷۵ (آفریننده)، ۱۴۵۷، ۱۴۶۸، ۱۶۵۴ - ۱۶۵۷، ۱۶۸۹ (جهاندار)، ۱۷۵۸ (جهان آفرین)، ۱۸۲۰، ۱۸۵۹، ۱۹۴۳ (جهان آفرین)، ۱۹۶۴ (جهاندار)، ۲۰۵۱ (جهان آفرین)، ۲۰۵۹ (جهان آفرین)، ۲۰۹۵ (کردگار جهان)، ۲۱۰۸ (آفریننده)، ۲۱۴۸ (خداوند)، ۲۱۹۵ (دادار)، ۲۲۳۶ (کردگار جهان)، ۲۳۲۷ - ۲۳۲۸ (کردگار)، ۲۴۰۰ (گیهان خدیو)، ۲۴۰۴ (ره ایزدی)، ۲۴۳۶ (جهان آفرین)، ۲۴۵۳ (جهان آفرین)، ۲۴۶۸ (جهان آفرین)، ۲۴۹۰ (داور پاک)، ۲۵۰۷ (ایزدی)، ۲۵۱۸ (دادار)، ۲۵۵۱ (دادگر گردگار)، ۲۵۵۸ (داور دادگر)، ۲۵۷۰ (جهان آفرین)، ۲۵۸۰ (گردگار)، ۲۶۰۹ (دادار دارنده)، ۲۶۳۹، ۲۶۸۱ (بادافره ایزدی - یزدان)، ۲۶۸۳، ۲۹۶۸، ۳۰۳۳ (دادار)، ۳۰۴۰، ۳۰۶۶ (جهان آفرین)، ۳۰۶۷ (دادگر)، ۳۰۸۳ - ۳۰۹۴ (دادگر - خدا - کردگار - یزدان)، ۳۱۶۰ (جهاندار)، ۳۱۶۴ (جهاندار)، ۳۱۶۷ (دادار گیتی)، ۳۲۰۹، ۳۲۱۶ (ایزدی فر)، ۳۲۲۲ (داور)، ۳۳۱۸ (جهاندار پیروز)، ۳۳۲۹ (جهان آفرین)، ۳۳۴۸ (نیکی دهش)، ۳۳۸۱ (داور دادگر رهنمون)، ۳۳۸۶، ۳۴۳۰ (دادار هرمزد و تحت و کلاه)، ۳۴۷۵ - ۳۴۷۹، ۳۴۸۳ (جهان آفرین)، ۳۶۷۰ (خداوند)، ۳۶۹۶ - ۳۷۰۰ (کردگار - خداوند)، ۳۷۰۲ - ۳۷۰۳ (جهان آفرین - یزدان)، ۳۷۰۶ - ۳۷۰۸، ۳۷۱۰ (فر یزدان)، ۳۷۱۳ - ۳۷۱۶، ۳۷۱۸ (دادار نیکی دهش)، ۳۷۷۵ (دادگر) = ۴ / کیخسرو / ۶ (فر

یزدان)، ۹ (کردگار)، ۵۲، ۷۴ (جهان آفرین)، ۸۵ (ایزدی)، ۹۳ — ۹۴ (دادار خورشید و ماه - نیک اختر ایزدی)، ۹۷ (دادار دارنده)، ۱۰۶ (خداوند)، ۱۰۸ — ۱۱۰ (دادگر یک خدای)، ۱۱۶ (کردگار)، ۲۰۶ (جهان آفرین)، ۲۷۳، ۳۶۲ (جهان آفرین)، ۶۳۷ (خداوند)، ۷۵۶، ۷۶۷ (دادار دارنده)، ۷۷۹ (دادار گیهان)، ۸۲۷ (دارنده)، ۸۹۹ (کردگار)، ۱۲۲۱ — ۱۲۲۸ (خداوند - یزدان)، ۱۲۶۷ (جهاندار پاک) ■ ۴ / فرود / ۱۴۵۷، ۱۵۶۷ (دادار دارنده) ■ ۴ / کاموس / ۱ — ۱۲ (خداوند - یزدان)، ۲۴ — ۲۵، ۳۳ (کردگار سپهر)، ۲۷۵ (ایزد)، ۳۰۳، ۳۰۸ (کردگار)، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۸۳ (فریاد رس)، ۵۸۸ (کردگار سپهر)، ۶۴۸ — ۶۴۹ (کردگار مکان و زمان)، ۶۵۱ (دادار فریادرس)، ۷۲۸ — ۷۲۹ (داور - جهان آفرین)، ۸۰۰ (جهان آفرین)، ۸۱۹ — ۸۲۰ (کردگار جهان - جهان آفرین)، ۸۲۲ (جهان آفرین)، ۸۲۴، ۸۲۷ (کردگار جهان)، ۹۰۷، ۹۷۵ (خداوند ...)، ۱۰۵۷ — ۱۰۵۸ (یزدان - دارنده هور و ماه)، ۱۰۹۰ (دادار نیکی دهش)، ۱۱۰۲، ۱۱۵۲ (خداوند پیروزگر)، ۱۱۶۰ (جهاندار پیروزگر)، ۱۳۶۵ (یزدان کیوان و هور)، ۱۴۰۶ ■ ۴ / خاقان / ۷۶ (جهان آفرین)، ۸۱، ۱۷۱، ۱۹۰ — ۱۹۲ (یزدان - نیکی دهش - یزدان)، ۲۰۱ (ایزد - دادگر)، ۲۲۲ (پیروزگر)، ۳۰۷ (جهان آفرین)، ۳۴۴ — ۳۴۷، ۳۶۴ (نیکی دهش)، ۴۱۳ (کردگار جهان)، ۵۳۰ (کردگار)، ۵۶۹ (ایزد)، ۵۷۲ (دادگر)، ۶۲۳ (یزدان دادار جان آفرین)، ۷۲۶ — ۷۲۷ (جهاندار پیروزگر)، ۷۴۳ — ۷۴۴، ۷۵۲ (جهاندار پیروزگر)، ۸۰۲ (جهان آفرین)، ۸۰۹ — ۸۱۲، ۸۳۲ — ۸۳۵، ۸۸۰ — ۸۸۴ (یزدان - جهاندار پاک - تو)، ۸۸۸ — ۸۹۲ (کردگار - خداوند)، ۸۹۹، ۱۰۲۰ — ۱۰۲۶ (جهاندار - جهان آفرین - پاک یزدان)، ۱۰۲۹ — ۱۰۳۰ (دادگر - جهان آفرین)، ۱۰۵۰، ۱۱۲۱، ۱۲۴۵ — ۱۲۴۹ (کردگار جهان)، ۱۲۷۰ — ۱۲۷۶ (جهان آفرین)، ۱۳۰۶، ۱۳۱۰ (کردگار)، ۱۳۶۹ (کردگار) ■ ۴ / اکوان دیو / ۱ — ۱۴، ۷۱ (کیهان خدیو)، ۸۶ (آفریننده)، ۹۷، ۹۹، ۱۳۹ (کردگار)، ۱۴۰، ۱۷۳ — ۱۷۵ (او - کردگار سپهر) ■ ۵ / بیژن / ۸۶ (خدای)، ۱۴۰ (جهان آفرین)، ۱۵۳، ۲۱۶ (جهان آفرین)، ۲۴۵ — ۲۴۷ (یزدان - کردگار)، ۲۶۰ (جهاندار)، ۲۸۳، ۳۴۲ (کردگار)، ۳۵۱، ۴۱۴ (کیهان خدیو)، ۴۷۴ — ۴۷۷ (کردگار سپهر)، ۵۶۵، ۵۶۶ — ۵۷۷، ۵۸۴ (نیکی دهش)، ۵۹۱ — ۵۹۳ (یزدان - جهان آفرین - فریادرس)، ۶۰۲، ۶۳۳ — ۶۳۴ (ایزد)، ۶۸۸ (جهان آفرین)، ۷۰۲، ۷۱۵، ۷۱۷، ۸۴۷ (دادار گیهان خدا)، ۸۵۰، ۸۵۷ (دارای بهرام و خورشید و ماه)، ۹۰۱، ۹۱۸ (جهاندار)، ۹۲۰ (ایزد)، ۹۷۳ (داور داوران)، ۹۷۶ — ۹۷۷ (یزدان - کردگار)، ۹۷۹، ۱۰۰۲ (جهان آفرین)، ۱۰۰۴، ۱۰۲۵ (جهان آفرین)، ۱۰۳۱ (جهان آفرین)، ۱۰۳۸ — ۱۰۳۹، ۱۰۵۵ — ۱۰۵۸ (کردگار - یزدان)، ۱۰۶۳ (نیکان یزدان پرست)،

۱۰۷۳، ۱۰۸۵، ۱۰۹۳ (جهانبان)، ۱۲۳۹ (جهان آفرین)، ۱۲۵۳، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲ (کردگار - جهان آفرین ■ ۵ / دوازده رخ / ۱۳۱ (دادگر)، ۱۳۶، ۳۸۳ - ۳۸۴ (دادار)، ۴۵۱ (جهانداور)، ۶۲۳، ۶۵۱ - ۶۵۲، ۶۸۱ - ۶۸۳ (دادار - کردگار)، ۷۲۰، ۷۸۹ - ۷۹۳ (دادار - یزدان - کردگار)، ۸۰۵ - ۸۱۰ (کردگار)، ۸۴۵ (دادگر)، ۸۵۳ (دادار)، ۹۷۷ - ۹۸۱ (جهانداور - دادگر)، ۹۸۵ (کردگار)، ۹۸۹ (جهاندار یزدان)، ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸، ۱۰۴۲ (کردگار)، ۱۰۹۲ (جهان آفرین)، ۱۰۹۹ - ۱۱۰۱ (یزدان - کردگار جهان - جهاندار)، ۱۱۰۵، ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ (کردگار جهان - دادگر)، ۱۲۱۸ (جهاندار)، ۱۲۲۰، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶، ۱۲۴۹ - ۱۲۵۳ (کردگار - داور دادگر - جهان آفرین)، ۱۲۷۰، ۱۲۸۲، ۱۲۸۵ (جهان آفرین)، ۱۳۴۸، ۱۳۵۸ (جهاندار)، ۱۳۶۱ (ایزدی)، ۱۴۱۶ (کردگار)، ۱۴۱۹ (جهاندار)، ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ (یزدان - ایزدی)، ۱۴۵۴ - ۱۴۶۹ (یزدان - کردگار)، ۱۴۸۱ (گیهان خدای)، ۱۶۲۴ (جهان آفرین)، ۱۶۳۴ (جهان آفرین)، ۱۶۴۰ (جهان آفرین)، ۱۶۴۲ - ۱۶۴۴ (یزدان - دادگر)، ۱۶۵۶ (جهاندار)، ۱۷۴۰، ۱۷۸۶ (کردگار)، ۱۷۹۴ (کردگار جهان)، ۱۸۲۸، ۱۸۹۲ (دادار)، ۱۹۲۳ (جهان آفرین کردگار)، ۱۹۲۹ (جهاندار)، ۱۹۶۱، ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵ (گردش ایزدی - یزدان - گردش ایزدی)، ۲۰۲۰ (داور دادگر)، ۲۰۸۷ (ایزد)، ۲۱۲۱، ۲۱۲۸ (ایزد)، ۲۱۴۰، ۲۱۸۶ (آفریننده)، ۲۲۴۱ (نیکی دهش)، ۲۲۵۰ (گردش ایزدی)، ۲۳۱۲ - ۲۳۱۶ (روشن کردگار)، ۲۳۴۳، ۲۳۸۵ - ۲۳۸۷ (یزدان - کردگار - دادار)، ۲۴۲۳ - ۲۴۲۶ (کردگار جهان - یک خدای)، ۲۴۳۸، ۲۴۵۳ - ۲۴۵۶ (دادگر داور چاره گر - ایزد دادگر)، ۲۴۶۶، ۲۵۰۳ (جهان آفرین)، ۲۵۰۶ (کردگار)، ۲۵۱۰ - ۲۵۱۳ (یزدان - پروردگار) ۵ / جنگ بزوغ / ۱، ۱۰، ۱۲ (خداوند)، ۳۴ (شاه یزدان پرست)، ۹۱ (دادار خورشید و ماه)، ۱۹۴ (یزدان پرست)، ۲۴۶، ۲۶۱ (خداوند ماه)، ۲۷۲، ۴۱۵ (ایزد پرست)، ۴۲۰ (جهان آفرین)، ۴۳۰ (کردگار)، ۵۴۱، ۵۴۹ (خداوند)، ۵۵۱ (جهان آفرین کردگار)، ۵۵۴، ۵۶۶ (جهاندار)، ۶۲۶ (فره ایزدی)، ۶۵۶ (فره ایزدی)، ۶۶۵ (ایزدی فر)، ۷۲۵ - ۷۲۸ (جهان آفرین - داور داد و پاک)، ۸۳۵ - ۸۳۸ (یزدان - روشن کردگار)، ۸۴۷ - ۸۵۰ (پیروزگر)، ۸۵۷ (جهان آفرین)، ۸۹۸، ۹۷۷ - ۹۸۱ (خداوند - دادگر)، ۹۹۳ (جهان آفرین)، ۱۰۹۲، ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷، ۱۱۱۱ (تیبغ یزدان پرست)، ۱۱۳۷ (یزدان پرست)، ۱۱۴۴، ۱۱۵۵ (کیهان خدیو)، ۱۱۶۴ (جهان آفرین)، ۱۱۸۱ (دانش ایزدی - ایزد دادگر)، ۱۱۸۳، ۱۲۰۳ (یزدان - یزدان شناس)، ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ (یزدان - یزدان پرست)، ۱۲۲۰، ۱۲۲۸، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۹۴ - ۱۳۰۰ (یزدان - جهان آفرین - کردگار جهان)، ۱۳۰۸، ۱۴۱۰ (آفریننده)، ۱۴۲۳ (کردگار)، ۱۴۲۸ (جهان آفرین)، ۱۴۳۷،

۱۴۴۹ (جهان آفرین)، ۱۴۶۳ — ۱۴۶۵، ۱۵۳۳، ۱۵۴۷، ۱۵۵۸، ۱۶۵۵ — ۱۶۵۹، ۱۷۰۷، ۱۷۴۵ — ۱۷۵۰ (دادگر)، ۱۷۵۵، ۱۷۵۷، ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۸۱۵ (کردگار)، ۱۸۲۴ (داور دادگر یک خدای)، ۱۸۲۶ (جهان آفرین)، ۱۸۲۸، ۱۸۳۰ (جهان آفرین)، ۱۸۴۲ (داور یک خدای)، ۱۹۴۵ (دادار)، ۱۹۵۲، ۱۹۶۱ — ۱۹۶۶ (جهان آفرین - کردگار)، ۱۹۷۸ — ۱۹۷۹ (دادار - کردگار سپهر)، ۱۹۸۲ (جهان آفرین)، ۱۹۸۹ (فریادرس)، ۲۰۰۳ — ۲۰۰۴ (یزدان - بادافره ایزدی)، ۲۰۰۷ — ۲۰۰۸ (کردگار - داور داد و پاک)، ۲۰۱۰ (فرّ یزدان پاک)، ۲۱۰۶ — ۲۱۱۶ (جهان آفرین - داور دادگر - دادگر - آفریننده)، ۲۱۶۰ (جهان آفرین)، ۲۱۸۷ (کردگار)، ۲۱۹۱ (دادگر)، ۲۱۹۴ — ۲۱۹۷ (یزدان - یزدان پرست - کردگار)، ۲۲۰۳ — ۲۲۰۵ (جهان آفرین - یزدان)، ۲۲۳۵ (جهاندار)، ۲۲۴۲، ۲۲۵۰، ۲۲۵۳، ۲۲۶۹، ۲۲۸۱ (جهان آفرین)، ۲۲۸۶ — ۲۲۸۸ (جهان آفرین - یزدان - مرد یزدان پرست)، ۲۲۹۲ (جهان آفرین)، ۲۲۹۳، ۲۳۱۰ (جهان آفرین)، ۲۳۲۷ (یزدان پرستنده)، ۲۳۵۰ (باد افره ایزدی - یزدان)، ۲۳۷۰ — ۲۳۷۲ (یزدان - جهانداور رهنمای)، ۲۳۸۱، ۲۳۹۳ — ۲۴۰۱، ۲۴۲۷، ۲۴۳۲ — ۲۴۳۳ (یزدان - فره ایزدی)، ۲۴۳۵، ۲۴۴۱ (راه یزدان)، ۲۴۴۴ — ۲۴۴۶ (یزدان - کردگار جهان)، ۲۴۵۴ (راه یزدان)، ۲۴۵۶ — ۲۴۶۵ (داور پاک)، ۲۴۹۸ — ۲۴۹۹، ۲۵۰۱ — ۲۵۰۲، ۲۵۰۹، ۲۵۱۲ — ۲۵۱۶ (یزدان پرستان)، ۲۵۲۲، ۲۵۶۵ — ۲۵۶۹ (برتر خدای - کردگار - خداوند)، ۲۵۷۵ (داور پاک)، ۲۵۸۴ — ۲۵۸۵ (یزدان - کردگار)، ۲۶۳۲ — ۲۶۳۳، ۲۶۴۷ — ۲۶۵۱ (یزدان - داور)، ۲۶۵۳، ۲۶۶۲ — ۲۶۶۳، ۲۶۷۸ — ۲۶۷۹، ۲۶۸۵ — ۲۶۸۶ (ایزد - دادار دارنده)، ۲۶۸۹ — ۲۶۹۰ (ره ایزدی - جهان آفرین)، ۲۶۹۳ (فرگیهان خدیو)، ۲۶۹۵، ۲۷۰۳ (جهاندار)، ۲۷۱۰ — ۲۷۱۱ (دارنده یزدان کیهان خدیو)، ۲۷۳۲ (فریزدان)، ۲۷۳۴ — ۲۷۳۵، ۲۷۴۱ — ۲۷۴۲ (داور داد و راست - فرزانه ایزدی)، ۲۷۴۵ (دادار خورشید و ماه)، ۲۷۷۲، ۲۷۸۲، ۲۸۴۴ (کردگار سپهر)، ۲۸۶۵ (خداوند گیتی)، ۲۸۷۰، ۲۹۱۹ — ۲۹۲۱ (دادگر - یزدان - جهان آفرین)، ۲۹۲۴، ۲۹۲۸، ۲۹۳۵، ۲۹۴۳ (دادار خورشید) ۲۹۵۲ (داور پاک)، ۲۹۶۶، ۲۹۷۹، ۲۹۹۸ — ۲۹۹۹، ۳۰۰۲، ۳۰۴۰، ۳۰۶۳، ۳۰۷۹، ۳۰۸۷ — ۳۰۸۸ (داور راستی - یزدان) ۶ / ۶ / لهراسپ ۲ / ۶ (جهان آفرین - داور داد - نگارنده)، ۳۵، ۸۰ (جهان آفرین)، ۸۸ (یزدان پرست)، ۲۰۳ — ۲۰۴ (داور کردگار)، ۲۵۲ (فرّه ایزدی)، ۲۵۸ (راه یزدان)، ۲۶۴ (جهان آفرین)، ۳۰۵ (جهان آفرین) ۳۷۷ — ۳۷۹ (جهاندار - پروردگار)، ۳۹۷ — ۴۰۰ (خداوند داد - کردگار - خدا)، ۴۶۶ (جهانبان)، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۸ (دادار نیکی دهش)، ۵۵۴ — ۵۶۱ (خداوند پیروزگر - کردگار)، ۶۸۸ (پیروزگر یک خدای)، ۷۳۲

(جهان آفرین)، ۸۴۴، ۸۷۸ (او)، ۸۹۰ (جهان آفرین)، ۸۹۹ (داد گر یک خدای) ■ ۶ /
 / دقیق / ۱۵ (یزدان پرستان)، ۱۷ (شاه یزدان پرست)، ۲۰ - ۲۱ (روشن داد گر - خدای)،
 ۲۵ - ۲۸ (یزدان پرستنده شاه - ایزد - راه یزدان - دین خدای)، ۴۴ - ۵۰ (جهان آفرین -
 جهاندار)، ۵۷ (دین ایزد)، ۸۰ (خدای)، ۱۰۷ - ۱۰۸ (خدای جهان)، ۱۱۰ (گروگر)، ۱۱۹
 (خدای بهشت)، ۱۲۹ (خدای جهان)، ۱۵۰ - ۱۵۲ (خدای - ایزد)، ۲۲۸ (خدای جهان)،
 ۲۴۲ (خدای)، ۲۶۶ (خدای)، ۳۱۹ - ۳۲۰ (خدای - جهاندار)، ۳۲۴ (ایزد داد گر)، ۳۲۸
 (خدای)، ۳۷۷، ۳۹۸، ۴۲۹ (داد خدای - خداوند گیتی)، ۴۳۱ (داد خدای)، ۶۱۸ (خدای
 جهان)، ۶۲۴ (ایزد)، ۶۳۵ (دین خدای جهان)، ۶۴۵ (دین خدا)، ۸۱۱ (خداوند)، ۸۱۳
 (جهان آفرین)، ۸۳۴ (یزدان)، ۸۳۹ (ایزد پرست)، ۸۵۱ (دین خدای) ■ ۶ / گشتاسپ / ۵۳ -
 ۵۶، ۷۱ (مرد یزدان پرست)، ۸۱ (فر یزدان)، ۸۷، ۱۸۰، ۲۱۵، ۲۲۱ (یزدان پرست)، ۲۲۵
 (رهنمای)، ۲۳۹ (جهان آفرین)، ۲۶۹، ۲۸۰ - ۲۹۱ (دور راست گوی - دور داد گر)، ۳۰۷
 (پاک برتر خدای)، ۳۳۸، ۳۴۷ (جهاندار)، ۴۳۴ (جهان آفرین کردگار)، ۴۴۰ (کردگار)،
 ۴۶۷ - ۴۶۹ (دور داد و راست - آفریننده داد گر - یزدان)، ۴۸۵ (کردگار بلند) ■ ۶ /
 / هفتخوان / ۸۹ - ۹۳ (یزدان - دور داد گر)، ۱۲۰ - ۱۲۱ (یزدان - دور داد و پاک)،
 ۱۵۶، ۱۷۱ - ۱۷۴ (خداوند پاک - جهاندار - دادار - کردگار)، ۱۹۰ (داد ده یک خدای)،
 ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۱۳ - ۲۱۵ (داد گر یک خدای - آفریننده داد و راد)، ۲۳۳ (جهان آفرین)،
 ۲۵۹ (یک خدای)، ۲۷۱ - ۲۷۳ (خداوند - دور داد گر)، ۲۸۶ (کردگار جهان)، ۲۹۱
 (ایزد)، ۳۱۸ (جهان آفرین)، ۳۲۶، ۳۳۱ (جهاندار)، ۳۳۵ (خداوند)، ۳۴۷ (جهان آفرین)،
 ۳۶۰، ۳۶۲ (خدای)، ۳۷۳ - ۳۷۴، ۵۷۰ (داد گر یک خدای)، ۶۳۳، ۶۷۷، ۷۵۲ - ۷۵۶
 (خداوند)، ۷۷۱ - ۷۷۲ (مرد یزدان شناس - یزدان - داد گر یک خدای)، ۸۴۷ - ۸۴۸
 (جهان دور - خداوند) ■ ۶ / اسفندیار / ۱۲، ۶۹ (ایزدی پند)، ۸۲ (یزدان - کردگار)، ۱۰۲
 (جهان کردگار)، ۱۱۴ (دادار گیتی)، ۱۲۷، ۱۳۲ (جهاندار)، ۱۴۸ (جهاندار)، ۱۹۵ (فره
 ایزدی)، ۱۹۹، ۲۲۱ (آفریننده)، ۲۲۶ (دادار)، ۲۳۱، ۲۴۷ (گیهان خدیو)، ۳۷۸
 (یزدان پرست)، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۶۸ (یک خدای)، ۴۷۱، ۴۸۲، ۵۰۴ (دادار)، ۵۰۷ (دور
 کردگار)، ۵۴۶، ۵۶۱، ۶۰۴، ۷۲۲ (داد گر یک خدای)، ۷۵۹ (شاه یزدان پرست)، ۸۴۶
 ۸۹۰ (راه یزدان)، ۹۰۳ (دادار)، ۹۹۰ - ۹۹۱ (کردگار - دور کردگار)، ۱۰۴۰، ۱۱۰۰
 (کردگار) ۱۱۱۷ (شاه یزدان پرست)، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ (یزدان - داد گر)، ۱۱۷۷ -
 ۱۱۷۹ (یزدان - دور داد)، ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ (دور کامگار)، ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ (یزدان -
 پروردگار)، ۱۲۲۸، ۱۳۲۲ (جهان آفرین)، ۱۳۴۱ (جهاندار یزدان پاک)، ۱۳۶۶

(یزدان پرست)، ۱۳۶۹ (راه یزدان)، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۲ (پاک دادار هور)، ۱۳۹۰ (شاه یزدان پرست)، ۱۴۳۴، ۱۴۸۲، ۱۴۸۵ (جهان آفرین)، ۱۴۹۹ (داور)، ۱۵۷۱ (بادافره ایزدی)، ۱۶۱۰ (خداوند)، ۱۶۵۱، ۱۶۶۷ (یزدان پرست)، ۱۶۷۲ (جهاندار) ■ ۶ / شغاد / ۲۸ (خدای)، ۳۶ (یزدان پرست)، ۴۵ - ۴۸ (دادار گیتی - یزدان - رهنمای)، ۲۰۸ - ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۷۶، ۳۳۱ - ۳۳۴ (او - کردگار) ■ ۶ / بهمن / ۱۲۸، ۱۳۳ - ۱۳۴ (پروردگار - کردگار) ■ ۶ / همای / ۵۴ (جهان آفرین)، ۱۱۳ (خداوند...)، ۱۷۸ (دادگر یک خدای)، ۲۶۷ (دادار گیهان)، ۲۶۹، ۲۷۱ (ایزد)، ۲۹۷ (جهان آفرین)، ۳۲۱ (دادار) ■ ۶ / داراب / ۱ (جهان آفرین)، ۱۰، ۵۷ (یک خدای) ■ ۶ / دارا / ۱۴۴ (جهان آفریننده)، ۱۷۷ - ۱۷۸ (خداوند ماه - جهان آفرین)، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲ (پیروزگر)، ۲۴۴ (کردگار)، ۲۶۳ (کردگار)، ۲۸۹ (ایزد)، ۲۹۱ (جهاندار)، ۳۴۰ (پاک دادار)، ۳۴۵، ۳۵۳ (پروردگار)، ۳۶۰ (بخشنده)، ۳۶۴ - ۳۶۵ (جهان داور کردگار)، ۳۸۱ - ۳۸۲، ۴۱۷ - ۴۲۲ (دادگر)، ۴۲۵ (دارنده آفتاب بلند)، ۴۲۷ (بادافره ایزدی) ■ ۷ / اسکندر / ۲ (پیروزگر - ایزد)، ۶ (پیروزگر)، ۱۵، ۲۰، ۳۱ (کردگار)، ۴۷ (کردگار)، ۱۲۲ (یزدان پرست)، ۱۸۰ (دین یزدان)، ۱۸۶ (دین یزدان)، ۱۹۸، ۲۳۸ - ۲۳۹ (یزدان - جهاندار)، ۲۴۸ (جهان آفرین)، ۲۵۱ - ۲۵۲ (کردگار - خداوند)، ۲۷۴ (یزدان پرست)، ۳۰۷ (خدای)، ۳۴۴ (دادگر)، ۳۹۰ (خداوند)، ۴۶۳ - ۴۶۷ (خدای - یزدان)، ۴۸۳ (خداوند)، ۵۲۱، ۶۳۰ - ۶۳۳ (خداوند - یزدان)، ۶۴۸ (جهان آفرین)، ۶۵۱، ۶۹۱ - ۶۹۲ (خداوند)، ۷۰۲ - ۷۰۳ (دادگر)، ۷۵۳ (جهان آفرین)، ۷۹۰، ۸۲۶ (یزدان پرست)، ۸۳۸ (یزدان - پروردگار)، ۸۵۷، ۹۵۹ (دارنده)، ۱۰۵۶ (داننده)، ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ (یزدان - پرستندگان خدای)، ۱۱۲۰ (کردگار)، ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ (بادافره ایزدی - یزدان)، ۱۱۳۴، ۱۱۴۲، ۱۱۷۶ (دادار گیهان)، ۱۲۱۱ (دادار نیکی دهش)، ۱۲۴۲ (کردگار سپهر)، ۱۳۳۷ (مرد یزدان پرست)، ۱۳۴۲ (مرد یزدان پرست)، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳ (جهاندار)، ۱۳۶۱، ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ (کردگار جهان)، ۱۳۶۷ (الله)، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳، ۱۳۸۳ (مرد یزدان پرست)، ۱۳۹۱ (یزدان پرست)، ۱۴۰۵ (نیکی دهش)، ۱۴۴۶، ۱۴۴۹ (نیکی دهش یک خدای)، ۱۴۹۱، ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ (جهان آفرین)، ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ (دادگر)، ۱۶۱۰ (خداوند)، ۱۶۱۷ (یزدان پرست)، ۱۶۹۱ (جهان آفرین)، ۱۶۹۶، ۱۷۲۷، ۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ (یزدان - فریادرس)، ۱۸۴۷ (شاه یزدان پرست)، ۱۸۵۵ (داور)، ۱۸۶۷ (پرسنده)، ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ (داور - یزدان)، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۰ (آفریننده - یزدان - کردگار) ■ ۷ / اشکانیان / ۲۰۴ (نیکی دهش)، ۳۱۳ (کردگار بلند)، ۳۷۶ - ۳۷۷ (خدای)، ۳۷۹ (دادار نیکی دهش)، ۴۱۱ (ایزدی)،

۴۵۰، ۵۱۸ (خداوند بی یار و جفت)، ۶۴۲ (دادار)، ۶۷۷ (جهان آفریننده) ■ ۷ / اردشیر ۱ / ۷ (جهاندار پاک)، ۲۷ (کردگار سپهر)، ۱۰۳ (کردگار جهان)، ۱۳۷ (دادگر)، ۱۴۰ — ۱۴۱، ۱۶۴ — ۱۶۵ (کردگار جهان - یزدان پرست)، ۳۵۹ (یزدان پرست)، ۳۸۴، ۴۳۸ — ۴۴۸ (یزدان - دادار گیهان - خداوند)، ۴۵۶ — ۴۵۸، ۴۶۵ (دادار - یزدان)، ۴۷۴ (مرد یزدانپرست)، ۴۷۸ — ۴۷۹ (دادگر)، ۴۹۱ (خدای)، ۴۹۳، ۵۱۵ (خدای جهان)، ۵۹۵ (یزدان پرست)، ۶۰۸ (یزدان پرست)، ۶۳۱ (یزدان پرست)، ۶۵۸ (شاهان یزدان پرست)، ۶۶۱ — ۶۶۹ (کردگار جهان - یزدان)، ۶۷۳ ■ ۷ / شاپور ۱ / ۱۳ (یزدان - یزدان شناس)، ۲۶ (جهان آفرین)، ۵۰ — ۵۱ (داور رهنمون - پروردگار)، ۹۲ ■ ۷ / اورمزد / ۶، ۱۸ — ۱۹ (یزدان پرست)، ۴۲ (خداوند پیروز)، ۷۱ ■ ۷ / بهرام ۱ / ۳ (خدای)، ۳۰ (پروردگار) ■ ۷ / بهرام ۲ / ۷ (کردگار) ■ ۷ / بادشاهی بهرام ۳ / ۳ (دادگر یک خدای) ■ ۷ / نرسی / ۴ — ۵ (کردگار)، ۲۰ (پروردگار) ■ ۷ / اورمزد ۲ / ۳ — ۵ (کردگار)، ۹ (یزدان شناس)، ۱۹ (دادگر)، ۳۶ (فره ایزدی) ■ ۷ / شاپور ۲ / ۷۷، ۱۲۶ (فره ایزدی)، ۱۳۴ — ۱۳۵ (دادار)، ۲۰۷ (دادار)، ۳۲۰ — ۳۲۲ (دادار - دادگر یک خدای)، ۳۳۵ (کردگار)، ۳۸۲، ۳۸۶ — ۳۸۹ (کردگار جهان)، ۳۹۲ (نیروی یزدان)، ۳۹۷ (دادار نیکی دهش)، ۴۰۷ — ۴۰۸ (ایزد)، ۴۱۵، ۴۸۴ (دادار)، ۴۹۹ — ۵۰۰ (جهان آفرین - جهاندار)، ۵۳۰، ۵۸۰ — ۵۹۱ (یزدان - کردگار - جهان آفرین)، ۶۲۲ (شاه یزدان پرست)، ۶۳۰ (یزدان پرست) ■ ۷ / شاپور ۳ / ۱۴ (کردگار)، ۲۰ — ۲۲ (جهان آفرین - جهاندار)، ۷۱ ■ ۷ / بهرام ۴ / ۴ — ۶ (ایزد - یزدان)، ۱۰ — ۱۵ (یزدان - جهاندار) ■ ۷ / یزدگرد ۱ / ۴، ۱۰۸ — ۱۰۹ (دانش ایزدی - یزدان)، ۱۵۲ (دین یزدان)، ۱۵۶ (جهاندار)، ۲۷۴ (جهاندار)، ۳۰۶، ۳۲۶ (برده ایزد)، ۳۳۳ (راه پروردگار)، ۳۳۶ — ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۶۲، ۳۸۱ (جهاندار)، ۳۸۴، ۴۵۱ (داور)، ۴۹۵، ۵۱۴ (ایزد دادگر)، ۵۶۴، ۵۶۸ — ۵۶۹ (یزدان پرستان)، ۵۸۵، ۵۹۹ (فره ایزدی)، ۶۰۲ (دادگر)، ۶۲۶، ۶۳۴ (ایزد)، ۶۷۴، ۶۸۱ ■ ۷ / بهرام ۵ / ۲ — ۷ (آفریننده - خداوند)، ۱۲ (ایزد)، ۱۸، ۲۱ — ۲۳، ۴۰ (پاک دادار)، ۱۰۳، ۱۰۷ (کردگار)، ۱۱۳ (شاه یزدان پرست)، ۲۶۷ (مرد دهقان یزدان پرست)، ۲۷۲ (ایزد)، ۲۸۲ — ۲۸۳ (نگارنده)، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۲۴ (کردگار جهان)، ۴۳۰ (خدای)، ۴۳۵ (در ایزدی)، ۴۸۷ (پاک پروردگار)، ۴۹۶ (کاری ایزدی)، ۵۱۲، ۵۱۹، ۷۱۹، ۷۵۰ (خدای جهان)، ۷۸۲ (خداوند)، ۷۹۱ (دادگر یک خدای)، ۸۰۸، ۸۶۹، ۹۱۲، ۹۸۹، ۱۰۰۱ — ۱۰۰۲ (کردگار - یزدان)، ۱۰۳۶ (پروردگار)، ۱۰۴۳ (یزدان شناس)، ۱۰۵۶ — ۱۰۵۷ (کردگار)، ۱۰۶۰، ۱۰۶۸ (خداوند)، ۱۰۹۶، ۱۱۶۹، ۱۱۸۵ (ایزدی)، ۱۱۹۴ — ۱۱۹۵ (پیروزگر - جهاندار)، ۱۲۱۲،

۱۲۲۰ (خدای)، ۱۳۲۴ (مرد یزدان پرست)، ۱۳۶۸ (شاه یزدان شناس)، ۱۳۷۶ (خداوند بی یار و جفت)، ۱۳۹۰ - ۱۳۹۵، ۱۳۹۷ (جهان آفرین)، ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ (دادار گیهان)، ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵، ۱۵۵۳ (شاه یزدان پرست)، ۱۵۶۷ - ۱۵۷۰ (کردگار جهان)، ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ (گیهان خدیو - یزدان)، ۱۶۳۸، ۱۶۴۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۲ (کردگار)، ۱۶۶۵ (یزدان پرست)، ۱۶۶۷، ۱۶۸۱ (یزدان - یزدان شناس)، ۱۶۹۴ (جهاندار)، ۱۷۰۰، ۱۷۰۶ (فرّ ایزدی)، ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ (یزدان - جهاندار)، ۱۷۳۴، ۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ (فر یزدان - ایزد)، ۱۷۶۴ (کردگار)، ۱۷۷۲، ۱۸۲۱ (کوشش ایزدی)، ۱۸۲۳ (گیهان خدیو)، ۱۸۲۶ (یزدان پرست)، ۱۸۳۴ (کردگار جهان)، ۱۸۴۶، ۱۸۵۵ (دادار دارنده)، ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ (یزدان - کردگار)، ۱۸۸۷ - ۱۸۹۱ (خدای - یزدان - خداوند - ایزد)، ۱۹۳۷ (بهرام یزدان پرست)، ۱۹۴۵، ۲۰۱۵، ۲۰۸۵، ۲۰۹۵، ۲۱۰۲ - ۲۱۰۳ (خداوند)، ۲۱۲۲، ۲۱۳۴، ۲۱۴۱ (دادار)، ۲۱۵۱ (دادار)، ۲۲۲۲ (جهاندار)، ۲۲۲۶ (یزدان شناس)، ۲۲۳۴، ۲۲۳۸، ۲۲۴۸ (کردگار جهان)، ۲۲۷۷، ۲۲۸۹، ۲۳۰۲، ۲۳۴۶ (یزدان پرست)، ۲۳۵۹، ۲۳۶۵ - ۲۳۶۸ (جهان آفرین - کردگار جهان)، ۲۳۷۲ (دارای بیچون)، ۲۳۷۴، ۲۳۷۷، ۲۳۸۲، ۲۳۹۲، ۲۳۹۵ (خداوند دارنده)، ۲۴۵۹ - ۲۴۶۰ (او)، ۲۴۸۵، ۲۵۲۴، ۲۵۲۶ (فرمان یزدان)، ۲۵۷۷ - ۲۵۷۸، ۲۵۸۲ = ۸ / یزدگرد ۲ / ۴۵ (شاه یزدان پرست)، ۴۷ (داور - بینیاز)، ۵۵، ۷۰، ۷۳، ۱۰۶ (دادار)، ۱۳۰ (یزدان - یزدان پرست)، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۲ - ۱۴۸ (خدای - یزدان - داور داد و پاک)، ۱۵۱، ۱۵۶ (داور پاک)، ۲۰۵، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۱ - ۲۵۳ (کردگار - یزدان پرست)، ۲۵۹ (جهان آفرین)، ۳۰۱ (کار ایزدی)، ۳۲۹ (ایزدی)، ۳۳۴ (یزدان پرست) = ۸ / قباد / ۱۸ (خدای)، ۹۳ - ۹۴، ۱۲۸ (زرمهر یزدان پرست)، ۲۶۵، ۲۸۶ (کیهان خدیو)، ۳۱۲، ۳۳۳ (دین یزدان)، ۳۵۶ - ۳۵۸ (دادگر)، ۳۶۱ = ۸ / کسری / ۲ - ۷ (دادار نیکی دهش - کردگار)، ۴۲ - ۴۶، ۴۸ - ۵۳، ۹۶ - ۹۷ (کسری یزدان پرست - یزدان)، ۱۰۱ - ۱۰۹ (جهان آفرین - دادار کیهان - داور - یزدان)، ۱۱۳، ۱۲۳ (اورمزد)، ۱۲۵ - ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰ - ۱۶۱، ۲۰۳ (جهان آفرین)، ۲۴۸ - ۲۴۹، ۲۵۹ (کردگار)، ۲۹۷ - ۳۰۰ (روشن کردگار - فریدون یزدان پرست)، ۳۱۱ (آفریدون یزدان پرست)، ۳۱۶ (جهاندار)، ۴۶۳ - ۴۶۵، ۴۸۰ - ۴۸۲ (کردگار)، ۵۰۲، ۵۱۶ - ۵۱۷ (جهان آفرین)، ۵۵۴، ۵۴۵ (فرمان یزدان)، ۶۴۲، ۷۸۷ - ۷۹۲، ۸۱۵ - ۸۱۸ (جهاندار - یزدان)، ۸۹۴ (دین یزدان)، ۸۹۶ (فرّ یزدان)، ۹۶۲ (خدای)، ۱۰۱۴، ۱۰۸۶ (دانش ایزد)، ۱۱۰۷ - ۱۱۱۰ (کردگار - داور - یزدان)، ۱۱۴۴ (جهاندار دانا و پروردگار)، ۱۱۷۷، ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴، ۱۲۶۲، ۱۲۸۳ (ایزدی)، ۱۳۲۳، ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ (کردگار - یزدان)،

۱۳۳۸، ۱۳۴۸، ۱۳۷۱، ۱۴۴۱ (خلعت ایزدی)، ۱۴۴۵، ۱۴۴۸، ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ (یزدان - جهان آفرین)، ۱۴۷۰ (راه یزدان)، ۱۴۷۲ (آفریننده)، ۱۵۱۰ (فریزدان)، ۱۵۲۰ (یزدان - یزدان شناس)، ۱۶۴۴ (کردگار جهان)، ۱۶۵۱، ۱۶۶۱ (کردگار)، ۱۶۹۰، ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ (یزدان - یزدان پرست)، ۱۷۲۹ (یزدان پرست)، ۱۷۹۵، ۱۸۴۹ (دادگر)، ۱۸۶۷، ۱۸۷۱، ۱۹۳۴ (دادار)، ۱۹۸۵ - ۱۹۸۸ (دادگر)، ۱۹۹۱، ۲۰۰۶ (جهان آفرین)، ۲۰۵۱ - ۲۰۵۴ (کردگار)، ۲۰۶۵، ۲۰۸۳، ۲۱۱۱ - ۲۱۱۶ (کردگار)، ۲۱۶۲ (ایزدی)، ۲۲۱۵ - ۲۲۱۶ (آفریننده)، ۲۲۲۲ (دین یزدان)، ۲۲۵۲، ۲۲۶۰ - ۲۲۶۲ (کردگار مکان و زمان)، ۲۳۰۳ - ۲۳۱۲ (شهنشاه یزدان پرست - کردگار - یزدان)، ۲۳۱۵، ۲۳۴۸ (جهان آفرین)، ۲۳۶۰ (فره ایزدی)، ۲۳۹۶ (کردگار)، ۲۴۲۳ - ۲۴۲۴ (کیهان خدیو - یزدان)، ۲۴۳۴، ۲۴۴۰ (کیهان خدیو)، ۲۴۴۵ (یزدان شناس)، ۲۴۶۱ (کیهان خدیو)، ۲۴۷۳ - ۲۴۷۵ (دین یزدان - یزدان)، ۲۴۹۸ (خلعت ایزدی)، ۲۵۵۵، ۲۵۷۲ - ۲۵۷۴ (خدای - جهانبان - کیهان خدای - یزدان)، ۲۵۹۴ (مرد یزدان پرست)، ۲۶۱۸، ۲۶۲۶ (خداوند...)، ۲۷۳۶، ۲۸۰۶، ۲۸۰۹ (خداوند)، ۲۸۹۲ (خداوند)، ۲۹۱۷، ۲۹۱۹، ۲۹۳۰ (دادگر)، ۳۰۳۱، ۳۰۴۶ (جهان داور)، ۳۰۶۳ - ۳۰۶۴ (داور کردگار)، ۳۱۰۷، ۳۱۱۷، ۳۱۳۹، ۳۲۳۷ (جهان آفرین)، ۳۲۸۱ (دادار)، ۳۲۸۷ (دادار)، ۳۳۶۵ (جهاندار پاک)، ۳۳۸۰ (پادشاه)، ۳۵۶۴، ۳۵۸۶ (جهانداور)، ۳۶۱۴، ۳۶۳۲ - ۳۶۳۳ (خداوند...)، ۳۶۴۹، ۳۷۶۶ - ۳۷۶۸ (شاه یزدان پرست - جهان آفرین - یزدان)، ۳۷۸۵ (یزدان پرست)، ۳۷۹۲ (جهاندار یزدان پرست)، ۳۸۲۸، ۳۸۳۳، ۳۸۳۵ - ۳۸۳۶ (یزدان - پروردگار)، ۳۸۷۲ (خداوند)، ۳۸۷۵ (خداوند)، ۳۸۷۸ (یزدان پرست)، ۳۸۸۷ - ۳۸۹۹ (کردگار جهان - یزدان)، ۳۹۵۰ - ۳۹۵۱، ۳۹۵۳ (کردگار)، ۳۹۵۵ (کردگار)، ۳۹۶۲ (جهاندار پروردگار)، ۳۹۶۸ (پروردگار)، ۳۹۸۰ (جهان آفرین)، ۳۹۹۰ (یزدان پرست)، ۳۹۹۸، ۴۰۱۱، ۴۰۱۸، (کوشایی ایزدی)، ۴۰۲۷ - ۴۰۲۸ (او)، ۴۰۳۷ (دادار دارنده)، ۴۰۵۴، ۴۰۷۶ (مرد ایزد)، ۴۰۷۸ - ۴۰۷۹ (یزدان پرست - یزدان)، ۴۰۹۰، ۴۱۳۴، ۴۱۸۹، ۴۲۰۱، ۴۲۸۱ - ۴۲۸۲ (کردگار زمان)، ۴۳۰۳ (یزدان - یزدان پرست)، ۴۳۲۵ (جهاندار)، ۴۴۰۸ (دادگر)، ۴۴۱۹ (کردگار)، ۴۴۲۹ - ۸ / هرمزد / ۱۹ (کردگار)، ۲۴ (کردگار جهان)، ۲۹، ۳۹ (کردگار جهان)، ۵۳ (پروردگار)، ۵۸ (جهان آفرین)، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۳۲ - ۱۳۳ (داور - ایزدی)، ۱۴۹ (ایزدی)، ۴۲۶، ۴۶۳ (ایزد)، ۵۶۶، ۷۵۵ (بادافره ایزدی)، ۸۰۷، ۸۲۴ - ۸۲۸، ۸۴۴ (خدای جهان)، ۸۵۵، ۸۹۸ (ایزدی کار)، ۹۳۱، ۹۳۳ - ۹۳۵ (داور داد و راست)، ۹۷۶، ۹۹۳ - ۹۹۷، ۱۰۴۲ (جهان آفرین)، ۱۱۵۷، ۱۱۶۲ (خداوند...)، ۱۱۶۴، ۱۱۷۲، ۱۱۷۶ (کردگار جهان)،

۱۲۲۰، ۱۲۳۴، ۱۳۳۶، ۱۳۳۹، ۱۳۶۳، ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ (یزدان - دادار)، ۱۵۶۰ (ایزدی)،
 ۱۵۶۷، ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱، ۱۵۸۷ (دادگر)، ۱۶۱۵، ۱۶۴۴ (جهان آفرین)، ۱۶۸۷ (ایزد)،
 ۱۷۱۸، ۱۷۴۱ (یزدان پرست)، ۱۷۴۸، ۱۸۲۰ = ۹ / خسرو / ۳۱، ۶۸ (ایزدی)، ۱۷۵ (ایزد)،
 ۱۷۹ (گیهان خدیو)، ۲۰۱ (یزدان پرست)، ۲۰۴ (آفریننده)، ۲۲۱ - ۲۲۲ (آن پادشا)، ۲۴۲
 (دارنده دادگر)، ۲۴۵، ۲۴۹ - ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹ (پیروزگر)، ۲۸۵ (دشمن ایزد)،
 ۳۰۳ - ۳۰۴ (جهاندار)، ۳۰۶ - ۳۰۷ (ایزد - خدای جهان)، ۳۲۴ (ایزد)، ۳۴۲ - ۳۴۳
 (جهان آفرین - داور دستگیر)، ۳۶۰، ۳۸۳، ۳۹۶ (خشنودی ایزد)، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۷۲، ۴۷۶،
 ۴۷۸، ۴۸۹ - ۴۹۰ (جهاندار - یزدان)، ۴۹۹، ۵۶۸ (پیروزگر)، ۶۲۸، ۶۵۷ - ۶۵۹ (یزدان
 - جهاندار)، ۶۸۳ (یزدان پرست)، ۷۰۸، ۷۳۶، ۷۴۲ (پاک دادار)، ۷۹۲ (دارنده آفتاب
 بلند)، ۸۱۰ (کردگار بلند)، ۸۳۸ (کردگار)، ۸۸۳، ۸۹۹ (جهان آفرین)، ۹۱۱ (کردگار
 بلند)، ۹۶۷، ۱۰۰۹ (دادگر)، ۱۰۷۵ (نیکی دهش)، ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ (جهان آفرین - مرد
 یزدان پرست)، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵ (جهاندار بیدار)، ۱۱۱۳ (ایزدی)، ۱۱۱۷، ۱۱۲۱ (کردگار
 جهان)، ۱۱۲۵ (ایزدی)، ۱۱۷۶ - ۱۱۸۰ (جهاندار)، ۱۱۸۴ (ره ایزدی)، ۱۲۲۰، ۱۲۳۷
 (آفریننده)، ۱۲۴۸، ۱۲۶۸ (جهانداور)، ۱۲۸۵ (داد یزدان)، ۱۳۱۴، ۱۳۳۱، ۱۳۴۵، ۱۴۴۲
 (کرده ایزدی)، ۱۴۴۵ (خدای)، ۱۴۵۳، ۱۴۵۶، ۱۴۷۸ - ۱۴۸۰ (فرزند یزدان)، ۱۴۸۲ -
 ۱۴۸۵ (دارای گیهان - یزدان پرست - یزدان)، ۱۴۸۷ (دارنده)، ۱۵۰۳ (کردگار)، ۱۵۲۵ -
 ۱۵۲۶ (خدای جهان - ایزدی)، ۱۵۵۷ (کردگار)، ۱۵۵۹ (کردگار)، ۱۵۷۸، ۱۶۰۳
 (جهاندار یزدان پرست)، ۱۶۰۵ - ۱۶۰۸ (داور داد و پاک)، ۱۶۲۲ (جهان آفرین)، ۱۷۰۳
 - ۱۷۰۵، ۱۸۱۱ (جهان آفرین)، ۱۸۲۴، ۱۸۳۷ - ۱۸۳۸، ۱۸۷۰، ۱۸۸۵ - ۱۸۹۶ (یزدان -
 کردگار)، ۱۸۹۹ (دادگر)، ۱۹۰۷ (داور دادگر)، ۱۹۱۰ (دارنده)، ۱۹۴۵، ۲۰۲۴ - ۲۰۲۶
 (یزدان - داور داد و پاک)، ۲۰۳۰ - ۲۰۳۱ (دادگر - کردگار جهان)، ۲۰۳۴، ۲۰۳۷،
 ۲۰۴۱ - ۲۰۴۲، ۲۰۴۵ - ۲۰۴۷ (جهاندار - خداوند)، ۲۰۸۷ (مرد یزدان پرست)، ۲۰۹۰
 (دین یزدان)، ۲۲۰۶ (برترخدای)، ۲۲۶۳ (جهاندار)، ۲۳۰۷ (فره ایزدی)، ۲۳۵۴، ۲۳۵۹
 (کردگار - یزدان شناس)، ۲۴۱۸ (کردگار جهان)، ۲۴۲۵ (داور -
 ایزد)، ۲۴۷۵، ۲۴۸۵ - ۲۴۹۴ (کردگار - جهان آفرین)، ۲۵۰۲ (پیروزگر)، ۲۵۵۴،
 ۲۵۶۲، ۲۶۳۱ (یزدان پرست)، ۲۶۴۰، ۲۶۵۳، ۲۶۵۹ - ۲۶۶۰ (یزدان - جهاندار)، ۲۷۰۴،
 ۲۷۲۷، ۲۷۴۳ (داور دادگر)، ۲۷۸۰، ۲۹۶۶، ۲۹۶۸ (داد خدای جهان)، ۳۰۵۷، ۳۰۸۰،
 ۳۱۵۱ (جهان آفرین)، ۳۱۸۰، ۳۱۹۴، ۳۲۲۹ - ۳۲۳۰ (داور داد و پاک - پیروزگر)،
 ۳۲۴۶ - ۳۲۴۷ (یزدان پرست)، ۳۲۵۵، ۳۲۵۹، ۳۲۶۳، ۳۲۸۷ (پرستنده ایزدی)، ۳۲۹۴

(جهان آفرین)، ۳۳۰۵ - ۳۳۰۶ (یزدان - خداوند مهر)، ۳۳۱۰، ۳۳۱۲، ۳۳۲۵ - ۳۳۲۷، ۳۳۳۱ - ۳۳۳۲ (فرزند - یزدان)، ۳۴۸۳ (سایه ایزد)، ۳۵۰۶ (کردگار سپهر)، ۳۸۷۰ (ایزد)، ۳۸۹۳ ■ ۹ / شیرویه / ۴، ۱۲، ۲۷ (با دافره ایزدی)، ۴۰، ۴۲، ۴۴ - ۴۵، ۹۱ (جهان آفریننده)، ۹۹ - ۱۰۰ (داور راست گوی)، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۸۰ (ایزد)، ۱۸۵ (اندیشه ایزدی)، ۱۸۷ (ایزد)، ۱۹۳ - ۱۹۴ (یزدان - جهان آفرین)، ۱۹۶ - ۱۹۸ (دادگر - کردگار جهان)، ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۹۴ - ۲۹۵ (یزدان - اورمزد)، ۲۹۷ (راه یزدان)، ۲۹۹ - ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۹۶ (فره ایزدی)، ۴۱۳ - ۴۱۴ (دادگر - یزدان)، ۴۹۹ (دادار نیکی دهش)، ۵۷۰ و ۵۷۹ (جهان آفرین) ■ ۹ / اردشیر ۳ / ۴ (یزدان پرست)، ۶ ■ ۹ / فرایین / ۳۶ ■ ۹ / یزدگرد ۳ / ۳۴ (کردگار)، ۷۴ (یزدان پرستان)، ۷۷، ۱۳۸ - ۱۴۰ (جهاندار پاک)، ۲۹۳ (پروردگار - یزدان)، ۳۱۱، ۳۲۸ - ۳۳۰ (کردگار - خداوند)، ۳۳۹ - ۳۴۲ (دادگر - خدای)، ۳۴۴ - ۳۴۵ (یزدان - یزدان پرست)، ۳۴۹ (پروردگار)، ۴۱۷، ۴۳۷، ۴۹۶، ۵۲۴ (فر یزدان)، ۵۳۶ (جهان آفرین)، ۵۳۹ (دین یزدان)، ۵۴۱ (یزدان پرست)، ۵۴۳ (ره پاک یزدان)، ۵۷۷ (گیهان خدیو)، ۵۹۰، ۵۹۷ (خدای جهان آفرین)، ۶۰۲، ۶۰۶ (جهان آفرین)، ۶۱۹ (ایزد)، ۶۳۴ - ۶۳۵ (روشن کردگار)، ۶۸۸، ۷۳۱ (جهاندار)، ۷۹۲ (یزدان پرست)، ۸۶۲ (جهان داور کردگار).

یزدان سرای

نام دیری است در روم. خسرو پرویز در فرار از برابر بهرام چوبینه به آنجا رسید:
چنین تا به نزد رباطی رسید سر تیغ دیوار او ناپدید
کجا خواندندیش یزدان سرای پرستش گهی بود و فرخنده جای
نشستنگه سوکواران بدی بدو در سکوبا و مطران بدی
۹ / خسرو / ۶۸۰ - ۶۸۲، ۷۱۵ - ۷۱۸ (پرستشگه - دژ)، ۷۴۰ (بام)، ۷۶۶ (بام)

یزدگرد (۱)

سیزدهمین شاهنشاه ساسانی. پسر شاپور سوم. ملقب به بزه گر.
وی به محض نشستن بر تخت بیدادگری پیشه کرد:
سترده شد از جان او مهر و داد به هیچ آرزو نیز پاسخ نداد
در سال هشتم حکومتش، صاحب پسری شد که بهرام [گور] نام گرفت. درباریان برای
دور کردن او از محیط دربار یزدگرد، بهرام را به یمن فرستادند.
ستاره شناسان مرگ او را در چشمه سو پیش بینی کردند. پس از چندی وی مبتلا به

خونریزی بینی گردید. برای مداوا به کنار چشمه سو رفت و بر اثر ضربت لگد یک اسب آبی کشته شد.

پس از مرگ او ایرانیان تصمیم گرفتند که کسی را از خاندانش بر تخت نشانند.^{*} منذر با سپاهی بهرام را به ایران آورد. ایرانیان صدمه دیدگان از یزدگرد را از برابر بهرام گذراندند:

از ایران کراخسته بدیزد گرد یکایک بران دشت کردند گرد
بریده یکی را دو دست و دو پای یکی مانده برجای، جانش به جای
یکی را دو دست و دو گوش و زبان بریده شده چون تن بسی روان
یکی را ز تن دور کرده دو کفت ازان مردمان مانند منذر شگفت
یکی را به مسمار کنده دو چشم چو منذر بدید آن بر آورد خشم
بهرام گور، بعدها راجع به پدر چنین قضاوت می کند.
پدرم آنک زودل پر از درد بود نبد داد گر، ناجوانمرد بود
۷ / بهرام ۴ / ۲۲ - ۲۳ / ۷ / یزدگرد ۱ / ۱ - ۸۶، ۲۱۸ - ۵۸۴ / ۷ / بهرام ۵
/ ۳۴ (پدر)، ۴۲ (تخت پدر)، ۵۸ - ۶۰، ۹۴، ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ (پدر)، ۱۸۲۶ - ۱۸۳۳
(پدر)، ۱۸۶۳ - ۱۸۶۵، ۱۹۱۶، ۲۰۳۶

یزدگرد (۲)

پانزدهمین شاهنشاه ساسانی. پسر بهرام گور:

چو شد پادشا بر جهان یزدگرد سپاه پراکنده را کرد گرد
وی هجده سال حکومت کرد و تاج و تخت را به پسر کوچک خود هرمز سپرد و از دنیا رفت.

۷ / بهرام ۵ / ۲۳۵۵ - ۲۳۵۷، ۲۵۸۰ - ۲۵۹۳ / ۸ / یزدگرد ۲ / ۱ - ۲۴، ۲۷
(پدر)، ۳۲ (پدر)، ۳۴ (پدر)، ۳۶ / ۸ / کسری / ۲۲۸۲

یزدگرد (۳)

دبیر کسری:

سر موبد موبدان اردشیر چو شاپور و چون یزدگرد دبیر
وی درباره ویژگی های شاهان سخنانی در برابر تمامی بزرگان و کسری بیان می کند
که از آن جمله است:

ابر شاه زشتست خون ریختن به اندک سخن دل بر آهیختن

همان چون سبکسر بود شهریار بداندیش دست اندر آرد به کار
 ۸ / کسری / ۱۳۶۷، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۸، ۱۴۱۶، ۱۴۹۱ - ۱۴۹۵، ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲،
 ۱۸۸۵ - ۱۸۸۷، ۲۰۷۹ - ۲۰۸۰، ۲۸۰۳ - ۲۸۰۴

یزدگرد (۴)

بیست و نهمین و آخرین شاهنشاه ساسانی. پس از کشته شدن فرخ زاد وی بر تخت نشست:

چو بگذشت زو شاه شد یزدگرد به ماه سفندارمذ روز ارد
 در شانزدهمین سال سلطنت وی، سعدوقاس به فرمان عمرین خطاب به ایران تاخت و سپاهیان او را در هم شکست.

یزدگرد به خراسان گریخت و به مرو رفت. ماهوی سوری حاکم آنجا، به طمع ثروت او از بیژن، شاه سمرقند، درخواست کرد که سپاهیانی علیه یزدگرد روانه کند. یزدگرد در حال جنگ بود که متوجه شد ماهوی پشت او را خالی کرده است.

وی گریخت و در آسیایی پنهان شد:

نهان گشته در خانه آسیا نشست از بر خشک لختی گیا
 آسیابان به فرمان ماهوی، یزدگرد را کشت:

یکی دشنه زد بر تهی گاه شاه رها شد به زخم اندر از شاه آه
 به خاک اندر آمد سروافسرش همان نان کشکین به پیش اندرش
 جسد او را به آب زرق افکندند و راهبانی که در آن منطقه بودند، او را خارج کردند و به خاک سپردند.

۸ / کسری / ۴۲۸۴ = ۹ / یزدگرد ۳ / ۱ - ۸۶۱

یکزخم

نام گرز سام:

من این گرز یکزخم برداشتم سپه را همانجای بگذاشتم
 این گرز پس از سام در اختیار رستم بود و در تمام نبردها، با وی همراه و همزم بود.
 ۱ / منوچهر / ۹۱۶، ۱۰۲۶ (گاو سر)، ۱۰۴۰ (گاو سر)، ۱۰۴۲ (گاو چهر)، ۱۰۴۸ (سام یکزخم)، ۱۴۶۴ (سام یکزخم) = ۲ / نوذر / ۳۹۸ - ۳۹۹ (گرز پدر) = ۲ / کیقباد / ۴۲ (گرز سام)، ۲ / مازندران / ۵۱۸ = ۴ / خاقان / ۴۱۵ = ۵ / بیژن / ۷۳۶ (گرز نیا) = ۶ / دقیقی / ۵۷۰ (سامی گرز)

سالار سپاه بهرام چوبینه:

یلان سینه را گفت یکسر سپاه سپردم ترا بخت بیدار خواه

یلان سینه ← یل سینه

[پلک] ← برک

جندل، فرستادهٔ فریدون سه دختر سرو، شاه یمن را برای مزاجت با سه پسر فریدون برگزید:

خردمند و روشن دل و پاک تن بیامد بر سرو، شاه یمن
این سرزمین در تقسیم بندی جهان به وسیله فریدون، در سهم ایرج قرار گرفت:
چو ایران و دشت یلان و یمن به ایرج دهد روم و خاور به من
۱ / فریدون / ۶۷، ۹۰، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۵، ۲۰۷، ۳ / سیاوش
/ ۱۹۴ (سهیل یمن) ■ ۵ / بیژن / ۵۱ (عقیق یمن)، ۱۹۳ (سهیل یمن) ■ ۵ / جنگ بزرگ
/ ۱۳۲ ■ ۶ / دقیقی / ۸۳۲ ■ ۷ / اسکندر / ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۵، ۱۶۶۸ - ۱۶۷۱ (یمن، شاه
یمن، بردیمن)، ۱۶۷۹ (شاه یمن)، ۱۶۸۲ (شاه یمن) ■ ۷ / شاپور / ۲ / ۴۶ ■ ۷ / مزدگرد / ۱

/ ۸۴ (شاه یمن)، ۸۸، ۱۶۲ (سهیل یمن)، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۲ (برد یمانی - تیغ یمن)، ۲۵۷ /
 (شاه یمن)، ۳۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰ (تازیان یمن)، ۴۱۷ (دشت)، ۴۸۸ (شهر آباد)، ۴۹۰، ۴۹۸ ■
 / ۸ کسری / ۳۶۸۷ (شاه یمن) ■ ۸ / هرمزد / ۳۷۵، ۱۲۷۹ (برد یمانی)، ۲۸۱ (برد یمانی)،
 ۱۳۲۲ (برد یمانی)

یونان

[«اندر ناحیت روم، از حد خلیج تا حد اندلس بر کران دریای روم همه را ساحل اثناس خوانند، یونان شهری بود از این اثناس اندر قدیم و همه حکیمان و فیلسوفان از این ناحیت اثناس خاسته اند.» (حدود العالم، ص ۱۰۶)]
 کیخسرو برای معالجه گسته‌م، تمامی پزشکان را به بالین او فرستاد. از آن جمله است حکیمی از یونان:

پزشکان که از روم و هندوچین چه از شهر یونان و ایران زمین
 در بیتی، مسیح یونانی خوانده شده است:
 دگر دین یونانی، آن پارسا که داد آورد دردل پادشا
 ۵ / دوازده رخ / ۲۵۰۱ - ۲۵۰۲ ■ ۷ / اسکندر / ۱۸۳

فهرست منابع

- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و معالک. تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۰.
- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. ج دوم، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲، ۵ ج.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب. طهران، کتابخانه طهران، ۱۳۵۲ ق.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. تهران.
- رعدی آذرخشی، غلامعلی و دیگران. شاهنامه شناسی. تهران، بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷.
- رواقی، علی. واژه‌های ناشناخته در شاهنامه. تهران، بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۵.
- الزرکلی، خیرالدین. الاعلام. ج ۲.
- زکریا بن محمد بن محمود القزوينی، آثار البلاد. بیروت، دار صادر، ۱۹۶۰ م.
- سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه ج ۲. تهران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰.
- السمعانی، ابی سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی. الانساب. هند، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۹۶۲ م.



- صفا، ذبیح الله. حماسه سرایی در ایران. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۶، ۱ ج.
- . فریدون. تصحیح و مقدمه ابراهیم پور داود. تهران، شرکت ملی نفت، ۱۳۴۶.
- کریستن سن، آرتور، امانوئل. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵.
- کیا، صادق. شاهنامه و مازندران. چ ۲. تهران، ۲۵۳۷.
- مسکوب، شاهرخ. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار. چ ۵. تهران، جیبی، ۱۳۵۶.
- مصاحب، غلامحسین. دایرة المعارف. تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵.
- معلوف، لوئیس. المنجد. چ ۱۸. بیروت، چاپخانه الکاثولیکیه.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- . مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
- نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء). فرهنگ نفیسی. تهران، خیام، ۱۳۴۳.
- نوشین، عبدالحسین. سخنی چند درباره شاهنامه، چ ۲. تهران، اساطیر، ۱۳۶۷.
- . واژه نامک. تهران، دنیا، ۱۳۶۳.
- یاقوت الحموی الرومی. معجم البلدان. بیروت، دار صادر، ۱۳۷۶ ق، ۵ ج.